باب اول

شرح احوال میر سید علی همدانی

فصل اول
احوال او در آغاز زندگی

اسم و القاب

تذکره نویسان باتفاق کامل نام او را «علی» نوشته اند و همین نام در آثار او هم ذکر شده ودر اشعارش هم گاهی این نام را تخلص کرده است. البته در اکثر اشعار تخلص او «علایی» میباشد.

القاب معروف او «امیرکبیر» و «علی ثانی» و «شاه همدان» است و معمولاً به میر (امیر) **سید علی همدانی** شهرت دارد.

توجیه القاب

* چون پدرش سید شهاب‌الدین حاکم و امیر همدان بود، شاید باین مناسبت علی همدانی را هم امیر میگفتند که مخفف آن «میر» است و بنا بر مقام شامخ و ممتاز او بعداً «امیر کبیر» نامیده شده است. ولی معمولاً سادات هم احتراماً «میر» و «امیر» و «میرزا» (میر زاده) گفته می شوند[1] و باین مناسبت هم ممکن است که علی همدانی به امیر کبیر ملقب شده باشد.

* لقب دوم او «علی ثانی» است و توجیه این لقب در رسالهٔ «مستورات» آمده است. علی همدانی در دوران مسافرتهای خود با شیخ سعید (یا ابو سعید) حبشی[2] ملاقات کرده بود و آن شیخ یکی از ۳۴ مشایخی است که وی از ایشان خرقهٔ تبرک دریافته است. شیخ ابو سعید وقتی در رؤیای صادقه حضرت رسول (ص) را زیارت کرده واحترام گزارده است. در آن رؤیا حضرت رسول اکرم(ص) به شیخ بشارت دادند که ملاقاتش بزودی با علی همدانی اتفاق میافتد.

۱- دائرة المعارف آریانا، کابل، جلد ۲، صفحه ۸۹۵-۸۹٤.

۲- شخصیت این شیخ مانند شیخ ابوالرضا بابا رتن هندی عجیب و مجهول وباور نکردنی است. ر.ک ذکر مشایخ سلسلهٔ فقر.

در معرفی علی همدانی بقول شیخ مذکور، حضرت رسول(ص) فرموده اند:
«یکی از اولاد من بود، که اگر من نبود می علی ابن ابی طالب بجای من بودی و اگر علی ابن ابی طالب نبودی او بودی. گفتم یا رسول الله (ص) پس کی خواهد بود؟ فرمود که بعد از هجرت من هفتصد و سیزده سال در زمین عراق در شهر همدان آن ستاره طلوع خواهد نمود. گفتم یا رسول الله یا قرة عینی یا نبی الله نام او چه خواهد بود؟ فرمودند که علی همدانی. بعد از آن حضرت مفخر موجودات دعا کردند و الله تبارک تعالی اجابت کرد»[۳].

خلاصه لقب «علی ثانی»[٤] بنا برمقام شامخ معنوی اوست[٥]. و از آن روز که مریدان از زبان او کیفیت رؤیای مذکور شیخ حبشی را شنیدند او را بلقب «علی ثانی» ملقب کرده اند. درین مورد بعضی از اشعار شیخ یعقوب صرفی کشمیری (۹۲۸-۱۰۰۳ ه) نقل میگردد. او در مثنوی «مسلک الاخیار» در منقبت علی همدانی گفته است:

همچو علی دانش ربا نیش	ز آن لقب آمد «علی ثانیش»
چون به علی نسبتش آمد تمام	هم به حسب هم به نسب هم بنام
از ره تعظیم نباشد عجب	گر «علی ثانیش» آمد لقب
ظاهر ازو سر علی و لی	بل هو سر لابیه العلی
هست برین نکته دلیل قبول	«الولد سر» بقول رسول (ص)[٦]

*لقب «شاه همدان» او ابتدا درکشمیر و سپس در سایر نقاط شبه قارهٔ هند و پاکستان شهرت پیدا کرده است. اکنون هم او در آن سامان به این لقب معروف تر است تا بنام یا القاب دیگرش. در سایر کشورهای اسلامی و مخصوصا در شبه قارهٔ پاکستان و هند سیدها را بنا بر احترام خاص «شاه» میگویند و صوفیهٔ غیر سید

۳- مستورات (ع) برگ ۱۲ نیز در فرهنگ ایران زمین تهران شماره ٦ سال ۱۱٦۷ ش ص ٤۲.
٤- سید علی شیرازی م ۹۸۹ ه (شافعی) راهم «علی ثانی» مینامند. تذکرهٔ صوفیای سند ص ۱۰٦ (بزبان اردو).
٥- این مطلب را مرحوم استاد سعید نفیسی نوشته است: تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۲، ص ۷۵۳-٤.
٦- تذکرهٔ شعرای کشمیر (دکتر تیکو) ص ۱۱.

را هم گاهی احتراماً شاه میخامند[7] ولی در مورد علی همدانی توجیه اول قرین صواب است. پس چون سید بوده «شاه» ملقب شده، و بنا بر انتساب بمولدش «شاه همدان» نامیده شده است.

در لغت نامهٔ مرحوم دهخدا، علی همدانی را «مسعودی»[8] نوشته اند ولی این لقب در کتب دیگر ذکر نشده و شاید بصورت صفت «سعادتمند» بکار رفته باشد.

مانند نامهای صوفیان بزرگ دیگر، نساخ کتب و مریدان سید و نیز نویسندگان بعدی او را بالقاب گوناگون یاد کرده اند. مثلاً «قطب زمان و شیخ سالکان جهان[9]، قطب الاقطاب، محیی علوم الانبیاء و المرسلین، افضل المحققین و اکمل المدققین[10]، الشیخ الکامل، المکمل المحقق الصمدانی، العارف المعروف[11]، و سلطان السادات و العرفا».

نورالدین جعفر رستاق بازاری بدخشی در خلاصة المناقب علی همدانی را باین الفاظ و القاب ذکر میکند:.. . در بیان بعضی از فضائل آن عروهٔ وثقی، شاهباز با پرواز آشیان عمی، شاهسوار میطان غرهٔ حمی، شمس سمای قدوسی، نور فضای مقدوسی، کیمیای وجود اناسی، مختار خیار حضرت الرحمن، الشکور الغفور بجناب الدیان، قرة عین محمد رسول الله، ثمرة فؤاد المرتضی و البتول، المطلع علی الحقائق و التفاسیر، المرشد للطالبین فی طریق السبحانی، الموصل للموجهین الی الجمال الرحمانی، العارف المعروف بسید علی الهمدانی حفه الله اللطیف بلطفه الصمدانی و رزقنا الا استفادة الدائمة من نوره الحقانی و من نفحات اسراره[13]».

۷- دی اسپرت آف اسلام (انگلیسی) مرحوم سید امیر علی ص ۴۷۲.

۸- شماره مسلسل ۱۰۶ ص ۲۶۳.

۹- یغما (۱) ص ۲۴۴.

۱۰- فیلم رسائل علی همدانی بشماره ۱۷۹۱ (عکسی) کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (مجموعهٔ شمارهٔ ۷۰۹).

۱۱- رسالهٔ فتوتیه نسخهٔ ایا صوفیه.

۱۲- تذکرة الشعراء (دولت شاه سمرقندی) ص ۲۶۳.

۱۳- خ - م (با) برگ ۶.

ولادت و زادگاه

تاریخ ولادت سید را تذکره نویسان ۱۲ رجب سال ۷۱۴ ه‍ (: ۲۲ اکتبر ۱۳۱۴ م) نوشته اند (روز دو شنبه). این تاریخ درست بنظر میرسد چون کلمهٔ «رحمة الله»[۱۴] که در تاریخ ولادتش آورده اند بحساب ابجد «۷۱۴» می شود.

صاحب خلاصة المناقب تاریخ ولادت سید را ۱۲ رجب نوشته ولی سال را ذکر نکرده است. البته تاریخ وفاتش را (در سن ۷۳ سالگی) ۶ ذی‌الحجه ۷۸۶ ه‍ مرقوم داشته است[۱۵]. بدین سبب بعضی ولادت سید را ۱۲ رجب ۷۱۳ ه‍ استنباط کرده اند[۱۶]. ولی اگر این تاریخ را درست فرض کنیم نه فقط با «رحمة الله» (یعنی تاریخ ولادت او از روی حروف ابجد) مغایرت دارد بلکه سن سید هم از ۷۳ سالگی متجاوز میگردد. بنا بر این قول اول تاریخ ولادت او یعنی ۱۲ رجب ۷۱۴ ه‍ اصح و مطابق بروایت «خلاصة المناقب» میباشد.

صاحب رسالهٔ «مستورات» در بزرگداشت شب تولد سید واقعه ای به شیخ نظام الدین یحیی الغوری خراسانی (م ۷۵۲ ه‍) نسبت داده است. شیخ مذکور در آن شب دید که حضرت خضر و الیاس علیهما السلام جامه های زیبائی دردست دارند و به منزل سید شهاب الدین همدانی (پدر علی) میروند و میگویند: امشب در آن منزل پسری متولد گردیده که بسیار عالیمقام خواهد شد و این جامه را بعنوان تبرک آنجا میبریم.[۱۷] در زادگاه او تردیدی نیست که همدان است و همهٔ تذکره نویسان او را «همدانی» نوشته‌اند. سید هم در بعضی از رسائل خود را همدانی گفته. مثلاً در رسالهٔ «واردات» و در رسالهٔ دیگری که «همدانیه» موسوم است، سید همدان را به چند معنی شرح کرده و آنچه که در ذکر شهر همدان آورده، مبین علاقه اش بمولد خود میباشد. همین طور درین دو بیتی معروف خود میفرماید:

۱۴- کشیر (۱) ص ۸۵ - یغما (۲) ص ۳۳۸.

۱۵- خ - م (با) برگ ۹۹.

۱۶- مستورات(ع) برگ ۱۲- مجالس المؤمنین جلد ۲ ص ۱۳۸ تاریخ نظم و نثر فارسی در ... جلد ۱ ص ۱۹۵.

۱۷- مستورات(ع) برگ ۱۴.

پرسید عزیزی که علی اهل کجائی ؟ گفتم بولایت علی کز همدانم
نی زان همدانم که ندانند علی را من زان همدانم که علی را همه دانم

امیر سید محمد نور بخش در «صحیفة الاولیاء» علی همدانی را «الوندی المولد» تلقی کرده است (و این کلمات هم مجازاً برای همدان آورده شده زیرا این شهر زیبا و باعظمت و باستانی در دامنهٔ کوه الوند واقع شده است).

دگر شیخ شیخم[۱۸] که او سید است علی نام والوندی المولد است
بگشت او جهان را سراسر سه بار بدید اولیا چهار صد با هزار
نموده است پنجاه سال اختیار تجافی ز مضجع زهی مردکار[۱۹]

و شیخ یعقوب صرفی مذکور میفرماید :

آن همدان مولد و ختلان وطن شیوهٔ او طی زمین و زمن[۲۰]

نسب و خانواده

نسب سید در خلاصة المناقب این چنین آمده (که به احتمال زیاد نویسندگان بعدی از این ماخذ نقل کرده اند) . . . «و هو ابن السید شهاب الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن محمد بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن بن حسین بن علی زین العابدین بن الحسین الشهید الزکی الرضی السخی. .»[۲۱]

پس از طرف پدر ، علی همدانی به هفده واسطه به حضرت علی(ع) میپیوندد.[۲۲]

اسم مادر سید فاطمه (سیده) بوده و بنا بر قول خودش ، او با هفده واسطه به جناب حضرت رسالت مآب(ص) می پیوندد[۲۳] (و بحضرت علی شانزده

۱۸- یعنی شیخ خواجه اسحق علیشاهی ختلانی که مرید علی همدانی و شیخ سید نور بخش بوده است.
۱۹- یغما (۲) ص ۳۳۹.
۲۰- تذکرهٔ شعرای کشمیر (دکتر تیکو) ص ۱۰.
۲۱- خ - م (با) برگ ۳ ب در «مستورات» کمی با اختلاف آمده است.
۲۲- مرحوم استاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر فارسی...(۱) ص ٤ واسطهٔ نسبت علی همدانی راتا امام زین العابدین(ع)«۸» آورده ولی ظاهر است که «۱۲»صحیح می باشد.
۲۳- خ - م (با) برگ ۳ ب.

واسطه خواهد بود). بنابراین نسب‌نامه سید علی از سادات اصیل علویان حسینی و (سادات طباطبائی که از اولاد امام حسن هستند) طباطبائی همدان است.

علی همدانی از اولاد رسول(ص) است و بر این امر مطلع و مفتخر بوده و میدانیم که نسبت خرقهٔ او هم بحضرت رسول(ص) پیوسته است. بنابرین نسبت های ثلاثه بعضی از نویسندگان او را «صاحب انساب ثلاثه»[۲۴] نامیده اند. این نسبت مدتی بر نویسنده مجهول ماند، ولی از نامهٔ حضرت شیخ علاء الدولهٔ سمنانی (م ۷۳۶ هـ) که بمرید خودش مولانا تاج الدین کرکهری همدانی نوشته این مسئله روشن میگردد. شیخ سمنانی میفرماید: «. . . دوستی مردم اهل بیت را بعضی تقلیدی باشد، بعضی نسبت صلبی، بعضی نسبت قلبی بعضی نسبت حقی و این بیچاره رامن حیث التحقیق نسبت صلبیه و قلبیه و حقیه است و الحمدلله علی ذلک و از همه خوشتر آنست که این معنی از چشم خلق مخفی است[۲۵] و ظن مردم بر من بر خلاف اینست»[۲۶]

نسبت علی همدانی هم همین طور بوده است یعنی نسباً (صلبی) و قلبا و از روی نسبت، خرقهٔ او به حضرت رسول(ص) می پیوندد.

والدین

در خلاصة المناقب و «مستورات» پدر سید علی یعنی سید شهاب الدین را بعنوان حاکم همدان ذکر کرده اند، ولی طبق مآخذ دیگر او حاکم مطلق همدان نبوده. البته شاید معاون حاکم یا صاحب مرتبه ای بلند بوده باشد. در «تاریخ اولجایتو» تالیف ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی ۲۴ نفر بزرگان و حاکمان شهر دورهٔ اولجایتو (۷۰۴-۷۱۶ هـ) را ذکر میکند ولی ذکری از پدر سید علی نمی آورد.[۲۷] همین طور نامی از او در دورهٔ سلطنت غازان خان (م ۷۰۴ هـ)

۲۴- مفاتیح المحبة (خطی) شمارهٔ ۵۲۳۳ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ورسالهٔ ذکریهٔ فارسی چاپ در حواشی فصل الخطاب، تاشکند ص ۶۷.

۲۵- علاء الدولهٔ سمنانی از جانب مادر سید بوده ولی کلمهٔ «سید» باسم او بندرت آمده است.

۲۶- روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱ ص ۳۴۳.

۲۷- تاریخ اولجایتو (خطی) بشمارهٔ ۲۴۲ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

یا سلطان ابو سعید ایلخانی (۷۱۶-۷۳۶هـ) هم مذکور نیست.

البته چنین به نظر می آید که سید شهاب‌الدین مرد مقتدری بوده و با امرا و سلاطین ارتباط داشته است. درین باره خود علی همدانی بمریدی میفرمود:

«در امور والد التفات نمیکردم، بدان سبب که او حاکم بود در همدان و ملتفت به سلاطین و امراء»[۲۸].

سید شهاب الدین اگرچه حاکم و مرد دنیا داری بوده ولی فقراء و دراویش و علماء و فضلاء را دوست میداشته است و باین گروه ارادت و احترام میگزارده است. سلطان محمد خدا بنده اولجایتو چون گنبد شهر سلطانیه را بنا کرد، برای تبرک جویی میخواست که اجتماع بزرگان و دراویش ایران و عراق را آنجا تشکیل بدهد. سید شهاب الدین بنا بر خواهش سلطان چهار صد ولی الله و علمای دین و فقرا را دعوت داد، و دو سال بعد از تاسیس گنبد مذکور[۲۹] این دعوت عملی شد، یعنی در سال ۷۱۵هـ[۳۰] که علی همدانی آنگاه پسر دو ساله بود. پدرش او را هم در محضر این بزرگان آورد و هر یک از بزرگان برای او دعایی خوانده برای اعتلای مقام او دست مناجات به جانب خداوند متعال بلند کردند. اول این بزرگان سید علاء الدولهٔ سمنانی بود و آخر ایشان خواجه قطب الدین نیشابوری.[۳۱]

اشتباهی در خلاصة المناقب

در بیان کردن کیفیت این اجتماع، صاحب خلاصة المناقب دچار اشتباه گردیده و بیشتر نویسندگان بعدی سعی کرده اند که بطریقی آنرا درست بنمایند. جعفر بدخشی مینویسد که درین اجتماع هر یک ازین چهار صد بزرگان به علی همدانی حدیثی یاد دادند و ۳۳ یا ۳۴ تن از ایشان به او اجازهٔ ارشاد و خرقه دادند. ولی سید آن موقع خرقه ها را قبول نکرد، زیرا اول می خواست

۲۸- خ - م (با) ٤ الف (لا: برگ ۵).

۲۹- طبق تاریخ گزیده (ص ٦۵۷) گنبد در عرف عام در سال ۷۱۳هـ تکمیل یافته است ولی سال ۷۱۵ اصح می نماید.

۳۰- خ - م (لا) برگ ۱۲.

۳۱- خ - م (لا) برگ ۱۳.

مسافرتهای خود را به انجام برساند.[۳۲]

عقلاً این امر ممتنع مینماید که پسر دو ساله چهار صد حدیث را بشنود و یاد بگیرد و نیز اینکه به او اجازهٔ ارشاد و خرقه پوشی داده شود و او ردکند و برنامهٔ مسافرتها در پیش داشته باشد. امین احمد رازی در «هفت اقلیم» برای پذیرفتن این مطلب سال ولادت سید را در ۷۰۳ھ و سال اجتماع بزرگان مذکور را در ۷۱۰ مینویسد[۳۳] ولی این مطلب نه فقط با حقائق موجود مخالف است بلکه در مورد پسر هفت ساله هم کما بیش همان اشکالات موجود است.

اصل این است که جعفر بدخشی یا نساخ بعدی خلاصة المناقب این مطلب را طور دیگر آورده اند و الاعلی همدانی خود در رسالهٔ «اوراد فتحیه» آن مطلب را بصورت منطقی و عقلی بیان فرموده است. «اوراد فتحیه» محتوی احادیث و اخبار و ادعیه است که ٤۰۰ تن از بزرگان برای او نوشته اند. ولی کجا؟ میفرماید: «در محلی که سلطان محمد خدا بنده علیه الرحمه اکابر خراسان و عراق را جمع ساخته بود و خواجه خضر علیه السلام نیز در آن مجلس حاضر بود[۳٤].» پس این ملاقات در عالم روحانی روی داد که سید راه سلوک را طی کرده بامر شیخ خود عازم مسافرتها بود (درحدود سال ۷۳۳ھ که سید آنگاه تقریباً ۲۰-۲۱ ساله بود). درین موقع ۳٤ تن از بزرگان او را خرقه بخشیدند و اجازهٔ ارشاد داده اند.

خانواده

خانوادهٔ سید علی از دیر باز بسیار محترم و معزز بوده است. سادات علوی همدان از زمان سلاجقه مقتدر و صاحب اثر و نفوذ بودند و حکومت همدان بیشتر متعلق بافراد این خانواده بوده است. اقتدار بیشتر در دست علویان حسنی[۳۵]

۳۲- ایضاً «مستورات»، 'مجالس المومنین' و نزهة الخواطر ... (ج ۲) وگنجینهٔ توحید چاپ تهران.

۳۳- خطی برگ ۱۹۳ کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی ـ دانشگاه تهران.

۳٤- اوراد فتحیه ـ خطی بشمارهٔ / ٤۲۵۰ کتابخانهٔ ملی مک.

۳۵- ص ۲۳۸.

بوده اما علویان حسینی هم تا حدی در اقتدار شریک بوده اند. پدر سید حاکم همدان و خال او سید علاء الدولهٔ سمنانی قبل از ورود به وادی عرفان و ترک تعلقات مادی حاکم ناحیهٔ سمنان بود. قبل از علاء الدولهٔ سمنانی مذکورچند تن دیگر از خانواده علویان به لقب علاء الدوله مذکور اند مانند عربشاه فخرالدین و علاء الدوله تاج الدین م. ۵۲۰ه[۳۶] همینطور در «تاریخ اولجایتو» چند سید علوی جزو اعیان و ارکان دولت مذکور هستند چون سید علاء الدین محمد و سید عماد الدین عماد الملوک و سید حمزه وغیرهم.[۳۷]

از خلاصة المناقب معلوم میشودکه پدر سید علی چندین غلام و برده در اختیار داشت و آنان را گاهی بامرای خود می بخشید. در آنجا این طور مذکور است : «روزی حضرت سیادت در اثنای سفر با چندسواری مواجه شد و یکی از آنها فرود آمد و سر بر قدم حضرت نهاده بسیار گریست. سید علی پرسیدکه او کیست؟ گفت فلان بندهٔ وی که امیر شهاب الدین به فلان امیر بخشیده است»[۳۸]

متاسفانه دربارهٔ خانواده و والدین سید علی اطلاعات ما ازین بیشتر نیست. البته در خلاصة المناقب از قول سید علی میآید که در تربیت او مادرش فاطمه و خالش سید علاء الدوله (علاء الدین) سمنانی سعی بسیار کرده اند و در نتیجهٔ آن علی همدانی بدین مرتبت معنوی رسیده است. علی همدانی سه برادر و دو خواهر هم داشته است.

تعلیم و تربیت و مجاهدات راه سلوک

والدین سید برای تعلیم و تربیت او وسائل عالی فراهم کرده بودند و او بنا بر استعداد فوق العادهٔ خود ازین سهولت ها استفادهٔ شایانی نموده است. او وقت خود را بیشتر در نوشتن و خواندن کتب و کسب علم و دانش

۳۶- مجلهٔ آموزش و پرورش ، شمارهٔ ۲ ، سال ۱۳۱۸ ، ص ۳۰-۳۸.
۳۷- تاریخ اولجایتو مذکور برگ ۱۹٤.
۳۸- خ-م (با) برگ ۷۳.

صرف مینمود و به لهو و لعب و بازیهای عادی بچگان التفات نمیورزید. تحصیلات او در تحت رهنمایی خال او سید علاءالدولهٔ سمنانی صورت میگرفت. اول قرآن مجید را حفظ کرد و بعدا علوم مروجه و متداوله را از خال خود فرا گرفت[۴۰] علاءالدوله او را بمحبت تمام یاد میداد و تبحر سید در علوم اسلامی از آثار او پیداست و اساس اینکار را آن مرد سمنانی گذارده بود.

در خدمت اخی علی دوستی

حضرت علاءالدوله برای سلوک باطنی علی همدانی را در خدمت مرد متقی ابو البرکات تقی الدین اخی علی دوستی یا دوسی[۴۱] (م-۷۲۲ یا ۷۳٤ ھ) فرستاده بود این مرد ازفتیان و صوفیه بوده و یکی ازمریدان علاءالدوله. حضرت علاءالدوله نسبت به علی دوستی احترام و محبت زیاد ابراز میفرمود و وقتی گفته است : «. . . علی دوستی ما را مریدی و شاگردی است که صد هزار شیخ و استاد را شیخ و استاد است.. . علی دوستی از محبوبان ماست».[۴۲] پس این مرد یکی از بهترین افرادی بود که از علاءالدوله تربیت یافته اند.

چون سن علی همدانی در تربیت اخی علی دوستی به دوازده سال رسید او در احوال و حرکات جالب استاد خود می نگریست. میدید که استادش بخلوت میرود و آنجا چیزی میخواند وسرش را می جنباند. روزی سید از اخی علی پرسید که این چه کار است که انجام میدهید؟ اخی جواب داد که ذکر میگوید. سید دوباره پرسید که آیا «ذکر» گفتن با سر جنباندن ارتباطی دارد؟ اخی شیخ جواب داد : «آری مرا شیخ محمود مزدقانی چنین تعلیم داده است». علی همدانی بعد از تامل کوتاه ، از استادش خواهش کرد که او را هم «ذکر» بیاموزد و استادش خواهش او را بقرین قبول داشت. سید تا سه روز مرتباً با شیخ خود

۴۰- سید علاءالدولهٔ بیا بانکی سمنانی را از آن روز که شغل دولتی ترک کرده و وارد وادی عرفان گردیده بیشتر علاءالدین میگفته اند و در خلاصة المناقب هم چنین آمده است (برگ ٤ الف).

۴۱- میگویند این کلمه دوسی است وآن طائفه ای است در سمنان (شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی ، ص ۵۸).

۴۲- خ-م (لا) برگ ۱۲.

بر «ذکر» مداومت نمود و بالاخره «غیبتی» بدست آورد. در این غیبت دید که حضرت رسول الله(ص) برسر بام بلندی قرار دارند. سید علی سعی کرد که تا آنجا برود و در قرب حضرت رسول(ص) قرار بگیرد ولی نتوانست. پیغمبر اکرم(ص) فرمودند: «نزد شیخ محمود مزدقانی برو تاترا درین مقام بیارد»[۴۳]

سید ازین «غیبت» و فرمان رسول (ص) شیخ اخی را آگاه کرد و از وی التماس کرد که او را در خدمت شیخ مزدقانی رازی ببرد. و شیخ علی او را در رباط خانقاه مزدقان[۴۴] در حضور شیخ محمود آورد و معرفی نمود.

فاصلهٔ زمانی بین «ذکر» گفتن علی همدانی در خدمت اخی[۴۵] و رسیدن به خدمت شیخ مزدقانی زیاد نبوده است. بنا بر این سید از ۱۲ سالگی تا آخر حیات خود عابد و ذاکر بوده و وقتی در ضمن مجاهدات صعب و عبادات سخت خود فرمود: «آنچه با زین العابدین (ع) دادند بمن هم داده اند و صفت علیای زین العابدین از لقب شریفش معلوم میشود».[۴۶]

در حضور شیخ محمود

در وقت ملاقات علی همدانی شیخ شرف‌الدین محمودمزدقانی رازی(م ۷۶۶ ه) با و اینطور خطاب فرمود: «... اگر برای مخدومی در خانقاه آمدی من از سر قدم می سازم که مرا نباید در خدمت تقصیر کنم و اگر از برای خدمت آمدی کفش این غلام سیاه که اوست کناس خانقاه پیش او باید نهاد تا بمقصود برسی».[۴۷]

سید علی برای خدمت و طی راه سلوک آمده بود و نه برای مخدومی. او تمایل شدید برای خدمت نشان داد و بدست شیخ بیعت سلوک نمود و خدمت

۴۳- ایضاً، با: برگ ۱۱ لا برگ ۱۰.
۴۴- مزدقان در میان ری قدیم و ساوه، دهکده ای بوده است معجم البلدان، جلد ۲، ص ۱۲۱.
۴۵- اخی علی دوستی چون بیک وقت از شیخ علاءالدوله و شیخ محمود مزدقانی مستفیض میگشته مولانا جامی او را «صاحب السر بین الاقطاب» خطاب کرده است. نفحات الانس، ص ۴۴۷.
۴۶- خ م با برگ ۲۴ ب.
۴۷- خ م با برگ ۱۱ و نیز در مستورات برگ ۸۴ با تفاوت عبارات.

پست مذکور را در خانقاه انجام میداد او کفش ها را در پیش صاحبان کفش می نهاد تا به سهولت بپوشند ، و علاوه بر خدمت مذکور به دستور شیخ ذکر می گفت.

مجاهدات

او تا یک سال در آنجا ذکر گفت ولی حضور نیافت. روزی ازروی یأس و افسردگی به شیخ گفت که کار کناسی باو بدهند و کناس را بجای او برای «ذکر» بنشانند. شیخ ازروی فراست میدانست که سید بچه علت اینطور میگوید. شیخ جواب داد : «کناس مبرز خانقاه را پاک می سازد و تو نفس خود را نمیتوانی پاک ساخت ؟ برو در خلوت و همت بلند دار تا بر آید کار»[48]

سید دوباره وارد ذکر و خلوت شد و با همت بلند خود و راهنمائی شیخ کامل کم کم لذت «حضور» را حس میکرد. چندی بعد او در ذکر این قدر مستغرق شد که طاقت ذکر شنیدن نداشت پس شیخ بدیگران دستور داد که در نزدیکی سید «ذکر» را باواز بلند نگویند زیرا که خوف «ازهاق» روح او بود.[49]

شیخ محمود تا سه ماه دیگر سید را مورد آزمایش سخت قرار داد. درین مدت طعام باو خیلی کم و برای رمق جان میدادند و این ابتلا را سید «چاه زندان» مینامد و میگوید درین مدت زنجیر ها بر پایش بود. این آزمایش

٤٨- خ - م (با) برگ - چنانکه خواهیم دید شیخ محمود چندی بعد علی همدانی را برین کار گمارده است. جالب است که مؤسس سلسلۀ کبرویه (نجم الدین کبری مقتول ٦١٨ھ) هم یکی از مریدان برجستۀ خودش یعنی شیخ بغدادی خوارزمی (مقتول ٦١٣ھ) را به کاری پست گمارده ، ولی چون شیخ بغدادی طبعی بسیار حساس و لطیف داشت از انجام آن کار پست منفعل میگردید و بوساطت مادرش حضور نجم الدین کبری التماس رساند که خدمت دیگری باو تفویض کنند. شیخ در جواب مادرش فرمود : «این سخن از تو عجب است که علم طبع دانی ، اگر پسر ترا شب صفراوی زحمت دهد من دارو به غلام ترک دهم پسر تو صحت نیابد» این قول شیخ کبری حکمت او امر شیوخ را نشان میدهد ر ـ ک : تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری اویسی ، ص ٧٨-٧٩.

٤٩- خ - م (با برگ ١٢.

همینقدر نبود. حالا شیخ سید را کار کناسی خانقاه تفویض مینماید. پس از چندی او سید را از کار کناسی معاف کرد و بکار سقائی گماشت و مدتی سید این خدمت را انجام میداده است.[۵۰] سید علی از ضیق همه گونه مجاهدات مردانه بیرون آمد و جزو مریدان عزیز شیخ محمود در آمد.

شیخ، علی همدانی را در سفر و حضر با خود میداشته و باین طریق هم در تربیت بیشتر او میکوشیده است. مثلاً دربارهٔ مسافرتی در خلاصة المناقب اینطور آمده است: «. . . جناب سیادت فرمود که وقتی در سفر بودم بخدمت شیخ محمود و حال آنکه خدمت شیخ با درویشان به روزه بود. فرمود و آب افطار شیخ را من برداشته بودم. شش فرسنگ راه رفتند و در اول وقت عصر بادای عصر اشتغال نمودند. در میان نماز بودم که یکی از سفها که همراه بود از آن آب بخورد. لاجرم آن بقیه را ریختم و باز سوی آن منزل که آب بود رفتم و آب گرفتم و بمنزل بیتوته رسیدم در وقت افطار — شیخ بغایت حدید در من بدید نفحهٔ تبسم نمود»[۵۱] میفرماید که در آن شب شیخ بعضی از اسرار را بروی گشوده که قبلاً نامکشوف مانده بود. صاحب مستورات این واقعه را بکمی اختلاف نقل کرده است. میفرماید که مسافت بین ایشان و منزل آب ۲۴ فرسنگ بوده و سید علی این فاصله را از روی کرامت در وقت کمی طی نموده و قبل از غروب آفتاب آب روزه را آورده است.[۵۲]

سماع و رقص

طبق آداب صوفیانه بعد از دریافت حضور، علی همدانی برقص و سماع تمایلی پیدا کرد و در هفته ای دوبار علی التواتر در حیاط خانقاه مزدقان این عمل را انجام میداد.[۵۳] این سماع برای تحریک و تهییج جذبات لطیف و عالی است و آداب و رسوم مخصوصی دارد. وقتی علی همدانی راجع با همیت رقص و سماع صوفیانه به جعفر بدخشی فرمود: «هر که در بدایت ارادت عاشق سماع نباشد از وی هیچ کاری بر نیاید» بقول صاحب مستورات وقتی از علی همدانی راجع

۵۰- مستورات (ع) برگ ۸.
۵۱- خ - م (با) برگ ۱۲.
۵۲- مستورات (ع) برگ ۸-۹.
۵۳- خ - م (لا) برگ ۱۲.

به سماع پرسیدند که اصلش چه است؟ گفت که از روی شرع اسلامی آن بدعت است و نادرست و برای ناپخته ها و نارسیده ها بکلی ممنوع است. اضافه نمود که سماع امری است که بدون اختیار از شدت جذبات سر میگیرد و آتشی است که سوز عشق و محبت الهی را تیز تر و شمله ورتر میسازد. سماع مربوط به عشق است و عشق دلیل و برهان منطقی ندارد.[٥٤]

بیل زنی و اختیار سکوت

بجز دو روز مذکور هفته برای سماع علی همدانی تا شش سال روز های دیگر هفته پیوسته در خلوت می بود و درین مدت بجز ذکر و فکر سخنی از امور دنیا بزبان نمیآورد. البته گاهی بفرمان شیخ خود بعد از نماز و ورد صبحگاهی با بیل زدن در باغ اشتغال مینمود ولی بیشتر در حالت سکوت بود. درین وقت سن وی به ۱۸ رسیده بود (سال ۷۳۱هـ). او اجازه داشت که در ایام اربعین در خدمت اخی علی دوستی به همدان برود و در مجمع فقراء و دراویش آن شهر شریک باشد. این اجتماع فقراء در مسجد و خانقاه وسیع همدان صورت میگرفت و علی همدانی در آن شرکت می جست.[٥٥] در نواحی این محل علی همدانی هم مسجد و خانقاه بنا کرده بود.

سرزنش شیخ

در همدان بعد از گزاردن او راد صبحگاهی دراویش بفرمان شیخ کارهای سخت و پر محنت جسمانی انجام میدادند و در اوقات «اربعین» علی همدانی هم در همدان شریک کارهای آنان می بود باری سید با دراویش دیگر بامر شیخ اخی سنگ ها را از جایی بجای دیگر میبرد ــ طبق طبع کنجکاو خود روزی از شیخ پرسید که بردن سنگ ها از این جا به آنجا بدون هدف معین چه فایده ای در بر دارد؟ شیخ ازین سئوال ناراحت و عصبانی شده کفش از پای خود بیرون آورد و آن را بشدت تمام بر پشت سید زد و سپس گفت: «فایده آنست که کفار نفوس در زمره اسلام در آیند»[٥٦] ضرب آن کفش اینقدر موثر بود که علی

٥٤- برگ ٥٥ تا ٥٨.   ٥٥- خ م (لا) برگ ١٢.

٥٦- در خ ـ م (بر) فقط آمده و نسخ «لا و با» این مطلب را فاقد است.

همدانی فرموده است : «. . . نعل کفش در گوشت من نشست و حالی گویا خاموشی آن آواز کفش بگوش من میرسد».

این سرزنش سید بآداب شیخانه و مرادانه برای این امر بود که در حکمت امور نباید سؤال کرد والا اخی علی دوستی بشخص وی احترام زیاد قائل بود و وقتی میگفت که او علی همدانی را همان اندازه محترم میشمارد که شیخ علاءالدوله سمنانی را. درمیان هر دو این قدر علاقه بوده که وقتی سید و اخی خلوت خصوصی داشتند ، شیخ علاءالدوله را هم برای شرکت در آن راه نمیدادند[۵۷] ولی در آداب شیخانه اینگونه سرزنش و سختی ممکن است زیرا بقول حافظ :

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

وفات اخی و بازگشت حضور شیخ محمود

علی همدانی تا دو سال برای «اربعین» بخدمت اخی شیخ علی دوستی در همدان می آمد و سپس به باجازهٔ او به مزدقان بر میگشت. در سال ۷۳۲ھ (بروایت خلاصة المناقب) سید بعد از «اربعین» اجازه یافت که بمزدقان برود و هم مصمم بود که بعد از ده روز حرکت کند . روز دوم سید در نزدیکی خلوت گاه شیخ اخی آمد تا وقتی که شیخ بیرون بیاید از او خدا حافظی کرده مرخص و عازم مزدقان گردد. شیخ آن روز خلاف معمول بیرون نیامد و تاخیر فوق العاده واقع شد. دراویش و یاران علی همدانی را گفتند که در خلوتگاه شیخ برود و همانجا ازو خدا حافظی کند— چون علی همدانی آنجا رفت دید که حضرت اخی بجهت اثبات ذکر سر بر زانو نهاده رحلت فرموده است.

علی همدانی و در اویش دیگر تدفین اخی را انجام دادند و بعد از مراسم روز سوم علی همدانی به خدمت شیخ محمود رسید.[۵۸] در آن اوان مدت مرید بودن وی بنظر حضرت محمود تمام شده بود و او علی همدانی را برای فوائد گوناگون روحانی دستور داد که در ربع مسکون عالم سیر و سیاحت فرماید و

۵۷- خ - م (با) برگ ۲۹.
۵۸- خ - م (بر).

علی همدانی مسافرتهای طویل خود را در پیش گرفت.

از گفتار ما اشتباه بعضی از نویسندگان که بقول آنان علی همدانی فقط بعد از فوت علی دوستی بخدمت شیخ محمود رفته است[۵۸] مرتفع میگردد. رضا قلی خان هدایت اصلاً اخی علی دوستی را ذکر نکرده و نوشته که علی همدانی در اول مرید شیخ محمود بوده و سپس در خدمت علاءالدوله رسیده است[۵۹] و این بیان هم اشتباهی است.

مشائخ سلسلهٔ فقر

علی همدانی در تصوف (یا در فتوت) فرقهٔ تازه ای بوجود نیاورده است. او در گروه صوفیه ای است که روش شیخ ابو الجناب نجم الدین طامة الکبری خیوقی (مقتول ۶۱۶ هـ) را دنبال میکنند و «کبرویه» نامیده میشوند. طریق شیخ کبری (کبروی) را بعضی فکر میکنند که شاخی است از نخل سهروردیه[۶۰] ولی اینطور نیست. البته این دو سلسله موارد مشترک زیاد دارند. طریقهٔ نجم الدین کبری در ایران مانند طریقهٔ سهروردیه رواج زیاد داشته و هر دو روش جداگانه و مستقلی بوده است. طریق مولویه در آسیای صغیر و طریق ذهبیه در ایران از طریق کبروی ناشی شده است.[۶۱]

بانی سلسلهٔ سهروردیه شیخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد (م-۶۳۲ هـ) است که فقط معاصر نجم الدین ابو النجیب عبدالقاهر سهروردی (م-۵۶۳ هـ) بوده است. ولی نویسندگان در میان این دو «سهروردی» فرق نکرده اند. شیخ ابو نجیب عم حقیقی شیخ شهاب الدین است و سلسله نسب هر دو به ابوبکر صدیق منتهی میگردد.[۶۲]

چنانکه ذکری رفت علی همدانی در طریقت اولا از شیخ علی دوستی استفاده کرده است. شیخ اخی علی در فتوت مرید علاءالدوله و در طریقت مرید

۵۸- بزرگان و سخن سرایان همدان، (ج ۱)، ص ۸۳، ادب فارسی در پاکستان، ص ۴۰۱.

۵۹- ریاض العارفین، ص ۱۷۸. ۶۰- کشیر (۱)، ص ۸۹، آب کوثر، ص ۳۷۶.

۶۱- سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۱۹۸-۱۹۹، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۰۱.

۶۲- نفحات الانس، ص ۴۷۲-۴۷۳.

شیخ محمود بوده است. خود شیخ محمود هم در طریقت از مریدان برجستهٔ شیخ علاءالدوله بوده است.

شیخ اخی و شیخ محمود

از لفظ اخی پیداست که شیخ ابو البرکات اخی علی دوستی از اخیان و جوانمردان بوده و یکی از وقایع جوانمردانگی او را صاحب خلاصة المناقب هم نقل کرده است: «. . . هر سال هزار جوی پالیز بکشتی بدست مبارک خود و هر سال خوب شدی و چون خربزه رسیدی بدست خود بمردم دادی»[۶۳]. مؤلف میفرماید که اخی از غلهٔ کشتهای خود به مردم می بخشید و حد اکثر بمردم دعوت طعام میداد. این اخی در سال ۷۱۴ ه از حضرت علاء الدوله خرقه و اجازه دریافت داشته و صورت اجازهٔ علاء الدوله برای اخی در روضهٔ هشتم «روضات الجنان و جنات الجنان» چنین آمده است: «بسم الله الرحمن الرحیم. در خلوت ستین که این بیچاره را در صوفی آباد بامر غیبی اتفاق نشستن افتاد، فرزند عزیز علی دوستی در عشر اخیر رمضان سنه ۷۱۴ ه عزلتی اختیار کرده و حق تعالی او را باقصی مطالب خواص الحضرة الربانية رسانید و این بیچاره کتاب ربانی و شمشیر سبحانی و آئینه رحمانی در «غیب» به او داد و بعد الاستخارة او را اجازت داد تا در طالبان حق بامر حق تصرف کند. در شریعت بوفق آنچه در کتاب کریم و سنت نبی امی صاحب الخلق العظیم است گوید و شنود و در طریقت اگر پای از جاده بیرون نهند بدست همت این شمشیر بردارد و سر هوای ما سوی خدا از آدمان را از تن جدا کند و دائماً در آن آئینهٔ حقیقت ترجمان می نگرد و جمال ولایت خود و سیمای اعمال ایشان را مشاهده میکند و اگر نقصانی هم یابد در حال بتدارک مشغول شود و بهیچ نوع نگذارد که غباری از عالم حدوث به گفتن و خوردن بر چهره آن آئینه نشیند و اگر نعوذ بالله تعالی از کلمات ولقمات حظوظی غباری نشست هم در حال روی بخلوت آرد و بصفای فکر آن غبار را پاک کند».

دیگر شیخی خانقاه روضه که در سمنان بر شارع عام مقابل مسجد جامع

۶۳- ح - م (با) برگ ۲۰.

ساخته ام بدو مقرر گشت و نصف عشر آنچه به روضه داده ام از موقوفات حق او باشد تا در صرف ما لابد خود میکنند و بر آن موجب که دروقفیه نوشته ام خدمت مجاوران بجای میآور دتا برکت آن بدو «واصل» و «احوال» ما را شامل گردد. علاء الدولهٔ سمنانی. امضاء».

در بارهٔ شیخ محمود این حکایت کوتاه از زبان علی همدانی در «خلاصة المناقب» آمده است : «روزی گربه ای در خانقاه مزدقان، غذا از نصیب خود زیاد میخورد و سیر نمیگردید ـ شیخ محمود نسبت به این گربهٔ حریص و شکم خیره کمی عصبانی شد و چیزی فرمود ـ گربه بعد از مدت کوتاهی بچهٔ خود را در دهان گرفته برگشت و در پای شیخ افتاد. شیخ خوشحال گردید و گفت : گربه هدهد وار جواب عتاب گفت»[٦٤].

از زندگانی شیخ شرف الدین محمود[٦٥] و اخی شیخ مطالب دیگر که مربوط به زندگانی علی همدانی باشد در دست نیست.

شیخ علاء الدولهٔ سمنانی

شیخ علاء الدوله که تذکره نویسان او را «ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد بیابانکی سمنانی (م ۲۲ رجب ۷۳۶ ھ) مینویسند از بزرگترین مشایخ ایران است که در ربع اول قرن هشتم هجری چند تن از صوفیه و افراد لایق را تربیت نموده است. احوال زندگانی او خیلی روشن است و اخیراً کتاب سید مظفر صدر سمنانی در بارهٔ شخصیت وی چاپ شده[٦٦] که تا حدی جامع تهیه شده است. احوال مختصر او بدین قرار است : در سال ٦٥٩ ھ در ناحیهٔ بیابانک سمنان تولد یافت. پدران او از ملوک سمنان بودند. از طرف ما در

٦٤- خ - م (با) برگ ١٤ و اشاره به سورة النمل آیات : ١٩ ، ٢٨.

٦٥- برای احوال شیخ علی دوستی و شیخ محمود ، ر ـ ک : «روضات الجنان و جنات الجنان ، مجلد ۲ (روضهٔ هشتم).

٦٦- شرح احوال و آثار و افکار علاء الدولهٔ سمنانی ، تهران ١٣٣٤ ش.

سید[۶۷] ولی بظاهر خال حقیقی میر سید علی همدانی ، آنطور که در خلاصة المناقب آمده[۶۸] نبوده است[۶۹].

در ایام جوانی ملازم درگاه ارغون ایلخان مغول بود. اما جذبهٔ روحانی او را در ربود و بخانقاه کشانید. پس همهٔ دارایی خود را بمستحقان داد و خود گوشه ای گزید و بعبادت و ریاضت پرداخت. چنانکه مکرر چله نشینی کرد و گویند بیش از هفتاد اربعین گذرانید ـ با این همه مکرر میگفت که اگر آنچه در آخر عمر معلوم من شد در اول معلوم میشد ، ترک ملازمت سلطان نمیکردم و در دربار سلطان بکار ستمدیدگان میرسیدم. و واقعاً نفوذ قدرت او درین دورهٔ عزلت بقدری بود که امیر چوپان[۷۰] از امراء بزرگ مغول بدو التجاء کرد و او در باب وی نزد سلطان ابو سعید وساطت نمود[۷۱]. علاء الدوله در تصوف

۶۷- نسب شیخ علاء الدولهٔ سمنانی از طرف ما در با نوزده واسطه بحضرت علی (ع) منتهی میگردد. نسبش را سید جمال الدین احمد بن عنبهٔ حسنی (م - ۸۲۸هـ) در «الفصول الفخرية فی اصول البرية» (تهران، ۱۳۴۶ ش) اینطور آورده است: شیخ علاء الدوله سمنانی بن شرف الدین بن ملک سمنان (نامش ذکر نکرده است) این ملک سمنان یعنی جد علاء الدوله شوهر سیده زهره بنت سید القاسم بوده و شجره سید القاسم بدین قرار است : سید القاسم ابن جمال الدین محمد بن الحسن بن ابی زید بن علی بن ابی زید بن علی بن ابی زید بن علی کباکی بن عبدالله بن علی بن ابراهیم بن اسمعیل المنقدی بن جعفر بن عبدالله بن حسین الاصغر بن علی زین العابدین بن حسین الشهید بن علی ، ص ۲۰۱.

۶۸- خ - م (با) برگ ، ٤ الف.

۶۹- زیرا نسب ما در علی همدانی با ۱۷ فاصله بحضرت رسول یعنی با ۱۶ واسطه به حضرت علی میرسد و نسبت علاء الدوله به حضرت علی ۹ و برسول اکرم. ۲ واسطه دارد.

۷۰- امیر الامرای سلطان ابو سعید بود ولی سعایت معاندان و عشق و محبت سلطان نسبت به دختر او (که زوجهٔ سلطان شیخ حسن جلایر بود) سبب عداوت گردید. دورهٔ سلطنت ارغون از ۶۸۳ تا ۶۹۰هـ بوده است ، ر ـ ک از سعدی تا جامی ، ص ۳۸ ، ٤۵ و ۶۷ ، ۷۲.

۷۱- ولی این وساطت نا موفق ماند و سلطان ، امیر چوپان را به قتل رساند و دخترش بغداد خاتون را بحبالهٔ نکاح خویش آورد. ایضاً ، ص ۷٤ ، ۷۵.

بحفظ شریعت پای بندی تمام داشت ، و از همین رو طریقهٔ محی الدین ابن عربی و عقائد او را نمی پسندید. درین مورد در مباحث توحیدی وحدت وجود و وحدت شهود میان شیخ و معاصر برجستهٔ او کمال الدین عبدالرزاق کاشانی متوفی ۳ محرم سال ۷۳٦ھ چندین بحث و مکاتبت روی داده است[۷۲].

مزار شریف و خانقاه شیخ در سمنان هنوز پابرجاست و زیارتگاه است. او در تربیت و راهنمائی میر سید علی همدانی سهمی بسزا را دار است.

سلسلهٔ طریقت و فقر علی همدانی با واسطه پنج شیخ زیر بحضرت عمر الخیوقی نجم الدین الکبری معروف به «شیخ ولی تراش» می پیوندد (گویا شیخ کبری ششمین شیخ علی همدانی است) :

۱- شیخ شرف الدین محمود مزدقانی رازی. ۲- شیخ علاء الدین (علاء الدوله) سمنانی. ۳- شیخ نور الدین عبدالرحمن اسفراینی کرفی (م - ٦۹۵ھ)[۷۳]. ٤- شیخ جمال الدین احمد الجوزجانی (م - ٦۷۹ھ)[۷٤]. ۵- شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی (م - ٦٤۲ھ)[۷۵]. ٦- مؤسس سلسلهٔ کبروی نجم الدین الکبری[۷٦].

انتهای سلسلهٔ علی همدانی

در خلاصة المناقب سلسلهٔ کامل فقر علی همدانی را به صورت ذیل نقل کرده است (بعد از اسامی شش شیخ که در بالا ذکر گردید) :

۷- شیخ ابونجیب عبدالقاهر سهروردی . ۸- شیخ احمد غزالی. ۹- شیخ

۷۲- نفحات الانس ، ص ٤۸۳ تا ٤۹۱ از سعدی تا جامی ، ص ۷٤.

۷۳- سفینة الاولیاء ، ص ۱۰٦. خزینة الاصفیاء جلد ۲ ، ص ۲۸۱. در نفحات الانس سال ولادت او ٦۳۹ھ نوشته شده ولی سال وفات را ذکر نکرده است ، ص ٤۳۹.

۷٤- نفحات الانس ، ص ٤۳۸.

۷۵- ایضاً ، ص ٤۳٦ ، ٤۳۷. خزینة الاصفیاء ، ج ۲ ، ص ۲٦۷. سفینة الاولیاء ، ص ۱۰٦. میگویند مزارش در اصفهان و معروف به گنبد لالا میباشد. مجمل فصیحی ، ج ۲ ؛ ص ۳۱۳.

۷٦- در شرح احوال و آثار و افکار شیخ رسالهٔ دکتری نوشتهٔ دکتر ابو القاسم سلامیان سال ۱۳٤۱ ش و کتاب دیگری در احوال و آثار نجم الدین الکبری از منوچهر محسنی موجود است ، تهران ۱۳٤٦ شمسی.

ابو بکر نساج. ۱۰- شیخ ابو علی رود باری. ۱۱- شیخ ابو القاسم جرجانی. ۱۲- شیخ ابو عثمان مغربی. ۱۳- شیخ ابو علی کاتب. ۱۴- شیخ ابو القاسم جنید البغدادی. ۱۵- شیخ سری سقطی. ۱۶- شیخ معروف کرخی. ۱۷- حضرت امام رضا. ۱۸- حضرت امام موسی کاظم ۱۹- حضرت امام جعفر صادق. ۲۰- حضرت امام زین العابدین. ۲۱- حضرت امام حسین الشهید. ۲۲- حضرت امام علی ابن ابی طالب. ۲۳- جناب حضرت رسالتمآب[۷۷]. تذکره نویسان متعدد این سلسلهٔ فقر سید را ازین ماخذ نقل کرده اند ولی در سایر کتب سید[۷۸] این سلسله فقر با کمی اختلاف بیان شده است و آن اختلاف این است که سید علی بعد از اسم معروف کرخی نام پنج امام (شماره ۱۷ تا ۲۱) را در زمرهٔ مشائخ خود ذکر نکرده است و بجای آنان به واسطهٔ تی از مشائخ: شیخ داود طایی[۷۹] و شیخ حبیب عجمی[۸۰] وشیخ حسن بصری[۸۱] سلسلهٔ فقر خود را بحضرت علی(ع) میرساند.

علت این اختلاف بظاهر ناشی از آن است که در خلافت معروف کرخی بعد از حضرت امام علی بن موسی الرضا در میان کبار صوفیه اختلاف است. درین مورد استاد فاضل آقای جلال الدین همایی اصفهانی در مقدمهٔ «مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة» مینویسد: «معروف کرخی... تربیت شدهٔ حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بود... اما چون او قبل از آن حضرت (۲۰۳ھ) در سال ۲۰۱ھ فوت کرده است[۸۲]... محققان صوفیه در بارهٔ معروف معتقد

۷۷- خ - م (با) برگ ۱۰.

۷۸- مثلاً در رسالهٔ فقریه (۳۲۵۸ خطی کتابخانهٔ مرکزی) و «اوراد فتحیه» (۱۶۶۶ عکسی کتابخانهٔ مرکزی) و داودیه (که همان فقریه میباشد: ۶۷۲/۱۳ عکسی کتابخانهٔ مرکزی).

۷۹- «ابو سلیمان داود بن نصر طائی... در حدود سال ۱۶۵ھ در عراق میزیسته است» سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۸۰.

۸۰- معاصر شیخ حسن بصری ایضاً، ص ۷۶. ۸۱- م - ۱۱۰ھ.

۸۲- در سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۸۰ میآورد: «ابو محفوظ معروف بن فیروز یا فیروزان کرخی... در ۲۰۵ وفات کرده است».

بجانشینی از حضرت رضا علیه السلام نیستند». در ضمن سلاسل تصوف استاد شادروان سعید نفیسی نوشته است : «معروف ترین طرق تصوف در سلسلهٔ ارشاد مشائخ خود اتفاق ندارند. پیداست که این سلسله ها را به مبادی اسلام رسانیده اند و هر کدام از ایشان آن را بیکی از ائمه یا اصحاب رسول یا تابعین پیوسته اند. برخی از ایشان این نسبت را به امام علی بن ابی طالب. . . و برخی به حبیب عجمی بصری معاصر حسن بصری که زندگی او چندان روشن نیست و ایرانی بوده است رسانیده اند[۸۳]».

خلاصه این گونه اختلاف تنها در مورد علی همدانی نیست بلکه چنانکه اشاره رفت در سایر خرقه ها نیز موجود است و درین ضمن مطالعهٔ روضات الجنان و جنات الجنان جالب است: در جلد اول این کتاب دو سلسلهٔ فقر طبق آنچه در خلاصة المناقب[۸٤] آمده و دو سلسلهٔ دیگر مطابق آثار علی همدانی[۸۵] بیان گردیده است.

سلسله در فتوت

علی همدانی از بزرگان فتوت قرن هشتم نیز هست ـ پیر فتوت او شیخ ابو المیامن نجم الدین محمد بن محمد (یا احمد) الاذکانی (٦٩۹ - ۷۷۸هـ) بوده و او هم یکی از مریدان شیخ علاء الدوله سمنانی میباشد[۸٦]. شیخ اذکانی علاوه بر خرقهٔ فتوت ، در فش مبارک حضرت رسول (ص) و ستون خیمهٔ آن حضرت را هم به سید عطا کرده بود و این هر دو و عصای علی همدانی هنوز هم در مسجد شاه همدان «سری نگر کشمیر» نگهداری میشود. گفته اند که این هر دو تبرک رسول را حضرت امام حسین همراه میداشته و بعد از شهادت آن امام در کربلای معلی بدیگران رسیده است[۸۷].

۸۳- سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ص ۷٦.

۸٤- خرقهٔ شیخ مولانا محمد شیرین تبریزی مغربی (م - ۸۱۰هـ) و خرقهٔ شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی (م - ۷۳۵هـ) ، ص ٦۸ - ۲۵۰.

۸۵- خرقهٔ توبهٔ مولانا شیخ اکمل الدین مظفر بزازی قزوینی (نوشته شده در ۸۰۸هـ) و خرقهٔ دیگری از شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی مزبور ، ص ۹۷ - ۲۵۱.

۸٦- جواهر الاسرار خطی شماره ، ج - ۱۱ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

۸۷- تحایف الابرار یا تاریخ کبیر ، ص ۳۵٦.

سلسلهٔ فتوت سید هم درگروه «کبرویه» است البته با خرقهٔ فقرا و اختلاف دارد ـ اسامی مشائخ او که بوسیلهٔ آنان او به حضرت نجم الدین الکبری می پیوندد در زیر نقل میگردد: ۱ـ شیخ اذکانی مذکور ۲ـ شیخ محمد بن جمال، ۳ـ شیخ نورالدین سالار، ٤ـ شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی، ۵ـ نجم الدین الکبری. سلسلهٔ فتوت کامل او در آخر رسالهٔ «فتوتیه» مذکور است که در نشریهٔ معارف اسلامی تهران (شماره ۱۱ تا ۱۳) چاپ شده است.

اسامی مشایخی که علی همدانی از آنان خرقه و اجازه دریافت کرده

درین باب مذکور گردیده که علی همدانی بعد از دورهٔ تعلیم و تربیت و مریدی در «واقعه‌ای» با ۱۴۰۰ ولی الله ملاقات نمود و سی و چهار کس از بزرگان او را خرقه دادند و اجازهٔ ارشاد هم. او میفرماید که حضرت خضر هم در میان آنان بود. علی همدانی خرقه‌ها را پذیرفته ولی اجازهٔ ارشاد را تا پایان مسافرتهای خود عملی نکرده بود. اسامی این ۳٤ تن از بزرگان و توضیح مختصری در بارهٔ بعضی از آنان در زیر ذکر میگردد[۸۹] :

شیخ محمود مزدقانی رازی، شیخ اخی علی دوستی، شیخ محمد بن محمد اذکانی، اخی محمد حافظ[۹۰]، اخی محسن ترک، اخی حسین، شیخ محمد اسفراینی، شیخ جبریل کردی، شیخ خالد لرستانی، شیخ ابوبکر طوسی، شیخ نظام الدین یحیی خراسانی[۹۱]، شیخ شرف الدین درگزینی[۹۲]، شیخ اثیر الدین ورکانی،

۸۹ـ خ ـ م (با) برگ ۱۷۰، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۲، ص ۱۰۹.
(در خ ـ م ۳۲ اسم است).

۹۰ـ بظاهر از اخیان تبره (دوم) که ابن بطوطه را ضیافت کرده بود. ترجمهٔ سفر نامهٔ ابن بطوطه، ص ۳۰۰.

۹۱ـ م ـ ۷۵۲هـ که ذکر او در ضمن بشارت دادن برای ولادت علی همدانی درهمین باب رفته است.

۹۲ـ درگزین ناحیه ایست در تبریز. شیخ از محدثان و عالمان دین و بزرگان صاحب کرامت بوده و در حدود سن صد سالگی بسال ۷٤۳هـ فوت کرده است. (روضات الجنان و ... جلد ۱، ص ۵۷۸ ـ ۵۷۹) شیخ از اقران حضرت علاء الدولهٔ سمنانی بوده است. ابن بطوطه مینویسد که شیخ حافظ قرآن و تاجر بخشنده بوده است و در موقع سفر ابن بطوطه باووام داده بود که او در موقع بازگشت خود ادا کرده است ...، ص ٦٦۷ ـ ٦٦۸.

شیخ نجم الدین همدانی ، شیخ محی الدین لتکانی، شیخ محمد مرشدی، شیخ عبدالله مطری «مصری»[۹۳] ، شیخ علی معری ، شیخ برهان الدین ساغرجی[۹۴] ، شیخ مراد اکر بدوری ، شیخ عمر برکانی ، شیخ عبدالله سفالی ، شیخ ابو بکر ابو حربه ، شیخ بهاء الدین قمکندی ، شیخ عز الدین خطابی ، شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری[۹۵] ، شیخ رضی الدین آوجی ، شیخ عبدالرحمن مجذوب طوسی ، شیخ محمد بن محمود مجذوب طوسی ، شیخ حسن بن مسلم ، شیخ العابدین محمد مغربی ، شیخ عوض علاف ، شیخ ابو القاسم تحطوی و شیخ سعید (یا ابو سعید) حبشی رحمت الله علیهم[۹۶].

۹۳- بظاهر کلمه «سطری» بجای «مصری» از روی اشتباه کتاب نوشته شده است. شیخ اخی عبدالله مصری از جهان گردان و صوفیهٔ معروف است که ابن بطوطه در مصر با او ملاقات کرده است ، ص ۳۰۵.

۹۴- « . . . از مشائخ تصوف در قرن هشتم. از بزرگان شام و روم بوده که بخراسان ظاهرا نزد علاء الدوله سمنانی رفته است ، سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ص ۱۵۷. نیز ر ـ ک نفحات الانس ، ص ۴۴۳ - ۴۴۴».

۹۵- صوفی معروف شبه قارهٔ هند و پاکستان (۶۶۱ - ۷۸۲ھ). ترجمهٔ تذکرهٔ علمای هند ۲۳۱ - ۲۳۲. خزینة الاصفیا، جلد ۲ ، ص ۲۹۲.

۹۶- این همان شیخ است که در توجیه لقب «علی ثانی» برای علی همدانی درین فصل قول او نقل کرده ایم ـ دربارهٔ شخصیت عجیب او صاحب خلاصة المناقب (با برگ ، ۲) مینویسد که «خدمت شیخ سعید حبشی که صوفیان آن بزرگوار را ابو سعید میگویند در هر زمان بصورت دیگر دیده شدی و با هر زائری یکبار محبت داشتی . . . اگر خادم یک روز کرات در آمدی ، شیخ را در هر کرت بصورت دیگر دیدی». از رسالهٔ مستورات معلوم میشود که این شیخ ادعا های عجیب داشت. مثلاً اینکه او از اصحاب حضرت روح الله عیسی (ع) است و در زمان رسول (ص) سنش ۷۲۲ سال و در اوائل قرن هشتم هجری ۱۴۳۵ سال بوده است (ع : برگ ، ۱۱ - ۱۲ - ۱۳). در خلاصة المناقب قول دیگر او منقول است : « . . . وقتی که آمنه را به عبد الله میدادند من در مکه بودم» (برگ ۶۰ ، با). ابن بطوطه هم سفر نامهٔ خود را از ذکر او آراسته است مینویسد که با شیخ سعید مراکشی مجاور مدینة الرسول در سال ۷۲۸ھ ملاقات کرده است. گمان میرود که منظورش همین سعید حبشی باشد (ترجمهٔ فارسی سفر نامه ، ص ۱۱۱). شخصیت شیخ مانند شیخ ابوالرضا بابا رتن هندی عجیب و مجهول و باورنکردنی است.

فصل دوم
مسافــرت های دورهٔ جوانی

مسافرتهای سید علی در حدود سال ۷۳۳ھ شروع شده (سن ۲۰ سالگی) و تا سال ۷۵۳ھ یعنی ۲۱ سال تمام ادامه داشت. ازین رو سید را میتوان از سیاحان بزرگ عالم اسلام دانست ولی متأسفانه او وقایع مسافرتهای خود را برشتهٔ تحریر نیاورده و الامیتوانست سفر نامهٔ خود را در حدود «الرحلة» معاصر خود ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۹ھ) ترتیب بدهد. آگاهی مختصر ما از این گونه مسافرتهای وی بیشتر بوسیلهٔ «خلاصة المناقب» و یا 'مستورات' می باشد.

هدفهای مسافرت

این گونه مسافرت های سید طی راه سلوک و فقر است و هدف نهائی او وعظ و تبلیغ و راهنمائی خلق خدا بوده است. سید این مسافرت ها را بصورت بسیار وسیع و دقیق انجام داده و بقول خودش «سه بار از مشرق تا به مغرب سفر کردیم. بسی عجائب در بحر و بر دیده شد و هر بار به شهری و ولایتی رسیدم عادات اهل آن موضع طریق دیگر دیدم». سید در ترتیب انجام این مسافرتها گفته است : «در دفعهٔ اول شهر بشهر و دفعه دوم قریه بقریه و دفعه سوم خانه بخانه[97]» جعفر بدخشی در ضمن ذکر هدف مسافرتها مینویسد : «بعضی اولیاء را که اخیار نامند و به عدد هفت باشند سیاح نیز خوانند زیرا که خدای تعالی ایشان را کمال معرفت بخشیده است و در بساط دنیا بسیاحت امر کرده است از مصالح عباد ـ و طلابی را که در اطراف دنیا باشند اهل سیاحت ارشاد کنند» بنظر او علی همدانی یکی از ایشان است.

علی همدانی برای تحمل صعوبت های مسافرت جذبهٔ محکم داشته و در اتمام هدفهای عالیهٔ خود از هیچ کوششی دریغ نکرده است. او بیشتر در حال

۹۷- خ - م (با) برگ ۸۶ الف - ب.

مسافرت بوده و در جای معینی مقام و توقف زیاد نکرده است. جعفر بدخشی میفرماید: «حضرت سیادت یکی از اکابر اهل سیاحت مطلقه بوده است زیرا که جنابش مسافرمقیم و مقیم مسافر بود» در جای دیگر اضافه مینماید: «دایم از منزلی بمنزلی میرفت» پس سید مسافری بوده که از لذت حضر کمتر استفاده کرده است.

حدود مسافرتها و چند واقعهٔ جالب

دربارهٔ حدود مسافرت های او غالب نویسندگان کلمهٔ ربع مسکون (همهٔ دنیا) را بکار برده اند ولی از چگونگی مسافرت های او که در مآخذ مذکور است برمیاید که بعض ممالک اسلامی و روم را دیده است. اسامی بعضی ممالک و شهرها را که سید دیده است در زیر آورده میشود: مزدقان، بلخ، بخارا، بدخشان، ختا، یزد، ختلان[۹۸]، بغداد، ماوراء النهر، شیراز، اردبیل، مشهد، کشمیر، شام (سوریه) سراندیپ (سیلان) ترکستان، لداخ (تبت) سائر نقاط شبه قارهٔ هند و پاکستان و بلاد عربی. در مستورات میاورد که: «در یک موقع بعد از فریضهٔ حج تمام ملک عرب را سیاحت نمود.»

از شهرهای دیگر که سید دیدار کرده، قبچاق (ترکستان) کاندون و جبل القاف قابل ذکر است و در دیدن این شهرها و جاها سید اشرف جهانگیر سمنانی متوفی حدود ۸۲۸ هـ هم همراه او بوده است.[۹۹]

بطور کلی سفرهای او پر از صعوبت و رنج بوده ولی همت بلندش باین آلام اعتنا نمی کند و کارش را دنبال میکند. چنانکه خواهیم دید این مسافرتها شخص او را اعتلا و صفای کامل روحانی بخشیده و او توانسته به تبلیغات دین مبین اسلام بپردازد.

*از کوهها و صحاری و دشتهای بی آب و گیاه میگذرد - وقتی تا ۲۸ روز بدون آب و نان یا هیچ گونه خوردنی سفر کرد. وقتی ۲۴ فرسنگ مسافت را بی آب و نان طی کرده البته از خستگی و صعوبت راه شکایت نکرده است.

*زمانی برمبنای روش ایثار و فتوت غذائی راکه داشته بدیگران می بخشد و

۹۸- از دورهٔ ازبکان اسم آن «کلاب» یا کولاب گردید (ایضا).

۹۹- لطائف اشرفی جلد دوم مذکور در تذکرهٔ صوفیای بنگال بزبان اردو، ص ۳۱۰.

و خود گرسنه راه میرود.

* روزی هم در سفر دریائی تختهٔ کشتی میشکند و سید به زحمات بسیار جان بسلامت میبرد. زمانی در محل پرخطر گرفتار میآید و بدشواری زیاد از آن مضیقه بیرون میآید.

* گاهی او مشغول اذکار و او راد است و کاروانی که با آن سفر میکرد ترکش میکند. سید در غربت و تنهایی دچار مصائب وآلام زیاد میگردد و بعدا به کاروان می پیوندد.

* زمانی در ضمن گذشتن از کوهها و غارها ، شیاطین و اجنه بر او هجوم میآورند و همینطور در صحاری با غولهای بیابانی برخورد میکند ولی با قوت ایمانی و ادامهٔ ذکر خود از این مضائق جان بسلامت میبرد. زمانی درجائی بنا بر جهالت و سفاهت یک رفیق راه کار بدشواری میکشد و به صعوبت می انجامد.

* سید چندین بار بسرزمین حجاز و بلاد عربی مسافرت نموده و دوازده بار حج گزارده است و بعضی از این مسافرتهای حج را در دوران جوانی انجام داده است.

* در دوران مسافرتها در جوانی در سال ۷٤۰ه بار اول بسرزمین کشمیر رسیده و اوضاع مشوش این خطه را بدقت مشاهده کرده است.

* زمانی بهمراهی مرشدش شیخ محمود مزد قانی به طوس (مشهد مقدس) سفر کرده است. خودش به تنهایی نیز چندین بار به آن شهر مسافرت نموده بود.

* زمانی سید مسافرت حج در پیش گرفته و تا یزد رسیده بود. در آن جا با ضرورت کمک به دراویش و فقراء روبرو گردید و از زاد راه هر چه که داشت درمیان آنگروه تقسیم نموده بظاهر از فکرحج درآن سال منصرف شد.

* علی همدانی برای زیارت نشان قدم مبارک حضرت آدم صفی الله به سرانديب (سیلان) مسافرت نموده است. او به کمک زنجیرها در سه روز موفق شد که بآن جای بلند و دشوار برسد و جای قدم مبارک را ببیند.

* بعد از سرانديب سید تصمیم میگیرد که به چین برود و آنجا نشان قدم دوم حضرت آدم را زیارت کند. پس مسافرت خود را دنبال کرده و در مقام

زیتون رسیده است[۱۰۰] و در سفر دیگری به کعبه و مسجد اقصی رفته بود.

* در دوران همین مسافرتها سید به اسفراین رفته و در آنجا شیخ محمد بن محمد اذکانی را (شیخ فتوت او) ملاقات کرده است. این ملاقات عراقی وار سید در مستورات مذکور است.

بشارت شیخ اذکانی برای فرزند

وقت ملاقات سید علی با شیخ اذکانی نزدیک ۴۰ سال داشت ولی هنوز مجرد میزیست. او بروش شیخ خود محمود مزدقانی از متاهل شدن دوری می جست، ولی شیخ اذکانی سید را بازدواج وادار نمود و چنانکه خواهیم دید او فکر سابق خودش را ترک گفت و در همدان ازدواج کرد.

صاحب مستورات مینویسد که شیخ اذکانی- اولاً باشارت- علی همدانی را به فرزند بشارت داده و ثانیا او را دستور ازدواج داده است. خلاصهٔ سخن بروایت شیخ جعفر بدخشی و شیخ قوام الدین بدخشی این است که شبی در خانقاه شیخ اذکانی علی همدانی را واقعه ای در خواب دست میدهد. در آن واقعه شیخ اذکانی سید را باز سفیدی هدیه کرد و بسیاری از اولیاء الله که آنجا بودند او را تبریک و تهنیت می گفتند. علی همدانی تعبیر آن رویا را «فرزند» درک کرد: «بعد از آن بحکم آن بزرگوار چون در سن چهل رسیدم - متأهل شدم خدای تعالی چندی بعد مرا فرزندی داد بنام محمد» سید محمد تقریبا ۲۰ سال بعد از ازدواج علی همدانی متولد شده است (سال ۷۷۴ه) اما دربارهٔ سن دختر علی همدانی که زوجهٔ خواجه اسحاق بوده اطلاعی در دست نیست ولی همانا از سید محمد بزرگتر بوده است.

۱۰۰- اوراد فتحیه خطی بشارهٔ ۴۲۵۰/۷ کتابخانهٔ ماگ تهران.

فصل سوم
اقـامت در همـدان

زندگانی بیست سالهٔ سید بعد از بازگشت از مسافرتها تا سال ۷۷۲ه بر ما روشن نیست. ولی بنظر میرسد که او درین دورهٔ هرج و مرج تاریخ ایران مشغول کارهای علمی و ادبی و ارشاد و تبلیغ حقائق دین مبین بوده است. او در مولد خود مسجد و خانقاه بزرگ بنا کرده و در آن جا بعبادت و ریاضت می پرداخته و نیز بوعظ گفتن و تدریس اشتغال داشته است.[۱۰۱]

صاحب مستورات در واقعهٔ زیر جوانمردی و بذل و ایثار علی همدانی را نقل کرده است که بظاهر مربوط به همین دوره میباشد: «آنجناب سیادت آنقدر سخی بود که اگر هزار شاهی نذر میرسید، در آن لحظه بفقیران میداد. روزی خود هرچه دربدل هزار درم خریده بود، پیش حضرت قطب الواصلین ابوالمعالی شرف الدین محمود مزدقانی نذر کرد و شیخ در تعجب ماند و هر زمان پیش درویشان خود نقل میکرد که مثل میرسید علی همدانی هیچکس صاحب همت و عزیمت نباشد».

چنین بنظر می رسد که او درین مدت مسافرتی طولانی در پیش نگرفته است ولی چون بقول جعفر بدخشی او «مسافر مقیم و مقیم مسافر بود» البته در نواحی همدان گذر می کرده و بارشاد خلق خدا میپرداخته است و این مطلب از رسائل و تألیفات او پیداست. درین دوره او به ختلان رفته و باهالی آن خطه معرف گردیده و چون آن محیط مساعد بوده، برای تبلیغ و ارشاد و نیز بنا بر اصرار بعضی از ارادتمندان، چندی بعد بآن ناحیه نقل مکان نموده است. از خلاصة المناقب معلوم میشود که سید علی نسبت به خطهٔ ختلان علاقهٔ وافر داشت و قبل از نقل مکان نهایی چندین بار به آنجا رفته است. ولی باید در نظر

۱۰۱- خ - م (با) برگ ۷۲.

بگیریم که او از نیاز های تبلیغ در کشمیر هم غافل نبوده و با آن خطه در تماس بوده است. در سال ۷۶۰ه دو نفر از بزرگان همدان را که اسامی گرامی آنان میر سید حسین سمنانی و میر سید تاج الدین سمنانی می باشد و مدفون کشمیر هستند برای مطالعهٔ احوال و اوضاع به کشمیر فرستاده و بوسیلهٔ آنان از دگرگونی اوضاع آن ناحیه مطلع می شده است.

علی همدانی در معبد معروف همدان که بنام «گنبد علویان» شهرت دارد بخلوت و ذکر و چله میپرداخت و هم در آنجا گاهی به طلاب درس میداد. این معبد در جای باغ میر عقیل و در عقب «دبیرستان علویان» فعلی هنوز هم پا برجاست و جزوی از آثار باستانی دورهٔ سلاجقهٔ آن شهربشمار میرود در انتهای خانهٔ متصل به این گنبد مزار های بزرگان قراردارد.

گنبد علویان

راجع باین گنبد آقایان سید محمد محیط طباطبائی[۱۰۲] و علی اصغر حکمت[۱۰۳] تحقیقات مفصل بعمل آورده اند و اینجانب هم موقع دیداری از آن در اوت ماه سال ۱۹۶۷م، از دانشمندان همدان پرسش بعمل آورده ام.

گنبد علویان بنای قرن ششم هجری دورهٔ سلاجقه است. درین قرن علویان همدان اثر و نفوذ زیاد داشتند. این معبد عینا از روی نقشهٔ خانهٔ کعبه بنا شده و از همین جهت مردم همدان میگویند که «از خانهٔ سید بخانهٔ کعبه راه نزدیکی است»[۱۰۴] و مقصود شان از کعبه همین گنبد است. منزل علی همدانی متصل به این معبد بوده است و او راه میان منزلش و این معبد را سری ساخته و در اوقات خاص بدون اطلاع کسی برای عبادت خداوند متعال باین مقام ایاب وذهاب داشته است. آثار این راه سری هنوز هم باقی ولی از بیرون بسته شده است. شایع است که سید علی همدانی سیاهپوش در آن محل مدفون است و مقصود عامه اشتباهاً همین شاه همدان است در حالی که او مدفون ختلان (کولاب) میباشد و برین

۱۰۲- مجلهٔ آموزش و پرورش ۲ سال ۱۳۱۸ش، ص ۳۰-۳۸.
۱۰۳- ماهنامهٔ یغما شمارهٔ ۸ سال ۱۳۳۰ ش، ص ۳۴۲-۳۴۳.
۱۰۴- ماهنامهٔ مذکور یغما، ص ۳۴۳.

دلیل آن صدها مآخذ در دست است و مزارش هم باقی است. بعقیدهٔ استاد حکمت سید علی همدانی سیاهپوش مدفون همدان از احفاد شاه همدان میباشد. او یکی از عرفای سلسلهٔ نور بخشیه بوده و استاد حکمت سید سیاهپوش مذکور را میر سید علی همدانی دوم نامیده اند.

بنظر ما شاید او از نیاکان شاه همدان باشد چون در نیاکان ذی نفوذ او - جد پدرش بنام علی بوده است: «... و هو این السید شهاب الدین بن محمد بن علی...» ولی در احفاد میر سید علی همدانی کسی بنام علی شناخته نشده است.

در انتهای خانهٔ گنبد علویان دو مزار است و از بالا به هم متصل. بنا بر شهرت در همدان علاوه بر میر سید علی همدانی سیاهپوش، شخصی بنام سید زید ابوالحسن هم در آن محل مدفون است. بعضی گمان برده اند که یکی از دفن شدگان امیر سید محمد نور بخش است[۱۰۵]. ولی در این اشتباه شکی نیست. سید نور بخش از سال ۸۵۰ھ در یکی از قراء سولقان (شهریار) نزدیک تهران توطن اختیار کرده و بعد از وفاتش روز ۱۴ ربیع الاول ۸۶۹ھ در همان محل مدفون گردیده است[۱۰۶].

آقای دکتر مهدی درخشان «گنبد علویان همدان» را اشتباها با خانقاه معلی یا مسجد شاه همدان در کشمیر یکی دانسته و حریق بزرگ دوم آن خانقاه را که در سال ۸۹۲ھ رخ داد بگنبد علویان منسوب دانسته. در جای‌دیگر مینویسد که‌گنبد علویان از بناهای قرن ششم هجری است و شاید علی همدانی این‌گنبد را بزحمت زیاد در قرن هشتم بتکمیل رسانده است.[۱۰۷]

گنبد علویان در قرن ششم ساخته شده[۱۰۸] معبد و چله خانهٔ علی همدانی

۱۰۵- اطلاعات ماهانه شماره ۹ سال سوم ۱۳۲۹ش، ص ۴۵.

۱۰۶- فرقهٔ نور بخشیه رسالهٔ دکتری آقای دکتر ناصر الدین شاه حسینی، ص ۱۶ لیز اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، ص ۱۵۰.

۱۰۷- بزرگان و سخن سرایان همدان (جلد اول) ص ۸۳-۹۲.

۱۰۸- تحایف الابرار یا تاریخ کبیر، ص ۱۱.

الختلانی بوده اما دربارهٔ مقبره هایی که در انتهای خانه باقی است اطلاع دقیق در دست نداریم.

علی همدانی نویسندهٔ کثیر الآثار است و تالیف صد و هفتاد کتاب و رسالهٔ فارسی و عربی را با و نسبت داده اند. زندگانی دورهٔ جوانی و پیری او بسیار مصروف و پر فعالیت بوده و بیشتر در جهانگردی گذشته است. بنا بر این اینطور فکر میکنیم که بیشتر آثار او در مدت اقامت وی در همدان نوشته شده است.

فصل چهارم
چگونگی مهاجرت به ختلان (کولاب)

تاریخ دقیق انتقال سید بناحیهٔ ختلان و علت انتخاب آن خطه برای اقامت روشن نیست. ظاهراً از سال ۷۵۶ه یعنی پس از مرگ نوشیروان عادل ایلخانی شاید بابه وجود آمدن ملوک الطوائفی و جنگ امرای ایران[۱۰۹] علی همدانی از مولد خود دل تنگ شده و در سالهای بعدی عزیمت ختلان کرده است. در آنجا مریدان و یاران مخلص پیدا کرده و حاکم ختلان و امرای آن نواحی نسبت به او احترام زیاد قائل بودند. شهرت بزرگی و تقوی و کرامات او بکشور های نواحی ختلان و بلخ و بدخشان و بخارا رسیده و حاکمان آن نواحی هم جمله در حلقهٔ ارادتمندان او در آمده بودند.

بنا بر تحقیق خاور شناس و عالم شوروی پرفسور کولاکویف[۱۱۰] علی همدانی در خطهٔ ختلان دهی خریده و آنرا وقف فی سبیل الله نموده خانقاهی و مدرسه ای هم در آنجا بنا کرده بود. در این ده جایی برای مزار خود هم معین و مجزی کرده بود که آنجا دفن شود.

تحقیق خاور شناس شوروی در رسالهٔ «انسان نامه» علی همدانی هم تاییدی دارد. میفرماید «نصف قریه که حق شرکا بود به دوازده هزار دینار خریدم و وقف خانقاه کردم و چون بخدمت شیخ عرضه داشتم غضب کرد و فرمود که پیش تر از بیع چرانگفتی تا بجهتی انفع از آن قریه مصروف آمدی؟ و در غیبت فرموده است که : الحمد لله که سید ملالت را از خاطر ما دفع کرد بسبب وقف کردن باقی قریه».

پس سید ختلان را وطن ثانی خود ساخته و همدان را ترک گفته بود.

۱۰۹- تاریخ مغول از مرحوم عباس اقبال ، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۱۱۰- کشیر (۱) ، ص ۱۱۶ - ج.

او وسائل تربیت و تدریس مریدان خود را در آن ناحیه فراهم آورده بود. مردم علاقمند از دور و نزدیک بخدمت او میرسیدند و بعضی از مریدان او در ختلان بسیار ذی نفوذ بودند، مثلا خواجه اسحق علی شاهی ختلانی (مقتول ۸۳۶ ه) و «اخی حاجی» یا «اخی حق گوی»، که طوطی علیشاه نام داشت و قریه ای از قرای ختلان بنام او موسوم بوده است.[۱۱۱]

جعفر بدخشی در سال ۷۷۳ ه بار اول[۱۱۲] علی همدانی را در ختلان دیده است. مینویسد که در قریهٔ طوطی علیشاه از قراء ختلان در منزل اخی حاجی، علی همدانی را ملاقات کرده و سپس طبق تقاضای او اخی حاجی و علی همدانی هر دو به منزلش رفته اند. در همین سال جعفر بدخشی بعد از امتحان ها و آزمایشهای زیاد موفق شده که بردست علی همدانی بیعت کند.[۱۱۳] هم درین سال جعفر بدخشی در همرایی سید علی به مولد خود اندراب (غرب بدخشان) میرود ولی در راه بعلت کسالت سید به ختلان بر میگردد ـ در این سال علی همدانی دو رسالهٔ خود موسوم به «حل الفصوص» و «مشارب الاذواق» را به جعفر بدخشی میآموزد. جعفر بدخشی به دو تن از یاران خود این رساله ها را یاد میدهد (حل الفصوص را به محمد بن شجاع و مشارب الاذواق را به بدر الدین بدخشی) و سپس این دو اثر سید در خانقاه ختلان مورد تدریس قرار می گیرد. جعفر بدخشی میفرماید که در همان سال او از علی همدانی علوم باطنی را فراگرفته بود.

از رسالهٔ «مستورات» مسافرتهای کوتاه سید بنواحی ختلان هم معلوم میگردد: مثلا دعوت هایی که از طرف حکام بلخ و بخارا انجام شده و سید را مورد آزمایش قرار داده اند و همین طور واقعه و حسادت قاضی بخارا. جالب این است که چون علی همدانی از بوته های امتحان زر کامل عیار بیرون آمد،

۱۱۱- انسان نامه بشمارهٔ ۴۲۷۴ کتابخانهٔ ملی ملک تهران.

۱۱۲- خ - م (با) برگ ۶۵.

۱۱۳- خ - م د برگ ۶۶- علی همدانی بعد از سه ماه جعفر بدخشی را به حضور خود بار داد و اجازهٔ بیعت فرمود.

همه در جزو ارادتمندان او در آمدند. بعنوان مثال حاکم بخارا سید و همراهان او را تا چهار ماه مهمان کرد و در بخارا خانقاهی بزرگ بنام وی بنا نمود.[۱۱۴]

گرفتاریهای امیر

علی همدانی در ختلان و شهرهای همجوار آن بوعظ و تبلیغ میپرداخت در حین این کار او به غافلان و منکران سخنهای تلخ و نیشدار میگفت و همین امر باعث گرفتاریهای او میگردید. او بمریدان همواره توصیه میکرد که باید این حدیث رسول ص را حرز جان کنند و عملی بسازند که: بهترین جهاد اینست که بحضور شاه جابر سخن حق گفته شود». در بارهٔ عزم جزم خود در نامه ای بنام سلطان غیاث الدین، حاکم یاخلی مینویسد: «... اگر جملهٔ زمین آتش گیرد، و از آسمان شمشیر بارد، آنچه حق باشد نپوشد و بجهت مصلحت فانی، دین به دنیا نفروشد». پند و اندرز او به حاکمان و پادشاهان هم صریح و تند و شدید و موثر است و البته هر چه حق بود در کتمان آن ابداً نمیکوشید. در همین دوران بظاهر اشرار ماوراء النهر و منافقان قلمرو سلطان غیاث الدین مذکور در ایذای وی کوشیدند، و نسبت به او بی احترامی روا داشتند. سید در نامه ای به سلطان میفرماید: «اگر خاطر عزیزآن میخواهد که اهل دیار باین ضعیف آن کنند که یزید کرد با حسین (ع) سهلست که ما این جفاها را سعادت خود میدانیم»[۱۱۵] در افشای جرم حق‌گوئی، این حدیث نبوی (ص) نقل میکند که: «سیاتی علی الناس زمان یکون جیفة حمار احب الیهم من المؤمن یأمرهم بالمعروف و ینههم عن المنکر..»[۱۱۶]

در سال ۷۷۲ھ علی همدانی در خراسان به امیر تیمور بر خورد کرد که موجبی برای مهاجرت او به کشمیر بوده است.

۱۱۴- مستورات ع برگ ۳۷-۴۶.

۱۱۵- ۱۱۶- از مکتوبات امیریه می باشد.

فصل پنجم
مهاجرت علی همدانی به کشمیر

علی همدانی در سال ۷٤۰ بار اول وارد کشمیر شده و مدت چند روز اوضاع آن خطه را مطالعه کرده بود. آن موقع در حدود ۱۰ سال میگذشت که دین مبین اسلام در آن ناحیه راه پیدا کرده بود. او به نیاز تبلیغ دین در آن خطه آگاهی پیدا کرده همواره برای این کار علاقه داشت. بامر او در سال ۷٦۰ه دو تن از مریدان و نزدیکان او برای تبلیغ و بررسی اوضاع کشمیر وارد آن ناحیه شده بودند. یکی ازین دو تن میر سید حسین سمنانی چندین بار به ختلان برگشته و اوضاع را برای سید شرح داده است. او در سال ۷۷۳ه دوباره به کشمیر فرستاده شد و به برادرش میر سید تاج الدین سمنانی پیوسته است. ایشان در کشمیر نفوذ و احترام بسیار بدست آورده و از یاران فعال علی همدانی بوده اند. در مهاجرت سید علی به کشمیر نویسندگان دو گونه اظهار نظر نموده‌اند: یکی اینکه سید به میل خودش و دستور غیبی برای خدمت دین اسلام به کشمیر گراییده است دوم اینکه در نتیجهٔ برخورد به امیر تیمور لنگ گورکانی و تهدید شدن بآن خطه مهاجرت نموده است.

صاحب خلاصة المناقب بظاهر از ترس تیمور گورکانی و امرای او مهاجرت سید را بصراحت ننوشته است (این کتاب در سال ۷۸۷ه تالیف گردیده است) ولی دربارهٔ گرفتاری نهائی سید اشارتی بلیغ مینماید: «در وقت رجوع از حج فرمود که ده ماه هست که هر کجا که ساکن شدم حضرت حکیم مطلق فرمود که برو مردم را ارشاد کن و امشب که درین قریه رسیدم «فتنه‌ای» در واقعه دیدم . . . در دو ماه هیچ جا قرار ندادند و چون در اندک زمانی متوجه ارشاد آمدم – فتنه ای برانگیخته شد» مؤلف اضافه میکند:

۱۱۷- خ - م و با ، برگ ۹۸.

حضرتش دائم از منزلی بمنزلی رفته است از خوف جائران . . . ولی ابتلای عظیم که برای وی پیشامد کرد در ماورالنهر بوده که باعث شد وی وطن خودش را ترک گوید» این ابتلای عظیم همانا برخورد با امیر تیمور است.

صاحب رسالهٔ مستورات مینویسد که مهاجرت سید به کشمیر طبق دستور حضرت رسول[ص] بوده است : وقتی حضرت سید در هندوستان مسافرت میکرد در آن اوان شبی «واقعه ای» دست داد. در آن واقعه حضرت رسول (ص) علی همدانی را فرمود که : یا ولدی در کشمیر رو و مردم آنجا را مسلمان کن. اگرچه بعضی بشرف اسلام مشرفند اما بدتر از کافرانند و مشرکانند چنانچه قوله تعالی : یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس. . .» مینویسد که بعد از این واقعه علی همدانی چندین بار فرمود که «در کشمیر خواهیم رفت» و در آخر همانطور کرد.

هم این نویسنده نقل میکند که پادشاه کشمیر (بظاهر سلطان علاءالدین ۷۴۸-۷۵۵ھ) در خواب دیده بود که آفتاب از جنوب طلوع کرده است. در تعبیر آن خواب راهب بودائی گفت : «شخصی از زمین ماوراءالنهر میآید و همهٔ ما را مسلمان میسازد.» پس طبق همان پیش بینیها این کار از دست علی همدانی عملی شده است. در جایی دیگر صاحب مستورات علت مهاجرت علی همدانی به کشمیر را فتنه و آشوب ذکر میکند و اضافه مینماید که او این پیشامد را بیست سال قبل از وقوع آن پیش بینی کرده بود: «روزی علی همدانی در خانقاه بود و کسانش بخدمت حضور داشتند ــ وی گفت : بعد از بیست سال چنان فتوری در ولایت خواهد آمد که نه پادشاهی ماندو نه مردم آسایش میکنند و باعث جلای او بشود ــ آنان پرسیدند که کی میشود ؟ در جواب گفت که بعد از بیست سال که پای ملوک غرجستان[۱۱۸] خواهد در آمد و چنان میشود که ما روی خانقاه خود را نمی بینیم» مؤلف میفرماید که همچنان بوده و تمام اهل

۱۱۸- مقصود آل کرت است - این سلاله بعد از مرگ معزالدین کرت (م ۷۷۱ھ) ضعیف گردید و مدتی بعد تیمور آن را بکلی از بین برد ر- ک از سعدی تاجامی ص ۲۳۶ تله ۲۳۸ غرجستان یا گرجستان (عربی غرشستان) در جنوب «هراة و شرق غور و المرورود» بوده است معجم البلدان المجلد الرابع چاپ بیروت.

ولایت جلای وطن شده اند و جماعت اولیاء الله از آن فتور کشته شدند نویسندگان دیگر هم مهاجرت سید را بسبب آشوب وفتنهٔ تیمور گورکانی نوشته اند.

مهم ترین اطلاعات را درین ضمن صاحب روضات الجنان و جنات الجنان در روضهٔ هشتم آورده و خلاصهٔ گفتار آن بدین امر دلالت میکنند که امیر تیمور از نفوذ فوق العاده و شخصیت برجسته و حق پرست علی همدانی و مریدان او خائف بوده و درین صورت چاره ای نمیدید بجز اینکه وی را با ارادتمندانش از قلمرو خود بیرون کند. مؤلف در ضمن ذکر خواجه اسحق علی شاهی مینویسد: «خواجه اسحق ختلانی . . . از اولاد علیشاه ختلانی است که وی نیز مردی بزرگ بوده بحسب ظاهر و باطن . . . مغویان و مفسدان به امیر تیمورگورکانی عرض کردند که سیدی در ختلان پیدا شده و مریدان بهم رسانده و مدعی سلطنت است — از جمله خواجه اسحق ختلانی پسر امیر آرامشاه مرید وی گشته. چون امیر آرامشاه را دخل تمام در سلطنت امیر تیمور بوده — اندیشه نموده که ارادت خواجه اسحق باعث خرابی سلطنت وی میشود . . .» خواجه اسحاق را بدستور تیمور پیش او میبرند و خواجه در آن موقع آن عمامهٔ سیاه پوشیده که مرشدش علی همدانی باو بخشیده بود. تیمور می پرسد «تو مریدکسی شده ای که باعث فتنه شده است»؟ سپس دستور میدهد که عمامهٔ سیاه را از سرش بردارد ولی خواجه التماس کرد: «اگر سرم را بردارند خوشحالم ولی حاضر نیستم که دستار علی همدانی را از سرم جدا سازم». تیمور از دستور قبلی خود صرفنظر کرده گفت «ترا مصادره ای میکنم باید دو هزار اسپ قبچاق را حاضر کنی یا دستارت دور اندازی». خواجه که مرد متمولی بود مصادره را ادا کرد و آبروی دستار مرشدش را حفظ نمود.

ملاقات علی همدانی و امیر تیمور

سپس بدستور امیر تیمور، علی همدانی را برای ملاقات با او حاضر میکنند. چون تیمور شنیده بود که سید هیچ موقع پشت بکعبه نمی نشیند، عمداً او را پشت بکعبه نشاند و گفت شنیدم که پشت به قبله نمی نشینی — امروز چطور

خلاف کردی و اینطور نشستی؟ سید جواب داد: «هر که رو بشما کند بی شک پشتش بقبله خواهد بود». تیمور سپس گفت: شنیده‌ام که برای بدست آوردن قدرت و حکومت کوشا میباشی؟ سید جواب داد: من بهر دو جهان اعتنائی ندارم. همهٔ مال دنیا بر من عرضه کرده شد ولی از پذیرفتن آن خود داری کرده‌ام و مقصودم فقط رضای خداوندی است. دربارهٔ سلطنت شبی در خواب دیدم که سگ لنگی آمد و آن را در ربود. الدنیا جیفة و طالبها کلاب. ما روی به آخرت آوردیم دنیا را طالب نیستیم. خاطر جمع دار» مؤلف میفرماید که تیمور گفت که در آن ناحیه اقامت داشته باشد. علی همدانی خواستهٔ تیمور را نپذیرفت و فرمود «از جانب حق جل و علی مامورم که به کشمیر بروم و اهل آن دیار را باسلام دلالت کنم شاید که مشرف باسلام گردند».

مؤلف تذکرهٔ مجالس العشاق[119] برای هر کس داستانی آورده و چیزهای باور نکردنی نوشته که چندان اعتباری ندارد. دربارهٔ علی همدانی هم مینویسد که بحسن ظاهری علاقه داشته و بیکی از امراو عزیزان امیر تیمور بنام امیر «برلاس» تعلق خاطر پیدا کرده است. چون سید بامیر ملاقات نمود، امیر پرسید: چرا این عمامهٔ سیاه را برسر میبندی؟ سید جواب داد: چون نفس را کشته ام و مثل تو به ظاهر اشیاء علاقه ندارم. (همین مطلب را مولف تذکرهٔ صحف ابراهیم عینا از روی این کتاب نقل کرده است) غرض، این قول سید بر تیمور گران آمد ولی بر اثر نفوذ علی همدانی ــ نمیتوانست او را گزندی برساند. البته سید و هم یاران او را دستور ترک وطن داد و در صورت عدم اجرای آن تهدید به قتل نمود.

در تحایف الابرار جلد اول این تهدید را چنین مینویسد: «تیمور گفت: از قلمرو ما بیرون رو و به موجب جناب سیادت پناه در آن ولایت خوردن و

۱۱۹- ص ۱۱٦، این کتاب در سال ۹۰۸ هـ تالیف شده و منسوب است به سلطان حسین بن منصور بن عمر شیخ بن تیمور گورکان. ولی بقول ظهیر الدین بابر (م ۹۳۷ هـ) این کتاب «بسیار سست و اکثردروغ بیمزه» تالیف کمال الدین گازر گاهی میباشد. ر.ک از سعدی تا جامی، ص ٦۳۸-٦۳۹.

آشامیدن در قلمرو وی را بر نفس مبارک حرام کردند. فی الحال در مسجد نشستند و فرمودند که این ملک خداست و سا‌ان درست کردند و بطی مکان برکوه پیرپنجال رسیدند» ظاهر است که از کوه پیرپنجال، براه پاخلی وارد کشمیر شدند زیرا این راه مناسب و کوتاه و هموار تر بوده است.

در نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر مینویسد: «... فلما عادالی خراسان وقع الخلاف بینه و بین الامیر کورکانی فی معنی الحکمة ...» میرزا اکمل الدین کامل بدخشی کشمیری (م ۱۲۳۱ھ) که چندد استان از زندگانی میر سید علی همدانی و بزرگان دیگر را برشته نظم کشیده در جایی میفرماید:

گرنه تیمور شور و شرکردی   کی امیر این طرف گذر کردی؟

خلاصه بحث ما اینست که اگرچه علی همدانی برای تبلیغ در خطۀ کشمیر علاقۀ وافرداشته و بقول بعضی ها از طرف خداوند متعال و رسول اکرم (ص) برای این کار مامور شده، ولی از روی علل ظاهری در نتیجۀ برخورد باامیر تیمور گورکانی، به کشمیر مهاجرت کرده است.

ارادت تیمور به علی همدانی؟

مرحوم استاد سعید نفیسی در ذکر مزار علی همدانی نوشته اند: «... بنای آن از تیمورگورکانی است و سنگ یشم سیاهی بر آن است مانند همان سنگی که بر قبر تیمور در سمرقند قرار دارد[۱۲۰]» همانطور بعضی ها نوشته اند که امیر تیمور گورکانی نسبت به علی همدانی ارادت ورزیده است.[۱۲۱] اینگونه قولها قانع کننده نیست. البته اگر مزار علی همدانی را یکی از جانشینان تیمور بنا کرده باشد جای تعجب نیست. ولی امیر شاهرخ بن تیمور (۸۱۲-۸۵۰ھ) هم نسبت بمریدان علی همدانی خشونت و سختی تمام روا داشته و مرید عزیز و خلیفۀ سید، خواجه اسحق علیشاهی ختلانی بامر همین سلطان در سال ۸۲۶ھ بقتل رسیده است. و کیفیت برخورد نور بخشی ها باوی هم معروف است بنا بر این شاید این مزار را پادشاهی مؤخر بنا کرده است.

۱۲۰- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، جلد دوم ، ص ۷۵۳-۷۵۴.
۱۲۱- طرائق الحقائق، جلد دوم، ص ۴۷۸.

گسترش دین اسلام در کشمیر و سهم میر سید علی همدانی در آن

دین مبین اسلام بطور کلی در خطهٔ کشمیر دیرتر از سائر نقاط شبه قارهٔ پاکستان و هند رسید. یعنی در نیمهٔ اول قرن هشتم هجری (اوایل قرن چهاردهم میلادی). ولی بزودی گسترش قابل ملاحظه ای پیدا کرد و حکومت مسلمانان تشکیل گردید و الاقبل از آن این خطه را ناحیهٔ قمار بازان و مشروب خواران و بدکاران تلقی میکردند.[۱۲۲]

در سال ۹۳ (۷۱۲ م) محمد بن قاسم تازی، داماد و امیر ارتش حجاج بن یوسف ثقفی (م-۹۵ ه) برای انتقام جویی از حاکم سند (داهر) بر آن قسمت شبه قاره حمله کرد و این ناحیه را تا قسمت بزرگ پنجاب به تصرف در آورد. پسر داهر، حاکم سند به کشمیر فرار کرد و چند سر باز تازی در تعاقب وی وارد کشمیر شده بودند که اسم یکی از آنان حمیم بن سامه شامی بوده است. ولی از چگونگی و مدت اقامت آنان در آن خطه اطلاعی در دست نداریم.[۱۲۳] بقول آقای محب الحق ارتش تازیان به کشمیر حمله کرده ولی در فتح کردن آن توفیقی بدست نیاورده است[۱۲۴] این اولین برخورد کشمیری ها با مسلمانان بود.

در این جا لازم است متذکر شوم که قبل از حملهٔ محمد بن قاسم هم عده ای از اعراب مسلمان در قشون راجه داهر مشغول خدمت بوده اند (حکومت این راجه از سند و مکران گذشته تا مرز کشمیر کنونی بوده است). ورود حمیم بن سامه و همراهان او بکشمیر در حدود سال ۹۵ ه (۷۱۵م) صورت گرفته است. البته صاحب تاریخ حسن مینویسد که تارا پیدیا، حاکم کشمیر (۶۹۴-۷۳۵م) خود چندین بار باحکمرانان کابل و هرات و خراسان جنگ کرده و پس از پیروزی های خود فضلا و علمای آن خطه ها را بکشمیر آورده است و بعضی از آنها مسلمان بوده اند و[۱۲۵] در آن جا اقامت ورزیده اند.

۱۲۲- کشمیر (۱)، ص ۸۱.

۱۲۳- نیضاً نیز مجلهٔ هلال شماره ۳، سال سوم، ص ۳۷، مقالهٔ دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی.

۱۲۴- کشمیر بعهد سلاطین، ص ۱۱۱.

۱۲۵- کشمیر، جلد دوم، ۸۴ و ۸۵.

برخورد دوم اهالی کشمیر با سلطان محمود سبکتکین غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ ه) بوده است. در سال ۴۰۴ ه. سلطان محمود با آنند پال (حکمران لاهور و ملتان) جنگ کرد و او را شکست داد. حکمران کشمیر بنام سانگراما هم درین جنگ بحکمران لاهور و ملتان کمک نظامی داده بود. محمود برای کینه کشی و انتقامجوئی در فصل زمستان همانسال به کشمیر حمله کرد. درباره این حمله در تاریخ حسن آمده است: «... در سال ۴۰۴ ه سلطان، بکشمیر رسیده بود بتعاقب تری لوچن پال (پسر آنند پال) حاکم لاهور ... چون مرکب منصور ازراه راجور سایه انداز خطهٔ کشمیر گشت، راجهٔ آنجا بزور اقبال استقبال کرده تحایف و هدایای غریب و عجیب نزد حکومت گذرانید. سلطان بحال او ابواب احسان مفتوح داشته، خراج شاهی معمول کرده بر مملکت خود بدستور قائم ساخت ... سلطان از درهٔ کشمیر غنیمت بی شمار گرفته جمعی کثیر را بدین اسلام آشنا کرده یکماه درسیر کشمیر گذرانیده به غزنین آمد» ولی بعضی از لشکریان مسلمان او در کشمیر باقی ماندند.[126] ولی سلطان کشمیر بد عهدی کرد و مانع ادای خراج گردید سلطان محمود دوباره در زمستان سال ۴۱۳[127] بکشمیر حمله کرد ولی بنا بر دشوار گذاری و برف بندی راهها موفق نشد که بآن خطهٔ ورود کند. محمود در حملهٔ اول فقط قسمت جنوبی کشمیر یعنی جامون را گشوده بود و آن هم بنا بر بدعهدی حکمران کشمیر بی نتیجه ماند. سلطان بعد از آن نیز از فکر فتح کشمیر غافل نبوده و شعرای دربار او نیز در تحریک سلطان میکوشیده و در اشعار خود آرزوی دیدن کشمیر را میآورده اند مثلا فرخی سیستانی (م ۴۲۹ ه) میسراید:

گاهست که یکباره به کشمیر خرامیم از دست بتان پهنه کنیم ازسر بتگوی
شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد امسال نیار امم تاکین نکشم زوی

و در جایی خطاب به امیر محمد بن سلطان محمود میگوید:

۱۲۶- جلد دوم، ص ۸۴ و ۸۵.

۱۲۷- در زین الاخبار گردیزی، (ص ۱۸۵) سال حمله را ۴۱۲ نوشته است. تهران ۱۳۴۶ شمسی.

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی   لشکر ساختهٔ خویش بکشمیر بری

ولی محمود برای فتح کشمیر فرصت پیدا نکرد. البته در خدمت نظامی حکمرانان کشمیر مثلاً در دورهٔ حکومت راجه هرش (۱۰۸۹-۱۱۰۱م) ذکر چند تن از مسلمانان آمده است و باحتمال قوی اینها از اولاد بازماندگان سپاه محمود بودند که بعد از حملهٔ اول فاتحانهٔ او آنجا اقامت گزیده بودند[۱۲۸]. همچنین مبلغان مذهب اسماعیلی چندین بار از قلعهٔ الموت قزوین بکشمیر رفته و بظاهر بدون موفقیت برگشته اند. سیاح معروف ایتالیائی مارکوپولو که در حدود سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷م بناحیهٔ کشمیر وارد شده عدهٔ قابل ملاحظهٔ مسلمانان را ذکر میکنند ولی بیشتر این تعداد بعلت ناامنی و آشوب تا اوائل قرن هشتم هجری از کشمیر خارج شده بودند. در اوائل قرن هشتم هجری جوانمردی مسلمان از وادی سوات (بخشی از پاکستان کنونی) وارد کشمیر گردید. اسمش شاه میرزا یا شاهمیر بوده است. این جوانمرد پرکار در خدمت نظامی راجه سمبها وارد گردید و بنا به استعداد و قریحهٔ خداداد خود در اندک مدتی مورد توجه راجهٔ کشمیر واقع شد. ولیعهد این راجه بنام «سهدیو» شاهمیر را جانشین و وکیل مطلق خود تعیین نموده و در هرکار مهم با او مشورت میکرده است[۱۲۹].

در این زمان فرماندار ارتشی والی کابل بنام زولچو یا ذوالقدر خان (بقول بعضی زلفی قادر خان[۱۳۰]) بکشمیر حمله کرد. این مرد، نامسلمان و سفاک بود و علتی هم برای حملهٔ وی وجود نداشت بجزاینکه والی کابل (که خود دست نشاندهٔ ایلخانان مغول بود) میخواست مال غنیمت بدست آرد یا کشمیر را بگشاید. کشمیری ها نتوانستند که در مقابل این حملهٔ ناگهانی استقامت نشان بدهند و حمله وران را برون برانند. تا هشت ماه بازار قتل و غارت برپا بود و سپس بنا برمقاومت و پایمردی شاهمیر مذکور ذوالقدر خان مجبور به فرار گردید

۱۲۸- تذکره ایران صغیر (دکتر عرفانی) ص ۲۰.

۱۲۹- کشمیر (۱) ص ۸۲ آب کوثر، ص ۳۷۵.

۱۳۰- Kashmir through the ages p. 201.

و به کابل بر گشت.[۱۳۱]

در این نا بسامانی راجه سمبها و ولیعهد او از کشمیر فرار کرده بودند. عجیب تر اینکه پسر حکمران خطهٔ لداخ (تبت) باسم رنچن که در آن موقع با جمعی از نظامیان خود درکشمیر سیاحت دوستانه انجام میداد از دگرگونی اوضاع سوء استفاده کرده و بکمک نظامیان و دوستان خود حکومت کشمیر را در سال ۷۲۰ھ (۱۳۲۰م) بدست گرفت و بر تخت سلطنت جلوس نمود.

سلطان رنچن و نظامیان او از لداخ برمذهب بودائی بوده اند و عوام کشمیر هند و، بنابراین اختلافات مذهبی درجریان بود و چندین بار جنگها و اغتشاشات خونین روی داد. سلطان رنچن ازین وضع خیلی تأسف می خورد ولی چاره ای نمیدید. سلطان از مذهب بودائی متنفر گشته بود ولی علاقهٔ خود را به مذهب هندوان هم نشان نمیداد[۱۳۲] و در عالم تردد و شک و تذبذب بسر میبرد و در آخرالامر مسلمان گردید.

۰ ید بلبل شاه سهروردی ترکستانی در کشمیر

میگویند رنچن روزی تصمیم گرفته بود که روز بعد صبح گاهان هر شخصی که مورد توجه او قرار بگیرد دین او را قبول کند و همان دین را بکوشش هر چه تمامتر در کشمیر رواج دهد. روز دیگر صبح زود بیرون آمد و برای عملی ساختن تصمیم خود هر سو نگاه میکرد. قضا را نظرش بر شخصی افتاد که محترم و معزز بود. این شخص سیدی متدین و مبلغ اسلام بود که چندی پیش از ترکستان وارد کشمیر شده بود. اسم گرامی آن سید بزرگوار، سید عبدالرحمن بلبل شاه سهروردی حنفی ترکستانی بود ملقب به شریف الدین. سید آن موقع وضو کرده و کنار رودخانهٔ ابهت (جهلم کنونی) محوگزاردن نماز بود. سلطان رنچن نزد او رفت و از مذهبش پرسید. سید گفت مذهب من التزام به توحید خداوندی و احترام به بشریت است و آن مذهب اسلام است. سلطان رنچن اسلام

۱۳۱- در تاریخ کشمیر از ناراین کول تاریخ حمله را ۷۲۴ھ نوشته ولی پیداست که ۷۲۰ھ درست است.

۱۳۲- ولی بقول مورخان هندو. هندوها او را بدین خود نپذیرفته بودند. گلزار کشمیر برگ ۱۴۱ تاریخ کشمیر (ناراین) برگ ۹۵.

اختیار کرد و لقب سلطان صدر الدین گرفت او اولین پادشاه مسلمان بود که در کشمیر بر تخت جلوس کرده است. با مسلمان شدن سلطان صدرالدین ، جمعی از خویشاوندان و امیران او هم دین اسلام را پذیرفتند. سید بلبل شاه مذکور هم کارهای تبلیغی خود را ادامه داد و ده هزار نفوس را بحلقهٔ اهل اسلام در آورد، و در سال ۷۲۷ھ فوت کرده.[۱۳۳]

شاهمیر (شاه میرزا) در عهد سلطان هم پیشرفت شایانی بدست آورد او نه فقط اتالیق و وکیل حیدر پسر سلطان بود بلکه وزیر مقتدر سلطان نیز بود. بظاهر بمشورت شاهمیر، سلطان میخواست که تقویم قدیمی کشمیر را تغییر بدهد ولی برای نفوذ سال هجری قمری زمینهٔ مناسب فراهم نشده بود. بنا بر این از سال ۷۲۵ھ سال کشمیری را رواج داد که تا دورهٔ اکبر شاه امپراتور تیموری هند (که در سال ۱۵۸۶م کشمیر را فتح کرده و ضمیمهٔ سلطنت خود ساخته) ادامه داشته است.[۱۳٤]

سلطان صدر الدین در سال ۷۲۸ھ فوت کرد و برادرش اودیادیوا (که بودایی بود) جانشین او گردید. زن معروف سلطان صدر الدین کوته رین (کوته رانی) که بظاهر مسلمان و به باطن بودائی بود بعد از فوت سلطان دوباره علناً خود را بودایی تلقی میکرد و با برادر سلطان (یعنی پادشاه اودیادیوا) ازدواج کرد. کوته رانی نسبت بشاهمیر عدوات میورزید و او را از وزارت و اتالیقی پسرش منفصل کرد ولی بعنوان یکی از افسران نظامی او به خدمت ادامه می داد. در سال ۷۳۹ھ سلطان اودیادیوا فوت کرد و کوته رانی اقتدار را بدست گرفت. البته شاهمیر و هواخواهان او هم غافل و بی خبر نبودند. شاهمیر از ضعف و فتور سلطنت استفاده کرده با کوته رانی و وزیر بودائی او بنام «بهکشانه» جنگ کرد و در انجام کار پیروز شد. کوته رانی و امرای او گرفتار شدند ، ولی شاهمیر جوانمردانه همه را عفو نمود و معذرت و الحاح کوته رانی را پذیرفت و

۱۳۳- در واقعات کشمیر این شعر در تاریخ وفات سید منقول است :

سال تاریخ وصل بلبل شاه بلبل قدس گفت: خاص اله (۷۲۷ھ)

۱۳٤- تاریخ حسن ، جلد ۲ ، ص ۱۶۹.

گویا با او ازدواج هم کرد. ولی میگویند این زن چندی بعد خودکشی کرد. سلطان شاهمیر لقب شمس الدین را اختیار نموده تا سال ۷۴۸ه حکومت کرده است. در این سال ، اقتدار را به پسرش جمشید سپرد ولی جمشید فقط چند ماه حکومت کرده است. پادشاهان معروف بعدی کشمیر که معاصران میر سید علی همدانی و پسر او میر سید محمد همدانی میباشند عبارتند از : ۱- سلطان علاء الدین ۷۴۸-۷۵۵ه ۲- سلطان شهاب الدین ۷۵۵-۷۷۵ه ۳- سلطان قطب الدین ۷۷۵-۷۹۶ه ۴- سلطان اسکندر معروف به بت شکن ۷۹۶-۸۲۰ه.

کیفیت اقامت ثلاثهٔ سید در کشمیر بدین قرار است :

۱- در سال ۷۷۴ه چند ماه در آن خطه اقامت گزید و سپس برای سفر حج و زیارت خانهٔ کعبه عزم سفر کرد.

۲- در سال ۷۸۱ه بار دوم به کشمیر آمد و تا اواخر سال ۷۸۳ه یعنی تقویبا دو سال و چند ماه در این منطقه مشغول فعالیت های گوناگون بود.

۳- بار سوم در اوائل سال ۷۸۵ه آمده و تا اواخر ۷۸۶ه همان جاماند. یعنی در حدود دو سال اینجا گذرانیده است پس مجموع اقامت او در کشمیر در حدود پنج سال بوده است.

صاحب تاریخ رشیدی حدس میزند که علی همدانی شاید تا چهل روز فقط در کشمیر بوده است و مؤلف تاریخ فرشته بر آن سخن چنین ایراد میگیرد : «جناب امیر بایستی مدت مدید در کشمیر تشریف داشته باشند وگرنه در مدت چهل روز تمام شدن چنان خانقاه معلی عالیشان خالی از صعوبت نیست» - ولی خانقاه مذکور را میر سید محمد همدانی بنا نموده است نه علی همدانی.

حواری کشمیر

میر سید علی همدانی همراه با ۷۰۰ سید هنرمند ایرانی وارد کشمیر شده است. او با رفقا و نزدیکان خود در محله ای که به نام علاء الدین بوده بر کنار رودخانهٔ ابهت (جهلم کنونی) فرود آمده بود. این همان مقام است که بعداً خانقاه معلی شاه همدان یا مسجد شاه همدان را آنجا بنا کرده اند.(علی همدانی بعد از ادای نماز فجر و ذکر اوراد و وظائف شرعی در جائی بلند مینشست و با مردم راز

دین و پند و اندرز میگفت. او حقائق دین اسلام را با لحن شیرین و دل نشین و طبق استعداد مردم عادی بیان مینمود. بظاهر او بزبان فارسی وعظ میگفت و در بعضی موارد از ترجمان (که از رفقای او بودند و چند سال قبل از ورود سید در کشمیر توطن گزیده و زبان محلی را یادگرفته بودند چون برادران سمنانی که عمو زادهٔ او میباشند و افراد دیگر) استفاده کرده است. ولی صعوبت زیاد در مورد زبان در پیش نبود زیرا با ورود لداخیان (اهل تبت) و مردم ترکستان و خاصه مساعی حضرت سید بلبل شاه زبان فارسی در کشمیر قابل فهم و زبان عمومی گردیده و وسعت پیدا کرده بود.) چنانکه دیدیم سلطان قطب الدین به این زبان شعر میگفته است و این اشعار او هم در واقعات کشمیری آمده است :

ای بگـرد شمع رویت عـالمی پروانـه ای
و ز لب شیرین توشوریست در هر خانه ای
من بچندین آشنائی میخورم خـون جگر
آشنا را حال اینست وای بر بیگانه ای
قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن
عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه ای

علی همدانی سلسلهٔ مرتب تبلیغ دین را در کشمیر بوجود آورد. او مبلغین و واعظین متعدد را تربیت و تعلیم میکرد و سپس آنان را در هر ناحیهٔ کشمیر میفرستاد تا دین اسلام را بمردم بشناسانند و بدین وسیله موفقیت های شایانی بدست آورده است.

علی همدانی با علما و مسافران و کاهنان مذاهب دیگر کشمیر (چون هندوها و بودائیها) مناظره های سخت انجام میداد و بیشتر غالب و چیره میآمد. در دوران اقامت او در کشمیر سی و هفت هزار تن بردست او مسلمان گردیده و بنا بر نفوذ فوق لعادهٔ او اسلام در آن خطه گسترش زیادی یافت. بقول صاحب رسالهٔ مستورات سید مردم کشمیر را طوری با سلام شیفته ساخته بود که آنان معبدهای اسبق را مبدل بمساجد میکردند و یکی از مریدان علی همدانی بنام شیخ

قوام الدین بدخشی را میخواندند که در آن معابد (مساجد) اذان بگوید و به افتتاح آنها بپردازد.

هر دو پادشاه معاصر سید علی در کشمیر (یعنی شهاب الدین و قطب الدین) نسبت به او احترام زیاد قائل بودند و دستورات دینی او را بی کم و کاست اجرا میکردند. استاد حکمت در ذکر خدمات علی همدانی میفرماید: «... در ظل حمایت قطب الدین پادشاه نومسلمان آن سرزمین بتعلیم و تبلیغ دین حنیف پرداخت و صدها هزار هندوان آن ناحیه را بمذهب اسلام در آورد[۱۳۵].» مرتاضین و ساحران بزرگ مذهب هندو و بودایی وقتی که مغلوب او میشدند و بدیدن بعضی از کرامات او دین اسلام را میپذیرفتند این امر برای تحول روحیهٔ عمومی مردم خیلی جالب توجه و قرین موفقیت بوده است.

زبان و فرهنگ و بعضی از صنایع ایرانی بوسیله علی همدانی در کشمیر رواج پیدا کرد او چندین مدرسه و خانقاه را در کشمیر و نقاط همجوار بنا نمود و بنا بر اینگونه خدمات حواری کشمیر نامیده میشود.

در نواحی کشمیر

سید علی همدانی در حدود پنج سال در نواحی دور درهٔ جامون و کشمیر در بلتستان و گلگیت سیاحت کرده و نخستین بار او صدای دین مبین اسلام را بآن سرزمینها رسانده است. بسیاری از خانقاهها و مساجد آنسامان بنام «مساجد حضرت امیر» در دورهٔ او ساخته شده است. در یکی از مساجد «شگر» نقوش سورهٔ مزمل نوشته بدست وی هنوز هم موجود و خواناست. می گویند مجموعه «اوراد فتحیه» خود را وی در آن نواحی جمع آوری نموده بود. عصا و تبرکات دیگر وی در بلتستان نگاهداری میشود.[۱۳۶]

۱۳۵- یغما (۲) ص ۲۴۴.

۱۳۶- ماهنامهٔ فکر و نظر اسلام آباد (پاکستان) ماه ژوئیه ۱۹۷۲م مقالهٔ نگارنده.

فصل ششم
نفوذ علی همدانی نزد پادشاهان و حکام و امرای وقت

(میر سید علی همدانی با سائر پادشاهان و حکام و امرای مختلف کشمیر و نواحی ایران روابط دامنه دار داشته) و در این مورد در بعضی از مراجع و نیز کتب او اشارات موجود است. البته روابط وی با پادشاهان کشمیر مانند جمیع مساعی و فعالیتهای او در آن خطه آشکار و بارز است.

(روابط سید علی هیچ موقع بنا بر نیازمندی و رفع احتیاجات شخصی او نبوده زیرا شخص او از دنیا و اموال و زخارف آن بالاتر و بی نیاز بوده و هرچه داشته، آن را هم برای دیگران وقف کرده است.) علی همدانی در هر مورد یک مرشد روحانی و عالم ربانی و مبلغ و بی نیاز از دربار سلطانی بنظر میآید. (چندین پادشاه و حاکم و امیر شدیدا نسبت به او احترام و ارادت تمام ابراز مینموده) و از جمله مریدان او بوده اند، (امرا و حکام از او راهنمایی و راهبری میخواستند و برنصایح حقهٔ او عمل میکردند.) (ولی از هیچ مأخذی بر نمیآید که علی همدانی هدیه ای یا فتوحی را از آنان پذیرفته و یا کمک دیگری از ایشان خواسته باشد.) بعضی از کتب و رسائل سید طبق التماس پادشاهان و امیران مختلف نوشته شده است بزرگترین و مهمترین آثار او ذخیرة الملوک است و او این کتاب را هم بنا بر خواهش بعضی از پادشاهان و حاکمان نوشته ولی اسامی آنها را ذکر نکرده است. رسالهٔ بهرام شاهیه بنا بر التماس حاکم بلخ و بدخشان سلطان محمد بهرام شاه نوشته شده است. سید علی رسالهٔ عقبات را بنام سلطان کشمیر قطب الدین نوشته و رسالهٔ کوچک وی بنام «موچلکه» بنام امیری میباشد. در مجموعهٔ مکتوبات او هم نامه های متعدد بنام پادشاهان و امیران موجود است و مطالعهٔ آن ها نشان میدهد که شخص فوق العادهٔ علی همدانی با کمال صراحت لهجه و بی باکی بحکام بزرگ نصایح دینی میدهد و آنان را به اجرای اوامر و نواهی شرع اسلامی وادار میکند. مکتوبات او بنام میر زاده میر کا، سلطان محمد شاه حاکم

بلخ ، سلطان غیاث الدین حاکم پاخلی ، سلطان قطب الدین پادشاه کشمیر ، سلطان طغان شاه حاکم کنر (کونار) و سلطان علاء الدین (یا علی الدین) موجود است. مکتوبات دیگر هم بنام پادشاهان و اعیان حکومتها دارد ولی اسامی مکتوب الیهم بر ما روشن نیست زیرا نساخ فقط اینقدر نوشته اند که «بیکی از پادشاهان/حاکمان نوشته شد». سلطان بهرام شاه حوشی از مریدان مخلص سید بود. او از مشاهدهٔ کرامات علی همدانی باصلاح احوال خود پرداخته و در صورت حاکم بسیار عادل و متقی زندگانی را بسربرده است. بنابروایت صاحب مستورات[1] این حاکم شبی مشروب زیاد خورده بدمست بوده و در آن مستی تمایل داشت که کارهای بدانجام بدهد ، مثلاً کسی را نا حق بقتل رساند ، درین مستی بخواب رفت و علی همدانی را بعالم رویا دید که به او گفت : ای پادشاه از خداوند متعال و رسوایی روز قیامت شرمی نداری که اینطور بدکاریها را انجام میدهی ؟ باری انجام فعل بد و ارتکاب قتل ناحق را از تو جلوگیری کردم و در آتیه مواظب باش»، سلطان از این واقعه سخت شرمنده، و به حضور علی همدانی رسید و بردست او تائب شد.از آن پس زندگانی را خداترسانه میگذرانید و مردم اورا «شیخ سلطان» میگفتند. این پادشاه وقتی پادشاه حکومت بلخ و بدخشان و گاهی تنها پادشاه بدخشان بوده است. وقتی حکومت بدخشان از دستش رفته بود علی همدانی فرمود : «زود باشد که مملکت بدخشان به شیخ محمد باز گردد» و همینطور شد[2]، این سلطان طبق دستورات علی همدانی برای رفاه مردم خیلی کارهای رزنده انجام داده است. او رسالهٔ واردات امیریهٔ علی همدانی را خلاصه کرده ورد میکرد. نامهٔ علی همدانی که بنام او در مجموعه مکتوبات می بینیم از پند و اندرز و توصیه برای رفاه مردم و عدل و انصاف و خدا ترسی مملومی باشد.

کتاب «ذخیرة الملوک» هم معمور است از نصایح برای حاکمان. آنچه که در باب سوم آن کتاب نوشته در نامه‌ای بنام سلطان علاء الدین (علی الدین حاکم پاخلی آن را خلاصه کرده است. میفرماید که پادشاه وحاکم اسلام باید که بروش خلفای راشدین و پادشاهان نیکدل و متقی اسلام گام بزنند و در

۱- خ برگ ۲۱۸ . ۲- مستورات(ع) برگ ۳۵ .

امر بالمعروف و نهی عن المنکر بکوشد. نامه ای بنام سلطان طغانشاه هم همین موضوع دارد و در نامهٔ دیگری که بنام میر زاده میرکا مضبوط و موجود است پند و اندرز مرشدانه میآرد و در اهمیت توصیه و تبلیغ دین به آیات سورهٔ عصر استشهاد میکند.

بنا بر تقاضای سلطان غیاث الدین، حاکم پاخلی و نواحی آن، علی همدانی در قلمرو او به وعظ و تبلیغ اسلام می پرداخت ولی از دست کفار و اشرار و آشوبگران مصائب و آلام زیاده به او رسید و سلطان مذکور به ظاهر نتوانسته که طبق وعدهٔ خود نظم و آرامش را در آن سامان ایجاد کند و جلوی مفسدان را بگیرد. سیّد در نامه ای از این وضع اسفناک شاکی است و میفرماید: «ای عزیز خود را بحالی مبتلا کردی که آسمانیان برحال تو نوحه کردند و زمینیان بر فعل تو افسوس داشتند و جمیع اهل بدعت و ضلالت را شاد گردانیدی و هم یکی از اهل الله و ارباب قلوب را محزون و مخذول کردی و حضرت صمدیت را با جمیع انبیاء و ملائکه خصم خود ساختی» میفرماید که مردم این ناحیه نسبت به اهل بیت رسول(ص) و سادات احترام نمیگزارند و این امر فساد نیت ایشان و ضعف ایمان آنان را نشان میدهد. البته اگر ایشان بر روش سفاکی یزید عمل بکنند، علی همدانی هم بروش حسین بن علی متمسک است و «اگر جمله زمین آتش گیرد و از آسمان شمشیر بارد آنچه حق باشد نپوشد».[۱]

حاکمان پاخلی یکی بعد از دیگری برای علی همدانی احترام زیاد قائل بوده و طبق راهنمایی سید شرع اسلامی را در قلمرو خود رواج داده اند. در آخر زندگانی، سید را در قلمرو سلطان پاخلی می بینیم. سید طبق اصرار سلطان چند روز مهمانش بوده و قضا را در نزدیکی دارالحکومت او فوت کرده است. خلاصه روابط سید باحکام آن ناحیه تا آخر ایام او ادامه داشته است[۲] - از رسالهٔ مستورات بر میآید که چندین حاکم دیگر در جزو ارادتمندان و مریدان علی همدانی در آمده اند

۱- رسالهٔ مکتوبات شماره ۸.
۲- خ- م (لا) برگ ۸۳.

مثلاً حاکمان بخارا و اردبیل و یکی از بلاد روم.

سلاطین کشمیر

رسالهٔ «عقبات» را علی همدانی بدرخواست سلطان قطب الدین نوشته و در این رساله او را از «عقبات» و مضائق فرائض سلطنت آگاه ساخته است. بزرگترین «عقبه» برای پادشاه اسلام این است که از عهدهٔ عدل و مساوات عملی برای زیر دستان خود موفق بدر آید. سید در نامه ای که بنام آن سلطان نوشته او را برای اجرای اوامر و نواهی دین اسلام نصیحت میکند. میفرماید که مردم عصر ما بیخود ادعای دینداری دارند. حقیقت این است که «ای عزیز اگر دین داری آنست که صحابه و تابعین داشتند و مسلمانی آنکه در قرن اول ورزیدند جای آنست که گبران و مغان از تر دامنی ما ننگ دارند...:

گر بر همن حال من بیند بر اندازد درم
زآنکه چون من بدکنش را پیش بت هم بار نیست
ز هر بدی که تو دانی هزار چندانم
کسی چه داند آن بد ز من که من دانم»[1]

پادشاه عادل و معارف پرور کشمیر سلطان شهاب الدین قبل از ورود سید در کشمیر در ۷۷۳ه بدست یکی از عزیزان و مریدان او میر سید حسین سمنانی بیعت کرده بود. این سلطان علاقه داشت که علی همدانی با سادات دیگر وارد وادی کشمیر گردد. در سال ۷۷٤ه وقتی که علی همدانی در کشمیر قدوم فرمود، سلطان مذکور درجائی بنام «وی هند» نزد اتک پنجاب با حاکم پنجاب و دهلی (فیروز شاه تغلق ۷۵۲ - ۷۹۲ه) مشغول جنگ بود و برادر خود و ولیعهدوی قطب‌الدین زمام امور کشمیر را در دست داشت. قطب‌الدین از طرف سلطان کشمیر از علی همدانی و هفتصد همراه محترم او استقبال و پیشواز بعمل آورد[2] - علی همدانی تا چهار ماه کار های تبلیغی خود انجام میداد و در عین حال

۱- مستورات (ع) برگ ۳۷ تا ٤۲ نیز ۵۱-۵۲.

۲- سایر نویسندگان معتقدند که ۷۰۰ سید در سال ۷۷٤ه وارد کشمیر گردیده ولی صاحب تاریخ حسن (جلد ۲، ص ۱۷۵) مینویسد که ۷۰۰ سید در سال ۷۸۱ه آمده اند.

انتظار میکشید که جنگ مذکور کی پایان می یابد و سلطان شهاب الدین بر می گردد ؟ ناچار خود سید در جایگاه جنگ رسید و از نفوذ خود استفاده کرده آن آتش کینه را خاموش گرداند[1]. بنابر پیشنهاد سید سلطان فیروز شاه تغلق قبول کرد تا حدود وی هند مزبور همهٔ نواحی را در اختیار سلطان شهاب الدین بگذارد و هر دو پادشاه آن ناحیه را بعنوان مرز قبول کردند. سید بر همین آشتی موقتی اکتفا نکرد بلکه تحت حکمت عملی خود بین هر دو پادشاه متخاصم روابط خویشاوندی درست گردانید : سه دختر فیروز شاه تغلق را به ترتیب بنامزدی سلطان قطب الدین (ولیعهد سلطان شهاب الدین) و حسن خان (پسر سلطان شهاب الدین) وسید[2] حسن بهادر سمنانی (پسر میر سید تاج الدین بیهقی سمنانی) در آورد و چندین روز بعد ازدواج ها عملی شد[3]. علی همدانی بعد از اطفای نایرهٔ فتنهٔ جنگ ، به کشمیر برگشت. او مبلغان و واعظان را دستوراتی داد. سلطان شهاب الدین و عمال سلطنت را پند و اندرز داد و او را وادار کرد که مدارس و خانقاه ها را بنا کنند و در ترفیه مردم بکوشند. سپس او برای حج عازم بیت الله شریف گردید. از این به بعد او زیاده از شش سال در جهان گردی و تبلیغ دین در نقاط همجوار مشغول بوده است.

علی همدانی در سال ۷۸۱ ه یعنی در دورهٔ سلطنت سلطان قطب الدین دوباره به کشمیر آمد. سلطان قطب الدین و مادر او[4] هر روز از محضر سید استفاده میکردند و در مجلس وعظ و ارشاد او شرکت میجستند. میگویند این سلطان و بقول بعضی برادرش شهاب الدین بربنای اشتباه دو خواهر حقیقی را در حبالهٔ ازدواج خود در آورده بود و این عمل (اجتماع اختین) خلاف شرع اسلام است. علی همدانی به سختی این عمل را غیر اسلامی تلقی کرد و سلطان یکی از دو زن خود را طلاق داد. بنابر دستور سید سلطان قطب الدین لباس خانوادگی

۱- کشمیر ۱، ص ۸٤ تا ۹۲.　　۲- امیر عساکر سلطان شهاب الدین بود.

۳- تاریخ حسن ، ج ۲ ، ص ۱۷۱ - ۷۲.

٤- اسمش بی بی حورا و این زن با سواد در امور سیاسی و نظامی دخیل بوده است. کشمیر ۲ ، ۳۸۷.

خود را (که لباس کافرانه بود) ترک کرد و لباس پادشاهان اسلامی میپوشید. صنعت شال بافی کشمیر رو به انحطاط بود و طبق فرمایش سید سلطان شهاب‌الدین و سپس قطب الدین این صنعت را احیاء و صناعان را تشویق نمودند- بسیاری از کار های رفاهی (مثلاً بنای چاه ها و مدارس و خانقاه ها و راهها وغیره) تحت راهبری علی همدانی انجام شد[1].

علی همدانی برای کسب اکل حلال بکلاه بافی اشتغال میورزید و می گویند این کار را از روی کرامت یاد گرفته بود. روزی یکی از کلاه‌های بافتهٔ خود را به سلطان قطب الدین اعطاء کرد و قطب الدین این کلاه را زیر تاج خود میپوشید و جانشینان او هم این تبرک را کما کان نگاه میداشتند. زیاده از صد و چهل سال این کلاه علی همدانی بعنوان تبرک نگهداری و زیر تاج پادشاهان پوشیده میشد ولی سلطان فتح شاه (م ۹۲۵ ه) وصیت کرد که این کلاه متبرک را با نعش او دفن کنند تا بوسیله میامن آن شداید عالم برزخ و حشر بر وی آسان گردد[2] و این وصیت عملی گردید. یکی از بزرگان بنام مولانا محمد آنی این عمل را برای سلطنت سلسلهٔ «شاهمیری» بفال بد تلقی کرد و گفت: «دولت و سلطنت از خاندان شمس الدین منتقل بسلسلهٔ دیگر شود» و همانطور شد[3] می گویند از بدو دفن کلاه سید سلالهٔ شاهمیری رو به انحطاط و در سال ۹۶۲ ه (۳۷ سال بعد) مردی بنام «غازی چک» بروی کار آمد و بخاتمه دادن سلسلهٔ شاهمیری، سلسلهٔ «چک» را تشکیل داد. این سلسله فقط ۳۲ سال (تا ۹۹۴) ادامه یافت و بوسیلهٔ اکبر شاه بزرگ از امپراتوران تیموری شبه قاره (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ه) خاتمه پذیرفت.

روابط سادات و غیر سادات

در شبه قارهٔ هند و پاکستان اکنون هم سادات و غیر سادات بالعموم روابط خویشاندی درست نمیکنند، ولی علی همدانی در ناحیهٔ کشمیر این روابط

۱- کشمیر ۱، ص ۹۴، ج ۲، ص ۵۶۳.
۲- ایضاً تاریخ حسن ۲، ص ۱۷۶.
۳- تاریخ کشمیر (خطی) تالیف نار این کول، برگ ۱۰۰.

را در قرن هشتم هجری استوار کرده بود و اینگونه روابط در آن ناحیه الآن هم زیاد رواج دارد. سید حسن بهادر سمنانی با دختر فیروز شاه تغلق ازدواج کرد و این ازدواج بوسیلهٔ علی همدانی عملی شده بود. پسر ارجمند میر سید علی همدانی بنام میر سید محمد همدانی، هم روش پدر خود را ادامه داد. او نخست با دختر میر سید حسن بهادر (رئیس قشونهای سلطان شهاب الدین و سلطان قطب الدین) ازدواج کرد و بعد از فوت شدن او دختر سیف الدین (وزیرنومسلمان اسکندر بت شکن) را بزنی گرفت. زن سلطان اسکندر (یعنی ما در سلطان زین العابدین ۸۲۷ - ۸۷۸ ه) هم از سادات بوده است.

خدمات به تمدن ایران

سید میخواست که هنر ایرانی و اسلامی گسترش بیشتری پیدا کند. برای این کار او هفتصد تن سید هنرمند و چابک دست ایرانی را در کشمیر توطن داد و بوسیلهٔ آنان ابریشم بافی و قالی بافی و سنگ تراشی و فن معماری ایرانی وارد خطهٔ کشمیر و نواحی آن گردید. صنعت شال بافی که از صنایع قدیمی کشمیر بوده رو به انحطاط و زوال بود. بتوصیهٔ علی همدانی، سلاطین کشمیر این صنعت را مورد تشویق قرار دادند و بکمک یاران هنرمند سید احیاء صنعت شال بافی عملی شد.

علی همدانی از پیران و مرشدان «فتوحی گیر» نبوده بلکه باوجود گرفتاریهای گوناگون خود برای کسب اکل حلال به «کلاه بافی» اشتغال میورزید. «فتوحی ها» که با و میر سید برای محتاجان واقعی در مطبخ خانقاه او خرج می شد - دربن ضمن در خلاصة المناقب آمده که وقتی یکی از بندگان پدرش سید شهاب الدین در راه با سید علی ملاقات نمود و دویست دینار با و هدیه داده و سید بعد از اصرار تمام بندهٔ مذکور آن پول را پذیرفته است- سید آن روز فقراء و در اویش را دعوت کرد و صد دینار از آن پول خرج نمود. صد دینار هنوز باقی بود که شب شد- علی همدانی خواب رفت در عالم واقعه رسول اکرم (ص) را زیارت کرد - حضرت رسول (ص) علی همدانی را از پذیرفتن اینگونه پول و «فتوحی بی زحمت» منع فرمود و گفت: برای کسب روزی حلال باید کاری

کرده باشی». صاحب «خلاصة المناقب» مدعی است که سید شغل کلاه بافی را بعنوان کرامت و در عالم رویا یاد گرفته و کلاه های ظریف میبافته است[۱] این روش علی همدانی در مریدان و ارادتمندان دیگر او نیز موثر بود: هر کسی کاری میکرد و از بی کاری و تنبلی دوری میجست. خطهٔ کشمیر که خدمات سید در آن ناحیه روشن تر است بوسیلهٔ این گونه کار های دامنه دار بسیار رونق و آبادانی در گرفت و علی همدانی این خطه را بنام «باغ سلیمان» یاد کرده است[۲].

بمساعی علی همدانی و یاران او در کشمیر زبان فارسی و عربی برای تدریس علوم دینی و دنیوی جای زبان سانسکریت را گرفته است[۳] مردم کشمیر به زبان و ادبیات کشور اسبق علی همدانی، ایران علاقهٔ مخصوص نشان می دادند و در کمترین مدت این زبان و تهذیب و تمدن ایرانی در ناحیهٔ کشمیر گسترش بی سابقه ای پیدا کرد و این خطه بدرستی «ایران صغیر» نامیده شد. علامه اقبال در ذکر مناقب و خدمات علی همدانی میفرماید:

آفرید آن مرد «ایران صغیر» با هنر های غریب و دل پذیر
خطـه را آن شاه در یـا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین[۴]

زبان و ادبیات فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان سه و چهار قرن پیش از ورود او به کشمیر در قرن هشتم هجری، راه پیدا کرده است. ولی بکوشش سادات ایرانی و نیز بعلت وضع مخصوص جغرافیائی که نصیب کشمیر بوده ادبیات فارسی درین ناحیه از سائر نقاط مهم شبه قاره بیشتر توسعه و پیشرفت کرده و فاصلهٔ سه چهار قرن اصلاً بچشم نمیخورد. طبق تحقیقاتی که بعمل آمده بنظر میرسد که تعداد نویسندگان و شعرای فارسی زبان کشمیر بمقابلهٔ شعرا و نویسندگان حیدر آباد دکن یا جونپور یا دهلی یا لکهنو یا لاهور یا پیشاور

۱- خ - م (با) برگ ۷۶ - ۷۷. ۲- کشمیر ۱، ص ۱۶.
۳- شعرای فارسی زبان کشمیر از دکتر تیکو.
٤ - کلیات اقبال، ص ۳۵۸.

وغیره زیاد تر است[1] در این مورد دکتر اعظم مؤمن در پایان نامهٔ خود خوب مینویسد که: «... جونپور و پنجاب و دکن که در شعر و ادب فارسی و سایر علوم شرقی مشخص بودند، هنگام قیاس با ادب فارسی در کشمیر در مقام دوم قرار میگیرند[2]» پس کشمیر براستی «ایران صغیر» است و بنیان گزار واقعی زبان و ادب فارسی در کشمیر[3] در مرحلهٔ اول میر سید علی همدانی است.

تأسیس کتابخانه ها و خانقاه ها در کشمیر

اولین مدرسهٔ علوم دینی در کشمیر «خانقاه بلبل شاه» است که بدستور اولین پادشاه مسلمان کشمیر سلطان صدر الدین در موضع بلبل لنگر سرینگر ساخته شده است. بعد از آن تا ورود میر سید علی همدانی یعنی سال ۷۷٤ هـ، از تأسیس شدن خانقاه دیگری اطلاعی نداریم. سلطان شهاب الدین بتوصیهٔ علی همدانی «مدرسة القرآن» را در کشمیر بنا نهاد. این مدرسه بسیار بزرگ بوده و دانش جویان نواحی کشمیر هم برای درس خواندن آنجا میآمده اند[4] یکی از شخصیت های معروف علمی و دینی کشمیر ابو المشائخ شیخ عثمان است که او را امام القراء لقب داده اند ـ شیخ مذکور از فارغ التحصیلان همین مدرسه است (شیخ عثمان قبل از پذیرفتن اسلام بر دین بودایی بوده است)[5]ـ سلطان قطب الدین مدرسهٔ بزرگ را تأسیس نمود که در آن سایر علوم اسلامی و زبان عربی و فارسی تدریس میشده است. این سلطان به پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در کشمیر علاقه ای مخصوص نشان داد و خود هم شاعر زبان فارسی بوده است.

علی همدانی در ختلان کتابخانه یی بنا کرده بود و همین کار را مجدداً در کشمیر انجام داد. او سائر کتب عربی و فارسی خود را به کشمیر آورده و در

۱- هلال سی ماهی شمارهٔ ۱۳ سال سوم، ص ۳٤ - ۳٦. نیز ر.ک ایران صغیر از دکتر عرفانی، ص ۱۰. پارسی سرایان کشمیر دکتر تبکو، ص الف، ب. تذکرهٔ شعرای کشمیر تألیف اصلح میرزا مع ۳ مجلد بعنوان تکمله.

۲- شعر فارسی در هند قرن دهم، ص ٦۰۱. سال و شماره ندارد.

۳- باید در نظر گرفت که مقصود از خطهٔ کشمیر در قرن هشتم، ناحیه ای دو سه برابر کشمیر و جامون کنونی است.

٤- واقعات کشمیر، ص ۳۷ - ٤۳.

۵- کشمیر ۲، ص ۳٤۵.

آن کتابخانه گذاشته است. یکی از مریدان او بنام سید محمد قاضی که قبلاً در ختلان مراقب کتابخانه بوده، درین جاهم شغل سابق خود را انجام میداد. از «واقعات کشمیر» معلوم میشود که سلطان قطب الدین ازین کتابخانه دیدن کرده است. از همین کتاب اطلاع میرسد که بعد از وفات علی همدانی زمام امور کتابخانهٔ مذکور را ملا احمد در دست گرفته است[1] یاران علی همدانی هم در گوشه و کنار نواحی کشمیر دین اسلام و زبان فارسی را توسعه میدادند و این کار را خلف امجد علی همدانی، میر سید محمد همدانی و همکاران او هم بسرعت عجیبی انجام میداده اند. سلطان اسکندر بت شکن علما و فضلا و دانشمندان ایران را از ناحیه های عراق و خراسان و ما وراء النهر به کشمیر دعوت کرده و کمک نموده است[2] ما در سلطان بی بی حورا که از مریدان علی همدانی بوده در سائر خدمات فرهنگی او شرکت و همکاری جسته است[3]. از خانقاه های متعدد که در دوران سلطنت اسکندر بنا شده و برای کار های دینی و فرهنگی مورد استفاده و بکار میرفته «خانقاه والا» و «خانقاه اعلا» و «خانقاه کبرویه» قابل ذکر اند[4].

خانقاه معلی یا مسجد شاه همدان

این خانقاه بیشتر بنام «مسجد شاه همدان» معروف است از چوب دیودار صنوبر ساخته شده و سبک مخصوص دارد[5] - «تمام آن بنا از قطعات چوب ضخیم و مکعب است که بر روی هم مانند خشت نصب کرده اند و در وسط آن بنا تالار وسیع مربعی قرار دارد»[6] این مسجد در موضع «علاء الدین پوره» و بر کنار رود خانهٔ ابهت (یعنی جهلم کنونی) و در نزدیکی شهر سری نگر واقع است - همان جائی است که علی همدانی در آنجا فرود آمده بود - سید درین منزل نماز میگزارده و معمولا وعظ میگفت. مهم ترین فعالیتهای تبلیغی و تدریسی

۱- واقعات کشمیر، ص ۴۳.
۲- تاریخ حسن ۲، ص ۱۷۷ - ۱۷۸.
۳- کشیر ۲، ص ۳۸۸.
۴- تاریخ حسن ۲، ص ۱۷۸.
۵- میراث ایران، ص ۱۸۱. کشیر ۱، ص ۱۹۰.
۶- نقش پارسی بر احجار هند، ص ۶۸.

سید علی در این مقام عملی شده است.

از روی اسم «مسجد شاه همدان» بعضی بنای آن را به علی همدانی نسبت داده اند ولی این درست نیست فقط جایی است که انتخاب علی همدانی است و البته بنای خانقاه مسجد را پسر امجد او میر سید محمد همدانی درمیان سالهای ۷۹۷ - ۸۰۰ ه و به سرپرستی سلطان اسکندر بت شکن با تمام رسانده است[۱] این خانقاه و مسجد بتعمیرات بعدی هنوز هم پا برجا و یکی از مقامات متبرک کشمیر محسوب میشود.

تاریخچهٔ مختصر

در مجالس شبه قارهٔ پاکستان و هند بویژه در کشمیر هرگاه که ذکر علی همدانی درمیان باشد ذکر این مسجد و خانقاه هم لازم است زیرا مرکز مهم فعالیتهای او همین بوده و بنام او منسوب است. سلطان اسکندر زمین وسیع و عریضی را برای محمد همدانی وقف کرده بود و سید محمد هم مسجد شاه همدان را وقف فی سبیل الله نمود - مرحوم استاد سعید نفیسی در ذکر علی همدانی میفرماید : «خانقاه معروفی در علاء الدین پوره در کشمیر ساخت و پسرش سید محمد که پس از او در کشمیر بوده است در (۱۷) ربیع الاول آنرا وقف کرد و وقف نامه آنرا اسکندر شاه پسر قطب الدین. . . تصدیق کرده است[۲] این وقف نامهٔ در سال ۸۰۰ هجری امضاءگردیده است».

در حریق بزرگ که در سال ۸۸۰ ه رخ داد ، این مسجد جامع آسیب دیده و به دستور سلطان حسن شاه (۸۷۷ - ۸۸۹ ه) درسال ۸۸۵ ه دوباره تعمیرگردیده است - درین مورد شاعری تاریخ تجدید تعمیرگفته است که هنوز هم روی دیوار مسجد حکاکی شده است :

مسجد اسس علی التقوی[۳] خانقاه امیر همدان است

در سال ۸۹۲ ه حریق بزرگ دوم در نواحی مسجد رخ داد ولی شعله های آتش بزودی منطفی شده و این مسجد بزرگ از گزند محفوظ مانده است.

۱- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و . . . جلد اول.

۲- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی جلد اول ، ص ۱۹۵.

۳- از روی ابجد ۸۸۵. قسمتی از آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ توبه.

حریق بزرگ سوم که این خانقاه و مسجد را آسیب زیاد رسانید در سال ۱۱۴۴ ھ حادث گردید. در سال ۱۱۴۶ ھ والی کشمیر بنام ابو البرکات خان آن را طبق خطوط و نقشهٔ کهن تجدید تعمیر گردانید. «کعبة البرکات» (۱۱۴۶) را در تاریخ تعمیر تجدید ثانی گفته اند - «مسجد شاه همدان» که هنوز پا برجاست همان است که در سال ۱۱۴۶ ھ تجدید شده است از این روی دو قرن و نیم از قدمت آن میگذرد.

اگرچه این مقام و مسجد جامع در زندگانی علی همدانی و پسر او محمد همدانی بزرگترین مرکز نشر و گسترش دین اسلام در کشمیر بوده، ولی نامسلمانان آن نواحی هم آن را محترم میشمارند زیرا «خدمات متنوع» که شاه همدان و خلف امجد او انجام داده اند، نزد این گروه هم قابل ارزش است[1].

از سال ۱۲۳۴ ھ سیک ها اقتدار و تسلط کشمیر را خود بدست گرفتند و اجتماع گاه های بزرگ مسلمانان و منجملهٔ آنها «مسجد شاه همدان» را بروی مسلمانان بستند. مقصود شان این بود که مسلمانان در جایی جمع نگردند و همواره قوت و جمعیت شان پراکنده و شتی بماند. این مطلب را سیاح معروف ولیام مور کرافت هم در سفر نامهٔ خود نوشته است وی بین سالهای ۱۸۱۹ و ۱۸۲۵ میلادی این مسجد را مسدود و مقفل دیده است.

در سال ۱۲۹۲ ھ انگلیسی ها باپرداختن ۱۲ هزار روپیه بیکی از احفاذ میر سید محمد همدانی که سید یعقوب خان اتالیق غازی نام داشت، این مسجد و موقوفات آن را خریده و وقف نامهٔ آن را کالعدم قرار داده‌اند. مقصود شان همان بود که سیک ها داشته اند[2]- ازین تاریخچهٔ مختصر پیداست که «مسجد شاه همدان» از اوائل قرن نهم هجری یکی از مراکز مهم عبادات و فعالیتهای اجتماعی مسلمانان بوده و برای همین امر است که امروز هم از اهمیت آن کاسته نشده است. خواجه عزیز الدین کشمیری لکهنوی (م ۱۳۳۳ ھ- ۱۹۱۵ م) که

۱- آب کوثر، ص ۳۷۸. یغما ۲ ص ۳۴۲.

۲- تاریخ حسن، ج ۲، ص ۲۱۱، ۵۸۸، ۷۵۷، ۸۵۹.

شاعر توانای زبان فارسی و اردو بوده در تمجید این مسجد میفرماید[1] :

اگر در مسجد جامع در آیی ... باوج پایهٔ طالع بر آیی
ز هی مسجد ز هی محراب و منبر ... تعالی شانه الله اکبر
ستونها کاندرو بر پایه بینی ... حریف سدره و طوبی به بینی
شمارش سیصد و اثنین و هفتاد ... بباغ دین بجای سرو و شمشاد
معلی خانقاهی همسر اوست ... که خلقی جبهه فرسای در اوست
ز بس انبوه مردم پنج نوبت ... نباشد راه دروی ، بی صعوبت
ملک را بر لب اینجا هست لبیک ... فلک را نیست ره بی «خلع نعلیک»[2]

بی مورد نیست اگر قطعات و رباعیات فارسی دیگر را که درین مسجد حکاکی شده است ، اینجا نقل کرده باشیم[3] :

خانقاهست این مکان یا معبد اقصاستی ... مسکن امن و امان یا جنت الماواستی
قبلهٔ نور است یا سرچشمهٔ آب حیات ... یا مگر ازرحمت حق خیمه‌ای برپاستی

دیگری :

ای دل اگرت مطلب فیض دوجهانست ... او بر در شاهنشه شاه همدانست
مقرون با جابت ز در اوست دعا ها ... عرشست درش بلکه ازوعرش نشانست

دیگری :

هر فیض که در سابقهٔ هر دو جهانست ... در پیروی حضرت شاه همدان است
شاه همدان آنکه شهنشه جهانست ... ای خاک برآن دیده که درریب وگمانست

دیگری (که سال وفات علی همدانی را متضمن است) :

چو شد از گاه احمد خاتم دین ... ز هجرت هفتصد وست و ثمانین[4]
برفت از عالم فانی بباقی ... امیر هر دو عالم ، آل یاسین

دیگری ایضاً :

حضرت شاه همدان کریم ... آیهٔ رحمت ز کلام قدیم
گفت در دم آخر و تاریخ شد ... ''بسم الله الرحمن الرحیم'' ۷۸۶

در بالای محراب مسجد رباعی زیر منقوش است که درآنجا ازگفته های علی همدانی

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر (تکمله : جلد دوم) ، ص ۸۴۸. ۲- آیهٔ ۱۳ ، سورهٔ طه.
۳- منقول از نقش پارسی بر احجار هند تالیف استاد علی اصغر حکمت ، ص ۶۸ - ۶۹.
۴- منسوب به مولانا محمد سرایی ، خلاصة المناقب برگ ۹۴ آن.

محسوب میشود ولی در هیچ کدام از نسخ خطی قدیم این اشعار دیده نشده است:

شاها ز کرم بر من درویش نگر بر حال من خستهٔ دل ریش نگر
هر چند نیم لائق بخشایش تو در من منگر بر کرم خویش نگر

در قرن سیزدهم هجری دو شعر زیر بزبان اردو هم روی دیوار کنده شده که سرودهٔ یک نفر هندو میباشد:

شهرکے قلب میں هے مسجد شاه‌همدان جس سے هر دیده‌مسلم میں هے نورعرفان[1]
که‌درخشان هے هرا ک‌سمت کلام‌یزدان خانهٔ دل کو ضیاء بخش، چراغ ایمان

ترجمه تحت اللفظ آنها بدین قرار است:

در قلب شهر مسجد شاه همدان قرار گرفته و از آن در دیدهٔ هر مسلم نور عرفان وجود دارد. کلام یزدان در هرسمت در خشان است و ضیاء بخش خانهٔ دل و چراغ ایمان است.

علی همدانی و مردم کشمیر

پس ''مسجد شاه همدان'' در جایی بنا شده که علی همدانی آنجا وعظ و ارشاد میکرده است و اکنون هم این واقعه در خاطرات مردم کشمیر موجود است. در جوار این مسجد علم علی همدانی (که از شیخ محمد بن محمد اذکانی گرفته و چندین بار با خود به حرمین شریفین برده است) تا مدتی در اهتزاز بوده و برای زیارت آن مردم از نقاط دور و نزدیک میآمده اند. سلطان قطب الدین هم آنجا آمده و علم وصفهٔ مبارک را احترام گزارده است[2]. آقای حاج عزیز الله عطاردی قوچانی که چند سال پیش بنقاط مختلف شبه قارهٔ هند و پاکستان و از آن جمله به کشمیر مسافرت کرده مینویسد: ''مسلمانان کشمیر در جایی که وی برای موعظه و ارشاد مینشست بنای یاد بود درست کرده اند و آن محل را زیارت میکنند. روز عاشورا هنگامیکه دسته جات عزاداران حضرت امام حسین علیه السلام از آن محل عبور میکنند پرچم های خود را با احترام فرود میآورند. مقام معنوی این سید بزرگوار باندازه ای در دلها نفوذ کرده که قائق رانان رود های کشمیر هنگامیکه از پاروزدن خسته میشوند از روح بزرگ سید استمداد

۱- کشمیر (۱) ص ۸۹.
۲- واقعات کشمیر ص ٤۲.

میکنند و فریاد میزنندیا شاه همدان[1]. کشمیریان روز ٦ ذی الحجهٔ هر سال بمناسبت وفات علی همدانی در سراسر مجامع دینی خود جشن ''عرس'' برپا میسازند و در بارهٔ شخص و تعلیمات حقهٔ سید صحبت ها میکنند.

مصائب و آلام در زندگانی وی

مثل سائر پاکبازان و حق گویان علی همدانی دچار مصائب و آلام زیاد گردیده و خودش درین مورد نوشته است: ''و سنت الهی چنان رفته که هر که حق گوید و در اظهار حق کوشد بسیاری از خلق دشمن او گردند[2]'' در زمرهٔ دشمنان او نه فقط مردمان نادان و عامهٔ متعصب بلکه فقها و علمای سوء جاه طلب و بعضی از پادشاهان و امیران هم بوده اند. علی همدانی وقتی به جعفر بدخشی فرمود: ''. . . . بسی ابتلا بما رسیده در سفر و حضر که بسی از آن ابتلا به سبب فقها رسید و علما و بعضی به سبب ملوک و امراء و بعضی شاید که بود بشرور نفوس ما و آن بلاها از حضرت حق تعالی باشد برما محض عطا اگرچه بصورت آن نمود بلا[3]'' و این جذبه در شعر علی همدانی هم موجود است. در غزلی میفرماید:

خوش آن سری که بودذوق‌سیرهادیده بچشم دل رخ اسرار آن سرا دیده
بر آستان وفا هر دمی زدشمن و دوست هزار محنت و ناکامی و جفا دیده
بهر جفا که کشیده بروزگار دراز برای دوست دران شیوهٔ وفا دیده

علی همدانی یکی از فتنه های علماء سوءرا به جعفر بدخشی اینطور بیان نموده که‌وقتی وی در مجلسی وعظ میگفت وبعضی از باصطلاح علما در آنجا حضور داشتند. درین مجلس وی بعضی از حقائق تلخ بیان نمود که انتقاد گونه‌یی بود بر آن گروه علما. گروه علما فکر کردند که اینچنین سخنان وی عقیدت و احترام مردم نسبت بآنان را فاسد میکند. چاره ای ندیدند جز اینکه علی همدانی را از بین ببرند. به حیله دعوتی از وکردند تا باین وسیله اورا زهربخورانند. غرض طبق نقشهٔ قبلی خود سید را باصرار دعوت کردند که البته او طبق اخلاق وسیع خود

۱- مجلهٔ معارف اسلامی (سازمان اوقاف) تهران شمارهٔ ۵ سال ۱۳۴۷ ش.
۲- مکتوبات امیریه: شمارهٔ ۸.
۳- خ - م (با) برگ ۹۵.

قبول نمود. سید چون به مهمانی انجماعت میرفت در راه با یکی از اولیاء الله که بروایت رسالهٔ ''مستورات''[۱] حضرت خضر بود ملاقات نمود آن بزرگ دانهٔ چند از ''حب الملوک''[۲] را در دهان سید نهاد و بدون گفتن چیزی از او جدا شد. پس درین دعوت سید را در شربت زهر خوراندند. سید ناراحت گردیده زود بحجرهٔ خود بازگشت و در حال از تاثیر حب الملوک قی و اسهال پدید آمد و از هلاکت باز ماند. ولی اثر آن زهر همه عمر باقی ماند و سالی یکبار ورم میکرد و زرد آب جاری میشد و سپس می خشکید.

از آن به بعد علی همدانی از معاشرت با علمای سوء احتراز میجسته و در رسالهٔ عربی خود بنام فی علماء الدین مینویسد که علمای واقعی آنکسانند که از علم و تقوی و تزکیهٔ نفس بهره مندند نه مدعیان اطلاعاتی چند که قلوبرابی اصلاح گذاشته اند.

بعضی از سلاطین و امرا سید را مورد آزمایش قرار میداده اند مثلاً[۳] پادشاهی درمقابل حق‌گویی سید اورا تهدید میکرد و اسب های مسین و فولادی را داغ میکرد و میگفت اگر از حقگوئی باز نمانی و نسبت به تجملات دربار من احترام نمیگزاری ترا بر یکی ازاین اسب های آتشین مینشانم - سید باین تهدیدها اعتنا نمیکرد و در نتیجه روزی آن پادشاه در حلقه مریدان او در آمد. صاحب رسالهٔ ''مستورات''[٤] این واقعه را به حاکم بلخ منسوب کرده مینویسد که اسب های فلزی مذکور را هر چند داغ میکردند آنها در صورت کرهٔ زمهریر سرد میگشتند و با دیدن این کرامت فوق العادهٔ سید پادشاه مذکور معذرت خواست و از کردهٔ خود نادم و تائب گردید. والله اعلم بالصواب.

۱- مستورات ع برگ ۵۱.

۲- ماهودانه (فرهنگ نفیسی ج ۲ ص ۱۹۹) برگ شیردار که مسهل قوی است (فرهنگ عمید ص ۱۰۲۵) مسهل سخت وگاهی کشنده است (لغت نامه دهخدا شمارهٔ ۱٤۸ ص. ۲۰۰)

۳- خ - م (با) برگ ۹٦ ب.

٤- خ - م (با) برگ ۹٦ ب.

فصل هفتم
ایام آخر زندگانی سید

علی همدانی در سال ۷۸۵هبرای بار سوم به کشمیر ورود کرد و تا قسمتی از ماه ذی قعده ۷۸۶ ه هانجا اقامت داشت و سپس از کشمیر بعزم مسافرت بیرون آمد. علت مسافرت سید را دو یا سه نوع نوشته اند: یکی اینکه بدلیل عدم سازش هوای کشمیر و کسالت مزاج میخواست بترکستان برود و بخطهٔ ختلان برسد[1] دوم اینکه بعزم سفر[2] حجاز یا حج[3] بیت الله شریف در راه افتاده بود.

منابع بعدی نشان میدهد که سید به نیت حج یاعمره ازکشمیر راه مسافرت در پیش گرفته بود و بظاهر آنموقع کسالت مزاج ندانسته است زیرا در راه حاکم پاخلی ازو درخواست نمود که چند روز در ولایت او بماند و مشتاقان را از صحبت های خود فیوض و فوائد به بخشد. سید خواهش او راپذیرفته و تا ده روز مردم را از میامن صحبت خود مستفیض ساخته است. سپس او مسافرت خود را دنبال کرد و چندین مسافت را طی کرده بود که مریض شد و بعد از پنج روز بیماری فوت کرد. با در نظرگرفتن مسافت طولانی ازکشمیر تا حرم کعبه اصولا نمیتوان باور کرد که کسی بصورت عادی و پیاده در بیست روز این مسافت را طی کرده باشد (یعنی ده دوازده روز ذی قعده وعشرهٔ اول ذی الحجه) بلکه چنانچه دیدیم، علی همدانی ده روز در پاخلی اقامت کرده است و اول ذی الحجه از آنجا مسافرت خود را دنبال کرده است. پس مقصود مسافرت و سفر حجاز بوده است و نه گزاردن حج. البته اگر عزم «عمره» داشته باشد موجب اشکال نمیگردد. اینک روایت جعفر بدخشی در مورد مسافرت نهایی علی همدانی نقل میگردد: «. . . در ماه ذی القعدهٔ ۷۸۶ ه حضرت امیر از ولایت سری[4]

۱- تحایف الابرار ص ١٤. ۲- خ - م (با) برگ ۹۹ الف.

۳- در سائر مآخذ.

٤- یعنی کشمیر و همین کلمه در «سری نگر» است ر - ک: گلزار کشمیر ص ۷۰ معنی سری (شری) «بخت» و «نصیب» است.

به نیت سفر حجاز بیرون آمد. چون در ولایت ملک خضر شاه[1] رسید، خدمت ملک خضر شاه التماس نمود که حضرت امیر میباید که چند روزی اقامت شریف فرمایند تا از منبع فوائد جناب سیادت فائده گیرند. لا جرم اجازت نمود و چون ماه ذی الحجه آمد حضرت امیر با درویشان بهم صمت و عزلت اختیار کردند و در همان روز بعد از نماز پیشین حضرت امیر را ملالتی پیدا شد و تا پنج روز کشید و درین پنج روز هیچ از طعام دنیا تناول ننمود مگر در روز آخر چند کرت آب میخورد و چون چهار شنبه ماه ذی الحجه در آمد وقت نماز خفتن اصحابرا طلب کرد و نصیحت فرمود و وصیت کرد که همیشه با حق باشید و بر ملازمت اوراد ثابت قدم باشید و حاضر با ما باشید و ما را بحل کنید و تا یک سال اگر در وفا داری ثابت قدم باشید نزد ما مجاور باشید و اوراد بخوانید. این سعادت را قبول کنید تا بسعادت دنیا و آخرت برسید واگر غیرآن باشید شما دانید. خیر باد و بروید و نماز بگزارید. اصحاب بیرون آمدند و آنچه فرمود بجای آوردند و بوظیفه مشغول شدند.»[2]

تاریخ درگذشت

تاریخ وفات علی همدانی محققا شب چهار شنبه ۶ ذی‌الحجهٔ ۷۸۶ ه میباشد. جعفر بدخشی مینویسد شب چهار شنبه ۶ ذی الحجهٔ ۷۸۶ ه علی همدانی تاتیم شب «یا الله یا رفیق یا حبیب» میگفت و بعد از آن داعی اجل را لبیک گفت[3] انا لله و انا الیه راجعون[4].

صاحب رسالهٔ مستورات اضافه میکند که علی همدانی علاوه بر کلمات مذکور در خلاصة المناقب کلمات «بسم الله الرحمن الرحیم» را بکرات ورد مینمود[5] و همین کلمات مبارک قرآنی از روی ابجد سال وفات او میباشد (۷۸۶ ه)

۱- بعضی از نویسندگان نام پادشاه پاخلی را محمد شاه نوشته اند ولی آن پادشاه بدخشان و بخارا بوده است نه پادشاه پاخلی.

۲- خ - م (با) ۹۹ ب.

۳- آیة ۱۵۲ سورة البقره.

۴- ایضاً

۵- مستورات (ع) برگ ۷۹.

این مطلب را نویسندگان بعدی هم در نثر و نظم بیان کرده اند مثلاً میر سید شریف راقم در «تاریخ راقم» میفرماید . . . عالم ربانی دارای ذات الملک معانی حضرت میر سید علی همدانی . . . . در ٦ ذی الحجهٔ ٧٨٦ھ همای روح پر فتوحش را از قرارگاه مرکز فرش تا بمقام آشیانهٔ عرش بردند. تاریخ بسم الله الرحمن الرحیم است. . . .»[1]

شاعری گفته است :

حضرت شاه همدان کریم آیهٔ رحمت ز کلام قدیم
گفت در دم آخر و تاریخ شد بسم الله الرحمن الرحیم[2]

در این جا لازم است که نسبت به تسامحات و اشتباهات بعضی از نویسندگان اشارتی کرده باشیم :

هرمان اته چون «خلاصة المناقب» مؤلفه در سال ٧٨٧ھ را یکی از آثار علی همدانی دانسته دربارهٔ وفات او در سال ٧٨٦ھ تردید عجیبی نشان داده است. میفرماید یا اینکتاب در سال ٧٧٨ھ تالیف شده یا اینکه علی همدانی بعد از سال ٧٨٧ھ فوت کرده است و علت اشتباه او آشکار است[3]. صاحب «هفت اقلیم» بعلت اشتباه مؤلف «خلاصة المناقب» در موردگنبد سلطانیه و شرکت علی همدانی در آن ، سال وفات علی همدانی را ٧٧٦ھ و ولادت او را در حدود سال ٧٠٣ یا ٧٠٤ھ حدس میزند[4] و همین مطلب را آقای دکتر مهدی درخشان نقل کرده است[5] و شاید از روی همین مآخذ است که در لغت نامهٔ دهخدا هم در مورد سال وفات علی همدانی تردید نشان داده اند که آیا ٧٧٦ درست است یا ٧٨٦ھ ؟[6].

١- خطی شمارهٔ ١٢٢ ب. (دانشکدهٔ ادبیات) برگ ٢٢-٣٠.

٢- این قطعه در داخل مسجد شاه همدان حکاکی شده است : نقش پارسی بر احجار هند ص ٦٨.

٣- فهرست کتابخانهٔ بادلیان (ج ١) ص ٧٨٣.

٤- خطی. کتابخانهٔ ادبیات برگ ٣٨٢.

٥- بزرگان و سخن سرایان ج ١ ص ٨٨ نیز ر.ک تذکرهٔ صحف ابراهیم برگ ١٨٩ ج ٢ شمارهٔ ٢٩٧٤ عکسی.

٦- شماره مسلسل ١٠٦ ص ٢٦٣.

مرحوم استاد سعید نفیسی اگرچه دریک موردهمان تاریخ متفق علیه را برای وفات علی همدانی(۶ ذی‌الحجهٔ ۷۸۶ ه)ثبت کرده اند[۱] ولی درجای دیگری مینویسد: «... رحلت او را ۱۶ ذی الحجه ۷۸۴ ه نیز ضبط کرده اند»[۲] مآخذ گفتار استاد معلوم نشد و بظاهر ممکنست که ناسخی ۷۸۶ را با ۷۸۴ اشتباه کرده باشد.

قطعات در تاریخ وفات

چند قطعه که در تاریخ وفات میر سید علی همدانی سروده شده، نقل میگردد :

۱- چو شد از گاه احمد خاتم دین ‌‌ ‌ ز هجرت هفتصد و ست و ثمانین
برفت از عالم فانی به باقی ‌ ‌ امیر هر دو عالم، آل یاسین[۳]

۲- مفخر عارفان، شه همدان ‌ ‌ کزدمش باغ معرفت بشکفت
مظهر نور حق که رویش بود ‌ ‌ عاقبت از جهانیان بنهفت
عقل تاریخ سال رحلت او ‌ ‌ «سید ما علی ثانی» گفت[۴]

۳- سلطان بحق محقق حقانی ‌ ‌ کار خرد از کمال او حیرانی
تاریخ وفات اوست نام و لقبش ‌ ‌ یعنی «همدانی و علی ثانی»[۵]

۴- همدانی امت سید همدان ‌ ‌ اسم شافی او علی همدان
خانقاهش بخطهٔ کشمیر ‌ ‌ فیض بخشد بهر صغیر و کبیر
مرقدش در ولایت ختلان ‌ ‌ فیض ها میدهد به پیر و جوان
شد رقم سال نقل آن والا ‌ ‌ «قطب عالی، جنت والا[۶]»

جای درگذشت

نویسندگان بدون دقت جای درگذشت سید را در همدان[۷] و سری نگر[۸] و کبرسواد[۹]

۱- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی ج ۲ ص ۷۵۳.
۲- ایضاً ج ۱ ص ٤.
۳- منسوب به مولانا محمد سرایی و حکاکی شده در مسجد شاه همدان - کشمیر.
٤- نگارستان کشمیر ص ۲٤۷ خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲۹۸.
۵- منقول از یادداشتهای آقای میرزا جعفر سلطان القرائی.
٦- مخبرالواصلین شمارهٔ ۳۶۹۸ برگ ۷۰ و شمارهٔ ۳۳۵۰ برگ ۷۷(خدا بخش کتابخانهٔ پتنه، هند).
۷- مجلهٔ معارف اسلامی ص ۷٦ شمارهٔ ۵ ۱۳٤۷ ش.
۸- تذکرهٔ صوفیای بنگال ص ۱۰۳ مجلهٔ آموزش و پرورش مذکور ص ۳۱.
۹- واقعات کشمیر ص ۳۷، جواهر الاسرار (خطی) شمارهٔ ج - ۱۱ کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران

و کبر ولایت[1] و بیجور[2] نزد سوات و ماوراءالنهر[3] و کابل[4] و پاخلی[5] و کونار[6] و ختلان[7] ذکر کرده اند، ولی درین باب اقوال در مورد کبر ولایت و پاخلی و کونار بصواب نزدیک تر است. ظهیرالدین بابر (م ۹۳۷ ه) وقتی که در سال ۹۲۰ ه[8] جای درگذشت علی همدانی را زیارت میکند در توزک خود چنین مینویسد، «... میر سید علی همدانی رحمة‌الله علیه که در ضمن مسافرت باینجا آمده و در دو میلی کونار جان سپرده است — شاگردانش جسد وی را در ختلان انتقال داده اند و بقعه ای درین مکان برای وی بر پا شده که در هنگام تصرف چغان سرای[9] در سال ۹۲۰ ه دور آن طواف نمودم[10]». ازین عبارت واضح است که جای درگذشت علی همدانی همانا در نزدیکی کونار[11] بوده یعنی در «کبر سواد» و این جایی است که جزوی از پاخلی[12] قرار میگیرد.

دربارهٔ تدفین

حیدر بدخشی در رسالهٔ مستورات مینویسد که وقتی علی همدانی در ختلان حضرت رسول را در عالم واقعه زیارت کرده و این بشارت را از زبان رسالت مآب شنیده که مزار او همانجا خواهد بود. سید چون بآن خطه علاقهٔ مخصوص داشته از آن بشارت خوشحال گردیده. زود دو رکعت نماز را بعنوان نفل گزارده است. علی همدانی اینواقعه را به مریدان ختلانی خود بیان نموده و در جواب پرسش آنان که وفاتش کی واقع میگردد، فرموده است: «سه سال و یک روز و یک شب بعد از این»[13] و به شنیدن این خبر مریدان او زار زار گریسته اند.

۱- نفحات الانس ص ٤٧٧ ح- م (با) برگ ۹۹ ب. ۲- آئینهٔ اکبری ج۲، ص ۳۹۲.
۳- ریاض العارفین، ص ۱۷۸. ٤- تذکرهٔ صحف ابراهیم (۲۹۷٤) برگ ۱۸۹.
۵- کشیر (۱) ص ۸۸، یغما (۲) ص ۳۳۸. ٦- واقعات ص ٤۳.
۷- مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دیماه ۳۵، ص ٦٤.
۸- بابر آن موقع حاکم کابل و نواحی آن بود.
۹- شهری است در ماوراءالنهر ر— ك لغت نامهٔ دهخدا شمارهٔ ٦۳، ص ۲۳٦.
۱۰- نقل از یغما (۲) ص ۳۳۸، در بابر نامه (ترجمه عبدالرحیم خانخانان) ص ۸٤ عبارت کمی مغلوط و متفاوت است و عبارت منقول را بظاهر استاد علی اصغر حکمت از ترجمهٔ انگلیسی بفارسی برگردانده است. ۱۱- شهر مرزی افغانستان کنونی.
۱۲- غیر از پاخلی که بخشی از فرمانداری مانسهره است ر— ك تواریخ هزاره تألیف محمداعظم بیگ، ص ٤. ۱۳- مستورات ع برگ ۷۵-٦.

این واقعه در مقامات عالم تصوف موجب شگفتی نیست : حضرت شیخ حسن بلغاری هم این نوع پیش گویی ابراز فرموده که میگویند تحقق پذیرفته است.[۱]

نزاع مریدان

چون علی همدانی فوت کرد ، این خبر بزودی به کشمیر رسید و کسان سلطان قطب الدین برای آوردن نعششی به کشمیر بآنجا فرستاده شدند. حاکم پاخلی میخواست که علی همدانی در ولایت او مدفون گردد. در مقابل این گروه ها ، همراهان و مریدان ختلانی او میگفتند که ماطبق وصیت سید نعشش را بختلان میبریم. بهر صورت مشاجره و نزاع سختی روی داده بود. بعد از تجهیز و تکفین نعش علی همدانی یکی از مریدان عزیز او که نامش شیخ قوام الدین بدخشی بود برخاست و گفت «هر کس یا هر گروه که نعش سید را بردارد ، میتواند آن را در جایی که میخواهد دفن کند» ازین قول همه تعجب کردند. کشمیریان و اهالی پاخلی هر چند که ممکن بود سعی کردند ولی نعش علی همدانی را نتوانستند تکان بدهند. آنگاه شیخ قوام الدین بدخشی گفت حالا نوبت ماست. و نعش سید را تک و تنها براحتی برداشت.[۲] ازین کرامت سید همه حضار محوحیرت گردیدند و مریدان ختلانی او را اجازه دادند که نعش سید را آنجا ببرند. پس تابوت سید را به ختلان حمل کردند و یادگاری از درگذشت او هنوز هم در پاخلی موجود است و آن جائی است که در آن جا سید را تجهیز و تکفین کرده اند.

سید شریف حسین سبزواری در زاد العقبی، یعنی ترجمهٔ المودة القربی و اهل العبا که اصل آن از علی همدانی است-بدون ذکر مآخذگفتارش میفرماید که علی همدانی در حین وفات وصیت کرده بود که تا جعفر بدخشی نیاید جنازهٔ او را به ختلان نبرند ولی بعد از درگذشت سید صدای هاتف غیب را شنیدند که «جنازه را بردارید» و آن موقع جنازه را به ختلان برده اند.ولی این مطلب اگر درست میبود جعفر بدخشی میبایستی آن را خود به رشتهٔ تحریر درمی آورد جعفر بدخشی مینویسد

۱- روضات الجنان و جنات الجنان ، ج ۱ ، ص ۱۵٤-۱۵۵.

۲- واقعات کشمیر ، ص ۳۷ خزینة الاصفیاء (۲) ص ۲۹۵-۲۹٦ کشیر (۱) ص ۸۸.

که از خبر وفات سید بوسیلهٔ نامه یی که بفرمان شیخ قوام الدین بدخشی به مولانا عمر اسیری روز ۱۵ ذی الحجهٔ ۷۸۶ ه نوشته شده آگاه شده است. میفرماید که این نامه از جوهر مرقوم نیست بلکه «مملو ازخون کباد و درد جگر» میباشد. سپس او برای دیر رسیدن به ختلان (محتملاً بعد از تدفین سید) از روح پر فتوح او معذرت میخواهد: «... حضرت امیر قدس الله روحه الکبیر در حال حیات این فقیر را بتاخیر صلوة معذور داشته بود فلاجرم در حالت ممات بتأخیر زیارت عذر دارد»[1]

حمل تابوت علی همدانی به ختلان و کیفیت مزار او

سه تن از یاران سید و پسر سلطان پاخلی (بنام سلطان شاه) تابوت متبرکهٔ سید را حمل میکردند[2] بقول صاحب خلاصة المناقب سلطان پاخلی هم در مشایعت جنازه حاضر بود. سلطان در حالت روزه راه میرفت و تا ختلان آمده است[3] بعضی مینویسند که سلطان پاخلی فقط در راه یکروزه شریک و همراه دیگران بوده و سپس به کشورش برگشته است. البته سلطان شاه، ولایت عهد وی تا ختلان آمده و چند روز در خانقاه اعظم ختلان اقامت و اعتکاف گزیده است.[3]

از مریدان سه گانهٔ سید که تابوت را حمل میکردند، اسامی مولانا محمد اسیری و شیخ قوام الدین بدخشی بما رسیده و از اسم نفر سوم خبری نداریم. سید زاده شمس الدین ماخانی هم همراه ایشان بوده ولی او نامه یی در مورد خبر مرگ او مورخ ۱۵ ذی الحجهٔ ۷۸۶ ه را در اوائل ماه صفر ۷۸۷ ه در بدخشان به جعفر بدخشی رسانده است و بنابر این، همراه تابوت نبوده است.

میگویند چون تابوت سید را به ماوراءالنهر میآوردند، ابر های سفید بر جنازهٔ او سایه افکن بود و همین طور مرغان قشنگ و زیبا در گروههای متعدد به این سوی و آن سوی به پرواز درآمده بودند[4] بقول صاحب رسالهٔ «مستورات» «فرشته ها در صورت جانور ها در پای مبارک میرفتند»[5] هنگامی که تابوت

۱- خ - م (لا) برگ ۹٤ و (با) برگ ۱۰۲.
۲- تحایف الابرار، ص ۲۳.
۳- خ - م (لا) برگ ۸۸.
٤- خ - م (با) برگ ۱۰۱ (لا) برگ ۹٤.
۵- مستورات ع برگ ۸۰.

سید به ختلان رسید باوجود اینکه هوا گرم بود و تابوت از چنین مسافت دور آورده میشد ، از نعش مبارک بوی خوش میآمد. جعفر بدخشی میفرماید که وقتی یکی از امرای شیخ سلطان محمد حاکم بلخ و بدخشان تعجب میکرد از این که چگونه ممکن است درین هوای گرم نعش علی همدانی بو نگرفته باشد؟ شاه محمد گفت : تعجب تو بیهوده است زیرا علی همدانی از صاحبان کمال بود و نبایستی که نعش مبارکش بو می گرفت. بعد از تحقیق و اطلاع ثانی معلوم شد که تا آخر نعش او خوش بو بوده است.[۱]

برای توجیه بوی خوش نعش ، جعفر بدخشی میفرماید : از تربت شیخ ابو سعید ابو الخیر (م ٤٤٠ ه) تا ۱۲ سال بوی خوش میآمد پس اگر از تابوت و نعش میر سید علی همدانی بوی خوش میآمد ، چه جای تعجب است چون وی از ۱۲ سالگی راه سلوک را شروع کرده و تا پایان حیات خود ٦۱ سال در سلوک و ریاضت و تزکیه و تصفیهٔ باطن و خدمت به دین اسلام گذرانیده است؟[۲]

صاحب خلاصة المناقب مدعی است که تابوت سید روز ۲۵ جمادی الاولی ۷۸۷ ه به ختلان رسیده است[۳] و صاحب «واقعات کشمیر» ۵ جمادی الاخری نوشته است[٤] این مدت از وفات سید (٦ ذی الحجة ۷۸٦ ه) بنا بر قول اول پنج ماه و چند روز و بنابر قول دوم در حدود ٦ ماه میگذرد. مأخذ سوم ما درین مورد رسالهٔ «مستورات» است که تاریخ رسیدن نعش مبارک سید را در نه روز و بتاریخ چهاردهم ذی الحجة ۷۸٦ ه مضبوط کرده[۵] که باورکردنی است وکتب مزبور ، اگر به دستکاری نساخ دچار نشده مطالب آنها از اصل اشتباه است.

جعفر بدخشی میفرماید که خبر فوت علی همدانی در اوائل ماه صفر ۷۸۷ ه باو رسید[٦] و از اواخر جمعهٔ ماه صفر آن سال او به ختلان رسیده و تألیف «خلاصة المناقب» را آغاز کرده است[۷] پس از نگارش وی پیداست که

۱- خ - م (لا) برگ ۸۷-۱۰۰-

۲- مولف میفرماید که بعضی از صنف پرندگان هستند که تا ٤٠ روز چیزی نمیخورند و در هوا میپرند و از آن پس نفس ایشان بوی خوش میدهد پس نفس صائم الدهر علی همدانی چرا بوی خوش ندهد. خ - م برگ ۱۰۰-۱۰۱.

۳- خ - م (لا) برگ ۸۸.

٤- ر - ك ص ۳۷ تا ٤۱.

۵- مستورات ع برگ ۸۰.

٦- خ - م (با) برگ ۱۰۱.

۷- ایضا (با) برگ ٦.

علی همدانی تا اواخر صفرماه ۷۸۷ هـ مدفون گردیده بود و مطلب مربوط به حمل تابوت که در این کتاب آمده ، بظاهر از اشتباهات نساخ است.

مزار علی همدانی در دهی از ناحیهٔ طوطی علی شاه ختلان میباشد (یعنی در کولاب یا کلیاب کنونی جمهوری تاجیکستان شوروی) این همان دهی است که سید آنرا خریده و مسجد و مدرسه و خانقاهی در آن بنا کرده و سپس همه چیز را وقف فی سبیل الله نموده است البته قطعهٔ کوچکی از زمین را برای مزار خودش مجزا ساخته بود.

بنای مزار علی همدانی بظاهر ساختهٔ قرن هشتم یا قرن نهم هجری میباشد. مرحوم استاد سعید نفیسی در حین مسافرت خود بشوروی آن موضع را دیده و نوشته اند «. . . مزار وی هم اکنون در کولاب تاجیکستان امروز روبروی رستاق شهر افغانستان و در ۱۵۰ متری کولاب و زیارتگاهست و بنای آن از تیمور گورکانست و سنگ یشم سیاهی را ، همان سنگی که قبر تیمور در سمرقند است دارد[۱]» این مزار یک اتاق بزرگ و نه حجرهٔ کوچک دارد و قبر سید علی همدانی در وسط اتاق بزرگ قرار دارد.

در میان دفن شدگان دیگر این محل ، فرزند میر سید علی همدانی، میر سید محمد همدانی و خواهر علی همدانی بنام «سیده ماه خراسانی» و زنی بنام «آفتاب پنهانی» و شاه طالقانی یکی از مراقبان و خادمان مزار میباشد ــ مجموعاده نفر از خانوادهٔ علی همدانی درین جامدفونند. اسامی همهٔ آنان بر ماروشن نیست.

این مزار از آجر مرمر سفید ساخته شده و بنای آن بسیار محکم است. چندین زمین لرزهٔ شدید درین ناحیه رخ داده ولی آسیبی بمزارنرسیده است.

در نزدیکی این مزار دو تخته از سنگ مرمر بزرگ نصب است و بر آنها احوال و مناقب مختصر علی همدانی کنده شده است. میگویند این سنگ مرمر را پادشاه کشمیر سلطان اسکندر بر پشت دو پیل بآنجا فرستاده است. ازین سنگ ها یکی در سال ۱۹۳۹م کمی شکسته و به همان حالت باقی است. در نزدیکی مزار علی همدانی یکی از نوه های تیمور گورکانی بنام توارلین هم مدفون است.[۲]

۱- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی ، ج ۲ ، ص ۷۵۳.

۲- کشیر (۱) ص ۱۱۶ ضمیمهٔ ج ۲.

مزار علی همدانی، باوجود احتیاج به تعمیر بمرور ایام، هنوز هم سالم و سراسر درخستان است[1] آنطور که مرحوم استاد سعید نفیسی باینجانب اطلاع داده بودند ، در نزدیکی مزار علی همدانی کتابخانهٔ منظمی ترتیب یافته و در آن بعضی از آثار علی همدانی و کتب متصوفهٔ دیگر نگهداری میشود و مردم برای مطالعه مراجعه میکنند.

وی مصر بمخالفت امیر تیمور با علی همدانی ، بنای این مزار بوسیلهٔ تیموریان متاخر عملی شده است و نه بدستور امیر مزبور.

۱- عکس مزار علی همدانی (از دوسمت) را در کشمیر (۱) ص ۱۱۶ میتوان مشاهده کرد.

فصل هشتم

فرزندان و احفاد و اعقاب و یاران علی همدانی

فرزندان

از اولاد علی همدانی اسم پسر نامدار او «میر سید محمد همدانی» را معمولا نویسندگان ذکر کرده اند. اسم دختر وی معلوم نیست وی زوجهٔ خواجه اسحق ختلانی بوده است.

سید محمد در سال ۷۷۴ه (بظاهر در ختلان) متولد شده و در وقت درگذشت علی همدانی درسال ۷۸۶ه پسری دوازده ساله ودر ختلان تحت راهنمایی خواجه اسحق ختلانی و مولانا عمر سرایی بوده است. صاحب «تحایف الابرار» ضمن ذکر وصیت علی همدانی دربارهٔ پسرش مینویسد : «. . . جناب قطب الدین ربانی قبل از انتقال خود دو کاغذ شریف یکی خلافت نامه و دوم وصیت نامه بدست مبارک خود تحویل مولانا سرایی نموده فرمودند که نزد خواجه اسحق ختلانی و مولانا نور الدین بدخشی این دو کاغذ شریف بگذارد. وقتیکه خواجه ختلانی و مولانا نور الدین بدخشی در خدمت حضرت میر محمد رسیدند حضرت میر کاغذات پدر نامدار از ایشان درخواست فرمود. حضرت خواجه همگی کاغذ و وصیت نامه بحضرت میر داده گفت که «کاغذ دوم اعنی خلافت نامه» بکسی دادن جایز است که بطلب حق سبحانه و تعالی بمقام مطلوب برسد و خود را از درجهٔ خادمیت بمخدومیت رساند. هنوز آن وقت نیست و بعد چند گاه تفویض کرده شود. به استماع این سخن جناب میر در تغیر حال شدهٔ سجادهٔ شیخیت را ترک داده در خدمت و ملازمت حضرت خواجه مدت سه سال و پنج ماه به سر رسانیده منازل سلوک طی فرمود. آنگاه در خدمت مولانا تعلیم و آداب طریقت گرفته کامیاب شدند و در سن شانزده سالگی نامهٔ ارشاد حاصل نموده بر مسند ارشاد و تربیت نشستند. بعد در شهور ۸۱۱ه[1] در خطهٔ کشمیر مع صد کس و بقول بعضی ۶۰۰ کس حضرات سادات و علماء و فضلا همراه

۱- اشتباه است. میر سید محمد مسلما در ۷۹۶ه وارد کشمیر گردیده است.

گرفتند و مقدم شریف ارزانی ساختند . . . و در سال ۸۱۷ ه عازم حج بیت الله گردید و بمراجعت به ختلان رفته و همانجا در سال ۸۵۴ ه (۱٤٥٠ م) رحلت نمود و متصل به مرقد پدر خود مدفون گردید»[1] این مطالب در عین داشتن اشتباهاتی چند ، بعضی از گوشه های زندگانی میر سید محمد همدانی را روشن میکند.

محمد همدانی خود را خلف شایستهٔ علی همدانی نشان داده و در اکتساب علم و فضل و سیر و سلوک و تصنیف و تألیف روش حقهٔ پدرش را دنبال میکرده است. جعفر بدخشی در لا بلای شرح غزل علی همدانی که مطلع آن از مولوی است :

از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار
زان همی گیرم بهر دم خویشتن را در کنار

میفرماید که این شرح را بفرمایش محمد همدانی مینویسد[2] و در منقبت او شعر زیر بوستان سعدی رانقل میکند :

سعادت به بخشایش داور است نه در چنگ و بازوی زور آور است

و در آنموقع محمد همدانی سیزده سال داشته است.

از آثار او اسم دو کتاب بما رسیده است: یکی رساله یی در تصوف و دیگری «شرح شمسیه در منطق» کتاب اول بفرمایش سلطان اسکندر بت شکن کشمیر (۷۹٦-۸۲۰ ه) و کتاب درسی دوم را برای تدریس در مدارس و خانقاه ها نگاشته بود.

میر سید همدانی در سال ۷۹٦ باگروهی از سادات هنرمند دیگر، که تعداد آنان را از صد تا شش صد نوشته اند، به کشمیر ورود کرد. وزیر مقتدر سلطان اسکندر بنام «سهاباتا» با خانوادهٔ خود بدست وی اسلام را پذیرفت و لقب «سیف الدین» را اختیار نمود. این وزیر خدمات شایانی به دین اسلام در کشمیر کرده است.

محمد همدانی دختر سید حسن بهادر سمنانی (امیر عساکر سلطان) را که «تاج خاتون» نام داشت در کشمیر به حبالهٔ نکاح خود در آورد که بعد از پنج سال فوت کرد بدستور سلطان اسکندر مزارسیده بسیار زیبا ساخته شده و هنوز

۱- تحایف الابرار ، ص ۲۳.
۲- خ - م (لا) برگ ۷۰.

هم پا برجاست. بعد از آن محمد همدانی دختر سیف الدین (وزیر نو مسلمان اسکندر) را که بی‌بی بارعه نام و دیده موجی لقب داشت بزنی گرفته است.[۱]

محمد همدانی بنابر محیط مساعد و سازگاری که پدرش ایجاد کرده بود، توانست در اجرای اوامر و نواهی شرع اسلامی موفقیت های درخشانی را در خطهٔ کشمیر بدست آرد. بمساعی جمیلهٔ او سلطان اسکندر بت شکن مشروب خواری و قمار بازی و رقص هوس زا و سماع بالمزامیر و رسم ساتی (ستی) زنان هندوها[۲] وغیره را در سراسر کشمیر قانوناً ممنوع کرد محاسبان و محتسبان شرع متعین شدند و کشمیر بصورت مرکز نمایان اسلام در آمد. شاعری گفته است :

ولد امجد امیر کبیر داد دین را رواج در کشمیر
شد ز نو مسلمان چنان کثرت کز تماشاش برد حشر حسرت[۳]

میگویند یکی از امرای ختلانی لعل گرانبهای بدخشی را به محمد همدانی هدیه داده و سید محمد آن را به سلطان اعطا کرد. سلطان بسیار خوشحال گردید و در مقابل آن سه ده را به وی پیشکش نموده است. محمد همدانی برروش فتوت پدرش آن دهها را وقف فی سبیل الله اعلام نمود و وقف نامهٔ بی تهیه کرد که سلطان اسکندر آنرا امضاء نموده است[۴] در ترال (موضع واقع پورکشمیر) خانقاهی بزرگ بنا کرد که هنوز هم باقی است. «خانقاه معلی» یا «مسجد شاه همدان» معروف هم بدست او بنا شده است.

میگویند که سلطان اسکندر خانقاه بزرگی در موضع «چشمه بون» برای محمد همدانی ساخته و برای خرج خانقاه و خدام، محصول موضع «پتن» را وقف کرده بود. این خانقاه تا اواخر عهد اکبر، شاه بزرگ شبه قاره باقی بود و در نتیجهٔ تبلیغات محمد همدانی و یاران او این قدر کفار مسلمان شدند که «سه خروار رشته های زنار کفار سوخته شده است»[۵]

مورخان هندو بت شکنی سلطان اسکندر را در نتیجه تعلیمات محمد همدانی

۱- کشیر (۱)، ص ۹۳.
۲- این رسم بین هندو ها رواج داشته است که زن پس از مرگ همسرش خود را بآتش میسوزاند و میمرد.
۳- کشیر (۱)، ص ۹۳.
٤- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۱۹۵ ج ۲ ص ۷۷۳.
۵- واقعات کشمیر، ص ٤۳-٤٤.

و یاران او تلقی[1] میکنند ولی این حقیقت ندارد. خود نومسلمانان همه چیز های سابق خود و از آنجمله معابد را بباد غارت میدادند و درین راه «سیف الدین» (پدر زن محمد همدانی) همخیلی سختگیر بود و مخصوصا از رسم ستی (ساتی) بسختی جلوگیری میکرد. محمد همدانی مسئول تعصب های نو مسلمانان نبود بلکه بقول صاحب «تاریخ حسن» سلطان اسکندر چندین برهمن را بنا بر توصیهٔ او عفو کرده است. این مورخ درمورد نفوذ او مینویسد: «بطفیل حضرت میر محمد بسیاری از سادات عظام و علمای فخام وارد این مقام گشته سلطان اسکندر هر کس را با لحن ارادت اقطاع و مناصب بخشید و در بجا آوری خدمات ایشان بجان و دل کوشید»[2]

یکی از یاران محمد همدانی سید محمد حصاری بود که نسبت به میر محمد حسادت میورزید و درمسائل علمی و منطقی ادعای برتری داشت. محمد همدانی برای نشان دادن استعداد و فضل خود شرح‌شمسیهٔ منطق[3] را بنام سلطان تصنیف فرمود که جزو کتب درسی کشمیر بوده است[4] و نسخهٔ آن و نیز نسخه های رساله ای در تصوف از میر سید محمد همدانی در جلد۲ فهرست فرهنگستان تاشکند مذکور است.

محمد همدانی تا سال ۸۱۷ھ یعنی بیست سال تمام در کشمیر بوده و در آن سال بعزم مسافرت حج از آن ناحیه بیرون آمده. از فعالیتهای او در خارج از کشمیر اطلاعی در دست نیست. وفات او در سال ۸۵۴ھ در ختلان اتفاق افتاد و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گردیده است.

۱- در تاریخ کشمیر نار این کول اسامی یاراز ذی نفوذ محمد همدانی نوشته شده است مثلا میر سید محمد اصفهانی و قاضی حسین شیرازی و خواجه صدر الدین خراسانی (برگ ۱۰۱).

۲- تاریخ حسن، ج ۲، ص ۱۷۸-۱۸۰.

۳- ملا فیروز سپاگنابی کشمیری (م ۹۷٤ھ) بر شرح شمسیهٔ میر محمد در منطق حواشی و تعلیقات و توضیحات نوشته است. تذکرهٔ علمای هند ترجمهٔ اردو، ص ۳۸۷.

٤- واقعات کشمیر، ص ٤۳.

احفاد و اعقاب

چنانکه در احوال میر سید محمد مذکور افتاد ـ او دوبار ازدواج کرده و فرزندان متعدد داشته است. از اعقاب علی همدانی اطلاعات مجملی بما رسیده است ـ اعقاب علی همدانی بقول استاد علی اصغر حکمت : «... در نقاط مختلفه باقی هستند. اولا در همدان سادات علوی از بازماندگان وی بسیارند و هنوز[1] از عوائد موقوفهٔ باغ علی که در قسمت شمالی همدان نزدیکی مقبرهٔ بابا طاهر واقع است حق الارتزاق میگیرند. دوم در سری نگر کشمیر سوم در بلخاب نزدیک بلخ» تفصیل کافی دربارهٔ اعقاب و احفاد سید را درکتاب دکتر سید الرحمن همدانی بزبان اردو[2] «ما و اسلاف ما» میتوان مشاهده کرد و از آنجمله اند سه تن مشاهیر زیر :

۱- زن عارف معروف پیشاوری بنام سید حسن پیشاوری[3] (م ۱۱۱۵ ه).

۲- سید میرزا جان همدانی متخلص به رسا (م ۱۱۷٤ ه) که بیشتر در شبه قارهٔ هند و پاکستان میگذرانده و شاعر معروفی بوده است.

۳- صاحب «ما و اسلاف ما» پزشک معروف پاکستان که مأمور پایگاه شاهرخی در نزدیکی همدان نیز بوده است.

مریدان

علی همدانی در همدان و ختلان و کشمیر و در جاهای دیگر مریدان و یاران متعدد داشته و اینان در کارهای او ممد و معاون بوده اند و در گروه مریدان علی همدانی پادشاهان و امیران هم شامل بوده اند. متأسفانه دربارهٔ بعضی از مریدانش بجز اسامی آنان چیزی نمیدانیم. بهرصورت آنچه که در مورد مریدان و یاران او در مآخذ ما مذکور است خلاصهٔ آن در زیر نقل میگردد :

۱- نور الدین جعفر رستاق بازاری بدخشی صاحب «خلاصة المناقب».

حافظ حسین الکربلائی در حاشیهٔ «بیاض خود» تاریخ وفات جعفر بدخشی را ۱٦ رمضان ۷۹۷ه بسن ۵۷ سالگی نوشته است[4] بنا بر این ولادت او در سال

۱- ماهنامهٔ یغما (۲) ص ۲٤۲.

۲- هم اور همارے اسلاف لاهور، ۱۹٦۹م.

۳- تذکرهٔ صوفیهٔ سرحد (اردو) ص ۳۸۹ - ۳۹۰.

٤- نقل در حاشیهٔ «روضات الجنان و جنات الجنان» ج ۱ ص ۱۵۸.

۷٤٠ه بوده و وقتی که در سال ۷۷۳ه به حضور علی همدانی رسیده ۳۳ سال داشته است. همین مؤلف اطلاع میدهد که جعفر بدخشی غیر از «خلاصة المناقب» اثر دیگری به زبان عربی داشته است که اکنون نایاب است. مؤلف مینویسد : «. . . مولانا نورالدین جعفر بدخشی قدس الله سره که اکمل خلفای حضرت امیر سید علی همدانی اند قدس الله تعالی سره در رساله‌یی بتقریب محبت حضرات سادات عالی درجات از مشار الیه حکایتی روایت میکنند» حکایتی که جعفر بدخشی بروایت علی همدانی به عربی نوشته خلاصه اش بدین قرار است : شیخ نورالدین بیارستانی تبریزی روزی سیدی را در حالتی دید که مشروب خورده و بدمست شده بود. شیخ نسبت بآن سید بی اعتنایی کرد و عصبانی گردید که چرا اینکار خلاف شرع را انجام داده است در آن شب شیخ مذکور حضرت رسول(ص) را در عالم رویا زیارت کرد و آن حضرت به شیخ بی اعتنایی نشان میدادند. شیخ به حضرت رسول(ص) التماس نمود که کدام تقصیر اوست که موجب بی اعتنایی و بی توجهی گردیده است ـ رسالت مآب فرمودند : تو نسبت به فرزند من این همه غضب و بی اعتنایی نشان میدهی و باز هم ادعای محبت من داری ؟ نشنیده ای که مجنون قیس عامری سگ محبوب خود لیلی را هم احترام میگزارده است ؟

جعفر بدخشی در راس مریدان علی همدانی قرار دارد.

صاحب «مستورات» مینویسد که جناب سیادت مآب علی همدانی ، نورالدین جعفر بدخشی را بسیار دوست میداشت[1] و خود جعفر بدخشی هم این مطلب را تأیید میکند. مولد جعفر رستاق بازار غرب بدخشان است ولی او تا سال ۷۷۳ه به ختلان نقل مکان کرده و بیشتر درآن ناحیه میگذرانیده است. در آن ناحیه ملاقاتش با علی همدانی رخ داد و بعداز نشان دادن استعداد روحانی خود و تحمل ریاضات و زحمات و امتحانات متعدد علی همدانی او را در زمرهٔ مریدان خود پذیرفته و ازو بیعت گرفته است.[2]

جعفر بدخشی نسبت به علی همدانی علاقه‌ئی داشت که کمتر مریدان را

۱- مستورات ع برگ ۷٤.
۲- مستورات ع برگ ۷٤.

میسر میگردد. او به اصطلاح صوفیان «فنا فی الشیخ» بوده است. «در آیینه نظر میکرد و در آینهٔ صورت حضرت سیادت میدید و بعد از ادامت نظر در آن آیینه روی خود میدید»[1] علی همدانی هم کمالات جعفر بدخشی را اعتراف میکرده و وقتی فرموده است : «اگر نور الدین ما را بفروشد بهای ما او را حلال باشد»[2] همینطور وقتی در منزل امیر عمر خوشی الختلانی مردم بتوسط جعفر بدخشی با علی همدانی بیعت ارادت میکردند. سید در تجلیل مقام جعفر بدخشی فرمود : «به نور الدین بیعت کردن اولی بود از بیعت کردن بمن»[3] علی همدانی در وقت مسافرتی به حج «مرقع پوستینه و آفتابهٔ خودش را به وی ارزانی فرموده نیز خلالی و چرک گوش گیری و موی بینی گیری از آهن نیز وی را اعطا فرمود»[4] باوجود این مقام جعفر بدخشی، خرقهٔ درویشی علی همدانی به خواجه اسحق رسیده است که داماد وی بوده و سابقهٔ خدمت زیاد داشته است.

۲- خواجه اسحق علیشاهی ختلانی

حضرت خواجه که داماد علی همدانی بود در ردیف اول مریدان وی قرار دارد خرقهٔ ولایت و جانشینی سید با و رسیده است. در روضهٔ ۸ روضات الجنان و جنات الجنان احوال او مشروحا مندرج است.

خواجه اسحق خلیفهٔ میر سید علی همدانی و از بزرگان صوفیه میباشد. در سفر سوم علی همدانی بحج همراه وی بوده است. خواجه زیاده از پنجاه سال شیخ بوده و بر مسند ارشاد و هدایت نشسته و موقع قتل خود در سال ۸۲۶ﻫ، ۹۶ سال داشته است.

از مریدان بزرگ خواجه اسحق یکی میر سید محمد نور بخش (۷۹۵-۸۶۹ﻫ) میباشد. این سید مردی با کمال بوده و خواجه اسحق بسیار تحت تاثیر او قرار گرفته است. تا حدی که مسند ارشاد را به او واگذار کرده و خرقهٔ ولایت و خلافت علی همدانی را با و بخشیده و با او بیعت کرده است. بگفتهٔ آقای

۱- خ - م (لا) برگ ۵۷.
۲- خ - م (لا) برگ ۷۶-۷۷.
۳- خ - م (لا) برگ ۸۸.
۴- ایضاً برگ ۱۰۵.

دکتر ناصر الدین شاه حسینی[1] خواجه «دست ارادت باو داد و بر آنچه خوانده بوذ قلم نسخ کشیده . . . خواجه ختلانی دلباختهٔ شیوهٔ دلدادگی او شد باوی بیعت کرد و مریدان خود را بر آن داشت تا با وی بیعت کنند ـ جملگی مریدان به سید نور بخش دست ارادت دادند جز سید عبدالله مشهدی که خود صوفی دل آگاهی بود که حاضر نشد و تا زنده بود سر بر آستان سید محمد نسود».

طبق ادعای مهدویت که ـ بتحریک خواجه اسحق ـ میر سید محمد نور بخش اظهار آن کرده بود سلطان شاهرخ ابن تیمور (۸۱۲-۸۵۰ﻫ) به قتل این دو بزرگ و برادر خواجه اسحق دستور داد . دستور سلطان در مورد سید نوربخش اجرا نگردید زیرا از ترس نفوذ فوق العادهٔ مریدان اونتوانستند این کار را عملی سازند و نیز او روپوش شده بود ـ البته خواجه اسحق و برادرش در سال ۸۲٦ﻫ با وضع رقت باری کشته شدند. خواجه را بلقب «شاه شهیدان» یاد میکنند و سید نور بخش در «صحیفة الاولیا» میفرماید :

پیریم و مرید خواجه اسحق   آن شیخ شهید و قطب آفاق

در «سلسله نامه» تألیف شمس الدین ختلانی سن خواجه را در وقت شهادت در سال ۸۲٦ﻫ ۷٤ سال نوشته[2] و قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین خواجه را از جملهٔ سادات شمرده است ولی ماخذ دیگری این‌دو مطلب را تصدیق نمیکنند.

خواجه اسحق استاد و مربی میرسید محمد همدانی بوده و علی همدانی او را بسیار دوست می داشته است وقتی فرمود : « . . . اگر روزی اسحق صد خون ناحق کند هیچ سئوالی از من برو نباشد چرا که او از محبوبان است و اگر از دست دیگری گناه صغیر صادر شود او را سوال شود که از عاشقان باشد» .[3]

سلسلهٔ ذهبیه نیز بوسیلهٔ شیخ سید عبدالله برزش آبادی مشهدی (م ۸۷۲ﻫ) باو و سپس به میر سید علی همدانی میپیوندد.

۱ـ اطلاعات ماهانه ش ۹ سال ۱۳۲۹ ص ٤۲-٤۳.
۲ـ سلسله نامه (عکس) ۱٦٦٦/٦ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه.
۳ـ مستورات ع برگ ۳٦.

۳- شیخ قوام الدین بدخشی

جعفر بدخشی در چندین مورد او را باحترام ذکر میکند و بعنوان برادر خطاب میکند و بظاهر یکی از خویشاوندان جعفر بدخشی بوده است. میر سید علی همدانی نسبت به قوام الدین توجه و اعتنای تمام داشته و مدتها او را رفیق راه ساخته است. صاحب رسالهٔ مستورات[۱] مینویسد که قوام الدین چهل سال در سفر و حضر زندگانی خود را در معیت علی همدانی گذرانده و گویا در بیشتر فعالیت های او سهیم و شریک بوده است. ما اسمش را درپاره‌ای از مسافرتهای علی همدانی می بینیم. در واقعهٔ معروف دعوت علی همدانی بوسیلهٔ مریدان که منجر به سرودن چهل و یک غزل در شب واحدی گردید او شریک بوده است. در کشمیر وقتی که مردم نومسلمان معابد سابق خود را به صورت مساجد و خانقاه ها تغییر می‌دادند قوام الدین را برای افتتاح آنها و اذان گویی در آنها دعوت میکردند[۲] تجهیز و تکفین علی همدانی و حمل تابوت او از نواحی پاخلی تا ختلان به راهنمایی او انجام گرفته است.

٤- میر سید حسین سمنانی

عمزادهٔ حقیقی علی همدانی بوده و سید او را اولا در سال ۷٦۰ھ و ثانیا در سال ۷۷۳ھ به کشمیر فرستاده و بوسیلهٔ او از احوال و اوضاع آن خطه مطلع گردیده است. سید حسین مردی فاضل و صاحب کرامات و ذی نفوذ بوده و سلطان شهاب الدین بدست او بیعت کرده است. از کرامات معروف او نقل میکنند که چون در راه مسافرت به کشمیر در حالت خستگی و درماندگی به کوه پیرپنجال رسید برسنگی سوار شد و آن سنگ برایش در صورت اسب تندرو درآمد و او را تا کشمیر رسانده میگویند چندین بار باذن خداوند متعال از عناصر اربعه کمک گرفته است.[۳]

سید حسین باهمهٔ متعلقان و خویشاوندان خود به کشمیر رفته و آنجا اقامت گزیده است. و میر سید علی همدانی طبق اطلاعاتی که ازاوگرفت، درسال ۷۷٤ھ به کشمیر ورود کرده است. سید حسین در تربیت و راهنمایی عارف معروف کشمیر بنام

۱- ع برگ ۲۲. ۲- مستورات ع برگ ٦۱ - ۷۸.
۳- خزینة الاصفیا (ج ۲) ص ۲۹۵ واقعات کشمیر ص ۳۸ - ۳۹. کشیر (۱) ص ۸٤.

نور الدین رشی (۷۷۹-۸۴۲ھ) هم سهمی به سزا داشته است.

چندی بعد از ورود وی به کشمیر پسرش میرسید حسن بهادر سمنانی و برادر زادهٔ او بنام میر سید حیدر سمنانی هم به کشمیر رسیده و در فعالیتهای او شریک گردیده اند. سادات سه گانهٔ مذکور، مدفون در کشمیر می باشند.

۵- سید اشرف جهانگیر بن سید محمد ابراهیم سمنانی

از یاران علی همدانی است. میگویند در مسافرت دوم علی همدانی که در آن همهٔ ممالک اسلامی را دیدار کرده همراه او بوده است. سید اشرف را جهانگیر یا «جهانگرد» مینامند زیرا از سیاحان بزرگ عالم تصوف است. او در ناحیهٔ سند با حضرت مخدوم جهانیان جهانگرد (سید جلال الدین بخاری سندی ۷۰۷ - ۷۸۵ ھ) ملاقات کرده و سپس بدیار بنگاله رسیده و بعداً در جنوب هند توطن گزیده است. سید اشرف در ناحیهٔ بنگاله جزو مریدان شیخ قطب عالم نور الحق (م ۸۱۸ ھ)[1] در آمد و در همان نواحی خدمات ارزندهٔ تبلیغی انجام میداده است. او یکی از صوفیهٔ معروف شبه قارهٔ پاکستان و هند است. وفاتش ظاهراً در سال ۸۲۹ ھ اتفاق افتاده. اقوال وی در لطائف اشرفی خواندنی است[2]. در این کتاب آورده است که علی همدانی و خودش باتفاق در شیراز مهمان خواجه حافظ بودهٔ اند.

۶- و ۷: شیخ سلیمان و پسر او شیخ احمد (یا محمد) خوشخوان

شیخ سلیمان از اکابر و امرای بزرگ هندوها بود که بر دست علی همدانی اسلام پذیرفته است. بجرم قبول اسلام شیخ سلیمان مورد هجوم هندوها قرارگرفته و برای حفظ جان از کشمیر فرار کرده و به سمرقند رسیده و مدتی بعد به کشمیر بر گشته است. او دوباره از آنجا بهمراهی پسر خود احمد (یا محمد) مسافرت کرده و در ختلان بخدمت علی همدانی رسیده و اوضاع کشمیر و حکایت ناراحتی و نا بسامانی خودش را بعرض او رسانده است. علی همدانی هر دو - پدر

۱- وفات نور الحق را در سال ۸۰۸ و ۸۱۳ و حتی ۸۵۱ھ هم نوشته اند.

۲- تذکرهٔ صوفیای بنگال ص ۲۸۲ - ۳۱۰ - ۴۰۶.

و پسر- را مورد شفقت قرار داده و مدتی بعد ایشان را به کشمیر فرستاده است.[۱]

فرزند مزبور شیخ سلیمان علم و فضل زیاد فراگرفته بود. و بنا بر مهارت در فن قرائت به «خوشخوان» مشهور گردیده است.

شیخ سلیمان در جوار مسجد جامع سری نگر کشمیر مدفون است اما از مزار شیخ احمد اطلاعی نداریم[۲].

۸- میر سید حسن بهادر سمنانی

فرزند میر سید حسین سمنانی بود. علی همدانی سید حسن و عموزادهٔ او میر سید حیدر سمنانی را چندی بعد از سید حسین به کشمیر فرستاده است.

میر سید حسن بهادر مردی با استعداد و ذی لیاقت و هنرمند و شجاع بود و پادشاه کشمیر سلطان شهاب الدین در سال ۷۷۳ه او را به امارت عساکر خود منصوب کرده و براهنمایی او لشکر سلطان شهرهای پیشاور و کابل را فتح کرده است. او پدر زن اول میر سید محمد همدانی هم بوده است.

۹- میر سید تاج الدین سمنانی

برادر کهتر حقیقی میر سید حسین سمنانی بود. او چندی بعد از برادر بزرگ وارد کشمیر گردیدو در کارهای او سهیم بوده و مدفون در کشمیر می باشد.

۱۰- شیخ شمس الدین ختلانی

از مریدان ختلانی علی همدانی و خادم خانقاه ختلان بوده که سید او را در زمرهٔ محبان و عاشقان خود میشمرده است.

۱۱- مولانا عمر سرایی

یکی از مریدان علی همدانی و از استادان پسر او محمد همدانی است. مولانا سرایی در بعضی از مسافرتهای علی همدانی همراه او بوده و از آن جمله در مسافرت نهایی او. وی همچنین یکی از سه مرید علی همدانی است که تابوت او را به ختلان حمل کرده اند.او شاعر هم بوده و این قطعه در تاریخ وفات علی همدانی زائیده طبع روان اوست :

۱- خزینة الاصفیا ج ۲ ص ۲۹۷.
۲- واقعات کشمیر ص ۳۸.

چو شد از گاه احمد خاتم دین ز هجرت هفتصد و ست و ثمانین
برفت از عالم فـانی به باقی امیر هر دو عالم آل یاسین

۱۲- سید زین العابدین نیشابوری «مجذوب»

از مریدان ختلانی علی همدانی است که بقول صاحب «مستورات» بدعای او مجذوب و صاحب حال و کرامات گردیده و در جذبه، نزدیک مقام حضرت اویس قرنی رضی الله عنه بود. علی همدانی گاهی از سخنان آن مجذوب بسیار خوشحال میگردید.[۱]

۱۳- شیخ محمد شامی

او ناظم و خادم خانقاه ختلان بوده و در رسالهٔ «مستورات» بعضی از روایات مربوط به کرامات سید از قول او بیان گردیده است. از همین رساله معلوم میشود که او برای مطبخ خانقاه از جنگل هیمه و هیزم میاورده است.[۲]

۱۴- شیخ سید محمد طالقانی

سید محمد از ناحیهٔ طالقان به ختلان آمده و در جرگهٔ مریدان و خادمان علی همدانی وارد گردیده است.

یکی از مراقبان خانقاه و مزار علی همدانی نیز بنام «شاه طالقانی» در زیر گنبد مزار علی همدانی مدفون است که ممکن است همین شیخ سید محمد طالقانی باشد.

۱۵- سید محمد کاظم معروف به سید قاضی

او مجمع مکارم و مظهر مفاخر و صاحب کرامات بود. و در ختلان و کشمیر مواقب کتابخانهٔ علی همدانی بوده است.

۱۶- سید جمال الدین عطائی

بهمراهی علی همدانی در سال ۷۷۴ه وارد کشمیر گردید. حسب استدعای سلطان قطب الدین و باجازهٔ علی همدانی در کشمیر اقامت و تأهل گزیده و با بسیاری از سادات دیگر در مقام «جهتر بر گنه کهاور» نزد باره سوله مدفون است.

۱- مستورات ع برگ ۳۷ - ۴۰ و ۳۳.
۲- ایضا برگ ۳۸ و ۶۶ و ۶۷ و ۸۷ و ۹۲.

از صادقان و از تربیت یافتگان علی همدانی بوده و در تعلیم و تربیت و اصلاح مردم کشمیر خدمات ارزنده یی انجام میداده است. بنا بر تبحر او در علم حدیث و علوم دینی بالقاب «محدث» و «علامهٔ معروف دهر» اشتهار داشته است[1].

۱۷- سید فیروز (جلال الدین)

از یاران و مریدان علی همدانی بوده که بعد از خدمات شایان درکشمیر در نزدیکی رودخانهٔ «ابهت» یعنی جهلم کنونی مدفون گردیده است. از رسالهٔ «مستورات» معلوم میشود که در بخارا صاحب «خانقاه» بوده و علی همدانی هم آنجا میرفته و مهمانش بوده است.

۱۸- حافظ میر سید محمد قادری

مرد فاضلی بود و علی همدانی او را مامور تعلیم سلطان قطب الدین کرده بود. حافظ مزبور قرآن مجید را با هفت قرائت میخوانده است. سلطان قطب الدین برای او احترام زیاد قائل بود و برای همین است که در مقبرهٔ سلطان در محلهٔ «تنگرنه» مدفون است.

۱۹ و ۲۰- میر سید عزیز الله و میر سید محمد مراد

از همکاران و یاران علی همدانی در کشمیر بوده و مدفن ایشان در موضع «آون پور» کشمیر است.

۲۱ و ۲۲ : میر سید رکن الدین و میر سید فخر الدین

هر دو برادر حقیقی یکدیگر و از مریدان علی همدانی بوده اند و بهمراهی او به کشمیر ورود کرده اند «کاملان ظاهری و باطنی» بوده اند و مدفن ایشان در محلهٔ «آون پور» مذکور موجود است.

۲۳- سید کمال ثانی

او از آن سادات است که بهمراهی علی همدانی وارد کشمیر گردیده اند. او بقیهٔ زندگانی را در کشمیر گذرانده و مزارش در موضع «ناپدکی» موجود است.

۱- واقعات کشمیر، ص ۳۹.

اسامی بعضی از مریدان معروف دیگر بدین قرار است :

سید نعمت الله ، شیخ سید مسعود ، اخی شیخ حاجی بن طوطی علیشاه ختلانی ، سید یوسف ، شیخ سید احمد قریشی برادر شیخ سید محمد قریشی ، سید محمد کبیر ، شیخ برهان بن عبدالصمد، مولانا محمد عمر ، شیخ ابراهیم مبارک خانی ، شیخ بدر الدین بدخشی ، سید غیوری، محمد بن شجاع و امیر عمر خوشی[۱].

۱- تحایف الابرار ، ص ۲۰۲-۲۰۱.

باب دوم

آثار میر سید علی همدانی

آثار میر سید علی همدانی

الف- آثار منثور سید به فارسی و عربی

میرسید علی همدانی یکی ازصوفیهٔ کبار است که دارای آثار زیاد میباشد. این سید فعال باوجود مسافرتهای متمادی، و فعالیتهای متعدد وگوناگون دیگر- مثلاً وعظ ، و تبلیغ دین و ارشاد مریدان وکسب برای اکل حلال و ملاقات ها برای مشورت و راهبری پادشاهان و امیران - آثار زیاد و ارزنده ای به زبان فارسی و عربی از خود بیادگار گذاشته است. مجموعهٔ شعر او که محتوی چهل و یک غزل و نه رباعی و قطعه میباشد هم‌میتواند که آثاری ارزنده درادبیات عرفانی وصوفیانه تلقی‌گردد. درتحایف الابرار(جلد اول) تعداد کتب و رسائل سید را به صد و هفتاد رسانده است ولی ظاهراً این آماردقیق نیست و جمع آثار منثورعلی همدانی اعم از چاپی و خطی بالغ بر حدود صدوده کتاب و رساله میباشد و نگارندهٔ کتاب فوق شاید مکتوبات مفصل علی همدانی را بعنوان آثار جداگانه ای از وی شمرده باشد و شایدهم بعضی ازکتب ورسائل وی راکه با نام های متعدد خوانده شده، چند بار به شمار آورده باشد.

در حدود هفتاد جلد کتاب و رساله از علی همدانی و نسخه های متعدد آنها مورد مطالعه و بررسی اینجانب قرار گرفته است. بعضی از کتب و رسائل سید در تهران موجود بوده و بعضی دیگر از کتابخانه های مختلف تهیه گردیده و بکوشش برای دریافت نسخ دیگر نیز ادامه میدهیم.

آثار علی همدانی در سراسر کتابخانه های مهم دنیا پراکنده و از بعضی آثارش نسخ متعدد یافت میشود البته بعضی آثار او کمتر بدست میرسد ولی آنچه را که از همین آثار باقیمانده می فهمیم این است که مردم به آثار او علاقهٔ وافر داشته و از آنها استفاده می کرده‌اند.

نورالدین جعفر بدخشی در خلاصة المناقب مینویسد که وقتی علی همدانی دربارهٔ آثارش فرموده است: «. . . . مرا در این روزگار کسی نشناخت و لیکن بعد از فوت من بصد سال طالبان پیدا شوند که از رسائل من فوائد گیرند و قدر من بشناسند» والحق این پیش بینی وی درست در آمده است. بعضی از کتب و رسائل او در شبه قارهٔ هند و پاکستان جزو کتب درسی بوده و رسالهٔ «اوراد فتحیه» ی او هنوزهم درکشمیر از متداول ترین کتب اوراد و وظائف میباشد.

بنابر اطلاعات اینجانب تاکنون چهارده اثر علیِ همدانی در ایران و شوروی و شبه قارهٔ پاکستان و هند بچاپ رسیده است. بعضی از آثار او از عربی بفارسی و بعضی دیگر از عربی یا از فارسی بزبان دیگر ترجمه و شرح گردیده است که البته در موقع ذکر آن آثار توضیح خواهیم داد.

هفت اثر نغزسید در «خلاصة المناقب» نیز مذکورگردیده که همهٔ آن ها امروزه هم باقی و متداول است.

سبک نثر علی همدانی

سبک نگارش علی همدانی گاهی ساده وگاهی مصنوع و مسجع ولی کمتر مشکل و متکلف می باشد ـ صوفیه بالعموم بآرایش وزیبایی بیان توجه داشته ولی بمشکل نویسی نپرداخته اند و نگارشهای علی همدانی هم از این قبیل است. چنین بنظر میرسد که علی همدانی بموضوع ومضمون هرکتاب یا رسالهٔ خود توجه تمام داشته و طبق آن گاهی روش سادگی وگاهی صنعت را درپیش گرفته است مثلاً رسالهٔ «آداب سفره» و «چهل مقام صوفیه»ی او که برای مبتدیان نوشته شده، و مشتمل بر مطالب ساده است[1] زبانی کاملاً ساده وبی پیرایه دارد، و درمقابل آن «ذکریة»

۱ـ آغاز این دو رساله ملاحظه گردد: حمد و ثنا پادشاهی را که خلق را از کتم عدم به بیدای وجود آورد و بحکمت بالغه اشراف خلایق را در پیش تختگاه آدم در سجود آورد و درود بی منتها بر رسول او محمد مصطفیٰ باد که به سبب محبت او کونین آفرید و بادب و خلق او را از همهٔ موجودات برگزید و بر اهل بیت و یاران و متابعان او باد. اما بعد . . . (آداب سفره) الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی نبیه محمد وآله الطاهرین اما بعد. بدانکه صوفی را چهل مقام است بباید دانست تا قدم وی در کوی تصوف درست آیدو اگر ازین چهل مقام یکی فرو گذارد بصفای صوفی راه نیابد. مقام اول نیتی است صوفیان را باید که . . . (چهل مقام صوفیه).

و «عقبات» که برای خواص است مصنوع و مسجع است[1] و در سائر[2] آثار او هم این روش بچشم میخورد و از نقل امثلهٔ متعدد خود داری میکنیم.

علی همدانی در آغاز رسالهٔ «فتوتیه»ی خود میفرماید «. . . . آنچه زبان وقت املا کند در قلم خواهد آمد و ایمایی کرده خواهد شد» این تکه عبارت نشان میدهد که سید در نگارش های خود بزبان وقت هم توجه داشته وگویا به سبک رایج و متداول زمان خود مینوشته است و سبک زمان او (قرن هشتم) هم طبق تحقیقات دانشمندان[3] معاصر ایرانی و نیز آنطور که مطالعات اینجانب حکایت می کند به دو نوع بارز بوده : ساده و مصنوع. و در آثار علی همدانی هم ما همین دو روش را دیده ایم.

استاد علی اصغر حکمت و "ذخیرة الملوک"

آقای علی اصغر حکمت در یک مقالهٔ تحقیقی خود که دربارهٔ بزرگترین اثر علی همدانی «ذخیرة الملوک» نوشته سبک نویسندگان قرن هشتم و میر سید علی همدانی را به بحث نهاده است[4]. بنظر استاد حکمت خصوصیات عمومی سبک نثر

۱- آغاز این دو رساله هم ملاحظه گردد: حمد و سپاس پروردگاری را که حدائق اشجار اشباح انسی بکمال رسانید و بمقتضای بوذ شکوفهٔ وجود انسانی را از شجرهٔ موجودات بشکفانید و ازهار ریاض طاعت را از عواصف ریاح «ان یشاء یذهبکم» در حصار عصمت بحسن رعایت و هو معکم ایمن گردانید . . . (ذکریه) «تا نقاشان کارگاه قضا از خمخانهٔ تقدیر نقوش اقبال و ادبار برلوح استعداد قاصدان راه سعادت و شقاوت مینگارند و حاجبان مشیت موکلان رشد و غی برحال سعداء و اشقیاء میگمارند میامن نفحات الطاف ربانی نثار روزگار سالکان مسالک طریقت و هادی حال تا بهان بیدای طبیعت باد قال الله تعالی : الم ترکیف فعل ربک بعاد . . . الخ » (عقبات).

۲- این ٤ رساله که مورد استشهاد قرار گرفته به ضمیمهٔ تذکرهٔ شیخ کججی (چاپ تهران ۱۳۲۶ ش) بچاپ رسیده ولو کمیاب می باشد.

۳- مثلاً نک: سبک شناسی (از مرحوم بهار ج ۳ ص ۱۸۰ به بعد) و تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی از مرحوم سعید نفیسی ج ۱ ص ۱۸۲ و مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی از دکتر صفا ص ٤۳-٥٦.

٤- مجلهٔ «یغما» شماره ٦ سال چهارم ۱۳۳۰ ش ص ۲٤۱-۲٤۹

قرن هشتم عبارت است از :

۱- کمال آمیختگی و اختلاط زبان فارسی با ادب و لغت عربی ۲- تأثیر و نفوذ کامل معارف و تعلیمات و آداب دین اسلام در نگارشها ۳- تأثیر آثار و اقوال صوفیهٔ گذشته در آثار (خاصه در نظم و نثر متصوفهٔ قرن هشتم) - استاد سپس این خصوصیات سه گانه را بر «ذخیرة الملوک» انطباق کرده اند.

شکی نیست که آثار علی همدانی همهٔ این خصوصیات را داراست ولی بعنوان یک قضاوت کلی نمیتوان گفت که این خصوصیات فقط در قرن هشتم هجری بروز کرده و در نگارشهای قرون قبلی و بعدی وجود نداشته است و یا آثار علی همدانی فقط همین خصوصیات را داراست- حقیقت این است که متصوفهٔ هر قرن به آثار پیشینیان نظر داشته و مواد آنها را در نظم و نثر خود گنجانده اند.

پس سبک علی همدانی هم به صورت ساده و هم مصنوع هردو وجود دارد و از آثار او پیداست که او نگارش های سائر متصوفه را در پیش چشم خود داشته و ازآنها اثر پذیرفته است.

۱- سید علی گاهی آیات قرآنی و اخبار نبوی (ص) را بدنبالهٔ ترکیب فارسی میآرد :

«آب حیات فتوت را که کیمیای خزانهٔ قدم و نتیجهٔ جود اکرم و رشحهٔ ندای بحر اعظم بود بی واسطه بعنایت «و نفخت فیه من روحی» در شجرهٔ وجود آدم دمید (فتوتیه)

۲- گاهی آیات و اخبار را بعنوان نقل قول میآرد . . . در اخبار نبوی (ص) آمده است که المؤمنون کالبنیان یشد بعضها بعضا . . . (ایضا)

۳- گاهی آیات و اخبار را بطریق ترکیب اضافی می آورد و درین گونه موارد سجع را هم میتوان مشاهده کرد: «حمد و سپاس پروردگاری را که حقائق اثار ارواح قدسی را در حدائق اشجار اشباح انسی به کمال رسانید و به مقتضای جود شکوفهٔ وجود انسانی را از شجرهٔ موجودات بشکفانید و ازهار ریاض مخلصان را از عواصف ریاح «ان یشاء یذهبکم»[1] درحصار عصمت بحسن رعایت و هومعکم[2]

۱- آیهٔ ۱۳۲ سورة النساء. ۲- آیهٔ ٤ سورة الحدید.

ایمن گردانید»[۱] . . . یا مثلاً : پس قوافل نفوس انسانی بحکم اقتضای کنتم ازواجا ثلثة[۲] سه فریق گشتند : «فمنهم ظالم لنفسه و منهم سابق الخیرات»[۳] گروه اول ظالمان سرگشتهٔ مثبور و غافلان بیچارهٔ مغرور بودند . . .»

۴- گاهی آیات و اخبار را با توضیح و بیان و علامت «که» می آورد و باین طریق مطلب خودش را واضح ولائح میسازد : «. . . روزی حسن بصری رحمة الله علیه ابن حدیث را روایت کرد که یخرج رجل من النار بعد الف سنة و هو ینادی یا حنان یا منان بگریست و گفت : ای کاشکی که حسن آنکس بودی . . .»[۴].

۵- در نقل واقعات و قصص و جمله های معترضه و مطالب واعظانه، عموما زبان ساده بکار برده است مثلاً : «شیخ عبدالله انصاری میگوید که مریدان پیران را در حال حیات شناسند تا برخورند و منکران بعد از وفات دانند تا حسرت خورند. بایزید را در حال حیات او هیجده کس بیش نشناختند چنانکه از او برخوردند و دیگران در ایذاء اوید بیضا نمودند»[۵] (یا) «. . . صوفیان را باید که نیت ایشان آن بود که اگر هر دو عالم را بدیشان دهند چون دنیا و نعمتش و عقبی و جنتش نگیرند. دنیا و نعمتش را برکافران ایثار کنند و عقبی و جنتش را برمومنان ایثار کنند و بلا و محنت را خود اختیار کنند»[۶].

آثار فارسی :

۱- ذخیرة الملوک

نسخ خطی : شمارهٔ ۱۵۱، ۲۲۰، ۲۰۰۷، ۳۸۲۹، ۳۸۳۰، ۴۱۱۶، ۴۱۱۷،

۱- رسالهٔ ذکریه (فارسی)
۲- آیهٔ ۵۶ سورهٔ الواقعة.
۳- آیهٔ ۹ ۲ سورهٔ الفاطر.
۴- رساله «مرات التائبین» عکسی برگ ۹ ۳۰ (شمارهٔ ۶۷۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه).
۵- ذکریه (فارسی).
۶- رسالهٔ «چهل مقام صوفیه» تذکرهٔ شیخ کججی ، ص ۶۷.

۴۷۷۹، ۵۶۲۴ در کتاب خانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۴۶۸، ۱۱۳۴۰، ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (کتاب خانهٔ ملی ملک تهران) ۲۹۷/۷ (کتاب خانهٔ عمومی پنجاب لاهور) ۲۵۹۵ (کتابخانهٔ سلطنتی برلین آلمان) ۱۵۱ (آستان قدس رضوی مشهد: رک ج ۶) ۸ نسخه در فرهنگستان تاشکند (شمارهٔ ۲۰۸۳ تا ۲۰۸۹) کتاب خانهٔ دانشگاه برلین (۴ نسخه : ۳۲۰-۳۲۳) لیدن (۳ نسخه شمارهٔ ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰) شمارهٔ ۲۹۴ تا ۲۹۷ و ۲۱۶۷ (دفتر هند ـ لندن) شمارهٔ ۵۷ط[1] (کتاب خانهٔ مجلس شور ایملی تهران) و نیز: کتاب خانهٔ سلیمانیهٔ استنبول شمارهٔ ۲۸۷۱ تا ۲۸۷۳، رایل ایشیاتک سوسائتی کلکته: شمارهٔ ای ۷۲ نیز نسخه ای درکتاب خانهٔ دانشکدهٔ حقوق تهران و نسخه ای در کتاب خانهٔ وینه و نیز در دانشگاه پنجاب شمارهٔ پی سی ۱۰ و در کتاب خانهٔ دانشگاه میسور و دیگری در کتاب خانهٔ دانشگاه بمبئی و کتاب خانهٔ ملی فرانسه (فهرست اضافی صفحه ۱۰۶) و در موزهٔ بریتانیا (فهرست ریو ص ۴۴۷) و کتابخانهٔ بادلیان آکسفورد (ص ۸۸۹ و ۹۹۲ ج ۱) وکتاب خانهٔ آنجهانی برون انگلیسی (ص ۱۵۵ فهرست) فهرست گیرت آکسفورد (ص ۳۲) و نسخه ای در کتاب خانهٔ دانشگاه پیشاور و ۴ نسخه در موزهٔ کابل و قسمتی از آن هم درجنگ شمارهٔ ۹۷-د (کتاب خانهٔ ادبیات) و نسخه ای در کتاب خانهٔ دانشگاه علی گره.

نسخ عکسی کتاب : ۶۶۸، ۶۷۰، ۳۵۲۷ (و نیز فیلم شمارهٔ ۳۲۶۰ از کتاب خانهٔ رام پور هند بنام رساله ای درتصوف درکتاب خانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و درهمان جا:) ۱۶۷۷، ۲۰۹۶ (از نسخهٔ کتابخانهٔ ملی فرهنگ تهران). نسخ چاپی: (۱) چاپ امرتسر هند باهتمام آقای نیازعلی خان ۱۳۲۱ هق. چاپ سنگی دیگر در بمبئی بدون تاریخ و چاپ بهاولپور ۱۹۰۵ م. چاپ امرتسر اغلاط زیاد دارد

۱- راجع به این نسخهٔ نفیس و ظریف که تاریخ آن سال ۹۷۶ هـ ق است، استاد حکمت نوشته است : «. . . کاتب شیعه مشرب آن جعفر بن علی الحسینی بسلیقه و مذاق خود درآن تصرفاتی کرده است و متاسفانه حذف و اسقاطی چند روا داشته است» مجلهٔ یغما شمارهٔ ۶ سال ۱۳۳۰ ص ۲۴۵ که انواع تصرفات ناروا در این نسخه میتوان دید.

ولی از دو چاپ دیگر بهتر است.

ذخیرة الملوک مهمترین و بزرگترین آثار میر سید علی همدانی است که موضوع آن علم اخلاق و سیاست مدنی است. و شاید دومین کتاب مهم فارسی باشد که در سیاست مدنی تالیف گردیده است (پس از اخلاق ناصری تألیف خواجه نصیرالدین طوسی م ۶۷۲) ولی از لحاظ مضمون و لهجهٔ ناصحانه و بی باکانه که این کتاب دارد درمیان کتب معروف فارسی که در علم اخلاق نگاشته شده است[1] این یکی بی نظیر و با هیچ یک قابل مقایسه نیست و از حیث موضوع باید که جزو کتب بسیار مهم فارسی در فلسفهٔ اخلاق و سیاست مدنی به شمار آید.

این کتاب چنان که در مقدمهٔ آن آمده برای نصیحت و راهبری امراء و پادشاهان و ارادت مندان و به التماس کسانی از آنان نوشته شده است - کتاب بسیار جامع و جالب است و در بیان اهمیت آن به یاد آوری این نکته اکتفا می نماید که تمام آن به زبانهای لاتین و فرانسه[2] و ترکی[3] و اردو[4] و قسمتی از آن هم به زبان پشتو ترجمه شده است[5].

اگرچه این کتاب سه بار بچاپ رسیده ولی بازهم به چاپ منقحی ازآن احتیاج هست. و شاید بهمین علت استاد حکمت در مقالهٔ مذکور خود میفرماید یکی از آثار لطیفهٔ نثر فارسی[6] در قرن هشتم کتابی است بنام «ذخیرة الملوک» که هنوز در پردهٔ اختفا مستور میباشد و چون شاهدان خ. بروی در گوشهٔ کتابخانه

۱- اخلاق ناصری و اخلاق جلالی تالیف علامه جلال الدین محمد دوانی، م۹۰۸ه و اخلاق محسنی یا اخلاق محسنین از واعظ کاشفی م ۹۱۰ه

۲- ر-ک کشیر، ج ۱ ص ۹۰.

۳- بوسیلهٔ آقای مصطفی بن شربان سروری (دفتر ایا صوفیا : مرتبهٔ ابوالمسعود ص ۱۷۲).

۴- بنام «نهج السلوک» بوسیلهٔ مرحوم مولوی غلام قادر چاپ لاهور ۱۳۳۱ه ق.

۵- مخزن اسلام تالیف آخوند درویزه در قرن دهم هجری نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۶۳۲ (دفتر هند - لندن).

۶- یغما (۱) ص ۲۴۵-۲۴۷.

ها چهرهٔ زیبای خود را از دیدهٔ عاشقان معرفت پوشیده است[1].

درین کتاب سید در بعضی موارد به «گلستان» اشارت کرده و ترکیبات کتاب شیخ شیراز را هم مورد تقلید قرارداده است.(اگرچه بحث های متصوفانهٔ آن خواننده را بیاد «کشف المحجوب» و «احیاء علوم‌الدین» و «کیمیای سعادت» هم می اندازد). بیت ذیل سعدی درین کتاب دوبار آمده است (و استاد حکمت فقط بیک بار اشارت کرده اند) :

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

شیخ اجل در باب دوم گلستان حکایتی دارد دربارهٔ حکمت لقمان که او ادب را از جاهلان آموخته بود. میر سید علی همدانی به نقل از حدیث حضرت رسول این حکایت را به حضرت عیسیؑ منسوب کرده و تقریبا بهمان شیوه و اسلوب آن را ذکر نموده است : «در خبر است که از عیسیؑ پرسیدند ادب از که آموختی ؟ گفت از بی ادبان. گفتند چگونه گفت هر چه از جهال در نظرم ناپسندیده آمد از آن اجتناب کردم»[2] چنانکه ملاحظه میگردد این حکایت همانست که در «گلستان» مذکور است. همچنین سعدی در بوستان (باب چهارم) حکایت پادشاه صالحی را برشتهٔ نظم درکشیده است. که مربوط به پادشاه شام می شود و با این ابیات شروع میگردد:

ملک صالح از پادشاهان شام برون آمدی صبحدم با غلام
بگشتی در اطراف بازار و کوی برسم عرب نیمه بر بسته روی[3]

و آنچه راکه سعدی در این حکایت به نظم بیان کرده میر سید علی همدانی آن را به نثر نوشته است و تنها فرق اینست که در نوشتهٔ او آن پادشاه بجای شام به عراق منسوب شده‌است. این حکایت در «ذخیرة الملوک» بااین عبارت آغازمیگردد:

۱- جای خوشوقتی است که یکی از دانشجویان کوشای دانشگاه تهران ، سید محمود انواری بعنوان رسالهٔ دکتری خود به تصحیح این کتاب پرداخته و بر اساس آن در خرداد ماه ۱۳۵۰ ش دکتر شناخته شده است.

۲- یغما (۱) ص ۲۴۷.

۳- بوستان سعدی. باب چهارم.

«آورده اند که ملک صالح از صلحاء پادشاهان عراق بود شبها با یک غلام بیرون آمدی و در مساجد و مقابر و مزارها گشتی و احوال هر کسی تفحص کردی. شبی در سرمای زمستان میگشت به مسجدی رسید . . . » مؤلف به بعضی از حکایات مثنوی مولوی هم نظری داشته است.

محتویات مبسوط این کتاب دو برابر «گلستان سعدی» است و مطالب نووارزنده در آن زیاد است. ابواب ده گانهٔ این کتاب به ترتیب ذیل است و حاکی از اهمیت آن میباشد :

باب اول : در شرایط و احکام و لوازم کمال ایمان. باب دوم : در ادای حقوق عباد الله تعالی. باب سوم : در مکارم اخلاق و وجوب تمسک پادشاه و حاکم اسلام بسیرت خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم.[1] باب چهارم : در حقوق والدین و زوج و زوجه و اولاد و عبید و اصحاب و اقارب وغیره. باب پنجم : در احکام سلطنت و ولایت و امامت و حقوق رعایا و شرائط حکومت به عدل وغیره. باب ششم : در شرح سلطنت معنوی و اسرار خلافت انسانی. باب هفتم : در بیان امر بالمعروف و نهی عن المنکر و فضائل و شرائط این نوع امور. باب هشتم : در بیان شکر نعمت و ذکر انعام و افضال حضرت صمدیت تعالی. باب نهم : در بیان صبر بر مکاره و مصائب دنیوی. باب دهم : در مذمت کبر و ذمائم اخلاق.

این کتاب در شبه قارهٔ هند و پاکستان و مخصوصا در ناحیهٔ کشمیر جزو کتب معروف درسی بوده و در دورهٔ امپراتوران تیموری هند تا عهد اورنگ زیب یکی از کتب پسندیده و مورد مطالعهٔ دانشجویان و علماء بوده است[2] و پادشاهان

۱- از فحوای بسیاری از آثار علی همدانی پیداست که باوجود ابراز احترام و مودت زیاد بخاندان رسالت(ص) برخورد خصمانه ای با پیروان هیچ یک ازمذاهب اسلامی نداشته و به همین علت برخی اورا حنفی و بعضی شافعی و بعضی حنبلی و بعضی شیعی شمرده اند و همین امر گواهی می دهد که وی از گروه بندی فقهی مذاهب بالاتر و مردی وسیع النظر و کاملا بی تعصب بوده است.

۲- کشیر ج ۱، ص ۹۱.

کشمیر مخصوصا باین کتاب توجه خاصی داشته اند. علامه محمد اقبال بر اساس محتویات ارزندهٔ این کتاب ، میر سید علی همدانی را «محرم اسرار شاهان» مینامد :

مرشد معنی نگاهان بوده یی «محرم اسرار شاهان» بوده یی[1]

مؤلف این کتاب درمیان مطالب مختلف اشعاری هم آورده است که بقول استاد حکمت شاید همهٔ اشعار از خود سید باشد و او این کار را شاید به تقلید گلستان سعدی کرده باشد. آن چه مسلم است سه بیت از غزل علی همدانی را با مطلع زیر در این کتاب می توان یافت :

زین خرابی گر تو میخواهی که آبادی شوی
جهد کن تابندهٔ فرمان آزادی شوی[2]

دکتر ظهور الدین احمد استاد اسبق زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ دولتی لاهور پیرامون محتویات این کتاب بحث مفصلی به زبان اردو کرده و کتاب را از روی مبانی شرع اسلامی به بحث نهاده[3] که در مورد آن به گفتگو نمی پردازیم[4].

اکنون باید برای نمایاندن سبک کتاب چند قطعهٔ کوچک از این کتاب نقل شود :

«سابق میدان ازلی و هادی راه هدایت هر ولی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه چون وقت نماز در آمدی مضطرب گشتی و روی مبارکش متغیر شدی. گفتند : ای امیر المؤمنین چه رسید ترا ؟ گفت : وقت ادا کردن امانتی درآمد که آسمان و زمین طاقت آن نداشت . . . زین العابدین علی بن حسین علیهما السلام چون طهارت نماز کردی رخسارهٔ مبارکش زرد گشتی و حال بروی متغیر

۱- کلیات اقبال (چاپ تهران) ، ص ۳۶۱.
۲- در ذخیرة الملوک، اشعاری از دیوان سنائی ، نظامی (مخزن الاسرار)، رومی (دیوان کبیر) و سعدی دیده می شود.
۳- پاکستان میں فارسی ادب (بخش کشمیر).
٤- غیر از ابواب سه گانهٔ سوم ، پنجم و ششم ، در ابواب هفت گانهٔ دیگر ، علی همدانی سخت تحت تاثیر احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت امام محمد غزالی است.

گشتی گفتند : ای ابن رسول خدا این چه حالت است ؟ گفت : هیچ میدانید که در حضور که ایستاده خواهم شد ؟»

و اینک اقتباسی از باب دهم این کتاب در مذمت تکبر و اسباب کبر و عجب که بحث جالبی دارد و حافظ کربلائی هم در جلد اول «روضات الجنان و جنات الجنان» آن را تماما نقل کرده است. اسباب تکبر در نظر سید شش است : نسبت شریفه و جمال و قوت و مال و جاه و علم. (این قسمت از احیاء علوم الدین جلد سوم اخذ شده است). در بطلان نسبت شریفه میفرماید :

«اول آنکه بداند که منشاء آن حماقت است زیرا که تعزز بکمال دیگری جهل محض است و در امثال عرب گفته اند :

لئن فخرت باباء ذوی شرف ـ لقد صدقت و لکن بئس ما ولدوا.

و آنکس که به نسب آباء و اجداد تکبر میکند اگر در ذات خود خسیس است و در صفات ناقص، شرف آباء وکمال اجداد او را سود نکند و جبران خساست و نقصان او نخواهد کرد و افعال و اقوال مرضیهٔ اهل کمال حرکات و سکنات نامرضی اهل نقصان را چه سود دارد ؟ بلکه نسبت فرزند ناقص بآباء همچنان است که کرمی خوارکه از بول و مردار آدمی باوقار متولد میگردد و هیچ فرق نیست میان کرمی که از بول آدمی متولد میشود و کرمی که از بول خری یا گاوی ظاهر میگردد چه هر دو در خست و بی مقداری مساوی اند و شرف رتبه راست بحسب صفات کمالیه نه صورت حسی کرم را . . . ».

در سبب تألیف این کتاب میفرماید « . . . اما بعد فیقول العبد الجانی الموصوف بالتقصیر و التوانی علی بن شهاب الهمدانی عفی الله عنه بکرمه . . . که مدتی بود از ملوک و حکام اهل اسلام و اماجد و اشراف نوع انسان که در استصلاح امور دین اهتمام مینمودند . . . بسبب عقدهٔ محبت و رابطهٔ مودت که باین ضعیف داشتند ازین فقیر هر وقت التماس تذکرهٔ مفید میکردند . . . عوارض و حوادث و مصادف و صوادف مانع آن میگشت تا درین وقت به موجب التماس

عزیزی آن عزم متجدد گشت و بمقتضای آن التماس این مختصر تحریر افتاد.»

۲- مرآت التائبین

نسخ خطی: شمارهٔ ۴۲۵۰ و ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۳۸۷۱ (مجلس شور ایملی) ۲۶ (مشهد[1]) ۳۲۶(دانشکدهٔ ادبیات تهران : مجموعه امام جمعه کرمانی) موزهٔ بریتانیا (رک ریو ج ۲، ص ۸۳۶ بنام حقایق توبه) ۲۳۱۷-۲۳۱۹ (سه نسخه در فرهنگستان تاشکندج ۳).

نسخ عکسی : مجموعه ۱۶۷۱ و ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه).

سید این رسالهٔ مفصل را طبق خواهش و التماس سلطان بهرامشاه حاکم بلخ و بدخشان نگاشته است. این همان حاکم است که رسالهٔ «اردات و بهرامشاهیه» هم برای وی نوشته شده است. اگرچه سید در سبب تألیف این رساله فقط اینقدر نوشته است که : «مدتی خاطر این ضعیف در ابراز بعضی از معانی و حقائق توبه متامل میبود تا بالتماس عزیزی که بحسن اخلاق معروف و بمکارم اخلاق موصوف است این مقصود بحصول پیوست» ولی از خلاصة المناقب[2] معلوم میگردد که این عزیز همان حاکم بدخشان و بلخ بوده است. در عبارت افتتاحی رساله می آورد : «حمد و ثنای نا متناهی حضرت حکیمی را که حقائق آثار تریاق توبه را سبب شفای بیماران سموم معاصی گردانید».

این رساله دارای چهار باب است بترتیب زیر :

باب اول : حقیقت توبه. باب دوم : آنچه توبه ازو واجبست.

باب سوم : شرائط توبه. باب چهارم : باعث تادیب بر توبه.

خلاصهٔ مطالب این رساله این است که ارتکاب گناه ها از سرشت بشری بعید نیست و بسیار کم از خوشبختان ازلی هستند که از معاصی و گناه ها مصون میمانند. ولی باید که آدم روزی در اصلاح احوال خود بکوشد و برکرده

۱- مؤلف فهرست رضوی (درجلد ۶) مینویسد: مینماید که (نویسندهٔ این رساله) از عرفای سدهٔ هشتم هق ببعد و پیرو طریقهٔ سنت و جماعت است. پنداشته شده که از عارف معروف امیر سید علی همدانی است، ص ۴۶۶.

۲- خ - م (با) برگ ۶۶.

های خود اشک ندامت ریزد و از اعماق قلب رجوع الی الله نماید و از رحمت خداوندی چشم عفو داشته باشد و آنچه که از و توبه کرده است، دوباره نسبت بآن علاقهٔ کوچکی هم نداشته باشد.

سید میفرماید که اگرچه هرکس میتواند ادعای عمل توبه کرده باشد ولی حقیقتاً اهل توبه سه گروهند: اول کسانی که صاحبان توبة النصوح[1] اند و استقامت احوال دارند دوم کسانی که از کبائر مجتنب هستند ولی نمیتوانند از صغائر هم بر حذر باشند. از این گروه امید باید داشت که وارد گروه اول گردند. سوم اشخاصی که مرتکب معاصی میشوند ولی سپس بر کردهٔ خود پشیمان میگردند. ایشان دارای نفوس «لوامه»[2] هستند و ممکن است که روزی از واقعه ای یا حادثه ای عبرت گرفته و براه راست بر گردند. اما گروه چهارم را نباید اهل توبه نامید زیرا در آن گروه کسانی هستند که تعادل فکر و عمل ندارند و فقط لفظ «توبه و توبه» بر زبان میآرند ولی در ترک معاصی و اصلاح احوال نمیتوانند تصمیمی بگیرند. این طبقه گمراهان اند که بدون توشهٔ اعمال خوب، فکر میکنند که در عالم دیگری مورد آمرزش و عفو خداوندی قرار خواهند گرفت و حال آنکه بر اعمال بدخود تأسف و ندامت هم ندارند. برحمت خداوندی توجه دارند ولی از غضب و انتقام گیری او غافلند.

سید درین رساله دربارهٔ تعداد کبائر معاصی بحث فقهی کوچکی هم دارد. خلاصه اش این است که: عبدالله بن عباس[3] کبائر را هفتاد و دو و عبدالله بن عمر فقط چهار یا هفت ولی شیخ ابو طالب مکی[4] انها را هفده شمرده است و سید هم بکلام شیخ تمایلی ظاهر کرده و این هفده کبیره را بصورت زیر ذکر

۱- اشاره به ترتیب بآیهٔ ۸ التحریم و ۲ القیامة.

۲- یکی از صحابهٔ رسول و از راویان بزرگ احادیث که به شاگردی حضرت علی هم معروف است. م ۶۸ھ مجمل فصیحی ج ۱، ص ۱۶۴.

۳- فرزند خلیفهٔ دوم حضرت عمر بن خطاب و یکی از راویان بزرگ که فقط در «صحیحین» ۲۶۳۰ حدیث از او روایت شده است م ۷۳ھ.

۴- صاحب «قوت القلوب» م ۳۸۶ھ که «سعی تمام دارد تا مطابقت و موافقت طریقهٔ صوفیه را با سنت و شریعت اثبات و احراز نماید» - ارزش میراث صوفیه، ص ۱۶۲.

کرده است :

چهار گناه کبیرهٔ باطنی است : شرک ، نیت گناه ، نومیدی از رحمت خداوندی و ایمن بودن از مکر الله. چهار دیگر زبانی است : شهادت زور ، قذف مؤمن و مؤمنه و سوگند دروغی. سه دیگر بطنی یا شکمی است: شرب خمر، اکل مال یتیم و ربا خواری. دو دیگر شهوانی است زنا و لواط. دو دیگری دستی است: قتل ناحق و سرقت. یکی از آن بسایراعضا مربوط است و آن فرار از میدان جهاد فی سبیل الله است در صورتی که کفار از دو برابر مؤمنان زیاده تر نباشند[1] و یک کبیره مربوط به جملهٔ اعضاء است و آن عدم رعایت حقوق والدین است.

می فرماید : حضرت رسول(ص) فرموده است که هر که نماز پنجگانه هر روز و نماز جمعه در هفته بگزارد ، صغایر گناهان او را خداوند از بین میبرد ولی اگر کسی را شرور نفس و شیطان برآن دارد که مرتکب یک یا چند کبیره شود باید بلافاصله و بدون فوت وقت توبه الی الله کند و بر آن توبه استوار بماند.

سید در بیان مدعای خود به آیات و اخبار هم استشهاد کرده است و ما آیات و اخبار مرآت التائبین را در ذیل نقل میکنیم. آیات عبارتست از :

۱- «ان الله یحب التوابین»[2]. ۲- «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور.»[3] ۳- «و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفرو الذنوبهم[4].» ٤- «ان تجتنبوا کبائر ماتنهون عنه نغفر عنکم سیاتکم . . .»[5]. ۵- «و توبوا الی الله جمیعا ایهاالمؤمنون لعلکم تفلحون. . .[6]» ٦- «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا»[7] احادیث و اخبار نبوی(ص)

۱- مستفاد از آیات ٦۵-٦٦ سورة الانفال.

۲- آیهٔ ۲۲۲ البقرة.

۳- آیهٔ ۲۵۷ ایضا.

٤- آیهٔ ۱۳۵ آل عمران.

۵- آیهٔ ۳۱ النساء.

٦- آیهٔ ۳۱ النور.

۷- آیهٔ ۸ التحریم.

نیز بقرار زیر است: الندم توبة (۲) لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مومن. (۳) التائب من الذنب کمن لا ذنب له.

اشعاری که در این رساله نقل کرده بیشتر از «منطق الطیر» شیخ عطار نیشابوری است مثلاً:

کار آسان نیست با درگاه او | خاک می باید شدن در راه او
لطف او در حق هر که افزون بود | بی شک آنکس غرقه اندر خون بود
ای بدنیا بی سروپا آمده | باد در کف خاک پیما آمده
نی بهشیاری ترا از خود خبر | نی بمردن از وجودت هیچ اثر[1]

اینک چند قطعهٔ کوچک ازین رساله نقل میگردد که معرف محتویات و سبک آن باشد: «... هیچکس در هیچ حال مستغنی نیست از محو آثار سیئات از آئینهٔ دل بمباشرت حسنات که توبه است ... در وصایای حضرت لقمان علیه السلام[2] آمده است که ای فرزند در توبه تأخیر مکن که لشکر اجل از تاختن خود کسی را خبر نکرده است ... ذوالنون مصری[3] قدست اسراره میفرمود که خدا را بندگانند که درختان خطاها را نصب دیدهٔ دل ساخته اند. پس آنرا به آب توبه تسقیه کردند تا شکوفهٔ ندامت بر آورد و ثمرهٔ حزن ازآن ظاهر شد ... هر که بر درگاه عزت لاف محبت زند بضرورت در بوتهٔ محنتش باید گداخت و هر که طمع دارد که او وصل سلطان کند نفس را قربانی باید ساخت ... سنت الهی چنان رفته است که هر شخص از نوع انسان که از کتم عدم بصحرای وجود از انبیاء و اولیاء و اشقیاء آید مسابقت تصرف در وجود وی لشکر شیطان را بود که عبارت از آن شهوت و غضب است ... بدانکه اهل توحید را چهار درجه است که از معاصی توبه کنند و بر شرایط توبه استقامت

۱- منطق الطیر، ص ۱۳۱.

۲- بحکمت دانی معروف بوده و ذکرش در قرآن مجید (سوره لقمن آیات ۱۱ تا ۱۳) آمده است. میگویند حبشی بوده و بسیار عمر کرده است. زمان او را بازمان حضرت داود[4] مقارن دانسته اند (قصص الانبیاء از ابو اسحق نیشابوری، ص ۳۳۳).

۳- ثوبان بن ابراهیم ابو الفیض ذوالنون مصری م ۲۴۵ ﻫ ' نفحات الانس، ص ۳۳.

نماید و تا آخر عمر عهدت بحال اول را در خاطر نگذراند مگر زلانی که انفکاک آن از نوع بشر ممکن نیست و اسم این توبه «توبهٔ نصوح» است و صاحب این توبه از زمرهٔ سابقانست و صاحب نفس مطمئنه است که رجوع وی بمحل «رضوان من الله»[1] خواهد بود که اعلای درجات اهل نعیم است.»

سید این رساله را با ذکراحوال ومناقب صوفیه هم زینت داده است مثلاً میفرماید : «شیخ شبلی[2] قدست اسراره در حالت غلبات وجد در نیستانی افتاد که آن را بریده بودند و بیخهای آن تیز مانده و پای برهنه برسر آن رقص میکرد تا رگ و پوست و گوشت پای او همه بریده شد و در آن وفات کرد و او را از آن خبر نبود» . . . «شخصی از غفلت دل بخدمت شیخ ابو عثمان[3] مغربی قدست اسراره شکایت کرد که مدتی است که بر ذکر زبان مواظبت مینماید و در دل خود از آن اثر نمی یابد شیخ فرمود که شکر کن یک عضو از اعضای تو را بذکر خود مشغول گردانیدند».

۳- مشارب الاذواق

(شرح قصیدهٔ خمریهٔ میمیهٔ ابن فارض مصری)

نسخ خطی: ۵۷ د (تهران کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق) ۶۶ (کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران مجموعهٔ امام جمعه کرمانی) . ۴۲۵ و ۴۲۷۴ (ملی ملک) و نیز در کتابخانهٔ دفتر هند) بشمارهٔ ۲۴۸۶ و بنام «مشارق الاذواق») و شماره های ۲۳۲۰ تا ۲۳۲۲ (۳ نسخه) در تاشکند (رک فهرست آن ج ۳) و نیز در موزهٔ بریتانیا (ریو=ج ۲، ص ۸۳۶) و شمارهٔ ۳۸۶۴ در تاجیکستان و نسخه‌ای هم در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور. (۴)

عکسی: شمارهٔ ۶۷۱ (اصل در کتابخانهٔ ایا صوفیا) و ۱۶۶۶ (اصل در کتابخانهٔ ملی پاریس بنام «مشارق الاذواق» هردو عکس در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران).

۱- آیهٔ ۱۴ آل عمران.

۲- جعفر بن یونس م ۳۳۴ھ (نفحات الانس ص ۱۸۰) واقعه ای که علی همدانی نقل کرده در مآخذ دیگری دیده نشده است.

۳- سعید بن سلام مغربی یکی از صوفیهٔ اجل است. ایضا ، ص ۸۷ نفحات الانس.

۴- این رساله به تصحیح نگارنده در نشریهٔ فرهنگ ایران زمین در سال ۱۳۵۳ ش درتهران چاپ شده است.

این رساله در شرح عرفانی قصیدهٔ معروف خمریهٔ میمیهٔ ابن فارض مصری (شیخ عمر بن ابی الحسن) است (م ۶۳۲ه) و یکی از شروح[1] متعددی است که برین قصیده نوشته شده است و یکی از مآخذ مولانا عبدالرحمن جامی است که در شرح خود موسوم به «لوامع» از آن استفاده کرده است.

قصیدهٔ ابن فارض در دیوان چاپی ۴۱ بیت دارد[2] ولی سید علی همدانی فقط ۳۲ بیت آن را شرح کرده است و همگی این ابیات را یک جا درین رساله نوشته است که با دیوان چاپی اختلاف فاحشی ندارد. شرح سید، طبق مسلک او، عرفانی است نه فلسفی. در مقدمهٔ این رساله مینویسد: «چون قصیدهٔ میمیهٔ شیخ عارف محقق ابو حفص عمر بن فارض مصری قدست اسراره از آن جمله بود که ابواب ابیات آن مشحون لطائف و حقائق و اصداف الفاظ آن مملو جواهر دقائق است مبنی بر استعارات از ذکر مدام و میخانه و کاس و ساقی، و مؤسس بر اشارات به نتایج آثار تجلیات جمال وجه باقی، بجهت رد انکار محجوبان جاحد و ردع اصرار طاغیان جاسد - بر اثر هر بیت کلمه ای چند بر سبیل اختصار تحریر افتاد و بر حقائق اشارات و دقائق مرموزات ناظم و لطائف استعارات و غرایب نکت و اشاراتی که میان این طائفه متداول است ایمائی کرده شد و بمقتضای آنکه مبانی اشارات و معانی عبارات این باکورهٔ غیبی مبین تفاوت اذواق سالکان و معین تنوع احوال عارفان خواهد بود-این رساله را «مشارب الاذواق» نام کرده شد».

بحث محبت عرفانی درین رساله بسیار مفصل و جالب است و چنین آغاز میگردد:

۱- شروح معروف دیگر عبارت است از: (الف) شرح داود بن‌محمود قیصری م - ۷۵۱ه (مطالب صوفیانه و فلسفی دارد) (ب) شرح محمد بن عمری سبط مرضعی بنام «الزجاجة البلورية» ایضا. (ج) این شرح یعنی «مشارب الاذواق». (د) شرح مولانا عبدالرحمن جامی م ۸۹۸ه بنام «لوامع». (ه) شرح مولی علمشاه عبدالرحمن بن حاجلی امیر م۹۸۷ه. (و) شرح مولی احمد بن سلیمان بن کمال پاشا م ۹۴۰ه. (ز) شرح قاضی صنع الله بن ابراهیم م ۱۰۵۰ه (ر ک مقدمهٔ لوامع جامی بقلم آقای حکمت آل آقا).

۲- دیوان ابن فارض چاپ بیروت در سال ۱۹۵۷، ص ۱۴۰ تا ۱۴۲.

«محبت پنج است : اول محبت نفس و هوا و بقا و کمال آن دوم محبت محسن سوم محبت صاحب کمال چهارم محبت حاصله از تعارف روحانی.

فکل ملیح حسنه من جمالها .معارله بل حسن کل ملیحة

(ابن فارض)

نمونهٔ شرح

لها البدر کاس و هی شمس یدیرها هلال وکم یبدو اذامزجت نجم

شاید که مراد ناظم معانی اعیان خارجی بود و شاید که بدین عبارت معنی نفی خواهد. بتقدیر اول مراد از بدر روح محمدی(ص) بود که مظهر آفتاب احدیت و وعای حقیقت و محبت است و مراد از هلال امیر المومنین علی کرم الله وجهه باشد که ساقی کاس شراب محبت ذوالجلال و موصل معطشان فیافی آمال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینة العلم و علی بابها - و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از اوست سید اولیاء را با مهتر انبیاء همین حکم است که خلقت انا و علی من نور . . . علی منی و انا منه . . . انا و انت ابوا هذه الامة. اشارت بدین معنی است زیراکه منبع اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت علی (ع) بود و هست و خواهد بود که انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون . . . طوالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی است و باوجود وی که امام هادی عارفان است متابعت غیری از احولی است . . .»

دربارهٔ عدم ملاقات ابن فارض و محی الدین ابن عربی (م- ٦٣٨) میفرماید :

«ناظم مدت ششماه در محروسهٔ مصر جامع از هر معتکف بوده و شیخ محی الدین ابن عربی در طبقهٔ علیاهم در آن ایام معتکف بود و میان ایشان ملاقات نیفتاد.»

برای شرح معانی اشعار ابن فارض مصری و افزودن مطالب عرفانی بر آن، سید به اشعار فارسی هم استشهاد کرده است مثلاً :

گر سر سودای او داری سری هر زمان باراستان می بایدت

ای هر دو کون روشن از آفتاب رویت ای‌نه سپهر چون‌مرغ دردام زلف‌وخالت

بیا کین عاشقی از سر گرفتیم جهان خاک را در زر گرفتیم
در عشق روی او تو حدوث‌وقدم‌مبین گر سالک رهی تو وجود و عدم مبین
تو مرا مونس روان بودی لیک از چشم سر نهان بودی

٤- اوراد فتحیه

نسخ خطی: ۴۲۵۰ (ملی ملک) موزهٔ بریتانیا (رک: ریو ج ۲، ص ۸۳۶). نیز: شمارهٔ ۲۳۷۳ و ۳۴۱۴ در تاشکند (رک فهرست ج ۳ و ۴) فهرست اضافی موزهٔ بریتانیا (ریو) شمارهٔ ۲، شمارهٔ ۹۶۳ (در کتابخانهٔ ایشیاتک سوسائتی بنگال کلکته) نسخه هائی هم در کتابخانه های دانشگاههای پنجاب و پیشاور و در فرهنگستان تاجیکستان موجود است.

نسخهٔ عکسی: ۱۶۶۶ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

این کتاب در سال ۱۳۰۰ه در کانپور و در ۱۹۳۳م در امرتسر[1] و در ۱۳۴۴ه.ق در لاهور به چاپ رسیده و به لحاظ اهمیت آن، شخصی بنام محمد بن جعفر جعفری بر آن شرح نوشته است. این شرح در تهران بچاپ رسیده است و نسخ خطی آن در کتابخانه های دانشگاه پنجاب و پیشاور و یکی هم در فرهنگستان تاجیکستان موجود است. (متن عربی اوراد فتحیه در ۱۹۶۹م در کراچی هم چاپ شده است).

چنانکه از نام این رساله ظاهر است این مجموعه مشتمل بر اوراد و اذکاری است که میر سید علی همدانی آن را برای مریدان و طالبان و ذاکران عمومی جمع آوری کرده است. این اوراد بسیار مقبول و پسندیده واقع‌شده و هنوز هم‌در مساجد خطهٔ کشمیر رواج بسیار دارد و طلاب «نور بخشیه» در بلتستان و نیز در خانقاه های «ذهبیه»ی ایران باین اوراد توجه مخصوصی دارند.

دربارهٔ جمع‌آوری این اوراد، سید خود فرموده است: «در زمان سیاحت قریب هزار و چهار صد ولی کامل را در یافته ام در محلی که سلطان محمد خدا بنده

۱- مذکور در دائرة المعارف اسلامی (انگلیسی) ج ۱، ص ۳۹۲.

۲- این اجتماع در سال ۷۱۵ه عملی شده و در آن علمای خراسان و عراق جمع شده بودند. ر - ک ذیل جامع التواریخ رشیدی باهتمام آقای دکتر خان بابا بیانی، ص ۷۰.

علیه‌الرحمة اکابر خراسان و عراق را جمع ساخته بود و خواجه خضر علیه‌السلام نیز که در آن مجلس حاضر بود دیدم و از هرولی در وقت وداع دعایی و رقعه‌ای از جامهٔ مبارک ایشان التماس نمودم. آن رقعه ها را بر خرقهٔ خود توقیع کردم و آن ادعیه و اذکار را که بر زبان مبارک ایشان پیوسته جاری میشد که «فتح» ما در آن بوده است جمع ساختم. این اوراد جمع شد و چون کتب احادیث را در نظرم آوردم، مجموع این اوراد را در احادیث رسول صلی الله علیه وسلم یافتم بطرق شتی».

در ضمن بیان اهمیت این «اوراد» اضافه میفرماید که بعضی ازین اذکار در عالم واقعه ای مورد قبول و پسند حضرت نجم الدین سر سلسلهٔ «کبرویه» هم بوده است ـ مینویسد: «و این فقیر در وقتی که به سراندیب بزیارت قدمگاه آدم علیه السلام میرفتم چون نزدیک آن مقام رسیدم سحرگاه «واقعه ای» دست داد. در آن واقعه دیده شد که جمعی بسیار از مشائخ کبار قدس الله ارواحهم از برای دیدن این درویش آمدند. یکی از ایشان شیخ نجم الدین کبری بود قدس الله روحه. دران حالت از شیخ پرسیدم که از اذکار کدام ذکر است که ثواب آن بیشتر است؟ شیخ فرمود که: این تسبیح را مشاهده کردیم که «سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله» هیچ کدام از اذکار را ندیدم.

جعفر بدخشی هم این «اوراد» را در خلاصة المناقب ذکر کرده است و در اهمیت آن صحبتی دارد. آغاز رسالهٔ اوراد فتحیه چنین است: «الحمد لله وسلم علی عباده الذین اصطفی[1] اما بعد قال الله تعالی: و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین[2] ـ بدان ای عزیز ایقظنا الله و ایاک عن سنة الغفلة بتوفیقه که حق جل و علا بندگان خود را از برای سفری بی نهایت و راهی خطرناک و بی نهایت آفریده است . . . (الخ)

ادعیه و اورادی که سید درین رساله آورده مشتمل است بر آن ادعیه

۱- آیهٔ ۵۹ النمل.
۲- آیهٔ ۵۵ الذریت.

و اورادی که باید بعد از نماز های پنجگانه بخوانند - و نیز اذکاری که بعد از نمازهای مستحب باید خواند ذکر گردیده و جداگانه در بخشی آمده است. درین رساله از فضائل ذکر خفی و لا اله الا الله و آیة الکرسی هم‌صحبتی آمده است. برای استشهاد ادعیهٔ منسوب به ابوبکر صدیق و امام غزالی را آورده است. و اشعاری که درین کتاب نقل کرده از «منطق الطیر» شیخ عطار است. مثلاً :

ای بدنیا بی سروپا آمده خاک در کف باد پیما آمده
گر همه عالم شوندت زیردست می نخواهی رفت جز بادی بدست

اوراد و ادعیه به عربی نقل گردیده ولی زبان رساله فارسی و بسیار ساده و سهل است. علتش شاید این باشد که آن را برای همهٔ طبقات و عموم مریدان و مردم - نگاشته و چون میدانسته که مورد احتیاج طالبان میباشد، آن را باین سادگی تحریر فرموده است و این هم چند جملهٔ دیگر آن :

«باید که همه نماز را باول وقت بگزارد مگر نماز دیگر که اگر در آخر وقت بگزارد نیکو باشد تا بعد از دیگر فرصت نیابد که بکار دنیا مشغول شود و چون نماز دیگر بگزارد اوراد عصریه بخواند و تا وقت نماز شام بذکر مشغول شود.»

می گویند تدوین نهایی اوراد فتحیه را علی همدانی در نواحی گیلگت و بلتستان باتمام رسانده است (ر-ک اشاعت اسلام در کشمیر بزبان اردو نوشتهٔ سلیم خان گمی).

۵- سیر الطالبین

نسخ خطی: ۳۲۵۸ (کتابخانهٔ مرکزی)، ۴۲۵۰ و ۴۲۷۴ (ملک) ۲۰۲، ۲۰۳ (مشهد ر-ک جلد ۶ فهرست کتب آستان قدس رضوی) و نیز: موزهٔ بریتانیا (ریو ۲، ص ۸۳۶) شمارهٔ ۲۳۲۹- ۲۳۳۰، تاشکند (جلد سوم) نسخ عکسی : ۶۷۱ و ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه).

موضوع این رساله سیر و سلوک و تصوف و عرفان و تزکیه و تطهیر

نفوس است همین طور در بارهٔ سیرت و زندگانی طالبان راه خداوندی هم صحبتی در آن رفته است.

این رساله را باین صورت میرسید علی همدانی ترتیب نداده بلکه یکی از عقیدتمندان او از نوشته های پراکندهٔ وی جمع آوری کرده است. در مقدمه آمده است که «آنرا جمع کرد و ترتیب داد اضعف عباداللّه و افقر هم برهان بن عبدالصمد[1] و این رساله را «سیر الطالبین» نام نهاد».

میفرماید که احکام شرع اسلام اگرچه معین و مستقل است ولی در بعضی امور فرعی میتوان حالت شخصی را در نظر گرفت و قضاوت کرد و سخت گیری در امور فرعی کار شایسته ای نیست مثلاً : روزی جوانی به پیش رسول (ص) آمد. پرسید که روا باشد که در رمضان تقبیل زوجهٔ خود کنم؟ گفت نی. پس پیری آمد و همچنین سوال کرد رخصت فرمود اعتماد بر ضعف شهوت وی».

درین رساله جامع آن برای استشهاد در مورد معانی و مطالب مختلف به آیات و اخبار کمتر ولی به اشعار سید و دیگران زیاد استناد جسته است و شاید در نوشته های سید هم بهمین طور بوده و او این اثر را از روی آن جمع آوری کرد و ترتیب داده است. از آن جمله است تک بیت های زیر :

ارباب ذوق در غم تو آرمیده اند
و ز شادی و نعیم دو عالم رمیده اند

دلی را کز غم عشقش سر موئی خبر باشد
ز تشریف بلای دوست بروی صد اثر باشد

قومی که دل بمجلس جانان همی برند
اقبال مایه ایست که ایشان همی برند

گرنسیم وادی اسرار خواهی تن گداز
ور تجلی جمال یار خواهی جان بباز

۱ـ دربارهٔ جامع اطلاعاتی بدست نیامد.

دوشم بگوش هوش در آمد صدای عشق
کای بیخبر ز لذت درد و بلای عشق
تا نیفشانی درین ره دامن جان از جهان
از جهان جان نیابی فیض اندر سر جان
نقد حیات خواهی جان کن فدای جانان
کین است در ره عشق آئین مهربانان
سالها باید که تا یک بندهٔ صاحب جمال
مادر دهرش برون آرد چو در از درج کن
ای بدنیا بی سرو پا آمده
باد در کف خاک پیما آمده[1]

اینک برای آگاهی بیشتر از چگونگی محتویات و سبک نگارش کتاب ، نکاتی چند ازین رساله را در ذیل نقل میکنیم :

« . . . کامل و غافل چون سگ را بینند ، دامن در چینند ولی عارف را نیت تحقیر نفس بود و جاهل را توقیر . . . سرمایهٔ راه دین شریعت است و تجارب دانی طریقت و حصول ربح حقیقت چنانکه سود حقیقت بر تجارت طریقت صورت نبندد و تجارت طریقت بی سرمایهٔ شریعت بحصول نپیوندد . . . طالب آنست که جیفهٔ دنیا پیش کافران اندازد و نعیم عقبی را نزل مؤمنان سازد . . . چنانکه حضرت صمدیت عزشأنه صاحب شرع را منصب سروری و توقیع راهبری داد که لتهدی الی صراط مستقیم[2] این قوم را هم به منصب رهبری مخصوص گردانید که «و ممن خلقنا امة یهدون بالحق»[3] و مدعیان تیره روزگار این طائفه را نشناسند بلکه از نصیحت و ارشاد ایشان هراسانند . . .

۱- اشعار از غزلیات خود علی همدانی است مگر دو بیت آخر که به ترتیب از سنائی غزنوی و عطار نیشابوری میباشد.
۲- آیهٔ ۵۲ ، سورة الشوری.
۳- آیهٔ ۱۸۱ ، سورة الاعراف.

استحقاق مرتبهٔ مقتدائی و اهلیت شیخی بتعلیم ربانی ازین آیه مفهوم میگردد که «فوجدا عبدامن عبادنا اتینه رحمة من عندنا و علمنه من لدنا علما . . .[۱]

میفرماید که تا لطف ایزد متعال شامل حال طالب نباشد کشف قلب و موفقیت در راه سلوک و عرفان صرفا بنا بر مجاهدات و ریاضات نفس ممکن نیست چنانچه شیخ ابو حفص[۲] قدس الله سره بعد از سی سال عبادات و مجاهدات شاقه موفق شد و درین مدت قبلا عبادت خود را دلیل شقاوت و حرمان میدید.

دربارهٔ علم ظاهری و باطنی و نیز ایمان حقیقی میفرماید: «علمای رسوم علم از راه سمع کلام گیرند و فقرا از سمع الهام . . . علمی که خواجه را بحرص و بخل خواند و تخم عجب و شهوت در دل رویاند و بر در امیر و پادشاه دواند محقق[۳] آن را دام شیطان و مادهٔ خذلان داند . . . شنیده باشی که ترسایی بول سفیان ثوری[۴] بدید ، زنار بینداخت و ایمان آورد و امروز همزاد قول علمای وقت تو بقالی را از دکان بمسجد نمیتوان کرد. این چیست؟ آن قوت نتیجهٔ علم الهام است و این سستی اثر نطق بی عمل تو. . . طالبان راه را اقتدا بعلمای رسوم نشاید زیرا که آن طائفه اصحاب مذاهبند و این ارباب مشارب . . . حضرت صمدیت مؤمنان را از ایمان اول به ایمان دوم میخواند که «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله»[۵] و از تصدیق حقیقت صدق طلبد . . .

« . . . متقی آنست که جامهٔ وجود خود را از آلایش صفات بشری پاک تواند کرد و به مصقلهٔ صدق زنگ شرک از آیینهٔ دل تواند سترد و شرک سالکان تعلق به اسباب و رعایت وسائط است و هر نفس که پادناس این شرک

۱- آیهٔ ۶۵ ، سورهٔ کهف.
۲- عمرو بن سلمهٔ نیشابوری (ابو حفص حداد)م بین ۲۷۴ تا ۲۷۷ھ (نفحات الانس، ص ۵۸).
۳- یکی از القاب میر سید علی همدانی است واین تعبیر را ظاهرا جامع رساله آورده است.
۴- زاهد و فقیه معروف که در تقوی و پرهیزکاری در عهدش بی نظیر بود (م۱۶۱ھ) ارزش میراث صوفیه ، ص ۶۴.
۵- آیهٔ ۱۳۶ ، سورهٔ النساء.

مرد فردا آتش دوزخ را بدوکار است».

سجع و مناسبات لفظی را نیز درین رساله میتوان مشاهده کرد.

۶- ذکریه (فارسی)

نسخ خطی ۳۹۱۵ کتابخانهٔ مرکزی ، ۳۸۷۴ (تاجیکستان) ۲۳۳۱ و ۲۳۳۲ (فرهنگستان تاشکند : فهرست جلد ۳).

نسخ عکسی : شمارهٔ ۷۰۹ ، ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه) همینطور عکسی که از فیلم شمارهٔ ۲۰۳ (از نسخهٔ آستان قدس رضوی مشهد) گرفته شده (و بانام «رساله در سلوک») اصلا قسمتی از همین رسالهٔ «ذکریه» است که جداگانه نوشته شده است (کتابخانهٔ مرکزی).

این رساله دوبار به ضمیمه و در حواشی کتب دیگر بچاپ رسیده است : نخست در حواشی جلد اول «فصل الخطاب بوصل الاحباب» تألیف خواجه ابو الفتح محمد پارسا م-۸۲۲ ه که در تاشکند بچاپ رسیده است.[1]

بار دیگر به ضمیمهٔ «تذکرهٔ شیخ کججی» باهتمام مولانا نجم‌الدین طارمی.

این رسالهٔ شریف پیرامون احوال و کیفیات و فوائد اذکار و اوراد است به طریق صوفیهٔ کبرویه. و از آیات قرآن مجید و اخبار حضرت رسول(ص) و اشعار متصوفه مملوو بدان‌ها مزین است و نمونه‌ای از نثر فنی است که یاد آورروش «مرزبان نامه» و «تاریخ جهانگشای جوینی» می باشد. درین رساله مولف آیات و اخبار را با عبارات فارسی تتمیم میکند و گاهی بصورت ترکیب های اضافی میآرد مثلاً : «گروه اول ظالمان سرگشتهٔ مثبور و غافلان بیچارهٔ مغرورند که در بازار فنابه افسوس و بازی تخیلات انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة[2] فریفته شده و نفوس خبیثهٔ «ان النفس لامارة بالسوء»[3] در حضیض ظلمت بهیمی محبوس کردند و جناح طائر روح محقررا بخیال مألوفات «زین للناس حب

۱- حواشی،ص۲-۷-۶ ازنسخهٔموجود درکتابخانهٔ آقای دکتر حسن مینوچهراستاد دانشگاه تهران.
۲-۳- آیات شمارهٔ ۲۰ الحدید و ۵۳ یوسف.

الشهوات»[۱] و به‌دواعی غوائل لذات «اذهبتم طیبتکم»[۲] در ادویهٔ سموم «یعملون ظاهرا من الحیوة الدنیا[٦]»گم‌گشته و قرار گاه وطن اصلی و مقصد حقیقی فراموش کردند ـ نسوالله فنسیهم[۳] لاجرم سفر این قوم نا مبارک افتاد و تجارت شوم «فماربحت تجارتهم و ما کانو مهتدین[٤]» «اولئک الذین خسروا انفسهم وضل عنهم ماکانوا یفترون[٥]» «لاجرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون[٦]» طائفهٔ دوم مقتصدان اصحاب یمین بودند که قدم همت از مراتب بهیمی فرا تر نهادند . . .»

باوجود سبک متصنع و متکلف رساله ، امثال و حکایات کوچک را نسبتا بزبان ساده و روان آورده است مثلاً «شیخ جنید قدس سره فرمود که توحید آن بودکه وادی مقدس قدم را از لوث خاشاک حدوث پاک داری و از منزل وحشت گاه حظوظ رخت الفت برداری و هر چه دیدی و دانستی نادیده و نادانسته انگاری و در کل حقیقی چنان‌گم شوی که از جزئیات یاد نیاری».

درین رساله برای سالکان راه تصوف آداب و مراسم مخصوص را هم ذکر میکنند مثلاً آداب خلوت و عزلت ، آـاب طهارت و وضو و معانی حقیقی طهارت و عزلت و توبه و توکل که این ها را ارکان چهارگانهٔ سلوک مینامند ــ همینطور اوقات و طرق گزاردن اوراد را هم شرح داده است.

در طریق سلسلهٔ «کبرویه» صوفیه اذکار خفی[۷] میگزارند و از اذکار جلی برحذر میباشند. نیز در میان اذکار «لا اله الا الله» را از همهٔ اذکار افضل و اعلی تلقی میکنند. سید در فضیلت این «ذکر» میفرماید « . . . بدان که ذکر مختار نزدیک ارباب بصیرت لا اله الا الله است زیرا که قطع منازل این راه

۱- آیهٔ ۱۴ ، سوره آل عمران.
۲- آیهٔ ۲۰ ، الاحقاف.
۳- آیهٔ ۷ سورة الروم.
٤- آیهٔ ۱۹ ، المجادلة و نیز ۱۱۷ سورة التوبة.
۵- آیهٔ ۱٦ ، البقرة.
٦- آیهٔ ٤۲ ، سورهٔ هود.
۷- ایضاً ، آیهٔ ۲۵.
۸- البته در ابتدای سلوک فقط «ذکر جلی» میگویند.

بخطوات نفی و اثبات میسر شود که پیوسته مشغول نفی و قطع علائق اشجار غیریت و از بستان دل بقوت اثبات نهال توحید ثابت میکنند و این معانی جز در حقیقت «لا اله الا الله» یافت نمیشود . . . رسول الله صلی الله علیه فرمود که کل حسنة یعملها الرجل توزن یوم القیامة الاشهادته ان لا اله الا الله فانها لاتوضع فی المیزان لانها لووضعت فی المیزان و وضعت السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهن کان لا اله الا الله ارجح من ذلک. میفرماید که در محشر عظمی که قیامت کبری است جمیع اذکار و اعمال بنده را در دیوان حساب و میزان آرند مگر لا اله الا الله که از محسوبات و موزونات نشمارند زیرا که عرش و فرش و آسمان و زمین طاقت مقابلهٔ انوار توحید را ندارند» . . .اینک خلاصه ی آنچه در ممنوعیت و کراهت ذکر جلی میفرماید : «ذکر جهر منهی است از وجوه بسیار بعضی از کتاب و بعضی از سنت و بعضی بقیاس عقلی. وجه اول حق تعالی میفرماید : و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر[1] ودوم فرمود : ولاتجهر بصلوتک ولا تخافت بها[2] سوم فرمود : ادعواربکم تضرعا و خفیة و دون الجهر[3] و چهارم از برای تأدیب صحابه فرمود: یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا (الخ)[4] یعنی در وقت مخاطبه با رسول(ص) آواز بلند مکنید که اگر در خدمت وی سخن بلند بگوئید چنانکه با یکدیگر میگویید اعمال شما حبط شود و شما را از آن خبر نباشد. چون با رسول حق (ص) سخن بجهر گفتن موجب تحبیط اعمال است با حضرت صمدیت اولی ادب نگاهداشتن و از راه تضرع و مسکنت و خضوع و خشوع ذکر حق تعالی گفتن.

از دلائل سنت برترجیح ذکر خفی یکی این حدیث نقل میکنند«خیرالذکرالخفی وخیر الرزق ما یکفی» دوم اینکه بعد از فتح در غزوهٔ خیبر مسلمانان باصدای بلند ذکر میگفتند حضرت رسول (ص) ازاین امر در غضب شد و فرمود که شما باید

۱- آیهٔ ۲۰۵ سورهٔ اعراف.
۲- آیهٔ ۱۱۱ سورهٔ الاسراء.
۳- آیهٔ ۵۵ سورهٔ اعراف.
٤- آیهٔ ۲، سورهٔ الحجرات.

بدانید که کری یا گران گوشی را ذکر نمیگوئید بلکه «انکم تدعون سمیعا قریبا و هو معکم»[1] پس بذکر جلی چه احتیاج است؟ از لحاظ عقلی هم ذکر خفی اولی است : بزرگان اعمال پنهانی و سری و خلوتی را به اخلاص نزدیک ترمیدانند از ذکر جهر. ضعیف مزاجان زود عاجز میآیند و از ترقی روحانی محروم میمانند غرض ذکر خفی از ظاهر عقل هم مستحسن بنظر میآید و : «بنای دین بر عقل است . . . در خبر است که روزی در خدمت رسول (ص) یکی را صفت میکردند که طاعت بسیار میکند رسول (ص) پرسید که عقلش چون است که اصل همه طاعت آنست[2]».

از اشعاری که درین رساله آورده بعضی را در ذیل نقل میکنم :

درین ره هر که او صاحب قدم نیست ره جانش به اسرار قدم نیست[3]
دو گیتی را نجوید هر که مرداست یکی را جوید او کین هر دو کردست
ترا تا جان بود جانان نباشد که با جانان حدیث جان نباشد
تو در او گم شو که توحید این بود گم شدن گم کن که تفرید این بود
ای ترا با هر دلی کاری دگر در پس هر پرده بازاری دگر
هست این سر هر زمان پوشیده تر خون جانها زین سبب جوشیده تر

۷- مکتوبات امیریه

نسخ خطی ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (ملک) شمارهٔ ۷۶۷ (تاجیکستان) شمارهٔ ۳۵۳، ۲۳۵۸، ۲۳۵۷ (تاشکند : ج ۱ و ج ۲ فهرست فرهنگستان) دفتر هند (جلد ۱ : ۲۸۹) موزهٔ بریتانیا (رک ریو : ۲ ص ۸۳۶).

نسخ عکسی : ۶۷۲-۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی)

رساله ای موسوم به مخطوبات در مجموعهٔ شمارهٔ ۴۲۷۴ (ملی ملک) و دیگری بنام «صلواتیه» در مجموعهٔ فیلم عکس شده بشمارهٔ ۲۰۳۰ (اصل در مشهد) که در

۱- ذکریه (تذکرهٔ کججی) ص ۶۳.
۲- ذکریه (تذکرهٔ کججی) ص ۶۳.
۳- مطلع غزل سید ، شمارهٔ ۶.

کتابخانۀ مرکزی دانشگاه تهران موجود است هردو جزء مکتوبات سید می باشد.
در مجموعه هائی که بنده بدان دسترسی یافتم جمعاً ۳۱ مکتوب گرامی میر سید علی همدانی‌را می توان یافت که همه را اینجانب در دو شمارۀ مجلۀ دانشکدۀ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (شمارۀ ۸۱ و ۸۴ سال ۱۳۵٤) چاپ کرده ام.

مخاطبین سید در این نامه‌ها پادشاهان و امراء و سالکان راه حق و دوستان و مریدان وی میباشند:

۱- سلطان محمد بهرام شاه بن سلطان خان حاکم بدخشان و بلخ (۲ نامه) ۲- سلطان قطب الدین پادشاه کشمیر (۱ نامه) ۳- سلطان غیاث الدین حاکم پاخلی (۳ نامه). ٤- سلطان طغان خان حاکم کونار (۳ نامه) ۵- سلطان علاء الدین حاکم پاخلی (۱ نامه) ٦- میرزاده میر کا (۱ نامه) ۷- مولانا محمد خوارزمی (۱ نامه) ۸- مولانا نورالدین جعفر بدخشی (٤ نامه)

در بعضی نامه های او اسامی مکتوب الیهم مرقوم نیست ولی از فحوای آنها پیدا است که از مریدان و ارادتمندان او هستند. اینک محتویات نامه ها:

نامه یی دارد بنام سلطان شیخ محمد بهرام شاه حاکم بدخشان و بلخ که باین عبارت آغاز میگردد: «. . . تا مهندسان کارگاه تقدیر صور والوان بر صفحات الواح وجود مینگارند و خازنان خزانۀ بارگاه علیم و قدیر باران فیض هدایت به ریاض قلوب مخلصان عنایت از سحاب خود میبارند برکات آثار نفحات ربانی نصیب روزگار آن عزیز باد...» این همان نامه است که در مجموعۀ ٤۲۷٤ (ملی ملک) بعنوان مخطوبات و در مجموعۀ فیلم عکس شده به شمارۀ ۲۰۳۰ (کتابخانۀ مرکزی) بنام «صلوتیه» مضبوط است و تعلیمات جوانمردی و فتوت را داراست.

حاکم مزبور یکی از مریدان مخلص سید بوده است. سید طبق التماس او رسائل «مرات التائبین» و «بهرامشاهیه» را هم نوشته است. محتویات این نامه پند و اندرز است و دعوت به عدل و انصاف ورعیت پروری و دادرسی مظلومان و ترحم بربی کسان. حاکم بدخشان را انذاز و تحذیر میکند که مبادا امور کشور

رانی اورا از یاد خدا و عبادات و فرائض دین مبین غافل سازد.

جزوی از نامهٔ دوم را که بآن سلطان نوشته در دست داریم. و عباراتی از آن و نیز چند شعری را که درضمن آن نقل نموده درذیل میآویم: اول منزل صلب پدر است دوم رحم مادر سوم فضای عالم فانی چهارم لحد پنجم میدان عرصات ششم بهشت یا دوزخ که هر یک دارالابد است و نعیم وآلام این دو منزل را نهایت نیست خلدین فیها مادامت السموات والارض[1].

گنج امان نیست درین خاکدان مغز وفا نیست درین استخوان
گر ملکی عزم ره آغاز کن زین بنواتر سفری ساز کن

نامهٔ دیگری نیز بنام سلطان قطب الدین پادشاه کشمیر نوشته است.

این نامه از موضع «پاخلی» بنام او نوشته و فرستاده شده و آغاز آن بدین قرار است: «حضرت سلطان اصلح الله شانه بدعای مخلصانه مخصوص است باجابت مقرون باد . . .» علی همدانی از بد اعمالی معاصران شکایت میکنند و میفرماید: «. . . ای عزیز اگر دین داری آنست که صحابه و تابعین داشتند و مسلمانی آنکه در قرن اول ورزیدند جای آنست که گبران و مغان از تردامنی ماننگ دارند و جهودان بی مقدار این مسلمانی ما را باین اعتقاد زور بکاه برگی برندارند». میفرماید در روز قیامت هر کس را از انجام وظیفهٔ او می پرسند که به چه نحو انجام داده است؟ مردم عوام را از نماز می پرسند و از اعمال دیگر دینی ولی پادشاهان نخستین بار دربارهٔ عدل گزاری مورد محاسبه قرار میگیرند - بنابرین «ای عزیز حرام مخور و ضعیفان را محروم مگردان» در بعضی نسخ دونامه بنام سلطان غیاث الدین حاکم پاخلی و یکی بنام سلطان کونار وکبر که طغان خان نام داشته موجود است ولی در نسخ دیگر این هرسه نامه بنام سلطان غیاث الدین مذکور مضبوط است. همین طور نامهٔ شماره ۵ در مجموعهٔ نسخ عکس شده به شماره ۶۷۲ اگرچه بدون اسم مخاطب است ولی از فحوای کلام و سیاق بیان واضح است که بنام سلطان غیاث‌الدین مذکور است. نامهٔ دیگری بنام سلطان علاءالدین

۱- آیهٔ ۱۰۷، سورهٔ هود.

موجود است.

در نامه ای بنام سلطان غیاث الدین سید ناراحتی ها و مصائب و آلام خود را که در راه ارشاد و تبلیغ اسلام باو وارد میآمد ابراز فرموده است. درین نامه از عدم احترام علمای دین و سادات کبار و از فتنه پردازی اشرار و اوباش علیه خود شکایت میکند و عزم جزم و تصمیم استوار خود را بیان میکند که اگر مردم یزید صفت فاجعه ای مانند حادثهٔ کربلا را دوباره بوجود بیآرند اوازین ابتلاها نمیترسد ـ ازین نامه معلوم میگردد که شخص وی نترس و بی باک و حق گوی بوده و تیمور جائر راهم همینطور نصائح تلخ گفته که منجر به هجرت او به کشمیرگردیده است : «. . . این عزیز هر چند جهد کرد که پیش از آنکه اهل این دیار این شقاوت کسب کنند رفته شود آن عزیز مانع آمد وارادهٔ حق درین بوده که والله غالب علی امره[1] و آن عزیز این ضعیف را بدان شرط باز داشته بودکه آنچه متعلق امر معروف باشد شما میدانید. اول برما حکم کنید پس بر دیگران که هر که فرمان شرع را گردن ننهد ما به شمشیر سیاست کنیم و در شهر و بازار بدین معانی منادی فرموده و این ضعیف بر اعتماد آن عهد و شرط آنچه دانست و توانست بجهت رضای حضرت صمدیت و تحصیل نیکنامی آن عزیز در اجرای حق و نصیحت کوشید. امروز جاهلان مفتن که احوال ایشان را بکرات و مرات دانسته اند و تحقیق کرده به مکابره و بی شرمی اجتماع کرده اند و این حد جرأت ایشان نیست تا از اجابت آن عزیز تقویت نباشد. اگر خاطر عزیز آن میخواهدکه اهل این دیار باین ضعیف آن کنند که یزید کرد با حسین (رض) سهل است که ما این جفاها را سعادت خود میدانیم ، این ضعیف را بحضرت صمدیت عهدیست که اگر جمله زمین آتش گیرد و از آسمان شمشیر بارد آنچه حق باشد نپوشد و به جهت مصلحت فانی دین بدنیا نفروشد...» میفرماید که بی احترامی به علمای دین که درین عصر مشهود است موجب شگفتی نیست زیرا حضرت رسول (ص) فرموده است که: «. . . سیأتی علی الناس

۱- آیهٔ ۲۱ ، سورهٔ یوسف.

زمان یکون جیفة حمار احب الیهم من مؤمن یأمرهم بالمعروف و ینههم عن المنکر . . .» ولی حاکم باید که فتن کشور خود را درست درک کند.

در نامه ای دیگر به سلطان توصیه به عدل و احسان و ضعیف نوازی میفرماید. سلطان را بعنوان اندرز میفرماید که پیوسته این آیهٔ مبارکه را لایحهٔ عمل خود قرار دهد که: ان الله یأمرکم بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون . . .[۱]» مفاد نامهٔ سوم هم ناصحانه است. نامهٔ سید بنام سلطان طغان خان شاه هم حاوی نصائح مرشدانه است که: «. . . حاکم عادل باید که از خطر حکومت غافل نباشد و قدر نعمت آن حضرت تعالی را حق خود بشناسد و در او'ن فراغت عدل و احسان را به جناب قرب حضرت پروردگار و سیلت سازد...» و نامه ای که بنام سلطان علاء الدین نوشته نیز ازین قبیل میباشد که: «. . . قال الله تعالی الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور[۲] . . . پس بر حاکم و پادشاه واجب است که از خطر عهدهٔ حکومت بیندیشد و تقلد امور بندگان حق را اسان نشمرد و آثار نتائج مرضی و نامرضی را خوارندارد و در سیرتهای سلاطین اسلام و خلفای راشدین رحمهم الله تامل کند. . .»

نامه های او بنام میرزاده میرکا و مولانا خوارزمی و دونامه بنام جعفر بدخشی هم ناصحانه و واعظانه است.

نامهٔ سوم بنام جعفر بدخشی موقعی نوشته شده که آن مرید سید مریض بوده است درین نامه باو اندرز میدهد که بر امراض و آلام دیگر باید که صبر و تحمل نشان بدهد. برای معالجهٔ وی دوایی هم توصیه میکند. دراین جاعباراتی از نامهٔ مزبور را می‌آوریم «حضرت برادر دینی بدعا مخصوص است. باجابت مقرون باد بمحمد واله - قال النبی صلی الله علیه و سلم: اذا احب الله عبدا ابتلاء فان صبر

۱- آیهٔ ۹۰، سورهٔ النحل.

۲- آیهٔ ٤۱، سورهٔ الحج.

اجتباه و ان رضی اصطفاه صدق رسول الله . . . حب مزنجوش ۸ درم بزرقطونا ۸ درم شراب نعناع ۱۰ درم خمیریه نفخ هر درم با صد درم آب در دیگ سنگین بجوشاند و هر بامداد شربت باز خورد نافع بودان شاء الله تعالی . . .»

در نامهٔ چهارم به تعبیر خواب جعفر بدخشی پرداخته است که خواب او که دربارهٔ بلند پروازی و طیران او بالای زمین و مانند پرندهٔ قدسی است علامت و نشانهٔ ارتقای روحانی اوست و باید که نماز شکرانه بگزارد. مخاطبین بقیهٔ نامه های او معلوم نیستند. در دو نامهٔ بکسان خود توصیه می‌فرماید که در خواندن اوراد و اذکار دوام و ثبات نشان دهند در نامه‌ی دیگری یکی از مریدان خود را بیکی از امراء معرفی میکند و توصیه میفرماید که باو کمک کنند. درنامهٔ دیگری بیکی از معتقدان خود وی را بر فوت کسی تسلیت میفرماید. خلاصهٔ نامه اینکه طبق «کل نفس ذائقة الموت»[1] مرگ را چاره نیست مگر صبر. . . . ایزد تعالی فضای ساحت آن عزیز را به ضیای اشعهٔ انوار صبر و رضا منور گرداناد و در روز «یوم یفرالمرء من اخیه و امه و ابیه»[2] از ثواب بی نهایت صابران محروم مگرداناد . . .»

در مجموعهٔ ۴۲۵۰ (ملی ملک) تعزیت نامهٔ دیگری است که در آن پند و نصائح ابراز داشته است درین مجموعه نامه ای بزبان عربی هم موجود است و در آن اشعار متعدد عربی هم نقل کرده و مطالب عرفانی را بیان فرموده است.

در مکتوبات امیریه عموما سادگی و اختصار و دلسوزی ویژه‌ی سید بچشم می خورد.

۸- عقلیه

نسخ خطی: ۴۲۷۴ (ملک) ۳۲۵۸ (کتابخانهٔ مرکزی بنام «در بیان عقل و اسامی آن») ۶۷۶ (آستان قدس مشهد، فهرست جلد ۴) موزهٔ بریتانیا (ریو: ۲، ص ۸۳۶) ۷۳۶ (تاجیکستان) ۳۳۳۸، ۳۳۴۰ (= تاشکند ج ۳)

۱- آیات ۳۴-۳۵ سورهٔ عبس.

نسخ عکسی : ۶۷۲، ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی)

این رساله در فضیلت عقل انسانی باتوجه به آیات قرآن مجید و احادیث پیغامبر (ص) و اقوال صحابه و تابعین و بزرگان نوشته شده است. رساله به دو باب تقسیم شده است :

باب اول : فضل و برتری عقل انسانی (طبق آیات قرآنی و اخبار رسول ص و اقوال بزرگان) باب دوم : دربیان اسامی و صفات عقل انسانی. باب سوم: در تفاوت درجات خلق از جهت اکتساب انوار حقائق عقلی.

میفرماید که فضل عقل موجب تفوق و رجحان طبقات مختلفهٔ خلق میگردد و عقل ملکهٔ وهبی است «ذالک فضل الله یوتیه من یشاء»[1]

سید به حدیث معروف اول ما خلق الله العقل (که در روایت دیگر بجای عقل کلمهٔ «علم» آمده است) استشهاد میکند و مینویسد : نزد ارباب عقول مقرر است که سبب شرف رتبت و امتیاز نوع انسان بر حیوانات دیگر علم است و اقتباس حقائق این حظ خطیر ممکن نمیگردد الا بواسطهٔ ترجمان عقل . . .»

اما هر عقل برای نوع انسان موجب بهبود و رحمت نیست تا اینکه آن را بآداب و آئین های رحمانی تربیت کرده باشیم. بنابرین عقل دو قسم است : عقل رحمانی و عقل شیطانی. عقل وقتی که درتخریب و هدم‌بناهای اخلاق و دینی بکوشد و مانند شتر بی مهار راه و رسم مسافرت در این عالم را نشناسد آن عقل شیطانی است. البته عقل رحمانی نشان دهندهٔ راه منزل مقصود و موجب برکات دنیا و نجات اخروی است : «والذین جاهدوافینا لنهدینهم سبلنا ان الله لا یضیع اجر المحسنین»[2]

در بیان فضل عقل از آیات زیر شواهدی میآرد و میفرماید که باید بکمک علم در اجلال و تنویر عقل بکوشیم :

«. . . ان فی‌ذلک لایت لاولی النهی. . .»[3] «ان فی خلق السموات والارض

۱- آیهٔ ٤ سورة الجمعة.

۲- آیهٔ ٦۹ سورة العنکبوت. ۳- آیهٔ ۱۲۸ سورة طه.

واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دآبة و تصریف الریح والسحاب المسخر بین السماء والارض لایت لقوم یعقلون . . .»

سبک نگارش این رساله مصنوع وفنی است. و ذیلا عباراتی از آغاز آن را ملاحظه میفرمائید:

«حمد و ثنای نامتناهی آن فاطر حکیم را که اشعهٔ انوار مصباح عقول را جناح همم سایران منازل غیب و شهادت گردانیده کریمی که بمقتضای جود طالبان کمال را بوسیلت علم عرفانی باوج فلک سعادت رسانیده بدیعی که اقفال ابواب مخزن رتق بمفاتیح فضلش بگشاد. قدیمی که خلائق اشخاص و افراد و اعیان عرصهٔ وجود را قبل الاختراع صلای «امنوا بالله و رسوله»[۱] داد . . . .»

۹- داوودیه (در آداب و سیر اهل کمال)

نسخ خطی: ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (ملک) ۳۲۵۸ (کتابخانهٔ مرکزی بنام «در آداب و سیر اهل کمال»)

موزهٔ بریتانیا: (رک ریو:۲، ص ۸۳۶) ۲۳۵۷، ۲۳۵۸ (تاشکند، ج ۳).

نسخ عکسی: ۶۷۲، ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی).

این رسالهٔ مختصر فقط حاوی ۳ برگ و اصلاً نامه ای مفصل و وصیت نامه ای است که سید آن را برای یکی از مریدان یا دوستان خود بنام داوود نوشته ولی در بارهٔ این شخص متأسفانه اطلاعاتی بدست نیامده است. در مقدمهٔ رساله میفرماید: «. . . برادری است اعز طالب راغب داوود اصلح الله احواله که ازین ضعیف التماس وصیت کرد که متضمن آداب و سیر اهل کمال بود و متبرک بذکر نسبت بیعت شریفهٔ ارباب کمال و احوال ...» ضمنا از پیران طریقت خود هم که باو فیض رساندند ذکری کرده و از احسان آنان تشکر میفرماید.

در آخر این رساله علی همدانی سلسلهٔ مشایخ خود را بیان فرموده است

۱- آیهٔ ۱۶۴ سورهٔ البقرة.

که در باب اول این کتاب بآن اشارت رفته و از آن استفاده‌گردیده.

موضوع این رساله ذکر اهل عرفان و کمال است. و چنین آغاز می شود: «الحمد لله - وسلم علی عباده الذین اصطفی اما بعد چون خلاصهٔ اهل عالم بعد از انبیاء علیهم السلام اعیان اولیاء الله اند ریاض دلهای مطهر ایشان مهبط انوار الهی اند» در فضایل و کرامتهای اهل فقر و عرفان به آیات زیر از قرآن مجید استناد میکند:

۱- «. . . . الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون . . .»[1]

۲- «. . . للفقراء المهجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون . . .»[2]

۱۰- رسالهٔ "بهرامشاهیه"

نسخ خطی: ۴۱۹۵، ۴۷۳۶ (کتابخانهٔ مرکزی). ۴۲۵۰ (ملی ملک) ۲۳۷۴ (فرهنگستان تاشکند، ج ۳).

این رسالهٔ کوچک را میر سید علی همدانی به التماس سلطان محمد بهرامشاه حاکم بدخشان نوشته است و در واقع اولین نامهٔ معرفی شده در مکتوبات امیریه است.

از مقدمهٔ رساله معلوم میگردد که حاکم مذکور وقتی از سید التماس پند و اندرز و وصیت کرده بود و در نتیجهٔ آن مؤلف این رساله را برایش تألیف فرموده است. این رساله شاید بصورت نامه ای بوده و سپس چند مطلب و عبارت نو بر آن افزوده شده است ولی در بعضی نسخ آن را به همین صورت می بینیم.

مضمون این رساله نصایح و وصایا است برای روش جوانمردانه و عدل و خدا ترسی و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و برپا داشتن مراسم دینی. ضمنا به اشعار عارفانه هم استناد میفرماید که از آنجمله است ابیات زیر:

۱- در موردی آیهٔ ۶۲ سورهٔ التوبة.

۲- آیهٔ ۸ سورهٔ الحشر.

گردمی این زندگی می بایدت پای تا سر بندگی می بایدت
مرد می باید تمام این راه را جان فشانی باید این درگاه را
طعمه‌ای کان پاکبازان را دهند هرگزان کی نونیازان را دهند
کار آسان نیست با درگاه او خاک می باید شدن در راه او

۱۱. رسالهٔ «موچلکه»[۱]

نسخهٔ خطی: شمارهٔ ۴۲۵۰ (کتابخانهٔ ملی ملک تهران).

موچلکه[۱] (یا مچلکه) یکی از ارادتمندان سید بوده و این رسالهٔ مختصر (در ۴ برگ) در دنبالهٔ ملاقات و صحبت موچلکه با سید نگارش یافته است. به این ترتیب که وقتی موچلکه در نماز عشاء باسید بوده و در قفای او نماز گزارده است در ضمن قرائت علی همدانی این آیه و آیات قبل از آن را تلاوت فرمود: «... و من ایته خلق السموات والارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لایت للعلمین ...»[۲] موچلکه بغوامض معانی و حکم درونی این آیه و آیات قبلی پی نبرد و باین علت سید این رسالهٔ مختصر را نوشته و برای موچلکه و امثال وی همان آیات را شرح فرموده است. مینویسد: «... دوش که خدمت آن عزیز حاضر بود این آیه[۳] مع قبله[۴] در قرائت عشاء خوانده شده و آن عزیز گویی که هیچ از آن فهم نکرد. ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرد از حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم که ما من حرف من القرآن الاوله ستون الف فهم. نمیدانم که این فقهای زمان تو از این شصت هزار یکی هم فهم کرده اند یا نی ... عرب الله گوید و عجم خدا میخواند و ترک «تنکری» میداند و مغول «یلواج» بر زبان میراند ولی مقصود شان یکی است[۵]» همینطور سید در حکم ظاهر و

۱- موچلکه (مچلکه) به معنی کوچک و ظریف و قشنگ و آبدار است: فرهنگ فارسی معین جلد سوم ص ۲۸۸۶-۲۸۸۷ این کلمه لقب یکی از ارادتمندان علی همدانی بوده که ما اورا نمیشناسیم.

۲- آیهٔ ۲۲: سورة الروم ۳۰.

۳- یعنی آیهٔ ۲۲ سورهٔ الروم.

۴- بظاهر آیات ۱۸-۲۱ از سورة الروم.

۵- ۴۲۵۰/۲۳ ملک برگ ۴۰.

باطن و صورت و زبان صحبت میکند و میفرماید که این یکی از بزرگترین آیات خدای متعال است و دنیا از همین تنوع و گوناگونی رونق میگیرد. همینطور در بارهٔ اختلاف ظاهری و هم آهنگی باطنی صحبت کرده است. یعنی فرق ظاهر و باطن و این که حقیقت در اصل یکی است ولی بظاهر مختلف بنظر میآید. این رساله متضمن دو واقعه از زندگانی امیر المؤمنین حضرت علی (ع) هم میباشد :

وقتی که معاویه بر علیه علی خروج کرد و جنگ بین مسلمین آغاز شد و سپس تحت تأثیر گفتار معاویه مردم قرآن مجید را بر نیزه ها بلند کردند و طالب حکمیت این کتاب خداوندی گردیدند ، هر دو فریق این شرط را قبول کردند ولی در مآل کار حکمیت معلوم شد که این کار دسیسه کاری و توطئه ای علیه حضرت علی بوده ، آن موقع حضرت علی فرمود : ذالک الکتاب الصامت و انا الکتاب الناطق - علی همدانی میفرماید حضرت علی بنا بر مقام و مرتبهٔ خود و وضع مخصوصی که در آن قرار داشت درست فرموده بودند ولی بعضی ها مثلاً خوارج این حقیقت را درک نکرده بودند و «اگر مثل این سخن در زمان تو از درویشی صادر شود جمیع فقهای زمان به قتل او فرمان دهند زیرا فقها هم مانند خوارج ظاهر بین هستند».

همینطور میفرماید که در عهد خلافت حضرت عمر بن خطاب دو زن بر سر تملیک یک پسر نزاع میکردند و هر یک ادعا میکرد که این پسر مال اوست و دیگری او را غصب کرده است پس به نزد حضرت علی که بزرگترین قضاة بوده آمدند. آن حضرت بسیار سعی نمود که آنان را به راست گویی وادار کند ولی اصرار هر دو ادامه داشت. بنا بر این قضاوتی فرمود که ظاهراً عجیب بود ولی بباطن مظهر حقیقت. او سیاف را دستور داد که برای دو نیم کردن این پسر آماده گردد و باقطع جسد این پسر به دو نیمه، سهم هریک از دو مدعی را بدهد. که ناگاه یکی از آن دو با الحاح و زاری فوق العاده گفت این پسر را نکشید که من از دعوی خود گذشتم پس حضرت علی دستور داد که پسر را باو تحویل بدهند زیرا که از آن وی است.

و زن دیگر هم مقر شد که واقعا قضاوت حضرت علی درست است غزلی هم درین رساله نقل کرده که باین مطلع آغازگشته است :

بنور عقل توان در طریق جان رفتن
بپای وهم درین راه‌کی توان رفتن ؟

۱۲- واردات امیریه

نسخ خطی : ۴۲۵۰ (ملی ملک) ۳۲۵۸ ، ۳۹۰۵ (مرکزی دانشگاه) ۲۸۸ ، ۲۸۹ (رک فهرست مشهد ، جلد ۶) ۲۳۵۱ تا ۲۳۵۳ (تاشکند ، رک فهرست ج ۳)و نسخه ای در تاجیکستان.

نسخ عکسی : ۶۷۲ ، ۱۶۶۶ (مرکزی دانشگاه).

این رساله در ۱۳۳۲ ه.ق بعنوان «الواردات الغیبیة و لطائف القدسیة» در دهلی چاپ و منتشر شده است که البته اینک کمیاب است.

رساله دارای ۷ برگ است و مانند رسالهٔ «واردات» و «مناجات» از خواجه عبدالله انصاری هروی (م۴۸۱ه)به نثر مسجع و گاهی مقفی تألیف شده و مثل رساله های خواجه واردات و کیفیات درونی مؤلف را در بردارد. حاکم بلخ و بدخشان بهرامشاه خلاصه ای از «واردات» را هر روز بعنوان «ورد» میخوانده و به عواطف خود اعتلامیداد. آغاز «واردات» بااین کلمات عالیه است : «رب اشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی.[1] ای مرهم جراحت هر دلریش و ای مونس روان هر درویش ای کرمت دستگیرهر بیچاره وای رحمتت پای مرد هر آواره ای خواطف غیرتت بصایر قدسیان را از ملاحظهٔ اسرار جمال تو بر دوخته وای عواطف رأفتت هزاران شمع‌صفا درگوشهٔ دل هر شکسته بر افروخته» و این هم عبارات نهایی این‌رساله: «الهی در شب وحشت گور رشحهٔ عفو از فیض سحاب کرم مونس و پناه ما گردان. در روز نشور روی امیدی بشومی قبایح افعال ما سیاه مگردان یا اکرم المسئولین و یا رجاء المؤمنین بر حمتک یا ارحم الرحمین».

۱- آیات ۲۴ تا ۲۸ سورهٔ طه.

در عبارت ذیل نیز از شیخ ابوالحسن خرقانی (م-۴۲۵ ه) که کمالات روحانی و خوارق عادات او بسیار معروف است ذکری آورده است: «. . . چون سفرهٔ عطا باز کردند لائق هر دردی داروئی از ان ساز کردند. خرقانی از آن خوان درد بدید که لقای خداست. علی همدانی گنجی یافت که از افهام و عقول مبراست. ظهور سطوت جلال جمال صاحب کمال شیخ خرقانی شد و بروز لطائف جمال جلال جابر این درویش همدانی گشت . . .»

از عبارات ذیل نیز بنظر میآید که این «واردات» را سید در عالم ناراحتی و مشقت و شکایت نوشته و موجب ملال او کور ذوقی و بی بصیرتی اهل روزگار بوده است: «ای عزیز ترک لذات و حال اخوان گفتن و بادیهٔ هجران بپای مجروح رفتن و خون به دل در نهفتن به از در سخن پیش نا اهلان سفتن . . . خنک آن را که از خود چشم بر دوخت. هر چه دید و دانست بآتش فنا بسوخت . . . سینهٔ هر کس گنجینهٔ سر اوست و ازهروعای هر شخص آن ترشح کند که دروست.» نمونهٔ دیگر از عبارات مسجع کتاب:

«ای عزیز روندگان این راه دو قسم اند - راکبان مرکب هوا و سالکان منهج رضا شعار ارباب رضا سنت و حکمت است و دثار اهل هوا غفلت و بدعت. غفلت و بدعت غافل را بهاویهٔ بعد رساند و حکمت و رضا عاقل را برمسند قرب نشاند . . .»

۱۳- ده قاعده

خطی: شمارهٔ ۴۰۵۶، ۴۲۵۳، ۴۳۵۰، ۴۳۷۴ (ملک) ۲۳۹۸، ۲۹۲۰، ۲۷۸۴، ۳۱۶۷، ۲۹۵۸، ۲۴۶۴، ۴۳۸۹، ۴۱۹۵، ۴۷۷۸، ۳۷۴۳، ۳۲۵۸[1]، ۳۹۱۵ (مرکزی دانشگاه) ۹۲، ط(مجلس) ۵/۶۷ ر ف-۲/۵۷ ملی فرهنگ ۱۴۷، ۱۵۰ (مشهد. رک فهرست ج ۶) ۷۵۳، ۱۰۸۳ (کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات اصفهان) ۳۲۶، ۳۴۶ (بنام «راههای طالبان» در مجموعهٔ های اهدایی استاد علی اصغر حکمت و امام جمعهٔ کرمانی به کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران) ۸۲۹

۱- این شماره رسالهٔ ده قاعده نیست و بغلط «الاصول العشرة» از نجم الدین کبری را که به عربی است به نام ده قاعده ضبط کرده اند.

الف (بادلیان، اکسفورد. رک ریو: ج ۲ صفحه ۸۳۶ (موزهٔ بریتانیا) ۲۳۳۴ ، ۲۳۳۷ (تاشکند: ج ٤، از فهرست کتب) نسخهٔ عکسی: ۶۷۱ (مرکزی دانشگاه).

نسخه های چاپی: ۱- در فرهنگ ایران زمین دفتر ۱، سال ۶، ۱۳۳۷ ش باتصحیح و مقدمه (بفرانسه) از دانشمند فرانسوی موله ماربن (ص ۳۸-۶۲) ۲- در «تحقیق دراحوال و آثار نجم‌الدین کبری اویسی» تألیف آقای منوچهر محسنی تهران ۱۳٤۶ ش (۱۶۳ - ۱۷۰) که اغلاط و حذف و اسقاطی چند هم دارد[1] ۳- در مجموعهٔ «ایران کبیر و ایران صغیر» طبع لاهور ۱۹۷۱م بامقدمه و تصحیح این جانب.[2]

این رساله ترجمهٔ آزاد فارسی «الاصول العشرة»[3] تألیف‌شیخ نجم الدین کبری میباشد. مضمون رساله حقیقت «اصول ده گانه»ی سالکان گروه «کبرویه» میباشد و اهمیت و بزرگداشت این وجیزه از تعداد نسخ‌خطی‌آن پیداست و بعضی از نسخ مطلا و مذهب و بااهتمام و توجه خاص نوشته شده است مثلاً شمارهٔ ۱۹۲ ط و ۳ ـ ٤۲۲.

علی همدانی ترجمهٔ خود را بزبان ساده و بی پیرایه نوشته و باافزودن اشعار فارسی بر زینت و زیبایی آن افزوده و آن را در اختیار عامهٔ سالکان گذاشته است.

۱- دربن چاپ‌همهٔ اشعار فارسی این رساله و بعضی از مطالب آن محذوف‌گردیده و مؤلف کتاب آقای محسنی از چاپ اول این رساله اطلاعی نداشته است. در ذکر «الاصول العشرة» مینویسد «اصل این رساله بزبان تازی بوده است و چنانکه نوشته اند عارف صمدانی میر سید علی همدانی آن را بزبان فارسی ترجمه کرده است . . . متن این رساله که در ایران تا بحال به طبع نرسیده از یک مجموعهٔ خطی. . . استنساخ شده است» ص ۱۶۳.

۲- باهتمام ادارهٔ آینهٔ ادب لاهور و بکمک دولت جاموں وکشمیر آزاد (مظفر آباد).

۳- این رساله باسامی دیگر هم شهرت دارد: رسالة الطرق ، رسالة فی الطرق ، رسالة لطالب الحق، رسالة فی اقرب الطرق الی الله و طریقت نامه. ازشرح‌های متعددی‌که براین رساله نوشته شده ، شرح عربی بنام عرائس الاصول فی شرح الاصول است که مولف آن معلوم نیست «و دو شرح ترکی یکی تألیف اسمعیل حقی بروسوی و دیگری تالیف عبدالغفور لاری م-۹۱۲ه- تحقیق در نظم و نثر فرقهٔ ذهبیه . . . » ص ۲۸٤-۲۸۵ و نسخ خطی شمارهٔ ۱۸۸۰ و ۳۶۵٤ (کتابخانهٔ مرکزی).

«الاصول العشرة» یا «ده قاعده» که درین رساله مورد بحث قرار گرفته عبارت است از: توبه، زهد، توکل، قناعت، عزلت، ذکر، توجه، صبر، مراقبه و رضا.

از اشعار متعددی هم که درین رساله نقل کرده، این سه بیت را یاد می‌کنیم:

گر کلاه فقر خواهی سر بسر   از خود و جمله جهان یکسر ببر
چارهٔ این چیست؟ در خون آمدن   و ز وجود خویش بیرون آمدن
این کلاه بی سران است ای پسر   کی دهندت تاتو مینازی بسر

به عنوان نمونه ای از ترجمه، یک اصل را بعربی و سپس قاعده ای را بفارسی نقل میکنم:

«الاصول العشرة»... الاصل السادس. الذکر: و هوالخروج عن ذکر ما سوی الله تعالی بالنسیان. قال الله تعالی: و اذکر ربک اذانسیت[1] ای: اذانسیت غیر الله کما هو بالموت فاما نسیه المسهلة بالذکر و هوکلمة لا اله الا الله فانه معجون مرکب فی نفی و اثبات فی نفی یزیل المواد الفاسدة الی تولد ها منها امراض القلب و قیود الروح و تقویة النفس و تربیة صفاتها و هی الاخلاق الذمیمة النفسانیة و اوصاف الشهوانیة الحیوانیة و تعلقات الکونین و باثبات صحة الا الله یحصل القلب و سلامته عن الرذائل من الاخلاق بالخراق مزاجه الاصل و استواء مزاجه بنوره و حیوته بنور الله تعالی فیتجلی الروح بشواهد الحق و تجلی ذاته و صفاته کمال بقوله تعالی: و اشرقت الارض بنورربها[2] و زالت عنها ظلمات صفاتها یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات برزوا لله الواحد[3] القهار فعلی فضیه فاذکرونی[4] اذکرکم تبدل الذاکریة بالمذکوریة و المذکوریة بالذاکریة فیفنی الذاکرفی الذکرو یبقی فی الذکر. المذکور خلیفة الذاکر فاذا طلبت الذاکر وجدت المذکور و اذا طلبت المذکور وجدت الذاکر:

فاذا ابصرتنی ابصرته   فاذا ابصرته ابصرتنا

۱- آیهٔ ۲۳ سورهٔ الکهف.
۲- آیهٔ ۶۹ سورهٔ الزمر ۳۹.
۳- آیهٔ ۴۸ سورهٔ ابراهیم.
۴- آیهٔ ۱۵۲ سورهٔ البقرة.

«ده قاعده . . . قاعدهٔ ششم ذکر است و معنی ذکر بیرون آمدن بود از یاد هر چه غیر حق است باختیار چنانکه از یاد همه خروج خواهد کرد بمرگ باضطرار و حق جل و علا میفرماید: و اذکر ربک اذا نسیت یعنی یاد کن پروردگار خود را چون فراموش کنی غیر او را. و ذکر معجون معنوی است مرکب از نفی و اثبات تا بنفی که آن لا اله است مواد فاسده را که مقوی نفس اماره است و مربی صفات وی است از صفات حیوانی و اخلاق ذمیمهٔ نفسانی چون کبر و عجب و بخل و حقد و حسد و حرص و ریا و غیر آن که هر یک از آن صفات بندی از بندهای روح و باعث بیماری آنست، از خود دور می افکند و هوای فضای میدان دل که محل بارگاه کبریا و مطلع آفتاب فردانیت است از غبار حدوث و ظلمات کثرت پاک میگرداند و باثبات الا الله[1] تحصیل صحت دل و سلامت وی از رذائل اخلاق و کسب زندگی وحیات طیبه میکند و بسطوات ظهور نور وحدت ظلمات کثرت و حدوث منهدم میگردد تا پادشاه روح که خلیفهٔ حق است برسریر ایقان و شواهد حق جمال باکمال خود را جلوه دهد و زمین بدن را بنور آن جمال منور نماید و سریوم تبدل الارض غیرالارض، شاهد افتد و رسوم وجود مذموم ذاکر در آفتاب وجود مذکور متلاشی شود و غبار ادبار وجود ذاکر و ذکر منهدم گردد و جمال مذکور در عین ذاکر روی نماید و اشارهٔ «و هو معکم اینما کنتم» محقق گردد.

فاذا ابصرتنی ابصرته　　فاذا ابصرته ابصرتنا:

تا که باشد یاد غیری در حساب　　ذکر مولی باشد از تو در حجاب
تا بود یک ذره از هستی بجای　　کفر باشد گر نهی در عشق پای
گر همه عـالم ثواب تو بود　　چون تو باشی آن عذاب تو بود
گر شوی چون خاک در ره پایمال　　تا ابـد جان را بدست آری کمال

۱- در طریق «کبرویه» مرید مبتدی فقط بر ذکر لا اله الا الله (به صورت جلی و جهر) مواظبت میکند تا اینکه قلبش بیدار به ذکر میگردد. آن موقع بذکر خفی یا سری میپردازد و درین مورد دلائل میر سید علی همدانی را در هنگام بحث از رسالهٔ ذکریهٔ وی آورده ایم. ر- ک: اوراد الاحباب و فصوص الاداب (یحیی با خرزی کبروی)، ص ۳۰۰.

تا تو با خویشی عدد بینی همه چون شوی فانی احد بینی همه

۱۴- چهل مقام صوفیه

نسخ خطی: ۴۲۵۰ (ملی ملک) شمارۀ ۵۸۸ درخانقاه احمدی ذهبیۀ شیراز که در «مستورات» یا «منقبة الجواهر» بنام «مقامات صوفیه» ضبط است. نیز موزۀ بریتانیا (رک ریو: ۲، ص ۸۳۶) ۲۳۷۵، ۲۶۰۸ (تاشکند، رک ج ۳) و نسخه ای هم در تاجیکستان. نسخۀ عکسی: ۲۲/۱۶۶۶ (مرکزی دانشگاه بنام اشتباهی «اصطلاحات الصوفیة») - این رساله به ضمیمۀ تذکرۀ کججی بچاپ رسیده است که البته کمی مغلوط و بانسخ خطی موجود اختلاف جزئی دارد. این عبارت عربی در آغاز رسالۀ چاپی موجود نیست: «الکلام فی مقامات الصوفیة و بیان حالاتهم و اظهار درجاتهم و معنی الفقرو ما یتعلق به من امور الفقر وهو علی اربعین درجة و هو من انفاس شیخ الاسلام جمال السنة معین الدین ابی عبدالله محمد حموی الجوینی[1] رضی الله عنه» و بعضی اختلافهای جزئی دیگر هم بچشم میخورد.

در آغاز رساله بعد از حمد و نعت میفرماید: «بدانکه صوفی را چهل مقام است و این چهل مقام را بباید دانست تا قدم وی درکوی تصوف درست آید و اگر ازین چهل مقام یکی را هم فروگذارد، بصفای صوفی راه نیابد. مقام اول نیتی است. صوفیانرا باید که نیت ایشان آن بود که اگر هر دو عالم را بدیشان دهند چون دنیا و نعمتش و عقبی و جنتش، دنیا و نعمتش را بر کافران ایثار کنند و عقبی و جنتش بر مؤمنان ایثار کنند و بلا و محنت را خود اختیار کنند . . .»

این چهل مقام صوفیه، که سید آنها را درین رساله بزبان ساده بیان فرموده در ذیل ذکر میگردد: نیت، انابت، توبه، ارادت، مجاهده، مراقبه، صبر، ذکر، مخالفت نفس، رضا، موافقت بربلا، تسلیم، توکل، زهد، عبادت، ورع، اخلاص، صدق، خوف، رجا، فنا، بقا، علم الیقین، حق الیقین، معرفت، ولایت، محبت، شوق، وحدت، قربت، انس، وصال، کشف، محاضره، تجرید، تفرید، انبساط، تحیر، نهایت و تصوف. دربارۀ مرتبۀ آخر میفرماید: «مقام چهلم تصوف است و صوفی آن بود که از همۀ مراد ها صافی بود و زبانش از

۱- مقصود صوفی و محدث بزرگ شیخ ابراهیم بن سعدالدین محمد حموی جوینی (۶۴۴-۷۲۲ ه) است.

عیب و فضول صافی بود و دلش از هر علت صافی بود و چشمش از خیانت صافی بود و از جهان دوخته بود و باحق آموخته بود و باطنش از آفت صافی بود و نفسش از شهوت صافی بود و ظاهرش از آرایش صورت صافی بود وگفتارش صافی بود و این چهل مقام پیغمبران را هم بوده است-اولین مقام آدم راست علیه‌السلام و آخرین مقام محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را و الحمدلله وحده و السلام علی من اتبع الهدی»[۱] بقیهٔ ۳۸ مقام را هم به همین روش شرح کرده است.

۱۵- منامیه

نسخ خطی : ۲٤۰۱ ، ۳۲۵۸ ، ۲۸۳۰ (کتابخانهٔ مرکزی) ٤۲۵۰ ، ٤۲۷٤ (ملی ملک) ۱۱۵۹ ط (مجلس) ۳٤٦ (دانشکدهٔ ادبیات تهران : مجموعهٔ اهدائی آقای حکمت) ٦۹۸ (مشهد رک فهرست ج ۳، ص ٤٤۱) ۲۳٤٤ ، ۲۳٤۷ (رک ج ٤ از فهرست تاشکند) موزهٔ بریتانیا (فهرست ج ۲ ، ص ۸۳٦) ۷٦۷ (تاجیکستان.) عکسی : ٦۷۱ ، ۱٦٦٦ (کتابخانهٔ مرکزی).

سید این رسالهٔ مختصر (دارای ۷ برگ) را در بیان و کیفیت خواب و تعبیر رویا و فرق خوابهای کاملان و ناقصان بتقاضای یکی از مریدان خود که نامش را ذکر نکرده نوشته است. و در ضمن آن دربارهٔ نور هم بحث کوچکی دارد : «نزد ارباب کشف و عرفان نور را سه مرتبه است: مرتبهٔ اول نور حقیقی مطلق دوم ظلمت سوم ضیاء» در بارهٔ حقیقت خواب احادیث رسول (ص) را نقل میکند که الرویاء ثلث رویاء من الله و رویاء من الشیطان و رویاء حدیث المرء لنفسه ... اصدقکم رویاء اصدقکم حدیثا ...» و صادقان قول که انبیاء و بزرگان دین و اولیاء الله هستند رؤیای ایشان بر حق و درست[۱] و مشاهده ایست که مانند حالت بیداری میباشد ولی ناقصان غافل که شیوهٔ آنان دو رویی است رؤیای آنان حقیقت ندارد زیرا «و تحسبهم ایقاظا و

۱- آیهٔ ٤۷ سورهٔ طه.

هم رقود[1] ، سواء محیاهم و مماتهم[2] بیداری آنان هم خواب غفلت است و خواب غفلت آنان موجب حرمان بیشتر میگردد.»

درمورد مفاد این رساله مینویسد: «این عجاله ایست بموجب التماس عزیزی از اخوان صفا که حقوق مروت ایشان برمن ضعیف واجب است و اقدام نیات ایشان بر جادهٔ اخلاص ثابت در بیان حقیقت مثال و خیال مطلق و مقید و کیفیت مراتب مناجات و رؤیاء و درجات خلق در ادراک علوم ومعانی از عوالم علوی و اطوار خیال و مثال و ارواح و اعیان وغیره بمقتضای آن التماس . . .»

سبک این رساله مانند سبک معمولی دیگر رسایل سید است. زبان مصنوع و متکاف را بکار نبرده ولی از آیات قرآن مجید و احادیث رسول(ص) بیشتر استشهاد کرده است ـ گاهی بعنوان نقل قول گاهی برای تکمیل معانی. عبارتی هم در ضمن خواب و تعبیر خواب حضرت یوسف صدیق آورده است که در ذیل نقل میکنیم :

«بعضی رؤیای اهل کمال بعد از چهل سال ظاهر شود و خواب یوسف صدیق علیه السلام از آن جمله بود که از آن روز که گفت : یاابت انی رأیت احد عشرا کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین ، تا آن روز که گفت : «هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا»[3] نزد اکثر مفسرین و اهل تواریخ چهل سال بوده است»·

۱۶ـ همدانیه

نسخ خطی: ۳۲۵۸ (کتابخانهٔ مرکزی) ۵۶ ۴۰ ، ۴۲۵۰ ، ۷۲۷۴ (ملی ملک) موزهٔ بریتانیا (رک فهرست ج ۲ ص ۸۳۶) نسخه ای (بدون شماره بندی) در موزهٔ ملی کراچی و یکی در تاجیکستان ـ شمارهٔ ۲۳٤۱ و تا ۲۳٤۳ (تاشکند : ج ۳). عکسی : ۶۷۱ (کتابخانهٔ مرکزی).

یکی از مریدان سید معنی «همدان» را از وی پرسیده و در جواب آن سئوال

۱ـ آیهٔ ۱۷ ، سورهٔ الکهف.

۲ـ آیهٔ ۲۰ ، سورهٔ الجاثیهٔ ۴۵ .

۳ـ سورهٔ یوسف، آیات ٤ و ۱۰۰ـ به ترتیب ـ

مؤلف، این وجیزهٔ ٤ برگی را نگاشته و این کلمه را سه نوع معنی کرده است ولی بیشتر توجه او بمعانی عرفانی کلمه مبذول بوده است.

این رساله مانند رسالهٔ «ذکریه فارسی» مؤلف نمونه ایست از نثری که بازبان عربی کمال آمیختگی دارد و آیات قرآن مجید و اخبار نبوی(ص) را در آن مانند ترکیبات فارسی نقل کرده و مورد استشهاد و استناد قرار داده است. دربارهٔ محتویات رساله میفرماید که «همدان» سه معنی دارد: (۱) باسکون میم (همدان) موضعی است در یمن[1] (۲) و با فتح میم (همدان) موضعی ایست در عراق[2] و درین معنی شعری چند منسوب به امام فخر الدین رازی (م - ٦٠٦ ه) را نقل میکند. از آن جمله است:

آنکس که بداند و بداند که نداند — او خویشتن از دست ضلالت برهاند
اینک بعراق اندر شهریست معظم — کورا «همدان» خوانند واو هیچ نداند

۳- معنی عرفانی همدان فقط ذات باری تعالی است و دعوی «همدانی» دیگران فاقد حقیقت است میفرماید اگر کسی فقط الفباء یاد گرفته یا کمی اطلاعات جمع کرده و دعوی علم و همدان بودن را ابراز میدارد این از روی حماقت است و در وقت صحبت و امتحان پرده از جهل و حمق او برداشته میگردد. البته آن کس میتواند «همدان» گردد که به «همدان مطلق» واصل گردد. وجود خود را در بحر ناپیدا کنار او فنا سازد و در انوار تجلیات آن ذات متعال محو گردد: آن موقع «همدان»است. همین فنا و از خود رفتگی علمی است مقرون به یقین و ایقان و وساوس نفسانی و شیطانی را در آن راه نیست.

قطعات مختصری از این رساله را نقل میکنیم: «...از آنکسان که مصداقهای

۱- در جنوب عربستان. قبیلهٔ «بنو همدان» که در اوائل اسلام این دین را پذیرفتند و حضرت علی آنان را «زره و نیزه» خود نامیده است به همین موضع منسوبند.

۲- یعنی عراق عرب که حاوی اطراف ساقلهٔ بین النهرین و ایالت جبال کرمانشاهان و همدان وری وغیره بوده است.

ما زاغ البصرو ماطغی[1] و المؤمن ینظر بنور الله[2] و یحبهم و یحبونه[3] و سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم[4] باشند و حقیقت و ان من شئی الایسبح بحمده[5] می بینند و معنی بفهمند که ما عندکم ینفد و ما عند الله[6] باق اینجا حقیقت نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون[7] آشکارا شود. آفتاب عزت والله من ورائهم محیط[8] از پس نقاب و ان لم تکن تراه ۲ ، روی نماید ۳ سر و هو معکم اینما کنتم[9] ظاهر گردد و عروس فاینما تولوافثم وجه الله[10] جلوه گری کند. غمزهٔ الله نور السموات و الارض[11] در سر رأیت ربی فی احسن صورة ۲ پا درمیان نهد- سواد رقم هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن[12] محیط دائرهٔ ملک و ملکوت بیند و از وسعت این دائره کجا تواند شد ؟ فاین تذهبون ؟ ان هو الاذکر للعلمین».[13]

در بعضی قسمت های رساله عبارت های ساده آورده است مثلا «سالکی که درین مقام رسد هر چه بیند بحق بیند و هر چه گوید بحق گوید و هر چه داند بحق داند . . . ان الله لا یخفی علیه شئی فی الارض و لا فی السماء. . .»[14] عبارت اختتامی رساله بقرار زیر است :

«. . . و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا. لا مبدل لکلماته[15] و الحمدلله وحده والسلام علی من اتبع الهدی . . .»[16]

۱- آیهٔ ۱۷ النجم.
۲- قطعه ای از حدیث معروف رسول(ص).
۳- ٥٤ المائدة.
٤- ٥٤ حم السجدة (فصلت).
(٥) ٤٤ بنی اسرائیل (اسراء).
٦- ۹٦ النحل.
۷- ۸٥ الواقعة.
۸- ۲۰ البروج.
۹- آیهٔ ٤ الحدید.
۱۰- ۱۱٥ البقرة.
۱۱- ۳٥ النور.
۱۲- ۳ الحدید.
۱۳- آیات ۲٦ - ۲۷ سورهٔ التکویر.
۱٤- آیهٔ ٥ آل عمران.
۱٥- ۱۱٥ سورهٔ الانعام.
۱٦- ٤۷ سورهٔ طه.

در اشعاری که در رساله آورده ، این بیت حکیم ابو القاسم فردوسی هم موجود است :

جهان را بلندی و پستی تویی همه نیستند هر چه هستی تویی

این رساله را اینجانب در نشریهٔ معارف اسلامی ، ارگان سازمان اوقاف ایران چاپ نموده ام (تهران).

۱۷- رسالهٔ اعتقادیه

نسخ خطی: ۴۲۷۴ (ملی ملک) موزهٔ بریتانیا (رک ریو: ۲، ص ۸۳۶-۸۳۵) ۳۳۴۰ ، ۳۳۴۱ تاشکند (رک فهرست ج ۳) عکسی: ۶۷۱ - ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی).

این رساله دارای ۸ برگ است و مباحث آن دربارهٔ مبانی و اعتقادات مسلمانی است . میفرماید که عقائد مسلمانی را باید در قلب و ذهن خود جا داده باشیم و با داشتن شک و تردید نباید که ایمان خود را تلف کنیم : «اول چیزی که بر بنده واجب است معرفت پروردگار است که شناختن آن اساس عرفان و معراج ایقانست و اهمال آن سبب تاریکی دل و جان و نقصان اسلام و ایمانست . . . هرچه در کتاب بیان فرمود از رزق و اجل و عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و بر انگیختن از گور در روز قیامت و حشر و نشر و حوض کوثر و ترازو و حساب و صراط و رؤیت حق و بهشت و دوزخ و شفاعت انبیاء و اولیاء و علمای دین و مؤمنان همه حق است و ایمان آوردن بهمه واجب است.»

این رساله مسائل فقهی عبادات از قبیل استنجا و وضو و غسل و مسح موزه‌ها و نماز و نمازجماعت و نمازجمعه و نمازجنازه و روزه وغیره را هم دربردارد.

این رساله چون برای فهم عموم طبقات مردم نوشته شده ، زبان آن ساده و امثلهٔ آن قریب الدرک است. و اگرچه مسائل فقهی آن زیاد است اما تاویلات صوفیانه هم در خلال آن ها بنظر میرسد مثلا دربارهٔ روزه میفرماید : «. . . نگاهداشتن اعضاء و جوارح از افعال و اقوال ناشایسته و نگاهداشتن دل از هرچه غیر حق است» و پیدا است که این شرط آخر سالکانه است نه فقهی.

۱۸- اصطلاحات صوفیه

نسخ خطی: ۴۰۵۶ (ملی ملک) ۳۴۶/۷ (کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران:

کتب اهدائی آقای حکمت) کتابخانهٔ ملی فرانسه (رک بلوشه، ص۱۴۷)، تاشکند شمارهٔ ۲۳۸۳ (رک فهرست جلد۳) و نسخه‌ای هم در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور.

این رساله در سال ۱۹۰۴م بتوسط مرحوم حافظ شمس الدین احمد در لکهنو بچاپ رسیده و اینک کمیاب است. رساله به عراقی همدانی هم منسوب شده است ولی گویا از آن عراقی رسالهٔ دیگر است و جدا ازاین.

رساله مشتمل بر معانی مختصر متجاوز از سیصد لغت و اصطلاح صوفیانه و توضیحاتی پیرامون آن ها است. بیشتراین رساله شرح مصطلحاتی است که درنظم و نثر صوفیه دیده میشود و سید میفرماید که منظورش از تألیف این رساله رفع اشکالات مردم است درفهمیدن این اصطلاحات-معانی و مرادات اصطلاحات بسیار مختصر ولی به زبان ساده و واضح نوشته شده است-مثلاً: «سیر جذبهٔ الهی را گویند گاهی سلوک بر او مقدم و گاهی او بر سلوک مقدم - حسن جمعیت کمالات در یک ذات . . .[1] و این جز حق را نشاید. شوخی کثرت التفات . . . کرشمه التفات . . . جنگ امتحانات الهی . . . بانواع بلای ظاهر و باطن - صلح قبول اعمال و عبادات . . . بوسایط قرب بام محل تجلیات . . . شهر وجود مطلق . . . ده وجود مقید مستعار . . . جانان صفت قیومی . . . که قیام جملهٔ موجودات با اوست. میخانه عالم لاهوت . . . زلف غیب هویت. . . که کس را بدان راه نیست. رندی قطع نظر است از انواع اعمال ظاهر. ابرو اهمال کردن و سقوط سالک است از درجات بواسطهٔ تقصیری که ازو در وجود آید - لا ابالی باک نداشتن از هر نوع را گویند که پیش آید و گوید و کند. ترسا معانی و حقائق را گویند وقتی که دقیق باشد - طامات معارف. . . سماع مجلس. . . بعثت وحی... بالهام صریح - ساربان راهنما . . . گوهر معانی . . .»

درین رساله مولف کلمات را به سه دسته تقسیم و هرکدام را جدا ذکر کرده است : اول آن چه مربوط به عاشق (محب) است دوم آن چه مربوط به معشوق (محبوب) است و سوم آن چه مربوط به میخانه است. بعضی از اصطلاحات معروف که آنها را معنی کرده در ذیل میاوریم :

۱- کلمات «را گویند» را برای گریز از تکرار حذف کرده ایم.

طلب ، طالب ، مطلوب ، عشق ، عاشق ، معشوق ، اشتیاق ، ملامت ، ظرافت ، جور ، ناز ، خشم ، شراب خانه ، شراب پخته ، شراب خوار ، باده ، ساق ، قدح و جام وغیرهم.

دربارهٔ تألیف این رساله میفرماید «. . . اما بعد. این کلماتی چند است از مصطلحات مشهور که درمیان طائفهٔ متصوفه ایدهم الله بتوفیقه در نثر و نظم وارد و واقعست و این مطلب بر سه مطلب بنا افتاد . . . مطلب اول در کلماتی که اکثر آن مخصوص به محبوبست و بعضی از آن متعلق بمحب» بعد از فهرست اصطلاحات و معانی آن میفرماید « . . . مطلب دومٌ اسامی که میان عاشق و معشوق مشترکست و وارد و در اطلاق رسمی خصوصیتٰ ندارد و لیکن از روی معانی گاه خصوصیت گیرد و گاه نه» بعد از ذکر این قسمت میفرماید : «مطلب سوم در کلماتی که مخصوص بعاشق و احوال اوست و اگرچه بعضی در نوعی بمعشوق تعلق گیرد . . .»

در نسخهٔ چاپی(ضمیمهٔ دیوان عراق)درحدود سیصد اصطلاح آمده است(۹۱ در باب اول ۱۵۲ در باب دوم و۵۲ در باب سوم) ولی پاره ای از اصطلاحات که در نسخ خطی موجود است در آن نیامده است و جدا ازین نیز اختلافاتی چند درمیانه وجود دارد.

۹۱- رسالهٔ عقبات یا قدوسیه

نسخ خطی : ۴۲۵۰ (ملی ملک) ۴۸۳ (تاجیکستان).

نسخ عکسی : ۶۷۱ (کتابخانهٔ مرکزی «قدوسیه»).

این رساله به ضمیمهٔ «تذکرهٔ کججی» بچاپ رسیده ولی دارای اغلاط و اختلافاتی چند با نسخ خطی و عکسی میباشد. اینجانب ترجمهٔ اردوی آن را در پاکستان بچاپ رسانده ام (ماهنامهٔ الحق پیشاور ۱۹۷۳م).

در سایر نسخ تصریح باین امر موجود است که سید این رساله را طبق التماس پادشاه کشمیر نوشته و باو پند و اندرز های مرشدانه داده است. مقصود ازین پادشاه سلطان قطب الدین (۷۷۵ - ۷۹۶هـ) است که از مریدان سید بوده و در کشمیر معمولا هر روز در مجلس وعظ و ارشاد او شرکت میکرده است.

نام و مضمون این رساله (که ۸ برگ چاپی است) از آیهٔ قرآن مجید گرفته شده است: ولا اقتحم العقبة (آیهٔ ۱۱: سورهٔ البلد) درین رساله سید به شخص سلطان انتقاد سختی میفرماید و سپس او را برای مراعات عدل و انصاف و بهبود بخشیدن به وضع رعایای خود اندرزها میگوید و احکام خدای تعالی و حضرت رسول (ص) را بانقل آیات و اخبار عرضه میکند.

سبک این رساله اگرچه باندازهٔ رساله های «ذکریه» (فارسی) و «همدانیه» بطور کلی مصنوع و متکلف نیست ولی از آیات و اخبار مشحون و دارای زور و آهنگ و تأثیر «خطابه ای» میباشد. و اکنون عباراتی از آغاز این رساله را می آوریم «تا نقاشان کارگاه قضا از خمخانهٔ تقدیر نقوش اقبال و ادبار بر لوح استعداد قاصدان راه سعادت و شقاوت مینگارند و حاجبان مشیت و موکلان رشد و غی برحال سعداء واشقیا میگمارند میامن نفحات الطاف ربانی نثار روزگار سالکان مسالک طریقت و هادی حال تایهان بیدای طبیعت باد. قال الله تعالی: الم ترکیف فعل ربک بعاد. ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد و فرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد[1] ان الذین لا یرجون لقاء نا ورضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها والذین هم عن ایتنا غفلون. اولئک ماوا هم النار بما کانوا یکسبون[2] من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون. اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة الاالنار حبط ماصنعوا فیها و بطل ماکانوا یعملون[3] قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا[4] یاایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذالک فاولئک هم الخسرون[5] والعصر ان الانسان لفی خسر الاالذین امنوا وعملو الصلحت وتواصوا

۱- آیات ٦، ۱۳، سورهٔ الفجر. ۲- آیات ۸، ۹، سورهٔ یونس.
۳- آیات ۱۵، ۱٦، سورهٔ هود.
٤- آیات ۱۰۳، ۱۰٤، سورهٔ الکهف.
۵- آیه ۹، سورهٔ المنافقون.

بالحق و تواصوا بالصبر[۱] یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظلمون[۲]ـ اما بعد جملهٔ این آیات باهرات ربانی و حجج قاهر جناب سبحانی گواهی میدهند که و من الناس من یقول امنا بالله و بالیوم الاخر و ماهم بمؤمنین[۳]ـ ای عزیز چون وقت در آید نمازی از سر رسم وقت بگزاری و چون رمضان در آید روزه از سر رسم داری و هر روز ماتیسر من القرآن[۴] برخوانی اما نمیدانم که از حقائق و اسرار ایمان چه خبر داری ؟. . .» و برای بیان همین حقائق ایمان، علی همدانی این رساله را نوشته است.

عقبات بنظر مؤلف چهار است (برای پادشاه اسلام): بخل و کبر و ستم و ریاستی که بی خدا ترسی باشد یعنی پادشاه اسلام باید که از بخل مال و کبر و ستم بر دیگران بر حذر باشد و پادشاهی را باتقوی و پرهیزگاری توأم داشته باشد. مینویسد : «ای عزیز فرمان حق جل ذکره براینست که ان اکرمکم عند الله اتقکم[۵] و تو عزت در انگشتری زرین و جامهٔ ابریشمین و تحصیل اسبان فاخر و غلامان فاجر طلبی و در نفوذ احکام حق بامیران فاسق بجهت مصالح دنیوی مداهنه کنی ـ سجلی بنام خود کردی که فرمان شیطان نزد تو مقدم است بر فرمان حق و قدر فاسقان و فاجران نزد تو بیشتر از قدر خدا و رسول اینجا اگر نظر انصاف برگماری مرتبهٔ اسلام و ایمان خود در توانی یافت و به تحصیل کمال آن مشغول خواهی شد و لیکن عقبات بسیار قطع باید کرد تا از وادی کرم بویی از نسیم آشنایی بمشام جان تو رسد. . .»

همینطور در سایر عبارات رساله سید بپادشاه کشمیر پند و نصائح تلخ عرضه میکند ـ از اشعاری که درین رساله آورده چند بیت را نقل میکنیم :

۱ـ سورهٔ العصر.

۲ـ آیه ۲۳ ، التوبة.

۳ـ آیة ۸ ، سورهٔ البقرة.

۴ـ سورهٔ المزمل ، آیهٔ ۲۰.

۵ـ آیهٔ ۱۲ ، سورهٔ الحجرات

آخر از خواب امل بیدار شو
یک دمی مست هوا هشیار شو

تا نیاید درد انکارت پدید
قصهٔ این درد نتوانی شنید

چون تو حمال نجاست آمدی
از چه در صدر ریاست آمدی ؟

خانهٔ خلقی کنی زیر و زبر
تا بر اندازی بر افساری بدر

شاخ امل بزن که چراغی است زود میر
بیخ هوس بکن که درختی است کم بقا

درین رساله سوز و تابش قلب سید به صورت بسیار مؤثری جلوه گر است مثلا این جملات را از عقبهٔ سوم (ظلم و ستم) که دربارهٔ عاقبت ظالم نوشته ملاحظه نمائید: «و دریای غضب ان بطش ربک لشدید[1] در موج آید و موکلان سیاست عذاب خطاب کنند که لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید[2]. فریاد از نهاد شومش بر آید که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون[3] در جوابش گویند : اولم نعمرکم و ما یتذکر فیه من تذکر و جائکم النذیر فذوقوا فما للظالمین من نصیر[4] کل نفس بما کسبت رهینة.[5] هل یجزون الا ماکانوا یعملون[6] و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».[7]

٢٠- رسالهٔ «مشیت»

نسخ خطی : ٤٢٥٠ (ملی ملک) ٣٤٦ (کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران مجموعهٔ اهدایی استاد حکمت) شمارهٔ ٣٢٥٨ (مرکزی دانشگاه) و نیز: موزهٔ بریتانیا (رک ریو : ٢ ، ص ٨٣٧ (٠ ٢١٩ ب)، تاجیکستان (٠ ٢١٩ ب)، تاشکند ٢٣٤٨ تا ٢٣٥٠ (٣ نسخه ، جلد ٣) عکسی: ٦٧٢ ، ١٦٦٦ ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه.

این رساله برای راهنمایی سالکان راه خداوندی است و مؤلف محترم در آن توصیه میفرماید که سالکان باید که تن به رضای الهی و مشیت او بدهند می فرماید که در راه مجاهده و مراقبه و ریاضت عجلت پسندی و ناشکیبایی سزاوار

١- ١٢ البروج.
٢- ٢٢ ، سورهٔ ق.
٣- آیهٔ ١٣ ، سورهٔ السجدة ٣٢.
٤- آیهٔ ٣٧ سورهٔ فاطر
٥- آیهٔ ٣٨ ، سورهٔ المدثر.
٦- آیهٔ ١٤٥ ، سورهٔ الاعراف.
٧- آیهٔ ٢٢٨ ، سورهٔ الشعراء.

سالک نیست باید خود حرکت و عمل را ادامه بدهد و از برکت رضای خداوندی چشم داشت نیک داشته باشد و بهیچ وجه نومید نگردد.

ایمان به مشیت و رضا تقاضا میکند که سالک با ثابت قدمی و خلوص نیت تمام وظائف خود را انجام بدهد و از خداوند متعال پیوسته استمداد کند. کسانیکه تن به رضای خداوندی میدهند رضای الهی روزی آنان میگردد یعنی آنچه که میخواهند در واقع عملی میگردد ولی برای این کار باید از تن و جان بگذرند زیرا :

سالها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب　　لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

سبک نگارش این رساله ساده و روان و دلآویز است و اکنون عبارات کوتاهی از آن را دربارهٔ لذت راه سلوک ملاحظه نمائید:...«ای عزیز بدانکه صفت عسل شنیدن بگوش و ذکر عسل کردن بزبان چیز دیگر است و چشیدن چاشنی عسل دیگر و تلذذ بادراک و حلاوت عسل دیگر. گفتن و شنیدن صفتان هر کسی بهر وقت تواند باشد اما چشیدن موقوف به جهد و کوشش و قیام و شرائط اسباب تحصیلی است. همچنین فهم معانی اشارات مصطلح بمثابت شنیدن صفت عسل میدان و ملازمت شرائط سلوک باحتمال مکروه و بذل روح بمثابت اسباب تحصیل وظهور نتائج تاثیرات نسیم عنایت درباطن بمثابت چشیدن و انجذاب هستی سالک بمغناطیس جذبات آئینهٔ قلبی و سری و روحی در اطوار عوالم علوی و سفلی و وصول وجد و شکر و مشاهدهٔ وارادت غیبی بمثابت تلذذ بحلاوت عسل و همچنانکه حال خورندهٔ عسل را باحال گویندهٔ بیحاصل هیچ نسبت نیست همچنین در میان پویندگان راه این درگاه و گویندگان این حدیث بی آگاه نه چندان دوری است که درحد امکان بگنجد . . .»

آغاز این رساله ابیاتی است و بیت اول اینست :

پی نبری ذره ای آنچه طلب کنی　　تانشوی ذره وار در غم او ناپدید

و اینک شمه ای از اشعاری که در وسط رساله قرار دارد :

نقش تو در خیال و خیال از تو بی نصیب
نام تو بر زبان و زبان از تو بی خبر

شرح و بیان تو چکنم زانکه تا ابد
شرح از تو عاجز است و بیان از تو بیخبر
بدو گر رسیدن میسر شدی
جهان را به پهلو بگردیدمی

۲۱- حقیقت ایمان

نسخ خطی: ۴۲۵۰ (ملی ملک) ۳۲۳۸ فرهنگستان تاشکند (رک فهرست ج ۳)

مقصود از ایمان درین رساله «ایمان صوفیه و سالکان» است نه ایمان سادۀ مسلمانی. موضوع این رساله همین ایمان و یقین سالکان است بنابر این عنوان ظاهری این رساله بیان کنندۀ محتویات آن نمیباشد.

ایمان سالکان فقط ایمان ظاهری نیست بلکه تفکر فی الکائنات و تحیر و محو شدن در تجلیات ذات حق است. محبت خدای متعال و عدم توجه به ماسوی‌الله و ذکر خدا و رسول شعبه های ایمان سالکان است که از درجات ایمان عامۀ مسلمانان مشکل تر و بالاتر است.

درین رساله هم آیات قرآن مجید و اخبار رسول (ص) و اقوال بزرگان را نقل میکند و به وجهی صوفیانه به آنها استشهاد می نماید. و این هم یک نمونه:

«بدان ای طالب صادق، که تو شهباز عالم قدسی که از آشیان قرب و مامنا الاله مقام معلوم[1] و باشارت و تربیت و نفحۀ «و نفخت فیه من روحی»[2] بسوی صید عرفان کنت کنزا مخفیا[3] طیران یافته‌ای. برای آینده از مقام انس حضرت عزت باشارت و نواخت حضرت الوهیت از برای مطالعۀ دقائق جمال و جلال حضرت احدیت حاضر باش تا از پی دانۀ زین للناس حب الشهوات[4] بدام دنیای الدنیا جیفة گرفتار نگردی و در وادی کلاب و طالبها کلاب[5] سرگردان نشوی و از دولت مراجعت ارجعی الی ربک راضیة مرضیة[6] محروم نمانی که دریغ باشد که

۱- آیۀ ۱۶۴، الصفت.
۲- آیۀ ۲۹، الحجر ۱۵.
۳- قطعه ای از یک حدیث قدسی.
۴- آیۀ ۱۶، سورۀ آل عمران.
۵- اشاره به حدیث رسول (ص).
۶- آیۀ ۲۸، الفجر.

چون تو شهباز سر بدین مردار فرود آرد.

بازی که همی دست ملک راشاید منقار به مردار کجا آلاید؟
بر دست ملک نشیند آزاد خود در بند اشارتی که او فرماید»

میفرماید که آیهٔ... و اتل علیهم نبا الذی اتینه ایتنا[1] در بارهٔ بلعم باعور[2] آمده است که کافر شده بود همینطور این مطلب عجیب را میاورد که برآن دیواری که حضرت موسی و خضر علیهما السلام درست کرده بودند (ودر قرآن مجید بدان اشارت[3] رفته است) هم نصائح و پندهائی در باب ترک دنیا کنده شده بود و هم کلمهٔ توحید وکلمه شریفهٔ شهادت به رسالت حضرت خاتم النبیین (لا اله الا الله محمد رسول الله) و نیز بیان می کندکه حضرت رسول واسطهٔ محبت است میان خالق تعالی و مخلوق و از این آیه شاهد میآرد که: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله[4] نیز میفرماید که اسلام با«ایمان»از لحاظ حقیقت مرادف است و آنکس که میخواهد ایمان خود را حفظ کند باید از علائق دنیا منفصل گردد زیرا محبت دنیا ایمان را آنطور نابود میکند که آتش هیزم را.

درین رساله اشعار متعددی نقل کرده که مطلع غزل معروف شیخ سعدی هم در میان آن ها قرار دارد:

مشتاق و صبوری از حد گذشت یارا گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را
مائیم وجود خود بر انداختگان و آتش بوجود خود در انداختگان
پیش رخ چون شمع تو شبهای دراز پروانه صفت وجود خود باختگان
گر تاج میدهی غرض ما قبول تست ور تیغ میزنی طلب ما رضای تست
عشاق تو از الست مست آمده اند سرمست زبادهٔ الست آمده اند
همه جمال تو بینم چون دیده باز کنم همه شراب تو نوشم چون لب فراز کنم

۱- آیهٔ ۱۷۵، الاعراف.

۲- در شرح تعرف هم شان نزول آیه بدین گونه ذکر شده و نیز آمده است که بلعم باعور مردی از بنی اسرائیل بود و معاصر حضرت موسی. حضرت موسی[4] را نفرین کرد ولی نفرین او بخودش برگشت و زبانش از دهان بیرون آمد. ر.ک تصحیح تعرف ج ۱ از دکتر بهین دارائی با راهنمائی استاد مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران.

۳- آیهٔ ۳۱، آل عمران.

صد هزارانند در هر گوشه ای همچو من سرگشته و حیران او
دل پر از خون گشته در بحر غمش دردمند و دیده بر درمان او
مجرد شو اگر خواهی که راهی بر تو بگشاید ز تو تا با تو مویی هست هیچت راه ننماید
جنب را تا یکی ذره ز اعضا خشک میماند
نه در مسجد ورا راهست ونی یک سجده را شاید

۲۲- رسالهٔ "مشکل حل"

نسخ خطی : ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۲۴۶ (کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران مجموعهٔ اهدائی حکمت) ۲۲۵۸ (مرکزی دانشگاه) ۱۸۰۱ (تاجیکستان) و نیز : موزهٔ بریتانیا (رک ج ۲ ریو، ص ۸۳۶) ۲۳۲۳ تا ۲۳۲۵ (تاشکند : رک فهرست ج ۳) عکسی : ۶۷۱، ۱۶۶۶ کتابخانهٔ مرکزی.

این رساله دارای ۳ برگ در شرح این قول است که : «ای مشکل حل و حل مشکل» پس موضوع آن بیان مشکلات عرفان و معرفت خداوندی است.

میفرماید که معرفت را سه درجه است : معرفت خداوندی بحد ایمان و معرفت استدلالی (که ارباب علم الکلام کسب کنند) و معرفت شهودی و این آخری مخصوص انبیاء است و شمه ای از آن اولیاء الله راهم میسر میگردد زیرا این گروه هم توجه خود را به تطهیر وتزکیهٔ نفس مبذول میدارند. ولی این معرفت شهودی و تزکیه و تصفیهٔ باطن کار مشکلی است «چون طائران همم ایشان بر جولان فضا قدم جرات نمایند و افهام و عقول را بدورباش ماللتراب و رب الارباب در مقام حیرت بدارند و مسامع ارواح مبارزان صفوف نبوت و ولایت را بندای و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا[1] آگاه کنند تا بلبلان ریاض تقدیس نغمهٔ سبحنک ما عرفناک حق معرفتک[2] سرائیدن گیرند و نقبای بارگاه نبوت تنزیه لا احصی ثناء علیک[2] ورد وقت سازند و زعمای عرصهٔ ولایت توقیع و ما قدروا الله حق قدره[3] برخوانند».

در جایی میفرماید که لفظ «کلمه» معنی بس رفیع دارد. زیرا حضرت

۱- آیهٔ ۸۵، بنی اسرائیل (اسراء)
۲- احادیث رسول (ص).
۳- آیهٔ ۶۷، سورة الزمر.

مسیح که از روی حکمت خداوندی بدون پدر بدنیا آمده کلمه است : . . . کلمته القها الی مریم».[۱]

اینک چند عبارت کوتاه دیگر را ازین رساله نقل میکنیم این عبارات هم معرف فحوای رساله است و هم سبک نگارش را روشن میسازد : «درجهٔ اول (معرفت) که ادنای درجاتست آنست که بداند که اورا خدائی است یگانه قادر قدیم بی مثل و ضدوند ـ هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند. این مقدار معرفت شامل است اهل ایمان را...درجهٔ دوم معرفت استدلالی که علمای رسوم از مفهومات و لوازم الفاظ کتاب و سنت درک کنند و به براهین عقلی و نقلی ذات صانع را ثابت دارند ـ درجهٔ سوم معرفت شهودی است که بعد از تزکیهٔ نفوس و تطهیر و تصفیهٔ قلوب انبیاء و اولیاء را بواسطه ضروب تعریفات الهی از وحی و الهام و القائات ملکی و الهامات ربانی و واردات غیبی مکشوف گردد . . .»

«خلاصهٔ سخن آنست که بدانی که قول قائل ای مشکل حل و حل مشکل ـ لسان بیان حمد است یعنی ای عظیمی که السنهٔ جمیع ملائکه و انبیای مرسل و عبارات بیان جمیع کتب منزل که سبب تحلیل مشکلات دینی و واسطهٔ تبیین معضلات کونی اند در شرح حقیقت اسرار ذات متعالیهٔ تو قاصرند و افهام عقول هم از درک معرفت جناب کبریای تو عاجز است».

۲۳ـ سیر و سلوک (حق الیقین)

نسخهٔ خطی : ۴۲۵۰ (ملی ملک) عکسی : ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی).

موضوع این رساله از عنوانهای آن پیداست یعنی مراتب سیر و سلوک سالکان و احوال اهل تصوف و عرفان. رساله بااین عبارت آغاز می شود : «الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و اله و اصحبه».

۱ـ آیهٔ ۱۷۱ ، سورهٔ النساء.

در توصیف ارباب سیر و سلوک واقعی میفرماید که آنان برشریعت و طریقت هر دو عامل هستند - اینان «عیاران کوی طریقت و جان بازان چهار سوی حقیقتند که دامن همت از لوث قذارت شواغل در کشیدند و بساط رسوم و عادات را بقوت عزم طی کردند و به معول نفی خانهٔ هستی را برانداختند و به جاروب تنزیه خلوتخانهٔ شهود از خاشاک اغیار بروفتند و پروانهٔ وجود موهوم بر شعلهٔ شمع جلال احدیت بسوختند و درخم صبغة الله[1] برنگ حقیقت بی رنگی از فضای لامکان سر بر آوردند واز عقود تکالیف و قیود جهالت آزاد گشتند. این طائفه شاهدان حضرت جلال و مشهودان بارگاه جالند . . .»

میفرماید که سالکان بقدر استعداد ازلی خود درفضای سلوک طیران میکنند: «جمیع انواع و اصناف موجودات علوی و سفلی سایران جلوهٔ جناب حضرت ذوالجلال اند و سالکان طریق وصول به مرجع امور و مقصد آرند که و ما من دآبة الاهو آخذ بناصیتها»[2] و کمال سیر هر فردی از افراد وجود به مرتبه از مراتب عالم ملکوت که مصدر ظهور وی است بمقتضای استعداد وی منتهی گردد که و ما منا الا له مقام معلوم[3].

ای عجب چندین ملک با درد و رنج برسر گنجند و می جویند گنج
ره پدیـد آمـد چو آدم شد پدیـد در دل او هر دو عالم شد پدید»

سید در استدلال برمطالب خود به آیات قرآنی و اخبار رسول(ص) هم استناد میفرماید مثلاً این عبارت را دربارهٔ گوناگونی طبائع مردمان ملاحظه نمائید: «ای عزیز درجات مراتب قوافل نفوس انسانی هم به کمال و امتیاز از جمیع مظاهر وجود درملاحظهٔ انوار جبروتی و مطالعهٔ انوار ملکوتی متفاوت افتاد و مستسقیان زلال ظهورمعارف را از خمخانهٔ نحن قسمنا بینهم معیشتهم[4] بواسطهٔ اقداح شراب صرف تجلیات ذاتی آثار نتائج مختلف ظاهر گشت ناقص وکامل و اکمل و مکمل و تنزیل ربانی شاهد این معنی است که لله ملک السموات والارض یخلق مایشاء یهب لمن یشاء اناثا ویهب لمن یشاء الذکور. اویزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشاء عقیما

۱- اشاره به آیهٔ ۱۳۸ ، البقره.
۲- آیهٔ ۶ ، هود.
۳- آیهٔ ۱۶۳ ، سوره الصفت.
۴- آیهٔ ۳۲ ، سورهٔ الزخرف.

انه علیم قدیر[۱] . . .»

در آخر رساله نویسنده بشرح آیات فوق پرداخته است.

۲۴- «حل الفصوص»[۲]

نسخ خطی: ۲۱۱۴ (کتابخانهٔ مرکزی) و نیز: موزهٔ بریتانیا (رک :ج۲، ریو ۸۳۶، ۸۳۵) تاشکند بشمارهٔ ۲۲۲۷ (بنام «حل فصوص الحکم» ج ۳ فهرست).

این رساله ده برگ دارد و خلاصهٔ مطالب عرفانی «فصوص الحکم[۳] تألیف محی الدین ابن عربی اندلسی (م - ۶۳۸هق) را متضمن است. چنانکه میدانیم فصوص الحکم دارای چندین شرح است و این کتاب از دیر باز مورد توجه صوفیه قرار گرفته است و میرسید علی همدانی هم نسبت به این کتاب علاقهٔ مخصوصی داشته است.

از خلاصة المناقب معلوم میشود که سید این کتابچه را به نور الدین جعفر بدخشی آموخته بود و سپس او کتاب مزبور را در مدرسه و خانقاه عالیهٔ ختلان به دیگران درس میداد و بویژه محمد بن شجاع این کتاب را خوب یاد گرفته بود - «حل الفصوص» را نمیتوان از شروح مفصل فصوص الحکم شمرد[۴] اما عمدهٔ معانی و مطالب عرفانی کتاب را سید باکمال مهارت درین وجیزه گنجانده است و درین مورد در مقدمهٔ «حل الفصوص» میفرماید : «. . . کلمهٔ چند که خلاصهٔ آن مطولات است برسبیل ایجاز تحریر افتاد».

۱- آیات ۴۹، ۵۰ سورة الشوری.

۲- در مجلهٔ «برهان» اردو (ص ۱۶ سال ۱۹۵۰م) نوشته شده است که نسخه ای از این رسالهٔ علی همدانی را یکی از مریدان پیر گولره شریف راولپندی پاکستان از علی گر هند برای او فرستاده است اما این که کتاب را عربی دانسته ، ظاهرا از روی تسامح میباشد.

۳- فصوص الحکم مشتمل بر خلاصهٔ عقاید ابن عربی است خاصه درباره وحدت الوجود. ابن عربی مدعی است که همهٔ مطالب این کتاب را در رویای صادقهٔ خود در سال ۶۲۷ از زبان رسول (ص) شنیده است. درین کتاب ۲۷ فص را مطابق اسامی الانبیاء نامگذاری کرده و از روی آیات تأویل معانی فرموده است.

۴- معروف ترین شروح فصوص الحکم عبارت اند: از (الف)شرح صدر الدین محمد بن اسحق قونوی م-۶۷۳ه (ب) شرح داود بن محمود قیصری ساوی م-۷۵۱ه (ج) شرح و ترجمهٔ فارسی شاه نعمت الله ولی کرمانی (د) شرح مولانا عبدالرحمن جامی.

مطالبی که سید درین خلاصه آورده در ذیل بآنها اشارت میکنیم:

۱- عوالم پنجگانه.

۲- خلق موجودات.

۳- ذات و صفات باری.

٤- انسان کامل. عوالم پنجگانه عبارت است از عالم غیب مطلق یا اعیان ثابته، عالم جبروت، عالم ملکوت، عالم انسانی و عالم انسان کامل.

خلق موجودات از ارادهٔ خداوندی صورت گرفته است: «. . . پس ارادت حق باین حال منضم گشت و متعلق اعیان شد کاف به نون پیوست تا به امر کن آن چیز فیکون شد[1]. این حال را کلام گفتند و اسم متکلم درین حال بظهور رسید در بحث ذات و صفات، حفظ آداب شرع میفرماید و چیزی نمیگوید که از روی شرع اسلامی قابل اعتراض و انتقاد باشد. مینویسد: «. . . اهل توحید این جمله (اسما و صفات باری) را . . . مظاهر هویت ذات میخوانند اما در بعضی ظهور صفات غالب و در بعضی ظهور ذات غالب و برین معانی واقف نگردد الا انسان کامل که انسان ناقص بنزد عارف در مرتبهٔ حیوان مانده است بلکه از حیوان کمتر است . . . از این واضح تر نمیتوان گفت و غیرت حق کشف غطا را نمیگذارد و اکابر طریقت از این زیادت گفتن را رخصت نداده اند . . .»

انسان کامل آنست که به پیروی زندگانی و اعمال حضرت رسول (ص) به مرتبه اعلا برسد تا اینکه مصداق «و بی یسمع و بی یبصر[2]» و مظهر «و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی[3]» گردد.

اشعار متعدد هم در شرح معانی اورده است مثلاً این دوبیتی در موضوع وحدت الوجود ملاحظه گردد:

ای آنکه حدوث و قدمت اوست همه　　سرمایهٔ شادی و غمت اوست همه
تو دیده نداری -- بخود در نگری　　ورنه زسرت تا قدمت اوست همه

۱- اشاره به آیات ۸۲ یس و ٤۰ النحل وغیره.

۲- اشاره به حدیث قدسی مر ت.

۳- آیهٔ ۱۷، الانفال.

این رساله را نیز این جانب همراه رسالهٔ «همدانیه»ی سابق الذکر در نشریهٔ معارف اسلامی سازمان اوقاف تهران بچاپ رسانده ام.

۲۵- نسبت خرقهٔ درویشی («فقریه»)

نسخ خطی: ۳۸۷۱ (کتابخانهٔ مجلس) ۴۲۷۴ (ملی ملک بنام «فقریه») و نیز: موزهٔ بریتانیا (رک ج ۲ ریو، ص ۸۳۵، ۸۳۶ بنام «فتوحیه») فرهنگستان تاشکند ۲۳۱۲، ۲۳۱۴ (ج ۳، بنام خضر شاهیه).

این رساله اصلاً وصیت نامهٔ میر سید علی همدانی است که برای ملک خضر شاه حاکم «کونار» و نواحی آن نوشته و بالتماس آن حاکم درویش سیرت سید سلسلهٔ فقر خود را نیز در آن بیان کرده است. درابتدای رساله میفرماید: «... طالب صادق شرف الدین خضر شاه اصلح الله شانه ازین داعی التماس وصیت کرد که متضمن سلوک و سیر اهل کمال بوده و به تبرک بذکر نسبت خرقهٔ درویشان و بیان بعضی از مقام و احوال ایشان کثرهم الله تعالی فی الانام و ادامهم بحق محمد و آله علیهم الصلوة والسلام که فرمودهٔ حق الا الذین آمنوا و عملوا الصلحت و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر[1] در حق ایشان است وصیت کرده شد.»

اکنون عباراتی از این وصیت ملاحظه نمائید: «...وصیت میکنم ترا بملاطفت با ضعفاء و مساعدت با مسکینان و زیردستان، برحمت با یتیمان، بشفقت با مسکینان، بمروت با درویشان، بحمیت در دین، بقناعت در دنیا، در نظر بغیرت، در سکوت بفکرت، در سخن و حرکت بصیانت، در عهد به وفا، با اهل الله بمودت، در نعمت بشاکر بودن در بلا صابر و در خیر سابق. . .»

در نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۸۷۱ این دعاهم بعنوان ورد آمده است:

«یا رب الارباب معتق الرقاب یا منشی السحاب یا رازق من تشاء بغیر حساب یا وهاب و یا راد...» چنانکه در فصل نهم از باب اول ملاحظه کردید علی همدانی در ولایت همین پادشاه ایام آخر زندگانی خود را گذرانده و فوت کرده است. از قرائن معلوم میگردد که سید این وصیت نامه را در اواخر زندگانی خود

۱- آیات سورهٔ عصر، (سورهٔ شمارهٔ ۱۰۳).

و محتملا در دوران مرض الموت نوشته است در «خلاصة المناقب» از این وصیت ذکری نکرده و فقط و صایای دیگر سید را بیان نموده است.

۲۶- درویشیه

نسخ خطی: ۳۴۶ (ادبیات، مجموعهٔ اهدائی استاد حکمت) میکروفیلم شمارهٔ ۷۸۷۰ (اصل در کتابخانهٔ رضا رامپور هند) در کتابخانهٔ مرکزی بنام «مشقیهٔ درویشیه» ۴۲۵۰ (ملی ملک) و نیز: موزهٔ بریتانیا (رک ج ۲، ص ۸۳۶ ریو) شماره ۱۴۴ تا ۱۴۶، مشهد (رک فهرست ج ۲) ۲۳۵۹، ۲۳۶۰ (تاشکند، ج ۳)، ۱۸۹۹ (تاجیکستان) و نسخه ای در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر - قاهره. عکسی: ۶۷۲، ۱۶۶۶، ۵۹۶۰ (کتابخانهٔ مرکزی).

این رساله در مجموعهٔ رسائل دراویش بوسیله خانقاه ذهبیهٔ احمدی شیراز در سال ۱۳۳۸ ش چاپ و منتشر گردیده است[۱] و اینجانب نسخه ای از آن مجموعه را در دست دارم.

سید این رساله را دربارهٔ مسلک درویشی و احوال درویشان نوشته و فضل فقر و فقراء و اهمیت تزکیهٔ نفس را که به اصطلاح صوفیه جهاد اکبر است مطرح ساخته است - مولف بر اعمال ریاکاران و منافقان ایراد سخت میگیرد و میفرماید که این چنین اعمال بهیچ نمیارزد فقط خلوص و تقوی و صداقت عبادات است که در حضور خداوندی مورد قبول و دارای منزلت میباشد - آغاز رساله چنین است: الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه. اما بعد قال الله تعالی: یا ایها الناس قدجاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور[۲] و قال جل جلاله: و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین»[۳]

میفرماید که اشقیای ازلی از صحبت بزرگان تأثیر نمیپذیرند چنانکه ابولهب و ابوجهل و عبدالله بن ابی (منافق) از صحبت حضرت رسول (ص) که مزکی اخلاق و مصفی امراض قلوب بود استفاده ئی نکردند. پس درویش حقیقی

۱- نسخهٔ چاپی کمیاب شده ویک جلد از آن در خانقاه ذهبیهٔ احمدی تهران نیزموجود است.

۲- آیهٔ ۵۷، سورهٔ یونس.

۳- آیهٔ ۸۲، الاسراء

باید که برای استفاده از صحبت کاملان در خود استعداد خاصی ایجاد کنند و از اکل حرام و تظاهر خود را نگاهدارد زیرا هر کسی که ازین دو صفت برحذر نباشد طبق حدیث رسول که ابو سعید خدری (رض) آن را روایت کرده است نماز و روزه و زکوة و جهاد و صدقات و اعمال خیر او در روز قیامت از پایهٔ اعتبار ساقط می باشد.

سبک و موضوع این رساله ما را بیاد کیمیای سعادت امام غزالی(م۵۰۵ھ) می‌اندازد مخصوصا مباحث چهارگانهٔ مربوط به معرفت: معرفت خود، معرفت خدا، معرفت دنیا و معرفت آخرت که در کیمیای سعادت هم آمده درین رساله هم باختصار موجود است. اینک عبارات کوتاهی ازین رساله نقل میکنیم: «ای عزیز بدان که حق جل و علا آدمی را از دو جوهر مختلف آفریده است: جوهر لطیف نورانی که آن را روح خوانند و جوهر کثیف ظلمانی که آن را جسم گویند و هر جوهری را از این دو جوهر غذائی و صحتی و مرضی است و هر مرضی را دوای خاص است چنانکه غذای بدن نان و آب است و غذای دل و روح ذکر و محبت و معرفت. معالجان بیماری دل و روح اولیاء الله اند که مزکیان هستند نه طبیبان ظاهری تزکیهٔ نفس و روح جهاد اکبر است و موفق کسی است که نسیهٔ آخرت را به نقد دنیا بخرد زیرا و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا . . .»[1]

«قیمت هر کس تقدیر همت اوست و خلق ازین معنی متفاوت اند: همت زنان برنگ و بوی، همت کودکان بخورد و خوی، و همت اهل دنیا بگفتگو، همت راغبان آخرت جستجو، همت طالبان رفت و روی و همت سالکان شست و شوی. راغب آنست که برای آخرت ترک دنیا جوید. طالب آنست که هر دورا طلاق گوید و سالک آنست که در راه آرزوی قرب و رضا بقدم همت از همه اعراض جوید و عارف آنکه نقش همهٔ اغیار را از لوح وجود خود بشوید».

نویسندهٔ رساله شاکی است که علمای سوء بافقرا بد رفتاری میکنند. از اشعاری که درین رساله آورده چند بیت در ذیل نقل میگردد (همهٔ آنها از

۱- آیهٔ ۷۵، سورة الاسراء.

عطار نیشابوری) است :

تا بادیهٔ درد به پایان نبری — از هیچ طرف راه بدرمان نبری
تا بر سر نام کام گامی نبری — بوئی ز نسیم وصل جانان نبری
ای بدنیا بی سروپا آمده — باد در کف خاک پیما آمده
گر همه عالم شوندت زیر دست — می نخواهی رفت جز خاکی بدست

۳۲- آداب المریدین

خطی : موزهٔ بریتانیا (رک : ج ۲ ریو) تاشکند، (رک ج ۳، شمارهٔ ۲۳۸۹ بنام آداب المشائخ) عکسی : ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی).

رساله دارای ٦ برگ است و اگرچه اسم عربی دارد ولی به فارسی است - این رساله خلاصه ای است از رسالهٔ فارسی شیخ نجم الدین کبری که بهمین نام «آداب المریدین»[۱] میباشد و سید در مقدمهٔ خود رساله بدین مطلب تصریح کرده است.

رساله به هفت باب زیر منقسم است : ۱- آداب لباس. ۲- آداب نشست و برخاست ۳- آداب خانقاه ٤- آداب طعام خوردن ٥- آدب دعوت ٦- آداب سماع ۷- آداب سفر.

از عنوانهای بالا ظاهر است که مضمون این رساله راهنمای مریدان و سالکان در امور فوق است مثلاً دربارهٔ لباس میفرماید که جامهٔ موئین یا پشمین برای سالکان بهتر از همهٔ لباسهاست و درباب لوازم سفر میفرماید که در سفرعصا و ابریق خود همراه دارد و «سفر باید که بهر سه چیز کنند: با زیارت یا ریاضت یا دیدار مشائخ».

در آب سماع میفرماید : «سماع بتکلف نکنند و پیش باز نشود و چون بدید آید بغفلت ننشیند و وقت خویش با خدای نگاهدارد . . . در سماع سه چیز نگاه دارد : مکان و زمان و اخوان».

آداب دیگری که بمریدان توصیه شده عبارتست از همواره باطهارت و

۱- تحقیق در نظم و نثر فرقهٔ ذهبیه.

وضو بودن ، بسم الله الرحمن الرحیم را در آغاز طعام و در واقع در هر کار گفتن ، دعوت حلال دیگران پذیرفتن و برسجاده و در محضر بزرگ و پیر بادب و احترام کامل نشستن وغیره. در اهمیت طهارت کامل میفرماید که وقتی یکی به حضرت رسول سلام کرده و ان حضرت در آن موقع بطهارت احتیاج داشته است حضرت رسول (ص) نخست طهارت فرموده و پس از آن بجواب شخص مذکور پرداخته است ـ سالک راه حق هم باید که به پیروی از سنت حضرت رسول(ص) همواره با طهارت شرعی و پاک و تمیز باشد.

آداب المریدین بزبان ساده نگارش یافته است.

۲۸- انسان نامه (قیافه نامه)

نسخ خطی: ۳۸۲۹ (مرکزی: نوشتهٔ ۱۰۸۰ ه.ق)، ٤۲۷٤ (ملی ملک) و نیز : موزهٔ بریتانیا (رک : ج ۲ ریو ص ۸۳٦) دفتر هند ، لندن (فهرست ج ۲، شمارهٔ ۳۰۵۷) بادلیان شمارهٔ ۱۲٤۱ ، تاشکند شمارهٔ ۲۳٦٤ (رک فهرست ج ۳) ۱۹٦٤ تاجیکستان ، ۲۳۷۰ تاشکند (بنام قیافهٔ انسانیه).

این رساله ۱٤ برگ دارد و اصلاً اقتباس گونه‌یی است از ذخیرة الملوک و ممکن است آن را سید جداگانه قبل یا بعد از ذخیرة الملوک به این صورت نوشته باشد. رساله باسم «قیافه شناسی» یا علم القیافه یا «مرآت الخیال» هم شهرت دارد و موضوع آن از عنوانش ظاهراست.بعضی افراد دربارهٔ قیافهٔ انسانی و قیافهٔ ظاهر اعتقاداتی دارند و سید نیز اهمیت فوق العاده ای نسبت به آن نشان داده است.

میفرماید کسی که کریه الصورت است ، اعمال او بیشتر ناپسندیده و مکروه میباشد. سیمای انسان آینهٔ احوال درون اوست بهمین سبب خدای تعالی انبیاء را از عیوب ظاهری و باطنی منزه و پاک خلق فرموده و همگی آنان حسان الوجوه بوده اند. یکی از صحابهٔ رسول(ص) چون به افتخار دیدن رسول اکرم(ص) نائل آمد ، اعلام کرد که ان وجهه لیس بکذاب، و بدون فاصله و بدون هیچ تذبذب ایمان آورد. رسول اکرم(ص) فرمود که : «اطلبوا حوائجکم عند حسان الوجوه» و همینطور است فرموده های دیگر رسول(ص) دربارهٔ صور و حلیه های ظاهر مردم.

بقول علی همدانی، حضرت امام شافعی هم بقیافهٔ ظاهری اهمیت فوق‌العاده می داد. و وقتی مهمان شخصی کریه الصورت شده و از مهمان نوازی او بهره مند گردید ، از اینگونه اعمال و مهمان نوازی او تعجب میکرد که چطور ممکنست که مردی با این قیافه اینگونه اعمال خوب را انجام بدهد. در انجام کار آنکس از امام شافعی دو برابر حق الخدمت خواست و امام مجبور شد که آن را بپردازد. امام فرمود که عقیدهٔ من متزلزل نشد «جبین آئینهٔ احوال باطنی است». ـ سید میفرماید که در دادگاه ها هم باید که بصورت ظاهری اعتنائی خاص نشان بدهند تا قبل از محاکمهٔ نهائی هم مجرم و خاطی را کمی بشناسند. میفرماید: البته آنکسانیکه پارهٔ مهم گوشت بدن خود را که قلب است بتزکیه و تصفیهٔ نفس اصلاح کرده و باطن خود را متجلی ساخته اند اگر ظاهرایشان جالب هم نباشد، باز هم بقوت باطن خود ایشان قابل وقار و احترام میباشند که «اولئک الذین یبدل الله سیأتهم حسنات».[1]

در ضمن این بحث سید چند نوع قیافه را ذکر میکند، و توضیح می‌دهد که مردمانی بافلان صورت و قیافه معمولا چه اخلاق دارند و ظاهر است که این مطالب از روی علم و تحقیقات کنونی دقیق و قابل استدلال نمیباشد ، مثلاً :

«سبز چشمی علامت بدکاری و سرخ چشمی اشارت نادانی و غفلت است. نرم موی بودن علامت بزدلی و جبن است. ابروی دراز و کشیده علامت تکبر و فتنه پردازی است. ابروی متوسط نشانهٔ اعتدال مزاج و تعادل است».

۲۹- لوریه

نسخ خطی: ۴۰۵۶، ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۳۴۶ (دانشکدهٔ ادبیات مجموعهٔ اهدائی آقای حکمت) موزهٔ بریتانیا (رک ریو ج ۲) ۲۰۶۲ تاشکند (رک فهرست ج ۳) مشهد ۱۵۴ تا ۱۵۶ ، ۶۶۵ ، ۲۸۶۴ (تاجیکستان).

آغاز این رساله را ملاحظه نمائید: (طبق شمارهٔ ۴۰۵۶، ۴۲۷۴): «حامداً لله تعالی و مصلیا علی محمد و آله اجمعین. حضرت سید علی همدانی قدس الله سره العزیز بخط شریف خود در بعضی از مصنفات خود چنین نوشته اند که هر یک

۱- آیهٔ ۷۰ سورهٔ الفرقان.

از مشائخ را قدس الله سر هم طریقه ای باشد در سلوک و لیکن طریق بیشتر مشائخ آنست که حضرت جناب سیادت گرفته است» مجموعهٔ ۳٤٦ این عبارت را فاقد است.

از این عبارت معلوم میگردد که این رساله با ترتیب موجود نگاشتهٔ خود میر سید علی همدانی نمیباشد اما از بعضی از نوشته های او جمع آوری شده است. دربارهٔ جامع و تدوین کننده اطلاعی نداریم. او حتی اسم خودش را هم ننوشته است.

علت تسمیهٔ این رساله بنام «نوریه» اینست که بنا برتعلیماتی که درین وجیزه گنجانده شده است سالک راه بتوسط انواع عبادات و ریاضات نفس خود را صیقل می دهد و متجلی میکند و از چهار عنصر بیرون میآید و از ظلمتها و غیبت های نفسانی منزه گردیده و وجود او «نور مانند» میگردد و به این نور عبادات، صاحبدلان نایل میگردند: «ای عزیز بدانکه نور چیزیست که او خود را بیند و همه چیز را نیز بیند و داند و همه چیز را بدو توان دید و دانست و آن نور حقیقت است لیکن در مراتب منقسم باقسام میشود نور محسوس و نور معقول. نور محسوس دو نوع است: نور علوی و نور سفلی. نور علوی مثل آفتاب و ماه و ستاره ها بود و نور سفلی مثل شمع و چراغ و آتش و روشنی خود و این انوار محسوسه را با بصر مشاهده میتوان نمود . . .»

چنانکه گفتیم ترتیب دهندهٔ رساله آن را از نوشته های مختلف سید جمع آوری کرده است و بعضی مطالب آن عینا در دیگر رساله ها و کتب سید آمده است مثلاً: وقتی حضرت رسول(ص) در حالت طهارت نبود کسی آمد و سلام گفت ولی آن حضرت(ص) اول طهارت کرد و سپس به سلام او جواب فرمود و همینطور: ذکر لا اله الا الله را بصدای جلی گفتن از طرف مبتدیان، اذکار دیگر را خفی گفتن، دایم با وضو بودن، در محضر پیر بآداب مخصوص نشستن وغیره - این مطالب در رسالهٔ فارسی «ذکریه» و آداب المریدین هم آمده است. بعضی از مطالب این رساله از رسالهٔ «حقیقت نور و تفاصیل انوار» (اثر شمارهٔ ۳٦ که بعد ایاد خواهد شد) گرفته شده است.

۳۰- وجودیه

نسخ خطی: ۴۰۵۶، ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۳۴۶ (کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران مجموعهٔ اهدایی دکتر حکمت) ۲۳۷۱، ۲۳۷۲ (تاشکند رک فهرست ج ۳) شمارهٔ ۱۸۴ (مرکزی: جزء کتب و نسخ استاد مرحوم سعید نفیسی). عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی).

این رسالهٔ مختصر ۴ برگی درضمن سخن از وجود، مشتمل بر بحث های عرفانی است و بدین گونه آغاز می شود: «حمد بیغایت آن فاطر حکیم را که آثار انوار صبح وجود از قعرچاه ظلمت آباد عدم بیرون آورد» دراین رساله‌ـبه سورهٔ اخلاص استشهاد خوبی میفرماید و می نویسد: «قل هو الله احد[1] وجود را ظهوریست و برد ذاتیست گاه درکسوت قیود که ظهور آن کسوت قید ایجابی بود که الله الصمد و گاه بیکی که لم یلدو لم یولد و گاه مجرد از قیود که لم یکن له کفوا احد».

دربارهٔ عوالم پنجگانه (هویت یا غیب مطلق، الوهیت یا جبروت یا عالم اسماء، عالم ملکوت، عالم انسان کامل و عالم انسانی) بحثی کرده و اضافه میفرماید که: «اهل توحید این جمله را . . . مظاهر هویت ذاتی میخوانند».

مؤلف بحث وحدت الوجود را آن طورکه درحل الفصوص نوشته اینجا هم مختصرا عرضه کرده و سپس میفرماید: «نزد اهل کشف و شهود وجود مطلق یکی بیش نیست و آن وجود حق است و وجود جمیع موجودات بدان حضرت منتهی میشود و آن حضرت منتهای همت همه است و این وجود را در هر عالمی از شئون مختلف ظهوری است. دربارهٔ انسان کامل میفرماید: «. . . خبر از آن حال این آمد که و مارمیت اذرمیت و لکن الله رمی»[2] ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله[3] و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه و بصره و لسانه و رجله فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یمشی»[4].

۳۱- تلقینیه

نسخ خطی: ۴۲۷۴ (ملی ملک) موزهٔ بریتانیا (رک: ج ۲ ریو ص ۸۳۶

۱- سورهٔ ۱۱۲ (الاخلاص) دارای ۴ آیه.

۲- ۱۷ سورهٔ الانفال.

۳- آیهٔ ۱۰ الفتح.

۴- حدیث معروف رسول(ص).

بنام در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی)

موضوع این رساله (و نام آن آنطور که در فهرست نسخهٔ موزهٔ بریتانیا ضبط است) از مقدمهٔ مؤلف پیداست: «این رساله ایست موجز و عجاله ایست مختصر در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدیت و کیفیت وصول و مقصود اصلی و مطلوب حقیقی که موجب التماس یکی از خلص اخوان . . . تا طالبان سعادت ابدی را تذکره بی بود و سالکان طریقهٔ ایزدی را تبصره ای گردد ان شاء الله العزیز . . .»

به سالکان تلقین میفرماید که درتخلیق وگوناگونی کائنات خداوندی فکر کنند و باید از زبان دل این حقیقت را تصدیق کنند که ربنا ما خلقت هذا باطلا[1] و مقصود از خلقت انسانی بشناسند که «ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون[2]». بنا براین عبادت های خداوندی و تفکر فی الانفس و الافاق باید در رأس همهٔ امور زندگانی قرار داده شود. سالک راه حق باید که بنا بر امر خدای متعال که «توبوا الی الله جمیعا ایها المومنون...[3]» توبه کند ولی این توبه بفحوای یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا[4] باید که از سرصدق وصمیم دل عملی شود و تائب دوباره بآن اعمال بد نپردازد تا از فرمودهٔ رسول(ص) «التائب من الذنب کمن لاذنب له» بهره مند گردد و دامن او از کدورت های گناه بکلی پاک باشد.

مرد مؤمن و سالک واقعی باید خود را از عدم ایفای عهد، سوگند دروغی، لعنت بر دیگران، دعای بد به دوست یا دشمن و سخنان دل آزار نگاه دارد- در همهٔ اعمال نیت خود را درست کند زیرا «انما الاعمال بالنیات» باید سعی تمام بخرج دهد تا از دست و زبان او هیچکس آزرده نگردد. مؤمن باید که زندگانی را ساده بسر ببردو در اعمال خود شکسته نفسی و فروتنی نشان بدهد. خلاصه

۱- آیهٔ ۱۹۱ آل عمران.
۲- ۵٦ الذریت.
۳- ۳۱ النور.
٤- آیهٔ ۸ التحریم.

زندگانی او باید طبق این فرمودۀ رسول(ص) باشد که کن فی الدنیا کانک غریب او عابر السبیل و نفسک من اصحاب القبور» - در جائی میفرماید : مسلمانان بایدکه ظاهر خود را نیز بافعال حضرت رسول (ص) و صحابه و صلحای سلف مطابقت بدهند زیرا حضرت رسول(ص) فرموده است من تشبه بقوم فهو منهم».

۳۲- اسناد اوراد فتحیه

نسخۀ خطی : موزۀ بریتانیا رک ج ۲ ریو ، ص ۸۳٦) عکسی : ۱٦٦٦ (کتابخانۀ مرکزی).

بعد از عنوان رساله نوشته شده است که «عن احد من المریدین». پس ظاهر است که یکی از مریدان سید که نام او بر ما روشن نیست اسناد اوراد فتحیۀ میر سید علی همدانی را درین رساله گنجانده و از تعلیمات و نوشته های او خلاصه ای بما عرضه کرده است. آغاز رساله چنین است:«الحمدلله و السلام علی عباده الذین اصطفی قال الله تعالی فذکر فان الذکری تنفع المومنین» میفرماید که ذاکرین باید بر ورد و ذکر ممارست کنند و بریاضات شاقه نفس خود را تزکیه و تطهیر کنند تا در نتیجۀ آن صفات زیر نصیب آنان گردد :

«تذکر و تفکر و اعتصام و خوف و رجا و حزن و مناجات و خشوع و زهد و ورع و اخلاص و توکل و تفویض و تسلیم و صبر و رضا و شکر و حیاء و صدق و ایثار و قوت و انبساط و واردات و یقین و انس و فقر و حلم و حکمت و فراست و بصیرت و تمکین و توحید و فنا و بقاء».

درین رساله اهمیت آداب صوفیانه و اعمال و عبادت (مثلاً وضو و نماز و روزه و اذکار) را بیان کرده و منتخبی از اورادی که میر سید علی همدانی در اوراد فتحیه جمع آوری کرده نقل کرده است. در آخر رساله سلسلۀ فقر میر سید علی همدانی هم ذکر گردیده است.

۳۳- رسالۀ مناجات

نسخ خطی : کتابخانۀ آصفیه دکن (رک : فهرست ج ۱ ، ص ۵۸ بنام

«ادعیهٔ فارسی») موزهٔ بریتانیا (رک ج ۲ : ریو ص ۸۳۶) ۲۳۶۳ تاشکند (رک فهرست ج ۳) . عکسی : ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی).

این «مناجات» اصلاً قسمتی است از رسالهٔ «واردات امیریه» است که به پیروی از «مناجات» معروف خواجه عبدالله انصاری هروی نوشته شده . آغاز آن با آیاتی از سورهٔ طه است : «رب اشرح لی صدری. و یسرلی امری. و احلل عقدة من لسانی. یفقهوا قولی» ای مرهم جراحت هر درویش».

مناجاتی است که بهرام شاه حاکم بدخشان و بلخ آنرا بعنوان عقیدت همواره ورد و ذکر خود کرده بود و استخراجی است از رسالهٔ «واردات».

۳۴- آداب سفره

این رساله را به ضمیمهٔ تذکرهٔ شیخ کججی چاپ کرده و نوشته اند که مؤلف آن یکی از بزرگان است و اسمش معلوم نیست ولی نه فقط برخی این رساله را به میرسید علی همدانی منسوب کرده اند[۱] بلکه از سبک آن هم پیداست که یکی از آثارهای بزرگ است و فعلاً دلیلی نداریم که در انتساب آن به وی تردیدی داشته باشیم ولو اینکه نسخهٔ خطی یا عکسی آن را فعلاً در دست نداریم ، و ماخذ تذکرهٔ «شیخ کججی» هم بر ما روشن نیست.

رساله دارای هشتاد و یک «ادب» است که مریدان در اکل و شرب باید نگاه دارند. بعد از حمد خداوندی و درود بر رسول(ص)و آل و اصحاب او میفرماید که توجه بیشتر مبذول باید داشت تا روح و نفس پاک و مصفی گردد زیرا «قد افلح من زکها و قدخاب من دسها».[۲]

عباراتی از این رساله را در ذیل نقل میکنیم :

«ای طالب صادق بدانکه ادب اول آنست که روزی از راه حلال حاصل کنی دوم آنکه در شبهات ورع را بجا آری سوم آنکه اگر بضرورت در شبه افتد هر چه نفس را بدان رغبت زیادت باشد ، ترک آن کند چهارم آنکه در تطهیر آن بغایت بکوشد پنجم آنکه زیاد از قدر حاجت نخورد و امر وسط را رعایت

۱- ر ـ ک تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۱ ، ص ۱۹۵ .

۲- آیات ۹-۱۰ سورة الشمس.

کند یعنی نه چندان کم خورد که خاطرش در پی لقمه ذوان باشد و نه چندان بسیار خورد که گران شود و از طاعت باز ماند. ششم تا بتواند تنها نخورد هفتم اگر جوین باشد در پی گندمی عمر ضایع نکند هشتم در وقت پختن بوضو باشد نهم ذاکر باشد دهم چون از دیگ در کاسه خواهد کرد بسم الله الرحمن الرحیم بگوید یازدهم این دعا را بخواند : الهم من عندک البرکة بارک لنافیه. . .»

۳۵- طائفهٔ مردم

نسخهٔ عکسی از نسخهٔ موزهٔ بریتانیا (رک ج ۲ ریو، ص ۸۳۶) موجود در کتابخانهٔ مرکزی.

این وجیزه ۳ برگه دارد و درباره طبائع و عادات گوناگون و متنوع مردم است. این همان بحث تقسیم انسانها به گروه های مختلف است که سید در کتب و رسائل متعدد خود بآن پرداخته است. درین رساله سید بنا بر استعداد ذاتی مردم که در امور دینی دارند آنان را به چهار گروه زیر تقسیم میکند :

۱- گروه مجذوبان راه حق که بحد استعداد خود در راه هدایت گام فرسائی میکنند و در این کار از خداوند استمداد میکنند.

۲- گروه سالکان راه حق که سعی میکنند به ذروهٔ اعلای راه سلوک و عرفان برسند.

۳- گروه غافلان تیره و غرق جهل و نادانی که بوسائل هدایت خداوندی اعتنایی نشان نمیدهند.

٤- گروه مخصوصان خلقت اصطفا و برگزیدگان حضرت باری این گروه سعداء از راهنمائی و هدایت خداوند متعال بهره مند و در حزب خاص الخاصان او محسوب میشوند.

سید علی همدانی بگمراهان تیه ضلالت توصیه میکند که براه راست بر گردند و از غولهای گمراهی دنیای چند روزه بر حذر باشند زیرا نجات اخروی بزرگترین موفقیت است.

۳۶- حقیقت نور و تفاصیل انوار

نسخهٔ خطی ۳۲۵۸ (کتابخانهٔ مرکزی) که بظاهر نسخهٔ منحصر به فرد است.

مضمون این رساله از اسم آن ظاهر است. میفرماید که حقیقت نور این است که آن همه چیز را بیند و داند و موجب کسب ضیاء همه گردد و این چنین نور را نور مطلق گویند و آن صفت حق است لا غیر. حقیقت این نور را خاصان خدا درک میکنند و بدان معنی میرسند که «الله نور السموات و الارض».[1]

اولیاء الله و صوفیهٔ بزرگ بواسطهٔ مجاهده و ریاضات و ارادت مخصوص باین حقیقت نور پی میبرند. میفرماید : «نور ولایت راه صفت خاص اوست. نتوان دید جز بنور ارادت که صفت ذات اوست و از اینجاست که در حدیث قدسی میفرماید «اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری».

سالک باید که بذکر لا الــه الا الله خس و خاشاک معاصی و شرور شیاطین را بسوز اند و وقتی که کم کم تجلیات الهی را احساس بکند باید که کتمان اسرار و حفظ خویشتن کند تا بمقامات عالی برسد. علاوه بر ریاضات و عبادات ، تفکر و تعمق در خلق خداوندی و کائنات گوناگون او نیز لازم است ، یعنی ذکر و فکر مستلزم یکدیگر اند. سید این رساله را طبق التماس یکی از مریدان خود نوشته است و بعد از حمد و درود و منقبت میفرماید «. . . مدتی بود تا پهلوان حقیقت محمد خرد از فرزندان طریقت[2] ازین بیچاره التماس میکرد تا در حقیقت نور و تفاصیل انوار بجهت ارشاد سالک مقتدی و اطمینان واصل مهتدی بیانی کند و این بیچاره میخواست این اسرار از چشم اغیار پوشیده و مستور باشد. التماس او را مبذول نمیدانست تا اینم که قلم باشارت من له القدم . . . در میدان بیان نهاد.»

۳۷- اختیارات منطق الطیر (هفت وادی)

نسخهٔ خطی۱۸ ، ٤ (کتابخانهٔ مرکزی)۳ ۸ ۰ ، ۲ ۸ ۰ ، تاشکند (رک‌فهرست‌ج ۲)
نسخه ای دیگر نیز بمتعلق به میرزا جعفر سلطان القرائی تبریزی (در تهران)-سید بآثار شیخ عطار علاقهٔ زیادی داشته و چنانکه از آثار او پیداست ، در بیشتر

۱- آیهٔ ۳۵، النور.
۲- احوال او معلوم نشد.

کتب و رسائل خود بعضی از اشعار منطق الطیر شیخ عطار را نقل کرده و نیز از تذکرة الاولیاء او استفاده کرده است. همین عشق و علاقهٔ علی همدانی پدید آرندهٔ اختیارات منطق الطیر میباشد. نسخه یی که پیش مرحوم استاد سعید نفیسی بوده دارای ٦۲۳[1] بیت بوده است ولی دو نسخه که اینجانب از آنها استفاده کرده (یکی از آن دانشگاه و دیگری از آن آقای سلطان القرائی) دارای ٦٥٤ بیت میباشد. نظر باینکه نسخ دقیق منطق الطیر در حدود ٤٦۰۰ بیت دارد این اختیارات تقریبا یک هفتم اصل کتاب است.

مرحوم استاد سعید نفیسی دربارهٔ این کتاب نوشته است : ازین منتخب میر سید علی همدانی . . . نسخه ای دارم شامل ٦۲۳ بیت که در صدر آن نوشته شده است کتاب اختیارات شیخ علی همدانی از کتب شیخ عطار ولی جز اشعار منطق الطیر اشعار کتابهای دیگر در آن نیست و پیداست که کاتب در نوشتن کامهٔ کتب اشتباه کرده . . . این میر سید علی همدانی همان عارف بسیار معروف قرن نهم[2] ایرانی است که مؤلفات معروف به نظم و نثر فارسی دارد و بیت اول این منتخب همهمان بیت اول منطق الطیر است و بعد دیگران ازین انتخاب میر سید علی نسخه برداشته و آن را هفت وادی نامیده اند زیرا که این انتخاب بیشتر آن قسمت از منطق الطیر است که در باب هفت وادی یا هفت مرتبهٔ سلوک گفته است.»[3]

در نسخهٔ شمارهٔ ٤۱۱۸ و نسخهٔ آقای سلطان القرائی (٤) آغاز اختیارات مانند آغاز منطق الطیر بااین بیت است :

۱- نفیسی این نسخه را منحصر بفرد میدانسته است (تحقیق در نظم ونثر فرقهٔ ذهبیه . . . ص ۳۰٥.

۲- بایستی قرن هشتم نوشته میشد. مدت زندگانی علی همدانی از ۷۱٤ تا ۷۸٦ھ بوده است

۳- جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشابوری ، ص ۱۲۹.

٤- این نسخه در سال ۸٦٦ھ بوسیلهٔ کاتبی شیخ الاسلام بن حسین بن علی بن محمود نوشته شده است. این مجموعه ۱۳ غزل علی همدانی و همین اختیارات و نیز انتخابی از مخزن الاسرار وحدیقة الحقیقهٔ سنائی و گلشن راز را در بر دارد. (از آقای سلطان القرائی متشکرم که نسخهٔ مذکور را از تبریز خواسته و در اختیارم گذاشته بودند).

آفرین جان آفرین پاک را آنکه جان بخشید و ایمان خاک را

بعد از انتخاب چند شعر عرفانی مرتبط المعانی ، این اشعار را نقل میکند (که همان هفت وادی یا هفت مرتبهٔ سلوک را در بردارد) :

هست وادی طلب آغاز کار وادی عشق است از آن پس بی کنار

بوسیم وادی است آن از معرفت هست چهارم وادی استغنا صفت

هفت پنجم وادی توحید پاک پس ششم وادی حیرت صعبناک

هفتمین وادی فقر است و فنا بعد از آن راه و روش نبود ترا

اشعار دعائیهٔ منطق الطیر هم درین انتخاب موجود است مثلاً :

گرچه بس آلوده در راه آمدم عفو کن کز حبس و از چاه آمدم

کاتب نسخه در آغاز فهرست مطالب می‌گوید که این اشعار را میر سید علی همدانی از منطق الطیر عطار نقل کرده است. بیت زیر نیز به نقل از اختیارات میر سید علی همدانی در امثال و حکم دهخدا (ج ۳ ، صفحه ۱۳۹۵) ذکر شده است :

ماهی از دریا چو درصحرا فتد میتپد تا باز در دریا فتد

۳۸- اسناد حلیهٔ حضرت رسول (ص)

خطی : تاشکند شمارهٔ ٤٠٥٧ (رک فهرست جلد ۵) موزهٔ بریتانیا (رک ریو ج ۲ص ۸۳٦ که عکسی از آن در اختیار اینجانب است).

این رسالهٔ مختصر فقط ۲ برگ دارد. و درضمن آن، علی همدانی حلیهٔ مبارک حضرت رسول (ص) را بیان فرموده است. میفرماید که این حلیهٔ مبارک را یک اعرابی برای خلیفه هارون الرشید عباسی بیان نموده و مورد نوازش و بخشش او قرارگرفته بود. اعرابی مذکور این حلیهٔ مبارک را سینه به سینه از بزرگان قوم خود شنیده و درخاطر خود جایگزین کرده بود. سید تاکید میفرماید که مؤمنان باید این حلیه را از بر کنند زیرا این عمل موجب خیر و برکت میباشد :

« . . . از جمله بلاهای آخر زمان حق سبحانه و تعالی در پناه عصمت خود نگاهدارد و هر که در جنگ و مصاف رود مظفر و منصور و با فتح و نصرت باز گردد و در پیش پادشاهان و ملوکان دارای معارف و منصور و

سرخ روئی باشد. اگر قرض دارد حق سبحانه و تعالی از خزانهٔ کرم خود ادا کند و در روز قیامت (امنا و صدقنا به) رسول علیه السلام دست آنکس گرفته در بهشت در آورد و شیطان لعین گرد آنکس نگردد و غارت ایمان آنکس نتواند کرد».

دربارهٔ جمال ظاهری حضرت رسول (ص)، میفرماید که در حین وفات حضرت رسول(ص)، حضرت فاطمة الزهرا(رض) باوضعی رقت بارگریه مینمود و میفرمود: ای کاش من برای مدتی از دیدار روی مبارک رسول(ص) محروم نمیشدم. (حضرت فاطمه بعد از وفات رسول در فاصلهٔ دو ماه و نیم تا شش ماه رحلت فرموده اند).

علی همدانی حلیهٔ رسول را به عربی و معادل آن به فارسی نقل فرموده و اینک عبارت فارسی:

«گندم گون بود، سفید پوستی که بزردی زند، گرد روی بود، فراخ چشم بود، ابرو باریک بود، دستها دراز بود، سیاه چشم بود، نمک دار بود، گشاده دندان بود بالا میان بود، بلند بینی بود، در اندام مبارک او هیچ موئی نبود الادر سینهٔ مبارک او، سرانگشتها باریک بود، گرد ریش بود، گشاده پیشانی بود، گشاده ابرو بود، تا ناف او خط باریک بود» در آخر رساله میفرماید که ذکر علائم این حلیه دو بیت یادم آمد:

مشتاق آفتاب جمال محمدیم (ص) تا بندهٔ محمد و آل محمدیم[1]
پروانه وار سوخته از آتش فراق در آرزوی شمع وصال محمدیم

۱- حلیهٔ مبارک رسول(ص) در «تجارب السلف» هندو شاه نخجوانی هم تقریباً باختلاف ترتیب به همین گونه آمده است (ص ۷ چاپ طهوری) ولی در روضهٔ دوم «روضات الجنان و جنات الجنان» (جلد اول) حلیهٔ مبارک مشروح و کمی مختلف بیان گردیده است و در این جا بعضی از خصوصیات حلیهٔ حضرت را به نحوی که هندو شاه آورده است، ملاحظه می نمائید:
-«قد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله میانه بود، نه بلند بلند و نه کوتاه کوتاه:
«ای قد تو معتدل نه بالا و نه پست» و رنگ مبارکش نه سفیدی که بگچ ماند و نه سیاه رنگ در کمال صفا و لطافت بود. موی سرگاهی که داشتند و نمی تراشیدند تا نرمهٔ گوش بود و آن نیز نه مجعد و درهم بود و نه بغایت فرو گذاشته آن نیز در کمال اعتدال بود و میدرخشید. سر مبارک آنحضرت ببزرگی مایل بود و فربه نبود بسیار و روی مبارکش بغایت گرد نبود دراز نیز نبود و آن در کمال اعتدال بود و میدرخشید یعنی روی مبارک آنحضرت میدرخشید همچون درخشیدن ماه در شب چهارده. پیشانی مبارک گشاده بود» . . . ص ۱۷۳-۱۷۵.

۳۹- اقرب الطریق اذالم یوجد الرفیق (فارسی)

استفاده از میکروفیلم شمارهٔ ۳۲۶۰ (موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه فیلم از مجموعهٔ شمارهٔ ۷۸۷ کتابخانهٔ رضا رامپور هند) شمارهٔ ۲۳۶۷ (تاشکند. رک فهرست آن ج ۲) این وجیزه دارای چهار برگ است.

در آغاز این رساله میفرماید : «الحمد لله رب العلمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین. این رساله ایست که نام او اقرب الطریق اذالم یوجد الرفیق است. . . کمترین فائدهٔ این رساله آنست که اگر طالب مرشدی یا برادر دینی که او را نصیحت کند نیابد و برین رساله عمل نماید بمقصود رسد پس اگر باوجود مرشدی یا برادر دینی برین رساله عمل کند بطریق اولی بمقصود رسد . . .» میفرماید که مشائخ تصوف قدس الله اسرار هم در مورد طرق و سبل الی الله کتب زیاد تصنیف فرموده و هر یک از آنان سالکان را راهنمائی فرموده اند و بعضی طرق سلوک را سی و پنج دانسته اند. اما مهم ترین آنها همانست که در «ده قاعده» مرقوم گردیده است و سالک راه حق باید که بآن تمسک بجوید.

درین مورد آنچه که برای سالکان توصیه و اندرز میفرماید خلاصهٔ آن بدین قرار است :

معنی کشتن نفس این است که براهواء و آمال خود اختیار کامل بدست آید و باعمال نابایست و ناشایست رجوع نگردد. پس نفس کشته گرسنه ای است که هیچ موقع آرزوی سیری پیدا نکند و در گرسنگی خوشحال میماند. برای موفقیت خلوص اراده و نیت، خشوع و خضوع حقیقی، عدم کبر و خود بینی لازم است.

۴۰- فتوتیه (فتوت نامه ، کتاب الفتوة)

نسخ خطی : موزهٔ بریتانیا (رک: ج ۲ ریو)، شمارهٔ ۱۹۷ (پاریس، بلوشه)، شمارهٔ ۵۲۵ ، ۳۲۵۸ (کتابخانهٔ مرکزی) شمارهٔ ۴۲۵۰ و ۴۲۷۴ (ملی ملک) ، ۱۰۷۸ (مجلس) ۲ نسخهٔ در تاشکند (ج ۲ فهرست فرهنگستان)، نسخهٔ شمارهٔ ۵۶ (تاجیکستان رک فهرست ج ۱) شمارهٔ ۲۷۹۴ کتابخانهٔ شهید علی پاشا استانبول و نسخه‌ای درمجموعهٔ ۷۸۷ کتابخانهٔ رضا رامپور (هند). و نیز رک نسخه های خطی

فارسی از منزوی ۲ : ۱۲۹٤ که ۱۳ نسخه را نشان داده است.

عکسی: ۶۷۲/۱۸ کتابخانهٔ مرکزی از روی نسخهٔ ایاصوفیا و ۱۶۶۶/۱۸ ایضا از روی نسخهٔ کتابخانه ملی پاریس.

رساله در نشریهٔ معارف اسلامی متعلق به سازمان اوقاف تهران با مقدمه و اهتمام نگارنده در سال ۱۹۷۰م چاپ و منتشر گردیده است ـ شمارهٔ ۱۱ تا ۱۳ ـ (و بار دیگر نیز بوسیلهٔ ادارهٔ اوقاف دولت استان پنجاب در لاهور (۱۹۷۱م) بامقدمهٔ اردوی اینجانب) موضوع رساله آداب و سنن اخیان و فتیان (جوانمردان) است از دیدگاه تصوف و دردائرة المعارف اسلامی بزبان انگلیسی و فرانسه از آن ستایش و مورد شناسائی قرار گرفته است. در این رساله که ۳۰برگ دارد، اشعار ظفر کافی همدانی (قرن ٤ ه) و عطار و نظامی و خود مؤلف دیده میشود. آغاز رساله بدین قرار میباشد :

«شکر و سپاس آن صانعی را که حدائق ریاض موجودات را از بیدای ظلمت آباد عدم بصحرای وجود آورد و تخم ارادت را در مزرعهٔ بوستان غیب تربیت فرمود تا از ان تخم شجر انسانی سر برآورد...» و تاآخرین عبارت به همین گونه جزیل و در عین حال دل آویز و روان است. ولی چون متن را باتوضیحاتی جداگانه چاپ کرده‌ام، از تکرار مطالب گفته شده خودداری می ورزم.

۱٤ـ فی السواد اللیل و لبس الاسود

شمارهٔ ۲۳۵۵ کتابخانهٔ مرکزی ازروی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا که بظاهر نسخهٔ منحصر بفرد است.

در این رسالهٔ مختصر میفرماید که اگرچه خالق افعال ما خدای تعالی است ولی بعلت دارا بودن قدرت آزادی و اختیار ما مسئول گناه ها هستیم و بعضی از گناه ها از سرچشمهٔ «کبر و عجب» بوجود میآید. «کبر و عجب» از لباس ظاهری هم قوت میگیرد و برای همین است که «سیاهپوشی» (که بنابر آیهٔ قرآن مجید «و جعلنا اللیل لباسا» لباس شب هم هست) قابل ترجیح است و شیطان لعین از «سیاهپوشی» دلخور و ناراحت میگردد. این عمل «مسنون» هم هست زیرا طبق بعضی از احادیث «صحاح‌سته» حضرت رسول(ص)

گاهی «سیاه» میپوشیده و خاصه «عمامهٔ سیاه» در روز فتح مکه هم بر سر مبارک پیغامبر (ص) بوده است. و ملائک هم که روز غزوهٔ «حنین» در صورت انسانها برای کمک مسلمانان بر زمین فرود آمدند سیاه پوش بوده اند. حضرت علی (ع) هم لباس سیاه را دوست داشته و گاهی میپوشیده است و و خونخواهان امام حسین (ع) و دیگر شهیدان اهل بیت نیز لباس سیاه راشعار خود قرار داده بودند و این رسم به خلفای عباسی نیز سرایت کرد. و به ملاحظات مزبور صوفیان کبار هم بکسوت و خرقهٔ «سیاه» اهمیت داده اند. اما سالک نباید فقط برنگ و بوی ظاهری اهمیت زیاد بدهد. شیخ الطائفه جنید بغدادی برنگ خرقه اهمیت نمیداده و فرموده که لباس و خرقه به هر رنگ باشد از سالک مخلص و بی ریا پسندیده است. ملخص مطالب رساله همین است.

۴۲ـ رسالهٔ سؤالات (کلامی)

میکروفیلم شمارهٔ ۳۳۳۹ کتابخانهٔ مرکزی ازروی نسخه‌ی تاشکند. نسخهٔ دیگر در اسلام آباد گنج بخش ۵۴۱۷ (گنج بخش ۲ : ۷۱۶).

این رساله محتوی ده سوال کلامی ارادتمندان و سائلان است که علی همدانی بجواب مختصر هر یک از سئوالها پرداخته ولی از لقب «محقق» پیداست که جامع جوابات هم یکی از مریدان علی همدانی است زیرا او خودش را باین گونه القاب ملقب نداشته است. خلاصه ای از این رساله بدین قرار است :

سئوال نخستین : در حدیث نبوی(ص) آمده است که خدای متعال فرموده است : کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف. خداوند ازکه مخفی بود؟

جواب : مقصود این عبارت مجازی است یعنی ذات در پرده های صفات و تعینات خود مخفی بود.

سئوال دوم : باوجود کامل بودن ذات از ازل ، تخلیق کائنات چرا بتاخیر عملی شد؟

جواب : حل این سئوال مشکل در این است که این فضل را بمشیت

خالق مربوط دانیم : یفعل الله مایشأ و یحکم ما یرید و قدرت های تخلیق خالق هیچموقع «موقوف» نبوده است.

سئوال سوم : تخلیق نوع انسانی که برای ظهور و تکمیل «اسماء الهی» است ، چرا دیر انجام شده است ؟

جواب : نوع انسانی مهمترین تخلیقات خالق است. و بنا بر این نخست «اسباب کائنات» (بمنزلهٔ صدف) فراهم شد و پس از آن «آدم» (به منزله «در» آن صدف) بعالم وجود آمد.

سئوال چهارم : حضرت محمد (ص) باوجود مقدم بودن بر آدم (ع) و انبیای (ع) دیگر چرا آخر از همه ظهور فرموده اند؟

جواب : «آدم علیه السلام بدایت کمال و خاتم علیه السلام نهایت کمال است و بدایت مقدم بر نهایت است و دیگر آنکه محمد(ص) مظهر ذات حق است و آدم (ع) مظهر صفات او تعالی و انبیای دیگرهم در وسط قرار دارند. پس ظهور محمد (ص) بتاخیر بنا بر کمالات نهائی آن سرورکائنات است.»

سئوال پنجم : باوجود حقیقت «وحدت» تعدد و تکثر در کائنات برای چیست؟

جواب : صفات در صورت تعدد و تکثر است و ذات یکی است.

سئوال ششم : باوجود نقائص صوری در انسان تکریم و شرف او در کائنات چطور است؟

جواب : تکریمش بنأ بر خواص مجموعی اوست و مهمترین خواص او خاصیت جذب انوار الهی است.

سئوال هفتم : عالم بکدام صفت خداوندی مورد خلق واقع شده است؟

جواب : از صفت جمال.

سئوال هشتم : در محبت خداوندی چه روش اقرب الی الصواب میباشد؟

جواب : رجا.

سئوال نهم : اولین خیر بزرگ که خداوند متعال آنرا ظاهر ساخت است ؟

جواب : باختلاف روایات روح محمدی یا عقل یا نور یا قلم و هر چهار بدلائلی از یک جوهر است.

سئوال دهم : روح از صفات حق است یا از ذاتش؟

جواب . . . «بقول بعضی از نور ذات و بقول بعضی از صفت جمال و جلال کما قال قطب الاقطاب نجم الدین الکبری قدس سره عن سید العارفین ابوبکر الواسطی رحمة الله علیه : تصادم صفة الجلال والجمال فتولد منها الروح ـ والسلام علی من اتبع الهدی والله اعلم بالصواب».

سئوال ها و جواب‌ها مفصل است که ما فقط ملخص آنهارا بیان کرده‌ایم. متن تمام رساله را به اردو ترجمه کرده در ماهنامهٔ المعارف لاهور بچاپ رسانده ام. (در ۱۹۷۰م).

۴۳ـ معاش السالکین

نسخهٔ عکسی از موزهٔ بریتانیا (ریوج ۲ ، ص ۸۳۶)

سید این رسالهٔ کوچک را طبق فرمایش یکی از مریدان مخلص خود بنام حاج قوام الدین بدخشی نوشته است. این حاج قوام الدین بدخشی که جعفر بدخشی در خلاصة المناقب او را «برادر» خطاب میکند، ٤ سال در صحبت علی همدانی بوده و در وقت رحلت سید نیز همراه او بوده و وصیت تدفین سید را در ختلان عملی نموده است.

مضمون این رساله بحث دربارهٔ حلال و حرام است. درین و جیزه سید دربارهٔ اکل حلال صحبت میکند و مریدان را از پذیرفتن «فتوحی ها» و روزی بی عمل برحذر میدارد میفرماید که اساس نور عرفان و ایمان براکل حلال نهاده شده است او به سالکان توصیه میکند که کسبی و هنری یاد گیرند و بدان وسیله کسب معاش و اکل حلال کنند.

ظاهرا کسی از شیخ قوام الدین درین مورد سئوالی کرده و قوام الدین از سید التماس جواب نموده . و این رسالهٔ مختصر متضمن همان جواب است.

رساله ای هم به میر سید محمد نور بخشی منسوب است[1] که آن نیز معاش السالکین نام داردو حاوی همین گونه مباحث است ، ولی هر دو رساله مستقل و جداگانه میَ باشند.

٤٤- مرادات دیوان حافظ

میکروفیلم کتابخانهٔ مرکزی شمارهٔ ۳۲۹۷ از روی نسخهٔ خطی شمارهٔ ۷۷۶۳ موزهٔ بریتانیا که ظاهراً منحصر بفرد است.

این رساله در وسط «دیباچهٔ گلندام بر دیوان حافظ» و «دیوان خواجه حافظ» (جمع آوری معاصروی خواجه محمدگلندام) قرار دارد. دیباچه همان است که بااختلافی چند در مجموعهٔ معتبر دیوان حافظ بتصحیح مرحومین علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی چاپ گردیده است[2] دیوان حافظ که در این مجموعه قراردارد با دیوان چاپی مذکور اختلاف فاحشی ندارد. البته در آخر دیوان چند قطعه متضمن تاریخ وفات خواجه قرار دارد و در آنها ۷۹۱ هجری[3] بعنوان سال وفات حافظ مضبوط است. قطعهٔ پایانی بدین قرار است :

بهفتصد و نود ویک ز هجرت نبوی ، جهان عز و شرف در جوار رحمت رفت
یگانه سعدی شیراز و ثانی محمد الحافظ ازین سراچهٔ فانی بدار رحلت رفت

«ترجمهٔ مرادات دیوان حافظ» بعد از دیباچه اینطور آغاز میگردد : بسم الله الرحمن الرحیم ترجمهٔ مرادات دیوان حضرت خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمة ـ نقل است از حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس الله سره السامی ـ بدانکه میخانه و بت کده و شرابخانه باطن عارف را گویند که از حقائق و شوق الهی با خبر باشد و ترسا مرد روحانی که صفت ذمیمهٔ نفس

۱- ر.ک : روضات الجنان وجنات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۰. مرحوم پرفسور دکتر محمد شفیع ذکر کرده که رساله ای باین اسم یکی از آثار شمس‌الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجانی اسیری است ـ اورنتل کالج میگزین مه ماه ۱۹۲۵، ص ۵۸.

۲- چاپ کتاب فروشی زوار تهران سال ۱۳۲۰ شمسی. مرحوم علامه میرزا محمد خان قزوینی اسم «محمد گلندام» را محتملا الحاق شمرده اند. ر ـ ک ص قز دیوان.

۳- معمولا سال ۷۹۲ھ در مورد وفات خواجه درست تر بنظر میر سد. ر ـ ک دیوان حافظ مذکور ، ص. قط. ق و نیز «از سعدی تا جامی» ص ۳۷۷ ، ۳۷۸.

امارهٔ او تبدیل یافته باشد بنفس لوامه و متصف بصفات حمیده باشد . . .»

این رساله ۸ برگ دارد و علاوه برشرح مطلع زیر از غزل حافظ :

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود   وین بحث با ثلاثهٔ غساله میرود

مرادات الفاظ عرفانی زیر را درکلام حافظ در بردارد : ترسابچه، بت و شاهد ، دیرو خرابات ، گبر و کافر ، می ، زنار ، کلیسه و کلیسا و کنشت ، یار و محبوب و دوست ، غمزه و بوسه ، لب و دهان ، قلاش و قلندر ، چشم و ابرو مست و شهید ، خمار و باده فروش ، محبوب ، مطلوب ، ماه صیام ، عید ، بهار ، میخانه ، شراب ، قدح ، وصال ، فراق ، معشوق ، عاشق ، گل ، بلبل ، شبخیز و سحر خوان ، طالب ، دوش ، آب ، صبا ، رقیب پیر مغان و مغبچه ـ در این معانی تکرار کار فرماست و در هر مورد معنی تازه را بیان کرده است.

نمونهٔ دیگری از مجالس و مرادات حافظ : «دوش ، عمر گذشته را نامند و وقت ماضی را نیز گویند و از آب مراد تجلیات است که عارفان و سالکان شب و روز بلکه هر لحاظ و لمحه طالب آنند و از صبا مراد آنکه میان عاشق و معشوق میانجی است و خبر میاورد و در معنی مهتر جبریل علیه السلام را نامند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و پیغامبران دیگر را فرود می آید و نیز بروایتی حق سبحانه و تعالی و جناب حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم عاشق و معشوق گویند و بدین سبب صبارا به پیک منسوب و قرار دارند که بوی معشوق به عاشق برساند چنانکه بوی پیراهن مهتر یوسف علیه السلام بحضرت یعقوب رسانده است».

شرح مطلع غزل مذکور و مطالبی دربارهٔ اسم ولقب حافظ و نیز دربارهٔ پدر و مرشدان او وغیره، بظاهر بقلم جامع (محمد گلندام یا غیره) است و فقط اصطلاحات و مرادات عرفانی حافظ را از گفتار میر سید علی همدانی نقل کرده‌اند و این مرادات غیر از اصطلاحات یا «مصطلحات صوفیه» تألیف علی همدانی است (شمارهٔ ۹۲ از آثار فارسی او)و سایر مرادات با آن رساله اختلاف دارد وگویا علی همدانی این رساله را جداگانه نوشته یا بمریدان خودش املا کرده است. از وجود نسخهٔ دیگر این مرادات فعلاً خبری نداریم‌ومحتملاً نسخه ای منحصر به

فرد است. این نسخه حاکی از شهرت و مقام خواجه حافظ است که در زندگانی اش نه فقط پادشاهان دور ترین نقاط شبه قارهٔ هندوستان اورا برای انجام مسافرتی بآن سامان دعوت کرده اند[1] بلکه معاصر سرشناس او علی همدانی (که ۵ یا ٦ سال قبل از خواجه در گذشته) هم مرادات و معانی عرفانی کلام اورا توضیح داده است.

از «لطائف اشرفی» ، مجموعه گفتار سید اشرف جهانگیر سمنانی پیداست که صاحب گفتار و علی همدانی در شیراز با حافظ دیداری داشته اند.

در شرح مطلع غزل مذکور حافظ داستانی از عشق پادشاه بنگاله[2] نسبت به سه دختران وزیرش موسوم به سرو و گل و لاله بیان گردیده است. ناقل مدعی است که مصرع اول این مطلع را پادشاه بنگاله ساخته بود ولی او یا شاعر دیگری نتوانسته مصرع دوم آن بیت را بسازد این پادشاه شعر دوست وزیر خودش را با هدایابه شیراز فرستاد تاخواجه حافظ مصرع ثانی برآن بیافزاید و نیز اینکه بدیار بنگاله مسافرتی بعمل آرد. خواجه نه فقط مصراعی ساخته بلکه غزل شیوائی سروده و در دوبیت آن دیار بنگاله و پادشاه مذکور را اسم هم برده است ولی از مسافرت به بنگاله معذرت خواسته است.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند　　زین قند پارسی که به بنگاله میرود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین[2]　　غافل مشو که کار تو از ناله میرود

در آخر داستانی از سه دختران «غساله ای» را که اسامی آنان هم سرو و گل و لاله بود نقل کرده در توجیه «ثلاثهٔ غساله» بمعنی «می سه ساله» پرداخته و به شعر زیر حافظ هم استناد کرده است که :

۱- یکی از پادشاهان معروف دکن سلطان محمود شاه بهمنی (۷۸۰ ، ۷۹۹هـ) است که خواجه رابافرستادن زاد راه بآن سامان دعوت کرده بود «خواجه بعلت طوفانی در دریا مسافرت خودش را قطع کرده و برگشت» در اینمورد در بیتی میفرماید :

بس آسان می نمود اول غم دریا ببوی در　　غلط کردم که این طوفان بصدگوهر نمیارزد

۲- یعنی سلطان غیاث الدین بن اسکندر (۷٦۷،۷۷۵هـ.ق) پادشاه بنگاله. مولوی عبدالمقتدر مدعی است که سرو وگل و لاله اسامی سه کنیز پادشاه مذکور بود و نه دختران وزیرش (از سعدی تا جامی ، ص ۳۸۳).

می لمه ساله[1] و محبوب چارده ساله همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

مرادات دیوان حافظ از علی همدانی است و شرح بیت حافظ محتملاً از جامع مرادات مرید علی همدانی.

۴۵- منهاج العارفین

خطی : شمارهٔ ۲۳۶۸ (تاشکند، ج ۲) ، ولی نگارنده دو نسخهٔ چاپی را از نظر گذرانده است.

رسالهٔ کوچکی است که به ضمیمهٔ یکی از چاپهای ذخیرة الملوک[2] و اخیرا در تذکرهٔ شعرای کشمیر (تکمله ، ج ۲)[3] چاپ شده است. در این رساله مجموعا ۱۴۳ پند و اندرز و کلمات قصار بزرگان را برای مریدان و سالکان و عقیدت مندان جمع آوری کرده است.

مقدمه ای که این نصیحت نامه دارد در ذیل نقل میگردد :

«حمد بی حد و ثنای بی عد مر آفریدگاری را که سینهٔ عارفان را مخزن اسرار خود ساخته و لوح دل محبان را از نقش غیر خود پرداخته و درود وافر برجان پاکیزهٔ خلاصهٔ موجودات خواجهٔ کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که به تشریف و خطاب و ما ارسلنک الا رحمة للعالمین[4] مشرف و مخصوص است باد و برهمهٔ اولاد و یاران و پس روان او. بدان ای عزیز وفقک الله تعالی بما یحب و یرضی که این چند سخن از کلام اهل حکمت و معرفت جمع آوری شد و آن را منهاج العارفین نام نهادیم تا مگر از شنیدن و خواندن این کسی را فائده حاصل آید. بدان ای عزیز». و اینک چند نصیحت از ابتدای آن :

۱- زینهار از حق غافل مباش - ۲- از همه نومید شو تا امید تو برآید- ۳- آزار کس مخواه تا امان یابی - ۴- از جهت دنیا اندوهگین مباش تا پریشان نگردی - ۵- از همه جدا شو تا بحق رسی ، ۶- اگر در بند کسانی ، خود را بندهٔ

۱- در دیوان های رایج حافظ «می دوساله» نیز ثبت است

۲- امرتسر (هند) ۱۳۲۱ ه.ق.

۳- ترتیب دادهٔ مرحوم سید حسام الدین راشدی ، ص ۹۱۸ ، ۹۱۹.

۴- آیهٔ ۱۰۷ ، سورة الانبیاء.

ایشان دان ، ۷- از خلق عزلت کن تا بحق انس گیری - ۸- ایمن باش تا امان یابی - ۹- از اهل دنیا بپرهیز تا تیره دل نشوی - ۱۰- از همه مفلس شو اگر محبت خواهی - ۱۱- از خود طلب اگر جوانمردی - ۱۲- از افتادگان بگذر تا در نیفتی - ۱۳- از حکم روی متاب تا عاصی نشوی - ۱۴- افتاده را دریاب تا دستگیر یابی».

و اینک انتخابی از بقیهٔ صدوسی پند :

۱- آنکه بتو بدی کند با وی نیکی کن - ۲- بیهودگی را سر همه آفتهادان - ۳- برنعمت کسی حسد مکن تا عافیت یابی - ٤- بکوش تا بیابی - ۵- پاس انفاس دار اگر بیداری، ٦- حاجت روایی را کار بزرگ دان، ۷- درکارها آهستگی کن تا شیطان برتو ظفر نیابد. ۸- زنان را برمردان در هیچ جا استوار مدان - ۹- عقوبت به اندازهٔ گناه کن - ۱۰- وقت بشناس اگر صرافی - ۱۱- همت بلند دار تا قیمت بیفزاید».

٤٦- اقوال در علم طب و کیمیا

رسالهای باین‌عنوان‌را بنام سید ذکر کرده اند ولی نسخهٔ آن یافت نشده است اینقدر مسلم است که سید در علم طب دست و مهارت داشته است و نامهٔ او بنام جعفر بدخشی (مذکور در «مکتوبات امیریه») هم این امر را به ثبوت میرساند. درآن نامه برای جعفر بدخشی نصائح طبیبانه وترکیب دوا راهم نوشته است.

صاحب نزهة الخواطر[1] میفرماید که رسالهٔ سید در طب با این عبارت آغاز میگردد :

«آفتاب عنایت در ملک درایت و ببرج هدایت»

در جنگ خطی شمارهٔ ۳۳-د[2] (که در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تهران مضبوط است) اقوال سید دربارهٔ «علم کیمیا» هم‌مندرج است‌وتدوین کنندهٔ جنگ میفرماید: عن قول و فعل حضرت قطب‌الاقطاب‌عارف صمدانی‌امیرسید

۱- جلد ۲ ، ص ۸۹.
۲- برگ ۷۹ تا ۸۷.

علی همدانی. بدان ایدک‌الله که فلزات را مرتبهٔ کمال آنست که شمسی باشند...»
ولی اینها اقوال علی همدانی می باشند ونه رساله ای جداگانه از وی. والله اعلم بالصواب.

آثار عربی

۱- شرح اسماء الحسنی

نسخ خطی: شمارهٔ ۳۸۷۱ (مجلس) ۱۸۵۲ (فرهنگستان تاجیکستان) و نسخه ای در کتابخانهٔ فرهنگستان تاشکند.

این رساله دارای ۹۰ برگ در نسخهٔ شمارهٔ ۳۸۷۱ (از برگ ۱۷۲ تا ۲۶۱)* و موضوع آن شرح «اسماء الله الحسنی» است که ۹۹ میباشد. آغاز رساله چنین است:

«الحمد لله الذی نور سماء الوجود بمصابیح اسماء الحسنی و فتح ابواب خزائن الوجود بمفاتیح الصفات الا سنی و خشع بهیبة جلاله الارواح الطاهرة فی السموات العلی و هام ببیداء جلاله عقول المهیبة فی الملاء الاعلی، کشف عن بصائر اهل العرفان اکنه حجب الریب والعمی حتی عرفوا بتصریفه و شاهدوه فی ملا بس مرأت الصدور المعنی و احتجب حجاب عزه عن درک ابصارالمحجوبین فعموا عن مشاهدة تجلیات جماله الاجلی و حرموا عن لذة اسماع خطابه الاشهی و الصلوة علی من ارسله بالبشارة العظمی...»

در مقدمه میفرماید: قال الله تعالی... ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها[1] وصح عن المخبر الصادق صلوات الله علیه. ان الله تعالی له تسعة و تسعین اسماء: مائة الاواحدة علی وجه التأکید...»[2]

بعد از مقدمه، دربارهٔ اهمیت و فضایل وبزرگواری های اسمای الهی صحبت مفصل و ارزنده ای دارد و بعد از آن یکایک اسماء الحسنی را شرح میدهد و برکات و حکم آن را توضیح میدهد و به آیات قرآن مجید و احادیث رسول (ص)

۱- آیهٔ ۱۸۰، سورة الاعراف و نیز رک: ۸ از طه، ۱۱ از اسراء و ۲۲ تا ۲٤ از الحشر.

۲- برگ ۱۷۸.

و اقوال بزرگان دین استشهاد میفرماید نخست اسم ذات یا اسم اعظم را که الله (جل جلاله) است شرح میدهد که :

«الله : الذی له القدرة والاختراع والخلق والامر. الجامع للذات والصفات والافعال. اعلم ان شأن هذا الاسم عظیم و امره جلیل. لیس العیون والافهام و العقول قادر الی مشاهدة . . .»

رساله با این دعای مذکور در قرآن مجید پایان می یابد :

«ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة. انک انت الوهاب[۱]»

۲- اسرار النقطة

(ترجمه شده بفارسی)

نسخ خطی : ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۳۸۷۱ (مجلس بنام اسرار التوحید) نسخه ای درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر در قاهره و دیگری درکتابخانهٔ بمبئی (هند).

این رساله به ضمیمهٔ رسائل عرفانی بعنوان «انها در جاریه»[۲] بصورت بسیار زیبا در شیراز چاپ گردیده است.

قبلا هم در حاشیهٔ مبداء و معاد[۳] صدر المتالهین (ملا صدر الدین یا ملا صدرا شیرازی ۹۷۹- ۱۰۵۰ ه) بچاپ رسیده و از روی اشتباه، اثر صدر المتالهین پنداشته شده است.

این رسالهٔ والا در بیان توحید حضرت باری و حاوی مطالب عرفانی دربارهٔ ذات و صفات وهم آهنگی رموز نقطه با تجلیات ازلی نور وحدت در ممکنات وجود وکیفیت ظهور ممکنات از ذات باری تعالی میباشد. آغاز رساله بااین عبارت است : «الحمدلله الذی ظهر بماشاء بمشیته الازلیة واستتر ممن شاء عزته الرصدیه و جعل خصائص النقطة بقدرته آیة دلت علی‌حقائق‌احدیته الغیبیة واطلع‌طوالع‌حقائقها

۱- آیهٔ ۸، آل عمران.

۲- مجموعهٔ انهار جاریه احمدیهٔ شیراز، ۱۳۴۱ش «اسرار نقطه» بعد از ص ۸۴ (ص ۱، ۲).

۳- باهتمام ابراهیم طباطبائی بن محمد حسین یزدی، ص ۱۵۳ تا ۱۸۳.

فی عالم الرقم عکسوا بشئون تجلیاته الذاتیه و تنزلات آیاته القدسیة . . .»

چنانکه ملاحظه میگردد رساله از لحاظ موضوع دقیق است و زبان آن هم به آسانی قابل استفاده نیست. آقای احمد خوشنویس عماد این رساله را برای مزید فائده بفارسی ساده و روان ترجمه کرده و در جزوکتاب سه گنجینهٔ توحید[1] به چاپ رسانده است محتویات رساله را با نقل عباراتی از ترجمهٔ فارسی مورد بررسی قرار میدهیم :

«سپاس خداوندی را که هستی بی پایانش با اراده و خواست ازلیش از نهاد سلسلهٔ موجودات که باخواست خود آنها را آفریده بود ، بواسطهٔ مشیت لا یزالش هویدا و پایدار است و به سبب استار و موانع عزت سرمدی خود از انظار کوتاه و قاصرممکنات مستور و پنهانست. خصائص و امتیاز نقطه را از قدرت کامله اش نشانه و دلیل حقائق احدیت غیبیهٔ خود ساخت و تجلیات آثار حقائق نقطه را در عرصهٔ پهناور عالم ارقام نماید و مظهر شئون تجلیات ذاتیه و نشان تنزلات آیات قدسیهٔ خود از تعینات امکانیه گردانید . . .»[2]

. . .«بر دانشوران آگاه پوشیده نیست که بالاتر و ارجمند ترین دانشها علم توحید است ، برای اینکه موضوع آن بر تمام علوم شرافت دارد و دانش آن از تمام دانشها برتر و بزرگ تر است. اگرچه در علم کلام نظری و حکمت فلسفی نیز غالباً از موضوع خدا شناسی بحث میشود ولی نظر در علم مزبور صرفاً فهمیدن دلیل و چیدن صغری و کبری برای رسیدن به نتیجهٔ لفظی است و بعبارت اخری در علم کلام و حکمت با دلیل کمی و برهان بر وجود حضرت احدیت استدلال میشود ولی در علم توحید بحث میشود از رسیدن سالک بحضرت ربوبیت و نزدیک شدن او به پیشگاه الوهیت که نهایت آرمان و هدف بندگان اوست و شناختن اسرار اسماء و صفات الهی و مظاهر آیات او در عوالم علوی و سفلی و کیفیت پیدایش موجودات در درجات کثرت از حضرت الوهیت از طرف مبداء و رجوع و باز گشت موجودات بسوی حضرت حق بادقائق و نکات

۱- سه گنجینهٔ توحید، تهران، ۱۳۳۷ ش.

۲- سه گنجینهٔ توحید ، ص ۱ قسمت دوم، ترجمهٔ عبارت عربی که در فوق نقل گردیده است.

انواع سلوک و تحمل در مقام اقسام مجاهدات و تهذیب نفس با ریاضات مختلفه و پاک کردن روان از آلایش و قیود جزئیات و چگونگی اتصاف حضرت الوهیت به صفت اطلاق و کلیت است و اینها هیچکدام جزء مسائل مورد بحث حکیم و متکلم نیست».[۱]

و چون شناختن اسرار حروف مرتبط باصول این علم شریفه بوده و حقائق اسرار نقطه یکی از مداراتی است که دقائق علم توحید دور آن سیر میکند. خواستم به برخی از اسرار علم نقطه و خواص تجلیات آن در صور اعیان حروفی و تصرفاتی که در تعینات حروف مینماید (که اشاره به شئون تجلیات الهی است) بهمان طریق که بر نهاد من رسیده باز گوئی کنم و آشکار سازم و در نوشتن این اوراق بالسان ذوق و اشاره آغاز کردم نه با روش دانشمندان علوم رسمی که در نوشتهای خود مسائل را با ثبات دلائل بیان مینمایند».[۲]

«. . . شناساندن کنه ذات حق با اقسام عبارات و لغات مختلف ممتنع و ناشدنی است و سرادقات جلال و انوار جمال او در کمال عزت و مناعت است زیرا اشارات کوتاه و قاصر عقول و افهام در نزد معرفت او ناتوان و متلاشی گردند و رسوم و اوهام در پرتو تجلیات عظمت و بزرگی او مضمحل و نابود میشوند و پاکی صفت او را وجه و سوی معین نباشد: اینما تولوا فثم وجه الله[۳] یعنی هرجا رو کنید همانجا روی خداست و تجلی الهی است.»[٤]

آقای احمد خوشنویس عماد در حاشیهٔ توحید عارفان مینویسد که «اسرار النقطة» منسوب به افضل المتاخرین خواجه صاین الدین علی ترکه اصفهانی (م ۸۳۵ ھ) شاید همین «اسرار النقطة» (اثر میر سید علی همدانی) باشد ولی چنانکه از «سبک شناسی» پیداست، آن رساله «در معنی انا النقطة التی تحت الباء» است که اثر ترکهٔ اصفهانی است[٦] وغیراز اسرار النقطهٔ مورد بحث است.

۳- المودة فی القربی و اهل العبا

(به عربی شرح و بفارسی و اردو ترجمه شده است)

(۱ و ۲ و ٤) سه گنجینهٔ توحید قسمت دوم توحید عارفان بترتیب ص ۲، ۳، ۱۲.

۳- آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ البقرة. ٤- ص «ز» مقدمه.

۵- سبک شناسی ج ۳، چاپ دوم، ص ۲۳۷.

نسخ خطی : کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدر آباد دکن و دیگری در کتابخانهٔ رایل ایشیاتک سوسائتی بنگاله در کلکته بشماره ۲۹۲ و نسخهٔ دیگر در مکتبة الامام امیر المؤمنین العامة در نجف. دو نسخهٔ اول هر دو نوشتهٔ اواخر قرن سیزدهم هجری (مقارن با تألیف «ینابیع المودة» شیخ قندوزی) میباشد و اولی دو باب آخر را فاقد میباشد. و ترجمهٔ فارسی آن با ترجمهٔ ینابیع که مفاتیح المحبة نام دارد در تهران چاپ سنگی شده است. (س ن).

این رساله در سال ۱۳۱۰ ه‍ ق در بمبئی بطور سنگی چاپ شده که اینک کمیاب است. سید ابو القاسم بن حسین رضوی قمی لاهوری این رساله را در سال ۱۲۹۵ ق بزبان عربی شرح کرده و بچاپ رسانده که در سال ۱۳۱۷ ق دوباره در لاهور بچاپ رسیده است (سنگی وزیری بنام البشری بالحسنی).

در سال ۱۹۶۱ م آقای سید شریف حسین سبزواری رساله را بزبان اردو ترجمه کرده و در لاهور منتشر ساخته است (بنام زاد العقبی).

این رساله عیناً در «ینابیع المودة» تألیف شیخ سلیمان کلان بلخی الحنفی (۱۲۲۰-۱۲۹٤ ه‍) نقل گردیده است[1] و مؤلف در مقدمهٔ کتاب خود هم به این کتاب اشارت میکند ولی معلوم نیست که صاحب «ینابیع المودة» آنچه را در وسط ابواب ۵٦ و ۵۷ بنام این رساله نقل کرده جزوی از همین است یا چیزی دیگر از خود وی[2]. اسم و مضمون این رساله از آیهٔ قرآن مجید اقتباس گردیده است : قل لا اسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی[3] این آیه را میر سید محمد نور بخش و شیخ سلیمان قندوزی[4] هم شرح کرده اند و شرح آنان هم دارای آن معانی است که در این رساله آمده ، و همه می گویند که مقصود از مودت ذوی القربی

۱- چاپ اسلامبول ۱۳۰۱ ه‍ ق (ج ۱) ، ص ۲٤۲ تا ۲٦٦ و چاپ بیروت جلد دوم سال طبع ندارد ، ص ٦٦-۹۰ - عین عبارت «ینابیع المودة» بدین قرار است : هذا الکتاب المولی الکامل و صاحب الکشف و الکرامات زبدة السادات و قدوة العارفین مولانا و مقتدانا میر سید علی بن شهاب الهمدانی قدس الله اسراره و وهب لنا برکاته و انواره المودة فی القربی و اهل العباء.

۲- آیهٔ ۲۳ سورهٔ الشوری.

۳- اورینتل کالج میگزین ، لاهور جلد ۱ شمارهٔ ٤ ماه مه ۱۹۷۵ م مقالهٔ شادروان دکتر محمد شفیع (م ۱۹٦۳).

محبت اهل بیت رسول (ص) است. درین رساله مؤلف بشرح همین معنی پرداخته و محبت چهارده معصوم را بیان نموده و اگر این رساله واقعاً تألیف علی همدانی باشد تنها رساله ایست که سید در آنجا بذکر محبت همهٔ ائمهٔ اثنا عشر پرداخته است. آغاز رساله با این عبارت است:

الحمدلله علی ما انعمنی اولی النعم و الهمنی الی مودة حبیبه جامع الفضائل و الکرم الـذی بعثه الله رسولاً الی کافة الامم: محمد الأمی العربیّ صلی الله علیه وسلم و اما بعد فقد قال الله تعالی: . . . قل لا اسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: احبوا الله کما ارفدکم من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی.

مضمون رساله بیان محبت ۱٤ معصوم است و محبت هر یک از معصومین دربابی و احیانا در ابواب مختلف ذکر گردیده است بقرار ذیل:

بخش اول: ۳۵ حدیث در بیان فضائل حضرت رسول(ص).

بخش دوم: ۳۵ حدیث در بیان فضائل اهل بیت رسول(ص) بطور کلی.

بخش سوم: ۱۹ حدیث در بیان فضائل امیر المؤمنین حضرت علی(ع).

بخش چهارم: ۱۲ حدیث در ذکر اهمیت مودت حضرت علی(ع).

بخش پنجم در شرح این حدیث که من کنت مولاه فعلی مولاه. این مطلب را مؤلف از ۱٦ حدیث رسول استشهاد نموده و روشن ساخته است.

بخش ششم: در توضیح این حدیث که علی برادر و وزیر من است و اطاعت علی به مثل اطاعت خداوندی است و این مطلب را باذکر اسناد و احادیث بیان کرده است.

بخش هفتم: در شرح این معنی که علی بعد از رسول بزرگترین مردمان جهان است و ایمان علی بر ایمان همهٔ مومنان رجحان و فضل دارد.

بخش هشتم: در بیان اینکه حضرت رسول و حضرت علی از نور واحد هستند و فضائل حضرت علی را در تتبع فضائل رسول(ص) نهایت نیست.

بخش نهم: در بیان این معنی که کلید های جنت و جهنم به ترتیب به حب یا به بغض علی منوط می باشد.

بخش دهم : در فضائل ائمهٔ کرام و در بیان این معنی که ۱۲ امام مانند ۱۲ تن نقبای بنی اسرائیل میباشند.

بخش یازدهم در بیان فضائل حضرت فاطمة الزهراء که سیدة نساء العالمین هستند. در فضائل سیدهٔ عالم ۱۹ حدیث از رسول نقل گردیده است.

بخش دوازدهم : فضائل مختلف اهل بیت رسول(ص).

بخش سیزدهم : در فضائل حضرت خدیجه و حضرت فاطمة الزهراء و بعضی از اهل بیت.

بخش چهاردهم : بحث اختتامی دربارهٔ فضائل اهل بیت رسول(ص).

محتویات و شواهد رساله را در ینابیع المودة (عربی) و ترجمهٔ فارسی آن میتوان مشاهده کرد.

٤- روضة الفردوس

نسخهٔ عکسی از کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا (ریو ۲) که بظاهر نسخهٔ منحصر به فرد میباشد.

رساله ایست مفصل که میر سید علی همدانی در آن احادیث رسول دربارهٔ مکارم اخلاق را جمع آوری نموده است. در مقدمهٔ کتاب میفرماید که این احادیث را از «کتاب فردوس الاخبار[1] اثر ابو المحامد شیرویه همدانی (٤٤٥ - ٥٥۹ هـ) خلاصه کرده است: «. . . اما بعد یقول اضعف عباد الله و احقرهم الفقیر الی رحمة الله الکبیر علی بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وقفه بشکر نعمه هذا مما وردنی کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ العلامة ، قدوة المحققین شجاع الملة و الدین ناصر السنة ابو المحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی . . .»

درین مجموعه متجاوز از ۱۵۰۰ حدیث رسول از کتاب فردوس الاخبار انتخاب گردیده و مؤلف در مقدمه میفرماید که مقصود از تلخیص احادیث آن است که مردم احکام خدا و رسول(ص) را بخوانند و به کتاب و سنت تمسک

۱- فردوس الاخبار بمأثور الخطاب شامل ده هزار حدیث در چهار مجلد است و بنام «مسند الفردوس» نیز معروف است. ر ـ ک بزرگان و سخن سرایان همدان ج ۱ ، ص ۱۷۳.

بیشتری بجویند و اقوال رسول(ص) را بر علوم مزخرف دنیوی رجحان و برتری بدهند و طبق آنها به اوامر و نواهی عمل کنند. او از علمای عصر خود شکایت میکند که در اصلاح احوال خود شان نمی کوشند تا بمردم چه رسد.

آغازش بدین گونه است: «الحمدلله الذی انزل جواهر الحکم بجلاء قلوب العارفین.»

کتاب به ۲۰ باب منقسم است و در هر باب احادیث رسول را در یک موضوع و به روایت یکی از راویان معروف بیان نموده است بدین ترتیب:

۱- بروایت علی بن ابی طالب ۱۳۱ حدیث. ۲- بروایت حسین بن علی ۴۰. ۳- بروایت عائشه صدیقه زوجهٔ رسول ۱۵۱. ۴- بروایت ام سلمه زوجهٔ رسول ۳۷۸. ۵- بروایت عمر بن خطاب ۱۲. ۶- بروایت عبدالله بن عباس ۵۳۷. ۷- بروایت عبدالله بن عمر ۷۲. ۸- بروایت انس بن مالک ۱۹۵. بروایت ابن مسعود ۳۸. ۱۰- بروایت ابوذر غفاری ۱۶. ۱۱- بروایت جابر بن عبدالله انصاری ۵۰. ۱۲- بروایت ابو سعید خدری ۶۷. ۱۳- بروایت سلمان فارسی ۱۹. ۱۴- بروایت ابو حذیفه ۱۹. ۱۵- بروایت ابو الدرداء ۳۰. ۱۶- بروایت ابو امامه ۲۶. ۱۷- بروایت معاذ بن جبل ۳۴. ۱۸- بروایت ابو موسی اشعری ۱۳. ۱۹- بروایت ابو هریره ۱۴۳. ۲۰- بروایت ابوبکر صدیق ۱۶۷.

۵- منازل السالکین

نسخ خطی: شمارهٔ ۲۳۸۸ (تاشکند، ج ۳) و دیگری در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا (ج ۲).

نسخهٔ عکسی: ۱۶۶۶/۲۴ (کتابخانهٔ مرکزی) درین وجیزه علی همدانی احوال و مقامات و مصطلحات سالکان را در ده باب و صد مقام ذکر نموده است:

باب الاول البدایات و هی الیقظة و التوبة و الانابة و المحاسبة و التفکر و التذکر و القرار و السماع و الریاضة و الاعتصام. باب الثانی المقامات و هی الحزن و الخوف و الاشفاق و الخشو و الاحسان و الزهد و الورع و التبتیل و الرجاء و الرتبة. باب الثالث: اللمحات و هی الرعایة و المراقبة و الحرقة و

الاخلاص و التهذیب و الاستقامة و التوکل و التفویض و الثقة و التسلیم باب الرابع: الاخلاق و هی الصبر و الرضا و الشکر و الحیاء و الصدق و الایثار و اللین و التواضع و الفتوة والانبساط ـ باب الخمس الاصول و هی القصد والعزم و الالوف و الیقین و الانس و الذکر و الفقر و الغناء باب السدس الادویة و هی الاحسان و العلم و الحکمة و البصیرة و الفراسة و التعظیم و الالهام و السکینة و الحایة و الهمة . . . باب السبع الاصول و هی المحنة و الشوق و الوجد و الدهش و الهیان و الرق و الذوق . . . باب الثمن الولایات و هی اللحظة و الوقه و الصفا و السرور و النفس و المزلة و الفرق و الغیب و التمکین باب التسع الحقائق و هی المکاشفة و المشاهدة و المعاینة و الحیوة و القلب و البسط و السکرو الصحو و الاتصال و الانفصال» وباب العشر النهایات وهی المعرفة و الفناء و البقاء و التحقیق و التلبیس و الوجود و التجرید والتفرید والجمع و التوحید . . .»[1] مؤلف سپس بتوضیح مختصر این اصطلاحات پرداخته است.

این وجیزه به پیروی از منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری نوشته شده و در آخر رساله مؤلف می نویسد:

«و هذا مختصر فی الکشف عن الاقسام العشرة المشتمل کل قسم منها علی المنازل العشرة التی لها السائرون الی الله . . .»

۶- فی علماء الدین

نسخهٔ خطی شمارهٔ ۴۲۵۰ (کتابخانهٔ ملی ملک) که بظاهر نسخهٔ منحصر به فرد است.

این رسالهٔ مختصر در ۷ برگ و درباره فضائل علمای دین است در مقابل علمای سوء. میگوید عالمان واقعی آنها هستند که ظاهر و باطنشان یکی است نه آن گروه . از اطلاعات جزئی کمی آگاهی پیدا کرده و در دنیا طلبی و دسیسه کاری ها محو و غرق می باشند.

آغاز رساله بحمد خدا و صلوات بر رسول و منقبت اهل بیت رسول و

۱- در قسمت دوم اصطلاحات صوفیه (عربی) تألیف عبدالرزاق کاشانی م ۷۳۶هـ هم تقریباً همین عناوین و مضامین بیان گردیده است. نسخهٔ خطی بشمارهٔ ۱۸۸۰ برگ ۲۰۰ ، ۲۳۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

خلفای راشدین میباشد و علماء الدین را اینطور توصیف می نماید : «. . . ان علماء الدین هم المعتصمون بکتاب الله، المجاهدون فی متابعة رسوله و المقتدون باصحابه» بنظر وی علمای دین سه قسم اند : اول ارباب و اصحاب حدیث یعنی گروهی که در علم حدیث رسول ممارست دارند. (درین بحث علی همدانی همه نوع احادیث رسول را که عبارت از صحیح و حسن و مرسل و موقوف و منقطع و معضل و غریب و شاذ و ضعیف و منکر وغیره میباشند ، در علم دین مهم میشمارد و بعد از قرآن مجید اتکاء به آنها را توصیه میفرماید.)

قسم دوم از علمای دین فقها میباشند که احکام شرعی را استخراج و استنباط میکنند و این گروه بر گروه اول رجحان دارد - گروه سوم از علمای دین متصوفه هستند که ارباب حدیث و فقه هستند و بوسیلهٔ تزکیه و تطهیر نفس ظاهر خود را با باطن هماهنگ کرده اند - ایشان علمای واقعی اند که بر هر دو گروه فضل صوری و معنوی دارند. علی همدانی طبق تمایل شخصی خود علمای متصوفه را در رأس علمای دین قرار میدهد.

۵۷- رسالة الاوراد

نسخ عکسی : ۶۷۲ ، ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران).

رساله دارای ۱۶ برگ و دربارهٔ اهمیت اذکار و اوراد سالکان و صوفیان است محتویات این رساله تقریبا همان است که در «اوراد فتحیه» ی علی همدانی آمده است. آنچه را که در «اوراد فتحیه» مشروحا بوده درین رسالهٔ عربی خلاصه شده و با نقل اشعار فارسی ، مولف بیان خود را زیب و زینت داده است ، مثلاً این اشعار از شاعری با تخلص محمد :

بر ماه رخت شب وصالم چشمک چه میزنند ستاره
دلم از بهر لیلی بیقرار است اگر مجنون شوم نزدیک کار است
محمد میکند عرض تجمل ازان زو قطره اشکش در قطار است

رساله به سه باب منقسم است :

باب اول : در فضیلت اوراد. باب دوم : در بیان احتیاج طالب به اوراد. باب سوم : در تقسیم اوقات برای گزاردن اوراد.

برای اثبات اهمیت اوراد به آیات زیر از قرآن مجید استناد میکند :

۱- و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداوة و العشی یریدون وجهه.[۱]

۲- فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیما و قعودا. . .[۲]

۳- و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من اناء اللیل[۳] همینطور از صحاح سته احادیث را نقل میفرماید مثلاً :

«کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من الصلوة استغفر ثلثا و قال اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت و تعالیت یا ذالجلال و الاکرام (از مسلم و ابو داود) نمونه ای از عبارات رساله را در زیر میآوریم :

«الحمد لله الذی جعل اللیل و النهار خلفه لمن ارادان یذکر اواراد ان یکون شکورا. فنشر مواعید نعیم الاذکار علی اللیل و النهار جزاء عاجلا و ذخرا اجلالمن شکر «فابی الظلمون الاکفورا»[۴] و اخذ بمجامع قلوب المحبین عن مضیق ظلمت الغفلة و الاحتجاب الی فضاء مشاهدات الاسرار بملازمة الاوراد بالا ذکار و فاز فوز اعظیما[۵] و نالوا ملکا کبیرا و اعمی ابصار الغافلین لکیلا یهتدون الی سرداق عزه بنور الاطاعة «و ما یزید هم الانفورا . . .»[۶]- سایر عبارات همین طور مسجع و مقفی می باشد.

۸- فی فضل الفقر و بیان حالات الفقراء

خطی نسخهٔ شمارهٔ ۲۳۱۶ تاشکند (بنام فقریه).

عکسی: شمارهٔ ۹۰۷ از نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ ایاصوفیه (کتابخانهٔ مرکزی)

آغاز این رساله بدین قرار است : الحمدلله الملک الحمید ذی العرش

۱- آیهٔ ۲۸، الکهف.
۲- آیهٔ ۱۰۳، النساء.
۳- آیهٔ ۱۳۰، طه.
٤- سورة الاسراء، آیهٔ ۹۹.
۵- آیهٔ ۷۱ ، سورة الاحزاب.
٦- آیهٔ ٤١، الاسراء.

المجید فعال لما یرید[1] الذی اخرج الخلق من مضیق العدم الی فضاء الوجود و جعل منهم الاشقیاء و سعداء».

بنقل از آیات قرآنی و احادیث رسول(ص) و اقوال بزرگان مؤلف فضیلت فقر و صاحبان فقر را به ثبوت میرساند مثلاً به آیات و احادیث زیر استشهاد می کند :

رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة[2] و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداوة و العشی یریدون وجهه[3] فضل الفقراء علی الاغنیاء کفضلی علی جمیع خلق الله تعالی. (حدیث).

سراج الاغنیاء فی الدنیا و الاخرة هم الفقراء ـ لولا الفقراء لهلک الاغنیاء دولة الاغنیاء فی الدنیا لا بقاء لها و دولة الفقراء فی الاخرة لا نهایة لها (بروایت امام احمد بن حنبل).

درین رساله باسند شیخ فتوت خود محمد اذکانی بعضی از احوال و مقامات صوفیه را بیان کرده و آنها عبارت اند از : ارادت، توبه، مجاهده، عزلت، تقوی، زهد، صمت (کم گفتاری)، خوف، رجا، حزن، تواضع، توکل، شکر، صبر، ورع، استقامت، اخلاص، صدق، حیا، توحید، معرفت و شوق.

در آخر رساله سلسلهٔ فقر خود را نیز ذکر کرده است. (رساله ۱۸ برگ دارد).

۹ـ صفة الفقراء

نسخ خطی : ۲۶/۰۸۲۰ ٤ (ملک) شمارهٔ ۲۳۷۷ تاشکند (ج ۳، بشمارهٔ ۲۳۱۵ که «فقریه» نام دارد).

این رسالهٔ مختصر در ٤ برگ و در صفات فقراء و اولیاء الله است سید طبق روش خود باستناد به آیات قرآن مجید و احادیث رسول(ص) و اقوال صوفیهٔ بزرگ

۱ـ آیات ۱۵-۱۶، البروج.

۲ـ آیهٔ ۳۷، النور.

۳ـ آیهٔ ۲۸، سورهٔ الکهف.

بحث خود را استحکام می بخشد. رساله ظاهراً خطبه ای است که سید آنرا ایراد کرده و خود او یا یکی از مریدان او آن را برشتهٔ تحریر در آورده است :
الحمد لله والصلوة علی عباده الذین اصطفی و السلام علی اخوان الصفاء اما بعدان الله تعالی قد خصص طائفة من عباده بالاقبال علیه و التفرد و به التجرد عما سواه و ملازمة الاخلاق السنیة والاحوال المرضیة فوصفهم بالفقرو ذکر هم فی معرض التمدح . . . » (از آغاز)

اینک عباراتی دیگر از آن :

«الفقر حلیة الانبیاء و لباس الاولیاء و شعار الاصفیاء ورداء الاتقیاء و منیة الصادقین و مطلب الزاهدین و مقصد الصالحین و برهان السالین وعنوان العارفین و نهجة المحبین و بهجة المشتاقین ودأب المؤمنین و زین المحققین و شین المنافقین.»

در توصیف فقراء به آیات قرآن مجید استشهاد میکند از جمله به آیهٔ زیر :
للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله . . .

۱۰- ذکریه (صغری)

خطی : شمارهٔ ٤۲۷٤ (ملی ملک) ۳۹۱۵ (کتابخانهٔ مرکزی) ۲۳۸۵ (تاشکند ، ج ۳ نسخ عربی) ۳۸۷٤ (فرهنگستان تاجیکستان).

این رساله دارای ۱۲ برگ و تقریبا همان مطالبی را دارد که در رسالهٔ ذکریهٔ (فارسی) مندرج است وگویا خلاصه ای از آن باشد و برای همین است که ذکریهٔ فارسی را کبری و این یکی را صغری نامیده اند.

در توضیح مطالب و اذکار و اوراد اشعار عربی زیاد نقل کرده است مثلاً این دو بیت که توصیف ذکر است :

رجال اطاعوا الله فی السر و الجهر و ما باشروا اللذات ضامن الدهر
اناس علیهم رحمة الله انزلت فظنواسکنونا فی اللوف فی الفقر

۱- آیة ۸ سورة الحشر.

مؤلف در فضائل «ذکر» مطالب رسالهٔ فارسی را بالاختصار آورده و در فضیلت ذکر خفی و سری به آیهٔ: ... ادعوا ربکم تضرعاً و خیفة ...[1] استشهاد نموده است. آغاز رساله اینطور است: الحمد لله المذکور لکل لسان المشکور لکل نطق و بیان المعروف بجامع الافضال و الاحسان و «علمه البیان»[2]

رساله به سه فصل زیر منقسم شده است:

فصل اول ـ فی فضائل الذکر فصل دوم فی المجاهدات و کیفیة الذکر فصل سوم فی اقسام الذکر.

۱۱ـ الانسان الکامل یا روح الاعظم

نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ لیدن ـ نسخهٔ عکسی شمارهٔ ٦٧٢ (کتابخانهٔ مرکزی).

این رسالهٔ کوچک چهار برگی دربارهٔ اوصاف و کمالات «انسان کامل» است که آن را روح الاعظم هم نامیده اند و آغاز آن بدین قرار است: سبحان القدوس و بحمده و الصلوة علی محمد و آله. اما بعد فقال النبی العربی الامی: انا من الله و المومنون منی». میفرماید که انسان کامل آنست که در تقلید کاملترین انسان ها، حضرت رسول (ص)، بمقام اعلای انسان برسد. در این ضمن مؤلف اهمیت متابعت و محبت و پیروی سنت رسول و اهل بیت رسول را ابراز میفرماید: «قال النبی صلی الله علیه وسلم: لایدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطیر و الجنة فی الحقیقة قلب محمد صلی الله علیه وسلم و من احب اهل بیته دخل الجنة ...»

به عنوان نمونه از قول انسانی که با پیروی رسول (ص) به کمال ممکن رسیده، قول حضرت علی را «هذا کتاب الله الصامت و انا کتاب الله الناطق» (که قبلاً هم نقل گردیده) شاهد می آرد.

درین رساله به تعلیمات صوفیه و بویژه دربارهٔ وحدت الوجود و

۱- آیهٔ ٥٥، سورهٔ الاعراف.

۲- آیهٔ ٤، الرحمن.

همه از اوست و همه اوست اشارات فراوان دارد - میفرماید که مرد کامل باتمام وجود خود به مقتضای کلام معروف «موتواقبل ان تموتوا» اتصال بحق پیدا کرده کامل میگردد.

درین رساله غیر از ابیات عربی اشعار فارسی هم دیده میشود مانند:

جهان را بلندی و پستی توئی   ندانم چه‌ای، هر چه هستی توئی
(فردوسی)

گرروزن دل بذکر حق بگشائی   بر بام فلک هر چه بود دیده شود
نه هرفرد از دل پر اجزای کائنات   در آشکار آدم و در پرده احمد ست

۱۲- طالقانیه (طالقالیه؟)

نسخهٔ خطی: شمارهٔ ۳۶۵٤ (کتابخانهٔ مرکزی کتابت در ۱۲۷۷ ه.ق.)

رساله چون در «طالقان» نوشته شده به «طالقانیه» موسوم شده است - کاتب نسخه در حاشیه مینویسد که «طالقان شهری است در میان شهرهای رشت و قزوین - این مطلب درست است ولی از قرائن معلوم میشود که مقصود از این «طالقان» مقامی است در نزدیکی جنوب «ختلان» که در قرون گذشته سهوک و شهرک هم نامیده میشد و علی همدانی از آن ناحیه گذر کرده است.

موضوع این رساله از عبارت مؤلف استخراج میگردد: «حررته من محاسن اقوال اهل المحبة و العرفان و اشارة من مدارج احوال اهل المودة والایقان للطالبین الراغبین بمحروسة طالقان جنبها الله عن نکبات الزمان».

رساله طبق التماس یکی از اخیان طالقان نوشته شده و در این رساله سیرت اخیان و اولیاء الله و بزرگان مخیر را بیان فرموده و در آخر رساله سلسلهٔ نسبت خود را از شیخ محمد الاذکانی تا حضرت رسول (ص) بیان داشته است.

درین رساله احوال و مقامات و اوصاف سالکان راه دین را بیان میفرماید و ابراز میدارد که سالکان واقعی از اوصاف زیر بهره مند می باشند: ارادت، توبه، مجاهده، عزلت، تقوی، زهد، صمت، خوف، رجا، حزن، تواضع، توکل، شکر، صبر، یقین، مراقبه، عبودیت، استقامت، اخلاص، صدق حیا، ذکر، توحید، معرفت، محبت و شوق.

درین رساله در فضایت فقر و مذمت غناء این حدیث رسول را بروایت ابن عباس از صحیح ابو داوود نقل میکند که : لعن الله من اکرم غنیا لغناه و اهان فقیرا لفقره - لا یفعل هذا الا منافق. فمن اکرم غنیا لغناه و اهان فقیرا لفقره یسمی فی السموات عدو الله وعدو الانبیاء».

به عنوان نمونه ای از نثر علی همدانی به عربی، عباراتی ازین رساله را در زیر میاوریم :

«فقد سألتنی ایها الاخ العزیز جعلک الله ممن فاز بمحبته ان اکتب لک ما ینبهک من سنة الغفلة و یحذرک الوقوع فی تیه الحیرة و ینبئک احوال العارفین اولیائه و یرغبک الاقتداء بالمستخلفین من احبائه الذین اسرارهم الی الله و ورود هم من الله و علمهم بالله و ذابت قلوبهم من حب الله فذکر هم الله فی معرض التمدح قال الله تعالی : رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله[1] . . . و امر نبیه بالصبر معهم تکریما و تشریفا لهم. فقال تعالی : و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشی یریدون وجهه . . .»[2]

۱۲- الناسخ و المنسوخ فی القرآن المجید

نسخ خطی: ۲۸۳۰، ۳۹۱۶ (کتابخانهٔ مرکزی) ۱۲۹۷ ط (مجلس)، ۱۲/ ۲۰۱۵ (فهرست‌گیرت) رساله بعنوان نسخ القرآن و المنشورات هم شهرت دارد.

درین رساله میر سید علی همدانی طبق آیهٔ : ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها»[3] مسألهٔ نسخ آیات قرآن مجید را مطرح ساخته و چند آیت ناسخ و منسوخ را بیان نموده است. وجود بیشتر آیات مربوط به جهاد و قتال و اوامر و نواهی درین مجموعه علاقهٔ علی همدانی را نسبت به امور مزبور نشان میدهد - که ما برای رعایت اختصار فقط قسمتی از هر آیه راذیلا نقل می‌کنیم (علامت «من» را برای «آیهٔ منسوخ» و «نا» را برای ناسخ بکار برده ایم).

۱- آیهٔ کتب علیکم القصاص[4] (من) النفس بالنفس[5] (نا) ۲- آیهٔ و یستفتونک

۱- آیهٔ ۳۷، النور. ۲- آیهٔ ۲۸، الکهف. ۳- ۱۰۶، البقرة.
۴- ۱۷۸، البقرة. ۵- ۴۵، المائدة.

عن الشهر الحرام قتال فیه[۱] (من) فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم[۲] (نا) ۳- آیهٔ ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن[۳] (من) و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم ...[۴] (نا) ۴- آیهٔ لااکراه فی الدین[۵] (من) جاهد الکفار و المنفقین[۶] (نا) ۵- آیهٔ والتی یاتین الفاحشة من نسائکم[۷] (من) آیهٔ فاجلدو اکل واحد منهما[۸]. (نا) ۶- آیهٔ ولا تقربوا الصلوة و انتم سکاری (من) انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطن (نا).[۱۰] ۷- آیهٔ والذین یکنزون الذهب و الفضة[۱۱] (من) انما الصدقات للفقراء (نا).[۱۲] ۸- آیهٔ انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا[۱۳] (من) لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی... (نا)[۱۴] ۹- آیهٔ ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها[۱۵] (من) ادعوا ربکم تضرعا و خفیة[۱۶] (نا) ۱۰- آیهٔ الزانی لا ینکح لازانیة[۱۷] (من) وانکحوا الایامی منکم.[۱۸] (نا) ۱۱- آیهٔ وصیة لازواجهم متاعا الی الحول[۱۹] (من) آیهٔ یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا[۲۰] (نا) ۱۲- آیهٔ والذین آووا ونصروا اولئک هم المومنون حقا[۲۱] (من) آیهٔ و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض.[۲۲] (نا) ۱۳- آیه های ۲ الی ۴ از سورهٔ مزمل (من) آیهٔ آخر این سوره (نا). علی همدانی تواتر تنزیل احکام را ناسخ و منسوخ شمرده است، ولی در این مسألهٔ اختلافی، فقط بعضی از علما و مفسرین هم عقیدهٔ وی بوده و هستند.

۴۱- تفسیر حروف المعجم

نسخهٔ خطی: ۳۸۷۱، کتابخانهٔ مجلس برگ ۹ الی ۱۰ این وجیزهٔ کوچک که دو

۱- ۲۱۷، البقرة.
۲- ۵، التوبة.
۳- ۲۲۱، البقرة.
۴- ۸، المائدة.
۵- ۲۵۶، البقرة.
۶- ۷۳، التوبة و ۹، التحریم
۷- ۱۵، النساء.
۸- ۲، النور
۹- ۴۳، النساء.
۱۰- ۹۰، المائدة.
۱۱- ۳۴، التوبة.
۱۲- ۶۰، التوبة.
۱۳- ۴۱، التوبة.
۱۴- ۹۱، التوبة.
۱۵- ۱۱۰، الاسراء.
۱۶- ۵۵، الاعراف.
۱۷- ۳، النور.
۱۸- ایضا، آیهٔ ۳۲.
۱۹- ۲۴۰، البقرة.
۲۰- البقرة، آیهٔ ۲۳۴.
۲۱- ۷۴، الانفال.
۲۲- ۷۵، الانفال.

برگ دارد درتفسیرحروف معجم است.رساله درمجموعه ای به شمارهٔ مذکور و در وسط رسائل میر سید علی همدانی و میر سید محمد نور بخش قرار دارد. این وجیزه در بیان معانی حروف عربی است از الف تا ی و آغاز آن :

«الالف الواحد من کل شیٔ و اسم الرجل من العرب» پایان آن نیز :

«الیاء ما بقی فی ضرع الشاة من اللبن والله اعلم» برای نمونه معنی حروف ب و ت را هم ملاحظه نمائید :

«الباء : الرجل کثیر الجماع. التاء : التراب الذی تشیر الناقة بیدیها و رجلیها:(برگ ۱) بگمان من بیان اینگونه معانی از علی همدانی بعید میباشد، و انتساب این کتاب به وی اشتباهی بیش نباشد.

۱۵- فی خواص اهل الباطن

نسخهٔ خطی: موزهٔ بریتانیا (عکس در کتابخانهٔ مرکزی) شمارهٔ ۲۳۸۷ در تاشکند (رک فهرست ج ۳ بنام طبقات باطنیه).

رساله دو برگ دارد و سید آن را برای پند و اندرز یکی از مریدان خود نوشته و خواص اهل باطن و اولیاء الله را برای او عرضه نموده و باو توصیه نموده است که این خواص را شعار و دثار خود سازد.

میفرماید که اوصاف اهل الباطن زیاد است اما آنکس که از اهل باطن است باید لااقل این سه وصف را داشته باشد :

«ان لا یفرح بموجود و لایحزن بمفقود ، ان لیس عنده من ذاته ، و ان یؤصل بالله و ترک محبة الدنیا»

۱۶- رساله التوبة (عربی)

نسخهٔ خطی : ۳۸۷۱ مجلس (بنام «رسالة فی التصوف) نسخه ای در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا (ج ۲).

درین رسالهٔ مختصر مؤلف در بارهٔ توبه و انابت الی الله و اذکار خفی و جلی مطالبی بیان نموده که خلاصهٔ کتاب دیگر او (مرآت التائبین)

است. این رساله ظاهراً قبل از «مرآت التائبین» تألیف گردیده و سپس به التماس سلطان بهرام شاه حاکم بلخ و بدخشان، آن رسالهٔ بزرگ فارسی تدوین گردیده است.

آغاز رساله بدین قرار است: «الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد فاعلم ایها الطالب جعلک الله ممن صقل دائرة قلبه عن کدورات الهوا و ازاح عنه الشوائب المانعة من الطریق الی الذروة العلیا . . .»

در وصف توبه میفرماید: فالتوبة هی الرجوع من المخالفة الی الموافقة و شرائطه ثلث اشیاء: الندم والا عتذار والاقلاع. الاول وظیفة الجنان. و الثانی ورد اللسان و الثالث کف الجوارح عن العصیان . . .»

خلاصهٔ رساله این است که برای درک معرفت خداوندی تزکیه و تنزیه نفس و مجاهدات و عبادات و ریاضت لازم است. سالک در اول کار باید که قلب خود را ازگناه های صغیره و کبیره پاک نگاهدارد و برای این کار توبة النصوح و توبهٔ صادقانه به درگاه خداوند متعال بسیارضروری است-درمیان اذکار، «لا اله الا الله» و «سبحان الله» و «الحمد الله» را بردیگر اوراد فضل می نهد و. میفرماید که ذکر خفی چون عملی مؤثر در احوال است و بدون شائبهٔ ریا، پس بر تر از ذکر جلی است.

۱۷- اربعین امیریه (چهل حدیث جواهر عقود ایمان)

نسخهٔ خطی: ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (ملی ملک) نسخه ای در کتابخانهٔ عمومی پنجاب در لاهور، نسخه ای در موزهٔ بریتانیا، شماره ۲۳۸۱ (تاشکند فهرست ج ۳) شمارهٔ ۱۷۶۱ (تاجیکستان).

عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی).

میر سید علی همدانی، مانند بسیاری از نویسندگان دیگر درین رساله ۴۰

حدیث[۱] رسول (ص) را به سند شیخ فتوت خود نجم الدین محمد بن محمد الاذکانی بیان نموده و سند آن را تا راویان معروف مانند انس بن مالک و ابوبکر صدیق، ابو ذر غفاری و ام سلمه زوجهٔ رسول (ص) و بحضرت رسول (ص) رسانده است. احادیث، مربوط به اوامر و نواهی دین اسلام اند. مثلاً :

۱- آمر بالمعروف و ناهی عن المنکر بمنزلهٔ خلیفهٔ رسول و متمسک به کتاب خدا است. ۲- دنیا از هاروت و ماروت جادوگر تر است. ۳- دنیا ایمان را همانطور نابود میکند که آتش هیزم را. ٤- کسانی که دیر غضبناک میشوند و زود از خشم بر میگردند بهترین امت رسول (ص) هستند. ۵- بخیل وارد جنت نمیشود. ٦- بهشت برحکمران ظالم حرام است. ۷- لعنت خدا برفقیری که توانگری را برای مال دوست دارد و لعنت خدا بر توانگری که بعلت فقر درویشی را دوست ندارد که چنین کار از منافق سزد. ۸- برای مؤمن چیزی خوبتر از حسن اخلاق موجود نیست. ۹- هر که جدال و دروغ ترک نکرد، وارد جنت نمیشود. ۱۰- حاجات خود را از رحمای امت طلبید نه از کمینگان. ۱۱- نشان منافق سه چیز است: دروغگوئی و خیانت در امانت و خلاف عهد. ۱۲- زمانی فراخواهد رسید که مرداری را بر عالم با عمل ترجیح خواهند داد (ترجمه از متن عربی به فارسی).

۱- معمولا باستناد حدیثی منسوب بحضرت رسول، بسیاری از علماء رسالهای مشتمل برچهل حدیث نوشته اند آقای پرفسور دکتر عبدالقادر قره خان استاد ادبیات ترکی در دانشگاه استانبول در مقالهٔ خود به نام «چهل حدیث نویسی درادبیات فارسی و تاثیر آن درادبیات ترک از طریق ترجمهٔ این آثار» چندین چهل حدیث را با اسم و عنوان ذکر کرده است: ٤٦ به فارسی، بیش از ۸۰ به ترکی بیش از ۲٦۰ به عربی و زیاده از ۳۰ به اردو. او دربارهٔ چهل حدیث نویسی در اندونزی هم صحبتی کرده است. میگویند اولین مجموعهٔ چهل حدیث را عبدالله بن مبارک (م ۱۸۵ هـ) جمع کرده بود شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در رسالهٔ عجالهٔ نافعه می نویسد: «اقسام تصنیف احادیث که آن را اربعین نامند یعنی چهل حدیث دریک باب یاابواب متفرقه بیک سند یا اسناد متعدده جمع نمایند» حاج خلیفه (م ۱۰٦۷ هـ) در ج ۱ کشف الظنون دربارهٔ مفاد این گونه احادیث و اسامی مؤلفان آنها صحبتی دارد. ر- ک مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران مهرماه ۱۳٤٦ ش، ۹۷، ۱۰۸ و مجلهٔ الرحیم (اردو) شمارهٔ به ماه ۱۹٦۷ چاپ حیدرآباد (پاکستان).

۱۸- اربعین فی فضائل امیرالمؤمنین علی (ع) (و اهل بیت رسول ـ ص.)

خطی در : کتابخانهٔ ملی پاریس فهرست ، بلوشه (ص ۱۵۵ ، ج ۱) موزهٔ بریطانیا (ج ۲ بنام سادات نامه) شمارهٔ ۹۹۶ ، تاشکند (ج ٤ بنام مناقب السادات).

محتویات این رساله چهل حدیث پیغمبر اکرم است که متضمن فضائل حضرت علی و اهل بیت رسول میباشد. سلسله سند این احادیث را مؤلف از امام علی بن موسی الرضا شروع کرده و تا حضرت رسول رسانده است.

«روی هذه الا حادیث قدوة الاولیاء علی بن موسی الرضا علیه السلام عن ابیه موسی الکاظم علیه السلام عن ابیه جعفرالصادق علیه السلام عن ابیه محمدبن علی الباقر (ع) عن ابیه زین العابدین (ع) عن ابیه امیرالمؤمنین الحسین (ع) عن ابیه امیرالمؤمنین علی (ع) عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم . . .»

ترجمهٔ فارسی بعضی از احادیث را در زیر می بینید :

۱- اولاد من مانند کشتی نوح است که هر که بدان تمسک جست رستگاری یافت و کسی که از آن تخلف کرد در آتش دوزخ غرق شد. ۲- کسی که اولاد مرا تکریم کرد خداوند روز حشر اورا میان ایشان مبعوث و محشور میفرماید. ۳- کسی که باولاد من باملاطفت و نرمی صحبت کرد خداوند روز قیامت اورا در میان آنان محشور میکند و چهرهٔ او مانند بدرکامل میدرخشد. ٤- اولادم را بزرگ دارید اولاد من بی شک بامن خواهند بود. ۵- اولاد من روز قیامت در جوار من میباشند. ٦- اولاد من درین امت امانت دین است و روز قیامت خواهش گر جمیع مسلمانان. ۷- کسی که با اولاد من طعام خورد خداوند بر بدن او آتش را حرام میکند. ۸- نیکان اولاد من را تکریم کنید و بدان آنان برای من هستند. ۹- کسیکه اولادم را تحقیر کرد گوئی مرا تحقیر کرد.

۱۹- خطبة الامیریة

نسخهٔ خطی: تاشکند (رک ج ۳، شمارهٔ ٤ ۲۳۸) موزهٔ بریتانیا (رک ج ۲).

این رسالهٔ مختصر دارای دو برگ و متضمن دو خطبهٔ میر سید علی همدانی

است. آغاز خطبهٔ اول چنین است : «الحمد لله الذی جعل اللیل والنهار خلفه لمن اراد ان یذکر او اراد ان یکون شکورا و تستر موائد نعیم الاذکار علی احاحین اللیل والنهار جزاء و ذکرا لاجل لشکر فابی الظلمون الا کفورا[1] و اخذ بجامع قلوب المحبین عن ظلمات الغفلة والاحتجاب الی فضاء مشاهداة الاسرار الاوراد بالاذکار فقد فازفوزا عظیما[2] و نالوا ملکا کبیرا و اعمی ابصار الغافلین کی لا یهتدوا الی سرادقات عزه بنور الطاعات و ما ـ یزیدهم الا نفورا[3] والصلوة علی من ارسله بالحق بشیرا و نذیرا فقام داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا[4] وعلی اله الطیبین والطاهرین وائمهٔ المهتدین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد . . .»

و در آغاز خطبهٔ ثانی آیات متعدد قرآن مجید را در اهمیت ذکر خداوندی نقل میکند مانند : واذکر اسم ربک بکرة و اصیلا[5] و ۲ـ واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عینک عنهم[6] موضوع هر دو خطبه تقریبا یکی است ـ در خطبهٔ اول سامعین و خوانندگان را از نتائج غفلت قلب و گمراهی میترساند و برای ادامهٔ عبادت و ذکر دعوت به جلاء و بیداری قلب می نماید.

در خطبهٔ دوم نیز همین مطلب را ابراز میدارد منتهی از وساوس نفس و شیطان مردم را بر حذر میدارد و معنی اخلاص و تقوی را توضیح میدهد.

۲۰ـ خواطریة

نسخه های خطی: تاشکند شمارهٔ ۲۳۸۵ (رک ج ۲) نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا (عکس این نسخه در کتابخانهٔ مرکزی).

آغاز این رساله چنین است : والله یقول الحق و هو یهدی السبیل.

۱ـ آیهٔ ۹۹ ، الاسراء.
۲ـ آیهٔ ۱ ، سورهٔ الاحزاب.
۳ـ ۴۱ ، الاسراء.
۴ـ ۴۵ ، الاحزاب.
۵ـ آیه ۲۵ ، الدهر.
۶ـ ۲۸ الکهف.

قال الله تعالی : الم اعهد الیکم یبنی آدم ان لاتعبد والشیطن انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم[۱]- و قال الله تعالی : یا بنی آدم لایفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سواتهما انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم[۲]- و قال الله تعالی لاقعدن لهم صراطک المستقیم ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم ولا تجد اکثرهم شاکرین[۳]- و قال الله تعالی: استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکرالله[۴]- و قال الله تعالی : ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم[۵]- وقال الله تعالی: الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس -[۶] و قال رسول الله صلعم : ان الشیطان لیجری آدم مجری الدم و قال علیه السلام : لولا ان الشیطین یجرون علی قلوب بنی آدم لنظروالی ملکوت السماء . . .»

از آیات قرآنی و احادیث ماثوره‌ای که در فوق نقل گردید. مفاد این رساله آشکار می شود. درین رساله سید راجع به شرور نفسانی و شیطانی صحبت کرده و سالکان راه حق را از این شرور بر حذر داشته است. لب مباحث این رساله انواع خواطر و اعمال بر ضد شرور غولهای شیطانی است.

موضوع نفس و شیطان یکی از موضوعاتی است که علی همدانی بآنها علاقهٔ مخصوصی نشان داده است. درکتاب خلاصة المناقب و مستورات پاره‌ای از اقوال سید را در اینمورد نقل کرده اند.

درین رساله علی همدانی شیطان ها را (بفحوای سورهٔ الناس که بعضی از آیات آن درین رساله منقول است) به دو گروه مشخص تقسیم کرده است : شیطان انسی و شیطان جنی. خلاصهٔ مطالب رساله را در زیر میاوریم.

شیاطین بر دو قسم معنوی و حسی تقسیم می شوند. قسم حسی آنان یا انسی است یا جنی. قسم معنوی شیاطین هم یا انسی است یا جنی و در کارگمراهی

۱- ۶۱ یسین ۲۶.
۲- آیهٔ ۲۷ ، سورهٔ الاعراف.
۳- ایضاً الاعراف آیهٔ ۱۹.
۴- آیهٔ ۲۰ ، سورهٔ المجادلة.
۵- آیهٔ ۱۲۱ ، سورهٔ الانعام.
۶- آیات ۴ تا ۶ سورهٔ الناس.

مخلوق خداوندی متحد و متفق میگردند و بفحوای آیات قرآنی شیاطین جنی ببرادران انسی خود وحی میکنند و هر دو گروه در کفران و بطلان حقائق مشارکت مینمایند.

ازین بحث پیداست که شیاطین بالفعل سه گروه دارند معنوی (متحد) و جنی و انسی و گفتار علی همدانی بیشتر در رابطه با گروه جنی است.

میفرماید که برای پیروزی مؤمن واقعی و سالک راه حق لازم است که قوای شیطانی را تحت الشعاع قرار بدهد و برآنها شکست سخت وارد سازد «شیاطین الجن» در خواطر انسانها جا دارند و سعی میکنند که خلوص نیت در اعمال را از بین ببرند و ریا و بدعملی را در دلها شان نیکو جلوه دهند. هر کس که میخواهد از هر شیطانی مصون باشد، باید ذکر و توجه بخدا را ادامه بدهد. بوسیلهٔ «اعوذ خوانی وورد یاغیاث المستغیثین اغثنی» شیطان میگریزد ـ میفرماید که در فهماندن و تهیهٔ این گفتار از کتب و رسائل امام محمد غزالی و شیخ نجم الدین کبری و تجارب شخصی استفاده کرده است ـ در اینمورد خوانندگان را به ملاحظهٔ جلد سوم احیاء علوم الدین دعوت میکنیم. علی همدانی این مباحث را در باب ششم ذخیرة الملوک هم آورده است.

بعد از بحثی گسترده پیرامون شیاطین ، سید در پیرامون خواطر انسانی مطالبی را ایراد میکند. میفرماید خواطر انسانی چهار قسم دارد : ربانی و ملکی و نفسانی و شیطانی و نفوذ شیاطین در یکی از دو قسم آخر است یعنی در خواطر نفسانی یا شیطانی. و خواطر ربانی و ملکی اثر و تأثیر شرور شیطانی را نمی پذیرد (البته شیاطین آن خواطر را نیز احیانا مورد تهاجم قرار میدهند ـ سالک واقعی و هدایت جوباید که در صحبت مردانی باشد که خواطر ربانی و ملکی دارند و بدین وسیله قلب خود را صیقلی و قوی کند. حضرت رسول[ص] فرموده است : الایمان عریان و لباسه التقوی وهو حافظ القلوب عن نزعات الشیطان ـ بحث خواطر را استاد شادروان فاضل بدیع‌الزمان فروزانفر هم درقسمت سوم شرح مثنوی شریف (دفتر اول) بشیوایی و عمق تمام بیان داشته‌اند. خلاصه در رسالهٔ

خواطریه علی همدانی مؤمنان را به مبارزه با شیاطین الانس والجن وادار میکند و جالب است که این مباحث در عصر حاضر در فکر علامه اقبال انعکاس یافته و او دربارهٔ ابلیسان ناری و خاکی (یعنی جنی و انسی) اشعار و منظومه های متعدد سروده (به زبان اردو و فارسی هر دو)[1] و در جایی به علی همدانی هم استناد جسته است.[2] ولی اقبال به باب ششم ذخیرة الملوک نظر داشته است و نه باین رساله.

۲۱- السبعین فی فضایل امیر المؤمنین علی(ع)

هفتاد حدیث است از پیامبر (ص) به شمارهٔ اول تا سبعون و همه در ستایش حضرت علی (ع) و با هر حدیث سخنی کوتاه از امام علی (ع) یک نسخهٔ خطی از این اثر در کتابخانهٔ گنج بخش (به شمارهٔ ۴۰۹/۵ ٤٤) در مجموعه ای که درقرن نهم تحریر شده موجود است و نسخهٔ دیگر آن را که در سال ۱۲۶۹ هجری در ۱۳ برگ با خط بسیار خوش تحریر شده در کتابخانهٔ مجلس زیر شمارهٔ ۱۷۲ط می توان یافت. ضمنا شیخ سلیمان قندوزی حنفی نقشبندی این کتاب را تماما در باب ۵۶ اثر خود «ینابیع المودة» نقل کرده و بنابر این همراه با چاپ های متعدد «ینابیع» در استانبول و بیروت و نجف و بمبئی و مشهد و تهران وغیره «السبعین» نیز چاپ شده ، چنانکه ترجمهٔ فارسی آن نیز ضمن ترجمهٔ «ینابیع» که به نام «مفاتیح المحبة» در تهران به چاپ رسیده ، در سال ۱۳۱۲ منتشر شده است.

کتب و رسائلی که اشتباها به میر سید علی همدانی منسوب کرده اند

۱- اسرار وحی

(تألیف شیخ عزیز نسفی)

نسخ خطی : ۴۲۵۰ (ملی ملک) شماره ۲۱۰۸ ، ۲۱۰۸ الف ، (تاشکند، ج ۲) و ۲۳۹۸ (کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بنام شیخ عزیز نسفی) ، کتابخانهٔ

۱- بیشتر در آثار او بنام‌های «جاوید نامه» ، «بال جبریل» ، «ضرب‌کلیم» و «ارمغان حجاز».

۲- در جاوید نامه ، ص ۱۸۵ ، ۱۸۶.

دانشگاه بنام شیخ ابو محمد علی بلخی، ص ۱۵۷ فهرست. اسرار وحی اخیراً در تهران چاپ گردیده است.

این رساله مفصل دربارهٔ احادیث معراج رسول(ص) است وروایات آن با استناد به حضرت امام جعفرصادق(ع) بیان گردیده و مشتمل برگفتگوی حضرت رسول(ص) با خداوند متعال درحین معراج می باشد. رساله دارای ۱۰۰ برگ است. چنانکه می بینیم انتساب این رساله به میر سید علی همدانی اشتباه است - کاتب مجموعهٔ خطی شمارهٔ ۴۲۵۰ (بنام علی اصغر ابراهیم) این رساله راجزو رسائل علی همدانی شمرده است. همینطورکاتب نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۱۰۸ (تاشکند، ج ۳) مینویسد که شخصی به نام «ابوالليث نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم سمرقندی» فکر میکند این رساله از آثار میر سید علی همدانی است. نویسندگان بعدی، به این نسخ استناد کرده و رساله را از آن علی همدانی پنداشته اند مثلاً مرحوم استاد سعید نفیسی مینویسد که «میرسید علی همدانی در اسرار وحی این رباعی را که ذیلاً میاوریم به فضیل عیاض نسبت داده و حال آنکه نسبت آن به ابو سعید ابوالخیر قرین صواب است:

با فاقه و فقر هم نشینم کردی بی خویش و تبار و بی قرینم کردی
این مرتبهٔ مقربــان در تست آخر بچه خدمت این چنینم کردی[1]

خوشبختانه نسخهٔ خطی نفیس متعلق به کتابخانهٔ سلطنتی صفویه اینک بشمارهٔ ۲۳۹۸ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود و ثابت می کند که این رساله اثر شیخ نسفی می باشد، و به نام همو انتشار یافته است.

۲- «رسالهٔ سلسله نامه»

نسخهٔ خطی: شمارهٔ ۲۳۷۶ تاشکند (ج ۳) نسخهٔ عکسی: ۱۶۶۶ در کتابخانهٔ مرکزی.

انتساب این رساله به میرسید علی همدانی چنانچه می بینیم بنابر اشتباهی فاحش است چون نویسندهٔ آن یکی از مریدان امیر سید محمد طالقانی است بنام

۱- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۱.

سید علی. و امیر سید محمد طالقانی یکی از همدرسان امیر سید محمد نور بخش است. مولف چون سید است و علی نام دارد، بهمین علت این رساله را به میر سید علی همدانی منسوب کرده اند ولو مؤلف در ذکر سلسلهٔ خود آورده است:

بود میر سید علی پیر او[1] که تن دل وجان از اکسیر او
زمن دان که آن سید همدان ز اقطاب فرد است اندر جهان

این رساله را اثر میر سید نور بخش هم دانسته اند.

۳- رسالهٔ «انوار» یا «نوریه»

نسخ خطی: شمارهٔ ۳۲۵۸ و ۳۶۵۴ (کتابخانهٔ مرکزی).

این رساله دارای ۲۵ برگ است و بحث های جالب و خواندنی دارد مؤلف در مقدمهٔ آن مینویسد که «رسالهٔ انوار و تفاصیل آن را در جواب شیخ شهاب‌الدین سهروردی» تالیف نموده و سپس تصریح میکند که «رسالهٔ نور سهروردی را جواب گفته و آن مباحث را پیش برده است. رساله در سه باب است: باب اول مراتب انوار (نور مطلق و نور عرفان) باب دوم در نور و نور علم (و نیز در شرح اول ما خلق الله العلم) باب سوم مراتب انوار حیات.

این رساله از آثار میر سید علی همدانی نیست بلکه جزو رسائل میر سید محمد نور بخش میباشد - این امر از سبک رساله و از نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۶۵۴ (کتابخانهٔ مرکزی) بثبوت میرسد.

این رساله اخیرا در جزو تعدادی رسائل عرفانی بعنوان سبع المثانی[2] درشیراز چاپ و منتشر شده و جزو آثار میر سید محمد نور بخش ذکر گردیده است.

٤- رسالهٔ کشف الحقایق

(از شیخ محمد بن عبدالله)

نسخهٔ عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی) خطی: موزهٔ بریتانیا (ج ۲: ص ۸۳۶) شمارهٔ ۲۳۸۲ (ج ۳ تاشکند) شمارهٔ ۱۸٤٤ (تاجیکستان).

۱- یعنی پیر خواجه اسحق ختلانی.
۲- چاپ شیراز (ص ۱۵۲ به بعد) سال ۱۳٤۲ ش.

درین رساله مؤلف آن دربارهٔ معرفت خداوندی و سیر و سلوک عارفان صحبت کرده و ضمنا سلسلهٔ خود را در گروه «کبرویه» بیان داشته است.

مؤلف این رساله شیخ محمد الخوصی یا طبق نسخهٔ شمارهٔ ۱۶۶۶ محمد بن عبدالله الحموی است.

او خود را از مریدان خواجه اسحاق ختلانی و همدرسان امیر سید محمد نور بخش می شمارد و می نویسد: «نسبت سلسلهٔ این ضعیف نحیف الفقیر الی الله الهدی محمد بن عبدالله الخوصی بحضرت خواجه اسحق ختلانی و از آن بحضرت میر سید علی همدانی و از آن حضرت به شیخ محمود مزدقانی و از آن بحضرت علاء الدوله سمنانی . . .»

۵- مکارم اخلاق

(که اصلا اثر میر سید محمد نور بخش است)

نسخ خطی: ۲۲۴ (کتابخانهٔ مرکزی) موزهٔ بریتانیا (ج ۲، ص ۸۳۶) تاشکند ۲۰۲۶ (ج ۳) تاجیکستان (شمارهٔ ۲۰۴۸) و در نسخهٔ شمارهٔ ۳۶۵۴ کتابخانهٔ مرکزی بنام سید محمد نور بخش.

نسخهٔ عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانهٔ مرکزی).

رساله ۳ برگ دارد و موضوع آن اخلاق سالکان است. مؤلف سالکان راه خدا را توصیه میکند که از امراض هفت گانهٔ روحانی، بخل و خشم و آز و حقد و شهوت و ناز و کبر و حسد بر حذر باشند.

در آغاز رساله مؤلف میفرماید: «خصوصا سلام بر صاحب وقت که مسمی به اسحاق است». بنا بر این چنانکه در نسخهٔ شمارهٔ ۳۶۵۴ نیز صراحت دارد این رساله نوشتهٔ میر سید محمد نور بخش است که با این عبارت به پیر طریقت خود، خواجه اسحق علی شاهی ختلانی احترام می‌گزارد و انتساب آن به علی همدانی اشتباه صریح است.

۱- نزهة الخواطر.

۹- غاية المكان فی دراية الزمان

(اثر تاج الدین محمود اشنهی است)

میکروفیلم شمارهٔ ۳۲۶۰ کتابخانهٔ مرکزی ازروی مجموعهٔ شمارهٔ ۷۸۷ کتابخانهٔ رضا رامپور (هند).

در آخر رساله آمده است : «تمت الرسالة المسماة . . . من مصنفات . . . عين القضاة سيد علی همدانی عطر الله مضجعه . . .»

رساله از تاج الدین محمود اشنهی میباشد و در پاکستان چاپ هم شده و ترجمهٔ انگلیسی آن هم بوسیلهٔ آقای عبدالحمید کمالی در کراچی (پاکستان) چاپ گردیده ، و انتساب آن به میر سید علی همدانی اشتباه محض میباشد.

کتب و رسائل علی همدانی که نگارنده بآنها دسترسی پیدا نکرده ام ولی اسم یا مشخصات آنها را در فهرست های کتابخانه های مختلف می توان یافت :

۱- فراست نامه (رک فهرست بر اکلمان مجلد اول ، ص ۱۰۶ ، فهرست بلوشه پاریس ، جلد ٤ ، ص ۱۰۱).

آغاز رساله : «بدان . . . اسعدک الله تعالی فی الدارین که این رساله ایست مفید».

۲- رساله در بیان روح و نفس (رک فهرست فرهنگستان تاشکند، ج ۲، شماره ۲۳٦۱ و نیز فهرست نسخ دفترهند درلندن، مجلد۱، ص۲۳٤ و در آن جامذکور است که رسالهٔ «نفسیه» از علی همدانی باهتمام قاضی حمید الدین ناگوری در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در دهلی چاپ شده است ولی بنده نتوانستم آن را بدست بیاورم. در فهرست نسخ خطی تاجیکستان زیر شمارهٔ ۲۳۳۹ هم رسالهٔ «نفسیه» مذکور است و از قرائن معلوم میشود که همان «روح و نفس» میباشد.

۳- رسالهٔ صفریه : آقای محمد ایوب قادری به نقل از مکتوبات پیر جماعت علی شاه پوری (چاپ انجمن خدام الصوفیهٔ کراچی ۱۹۵۸ میلادی) اثبات کرده که نسخهٔ خطی این رساله در دست صاحب مکتوبات بوده است (ترجمهٔ اردو تذکرهٔ علمای هند ، ص ۲۵۲ کراچی ۱۹٦۱م).

۴- معرفة النفس : مذکور در نزهة الخواطر . . . جلد دوم ، ص ۹۰
آغاز رساله : «شکر و ثنا آن خدای را.»

۵- رسالهٔ شریفه در بحث وجود : فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس جلد ۴ تألیف بلوشه ، ص ۹۸۰.
آغاز رساله : «بدان وفقک الله تعالی . . . که اصحاب بحث و نظر از»

۶- رسالهٔ آداب المشائخ : فهرست نسخ خطی دانشگاه بمبئی تألیف سرفراز خان ، ص ۳۵ و نزهة الخواطر ، جلد ۶ ، ص ۹۰ و فهرست نسخ خطی فرهنگستان تاجیکستان ، جلد ۱ ، شمارهٔ ۱۷۲۰ و فهرست تاشکند مجلد ۳ شمارهٔ ۲۳۸۹ - در نزهة الخواطر بنام «فی آداب المشیخة» ذکر شده و دارای پند و اندرزها است درین مورد که مشائخ چطور با مریدان خود رفتار کنند.

۷- فرهنگ میر سید علی (در الفاظ قرآن مجید): فهرست نسخ خطی بادلیان جلد ۱ ، ص ۹۸۵ و ستوری هم در جلد اول (ص ۳۶) فهرست خود بآن اشاره کرده است. از فهرست معلوم میگردد که این کتاب بر ۲۸ باب مشتمل و دارای ۶ فصل بوده ولی درین نسخه فقط سه فصل آن موجود است بدین قرار.

۱- در باب ادات. ۲- در بیان اسما و ضمایر. ۳- در بیان اسمای اشاره و موصولات. اینجانب فعلاً میکروفیلم آن را در اختیار ندارم.

۸- فی آیات الاحکام من القرآن الحکیم (عربی) مذکور در نزهة الخواطر جلد ۲ ص ۷۹ ، آغاز : «سلام الله علی فلان و رحمة الله و برکاته. . .»

۹- الرسالة الشریفة : فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ لیدن چاپ ۱۹۶۲ ص ۴۹. ممکن است که این همان رسالهٔ شریفهٔ در بحث وجود باشد.

۱۰- انوار الاذکار : فهرست کتابخانهٔ تاشکند جلد ۲ شمارهٔ ۲۳۶۵. به ظاهر همان رسالهٔ «ذکریه» (عربی) است یا «رسالة الاوراد» و شاید هم رسالهٔ جداگانه ای باشد.

۱۱- مقالات امیریه شمارهٔ ۲۳۶۹ رک : فهرست تاشکند، ج ۲.

۱۲- رسالهٔ غیبیه : مذکور در نزهة الخواطر . . . ج ۲ ، ص ۸۹ (ظاهراً رسالهٔ واردات است).

۱۳- فوائد العرفانیه : در «بزرگان و سخن سرایان همدان» ج ۱، ص ۸۸ مذکور است و از اشاره‌ای که نزهة الخواطر. . . ج ۲، ص ۸۸ می‌کند برمیآید که همان رسالهٔ سیر الطالبین است.

۱۴- دستور العمل : شمارهٔ ۱۳۲۵ فهرست نسخ خطی تاجیکستان، جلد ۱.

۱۵- معرفة الزاهد ایضاً ، شمارهٔ ۲۱۹۰. این رساله هم در مکتوبات پیر جماعت علی شاه علی پوری مذکور است. تذکرهٔ علمای هند (ترجمهٔ اردو) صفحهٔ ۳۵۲.

۱۶- فی ذوی القلوب : ایضاً ، شمارهٔ ۳۸۷۴ فهرست تاجیکستان ، جلد ۱.

۱۷- کیفیت خواب : ایضاً ، شمارهٔ ۱۹۶۷.

۱۸- اربعون لئالی : شمارهٔ ۲۳۸۰ فهرست فرهنگستان تاشکند ، جلد ۳ و ظاهراً چهل حدیث پیغامبر(ص) است.

۱۹- مجمع الاحادیث : ایضاً ، در فهرست فرهنگستان تاشکند ج ۳.

۲۰- روح القدس : ایضاً.

۲۱- اخلاق محترم یا محرم : مذکور در «بزرگان و سخن سرایان» ج ۱، ص ۸۹. و در نزهة الخواطر، ج ۲، ص ۸۸ بعنوان رسالهٔ اخلاقیه ذکر شده است.

۲۲- اسرارالقلبیة : ایضاً ، ص ۸۸ «بزرگان . . .» نیز در ریحانةالادب، ج ۲، ص ۴۹۸.

۲۳- الذاتیة : رساله ای در تحقیق ذات و در کتاب بزرگان و سخن سرایان همدان ، جلد ۱ ، ص ۸۸ مذکور افتاده است.

۲۴- سبع المثانی مذکور در بزرگان و سخن سرایان همدان ، ج ۱.

۲۵- فتوحیه : موزهٔ بریتانیا (فهرست ریو) ج ۲ ، ص ۸۳۶. شاید فتوتیه است؟

۲۶- رسالهٔ تأویل : فهرست تاشکند ، ج ۲ ، شمارهٔ ۲۳۷۸.

۲۷- طبقات باطنیه ، ایضاً ، شمارهٔ ۲۳۸۷ .

۲۸- اربعون الاحادیث فی فضل الفقراء و الصادقین: ایضا جلد ۳، تاشکند.

۲۹- نزهة الارواح مذکور در سه گنجینهٔ توحید (قسمت دوم) ص ج بدون ذکر ماخذی.

۳۰- انبای زمان و مکان : فهرست نسخ خطی برلین تألیف پرچ ص ۲۷۹. آغاز : «حمد بی حد احدی را سزاست که ریاض موجودات را.. .»

۳۱- رسالة المکانیة و الزمانیة : مذکور در فهرست نسخ خطی کتب شرقی درکتابخانه گوته (برلین) ج ۱، ص ۲۲۲، آغاز رساله : «پرواز نکند شکار او جز . . . .»

۳۲- ادعیهٔ فارسی : فهرست نسخ کتابخانه آصفیهٔ حیدر آباد دکن تألیف سید تصدق حسین کاظمی، ص ۵۸، ج ۱.

۳۳- مقامات السالکین : مذکور در نزهة الخواطر، ج ۲، ص ۸۸.

۳۴- شرح قصیدهٔ خمریه تائیهٔ ابن فارض مصری: مذکور درسه گنجینهٔ توحید بخش دوم، ص ج» به نقل از ریاض العلماء و حیاض الفضلا از افندی م ۱۱۳۰ ه ولی بظاهر شرح قصیدهٔ خمریهٔ میمیه را با تائیه مخلوط کرده است.

۳۵- کتاب اخبار المهدی مذکور در «اصول تصوف» از دکتر احسان الله استخری ص ۲۹۱.

بعضی از رسائل که بدون اسم در فهرست ها بنام علی همدانی مذکور است :

در فهرست نسخ خطی که در لیدن بسال ۱۹۶۲م بچاپ رسیده، هفت رساله بدون عنوان و اسم به امیر سید علی همدانی منسوب است. برای شناختن آن رسائل عبارتی از آغاز هر یک را در فهرست مذکور نقل کرده اند که بصورت زیر میباشد :

۱- الحمدلله. ۲- الحمدلله الذی بحمده یفتتح . . . ۳- الحمدلله العزیز طلاع البلیغ. ٤- الحمدلله حق حمده و الصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اما بعدیقول العبد الحقیر الفقیر الی الله الغنی الکبیر علی بن شهاب الهمدانی». ۵- «فقال النبی العربی الامی : انا من الله و المومنین منی . . .» ٦- «الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی عباده المصطفین الذین . . .» ۷- «الحمد لله حق

حمده اما بعد قال الله تعالی فی القرآن المجید . . .» - ما جمعا بذکر ۱۱۵ کتاب و رسالهٔ سید علی همدانی پرداخته و در آنجمله در رد انتساب ۶ رساله بوی مبادرت ورزیده ایم ولی از کیفیت ۱۴ رساله و کتاب وی هنوز اطلاعات کافی نداریم.

شعر گویی میر سید علی همدانی و آثار شعری او

مقدمه :

میر سید علی همدانی شاعر هم بوده و در اشعار خود علی و گاهی علائی تخلص می کرده است. از انواع شعر او تعدادی غزل و چند قطعه و رباعی عرفانی بما رسیده است. تعداد ابیاتی که جمعا باو منسوب است در حدود ۵۰۰ میباشد. چنانکه خواهیم دید کمیت و کیفیت اشعار او نشان می دهد که باید علی همدانی را در زمرهٔ شعرای متوسط عرفانی بشماریم.

در آثار نثری او (فارسی و عربی) اشعار فراوان موجود است. و اگرچه او آثار خود را با اشعار شعرای نامدار متعدد (و مخصوصا از شعرای عرفانی) زینت می بخشیده ولی بنظر میرسد که بعضی از اشعاری که آورده است سرودهٔ خود او میباشد.

اشعار جداگانه

مجموعهٔ جداگانهٔ شعر علی همدانی مشتمل است بر چهل و یک غزل و نه قطعه و رباعی. مجموعهٔ غزلیات او بنام «چهل اسرار» یا «گلشن اسرار»[1] معروف است.

هفت غزل او را جعفر بدخشی در «خلاصة المناقب» هم نقل کرده و خود علی همدانی نیز در بعضی از کتب و رسائل به اشعار خود استشهاد کرده است.

نسخ خطی و عکسی و چاپی از مجموعه اشعار علی همدانی در زیر معرفی میگردد:

(الف) نسخهٔ عکسی (از نسخهٔ متعلق به کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا با ۳۹ غزل) در کتابخانهٔ مرکزی.

(ب) نسخهٔ چاپی «چهل اسرار» (چاپ دوم: ۱۳۳۳ ه باهتمام نیاز علی خان

۱- فهرست مشروح بعضی کتب نفیسهٔ قلمیه . . . حیدر آباد دکن، ج ۱ ص ۴۶۴.

که در امرتسر هند چاپ شده و دارای ٤١ غزل است با اغلاط زیاد.

(ج) نسخهٔ چاپی بنام «شرح چهل اسرار» (لاهور ۱۸۸۸م با تضمین و شرح مستانشاه کابلی). درین مجموعه ٤١ غزل علی همدانی را جامع کتاب تخمیس کرده و «مخمسات» ترتیب داده است. این مجموعه چندی بعد با «دیوان مستانشاه کابلی». آتشکدهٔ وحدت - چاپ شده است (لاهور ۱۳۱۵ ه.ق.)

(د) مجموعهٔ خطی نفیس و مورخ سال ۸۶۶ ه.ق. که در اختیار آقای میرزا جعفر سلطان القرائی قرار دارد و در آن ۱۳ غزل علی همدانی موجود است.

(ه) نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰۳٦ بنام «تذکرهٔ علائی» در کتابخانهٔ مرکزی با ۲٦ غزل علی همدانی.

(و) نسخهٔ خطی شمارهٔ ٤۲۵۰/۲۸ کتابخانهٔ ملی ملک تهران که محتوی ده غزل و دو رباعی علی همدانی است.

از مجموعه های دیگر شعر علی همدانی سه نسخهٔ خطی زیر متعلق به کتابخانهٔ فرهنگستان تاشکند قابل ذکر است: شمارهٔ ۱۰۸۳ تا ۱۰۸۵.

در مجموعه (جنگ) شماره ۲٤۲٤ کتابخانهٔ مرکزی هم چند شعر علی همدانی ثبت شده است.

چاپ اشتباهی ده غزل علی همدانی بنام علاءالدوله سمنانی

مرحوم استاد سعید نفیسی در یکی از مقالات خود دربارهٔ احوال و آثار و شعر گویی شیخ علاءالدوله سمنانی (م۷۳٦ه) صحبتی کرده و در آن جا نه غزل علی همدانی را به آن شیخ منسوب و چاپ کرده است. استاد فقید مأخذ گفتارش را ذکر نکرده ولی علت تسامح او این بوده که علا و علایی را تخلص علاءالدولهٔ سمنانی گمان برده و نوشته که شاعر دیگری را که متخلص به «علایی» باشد نمیشناسد[1] غزلی هم با تخلص «علا» نقل کرده که در همهٔ نسخه های ما بتخلص «علی» آمده و ظاهر است که آنهم یکی از دو تخلص علی همدانی است.

۱- مجلهٔ ماهنامهٔ یغما شمارهٔ ۸ و شمارهٔ ۱۰ سال ۱۳۳۳ ش، ص ٤٤۹ - ٤۵۲.

استاد شادروان بعدا متوجه تسامح خود شده و در جلد اول «تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی» در ذکر میر سید علی همدانی نوشته است: «. . . در شعر علایی تخلص میکرد» (ص ٤).

مقالهٔ مذکور استاد سعید نفیسی برای بار دوم عینا بهضمیمهٔ تذکرهٔ شعرای سمنان چاپ شده و در «شرح احوال و آثار و افکار شیخ علاء الدولهٔ سمنانی تألیف سید مظفرصدر[2] بعضی‌ازغزلیات مذکوربه استناد مقالهٔ استاد فقید بنام شیخ علاء الدوله نقل و ثبت و بچاپ رسیده و همینطور دو غزل در غزلیات جاودان فارسی. و غزلی در بخش نخست آتشکدهٔ آذر بتعلیقات آقای دکتر سید حسن سادات ناصری. و دیگری در پایان نامهٔ دکتر اسد الله خاوری[4] هم باستناد مقالهٔ مذکور نقل گردیده است.

چهل و یک غزل در یک شب (چهل اسرار)

چنانچه اشارتی رفت در مجموعه های خطی و چاپی تعداد غزلیات علی همدانی ۳۹ تا ٤۱ است - در نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا - از روی اشتباه کاتب - تعداد غزل ها بجای ۳۹ - ٤۰ ثبت شده زیرا غزل شمارهٔ ۱٦ را در ذیل شمارهٔ ۳٦ تکرار کرده است. در سائر نسخ تعداد غزلها ٤۱ میباشد و طبق روایاتی که نقل میگردد همین تعداد صحیح است ولی بنا بر اهمیت عدد «چهل» بنام «چهل اسرار» معروفست.

غزل شمارهٔ ۵ و ٦ از روی الفباء بظاهر تجدید مطلع دارد یا اینکه غزلی بوده است با دو مطلع زیرا اشعار آنها در نسخ رایج بسیار مخلوط و در صورت پس و پیش قرار دارد.

روایت کرده اند که سرودن تمام این غزلیات در یک شب انجام یافته و میگویند این عمل باتحقق یکی از کرامات و خوارق العادات علی همدانی صورت

۱- تألیف نوح با مقدمهٔ سعید نفیسی و حبیب یغمائی تهران، ۱۳۳۷ ش.
۲- تهران ۱۳۳٤ ش، ص ۱۱۱ - ۱۱۲.
۳- تهران ۱۳۳٦ ش، ص ٤۱٦ - ٤۱۷.
٤- تحقیق در نظم و نثر فرقهٔ ذهبیه . . . سال ۱۳۳٦ شمسی، ص ۲٦٤.

پذیرفته است. کیفیت این کرامت در «خلاصة المناقب» و «مستورات» و مقدمهٔ «چهل اسرار» و آتشکدهٔ وحدت مذکور است و ما اینجا عین عبارت شیرین مقدمهٔ «چهل اسرار» را نقل میکنیم :

«نقل است که روزی حضرت مخدوم الانام سید ابن الهام مفخر آل طه و یاسین قدوة العابدین، غیاث المستغیثین، سلطان الواصلین، محی الاسلام و المسلمین، مربی بنی آدم، مزین دو عالم، عامل اعمال مصطفوی، قائل احکام و اوامر قرآنی، قابل کلام آسمانی امیر المؤمنین علی الثانی، امیر کبیر میر سید علی همدانی قدس الله تعالی اسراره و اسرار من اتبع اسراره، در خانقاه تخت گاه دولت پناه سعادت نگاه نشسته بودند و جماعت کثیر در خدمت عالیه مشرف بودند و هر یک التماس کردند که ای مسیر تو زمین و زمان وای کاشف اسرار نهان، کلبهٔ فقیر را باید مشرف ذات اشرف ساخت جناب سیادت مآب نسبت به هر کدام سائلین جواب با صواب بلفظ بلی و نعم فرمودند و بموجب حکم نبویه سوال هیچ کدام را رد نکردند و در آن هنگام که قوام الدین[1] نسیمی از بوستان آن درگاه حاضر بودند بر اقدام ادب ایستاده عرض کرد که : ای قطب عالم، هر کس را بالطاف عام اجابت فرمودند، البته جان و دل خود را مصروف و مبذول در راه اخلاص خواهند کرد. در مطبخ های خویش طعامهای لذیذ و نان خورش گوناگون آماده خواهند کرد و ضیافت ایشان در یک وقت چقدر میتوان خورد ؟ اگر حکم عالی باشد ایشان را از پختن در یک روز مانع آییم تا فقرا این همه مهانداری به تفریق بخورند. جناب سیادت منع کردند که هر چه در ضمیر سید است هرگز در وهم و فهم عالم جای نگیرد و سری که درین عجلت سائلان است، واقف آن بجز عالم عالم اسرار کسی نیست. پس چون وقت دیگر (عصر) باز چند کس دیگر تا عشاء آمده عرض داشت مهانداری نمودند. بعد از عشاء در حجرهٔ مبارک رفتند و دوگانهٔ شکرانه‌گزاردند و بیرون آمده خادم را فرمودند که از طلوع آفتاب تا غروب شفق چند کس سائل از درویشان جمع شدند و خادم عرض کرد که : سی کس از مردم اغنیاء و یازده کس از فقرا (جمله

۱- یعنی شیخ قوام الدین بدخشی از مریدان سید علی همدانی.

چهل و یک کس) جمع شدند. جناب سیادت مآب جماعت حاضران را رخصت فرمودند و چهار کس از ندما همراه ذات فرخنده صفات گرفته در خانهٔ هر کدام سائلان تشریف فرمودند کما ینبغی خوردند و در هر خانه غزلی از اسرار و انوار رب المطلق بزبان فیض رسان تصنیف فرمودند.

چون صبح دمید و روز روشن شد، مریدان و مخلصان در خانقاه جمع گشتند و دیدار فیض آثار مشاهده نمودند و عرض کردند که : دوش بعد از عشاء خدمت تشریف در خانهٔ من بیچاره قدم فرمودند و قلوب ما را مشرف و منور ساختند و این غزل از اسرار الهی تألیف کردند. تا شده شده هر یک چهل و یک کس جمع شوند - همین واقعهٔ گذشته را مع غزلیات مشروحاً بیان کرده اند. دوستان مسرور گشته تحسین نمودند و بیگانگان تحیر خورده جامهٔ جان را با دین و ایمان چاک کردند- مردم کمال حضرت ایشان را تمام و کمال در صحایف بنبشتند و در قلم آوردند و «چهل اسرار» نام نهادند[1]»- در وجود این واقعه بنده سخنی ندارم چون بقول مولوی: در نیابد حال پخته هیچ خام-این گونه تصرفات و کرامات را به بزرگان و اولیاء الله زیاد منسوب کرده اند. در تذکرهٔ شیخ کججی واقعه ای مانند این بحضرت علی نسبت داده شده است-در میان اولیاء الله ، به وجود گرامی مولانا جلال الدین[2] محمد رومی (مولوی) هم این نوع واقعات را نسبت داده اند. نور الدین جعفر بدخشی در «خلاصة المناقب» میآرد که : «مولانا جلال الدین رومی را قدس الله سره در یک شب هفده مقام طلب کردند و مولانا اجابت نمود . . .» و احمد افلاکی چهل جای را مانند کرامت مذکور امیر سید علی همدانی ذکر میکند و میفرماید : «حضرت مولانا را محبان صادق او بچهل جای سماع دعوت کردند. همه را اجابت فرموده «بیایم» گفت. همانا که برخاست و به خلوت درآمده . . . تا سحرگاه بنماز و عبادت الله مشغول شدند چون روز شد از خانهٔ هر چهل کس که خوانده بودند یک پا کف مبارک مولانا را آوردند که آنجایگاه بگذاشته رفته بودند. همچنان یکی کفش پای راست و یکی از آن

۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر (تکمله : جلد ۲) ، ص ۹۱۸ - ۹۱۹.
۲- مناقب العارفین ، جلد اول ۲-۶۶۳.

چپ و هر شخصی حالت و حیرت آن شب را حکایت میکردند که امشب حضرت مولانا در خانهٔ من چنان کرد و چنین گفت و غلغله در میان ایشان افتاده بود و خلایق درین قضیه حیران مانده . . .»[1] پس تعجب نیست که علی همدانی اینهمه غزلیات را در شبی سروده باشد.

کاتب نسخهٔ خطی شمارهٔ ۴۲۵۰/۲۸ کتابخانهٔ ملی ملک در آخر غزلیات و اشعار میر سید علی همدانی نوشته است که او (علی همدانی) در شبی اینهمه اشعار گفته و صبح دیگر ترک شعر کرده و دیگر شعری نگفته است ولی این درست نیست زیرا سید در تمام عمر با برکت خودش گاه گاه به شعر گویی پرداخته و سرودن چهل و یک غزل در یک شب موجب نمی شود که او دیگر شعری نگفته باشد.

سبک شعر علی همدانی

امیر سید علی همدانی اساسا صوفی پاکدل و پاکباز بود و به شعرو شاعری بجز برای مقاصد اصلاح طلبانه و راهنمائی دیگران علاقه ای نداشت. سید طبق روش فرقهٔ «کبروی» به سماع توجه خاص داشته و خود هم سماع و رقص میکرده است و میدانیم که این عوامل محرک شعر صوفیانه بوده است. برای همین است که او جذبات درونی و کیفیات روحانی خود را گاه گاه در لباس شعر جلوه میداده است. بنا برین اشعار او دارای جنبه های عرفانی و درونی و ذوقی است و البته باوجود حرارت و گرمی زیاد ، کلام وی بمرتبهٔ معاصرین چون محمود شبستری و حافظ نمی رسد.

صاحب نگارستان کشمیر علی همدانی را درگروه شعرای توانای زبان فارسی شمرده و همینطور آقای دکتر محمد ظفر خان استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشکدهٔ دولتی فیصل آباد سوز و حرارت و گرمی غزلهای عرفانی سید را مورد تمجید و تحسین قرار داده است.

۱- تذکرهٔ شیخ کججی ، ص ۱۳۲-۱۳۳.
۲- نگارستان کشمیر ، ص ۲۷۶ و شعرای فارسی زبان کشمیر پیش از دورهٔ تیموریان در شبه قارهٔ پاکستان و هند (پایان نامه بزبان انگلیسی ، ص ۷۲).

میر سید علی همدانی پیرو شعرای سبک خراسانی و عراقی (هر دو) بوده و خواهیم دید که سوز و سرور و هیجان شعر حکیم‌سنائی و شیخ عطار و مولوی و عراقی و سعدی در اشعار او تأثیری بسزا داشته است.

سنائی غزنوی قصیده ای دارد باین مطلع :

ای گرفتار نیاز و آز و حرص و حقد و مال
ز امتحان نفس حسی چند باشی درو بال

و غزل علی همدانی باین مطلع در پیروی همین قصیدهٔ عرفانی است :

ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال
والهان حضرتت را از خود و جنت ملال

مولوی غزلی دارد باین مطلع :

آه ازین زشتان که مه رو مینمایند از نقاب
از درون سوکاه تاب و از برون سو ماهتاب

و غزل علی همدانی با این بیت آغاز میپذیرد :

گر بر اندازد زمانی از جمال خود نقاب
در کسوف آرد رخ خود از خجالت آفتاب

و غزل دیگر علی همدانی که مطلع آن قبلا مذکور گردید از حیث معنی باین غزل عطار بسیار شبیه است که :

گر رخ او ذره ای جمال نماید　　　طلعت خورشید را زوال نماید

علی همدانی غزل شمارهٔ ۲۲ (طبق ترتیب الفبا) را در حقیقت در شرح مطلع[۱] غزل مولوی سروده و معانی آن مطلع عرفانی را بیان فرموده است :

از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار
زان همی گیرم بهردم خویشتن را در کنار[۲]

غزل علی همدانی که بیت اول آن را در زیر میآوریم :

۱- در دیوان کبیر چاپ نولکشور هند (در ص ۳٤٠) مطلع بدینقرار است :
از کنار خود بیابم گر شبی من بوی یار　　چون نگیرم خویش را من دائما اندر کنار؟
۲- دیوان کبیر جلد دوم باهتمام استاد فروزانفر ، ص ۲۹٦.

ارباب ذوق در غم تو آرمیده اند　　از شادی و نعیم دو عالم رمیده اند

یکی از غزلهای شیوای زبان فارسی است و از حیث لفظ و معنی شبیه است به غزلیات بسیاری از استادان مثلاً :

آنها که پای در ره تقوی نهاده اند　　گام نخست برسر دنیا نهاده اند[۱]

اینان مگر ز رحمت محض آفریده اند　　کارام جان و انس دل و نوردیده اند[۲]

اینان که آرزوی دل و نور دیده اند　　تنشان مگر ز جان لطیف آفریده اند[۳]

آنانکه گوی عشق ز میدان ربوده اند　　بنگر که وقت کار چه جولان نموده اند[۴]

همینطور آن نصائح که علی همدانی درین غزل ذکر کرده :

راحت ارخواهی بیا با درد او همراز شو
دولت ارجوئی برو در عشق او جانباز شو

شاید از غزل عطار الهام گرفته باشد که در بحر کوتاه سروده شده است :

ای دل بمیان جان فرو شو　　کلی بدل جهان فرو شو
گر هیچ در امتحان کشیدت　　مردانه در امتحان فرو شو[۵]

و اینگونه امثال زیاد است ولی باوجود این همه علی همدانی در اشعار خود ندرت و ابتکار خودش را آشکار نموده است و مانند شاعران عرفانی شعر او دارای سوز و ساز خاصی است که بس دلپذیر است مثلاً این اشعار ملاحظه گردد :

ز حسنت هر کسی هر دم حدیث دیگر آغازد
رخت گر جلوه ای سازد نماند آن حکایتها

جهان از عکس رویش گشته روشن
اگر اکمه نبیند هیچ غم نیست

حجاب تست این هستی موهوم
که هرگز نور با ظلمت بهم نیست

گدائی را که با سلطان رعنا باشدش سودا
دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و چشم تر باشد

۱- عطار : دیوان ، ص ۳۸۹.　　۲- سعدی : کلیات ، ص ۷۲۳.
۳- همام الدین تبریزی : گنج سخن ، ج ۲ ، ص ۱۸٤.
٤- عراقی : کلیات چاپ ٤ ، ص ۱۱۲.　　۵- عطار : دیوان ، ص ٤٦۸.

عاشقان عکس رخت در همه اشیا بینند
سرسودای تو در سینه هویدا بینند

برجان مستمندان داغی زغم نهادند
کز سوز او دو عالم در حیرت اوفتادند

طاعت و زهد ریایی را بدان در قدر نیست
تحفه ای آنجا نیارد کس به از سوز وگداز

با غم و دردش تو از لذات جسمانی مگو
باوجود روضهٔ رضوان تو در گلخن مناز

آتش از لطفت گلستان گشته در پیش خلیل
خورده نمرودی بقهر از نیم پشه گوشمال

کشتگان تیغ عشقت زندگان جاودان
صید شاهین غمت شاهان ملک بیزوال

ای علی لفظ من و ما حق است چو زما بگذری چه ماند؟ حق

باوجود اینکه علی همدانی یک شاعر حرفه ای نبوده و شاید باین هنر توجه مخصوصی نداشته طبع او پرسوز و ذوقش عالی بوده و این امر را از انتخاب منطق الطیر که انجام داده و اشعار دیگران که در کتب و رسائل خود آورده است میتوان دریافت. همین ذوق پختهٔ او بوده که در بسیاری از اشعار او مناسبات لفظی و معنوی و صنایع متعدد ادبی بچشم میخورد که علامت آشنائی او بافن شعر و مفاهیم شاعرانه میباشد. آری همان طور که مولوی باوجود این شکسته نفسی که ، من ندانم فاعلاتن فاعلات ، اشعاری سروده که بقول جامی : هست قرآن در زبان پهلوی ، علی همدانی هم بعضی از اشعار را عالی سروده است. مثلاً :

بازاوج کبریائی مانده اندر دام کام
دام و دانه بر در و خرم بحضرت باز شو

گر همای قاف قربی همت بر گشای
در فضای لا مکان باقدسیان همراز شو

در ملامتگه عشاق که دیوان قضاست
پاکی یوسف جان را ز زلیخا شنوند

مصر دل را چو ز فرعون هوا پاک کنند
صدق موسی هدا از ید بیضا شنوند

آب چون از ابر افتد قطره خوانندش همه
چون به بحر انداخت خود را نام او دریا شود

آب حیوان بایدت در ظلمت نا بود شود
کانکه چشم از خود بپوشد چون خضر بینا شود

(در مصرع ثانی حرف ض در کلمهٔ خضر را متحرک آورده و فصحای دیگر هم اینطور استعمال کرده اند و جای ایراد ندارد).

خصوصیت دیگر غزلیات میر سید علی همدانی آهنگ و موزونی آنهاست که بعنوان نغمه و آواز در محفل سماع خواندنی میباشد و درین جا مخصوصاً آن غزلها که در بحر هزج یا رمل سالم مثمن گفته شده، مورد توجه است، و این غزلها بیشتر از آهنگ اشعار سنائی و عطار و مولوی بهره مند است و چون چهل اسرار بانضمام ۴۱ غزل و ۹ رباعی و قطعهٔ میر سید علی همدانی بوسیلهٔ اینجانب و خانم دکتر سیده اشرف بخاری، دانشیار ادب فارسی در دانشکدهٔ دولتی فیصل آباد، پنجاب در اواخر سال ۱۳۴۷ ش و باهتمام انتشارات وحید چاپ شده، و اینک متن و ترجمه و شرح آن بقلم نگارنده بزبان اردو در لاهور در شرف چاپ است، از نقل امثلهٔ زیاد خود داری میکنیم - البته ذکر مختصری از مخمسات خواجه مستانشاه کابلی شاید بیمورد نباشد.

مخمسات مستانشاه کابلی

حضرت خواجه مستان شاه کابلی صوفی پاکدلی بوده و به امیر سید علی همدانی عقیدت و ارادت خاصی میورزیده است. مستان شاد شاعر هم بوده و در شعر عرفانی او تاثیر اشعار میر سید علی همدانی بچشم میخورد او همهٔ غزلهای میر سید علی همدانی را تخمیس کرده و تضمیناتی در قالب مخمس پرداخته است: او به هر دو مصراع از شعر علی همدانی سه مصراع اضافه کرده است این سه مصراع او در اصل

شرح آن بیت است که بعداً نقل کرده است و بهمین علت این مخمسات بنام «شرح چهل اسرار» شهرت دارد[1] و در دیوان اشعار مستان شاه موسوم به «آتشکدهٔ وحدت»[2] هم بچاپ رسیده است. این مخمسهای جالب یاد آور مخمسهائی است که مرحوم ملک الشعراء بهار از اشعار شیخ اجل سعدی شیرازی ترتیب داده است[3] البته فرق سبک هر دو هم آشکار است. آقای محرم علی چشتی از ارادتمندان خواجه مستان شاه مخمسات مذکور را از زبان حضرت مستان شاه شنیده و یاد داشت کرده است - او مجموعهٔ چهل اسرار علی همدانی را در خانقاه معلی کشمیر از مستانشاه یاد گرفته و به بعضی حقائق عرفانی آن پی برده است اینک بعنوان نمونه انتخابی از تضمینات مستان شاه در ذیل نقل میگردد این تضمینات تخمیسی است که او برای دو غزل میر سید علی همدانی ترتیب داده و با نقل آن نمونهٔ شعر علی همدانی نیز مذکور میگردد.(در هر دو مورد مصرعهای چهارم و پنجم سرودهٔ علی همدانی است) :

۱- آنان که جلوهٔ رخ خوب تو دیده اند
سر تا بپای بهر جمالت دویده اند
جان داده اند و انده عشقت خریده اند
«ارباب ذوق در غم تو آرمیده اند
از شادی و نعیم دو عالم رمیده اند»

ذره صفت بمهر جمال تو بر پرند
هر دم ز جان بشوق تو صد جامه میدرند
از عرش و فرش و کرسی و کونین برترند
«حوران خلد را به پشیزی نمی خرند

۱- شرح چهل اسرار چاپ لاهور ماه ژوئیه ، ۱۸۸۸م.
۲- آتشکدهٔ وحدت چاپ لاهور ، ۱۳۱۵ق.
۳- مثلاً این تضمین بهار از مقطع غزل سعدی که علیه استبداد محمد علی شاه قاجار ترتیب داده ملاحظه گردد :
جز خطا کاری ازین شاه نمیاید خواست　　کانچه مادر او بینیم سراسر بخطاست

تا از صفای حسن تو رمزی شنیده اند»
از پای تا به سر همه شهدند چون رطب
بیند اگر ز گردش ایام بلعجب
نی فید ننگ و نام و نشانند نی نسب
«پالودهٔ شکنجهٔ عشقند زان سبب
ز آلودگان جیفه دنیا بریده اند»
عشاق داشت در غم آن شاه دلپسند
بیچاره و نزار و ضعیفند و مستمند
در عهد بند عشق جدایند بند بند
«از ناز یار و محنت اغیار فارغند
چون در سرادقات جلالش رسیده اند»
ای شاه ترک و ماه عرب ، فتنهٔ عجم
رحمی نما بحال ضعیفان پر الم
مستان شاه ز هجر بشند لقمهٔ عدم
«بر بوی مهرتست علایی رهین غم
کاین دولت از ازل بگلش در دمیده اند»
۲- قادراقدرت نمایا لازوالا ذوالجلال
جان فشانان جمالت فارغ انداز قیل و قال
هر دو عالم را نموده بهر وصلت انفصال
«ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال
والهان حضرتت را از خود و جنت ملال»
از ظهور صافیانت گشته اوصاف ملک
نیست جز توصیف ایشان جمله اصناف ملک
چون سلیمان زمانه هر یک اطراف ملک
«عارفات وصف تو مغبوط اشراف ملک
مدبران درگهت سر گشتهٔ تیه ضلال»

بهره ور از خوان عدلت آمده زشت و جمیل
گوسفندی گشته قربانی بجای اسمعیل
آمد از امر تو موسی را چومیدان رود نیل
«آتش از لطفت گلستان گشته در پیش خلیل
خورده نمرودی بقهر از نیم پشه گوشمال»
گنگ شد در عظمت ذاتت زبان قدسیان
می سرایند ما عبدنا جملهٔ پیغمبران
گشته اند العجز گویان در صفاتت انس و جان
«طوطیان طارم علوی برآورده زبان
نعره های ما عرفناک ای قدیم ذوالجلال»
آدم و نوح و حوا در طره ات گردیده صید
گشته از عشق رخت یعقوب را چشمش سفید
خاک بستان رهت موسی و عیسی عمرو وزید
«باده نوشان غمت داوود و معروف و جنید
جان فروشان درت عمار و سلمان و بلال»
پادشاها بی‌نظیرا لازوالا ، جاودان
آتش عشقت فکنده درمیان خانمان
دادمستانشه ز عشقت عاقبت روح روان
«در تمنای خیالت شد علایی جان فشان
تا چه خواهد برد آخر زین تمنای محال»[1]

۱- متاسفانه احوال مستانشاه کابلی معلوم نشد و از آتشکدهٔ وحدت (ص ۳۶۶) فقط این قدر معلوم میشود که در سال ۱۲۸٤ق از کابل به پیشاور آمده و سپس به کشمیر رفته و این مخمسات را در مسجد شاه همدان ساخته است (ص ۳۷۰) شاعر نامی فارسی ، غلام قادر گرامی، جالندری (م ۷ ۱۰م) ، در توصیف مستان شاه کابلی قصایدی سروده است.

فهرست برگزیدهٔ[1] منابع و مآخذ

(الف) بزبان فارسی - عربی و اردو

۱- آئین اکبری (۳ بخش در یک مجلد) ، ابوالفضل علامی اکبر آبادی ، نولکشور ، ۱۸۹۳م.

۲- آب کوثر (اردو) ، مرحوم دکتر شیخ محمد اکرام ، لاهور ، ۱۹۶۵م.

۳- آتشکدهٔ آذر ، بخش نخست باتعلیقات دکتر سید حسن سادات ناصری ، تهران ، ۱۳۳۶ش.

۴- آتشکدهٔ وحدت ، (بخشی از دیوان مستانشاه کابلی) ، باهتمام محرم علی چشتی ، لاهور ، ۱۳۱۵ق.

۵- احوال و آثار و افکار شاه نعمت الله ولی کرمانی ، (پایان نامهٔ دکتری) ، دکتر حمید فرزام ، معارپور ، ۱۳۳۸ش.

۶- احوال و آثار و سبک اشعار ملا محمد طاهر غنی کشمیری ، دکتر ریاض احمد شیروانی ، سرینگر ، ۱۹۶۹م.

۷- احیاء علوم الدین ، (المجلد الثالث) امام ابو حامد غزالی ، مصر ، ۱۳۵۲ق.

۸- اخبار الاخیار . . . ، شیخ عبدالحق محدث دهلوی ، خطی شمارهٔ ۵۳۰۳ ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

۹- اخلاق ناصری ، خواجه نصیرالدین طوسی ، بامقدمهٔ وحید دامغانی ، تهران ، ۱۳۴۴ش.

۱۰- اردو دائرة المعارف اسلامیه ، جلد ۱ و ۲ و ۳ ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۲۱-۲م.

۱۱- ارزش میراث صوفیه ، دکتر عبدالحسین زرین کوب ، تهران ، ۱۳۴۴ش.

۱- در این فهرست غالب نسخه های خطی و عکسی و نیز کتب و رسائل میرسید علی همدانی که در باب دوم این رساله مذکور گردیده ، نیامده است.

۱۲- البشری بالحسنی، (شرح المودة فی القربی و اهل العبا) سید ابو القاسم تقی رضوی قمی لاهوری، چاپ دوم، لاهور، ۱۳۱۷ق.

۱۳- ارمغان خانقاه، محمد تقی رنجبر اصفهانی، قم، ۱۳٤۰ش.

۱٤-از سعدی تاجامی، ترجمه و تحشیهٔ جلد سوم تاریخ ادبیات ایران (تألیف برون) استاد علی اصغر حکمت چاپ دوم، ۱۳۳۹ش.

۱۵- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، (از تیمور تا شاه اسماعیل صفوی)، جمع آوری دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳٤۱ش.

۱٦- اشاعت اسلام در کشمیر (اردو) سلیم خان گمی، پیشاور، ۱۹٦٤م.

۱۷- اصطلاحات الصوفیة عبدالرزاق کاشانی، کلکته (چاپ سنگی)، ۱۸٤۵م.

۱۸- الاصول العشرة نجم الدین کبری، خطی شماره ۸۸۱-۳۲۵۱، کتابخانهٔ مرکزی.

۱۹- الفصول الفخرية فی اصول البریه سید جمال الدین احمد حسنی باهتمام محدث ارموی، تهران، ۱۳٤٦ش

۲۰- امثال و حکم جلد سوم مرحوم علامه علی اکبر دهخدا، تهران، (چاپ دانشگاه)

۲۱- المودة فی القربی و اهل العبا میر سید علی همدانی (چاپ سنگی)، بمبئی، ۱۳۱۰ق.

۲۲- اوراد فتحیه میر سید علی همدانی، چاپ لکهنو، کانپور و لاهور.

۲۳- ایران صغیر یا تذکرهٔ شعرای پارسی کشمیر، دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، تهران، ۱۳۳۵ش.

۲٤- بابرنامه یا واقعات بابری، (ترجمهٔ فارسی تزک بابری) مترجم عبدالرحیم خانخانان، بمبئی، ۱۳۰۸.

۲۵- بزرگان و سخن سرایان همدان ج ۱، دکتر مهدی درخشان، تهران، ۱۳٤۱ش.

۲٦- پارسی سرایان کشمیر دکتر گ.ل. تیکو، تهران، ۱۳٤۲ش.

۲۷- پاکستان مین فارسی ادب، ج ۱ (اردو) دکتر ظهورالدین احمد، لاهور،

۱۹۶٤م.

۲۸- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، قسمت اول ، دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ دوم ، تهران.

۲۹- تاریخ حسن ج ۱ و ۲ تالیف پیر غلام حسن کهویهامی بتصحیح و تحشیهٔ پرفسور صاحبزاده حسن شاه ، سری نگر ، ۱۹۵۵م.

۳۰- تاریخ راقم میرسید شریف راقم (تألیف در ۱۱۱۳هق) خطی ۱۲۲ ب کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات (اخیرا چاپ هم شده است).

۳۱- تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی ، ملا محمد قاسم هندو شاه ، نولکشور ، ۱۲۸۱ق.

۳۲- تاریخ مسلمانان پاکستان و هند (اردو) ۲ مجلد، سید هاشمی فرید آبادی ، کراچی ، ۱۹۵۱-۱۹۵۳.

۳۳- تاریخ کشمیر ناراین کول خطی شمارهٔ ۵۳۲۷ ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه.

۳٤- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی (۲ جلد) مرحوم سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳٤٤ش.

۳۵- تجارب السلف محمد بن فخرالدین هندو شاه نخجوانی چاپ دوم ، تهران ، ۱۳٤٤ش.

۳٦- تحایف الابرار یا تاریخ کبیر (جلد اول) ابو محمد حاجی محی الدین مسکین امرتسری ، امرتسر ، ۱۳۲۲ق.

۳۷- تحقیق در نظم و نثر فرقهٔ ذهبیه . . . (پایان نامهٔ دکتری) دکتر اسد الله خاوری ، ۱۳۳٦ش.

۳۸- تذکرهٔ شعرای پنجاب ، از سرهنگ خواجه عبدالرشید ، کراچی ، ۱۹٦۷م.

۳۹- تذکرة الاولیاء دو جلد ، شیخ عطار نیشابوری ، بتصحیح مرحوم علامهٔ قزوینی ، تهران ، ۱۳۳٦ش.

۴۰- تذکرهٔ شعرای سمنان ، تالیف نوح با مقدمه های سعید نفیسی و حبیب یغمائی ، تهران ، ۱۳۳۷ ش.

۴۱- تذکرهٔ شعرای کشمیر ، محمد اصلح میرزا (تالیف در حدود سال ۱۰۶۰ ه) با ۴ جلد تکمله به تصحیح دکتر سید حسام الدین راشدی ، کراچی ، ۱۹۶۷-۶۹م.

۴۲- تذکرهٔ علمای هند (ترجمهٔ اردو با حواشی از محمد ایوب قادری) ، کراچی ، ۱۹۶۱م.

۴۳- تذکرهٔ شیخ کججی ، (محمد بن صدیق) حسن بن حمزه نجم الدین طارمی ، تهران ، ۱۳۲۷ ش.

۴۴- تذکرهٔ صحف ابراهیم ، تألیف شیخ ابراهیم. عکس شمارهٔ ۲۹۷۴ ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

۴۵- تذکرهٔ صوفیای سند (اردو) ، اعجاز الحق قدوسی ، لاهور ، ۱۹۵۹م.

۴۶- تذکرهٔ صوفیای پنجاب (اردو) ,, ,, ,, ۱۹۶۲م.

۴۷- تذکرهٔ صوفیای سند ,, ,, ,, کراچی ، ۱۹۶۵م.

۴۸- ,, ,, ,, ,, ,, ,, ۱۹۶۶م.

۴۹- تصوف نوشته ی پرفسور عباس مهرین شوشتری ، تهران ، ۱۳۳۳ ش.

۵۰- تواریخ اقوام کشمیر (اردو) ، مرحوم محمد دین فوق ، لاهور ، ۱۹۳۴م.

۵۱- تواریخ کشمیر ، کرپارام ، اوده هند ، ۱۹۲۷م.

۵۲- تواریخ هزاره ، محمد اعظم ، لاهور ، ۱۸۷۴م.

۵۳- جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری استاد سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۲۰ ش.

۵۴- چهل اسرار (غزلیات) میر سید علی همدانی به اهتمام نیاز علی خان ، چاپ دوم ، امرتسر ، ۱۳۳۳ ق.

۵۵- چهل اسرار باهتمام انتشارات وحید ، تهران ، ۱۳۴۷ ق.

۵۶- حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، جلد سوم، غیاث‌الدین‌حسینی خواند میر

تهران ، ۱۳۳۳ش.
۵۷- خزینة الاصفیاء (دو جلد) مفتی غلام سرور لاهوری ، نولکشور ، ۱۲۸٤ق.
۵۸- دائرة المعارف آریانا ، جلد سوم کابل ، افغانستان ، ۱۹۵۶م.
۵۹- دائرة المعارف اسلامی ، (بفارسی) جلد اول ، (الف تا س) تهران ، ۱۳٤۵ش.
۶۰- دانشوران خراسان غلامرضا ریاضی ، تهران ، ۱۳۳۶ش.
۶۱- درویش نامه یا درویشیه میر سید علی همدانی (جزو مجموعه رسائل) خانقاه احمدیه ، شیراز ، ۱۳۳۸ش.
۶۲- دفتر کتابخانهٔ ایا صوفیا (فهرست کتب) مرتبهٔ ابوالمسعود ، استانبول ، ۱۳۵٤ق.
۶۳- دیوان ابن فارض ، بیروت لبنان ، ۱۹۵۷م.
۶٤- دیوان اشعار ملک الشعراء بهار ، (جلد اول) امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۳۵ش.
۶۵- دیوان حافظ شیرازی به تصحیح علامهٔ قزوینی و دکتر غنی تهران ، ۱۳۲۰ش.
۶۶- دیوان حکیم سنائی غزنوی بتصحیح استاد مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳٤۱ش.
۶۷- دیوان فرخی سیستانی جمع آوری مرحوم علی عبدالرسولی ، تهران ، ۱۳۱۱ش.
۶۸- دیوان فریدالدین عطار نیشابوری چاپ سوم به تصحیح استاد سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۹ش.
۶۹- دیوان کبیر مولانا جلال الدین بلخی رومی ، نولکشور ، هند ، ۱۹۲٤م.
۷۰- ذخیرة الملوک میر سید علی همدانی بمبئی (چاپ سنگی) ، بهاولپور ،

۷۱- ذخیرة الملوک میر سید علی همدانی ، باهتمام نیاز علی خان ، امرتسر ، ۱۳۲۱ق.

۷۲- رسائل خواجه عبدالله انصاری وحید دستگردی ، تهران ، ۱۳۱۹ش.

۷۳- رود کوثر (اردو) دکتر شیخ محمد اکرام چاپ سوم ، لاهور ، ۱۹۵۸م.

۷۴- روضات الجنان و جنات الجنان ، جلد اول و دوم ، بتصحیح و تحشیهٔ جعفر سلطان القرائی ، تهران ، ۱۳۴۴ش ، ۱۳۴۹ش.

۷۵- ریاض العلماء و حیاض الفضلا میرزا عبدالله آفندی ، خطی شماره ۵۳ب ، دانشکدهٔ ادبیات ، تهران.

۷۶- ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب (جلد دوم) محمد علی مدرس تبریزی ، تبریز ، ۱۳۲۸ش.

۷۷- زاد العقبی یا جامع السلاسل (ترجمهٔ اردو از المودة فی القربی و اهل العبا) سید شریف حسین سبزواری ، لاهور ، ۱۹۶۱م.

۷۸- سرچشمهٔ تصوف در ایران شادروان سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۴۴ش.

۷۹- سفر نامهٔ ابن بطوطه (ترجمهٔ فارسی) ، محمد علی موحد ، تهران ، ۱۳۲۷ش.

۸۰- شرح کتاب التعرف ، جلد اول ، ابو ابراهیم اسمعیل مستملی بخاری ، تصحیح و تحشیهٔ دکتر بهین دارائی (پایان نامه) ، ۱۳۴۰ش.

۸۱- شرح احوال و آثار و افکار ، علاء الدولهٔ سمنانی ، از سید مظفر صدر ، تهران ، ۱۳۳۴ش.

۸۲- شرح چهل اسرار (مخمسات) مستانشاه کابلی ، لاهور ، ۱۸۸۸م.

۸۳- طرائق الحقائق معصوم علی شیرازی ، ج ۳ ، باهتمام دکتر محمد جعفر محجوب ، تهران ، ۱۳۴۱ش.

۸۴- فرقهٔ نور بخشیه (پایان نامه) آقای دکتر ناصرالدین شاه حسینی، ۱۳۲۸ش

۸۵- کشمیر : ادب و ثقافت از سلیم خان گمی (اردو) وزارت اطلاعات دولت

پاکستان ، کراچی، ۱۹۶۳م.
۸۶- فهرست کتب و نسخ خطی عربی و فارسی در کتابخانهٔ فرهنگستان تاشکند (بزبان روسی در ۵ جلد با یک ضمیمه) ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸م.
۸۷- فهرست کتب و نسخ عربی و فارسی در کتابخانهٔ فرهنگستان تاجیکستان (بزبان روسی) جلد اول ، ۱۹٦٤م.
۸۸- فهرست مشروح بعضی از نفیسه قلمیه مخزونه کتابخانهٔ آصفیه (دو جلد) ، حیدر آباد دکن ، ۱۳۵۷ق.
۸۹- فهرست مفصل مخطوطات فارسی کتابخانهٔ عمومی پنجاب ، مرتبه منظور حسن عباسی ، لاهور ، ۱۹٦۳م.
۹۰- فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ، جلد ٤ و ٦ و ۷ مشهد.
۹۱- فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، جلد ۱۵ محتوی خلاصهٔ چهارده جلد اول تألیف آقای محمد تقی دانش پژوه ، ۱۳٤٦ش.
۹۲- فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ، ۱۳٤٤ش.
۹۳- فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات اهدائی استاد علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳٤۱ش.
۹٤- فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات اهدائی خاندان امام جمعه کرمانی ، ۱۳٤٤ش.
۹۵- فهرست نسخ خطی ، کتابخانهٔ مجلس شورایملی ، جلد ٤ ، تهران ، ۱۳۳۵ش.
۹٦- فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی وزارت فرهنگ و هنر ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳٤۳ش.
۹۷- فهرست نسخ خطی مدرسهٔ عالی سپهسالار در سه مجلد ، تهران.
۹۸- فهرست کتب الفارسیة الموجودة بالمکتبة الخدیویة المصریة ، قاهره ، ۱۳۰٦ق.
۹۹- فهرست نسخ قلمی (عربی ، فارسی ، اردو) سبحان الله اورنتل لائبریری ،

مرتبهٔ سید کامل حسین ، علی گر ، ۱۹۲۹م.
۱۰۰- قاموس المشاهیر دو مجلد مولوی نظام الدین بدایونی ، بدایون (هند) ، ۱۹۲۴م.
۱۰۱- قرآن مجید با کشف الآیات بهمت فضلای حوزهٔ علمیهٔ قم ، تهران ، ۱۳۳۷ش.
۱۰۲- قوت القلوب در دو مجلد از ابو طالب مکی ، مصر ، ۱۳۱۰ق.
۱۰۳- کلیات اقبال لاهوری چاپ دوم با مقدمهٔ احمد سروش، تهران، ۱۳۵۲ش.
۱۰۴- کلیات شمس یا دیوان کبیر از مولوی (ج ۲) بتصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر تهران ، ۳۳۷ ش.
۱۰۵- گلزار کشمیر ، نوشتهٔ دیوان کرپا رام ، لاهور ، ۱۸۷۰م.
۱۰۶- گلدستهٔ کشمیر از هرگوپال خسته ، لاهور ، ۱۸۸۲م.
۱۰۷- گنجینهٔ توحید احمد خوشنویس عماد و دیگران ، تهران ، ۱۳۳۷ش.
۱۰۸- لوامع جامی باهتمام استاد حکمت آل آقا ، تهران ، ۱۳۴۱ش.
۱۰۹- مبداء و معاد صدرالدین شیرازی ، باهتمام ابراهیم طباطبائی ، تهران ، ۱۳۱۴ش.
۱۱۰- مجالس العشاق منسوب به امیر سلطان حسین گورکانی ، نولکشور هند ، ۱۸۹۷م.
۱۱۱- مجالس المؤمنین (دو مجلد) قاضی نور الله شوشتری ، تهران ، ۱۲۷۵-۱۲۷۶ق.
۱۱۲- مجمع النفائس سراج الدین علی خان آرزو خطی ، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب
۱۱۳- مجمل فصیحی (۳ مجلد) فصیح احمد خوافی هروی بتصحیح محمود فرخ ، مشهد ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۴۱ش.
۱۱۴- مجموعهٔ انهار جاریه باهتمام احمد وحید الاولیاء ، شیراز ، ۱۳۴۱ش.
۱۱۵- محمد (ص) پیغمبری که از نوباید شناخت تألیف ک ـ و گیورگیو ، ترجمهٔ فارسی ذبیح الله منصوری ، تهران
۱۱۶- مخبرالواصلین ابو عبدالله محمد فاضل ترمذی اکبر آبادی ، خطی شمارهٔ

۳۳۵۰ کتابخانهٔ پتنه (هند).

۱۱۷- مستورات یا منقبة الجواهر تألیف حیدر بدخشی، خطی شمارهٔ ۵۸۸ و ۶۱۹ کتابخانهٔ خانقاه احمدی تهران.

۱۱۸- مسلم ثقات هندوستان مین (اردو) مرحوم عبدالحمید سالک ، لاهور ، ۱۹۵۷م.

۱۱۹- مشاهیر کشمیر (اردو) مرحوم محمد دین فوق ، لاهور ، ۱۹۳۰م.

۱۲۰- معجم البلدان المجلد الثانی والرابع ، بیروت ، ۱۹۵۶م.

۱۲۱- مکتب شیخ نجم الدین کبری (پایان نامه دردو مجلد) دکتر ابوالقاسم سلامیان ، ۱۳٤۱ش.

۱۲۲- منطق الطیر شیخ عطار نیشابوری به تصحیح دکتر محمد جواد مشکور ، تبریز ، ۱۳۳۷ش.

۱۲۳- منهاج العارفین میر سید علی همدانی به اهتمام نیاز علی خان (ضمیمهٔ ذخیرة الملوک) ، امرتسر ، ۱۳۲۲ق.

۱۲٤- نجوم السماء فی تراجم العلماء از میرزا محمد علی کشمیری لکهنو ، ۱۳۰۳ش.

۱۲۵- نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر ، ج ۲ ، مرحوم عبدالحی دکنی حیدر آباد دکن ، ۱۳۵۰ق.

۱۲۶- نفحات الانس من حضرات القدس مولانا جامی به تصحیح مهدی توحید - پور ، تهران ، ۱۳۳۶ش.

۱۲۷- نقش پارسی بر احجار هند چاپ دوم ، استاد علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۳۲ش.

۱۲۸- نگارستان کشمیر از قاضی ظهور الحسین سیوهاروی ، دهلی ، ۱۳۵۲ق.

۱۲۹- نهج الملوک (ترجمهٔ اردو از ذخیرة الملوک)، مولوی غلام قادر ، لاهور ، ۱۳۳۳ق.

۱۳۰- واقعات کشمیر یا تاریخ اعظمی خواجه محمد اعظم ، لاهور ، ۱۳۰۳ق.

۱۳۱- هفت اقلیم (جلد دوم) ، امین احمد رازی باهتمام جواد فاضل ، تهران ، (س ن).

۱۳۲- هم اور ہمارے اسلاف (اردو) ، دکتر سید عبدالرحمن همدانی ، لاهور ، ۱۹۶۹م.
۱۳۳- هکمتانه یا همدان سید محمد تقی مصطفوی ، تهران ، ۱۳۳۲ ش.
۱۳۴- ینابیع المودة از علامه سلیمان بن خواجه کلان حنفی قندوزی بلخی، چاپ بیروت و استانبول.

مجله ها

۱- آموزش و پرورش ، شمارهٔ ۲ ، سال نهم ۱۳۳۸ش ، تهران.
۲- ادبی دنیا (اردو شماره مخصوص کشمیر) ، مارس ۱۹۶۶م ، لاهور.
۳- ماهنامهٔ ارمغان ، شماره ۶ سال هفدهم ۱۳۱۵ش. تهران.
۴- مجلهٔ اطلاعات ماهانه ، شمارهٔ ۹ سال سوم ۱۳۲۹ش ، تهران.
۵- مجلهٔ ،، ،، اول ،، پنجم ۱۳۳۱ش ، تهران.
۶- مجلهٔ اورنتل کالج میگزین (اردو) فوریه ۱۹۲۵م لاهور.
۷- ،، ،، ،، ،، مه ۱۹۲۵م ،،
۸- ،، ،، ،، ،، اوت ۱۹۲۹م ،،
۹- مجلهٔ برهان (اردو) سالنامهٔ ۱۹۵۰م دهلی.
۱۰- مجلهٔ فرهنگ ایران زمین جلد ۶ سال ۱۳۳۷ش (کبرویات: ۱- ده قاعده)
۱۱- ماهنامهٔ وحید شماره مسلسل ۵۳ اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ش تهران.
۱۲- ،، ،، ،، ۵۴ خرداد ماه ،، ،،
۱۳- ،، یغما شمارهٔ ۸ سال هفتم ۱۳۳۳ش تهران.
۱۴- ،، ،، ،، ۱۰ ،، ،، ،،
۱۵- نشریهٔ معارف اسلامی ، سازمان اوقاف ، تهران شماره های ۵ و ۶ و ۱۱ تا ۱۳ ، ۲۹

فهرست آیات قرآن مجید (به ترتیب سورها)

الفجر	٦ الی ۱۳-	الم ترکیف فعل ربک بعاد . . . فصب علیهم ربک سوط عذاب . . .
الشمس	۹-۱۰-	قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها
العصر		همهٔ آیات : والعصر.. . وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر...
الاخلاص		همهٔ آیات : قل هوالله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.
الناس	۲ تا ٦-	الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس.

باب سوم

رسالهٔ فتوتیه

بقلم میر سید علی همدانی

با مقدمه و مقابلهٔ نسخ و تعلیقات و پیوست ها

فصل اول
مقدمه ای دربارهٔ «فتوت»

معنی و مقصود فتوت

فتوت لغتی عربی است که به معنی «جوانی» و «زمان شباب» و «حرکات مناسب دوران جوانی» می باشد. این لغت از «فتی» مشتق شده است که معنی جوان و گاهی خدمتکار یا همراه می دهد و هم به صورت مفرد و تثنیه و جمع هشت بار در قرآن مجید و در هر سه معنی فوق الذکر آمده است[1] و هم قبل از نزول قرآن مجید در ادبیات عرب وجود داشته است. با این همه، کلمهٔ «فتوت» لغتی متأخر است و در قرآن مجید یا ادب جاهلیت عرب دیده نمیشود[2] در زبان فارسی معادل «فتی» و فتوت بترتیب «جوانمرد» و «جوانمردی» است و این دو لغت فارسی در کتب عربی هم دیده می شود.

کلمهٔ «فتی» به صورت اصطلاح مخصوص قبل از اسلام هم درمیان عربها بکار می رفته است و شخصی را باین لقب می شناختند که بعقیدهٔ ایشان در اخلاق و انسانیت و فضیلت به کمال میرسید یا لا اقل دارای دو صفت سخاوت

۱- قرآن مجید: سورة النساء آیة ۲۵، سورة یوسف آیات ۳۰، ۳۶، ۶۲، سورة کهف آیات ۱۰، ۱۳، ۶۳ و سورة انبیاء آیة ۶۰.

۲- کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۱۳۰-۱۳۸، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات شمارهٔ ۲ سال چهارم ص ۷۶.

و شجاعت (که عرب ها بزرگ می شمردند) بود. این فتی تا جائی داد سخاوت و ایثار میداد که خود زیر بار قرض و فقر و تنگدستی میرفت چنان که در جنگ و ـ حرب و ضرب نیز تا آخرین حد امکان داد شجاعت میداد و جان عزیز را فدای دیگران میکرد[1] از جمله «فتیان شجاع» که در دورهٔ جاهلی بسیار معروف بودند، عنترة بن شداد و عمرو بن عبدود میباشند که هردو در جنگ‌های اسلامی بدست شاه مردان حضرت علی(ع) کشته شدند نمونه ای دیگر از نوع «فتی» در عهد جاهلی را در شخصیت حاتم طائی[2] میتوان مشاهده‌کرد ولی روایات مربوط به وی، بیشتر دارای جنبه های افسانه ای است تا تاریخی. البته او نمونهٔ «فتی» در ادبیات قدیم عرب است زیرا هم سخی بود و هم جنگجو و هم مخلص بدیگران و داستانهای شیوای مربوط به او و خانوادهٔ او در ادبیات فارسی نیز منعکس گردیده است.[3]

۱- کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۵، لغت نامهٔ دهخدا شمارهٔ ۷۹، ص ۵۹. بعضی ها تحمل شداید جنگ را خصوصیت سوم «فتی» شمرده‌اند ولی لفظ شجاعت این معنی را نیز می رساند و لازم نیست که آنرا جداگانه ذکر کنیم نیز ر.ک وحید شمارهٔ ۷ سال ۱۳۴۷ ش، ص ۶۲۶.

۲- حاتم بن عبدالله بن سعد طائی که در کرم و فروسیت و جوانمردی و شعر معروف است در حدود سال ۵۷۵م فوت کرده است (از سعدی تا جامی: حاشیهٔ استاد حکمت، ص ۵۳۵).

۳- چنانکه چند حکایت از جوانمردی حاتم را شیخ اجل سعدی در «بوستان» به رشتهٔ نظم در کشیده است:

(الف) دربارهٔ کرم و سخا و جوانمردی حاتم طائی مردمان به سلطان روم سخنان بسیار گفتند و اطلاع دادند:

که همتای او در کرم مرد نیست چو اسبش بجولان و ناورد نیست

سلطان روم برای اطلاع از صحت و سقم این سخنان کسی را به دیار حاتم فرستاد تا به دیدارش رود و از او تقاضا کند که اسب معروف خویش را به وی دهد. وقتی قاصد بر حاتم وارد شد حاتم در صدد پذیرائی از وی برآمد و چون نخست از قصد مهمان اطلاعی نداشت و از طرفی هم چیزی برای پذیرائی از وی در اختیارش نبود، ناچار همان اسب

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

فرق فتوت اسلامی با «فتوت» قبل از اسلام

چون محک و معیار اخلاق و آداب در دورهٔ جاهلیت میان عربها به نحو دیگری بود، بنا بر این تمام آنچه که «فتیان» آن دوره می کردند، بعد از اسلام نمیتوانستند بدان ادامه دهند (مثلاً شرابخواری و اعمال دیگری که بعد از اسلام ممنوع گردید) و این امر نه فقط فتوت قبل از اسلام را از فتوت اسلامی جدا می کند بلکه فتوت اسلامی را از فتوت اقوام و ملل دیگر نیز مشخص و ممتاز میسازد.[۱] ولی چون عناصری از فتوت اعراب پیش از اسلام و نیز عیاری باستانی

محبوب و گرانبهای خود را کشت و طعام ساخت و به وی خوراند و بعد که از تقاضای سلطان روم در مورد آن اسب آگاه شد سخت ملول گشت و ما وقع را به اطلاع قاصد رسانید و سلطان روم هم از کرم واقعی حاتم آگاه شد:

خبر شد بروم از جوانمرد طی   هزار آفرین گفت برطبع وی

(ب) پادشاه یمن از شهرت جوانمردی حاتم باوحسادت و عداوت میورزید تا جائی که کسی را مامور کشتن او کرد این شخص کینه‌جو از روی اتفاق و حادثه، راه خود را گم کرده وارد منزل حاتم شد و بدون آن که وی را بشناسد، ماموریت خود را برای او بیان نمود. و حاتم با خوشحالی تمام، شخص خود را بآن مامور شناساند و ازو تقاضا نمود که سرش را ببرد و برای پادشاه یمن ببرد ولی آن مرد با دیدن اخلاق حاتم طائی از این ماموریت خجل شده و برگشت.

(ج) دختر حاتم هم به روش پدرش عمل می کرد و زمانی که در غزائی بدست مسلمانان اسیر افتاد و حضرت رسول(ص) دستور به رهائی او صادر فرمود، او رهائی را با این شرط قبول کرد که همهٔ یارانش را نیز رها کنند:

مروت نبینم رهائی ز بند   بتنها و یارانم اندر کمند

(بوستان: باب دوم، ص ۲۸٤ تا ۲۸۷ از کلیات و نیز ر ـ ک تاریخ ادبیات عرب تالیف پرفسور نکلسون، ص ۸۵ تا ۸۷ ـ دربارهٔ جوانمردی حاتم طائی، جویا تبریزی ـ م ۱۱۱۸ ق ـ هم یک مثنوی سروده است ر ـ ک دیوان جویا، ص ۱۱۹-۲۰۵).

۱ ـ صاحب کتاب الفتوة، ص ۱۷۸، میفرماید که هر آن کار که با آن، دعوی قبول اسلام باطل میگردد، به ارتکاب آن عمل، فتوت اسلامی هم باطل میگردد. علامه ابن جوزی در تلبیس ابلیس، (ص ٤۲۱ چاپ مصر سال ۱۹۲۸ میلادی) قول فتیان را اینطور نقل میفرماید: «الفتی لا یزنی ولا یکذب و یحفظ الحرم ولا یهتک ستر امراة» و برای جوانمردی در اروپا ر ـ ک:

Webster's New International Dictionary p. 471 and Encyclopaedia of Religian and Ethics Vol. III pp. 565-567.

ایران در فتوت اسلامی وارد شده و بعضا در شخصیت جوانمردان اسلامی متجلی گردیده است ، از این لحاظ اشاراتی به سابقهٔ این مسلک در اعصار قدیم تر نیز ضروری می نماید.

موضوع فتوت اسلامی

فتوت یا جوانمردی ، به صورت یک اصطلاح دینی و صوفیانه و اجتماعی ، عنوان مسلکی خاص است که «پس از تصوف بیش از هر طریقه ای درکشورهای اسلامی رواج داشته است».[1] این مسلک جنبهٔ اخلاق دین مبین اسلام را نمایان تر کرد و تصوف اسلامی را فعال تر و غنی تر ساخت و از جنبهٔ اجتماعی نیز وسیله ای برای کمک به در ماندگان و موجب استیصال جابران و ستمگران گشت که بعدا باین مطالب اشاره خواهیم کرد.

در قرون اولیهٔ اسلامی «فتوت» به تصوف خیلی شبیه و نزدیک بود و بجز تفاوت در پاره ای از آداب و رسوم مخصوص ، فرق ظاهری زیادی درمیان آنها نبود و بهمین علت خواهیم دید که هم بسیاری از صوفیه و عرفاء باین مسلک گرائیده اند و هم مردمان انساندوست و خدمتگزار اجتماع. و برای روشن شدن ماهیت و چگونگی آن مطالبی چند از پاره ای متون مربوطه را در این جا نقل می کنیم.

در فتوت نامهٔ سلطانی تألیف ملا حسین واعظ‌کاشفی سبزواری آمده است:

«موضوع علم فتوت نفس انسان باشد از آن جهت که مباشر و مرتکب افعال جمیله و صفات حمیده گردد و تارک وراد ع اعمال قبیحه و اخلاق رذیله شود باراده . . . فتوت را سه مرتبه است اول سخا که هر چه دارد از هیچکس وا ندارد دوم صفا که سینه را از کبر و کینه پاک و پاکیزه سازد و مرتبهٔ آخر وفاست که هم با خلق نگهدارد و هم با خدا . . . علم فتوت علمی شریف

۱- سرچشمهٔ تصوف در ایران تالیف سعید نفیسی ، ص ۱۳۴.

است و شعبه ایست از علم تصوف و توحید».[1]
و باز می خوانیم :

«جوانمردی منحصر در دو صفت است : یکی نفع به دوستان رسانیدن و آن به سخاوت حاصل شود و دوم ضرر دشمنان از ایشان باز داشتن ، و آن به شجاعت وجود گیرد . . . فای فتوت دلیل فناست ـ تا سالک از صفات خود فانی نشود ، به صفات دوست باقی نتواند شد ـ تای اول دلیل تجرید است ـ واو فتوت دلیل وفاست یعنی نگاه داشتن آداب ظاهر و باطن ، و تای دوم دلیل ترک ماسوی الله است».[2]

شیخ شهاب الدین عمر سهروردی (م ۶۳۲ ه) در فتوت نامهٔ خود دوازده رکن فتوت را به اینگونه یاد می کند: بندکردن شهوت جنسی، بندکردن شهوت شکم، بند کردن زبان ، بندکردن سمع و بصر، بندکردن دست و قدم، بندکردن حرص و امل، سخاوت، کرم، تواضع، عفو، نیستی و هوشیاری در مقام وصلت و قربت و مجاهدت . شیخ هر یک از ارکان مزبور را توضیح داده و در فتوت نامهٔ دیگر خود نیز می نویسد :

«فتوت را از فتوی گرفته اند و معنی فتوی آنست که هرکاری که خواهد کردن ، و بهر شغل و عمل که مشغول خواهد شدن ، اگر متردد بود که آیا این کار توان کردن و بدین مهات توان مشغول شدن ، و آیا مصلحت هست یا نه و ببند که بعضی گویند مصلحت هست بکن و بعضی گویند مصلحت نیست مکن ـ چون درکار عاجز ماند ، نزد قاضی باعدل و داد رود یا نزد دانشمند فاضل یا نزد مفتی بفتوی که بکمال علم و ادب و عمل رسیده باشد و یا نزد صاحب فتوتی که با نواع علم و حکمت آراسته بود ، پس مشورت کند و بگوید که مرا چنین و چنین مشکلی افتاده است ، و یا سوگندی خورده ام و یا کاری و

۱ـ فتوت نامهٔ سلطانی تالیف ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری با مقدمهٔ دکتر محجوب ص ۵.
۲ـ ایضاً ، ص ۲۲-۲۸.

مهمی چنین و چنان در پیش دارم که جماعتی مانع می شوند ، اکنون بفتوی می پرسم ـ شریعت چه دستوری می دهد ؟ شاید کرد یا نه ؟ اگر آن کارها و مهمات ، صلاح و پسندیده بود ، فتوی بنویسند و گرنه گویند که نشاید ـ پس معلوم شد که فتوی کار پسندیده است زیرا که چون مفتی فتوی نوشت ، هیچکس اعراض نتواند کرد. لا جرم فتوی و فتوت را معنی یکی است ، و آنکس که اهل فتوت است ، باید که همچنان پسندیده بود ، با عدل و انصاف و داد».

همین مصنف در جای دیگر می نویسد

«صاحب فتوت پیوسته دست بسخاوت و مروت و ایثار گشاده دارد ، بقدر دسترس او ، و تکلف نکند و هیچ چیز دریغ ندارد و مادام سفره گشاده دارد بر عادت خانقاه ، و فتوت خانه هم بر مثال خانقاه است زیرا که صاحب فتوت بدست کسب می کند . . . و بنا کنندهٔ خانقاه است . . . و هر آینده و شونده باید که از آنجا نصیب یابد و فایده بر گیرد و از طعام و شراب و کسوت و پا ـ افزار و نفقت و علم و حلم و حکمت و معرفت و علی هذا . . . باید که بقلیل و کثیر بقدر وسعهٔ طاقت از آنچه دسترس باشد ، نصیبه ای بخلق خدا برساند.»[1]

در تحفة الاخوان تألیف عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۶ ه) نیز زیر عنوان «در بیان حقیقت فتوت» می خوانیم :

«فتوت عبارت است از ظهور نور فطرت و استیلاء آن بر ظلمت نشأت تا تمامت فضایل در نفس ظاهر شود و رذایل منتفی گردد چه فطرت انسانی هر گاه که از آفات و عوارض صفات و دواعی نفسانی سلامت یابد ، و از حجب غواشی طبیعی و قیود علایق جسمانی رهایی پذیرد ، صافی و منور گردد و مستعد و مشتاق کمال شود و از مقاصد دنی و مطالب خسیس استنکاف نماید و ازرذایل اوصاف و ذمایم اخلاق ، اعراض لازم شمرد و از حصار حطام دنیوی و ملابس قوای غضبی و شهوتی ، کناره گیرد و بهمت عالی از امور فانی ترق

۱ـ رسایل جوانمردان ، ص ۹۸ ، ۱۰۴ ، ۱۲۵.

کند و سوی معالی و مکارم متوجه شود و بر اظهار آنچه در طبع اوست از فضایل و کمالات ، حریص و مشعوف گردد».

در همین مأخذ آمده است :

«اصل و عمده در اکتساب فتوت ، اجتناب از رذایل است چه تروک بر نفس ، آسان تر از اعمال باشد ، و چون نفس از ترک رذیلت زکا یافت ، دل از کدورت صفا پذیرفت و فضایل بی مؤنت تکلف و تحمل حاصل گشت. قال الله تعالی : اما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری[1]».

بخش فتوت در نفایس الفنون فی عرایس العیون تألیف شمس الدین محمد آملی (متوفی ۷۵۳ هـ) بیشتر مأخوذ از تحفة‌الاخوان کاشانی است و البته بعضی مطالب تازه هم در آن یافت می شود. در بیان موضوع فتوت می نویسد :

«عبارت است از معرفت کیفیت ظهور نور فطرت انسانی و استیلاء آن برظلمت نفسانی تا فضایل خلایق باسرها ملکهٔ آنان گردد و رذایل بکلی منتفی گردد . . . فتی از روی لغت جوان است و از روی معنی آنکه بکمال فطرت و انتهای آنچه کمال اوست ، رسیده باشد بنا بر آنکه بنده تا هوی و طبیعت برو غالب بود ، و کدورت بشریت درو ظاهر ، بمثابت صبی بود و چون از آن مقام ترقی کند و فطرت او از آفات و امراض نفسانی و رذایل و صفات شیطانی سلامت یابد ، بمثابت فتی بود چه قوة معنی انسان درو بکمال رسیده ، و فضایل بالفعل حاصل گشته چنانکه جوان را قوتهای صوری و کمالات بدنی حاصل باشد ـ جوانمرد را صاحب دل خوانند زیرا فطرت انسانی چون بکمال رسد ، آن را دل خوانند و از اینجا خداوند فرمود که : اذ جاء ربه بقلب سلیم.[2]»

ابن المعمار حنبلی (م ۶۴۲ هـ) نیز می نویسد :

«فتوت خصلتی از خصال دین می باشد».[3]

۱- سورهٔ ۹۲ آیهٔ ۸ تا ۶ و ر. ک : تحفة الاخوان چاپ تهران ، ص ۵۹.
۲- سورهٔ ۳۷ آیهٔ ۸۴ که دربارهٔ حضرت ابراهیم است.
۳- کتاب الفتوة ابن المعمار : ترجمه ، ص ۱۳۹.

میر سید علی همدانی (م۷۸۶) نیز در رسالهٔ فتوتیهٔ خود گوید : «فتوت مقامی است از مقامات سالکان و جزوی است از فقر و قسمتی است از ولایت».[۱]

تاریخچهٔ مختصر فتوت

فتوت انبیاء و صلحای قبل از اسلام :

- آغاز فتوت توأم با آغاز انسانیت بلکه از آن هم فراتراست. خدای تعالی پیش از خلق آدم (ع) و حوا فردوس اعلی و نعمتهای گوناگون برای اولاد آنان آفرید و این نمونه ای از جود و کرم و بزرگواری خداوندی است که بدون هیچ درخواست و استحقاق سائلان اینگونه وسائل رفاه و آسایش آنان را مهیا ساخته است. کرم او خواهان آن است که مستحقان نیکوکار و باغیان بد رفتار هر دو از خوان نعمت های او مستفید گردند.[۲] و خدای تعالی با کرم پیشگی خود نمونه های جوانمردی را به انسان ها نشان میدهد تا ماهم، به مقتضای تخلقوا باخلاق الله ، آن نمونه ها را سر مشق قرار دهیم.[۳]

همهٔ حضرات انبیاء از آدم تا محمد «فتی» و جوانمرد بودند ولی بفحوای آیهٔ مبارکهٔ «تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض».[۴] بعضی از انبیاء درفتی بودن هم از دیگران برترند حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ابو الفتیان است و حضرت محمد (ص) سید الفتیان. فتوت و ایثار فوق العادهٔ حضرت ابراهیم این بود که در قربانی ساختن پسر عزیز خود سعی بخرج داد. و در گیر و دار نبرد با جباران و کسر اصنام آنان ، در آتش سوزان انداخته شد ولی حتی در آن حال از حضرت جبرئیل هم کمک نخواست. مهمان نوازی ابراهیم هم شهرت

۱- رسالهٔ فتوتیهٔ علی همدانی که پس از این عینا چاپ خواهد شد.

۲- سعدی میفرماید :

ادیم زمین سفرهٔ عام اوست   برین خوان یغما چه دشمن چه دوست

(کلیات سعدی ، ص ۲۲۳ بوستان)

۳- مستفاد از مجموعه رسائل حکمت و تصوف و فتوت عکس شده بشمارهٔ ۱۱۷۱/۶ و فیلم شده به شمارهٔ ۷۰۹ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه.

۴- آیهٔ ۲۵۵ سورة البقرة.

جهانی دارد و داستانی هم دربارۀ پذیرائی او از یک مهمان کافر ، همراه با دعوت وی به آئین حق ، آورده اند که شیخ سعدی آن را از دیگران گرفته و با تصرفات چند ، در ضمن حکایتی در باب دوم بوستان نقل کرده است.[۱]

خلاصه ابراهیم حنیف در توحید و ایثار و ثبات و صبر بر بلاها نمونه است و «ابو الفتیان».[۲]

حضرت یوسف صدیق هم در بلای شدیدی که ، به خاطر گریز او از معصیت ، به وسیلۀ زن عزیز مصر و زنان دیگر بر سرش آمد ، معصوم و ثابت قدم ماند و زندانخانه را بر عصیان و گناه ترجیح داد. برادران او در هلاک و نابودی و بدنامی او کوشیدند ولی آن صدیق همه گونه جفا کاری های آنان را عفو کرد و اعلام داشت که «لاتثریب علیکم الیوم».[۳] او هم درمیان انبیاء یک جوانمرد واقعی است. روایات مربوط به جوانمردی انبیای معروف دیگر نیز در زابطه با موضوعات ذیل است : توبه و انابت حضرت آدم ، صبر و استقامت نهائی حضرت نوح در مقابل معاندان و مخالفان ، زره بافی حضرت داود و زنبیل بافی حضرت سلیمان و اعاشۀ هر دو از دسترنج خویش باداشتن مقام نبوت و پادشاهی ، کمک و همکاری حضرت یوشع بن نون با حضرت موسی و حضرت هارون و دلیری و جوانمردی او ، وفای حضرت موسی به عهد خود با حضرت شعیب پیغمبر. گذشته از این ها احوال بعضی از انبیاء دیگر که بما رسیده همه امثلۀ فتوت ایشان است.[۴]

مطالبی را که در باب رابطۀ هر یک از مردان خدا با طریق فتوت و

۱- کلیات سعدی، ص ۲۷۳-۲۷۴- بوستان باب دوم حکایت اول- که با این بیت آغاز میشود:

شنیدم که یک هفته ابن السبیل نیامد به مهمانسرای خلیل

نیز ر.ک. رسالة القشیریة ، ص ۱۰۴ و کتاب الفتوة ابن المعمار ، ص ۲۷۹-۲۸۰.

۲- رسالة الفتوة از شیخ مقداد بن عبدالله السیوری خطی کتابخانۀ مجلس در تهران شمارۀ ۴۹۷۶.

۳- سورۀ یوسف آیۀ ۹۲.

۴- ر.ک فرهنگ ایران زمین شمارۀ ۱۰ سال ۱۳۴۱ ش و فتوت نامۀ منظوم ناصری سیواسی ص ۲۴۰-۲۴۳ و حیات القلوب ، ج ۱ ، ص ۲۹۹-۳۰۴.

مفاهیم مربوط به آن آوردیم ، در متون فتوت با اضافات و تفصیلات بیشتر می توان یافت و در این جا پاره ای از بخش های آن ها را نقل می کنیم.

دربارهٔ فتوت ابراهیم(ع) ، در فتوت نامهٔ شیخ نجم الدین محمد زر کوب تبریزی (متوفی ۷۱۲هـ) آمده است :

۱ ابراهیم خلیل علیه السلام چون توجه کلی بحق تعالی کرد که «انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً و ما انا من المشرکین»[1] دیگر رو با هیچ خلق نکرد و از هیچ کس نترسید تا حدی که چون در منجنیق بآتش انداختند ، جبرئیل علیه السلام در هوا بیامد و گفت : الک حاجة؟ جواب فرمود : اما الیک فلا حسبی من سئوالی علمه بحالی - یعنی جبرئیل گفت : حاجتی داری؟ گفت : اما بتونه ، آنکه عالمست بحال من ، سئوال من می داند - او تمام است مرا - لاجرم آتش از برای او ریاحین شد و سلامت یافت لقوله تعالی : قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم[2] ای آتش سرد شو بسردی و بسلامت بر ابراهیم».[3]

در تحفة الاخوان کاشانی نیز آمد است : «نقطهٔ اول ولایت و مفتتح آن که معنی وحدت ازومنتشر شد ، و فتوت و ولایت بدو ظاهر گشت ، نفس مقدس ابراهیم بود صلی الله علیه ، چه اول کسی که قدم در راه تجرید نهاد و از دنیا و لذات آن کنار گرفت و از ریبت و شهوات آن دوری گزید ، و از پدر و مادر و قوم و قبیلهٔ خویش مفارقت جست ، و از اهل و عزیزان و مألوفات لذیذ و اوطان هجرت کرد ، و در محبت حق انواع بلا و مشقت بر خود گرفت و بر غربت و مجاهدت مصابرت نمود ، و بر شکستن اصنام و مخالفت جباران دلیری یافت تا دشمنان به فتوت او گواهی دادند ، ابراهیم بود علیه الصلوة والسلام - حقا که حق تعالی از ایشان باز می گوید : «قالوا

۱- ٦- انعام - : ۷۹
۲- ۲۱ : ٦۹.
۳- رسایل جوانمردان ، ص ۱۷۳.

سمعنا فتی یذکر هم یقال له ابراهیم»[1] و الفضل ما شهدت به الاعداء - پس منبع فتوت و مظهر آن ذات او باشد بحسب ظاهر و باطن صلی الله علیه وسلم ، و از این جهت قاعدهٔ ضیافت او نهاد ، و اساس مروت اوفکند و نذر کرد که طعام تنها نخورد و بر ذبح فرزند او قوت فتوت مباشرت نمود و قربانی را سنت فرمود و چون و قتش بسماع ذکر محبوب خوش گشت ، از جمیع اموال بگذشت و تکرار آن درخواست ، و مال را هر چند بسیار بود ، در جنب طیب وقت تعظیم اسم حق حقیر شمرد.

آورده اند که جبرئیل علیه السلام از حضرت عزت سؤال کرد که یارب ابراهیم(ع) را باوجود کثرت اموال و اسباب ، درجهٔ خلت و اختیار از کجاست؟ خطاب آمد او را دل با ماست نه با مال. اگر خواهی امتحان کن. جبرئیل(ع) بصورت مردی در آن جا که ابراهیم(ع) بود بر پشته ای ظاهر شد و بآوازی هر چه خوشتر گفت «سبوح قدوس رب الملائکة و الروح» ابراهیم(ع) را وقت خوش شد و نزد او آمد و کلمات را استعادت کرد. جبرئیل(ع) گفت : ثلثی از مال خویش بر من ایثار کن تا باز خوانم. گفت : کردم. جبرئیل(ع) اعادت کرد. ابراهیم(ع) گفت : ثلثی دیگر بستان و یک بار دیگر باز خوان. جبرئیل(غ) باز خواند. گفت : همه ترا شد. یک بار دیگر مکرر گردان[2]» (در نفائس‌الفنون و عرائس العیون هم این مطلب ذکر شده است).

فتوت حضرت یوسف صدیق(ع) در حفظ عفت و در عفو برادران خود ، به طوری که در سورهٔ یوسف مذکور است کراراً در فتوت نامه های عربی و فارسی به بحث نهاده شده ، و نیز خدمتگزاری و علم دوستی حضرت یوشع بن نون که در سورهٔ کهف بدان اشارت رفته است.

از جمله پیشوایان فتوت بعد از انبیاء که ذکر آنان در قرآن مجید هم

۱- ۲۱ : ۶۱.

۲- صفحهٔ ۱۰ و ۱۱ کتاب مذکوره.

آمده است، اصحاب کهف می باشند اینان مردانی مؤمن و صالح از اهل روم بودند که در روزگار سلطنت دقیانوس می زیستند وخود به آئین مسیح گرویده و برای حفظ ایمان خویش به غار وگردنهٔ تاریک کوه پناه بردند، و در همان جا فوت کردند ولی تسلیم پادشاه کافر و مستبد وقت نشدند. مطالعهٔ زندگانی ایشان خصوصا از نظر مسلک فتوت و ایثار موجب عبرت و بصیرت می باشد و به همین جهت ذکر آنان در غالب فتوت نامه ها و تفاسیر قرآن آمده است، و چون در سورهٔ کهف، از ایشان با نام فتی یا جوانمرد یاد شده، در بعضی از متون مربوط به فتوت، سخن را دربارهٔ آنان بدرازا کشانیده اند چنان که هم در تفسیر ابو الفتوح رازی ذکری از آنان آمده است (جلد ۶، ص ۳۹۵) و هم در کشف الاسرار وعدة الابرار که در سال ۵۲۰ھ. تالیف شده است و مؤلف آن - ابو الفضل رشید الدین میبدی - قوای ایمانی اصحاب کهف را بیان نموده و در نوبت سوم می آرد:

«اینست شرف بزرگوار و کرامت تمام و نواخت بی نهایت که رب‌العالمین بر اصحاب کهف نهاد که ایشان را جوانمرد خواند و گفت: «انهم فتیة» - با ایشان همان کرامت کرد که با خلیل خویش ابراهیم(ع)، که او را جوانمرد خوانده است: «قالوا سمعنا فتی یذکر هم یقال له ابراهیم» و نیز یوشع بن نون راکه دربارهٔ اوگفت: «و اذ قال موسی لفتیه»[۲] و یوسف صدیق را که دربارهٔ او گفت: «تراود فتیها[۳]».. گفته اند که سرور همهٔ جوانمردان یوسف صدیق بود علیه السلام که از برادران بوی رسید آنچه رسید از انواع بلیات، آنگاه چون بر ایشان دست یافت، گفت: «لاتثریب[۳] علیکم الیوم...»[٤]

در جای دیگر از تحفة الاخوان کاشانی آمده است:

«نقطهٔ اول نبوت آدم است و قطب آن ابراهیم و خاتم آن محمد علیهم

۱- سورهٔ کهف آیات ۹ تا ۲۲.
۲- ۱۸ : ۶۰.
۳- ۱۲ : ۳۰، ۹۲.
٤- جلد ۵، ص ٦٦٨.

الصلوة والسلام ، و القاب هر یک چون صفی الله و خلیل الله و حبیب الله بر آن دال است و محمد و سائر انبیاء را متابعت ابراهیم فرمودن بر قطبیت او گواه است. قال الله تعالی : «اتبع ملة ابراهیم حنیفا».[1] پس نسبت فتوت امیر المؤمنین علی علیه السلام به فتوت ابراهیم صلوات الله علیه ، مانند نسبت نبوت ابراهیم باشد به آدم علیهم السلام».[2]

در فتوت نامهٔ شیخ ابو حفص عمر سهروردی می خوانیم :

«فتوت از آدم به شیث و از شیث به ابراهیم و از ابراهیم به اسمعیل علیهم السلام، و همچنین نسلا بعد نسل، تا درو و نبوت به سید ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم رسید[3]».

فتوت در زندگانی حضرت رسول(ص):

فضایل اخلاقی پیغامبر اعظم اسلام(ص) ، نامتناهی است و نمونه هائی از فتوت او در لا بلای کتاب های تاریخ و سیره و حدیث و تفسیر آمده است و برمبنای آن ها همان گونه که دیگر فرقه های اسلامی و نحله ها و جماعات گوناگون ، طریقت و بر نامهٔ خود را مقتبس از زندگانی پیغامبر می دانند فتیان هم مکتب خود را به آن حضرت استناد می دهند. البته پاره ای از اقوال رسول(ص) که در بسیاری از کتب تصوف و فتوت مذکور است در متون معروف حدیث دیده نمی شود ولی چون اکثر صوفیه و اصحاب فتوت ، آن ها را مقبول انگاشته اند بنقل آن پرداخته اند.

حضرت رسول(ص) قبل از بعثت هم باوصاف صدق و امانت معروف بود. شجاعت و سخاوت و مهمان نوازی و رفق و مدارا و مردم نوازی و عیب پوشی و عفو و بخشایش و اخلاص و دلسوزی ، حمایت از مظلومان ، مقاومت در برابر سفاکان ، ترحم بر ضعیفان و اعانت بی نوایان و امثال آنها صفاتی است

۱- ٤ : ١٢٤.

۲- رسایل جوانمردان ، ص ٦.

۳- رسایل جوانمردان ، ١١٢.

که بسیار مورد علاقهٔ جوانمردان بوده ، و لازم بتوضیح نیست که حضرت رسول(ص) دارای صور اعلی و اکمل همهٔ اوصاف مذکور و امثال آنها بوده است ، و برای همین است که فتیان اعمال خود شان را به پیغامبر اکرم و اعظم، صلوات الله علیه ، نسبت داده اند.

حیات سید الفتیان حضرت محمد(ص) مملو و مشحون از فتوت و جوانمردی است زیرا تکمیل همه نوع مکارم اخلاق بوسیلهٔ او صورت پذیرفته و در قرآن مجید آمده است که : «انک لعلی خلق عظیم».[1] این پیغمبر اجل و اکرم قبل از بعثت خود از اعضای گروه فتیان مکه بوده و در واقعهٔ حلف الفضول که شهرت بسیار دارد شرکت داشته است. این جریان ، در حقیقت عهد و پیمان بستن جوانمردان مکه بوده است برای داد رسی مظلومان و بی نوایان و مبارزه با ستمگران. به هر حال حضرت محمد(ص) قبل از بعثت خود در این گروه عضویت داشته است و این گروه نیز به کارهای جوانمردانه می پرداخته است. چنان که زمانی دختر مردی بی نوارا از دست بازرگان ستمگری نجات داده است[2].

همچنین پیش از هجرت و پس از آن ، اهالی مکه هرگونه اذیت و ستمی را بر آن حضرت روا داشته بودند. ولی در موقع فتح مکه پیغمبر عظیم(ص) همان آیات قرآنی را تلاوت میفرمود که عفو و چشم پوشی یوسف صدیق از گناه برادران خویش را حکایت می کنند. آری پیامبر(ص) فرمود : وانی اقول کما قال یوسف اخی - لا تثریب علیکم الیوم[3] و اقبال لاهوری این واقعه را مورد اشاره قرار داده می گوید :

آنکه بر اعدا در رحمت گشاد   مکه را پیغام لا تثریب داد[4]

۱- سورة القلم ، آیة ٤.
۲- محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. تألیف ک - وگیورگیو ترجمه ذبیح الله منصوری ، ص ۳۵-۳٦ و نیز در الکامل از ابن اثیر.
۳- سورهٔ یوسف ، آیهٔ ۹۲.
٤- اقبال لاهوری ، کلیات ، ص ١٦ ، اسرار خودی.

حضرت علی سرمشق فتیان
و انعکاس این مطلب در ادبیات فارسی

بهترین مثال یک فتی حقیقی و مطلق بعد از انبیاء و درمیان پیروان فتوت حضرت رسول، ذات امیر المؤمنین حضرت علی است که تمام سلسله های فتوت اسلامی باوی پیوندد. و شخص آن رادمرد «منبع عین فتوت و معدن جود و مروت»[1] و «قطب مدار فتوت»[2] شمرده می شود.

شجاعت علی شهرت جهانی دارد و القاب او مثل «اسد الله الغالب» و «حیدر کرار» وغیره بسیار معروف است. علی در ایثار وجود و سخا و پرهیزکاری هم بسیار مشهور و درین رابطه وقایع زیادی باو منسوب است که محققاً بپایهٔ ثبوت میرسد. چون آن بزرگ سر سلسلهٔ فتوت است ما چند واقعهٔ مربوط به جوانمردی او را با رعایت اختصار در ذیل نقل میکنیم :

(الف) حضرت علی چندین بار جان خود را برای حفظ و صیانت شخص پاک رسول(ص) بخطر انداخت و شب هجرت رسول از مکه به مدینه، باوجود خطر تهاجم کفار به بستر رسول، در آن جا خوابید تا کفار از هجرت حضرت رسول مطلع نشوند.

(ب) یک بار در ماه رمضان سائلی به خدمت حضرت رسول آمد ولی پیغمبر که برای پذیرائی از وی و کمک به او چیزی در دست نداشت فرمود هر که این شخص را مهمان کند خداوند او را بهشت عطا میکند. حضرت علی وی را مهمان کرد اما چون خود حضرت و فاطمهٔ بتول برای افطار، بجز دو قرص نان در منزل چیزی نداشتند و آن مقدار نان نیز به سختی برای آن مهمان کافی بود، پس وقت افطار بنابر مصلحت

۱- رسالهٔ فتوتیهٔ علی همدانی.

۲- نفایس الفنون فی عرایس العیون، ج ۲، ص ۱۱۳.

چراغ را خاموش کردند و هر دو در تاریکی دستهای مبارک خود را به طوری سوی طعام میکشیدند که گویا با مهمان میخورند ولی اصلاً چیزی نمیخوردند. غرض به مقتضای ایثار و فتوت خود غذا را به مهمان خوراندند و خود در شب بحالت صوم باقی ماندند که باین ایثار فوق العادهٔ علی و فاطمه در قرآن مجید هم اشارت رفته است و در این مورد مفسرین و صوفیه اختلاف دارند که در کدام یک از سه آیهٔ زیر بآن واقعه اشارت شده است :

۱- ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله . . .[۱].

۲- ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة . . .[۲].

۳- ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا[۳].

(ج) احمد افلاکی (م ۷٦۰ ه) در مناقب العارفین دربارهٔ حسن اخلاق و فتوت حضرت علی از زبان مولانا جلال الدین بلخی واقعهٔ ذیل را نقل کرده است :

مولانا وقتی که جوان نامؤدبی را در جایی بلند تر از پیران نشسته دید، به بیان این روایت پرداخت که :

«روزی اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه به نماز صبح به مسجد رسول میرفت. درمیانهٔ راه دید که پیرمردی یهودی پیش میرود. امیر المؤمنین از آنجا که فتوت و مروت و حسن اخلاق او بود، محافظت ادب پیر کرده، پیش نگذشت و آهسته آهسته درپی او میرفت. چون

۱- البقرة، آیة ۲۰۷. روایات مربوط به نزول این آیه در ستایش علی(ع) را در احیاء علوم الدین ج ۳ و کشف المحجوب، ص ۲٤۰ می توان یافت.

۲- الحشر، آیة ۹ امام محمد غزالی در کیمیای سعادت (ص ٥٤۹) از سیاق این آیه استنباط کرده است که بایستی دربارهٔ ایثار انصار پیامبر نازل شده باشد و آیهٔ ۲۰۷ از سورهٔ بقره که قبلا آوردیم دربارهٔ ایثار حضرت علی که شرح آن گذشت.

۳- الدهر، آیة ۸ و ۹ کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۲۸٤-۲۸٥ و دیگران هم این آیه را مربوط به ایثار علی دانسته اند.

بمسجد رسول رسید حضرت مصطفی علیه السلام بر کوع رکعت اول خمیده بود. در حال بامرجلیل، جبریل در رسیده دست بر پشت مبارک رسول نهاد تا ساعتی توقف کند که علی مرتضی از ثواب رکعت اول نماز صبح محروم نشود»[۱].

مولانا میفرماید که علی، یهودی پیر را اینقدر احترام می کرده ولی مسلمانان این دوره در برابر پیران مسلمان هم مراعات ادب و احترام را نمی نمایند.

(د) حضرت علی پس از جنگ جمل با عفو دشمنان خود مانند مروان بن الحکم و عبدالله بن زبیر وغیره و نیز با خوشرفتاری و حسن سلوک که نسبت به قاتل خود عبدالرحمن بن ملجم نشان داد عالیترین نمونه های زندهٔ جوانمردی را باقی گذاشته است. و از این رواست که نویسندگان متفقاً این صفات او را ستوده اند مثلاً فیلیپ حتی «در تاریخ عرب» مینویسد[۲]:

«علی در مشورت صائب الرای، فصیح و بلیغ، با دوستان وفا پیشه، با دشمنان عفو شعار و نمونهٔ بی نظیر شرافت و جوانمردی بود».

پرفسور نکلسون[۳] هم همینطور اظهار عقیده کرده است.

میگویند در جنگ احد زمانی که حضرت علی داد شجاعت و جهاد فی سبیل الله میدا هاتف غیبی آواز داد «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» و حضرت رسول چندین بار این مطلب را برای حضرت علی بیان فرمود و سپس این قول، شعار فتیان گردید[۴] و تا امروز نیز زبانزد عموم است.

علی مرجع و مآل سلسله‌های تصوف و فتوت است در تصوف تنها برخی از صوفیهٔ سلسلهٔ نقشبندیه خرقهٔ خود را به حضرت ابوبکر صدیق میرسانند ولی

۱- مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۲- History of the Arabs by P. K. Hitti p. 183.

۳- Literary History of the Arabs by R. Nicholson, p. 191.

۴- کتاب الفتوة ابن المعمار حنبلی، ص ۱۴۲.

در فتوت همهٔ سلسله‌ها بحضرت علی میرسد. ازین جایگاه بلند حضرت علی در نزد فتیان شاید گمان رود که فتوت مخصوص اهل تشیع بوده است. ولی فتوت نیز مانند تصوف است: نسبت نهایی به حضرت علی میرسد ولی این امر به تشیع و تسنن مربوط نمیگردد در این مورد فقید پرفسور فرانتز تیشنر آلمانی میگوید:

این احترام مستلزم آن نبوده است که فتیان بر مذهب تشیع باشند چه بزرگداشت حضرت علی درمیان اهل سنت امری متعارف بوده است[1].

بی موردنیست اگر بعضی از اشعار شیوای فارسی را که دربارهٔ جوانمردی و فتوت حضرت علی(ع) است در این جا نقل کنیم:

جوانمرد اگر راست خواهی ولی است
کرم پیشهٔ شاه مردان علی است[2]

دیباچهٔ مروت و سلطان معرفت
لشکرکش فتوت و سردار اتقیا[3]

مردی چون نبی نداند کس
راه مردی علی شناسد و بس

مظهر این فتوت مشهور
راستی باید از کژیها دور[4]

چون که فرمود آن نبی و هم ولی
در فتوت لا فتی الا علی

پس مسلم بر علی باشد سخا
زآنکه جنت هست دار الاسخیا[5]

۱- مجلهٔ وحید شمارهٔ ۷ سال ۱۳۴۷ ش، ص ۶۱۸ (ترجمهٔ مظفر بختیار).
۲- سعدی (بوستان).
۳- ایضاً سعدی (رک کلیات، ص ۴۲۹).
۴- اوحدی مراغه ای (ص۵۶۳ دیوان).
۵- ناصری سیواسی (رک سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۲۱۸).

مهر او از آسمان لا فتی الا علی
تیغ او ازگوهر لا سیف الا ذوالفقار[۱]

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
این نفس را از سر صدق و صفا باید زدن[۲]

هر که را نام جوانمردی سزاست
پیشوای او علی مرتضی است

آنکه چوگان مروت در کف احسان اوست
لا جرم گوی فتوت در خم چوگان اوست

بر زبان روح گفت ، با محمد آشکار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

آفتاب کبریا دریای در لا فتی
فخر آل مصطفی مخصوص نص هل اتی[٤]

هرچه می خواهی طلب کن صائب از شاه نجف
گر کسی منت کشد از مرد می باید کشید[۵]

شاه جوانمردان علی هم در خفی هم در جلی
آن کز جمال منجلی خورشید تابان پرورد[٦]

۱- منسوب به خواجوی کرمانی (رک خ - م-لا برگ ۷).
۲- شاه نعمت الله ولی کرمانی (دیوان ، ص ٦۲۷).
۳- واعظ کاشفی (فتوت نامهٔ سلطانی).
٤- سلمان ساوجی - اشاره به آیات سورهٔ دهر که اقبال لاهوری هم با اشاره به آن در منقبت حضرت فاطمه می گوید :

بانوی آن تاجدار هل اتی مرتضی مشکل گشا شیر خدا

(کلیات ، ص ۱۰۳).
۵- صائب تبریزی اصفهانی.
٦- فروغی بسطامی (دیوان ، ص ۹۳).

علی(ع) و اسناد خرقهٔ فتوت

فتیان هم مانند صوفیان برای خود خرقه ای دارند و همگی نیز خرقهٔ فتوت خود را به حضرت علی(ع) میرسانند. در فتوت نامه ها ۱۷ ، ۱۳ ، ۷ و گاهی ٤ سلسلهٔ فتوت مذکور افتاده است در تحفة الاخوان کاشانی که عین عبارت آن را خواهید دید، سلمان فارسی و حذیفهٔ یمانی به عنوان دو جانشین علی(ع) در طریق فتوت ذکر گردیده اند و در فتوت نامهٔ سلطانی می نویسد :

علی(ع)چهارخلیفه در فتوت تعیین نمود. سلمان فارسی را مأمور مدائن نمود و فتیان ماوراء النهر و خراسان و طبرستان و عراق عجم و عرب باید با وی استناد بجویند ابو المحجن مأمور یمن بود و فتیان یمن و عدن و بربر و هند و چین نسبت به وی دارند. سهیل (صهیب ؟) رومی به روم فرستاده شد براهنمائی فتیان روم و غرب آذربایجان و داوود مصری (یعنی صوفی قرن سوم هجری م ۲٤٥؟) راهبر فتیان اسکندریه و حلب و همهٔ مصر است. در مجلد ثانی الصلة بین التصوف و التشیع نیز سلاسل فتیان مذکور است از جمله سلسلهٔ متصل به حضرت علی(ع) به وسیلهٔ کمیل بن زیاد که میر سید علی همدانی عارف و حامی فتوت در قرن هشتم هجری ، سلسلهٔ فتوت خود را (در رسالهٔ فتوتیه) به وساطت او به حضرت می رساند و می گوید :

و ذلک مما وضعت بهٔ الاخ فی الله المحسن الموفق السعید اخی شیخ علی حاجی ابن المرحوم طوطی العلیشاهی الختلانی اصلح الله شانه فی الدارین والبسته لباس الفتوة التی هی جزء الخرقة المبارکة کما لبسته من یدشیخی و امامی و قدوتی و عمادی و من علیه فی طریقة الفتوة اعتمادی، امام المحدثین قدوة العارفین سلطان المحققین ، سر الله فی الارضین نجم الحق و الملة و الدین ، ابو المیامن محمد بن محمد الاذکانی ، متع الله المسلمین ببرکات انفاسة الشریفة و هو صحب الشیخ العارف شمس الحق و الدین محمد بن جمال و هو صحب السالک نور الدین سالار و هو صحب الشیخ علی بن لا لا غزنوی و هو صحب شیخ الاسلام ، قائد مشایخ الکرام ، مهبط الانوار الغیبیة ، مورد الاسرار القدسیة ، حجة العارفین،

نجم الحق و الدین المعروف بالکبری قدست اسراره و هو صحب اسمعیل القصری و هو صحب محمد المالکیل و هو صحب داود بن محمد المعروف بخادم الفقراء و هو صحب اباالعباس ابن ادریس و هو صحب ابا القاسم ابن رمضان و هو صحب ابا یعقوب الطبری و هو صحب ابا عبدالله عمرو بن عثمان و هو صحب ابا یعقوب النهر جوری و هو صحب ابا یعقوب السوسی و هو صحب عبدالواحد بن زید و هو صحب کمیل بن زیاد و هو صحب سلطان الاولیاء و امام الاتقیاء منبع الفتوة و معدن المروة، اسد الله الغالب امیرالمومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و هو صحب (ه) سید المرسلین و امام المتقین و خاتم المرسلین و رسول رب العالمین محمد المصطفی علیه افضل الصلواة و اکمل التحیاة صلی الله علیه و آله وسلم.

ذکر علی(ع) در کتب جوانمردی

«سیرت و طریقت جوانمردان آن است که مصطفی(ص) به علی(ع) گفت : یا علی ، جوانمرد راستگو بود وفادار و امانت گزار و رحیم دل ، درویش وار و پرعطا و مهمان نواز و نیکو کار و شرمگین . . . در خبر است که رسول(ص) نشسته بود. سائلی برخاست و سئوال کرد رسول(ص) روی سوی یاران کرد و فرمود : با وی جوانمردی کنید. علی(ع) برخاست و رفت. چون باز آمد یک دینار داشت و پنج درم و یک قرص طعام - رسول (ص) پرسید : یا علی این چه حالت است ؟ گفت : یا رسول الله چون سائل سئوال کرد بردلم گذشت که او را قرصی بدهم. باز دردلم آمد که پنج درم به وی دهم. باز به خاطرم بگذشت که یک دینار به وی دهم. اکنون روا نداشتم که آنچه به خاطرم فراز آمد و بردلم بگذشت نکنم. رسول(ص) گفت لا فتی الا علی - جوانمرد نیست مگر علی (کشف الاسرار و . . . ج ۵ ، ص ۶۶۹).

در تحفة الاخوان (ص ۱۱)نیز آمده است:

«امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلام که از ورع و زهادت بدان

پایه رسید که رسید و از مردی و شجاعت آن مرتبه یافت که یافت، تا بعد از جوع سه روزه، بقوت وقت و سد رمق ایثار کرد. لا جرم در شان او نازل شد که یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً[۱] و جان عزیز در محاربت اعداء دین از قوت ایمان و کمال یقین مبذول داشت و شب هجرت نفس خود را فدای رسول(ص) گردانید و بر جای او بخفت و خود را دست بسته بطالب خون خویش تسلیم کرد تا بصفت لا فتی الا علی، درمیان خاص و عام مشهور شد».

مؤلف «تحفة الاخوان» در کیفیت کمال یافتن فتوت علی(ع) روایتی نقل کرده که در نفائس الفنون و عرائس العیون آملی (فن پنجم) هم آمده است:

در خبر است که پیغامبر علیه الصلوة و السلام، روزی با جمعی نشسته بود شخصی درآمد و گفت: یا رسول الله در فلان خانه مردی و زنی بفساد مشغول اند. فرمود ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردن. چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری خواستند هیچیک را اجازت نداد. امیرالمومنین علی علیه السلام در آمد. وی را فرمود که یا علی، تو برو و ببین تا این حال راست است یا نه؟ امیرالمومنین علی آنجا بیامد چون به در خانه رسید چشم برهم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می کشید تا گرد خانه بر گردید و بیرون آمد و پیش پیغامبر رسید، گفت: یا رسول الله گرد آن خانه بر آمدم و هیچ کس را در آنجا ندیدم.

پیامبر علیه الصلوة و السلام بنور نبوت بیافت و فرمود که یا علی انت فتی هذه الامة یعنی تو جوانمرد این امتی - بعد از آن قدحی آب و قدری نمک خواست سلمان فارسی آن را حاضر کرد. رسول علیه الصلوة و السلام کفی نمک برداشت و گفت هذه الشریعة و در قدح افکند و کفی دیگر برداشت و گفت: هذه الحقیقة و در وی افکند و به علی داد تا قدری باز خورد و گفت: انت رفیقی و انا رفیقی جبرئیل و جبرئیل رفیق الله تعالی. بعدازآن سلمان را فرمود تا رفیق علی شد و قدح از دست او باز خورد و حذیفه را گفت تا رفیق سلمان شد و قدح از دست

۱- ۷۶/۸.

سلمان باز خورد. بعد ازآن ، زیر جامهٔ خود ، در علی پوشانید و میان او در بست و فرمود : «اکملک یا علی یعنی ترا تکمیل می کنم» و ماخذ فتوت و اصل این طریقت ، این حدیث است ، و شرح قدح و لبس ازار ، و بستن میان ،که اکنون میان جوانمردان متعارف است و قاعدهٔ فتوت بر آن موسس ، و اساس طریق رفاقت و اخوت بر آن می نهند ، و تصحیح نسبت و شجرهٔ خویش بدان کنند ، از اینجاست. و در هر یک از این اوضاع سری لطیف و اشارت به معنی شریف است که آن وضع صورت و لباس آن معنی است.[1]

این روایت در فتوت نامه های شیخ سهروردی هم با اختلافاتی در عبارت آمده است. درمورد شرب آب نمک و بستن میان وغیره بعدا اشاراتی خواهیم کرد و اینک توضیحاتی از شیخ ابو حفص عمر سهروردی را ملاحظه بفرمایید :

فتوت از سید خلق علیه السلام به امیر المومنین علی رضی الله عنه رسید که از نسل سید بود و ابن عم بود و سید در حق امیر المومنین علی فرموده است : یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی - محققان چنین فرموده اند که اگر بعد از سید علیه السلام پیغامبری بودی ، علی بودی زیرا که ابن عم رسول بود و از نسل خلیل الله و همچنانکه نبوت از زمرهٔ خلیل الله بیرون نبود. که اگرچه نبوت به علی نرسید چون خاتم النبیین محمد مصطفی بود علیه السلام ، اما فتوت میراث به علی بماند که علی از اولیاء کبار بود و آفتاب فتوت ازین دو درجه بر آید : یا از برج نبوت یا از برج ولایت و اگرچه علی رضی الله عنه نبی نبود اما ولی بود و از عهد نبوت تا نفخ صور هیچکس به فتوت علی نبود و نباشد.

در نقل چنین گفته اند که روزی در خانهٔ امیر المومنین علی افطار نکرده بودند - و بروایتی دیگر هفت روز (می شد که چیزی نخورده بودند) و از عالم

۱- کتاب مذکور ، ص ۱۳.

غیب سه قرص جوین حق تعالی بفرستاد ـ امیر المومنین علی یکی به حسن داد و[۲] یکی به حسین و یکی را بدوپاره کرد. نیم به فاطمهٔ زهرا داد رضی الله عنها و نیمی خواست که بخورد که در حال درویشی بر در آمد. امیر المومنین علی رضی‌الله‌عنه نصیب خودرا به درویش داد. فاطمه نیز موافقت کرد. حسن و حسین هم موافقت کردند رضی‌الله‌عنهما، که از اولاد خاندان بودند و فتوت بدان خانه‌میراث بماند، و طریقت و تصوف هم‌از خاندان نبوت به علی‌ماند زیراکه سید خلق علیه السلام ، شهرستان طریقت و شریعت و فتوت و کرامت و سخاوت و مروت بود و امیر المومنین علی درشهرستان علم بود و از آنجاست که خواجهٔ خلق علیه السلام در حق او فرمود: انا مدینة العلم و علی بابها ـ هرکه در شهرستان علم و عمل قدم نهاد گذر بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کرد. اول مقام خدمت علی یافت. آنگاه در شهرستان قدم نهاد.»

این قبیل مطالب و توجیهات دربارهٔ عبارت«لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار» در سایر فتوت نامه ها نیز مذکور است و در زبدة الطریق الی الله می خوانیم :

«سر جوانمردان، امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود. روزی عبدالرحمن ملجم را گفت : انک قاتلی ملجم گفت : یا امیر المؤمنین ، مرابکش تا از من این فعل در وجود نیاید. فرمود طریق ما آنست که بعد از گناه عفو کنیم نه پیش از گناه عقوبت».[۳]

گذشته از پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) ، اعمال و رفتار دیگر بزرگان اسلام نیز از نمونه های فتوت است که البته در اینمورد علویان در صف اول ر دارند چنان‌که امام‌حسین بن علی[٤] و یاران بزرگ او در نبرد با استبداد یزید

۱- کتاب مذکور ، ص ۱۳.
۲- رسایل جوانمردان ، ص ۱۰۱.
۳- ایضاً ، ص ۲۲۱.
٤- اوحدی‌مراغه ای در منقبت امام حسین میفرماید :
کار فتوت از دل و دست تو راست شد اندر جهان بگوی که این منزلت کراست؟
(دیوان ۵ ، رسائل جوانمردان ، ص ۲۲۱)

بن معاویه تا مرحلهٔ جانبازی و شهادت نیز پیش رفتند و تاریخ فتوت و ایثار نفس را با خون خود رنگین ساختند و همینطور سایر ائمهٔ کرام و بزرگان دین و مجاهدین فی سبیل الله روش فتوت را دنبال کردند. و بعضی از علمای دین نیز که علیه فتوت سخن رانده‌اند، تشکیلات ظاهری طریق فتوت، و به ویژه فتوت ناصری، را بدعت میدانسته و آنها را نکوهیده اند[1] نه اصل این مسلک را (دربارهٔ تشکیلات طریق فتوت بعدا توضیحات کافی خواهیم داد).

فتوت و تصوف

بعضی از صوفیه، مسلک فتوت را آب و تاب تازه ای داده و آداب و رسوم این مکتب را اختیار نموده اند. همین طور بعضی از فتیان بمسلک عرفان گرائیدند و این عمل باعث نزدیکی و ارتباط بیشتری میان فتوت و تصوف شد. روش تربیتی و اخلاقی تصوف را، طریق فتوت رونق بسیار بخشیده است و این مطلب را با مراجعه به کتب متعدد عربی و فارسی میتوان دریافت و از آن جمله: شرح تعرف مستملی و کشف المحجوب هجویری و قوت القلوب شیخ ابو طالب مکی (م۳۸٦ یا ۳۹۰هـ) و کتاب الفتوة ابو عبدالرحمن السلمی م۴۱۲هـ (که این یکی قدیم ترین کتاب مستقل و مخصوص دربارهٔ فتوت است) و الرسالة تألیف القشیری (م۴٦۵) معروف به رسالهٔ قشیریه و تذکرةالاولیاء شیخ عطار و کتاب الفتوة شهاب الدین عمر سهروردی و الفتوحات المکیة از

۲- مهمترین مخالفین تشکیلات فتوت عبارتند از ابن جوزی صاحب تلبیس ابلیس یا نقد العلم و العلماء و ابن تیمیهٔ حنبلی (م۷۲۸هـ)ایشان فتوت را بدعت و رخنه ای در عمارت دین و چیز تظاهر آمیزی تلقی کرده اند ابن تیمیه میگوید که انتساب این اعمال خرافاتی، به پیغمبر اکرم و حضرت علی دروغ محض است و آنچه که خلیفهٔ بدعت گذار عباسی الناصر لدین الله عمل میکرده است برای امت اسلامی نمونه ای قابل تقلید نمیباشد. ر.ک کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۱۰٦-۱۰۷ و مجلهٔ شرق مذکور، ص ۳۴٦.

محی‌الدین ابن عربی و جوامع الحکایات و لوامع الروایات از محمد عوفی (م ۶۳۵ ه)[1] و کتاب الفتوة ابن المعمار الحنبلی و فتوت نامهٔ منظوم ناصری و رسالهٔ فتوتیهٔ علی همدانی و فتوت نامهٔ سلطانی و کتاب جدید «الصلة بین التشیع و التصوف» (المجلد الثانی) تألیف دکتر کامل مصطفی شیبی و همینطور سایر تذکره های صوفیه وغیره.

خلاصهٔ بحث چنین است که بزرگان صوفیه و عرفای اسلامی بعلت شباهت زیاد مابین اصول اساسی فتوت و طرز فکر خودشان (که مبنی بر ایثار و جهاد با نفس است) این مسلک را باتصوف و عرفان ارتباط خاصی داده

۱- سدید الدین یا نور الدین یا جمال الدین محمد بن محمد عوفی بخاری (از اولاد صحابی رسول عبدالرحمن بن عوف) این کتاب را در صد باب و چهار قسمت تالیف کرده که هر قسمت دارای ۲۵ باب است. قسمتی از این کتاب را ملک الشعراء بهار و دکتر محمد معین و آقای محمد رمضانی جداگانه بچاپ رسانده اند و قسمتی از آن را نیز دکتر نظام الدین احمد استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه عثمانیهٔ حیدر آباد دکن بزبان انگلیسی ترجمه کرده چنانکه فرزند استاد فقید دانشگاه پنجاب حافظ محمود احمد شیرانی، مرحوم اختر شیرانی نیز قسمتی از حکایات آن را دردو مجلد به زبان اردو برگردانده است. و این ترجمه نیز بوسیلهٔ انجمن ترقی اردو در هند در سال ۱۹۴۳م در دهلی به چاپ رسیده است نسخهٔ خطی بسیار نفیس این کتاب مورخ ۱۱۲۹ هجری (که باب های ۲۴ و ۲۵ را فاقد است) در کتابخانهٔ ملی ملک بشمارهٔ ۴۱۴۶ موجود است. در باب نهم ویازدهم این کتاب حکایات جالب توجهی در ضمن بیان مسلک جوانمردی و رابطهٔ فتوت با تصوف آمده است از آن جمله:

(الف) وقتی پادشاهی از وزیر خود پرسید که علامت جوانمردی چیست گفت جوانمردی را سه نشان باشد: وفای بی خلاف و ستایش بی خوف و عطابی سئوال کننده. گفت آنکس که مال بخشد کسی را و نشناسد زیرا که اگر مال کسی را بدهد که بشناسد از دوعلت خالی نباشد یا از راه شفقت باشد یا از راه ریا، و کمال جوانمردی آنست که خود را از این علت ها مصون دارد» در باب یازدهم قسمت دوم میفرماید که وقتی تا هفت روز مهانی به منزل حضرت علی نیامد و حضرت از این امر ناراحت شده و گریه میکرد که: «این از غایت همت و نهایت مروت و فتوت اوست علیه‌السلام» (این واقعه نظیر واقعه ایست که در بوستان سعدی به حضرت خلیل الرحمان منسوب گردیده و قبلاً بان اشارتی رفت) هم درین باب حکایت هیزم کش جوانمرد را ذکر کرده که شیخ سعدی نیز آن را در باب سوم گلستان آورده است.

وعدهٔ زیادی از آن ها نیز عملاً باین روش گرائیده و آن را پذیرفتند مثلاً «سه تن از بزرگان مشایخ ایران ابو حامد احمد بن خضرویه بلخی در گذشته در ۲٤۰ و ابو حفص عمر بن سلمه حداد نیشابوری درگذشته در ۲٦٤ یا ۲٦٥ یا ۲٦۷ ه و ابو الحسن علی بن احمد بن سهل صوفی پوشنگی در گذشته در ۳۸٤ ه نخست از سران جوانمردان و فتیان بوده اند[1] درمیان این گروه ابو حامد احمد بظاهر قدیمترین شخصیت غیر ملامتی است که در خراسان بمسلک فتوت گرائیده است. در دوره های بعد نیز برخی از بزرگان باین مسلک گرائیده و وارد گروه فتیان شده اند مثل شیخ نجم الدین کبری و شیخ نجم الدین زرکوب و شیخ علاءالدولهٔ سمنانی و امیر سید علی همدانی وغیره که سه نفر اخیر فتوت نامه هایی نیز تألیف نموده اند.

ملامتیه و فتوت

شیخ محی الدین ابن عربی معتقد است که اولین بار صوفیهٔ ملامتیه به مسلک فتوت گرویده اند. ان الفتیان تلامذة الملامتیة[2] بعضی از نویسندگان نیز در تایید یا تکذیب این نظر سخنانی گفته اند و ما هم در ذکر ابو حامد احمد اشارتی کردیم. صوفیهٔ ملامتیه که در نیشابور ظهور کردند به مقتضای «ولایخافون لومة لائم»[3] در ایثار و تحمل ملامت و بذل مال و مخالفت با نفس از دیگران جلو تر بودند ابو عبدالرحمن السلمی میفرماید : یکی از این طایفه را پرسیدند. شایستهٔ نام جوانمرد کیست؟ گفت : کسی است که اعتذار آدم ، صلاح نوح ، وفای ابراهیم ، صدق اسماعیل ، اخلاص موسی ، صبر ایوب ، گریهٔ داوود ، علیهم السلام سخای محمد صلی الله علیه وسلم رأفت

۱- سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ص ۱۳۲ نیز ارزش میراث صوفیه ، ص ۲۱۱ با اندکی اختلاف در تعبیر.

۲- به نقل از الصلة بین التصوف و التشیع ، ص ۲۱۸ ، اما مقدم بودن آنان در گرویدن به فتوت رانمیتوان باور کرد زیرا فتوت مسلکی است قدیمتر.

۳- سورهٔ مائده آیهٔ ٥٤ که شعار فتیان است و ملامتیه نیز بدان استشهاد میکنند.

ابوبکر ، حمیت عمر ، حیای عثمان ، و علم علی رضی الله عنهم همه را یکجا دارد و با چنین مقامی نفس خویش را نکوهش کند و آنچه را دارد چیزی نشمارد و گاهی در دلش خطور نکند که او هم چیزی هست و نپندارد که حال پسندیده ای دارد. در جمیع احوال عیبهای نفس و نقصان کردار های خویش و فضل برادران را بر خویش روشن بنگرد . . . و یکی از ملامتیان بنام علی بن ابی بکراهوازی گفت : اصل جوانمردی آنست که در خود یک فضیلت هم نبینی![1]

در مورد رابطهٔ ملامتیه و فتیان حکایت حمدون قصار نیشابوری (م ۲۷۱ ه) و نوح عیار بسیار جالب است، حمدون قصار میفرماید : روزی اندر جویبار حیرهٔ نیشابور میرفتم نوح نام عیاری بود بفتوت معروف و جمله عیاران نیشابور در فرمان وی بودندی ویرا اندر راه بدیدم گفتم یا نوح جوانمردی چه چیز است ؟ گفت : جوانمردی من خواهی یا از آن تو؟ گفتم هر دو بگوی.گفت: جوانمردی من آنست که این قبا بیرون کنم و مرقعه بپوشم و معاملات را برزم(ورزم)تا صوفی شوم و از شرم خلق اندرآن جامه از معصیت بپرهیزم و جوانمردی تو آنک مرقعه بیرون کنی تا تو بخلق و خلق بتوفتنه نگردند. پس جوانمردی من حفظ شریعت بود بر اظهار و ازآن تو حفظ حقیقت بر اسرار و این اصلی قوی است.[2]

اما ملامتیه صورت زهد مفرط و عملی را نشان میدادند و بقول پرفسور هارتن : فتیان اینقدر حدافراطی را نپیموده اند و «اصحاب فتوت تقوی و شرف را باهم جمع کردند در حالی که اهل ملامت دنیا را آشکار تحقیر می نمایند و سرزنش نفس را برای رسیدن بکمال روحی و اخلاق وسیلهٔ ضروری

۱- ملامتیان و صوفیان و جوانمردان ص ۲۱ ، ۲۴ ، ۷۳ ترجمهٔ فارسی آقای علی رضوی از تالیف عربی دکتر ابوالعلا عفیفی به ضمیمهٔ رسالهٔ ملامتیه از سلمی نیشابوری) کابل ۱۳۴٤ ش.

۲- کشف المحجوب ، ص ۲۲۸.

می شناسند[1] اعمال و افعال و فعالیت های گوناگون فتیان چیزی سری نبوده بلکه اینگونه افعال را برای تشویق و ترغیب دیگران علنا انجام میدادند سلمی چهل و پنج اصل و ادب ملامتیه را در رسالهٔ خود بیان کرده که قسمت مهم آنها مخالف روش جوانمردان می باشد البته اصول مشترک نیز در میانه هست (مثلا ادای حقوق دیگران بدون چشمداشت پاداش ، حلم در حالت دفاع از دیگران ، پوشاندن عیب دیگران و دشمنی با هوای نفس) اما صوفیه متهم داشتن نفوس خود ، و اذکار چهارگانه (لسانی و قلبی و سری و روحی) و تعلیم سری ، و حرکات ملامت انگیز مانند ملامتی ها و کلبیون یونانی ، و نیز تظاهر به غفلت برای جلب ملامت دیگران، و نگرانی از قبول شدن دعاهای خوب و این نوع اعمال را اساس قرار نداده و ضروری نشمرده اند[2] باتوجه به مطالب فوق ، نظر آقای دکتر ابو العلاء عفیفی مصری که معتقد است آثار باطنی و ظاهری فتوت درین طائفه (ملامتیه) بیش از هر فرقهٔ دیگر صوفیه تجلی کرده است[3] چندان قابل قبول نمی نماید بلکه قول پرفسور هارتن که نقل گردید درین باب به صواب نزدیک تر است و عقیدهٔ صاحب نفایس الفنون فی عرائس العیون هم آن را تأیید میکند.[4]

رابطهٔ فتوت ، تصوف وملامت

دربارهٔ رابطه تصوف و فتوت ـ گذشته از اشاراتی که قبلا کردیم ـ نکات دیگری هم در آثار بعضی نویسندگان می توان یافت. علامه محمد آملی از علمای قرن هشتم میفرماید : «تافتوت به نهایت نرسد بدایت ولایت حاصل

۱ـ ملامتیان و صوفیان و جوانمردان . . . ص ۲۳.
۲ـ درج اروضات الجنان و جنات الجنان نیز مطالب بسیاری دربارهٔ ملامتیه آمده است. ر ـ ک ، ص ۲۱۱-۲۱۵ ، ۲۲۳ و ۴۲۹-۴۳۰ که حکایات جالبی در رابطه باملامتیه در آن ها می توان یافت.
۳ـ ملامتیان و صوفیان و جوانمردان. . .
۴ـ نفائس الفنون ، جلد دوم ، ص ۱۱۲ ، ۱۱۴.

نشود . . . فتوت جزوی است از تصوف . . . جوانمرد پیوسته شادمان و خوشدل باشد و مشفق و ناصح خلق خدا در مصالح دین و دنیا و بمهات دینی و دنیوی ایشان بی تکلف قیام نماید و چنانکه خود بکسب کمالات مشغول باشد، تمامت رفقا و اصحاب را بر آن دارد و ایشان را در آن ممد و معاون باشد.[۱]

خلاصه ، رابطهٔ فتوت و تصوف به اندازه ای محکم بوده که بزرگان متصوفهٔ ایران همواره تصوف را برای خواص و جوانمردی را برای عوام میدانسته اند و هر دو را باهم ترویج میکرده اند»[۲] و البته هر چند قبلاً نیز گفتیم که نباید رابطهٔ مزبور را منحصر به فرقهٔ ملامتیه دانست ولی باز هم صوفیه و ملامتی های بزرگ وقتی که از جوانمردان ذکری می کنند ، مراد ایشان بیشتر ملامتی های جوانمرد میباشد. یعنی ملامتی هائی که جوانمرد هستند یا جوانمردان ملامتی بطور صفت و موصوف ، نه صرفا جوانمرد ، و این مطلب از آثار ملامتی‌ها پیدا است. بنا بر این ذکر فتوت و جوانمردی که در احوال و آثار ملامتی‌ها آمده ، صرفاً مربوط به مسلک و تشکیلات جوانمردی نمیباشد. با این همه ، ملامت و فتوت و تصوف ارتباط بسیاری داشته اند و این مطلب از سخنان بزرگان فتوت نیز که ذیلا نقل میشود آشکار است و با ملاحظهٔ این سخنان روشن می شود که فتوت اسلامی در آغاز کار به اسلام و تصوف خیلی نزدیک بوده و اصول و عقاید مشترکی این سه را به یکدیگر پیوند می‌داده و بعدها بمرور ایام شاخ و برگ پیدا کرده و در میدانهای سیاست و اجتماع وارد شده و بصورت های گونا گون در آمده است . ظ هر است که این تطور و تحول و دگرگونی فقط به مسلک فتوت اختصاص نداشته و خود دین اسلام و مسلک تصوف و سائر مکتب ها و نحله ها هم دچار این تحولها شده است.

سخنان بزرگان در حقیقت فتوت :

۱- شیخ حسن بصری می گوید که خدای تعالی درین آیهٔ کریمه همهٔ اوصاف فتیان را جمع کرده است که[۳] «ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء

۱- نفائس الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۱۲ ، ۱۱٤.

۲- سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ص ۱۳۲ .

۳- قرآن مجید ، النمل آیهٔ ۹۰.

ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون . . .»[1].

۲- این حدیث حضرت رسول(ص) نیز که - از امام جعفر صادق(ع) روایت شده - دربارهٔ نشانه های فتیان است : لفتیان امتی عشر علامات ، صدق الحدیث و الوفاء بالعهد و اداء الامانة و ترک الکذب و الرحمة للیتیم و اعطاء السائل و بذل النائل و اکثار الصنایع و قری الضیف و راسهن الحیاء[2].

۳- «فتی آنست که او را در دنیا و آخرت هیچکس خصم نباشد»[3] (قول حضرت علی).

٤- اصل فتوت وفا و صدق و امن و سخا و تواضع و نصیحت و هدایت و توبه است[4].

۵- فتوت آنست که تو در پنهان کاری نکنی که اگر آشکار گردد منفعل گردی.[4]

٦- بزرگترین خصال فتوت آنست که خود را بر دیگران هیچ امتیاز و فضیلت ندهی.[5]

۷- فتوت آنست که اگر عطایابیم ایثار کنیم و اگر نیابیم شکر کنیم.[5]

۸- لیس الفتوة بالفسق و الفجور و لکنها طعام مصنوع و نائل مبذول و بشر مقبول و عفاف معروف و اذی مکفوف.[5]

۹- فتوت وفاست بی خلاف و مدح بی جود و بخشایش بی سؤال (قول معروف کرخی).[6]

۱۰- فتوت آنست که از خود بینی بر حذر باشی و آنچه کرده باشی آن را با خود نسبت ندهی که من کرده ام (قول جنید بغدادی بروایت ابو حفص حداد رحمهما الله).[7]

۱- کتاب الفتوة ابن المعمار ، ص ۱۱ ، ۱۳۳.

۲- ایضاً و نیز طبقات الصوفیة للسلمی ، ص ۷۹.

۳- فتوت نامهٔ سلطانی. در رسالهٔ القشیریة - ص ۱۰۳ - این قول به شیخ ابوبکر وراق نسبت داده شده است.

٤- فتوت نامهٔ سلطانی (هردوقول منسوب به امام جعفر صادق).

۵- اقوال امام جعفر صادق (رک کتاب الفتوة ابن المعمار ص ۱۱۱. و نیز کتاب الفتوة از عمر سهروردی نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۱ کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران).

۶-۷- ایضاً ابن المعمار (ص ۱۰ کتاب الفتوة).

۱۱- فتوت حقیر داشتن نفس است و بزرگ داشتن حرمت مسلمانان[1].

۱۲- جوانمردی آنست که بار خود بر خلق ننهی و آنچه داری بذل کنی (قول جنید بغدادی)[2].

۱۳- لیست الفتوة باکل الحرام و ارتکاب الاثام بل الفتوة عبادة الرحمن و مخالفة الشیطان و العمل بالقرآن (قول فضیل بن عیاض)[3].

۱۴- جوانمردی دریایی است به سه‌چشمه : یکی سخاوت دوم شفقت سوم بی نیازی از خلق و نیازمندی بحق (قول حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی)[4].

۱۵- الفتوة علی ثلاثة اقسام: اولها محافظة امرالله والثانی مراقبة سنة رسول الله والثالث صحبة اهل الله ، و حقیقة الفتوة ترک ما سوی الله (قول شیخ نجم الدین زرکوب)[5].

۱۶- الفتوة اسقاط الرؤیة و ترک النسبة (قول جنید بغدادی)[6].

۱۷- الفتوة حسن الخلق و بذل المعروف (قول ابو بکر محمد بن احمد شبهی متوفی در حدود ۳۶۰ھ)[7].

۱۸- میر سید علی همدانی نیز در رسالهٔ فتوتیه اقوالی در حقیقت فتوت آورده است بدین قرار :

«شیخ حسن بصری رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که دشمنی کنی با نفس خود از جهت حق جل و علا.

قال حارث المحاسبی رحمة الله علیه : الفتوة ان تنصف ولا تستنصف شیخ حارث محاسبی رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که انصاف بهمه خلق

۱- قول شیخ جعفر خلدی (تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۲۳۸).
۲- تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۲۷.
۳- نفائس الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ (ترجمهٔ این قول نیز در «سرچشمهٔ تصوف در ایران» ص ۱۵۹ آمده است).
۴- تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۲۰۵.
۵- روضات الجنان ، ج ۱ ، ص ۴۱۹.
۶- طبقات الصوفیة للسلمی ، ص ۱۱۸.
۷- طبقات الصوفیة از سلمی ، ص ۵۰۶. و نیز طبقات الصوفیة از خواجه عبدالله هروی انصاری ، ص ۱۹۱.

بر خود واجب دانی و انصاف خود از کس نستانی.

و قال فضیل العیاض قدس الله روحه : الفتوة ان لا تمیز من یأکل عندک مومن او کافر او صدیق او عدو. شیخ فضیل عیاض رحمة الله علیه فرمود که فتوت آن است که فرق نکنی که نعمت تو که میخورد ؟ یعنی در مقام خدمت و ایثار نعمت حق به بندگان او میان مؤمن و کافر تمیز نکنی و میان دوست و دشمن تفاوت ننهی.

و قال الجنید قدس الله سره : الفتوة بذل الندی و کف الاذی. شیخ ابو القاسم جنید بغدادی قدس الله سره فرمود که فتوت دادن عطا و باز داشتن بدی است یعنی حقیقت فتوت آنست که چندان که طاقت داری وجود خود را سبب خیر و احسان و واسطهٔ راحت بندگان حق سازی و بر بساط احسان در مقابلهٔ بدان شطرنج بدی نبازی.

وقال سهل قدس الله روحه : الفتوة اتباع السنة شیخ سهل بن عبدالله تستری رحمة الله علیه فرمود که فتوت متابعت سنت است یعنی اخی باید که هیچ سنتی از سنتهای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرونگذارد و بزرگترین سنتی از سنتها حقارت دنیا است. پس هر اخی که دنیا را یا اهل دنیا را بزرگ دارد، مقام فتوت از وی درست نیاید.

و قال ابو یزید قدس الله سره الفتوة استصغار ما منک و استعظام ما الیک سلطان با یزید بسطامی قدس الله روحه فرمود که فتوت آنست که آنچه از تو بدیگران رسد از احسان اگرچه بسیار بود آن را اندک شماری و هر چه از دیگران بتورسد اگرچه اندک بود آن را بسیار دانی.

و قال یحیی بن معاذ رحمة الله علیه الفتوة ثلاثة اقسام : حسن الوجه مع الصیانة و حسن القول مع الامانة وحسن الاخاء مع الوفاء شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس الله سره فرمود که فتوت سه قسم است. خوب روئی با پارسائی و خوب سخنی با امانت و خوب برادری کردن با وفاداری. یعنی نعمتهائی که حق تعالی بندگان خود را بدان مکرم گردانیده است سه است :

یکی نعمت جمال است که نتیجهٔ غلبات روحانیت است و عکس و علامت انوار جمال ازلی است. شعر:

و کل جمیل حسنه من جمالها معار له بل حسن کل ملیحة[1]

و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که «ان الله جمیل یحب الجمال» اشارت بدین معنی است. نعمت دوم فصاحت و بلاغت است که کمال معجزهٔ رسول صلی الله علیه وسلم بدان بود که انا افصح العرب و العجم و این از نعمت‌های بی نهایت است.

سوم مال است که آن سبب فراغت دل است از بیم معاش تا بدان به زادمعاد مشغول شود و اسباب طاعت مهیا دارد پس اخی باید که این هر سه نعمت را مطیهٔ سعادت ابدی و سرمایهٔ نجات و نعیم سرمدی سازد در جمال پارسا و پاکدامن بود، در فصاحت حق گوی و ناصح و در برابری با بذل و با وفا.

و قال ابو حفص قدس الله سره: الفتوة ما اختار الله فی کتابه لنبیه صلی الله علیه وسلم و قال الله تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجهلین[2] ابو حفص حداد رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که ایزد تعالی اختیار کرده است در قرآن مجید از برای پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و فرمود که یا محمد بگیر یعنی نگاهدار صفت حلم و درگذار از برادران خود گناه ایشان را و امر معروف کن و از جاهلان رو برگردان یعنی جهل ایشان را بجهل مقابله نکن.

و قال الدقاق رحمة الله علیه الفتوة ان تکون من الناس قریبا و فیما بینهم غریبا. استاد ابو علی دقاق رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که بمردم نزدیک باشی و درمیان ایشان غریب یعنی اخی را باید که ظاهراً آمیزگار باشد بخلق. و با همهٔ بندگان حق به شفقت و نصیحت و مودت و احسان

۱- از ابن فارض مصری.

۲- الاعراف، آیة ۱۹۹.

زندگانی کند و به باطن از همه بریده بود و در سرّ پیوسته به حق مشغول باشد.

و قال النوری قدس الله روحه الفتوة احتمال المکروه بحسن المداراة شیخ ابو الحسن نوری قدس الله سره فرمود که فتوت آنست که تحمل کنی بخوشدلی آنچه ترا دشوار آید.

و اینکه ذکر کرده شد و امثال این بسیار است که اکابر طریقت گفته اند در حقیقت و ماهیت فتوت و اگر بذکر همه مشغول شویم بتطویل می انجامد و همه حق است و هر بزرگی را نظر بر صفتی افتاده است از صفات فتوت. و فتوت را صفات بسیار است و لیکن مدار جمیع صفات به چهار رکن باز میگردد که آن اساس کار فتوت است و آن اینست که امام اولیاء و سید اتقیاء منبع عین فتوت و معدن جود و مروت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرمود در حقیقت این معنی و قال : ارکان الفتوة اربعة : العفو مع القدرة و الحلم فی حال الغضب و النصیحة مع العداوة و الایثار مع الحاجة فرمود که ارکان فتوت چهار چیز است : عفو کردن با توانائی ، و بردباری در وقت خشم، و نیک اندیشی با دشمنی ، و ایثار کردن باوجود احتیاج بمؤثر به.

پس ازین معنی معلوم شد که مجموع مراتب و اوصاف فتوت بحقوق عباد راجع می شود و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که «لا یزال الله تعالی فی حاجة العبد ما دام العبد فی حاجة اخیه المسلم» اشارت بدین معنی است و هم در صحاح آمده است که «الخلق کلهم عیال الله و احبهم الی الله انفعهم لعیاله» رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خلق همه عیالان خدایند و دوست ترین همه نزد حق تعالی آن کسی است که منفعت به عیالان او بیشتر رساند».

مختصری در شرایط و آداب و رسوم «فتوت»

برای گرویدن بآئین فتوت پنج شرط ضروری بود : توبه بصدق، و ترک علائق و اشغال دنیوی ، و دل با زبان راست داشتن ، و اقتدای درست به

بزرگان فتوت ، و در همهٔ مرادات را بر خود بستن[1] کسی که بدین شرائط عمل میکرد ، او راداو طلب فتوت مینامیدند مشروط باین که هفت شرط ذیل را نیز داشته باشد :

مردانگی و بلوغ و عقل و دین اسلام و استقامت احوال و مروت و حیا[2].

در دوران بعدی ، شرائط فتوت را تا هفتاد و دو رسانده اند و شیخ عطار هم که محتملا شاعری غیر از فرید الدین عطار نیشابوری است وخود در قرن هشتم و نهم میزیسته (در این باره بعداً صحبت خواهیم داشت) در فتوت نامهٔ منظوم خود میفرماید :

که هفتاد و دو شد شرط فتوت یکی زان شرطها باشد مروت[3]

این صفات فتیان که در اغلب متون مربوط به فتوت آمده است، بقرار ذیل می باشد :

راستی ، ترس از بدی ، کمک بدیگران ، آزادی از هوای نفس ، پاکی دامن و چشم ، وفا پیشگی ، بخشودن به دوست و دشمن ، برای دیگران آنچیز پسندیدن که برای خود ، در محبت مقصود جان و دل را بسته داشتن ، احتراز از دشنام و یاوه گویی ، خود را مانند مورچه ضعیف فکر کردن ، مرادات نامرادان و بی نوایان را بسعی خود بر آوردن ، پرهیز از خود ستائی و اظهار اعمال خوب خود (ولی برای تشویق دیگران رواست) در نیکی تمایل به سوی ترقی داشتن، رضا در خشم، پرهیز از دلازاری دیگران ، احتراز از خود بینی و تکبر ، حلم و بردباری ورزیدن ، خوراندن دیگران، اعمال ظاهر و باطن خود را یکسان نگهداشتن ، دوری از کارهای نا بایست ، عدم شکایت از دیگران ، پارسا مشربی ، حذر از تزویر ، دل را از کینه پاک داشتن ، برای کمک دیگران جان خود را بخوشی در خطر انداختن ، دل و دماغ را از هرگونه کبر و نخوت پاک داشتن ،

۱- فتوت نامهٔ سلطانی.

۲- کتاب الفتوة ابن المعمار، ص۱۶۳-۱۷۰(شش شرط اول را ذکر کرده است)نفائس الفنون، ج ۲ ، ص ۱۱۶-۱۱۷ (شرط هفتم را هم ذکر کرده).

۳- دیوان عطار نیشابوری چاپ سوم به اهتمام سعید نفیسی ، ص ۹۲.

تواضع و فروتنی را بر گزیدن ، پرهیز از بزرگداشت خود ، در سخن ملایم و خلیق بودن ، راز دل را در محضر بهر که و مه افشاء نکردن ، دوری از حسادت ، عدم طمع برای فرزند ، بفرائض خود اعتنای کافی داشتن و آنها را انجام دادن، مروت بدیگران ، ریاضت کشی ورزیدن ، ناخوانده بجائی نرفتن ، دوست را بچشم شهوت ندیدن ، حذر از کج بینی که موجب سوء تفاهمی گردد، پرهیز از اغراض شخصی ، برای تکمیل آرزوها و تمایلات خود گامی بر نداشتن، شفقت باهل روزگار، دوست داشتن اسخیاء، مدارا با پیران و بخشایش با جوانان ، بدوست و دشمن لاف نزدن ، داد خلق دادن و دستگیری آنان کردن ، بخود و اعمال خود با تواضع و شکسته نفسی نگاه کردن ، بدوستان و دلسوزان در تنهایی نصیحت کردن، نگاهداری ادب ، برای خدمت خود را حاضر داشتن ، با عزت و وقار بودن ، پوشاندن عیوب دیگران ولو سیلاب خون باشد ، دیگران را جز بنکویی یاد نکردن ، گرد معاصی نگشتن ، هوا و هوس نفسانی را شکست دادن ، تربیت کردن دیگران به صورتی که خجل نشوند(چه پیر باشند و چه جوان) لباس خرقهٔ خود را بهر ناسزانددادن ، تربیت کردن دیگران با همان دلسوزی که فرزند خود را تربیت می کنند ، قناعت ورزیدن ، اطاعت حق و حدود دین را مراعات نمودن ، عبادت و نیایش خداوندی را بر همه چیز مقدم داشتن ، همواره در راه شکسته نفسی خود کوشیدن ، در انتظار صابر بودن ، بر انعام خدای متعال شاکر بودن ، محنت ها را با شکیبایی تحمل نمودن ، با مهمان خود شیرین سخن بودن و تکلف و تعارف را از میان برداشتن و ما حضر را پیش آوردن ، دل مردم را باحسان و مروت بچنگ آوردن ، در راه احسان چالاک بودن ، مانند شمع درمیان جمع دلسوزی نمودن ، گفتار را با کردار هم آهنگ کردن و در محبت حقیقی ، شکیبایی نشاندادن و غیر اینها.

میر سید علی همدانی در رسالهٔ فتوتیهٔ خود شرایط و آداب «فتی» (و به اصطلاح خود او «اخی») را به این گونه بر می شمارد :

ای عزیز اخی باید که بمکارم اخلاق موصوف بود و بخصائل پسندیده

آراسته باشد. با پیران بحرمت باشد با جوانان بنصیحت ، با طفلان به شفقت ، با ضعیفان برحمت ، با درویشان به بذل و سخاوت ، با علماء بتوقیر و حشمت ، با ظالمان بعداوت ، با فاجران باهانت ، با خلق باحسان و مروت ، با حق بتضرع و استکانت ، با نفس بجنگ ، با خلق بصلح ، با هوا بمخالفت ، با شیطان بمحاربت ، بر جفای خلق متحمل ، در مقابل اعداء حلیم ، در وقت مصائب صابر ، در حالت رجاشاکر ، بعیوب نفس خود عارف ، از ذکر عیوب خلق ساکت ، اندوه و مصیبت خلق را کاره ، بتقدیرات قضای ازلی راضی ، از بدعت و هوا دور ، قدم در شریعت راسخ ، نفس در طریقت ثابت ، از مواضع تهمت محترز ، بر علم نجات حریص ، از اهل غفلت متنفر ، در سفر مصاحبان را بطاعت معاون ، بر جماعت مواظب ، زیر دستان را ناصح ، باندک دنیا قانع ، در احوال و اهوال آخرت متفکر ، از افعال و اقوال خود خائف ، از فضیحت و رسوائی قیامت ترسان و بفضل و عنایت دیان امیدوار.[1]

در تحفة الاخوان نیز می خوانیم:

مبانی و اصولی که فتوت بر آن مبتنی و بنیاد آن بر آن مؤسس ، هشت قاعده است که قرب (قطب ؟) این طریقت و مدار این فضیلت ، امیر المؤمنین علی علیه السلام اشارت بدان فرموده و گفته : «اصل الفتوة الوفاء و الصدق و الامن و السخاء و التواضع و النصیحة و الهدایة و التوبة و لا یستاهل الفتوة الا من یستعمل هذه الخصال. یعنی اصل فتوت این هشت خصلت است و هرکه مستعمل این خصال نباشد ، مستحق اسم فتوت نبود.» و علامت کمال آن آنچه در جواب پسرش حسن علیه السلام از فتوت فرمود که : «هی العفو عند القدرة و التواضع عند الدولة و السخاء عند القلة و العطیة بغیر منة یعنی عفو در وقت قدرت و تواضع درزمان دولت و سخاء هنگام فقر و فاقت و عطاء بی منت.»

در فتوت نامهٔ منظوم شاعری به نام عطار نیز که به هاتفی (م ۹۲۷) هم

۱- رسالهٔ فتوتیة (تمام این رساله بعدا خواهد آمد).

منسوب است و مادر تهران در ضمن نشریهٔ معارف اسلامی (شماره ۸) چاپ کرده ایم آداب و شرایط فتوت را به هفتاد و دو رسانده است.

امور منافی فتوت

بعقیدهٔ فتیان اولیه، دوازده فرد شایسته و لائق و رود در سلک فتیان نیستند بدین شرح: کاهن، خو گرفته به شرابخواری، دلاک، دلال، جولاه، قصاب، جراح، صیاد، کارگزار دیوان دولتی و محتکر[۱] به خاطر همین شرایط سخت دروروود به جرگهٔ فتیان اولیه بود که بعد ها فتوت اصنافی به وجود آمد و همه نوع پیشه وران به ویژه از اواخر قرن هشتم هجری در همه جا خود را به شاخه ای از آن منسوب داشتند و هر یک از پیشه وران سعی کردند تا پیشه و صنعت خود را از دیگران بهتر و برتر قلمداد کنند.

بیست کار زشت زیر را فتیان موجب خروج از قلمرو فتوت میدانستند که بایستی همهٔ فتیان از آن مجتنب و بر حذر باشند (و بعضی از این امور از همان اوصاف سلبی و ایجابی هفتاد و دوگانهٔ فتیان که قبلاً ذکر گردیده استخراج شده است): می خواری، زنا، لواط، غمازی و نمامی، نفاق، تکبر، ترس (جز از خدا) حسد، کینه، دروغ، مخالفت و عدم تعاون درکار خوب، خیانت، نگاه شهوت آمیز به نامحرم، عیب جویی، بخل، غیبت، بهتان، دزدی، حرام خواری، و عدم توجه به تربیت و نصیحت دیگران[۱] چنانکه خواهیم دید فتیان دورهٔ انحطاط بعضی از این اعمال ممنوعه را انجام میداده اند.

صاحب کتاب الفتوة مینویسد که چهل کس از فتوت محرومند و از آن

۱- ذکر این کارها و مشاغل (البته بدون رعایت تقدم و تأخر آن ها) در بسیاری از کتب آمده است: فتوت نامهٔ سلطانی، کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۲۵۶-۲۶۱، منتخب من کتاب الفتوة (سلمی) خطی بشماره ۹۰ موجود درکتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، رساله ای در مجموعهٔ عکسی شمارهٔ ۱۱۷۱ موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بعنوان فتوت، رسالة الفتوة از شیخ مقداد نسخه خطی شمارهٔ ۴۹۷۶ موجود در کتابخانهٔ مجلس، فتوت نامهٔ منظوم ناصری.

جمله زنان و مخنثان و پسران نابالغ را ذکر می کند وگذشته از این ها میفرماید که هرچیزکه باطل‌کنندهٔ دعوی اسلام است، فتوت را هم باطل می‌کند (تبطل الفتوة بما یبطل الاسلام) در این کتاب ۲۰۰ گناه صغیره و کبیره را جمع کرده و میفرماید که فتی حقیقی آنست که از همهٔ اینها بر حذر باشد تا مؤمن گردد. هر که چیزی ازین کبائر و صغائر را عمدا مرتکب شود فتوت او نیز از بین میرود یا لا اقل بهمان اندازه ضعف و نقصان می پذیرد.[1]

امور لازم برای داوطلب مسلک فتوت

علاوه بر ترک امور منافی فتوت، کارهای بسیاری را نیز موجب تقویت و استواری اصل فتوت میشمردند و فتیان را به انجام آنها تشویق میکردند. مثلاً صحبت نیکان، عطای خود را از دیگران پس نگرفتن، سعی در سازش با مردمان (از هر گروه و با هر عادت) شرکت در اجتماعات بزرگان و فتیان، رعایت آداب سفره و نشست و برخاست در محافل بزرگان و زعماء و غیره.[2]

پیران فتوت انجام بیست و هشت کار را لازم می شمردند تا بعد از آن مریدان تازه را به سلک فتوت وارد نمایند. ازین ۲۸ کار چهار فریضه، چهار سنت، چهار ادب، چهار رکن، چهار شرط و هشت مستحب بود. مثلاً چهار فرض این بود که پیر مرید را با تشریفات خاص غسل فتوت بدهد، تحقیق کند که این داوطلب قبل از این دست ارادت بدیگری نداده باشد، در موقع گرفتن دست مرید درود بر رسول را ورد خود کند و آب و نمک را برای مراسم بعدی در مجلس حاضر سازد وغیره (که غالبا از همین قبیل است).[3]

بعد از این، آداب آب و نمک خوردن و میان بستن و میان گشادن و دستوری دادن و پای آفزار پوشیدن وغیره بوده است که جداگانه ذکر می گردد.

۱- کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۲۵٦-۲٦۱.
۲- سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۱٤۰.
۳- زندگانی عجیب یک خلیفهٔ عباسی، مجلهٔ شرق شماره ٦ سال ۱۳۱۰ شمسی، ص ۳٤۳ مقالهٔ شادروان عباس اقبال آشتیانی.

چگونگی ورود در جرگهٔ فتیان

داوطلب مسلک فتوت (که اصطلاحاً او را طالب یا صغیر میگفتند) تقاضا نامه ای با این مضمون که خواستار اجازهٔ ورود بگروه فتیان است را بیکی از فتیان سابقه دار تقدیم می کرد (این فرد سابقه دار و مجرب را استاد یا مطلوب می نامیدند) مطلوب تقاضای طالب را مورد مطالعه قرار میداد و طالب تا چهل روز در خدمت مطلوب مورد امتحان و آزمایش قرار میگرفت و در آن مدت او بایستی که علاوه بر مطلوب سه نفر دیگر را هم خدمت کند و با آنان تماس داشته باشد یکی پیر فتوت یا نقیب (یعنی بازرس طالبان) دیگری پدر عهد (یعنی عهد نامه خوان) و سومی استاد شدّ (یعنی آنکس که میان و کمر طالبان را برای ورود بگروه جوانمردان ، با تشریفات خاصی می بست) بعد از اینکه خدمت چهل روزه (که باید چلهٔ جوانمردان بنامیم) پایان می یافت. اگر مطلوب صلاحیت طالب را برای ورود در سلک فتیان تأیید میکرد آنموقع او را بجای طالب فرزند یا ابن میگفتند و سپس در روزی که میخواستند با آداب و مراسم ذیل او را درگروه جوانمردان وارد مینمودند. در آن روز «استاد شدّ» جوانمردان شهر را دعوت میکرد و مجلسی آراسته میگردید در آن مجلس استاد شدّ و مطلوب (مراد) روی دو سجادهٔ جداگانه رو به قبله مینشستند و طالب نیز ساکت و صامت در نزدیکی پدر عهد مینشست و سپس طبق دستور «مطلوب» ابن یا فرزند آب و نمک را به مجلس میآورد و چراغ پیه سوز پنج فتیله را روشن میکرد و به حاضران محفل حلوا و شیرینی تقدیم میکرد آن گاه پدر عهد (که کار او تلاوت آیات قرآن مجید دربارهٔ استواری و استحکام عهد و پیمان بود) آیهٔ اوفوا بالعقود یا آیات دیگر را میخواند و استاد شدّ ، پیش بندی را به کمر طالب (فرزند) می بست (این پیش بند را شدّ و فحطه و محزم و حزام و بند وغیره می خوانده اند) و در موقع بستن ، سه گره (عقده) میزد و این عمل را سه بند زدن میگفتند. در توجیه این سه بند، ناصری سیواسی میفرماید:

۱- سورهٔ المائدة، آیه ۱.

اولش بند «میان» تربیه تا که حاصل گردد او را تصفیه
هم دوم بستن برای خدمت است همچنین از بهر جاه و حشمت است
لیک این را آخرش صحبت بود از وجودش خلق را راحت بود

شاعر میفرماید که در وقت تعمیر کعبهٔ معظمه ، جبرئیل امین بامر خداوندی حضرت ابراهیم را سه بند بسته بود و این رسم در فتوت ، برپا داشتن و تجدید همان رسم می باشد[1].

باعتقاد جوانمردان مهمترین رسم پوشیدن شلوار است که جزوی از لباس فتوت می باشد. در لباس فتوت کلاه یا عمامه برای احترام و بزرگداشت مقام فتیان است و سراویل (شلوار) علامت عفاف و پاک دامنی و تقوی است فتیان عقیده داشتند که حضرت رسول حضرت علی را سراویلی پوشانده و سند سراویل خود را مانند خرقهٔ صوفیان به حضرت علی می پیوندند. باعتقاد جوانمردان ، شلوار برای سرما و گرما نیست بلکه علامت تمیز مردی از نامردی است این لباس مانند خرقه محترم بود و میگفتند که سربده سروال مده.

دربارهٔ تقدس سراویل ، ناصری حکایتی برشتهٔ نظم کشیده و حاصل آن اینست که نمرود لعین وقتی حضرت ابراهیم را در آتش شعله زا می افکند می خواست که نسبت به آن حضرت بی احترامی کند ولی حضرت جبریل سراویلی از بهشت برین آورده و به حضرت ابراهیم پوشانید :

تا نبیند هیچکس اندام او تا که ننشیند بدی در نام او
پس اساس و رسم شلوارای رفیق ماند از ابراهیم در باب طریق

ناصری مدعی است که جبریل امین آن شلوار متبرک را بحضرت رسول رسانده و آن حضرت به حضرت علی پوشانده است.

در موقع پوشیدن لباس فتوت کاسه ای از آب نمکین به مرید می نوشاندند که آن را کاس الفتوة میگفتند و این عمل را نیز بحضرت رسول و حضرت علی

۱- فرهنگ ایران زمین شمارهٔ ۱۰ ، ۱۳۴۱ ش ، ص ۲۴۴ ، ۲۵۲.

منسوب میداشتند. در حکمت کاس الفتوة صحبت ها کرده اند از جمله گویند این عمل برای آن است که جوانمردان حق نمک یکدیگر را بشناسند و آنطور که نمک در اغذیه موجب مزید لذت و ذوق است کار فتوت ایشان هم لذت داشته باشد و دل فتی مانند آب نمک غش و صاف باشد.

استدلالات فتیان در مورد آداب و رسوم خود

در مورد حکمتهای خرقه و آب نمکین و شدّ بندی و سراویل اشاراتی رفت ، ولی استدلالاتی که فتیان در این مورد آورده اند ، نقل کردنی است. استاد بدیع الزمان فروزانفر در سه جزء شرح دفتر اول از مثنوی شریف مولوی و در کتاب خود دربارهٔ زندگانی مولوی و نیز در تعلیقات بر جلد هفتم دیوان کبیر در این مورد مطالبی نغز نقل نموده است.

نجم الدین زرکوب در فتوت نامهٔ خود ، ارباب فتوت را به سه صنف قولی و سیفی و شربی منقسم می کند. قولی انبیاء و اولیاء و صالحان هستند که در ایمان به حق و نیکو کاری پیشگام هستند. نویسنده درمیان صلحای امت ، ابوبکر صدیق و علی بن ابی طالب و خدیجهٔ کبری و بلال حبشی رضی الله عنهم را به عنوان نمونه هائی ذکر می کند که در ایمان به پیغامبر(ص) سبقت جسته اند. سیفی ، مجاهدین و غزا کنندگان در راه خدا هستند و مجازاً صوفیه هم درمیان آنان قرار دارند چون بانفس و هوی جنگ می‌کنند که کار آنان در مقابل جهاد اصغر (جنگ با کفار) جهاد اکبر تلقی می گردد زیرا در موقع فتح خیبر پیغامبر (ص) فرمود : رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر. اما صنف سوم که با بحث ما ارتباط بیشتری دارند ، زرکوب دربارهٔ آن هامی نویسد :

شربی ایشانند که برخیزند و بنام صاحب شربت نمک بخورند و اصل این از آنجاست که پیش از آن که نبوت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم آمد، فتوت داری چنان بود که قدح خمر خوردندی بنام صاحب خمر و ابوجهل در زمان مشهور بود به فتوت داری عصر ، و چهار صد کس بنام او قدح خمر خورده بودند و پیغامبر صلی الله علیه وسلم در آن زمان نوجوان بود و چهل کس از نوجوانان

هم زاد پیغامبر بودند، علیه الصلوة و السلام، و ملازم خدمت پیغامبر بودندی. مصطفی را صلی الله علیه وسلم گفتند که یا محمد! بهر چه بظاهر و باطن تعلق دارد، خاک قدم مبارک شما از وجود ابوجهل شریف تر و بهتر است ولی او فتوت داری کند و باوجود مبارک حیات بخش شما، ما نیز البته می خواهیم که نام مبارک شما به فتوت بریم. پیغامبر علیه الصلاة و السلام فرمود: اکنون میان ما خمر نباشد - آب با نمک وضع کرد تا ایشان شربت نمک و آب بنام مبارک پیغامبر صلی الله علیه وسلم بخوردند این خبر به ابوجهل رسید در غضب رفت بر آشفت و گفت پدر من سرور قبایل عرب بود. و این یتیم بامن همسری می کند؟ چهار صد تربیت یافتگان خود را فرستاد که محمد(ص) و اصحاب او را بزنید. آن چهار صد کس بجنگ آمدند و این چهل کس ایشان را زدند و حق تعالی نصرت بخشید و آنان لت خورده بگریختند و از آن زمان کینه در دل ابوجهل محکم شد و بعد ازان فتوت داری به دو قسم شد: شراب خوارگان را نسبت به ابوجهل است و نمک و آب خوارگان را به محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. لا جرم مناسب این حال آیتی است: هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج[1].

صاحب این فتوت نامه سپس به شربت شیر و نمک و شدّ بندی و میان بستن با صوف صحبتی دراز دارد و در آخر بحث نیز دربارهٔ اهمیت سراویل یا شلوار توضیحاتی میدهد[2]. که از نقل آن ها خود داری می کنیم.

عبدالرزاق کاشانی هم در تحفة الاخوان می نویسد:

شرب قدح اشارت است به علم و حکمت که بحسب صفاء استعداد اولی و سابقهٔ عنایت ازلی، شخصی را بخشیده باشند و قوت قبول آن در وجود او نهاده تا بواسطهٔ فیض نفسی کامل، برو ظاهر گردد و از قوت بفعل آید و سبب حیات حقیقی او شود چه حیات قلوب به علم است چنانکه حیات اجساد به آب:

۱- ۳۵ : ۲۹.

۲- رسایل جوانمردان، ص ۱۸۸ تا ۱۹۶.

من الماء کل شیئ حیٍ[1] و تا این معنی در نهاد او مرکوز نبود. هیچ کاملی در او ایجاد نتواند کرد چنانکه آب ، آهن و سنگی را احیاء نکند و از این جهت پیغامبر فرمود که الحکمة ضالة کل مومن . . . و نمک اشارتی است بصفت عدالت که کمال فضایل اخلاق است چه صحت و قوت نفس انسانی نبود الا به فضایل اخلاق و هیچ خلق استقامت نپذیرد الا بعدالت چنانکه صحت و قوت بدن نبود الا بانواع اطعمه و اغذیه و هیچ طعام بصلاح نیاید و خوش طعم و گوارا نگردد الا بنمک. . .

شلوار پوشانیدن اشارت است به فضیلت عفاف چه صورت ستر عورت و منع فرج از شهوت است و اصل الباب عفاف آنست . . . میان بستن اشارت است به فضیلت شجاعت و صورت قیام نمودن بخدمت، و غایت تواضع ـ که اساس شجاعت است ـ در آن مندرج، و آن را تکمیل جهت آن خوانند که کمال علم عمل است و ارباب فتوت علم بی عمل را وزنی ننهند[2].

دربارهٔ آداب و رسوم فتیان در صفحات بعد هم توضیحاتی خواهد آمد ولی در این جا استدلالات صاحب رسالهٔ فتوتیه نیز یاد کردنی است :

و چون ارباب فتوت یکی را از اصحاب خود که متصف بود بکرم و سخاوت و عفت و امانت و شفقت و حلم و تواضع و تقوی ، او را اخی نام نهندو در مقام فتوت به تربیت و تعلیم او را بر آستانهٔ خدمت نصب کنند و جزوی از خلعت فقر بدو دهند یعنی کلاه و سراویل و این دو خلعت اگرچه جزو خرقه است اما اصل آنست.

اما کلاه بدان جهت است که تاج کرامت است و اما سراویل ازان جهت که مقصود از خرقه ستر عورت است و اصل ستر در عبادات از ناف است تا به زانو و ساتر این محل سراویل است و ازین جهت بود که خلیل را صلوات الله علیه که مظهر این معنی بود وحی آمد که «واستر عورتک من الارض» یعنی

۱- ۲۱ : ۳۰.

۲- رسایل جوانمردان ، ۱۳ تا ۱۶.

بپوشان عورت خود را از زمین. بعد ازین وحیٰ براهیم را علیه السلام پیوسته دو سراویل بودی چون یکی را به شستن حاجت آمدی دیگری را بپوشیدی.

و همچنان که سراویل و کلاه جزو خرقه است و اما اصل آنست همچنین فتوت اگرچه مقامی است از مقامات فقر، اما اصل جمیع مقامات است و همهٔ مقامات مبنی بروی است بلکه قواعد و اساس جمیع کمالات انسانی بدو منوط است و این معنی جمیع درجات مکارم اخلاق را شامل است.

و چنانکه در عالم ظاهر اگرچه شخصی رافطنت و استعداد بحدی رسد که هزار کتاب را بی استاد بخواند و فهم کند، اصلا سخن او مسموع نباشد و فتوی وی را اعتبار نباشد تانزد استادی بخواند که نسبت علم وی نقل به نقل به صحابه و رسول صلی الله علیه وسلم درست شده باشد، همچنین در طریقت فقر و فتوت اگر کسی صد سال مجاهده کشد و بسعی تمام بذل مجهود کند آن را هیچ اعتباری نبود تا آنکه خدمت مردی کند که در طریقت و فتوت منتسب بود به رسول صلی الله علیه وسلم. و آن خلعت طریقت و فتوت که رسول صلی الله علیه وسلم امیرالمؤمنین علی را کرم الله وجهه بدان مخصوص گردانید و ازان حضرت نقل و به نقل بدان کس رسیده بود، بوی رساند و سلسلهٔ نسبت فتوت و طریقت را با حضرت رسالت (ص) درست کند...»

فتوت اجتماعی و تحولات عجیب آن

فتوت اجتماعی عبارتست از کارهائی که فتیان برای بهبود و رفاه عامهٔ مردم و کمک و دست گیری مظلومان و بی نوایان، در مقابل ستمکاران و جابران، انجام میداده اند میگویند اولین گروه فتیان که بدین روش بصورت منظم کار میکردند، در کوفه بوجود آمد و آن گروه برای مقابله با مظالم و ستم کاریهای حجاج بن.یوسف ثقفی اجتماع کرده بود. و سپس این روش جوانمردانه مورد تقلید و تتبع دیگران قرار گرفت بعضی ها این نوع جوانمردی اجتماعی را در عربهای دورهٔ جاهلی و تشکیلات آنان جستجو میکنند ولی صحیح آن است که این روش جوانمردانه اگرچه کم و بیش در هر دوره وجود داشته اما امتزاج تمدن های ممالک غیر عرب و خصوصا ایران ـ در تشکیل این نوع فتوت سهمی

بسزا داشته است. در دورهٔ اسلامی این نوع فتیان «عیاران»[1] و «شطاران»[2] نامیده میشدند. ایشان درکارهای اجتماعی شرکت می جستند و به کارهائی برای بهبود و رفاه عامهٔ مردم می پرداختند و اعمال خوب را بسرعت و تاحدی پنهانی انجام میدادند. ولی آنطورکه متذکرشدیم، این پنهانکاری های آنان برای پیشرفت رفاه مردم مثل کارهای گروه «ملامتیه» نبود زیرا ملامتیها در اخلاص عمل وکتمان اعمال خوب مبالغهٔ زیاد نشان داده اند. و پنهان کاری عیاران و شطاران فقط از روی احتیاط بود.

عیاری و شطاری

عیاری و شطاری هر دو نوعی از فتوت اجتماعی است. از معانی متعدد لفظ عیار، شبرودزد است و عیاران نیز بدین کار فوق العاده گستاخانه (=شبروی) و در بعضی موارد دزدی اشتغال داشته اند و بدین علت کار «صعلوکان» (یا سالوکان) را هم جزو کارهای عیاران می شمارند.[3]

عیاران برای آزادی وطن و رفاه مردم کارهای ارزنده ای انجام میداده اند و چون بیشتر آنان برای مبارزه با حکومت های استبدادی قیام و خروج

۱- «عرب اشخاص کاری و جلد و هوشیاری را که از طبقهٔ عوام الناس و مردم خامل الذکر بوده اند و در هنگامه ها و غوغا ها خود نمائی کرده یا در حروب جلدی و فراست بخرج داده اند عیار می نامیده است» (حاشیهٔ مرحوم بهار بر «تاریخ سیستان» ص ۱۶۱) «عیاران مرد می جنگجو و شجاع و جوانمرد و دارای صفات عالی مردانگی و ضعیف نوازی بودند و در غالب شهرهای سیستان و خراسان از ایشان یافته میشد و گاه ممکن بود عدد آنان در بعضی از شهرها بچند هزار تن برسدودر هر شهر رئیسی داشته» (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ ۱، دکتر صفا، ص ۳۲-۳۳).

۲- شطاری نوعی از فتوت و عیاری است و این اصطلاح بنا بر سرعت کار ایشان استعمال می شده است. یعنی ایشان درکار های رفاهی و ضعیف نوازی، بی باکی و سرعت عمل فوق العاده ای نشان می داده اند. شطاران بعدی ورزشکار بودند و برای تقویت قوای بدن بتند دویدن و فعالیت های بدنی علاقه داشتند کار های شطاران و عیاران در کتب متعدد به صورتی ذکر گردیده که گویا بجز اسامی و تشکیلات ظاهری، درکارهای اساسی فرق با یکدیگر نداشته اند.

۳- مجلهٔ وحید تیر ماه ۱۳۴۶ ش، ص ۶۲۷-۶۳۰.

میکردند ، بآنها «خارجی» هم می گفتند از جمله عیاران معروف ایرانی یکی ابو مسلم خراسانی است که در نتیجهٔ فعالیت های فدا کارانهٔ او بساط خلافت بنی امیه برچیده شد و خلافت عباسی برویکارآمد(۱۳۲ ه)ولی خلیفهٔ ناسپاس عباسی (منصور) این مرد کامل عیار را با نیرنگی ناگهانی بقتل رساند (۱۳۷ ه) عیار معروف دیگری که حکومت ایرانی مستقلی در سیستان تأسیس کرد یعقوب لیث صفار است (م ۲۶۵ هجری) وی در تاریخ عیاری مقام شامخی را داراست آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در کتاب خود بنام «یعقوب لیث» فعالیت های وی را بصورت جامع ذکر کرده است. سعید نفیسی دربارهٔ این دو شخصیت بزرگ می نویسد : اگر جوانمردان ایرانی بجز ابو مسلم خراسانی و یعقوب پسررویگر سیستانی کسی دیگر راپرورده بودند همین فخر و شرف برای ایرانیان کافی بود.[۱]

زمان مخصوص نهضت جوانمردی عیاران از قرن سوم تا ششم هجری بوده است ولی فعالیت های آنان را بصورت پراکنده قبل از این تاریخ و بعد از آن نیز می توان مشاهده کرد و در فتوت نامهٔ منظوم ناصری این گروه به عنوان «فتیان سیفی» یاد شده اند.[۲]

در شام (سوریه) و عراق ، عیاران و شطاران ازاوائل قرن دوم هجری وجود داشته و خود را «فتیان» خطاب میکرده اند. ولی بیشتر به نام حدث واحداث شهرت داشته اند[۳] این گروه آلودهٔ معاصی و اخلاق بد (وحتی لواط) و غالباً دزد بوده اندگروه آنان در سال ۳۳۹ه بقافله ای حمله کردند که ابو نصر فارابی فیلسوف هم در آن از دمشق به عسقلان سفر میکرد. جملهٔ مسافران به دست آنان کشته شدند و امرای شام بسعی بسیار عدهٔ قابل ملاحظه ای از این گروه عیاران را دستگیر کرده و نزد گور ابو نصر فارابی بدارکشیدند[٤] بقول مؤلف «تاریخ تمدن اسلام» عیاران در دوران ضعف و سستی

۱- مجلهٔ سخن شماره ۳ خرداد ماه ۱۳٤٦ ش ، ص ۲۷۱.

۲- فرهنگ ایران زمین ، جلد ۱۰ ، ص ۲٤۹.

۳- فرهنگ نوادر لغات دیوان کبیر مولانا ، ج ۷ ، بقلم بدیع الزمان فروزانفر و دائرة المعارف اسلامیه ذیل اصطلاح «احداث».

٤- كتاب الفتوة ابن المعمار ، ص ١٤، ٢٢، و ٢٩.

دولت خلافت عباسی دلیرتر شدند و وقتی که جنگ امین و مأمون (پسران هارون الرشید) آغاز شد اینان در بغداد بصورت حامی و ناجی مظلومان خود را آشکار کردند ولی چندین بارهم خود به مردم هجوم آوردند و باعث نا امنی و ناراحتی شدید گردیدند وما این گونه فعالیت های آنان را درالکامل ابن اثیر درلابلای گزارش های مربوط به حوادث خونین کراراً مشاهده می نمائیم.[1]

کار شطاران ازکار عیاران زیاد ممتاز و متفاوت نبوده است البته هر دوگروه از نظر تشکیلات و لباسها و مراکز وغیره جدائی هائی داشته اند. هر دوگروه کاملا مقید به قوانین شرع نبودند و بعضی مواقع جنگ را نه برای مقاصد جوانمردانه به راه می انداختند و از نظر جنسی آلودگی هائی داشته در دزدی و زشت کاری های متعددهم خود را آزاد می شمردند با این که بعضا دربارهٔ عیاران گفته اندکه «عیاران و فتیان حد وسطی بین حق و ناحق نمی شناختند از حق بجان و بمال دفاع می کردند و باناحق بی رحمانه و باخشونت تمام می جنگیدند»[2] اما تمام ایشان به این اندازه طرفدار حق نبودند چنان که اگر دربارهٔ شطاران می نویسندکه ایشان غارتگری و راهزنی راگناه نمی دانستند و آن را نوعیزرنگی می شمردند[3] این راهم باید دانست که غالب شطاران به اموال ثروتمندان می تاختند (خاصه باموال آنانکه مشهور به بخل و عدم ادای زکوة بودند) و از حاصل غارت و چپاول خود به مستحقان و بی پولان هم بهره ای میدادند و در اظهار این کار هم عاری نداشته اند. داستان مرد جوانمردی که در سفر نامهٔ ابن بطوطه آمده ، مربوط به این گروه از شطاران است. ابن بطوطه در ضمن ذکر مردی از جزیرهٔ هرمز (بنام «جمال صعلوک سجستانی»)مینویسد که آن مرد گروهی انبوه سوار از عرب و عجمگرد خود جمع کرده و به راهزنی می پرداخت و در عوض خانقاه هابنا میکرد و از پول غارتها که بدست میآورد خرج غذا و طعام مسافرین را میداد مشهور بود که جمال همیشه دعا میکرد که خداوند

---

۱ و ۳- تاریخ تمدن اسلام از جرجی زیدان ترجمهٔ فارسی از جواهرکلام، ج ۵، ص ۶۱، به بعد.
۲- نقش پهلوانی و نهضت عیاری . . . ، ص ۱۲۳.

کسانی را دردام او بیاندازد که زکوة و حقوق واجبهٔ خود را نمی پردازند. . . وی روزگاری بدین روش ادامه میداد و باسواران خود در بیابانهای ناشناس به سر می برد. همچنین سعید نفیسی که مینویسد : «جوانمردان ایرانی هم مانند متصوفهٔ ایران بعبادت چندان اهمیت نمی داده اند و مزایای اخلاق را بمراتب بالا تر از هر عبادت و فریضهٔ دینی میدانستند»[1] شاید منظورش همین نوع جوانمردان شطار و عیار یا جوانمردان اصنافی باشند زیرا جوانمردان واقعی ایرانی و صوفیهٔ کبارِاین سرزمین راه افراط نپیموده اند و حقوق الله و حقوق العباد را دو شادوش هم مورد توجه و مبنای عمل خود قرارداده اند. در سرزمین اسپانیا «شطاران» را بنام «صقوره» میخوانده اند و در تاریخ تمدن اسلام نیز ایشان را شطار نامیده است و می نویسد که در دستگاه خلافت عباسی نوعی از بازرسان پنهانی وجود داشتند بنام «توابون» و ایشان هم شطاران بوده اند.[2] درویشان سربدار خراسان هم که در قرن هشتم هجری علیه مظالم و ستمکاری های عمال طغا تیمور (حاکم استراباد و جرجان) قیام کردند و در آخرکار آن حاکم را بقتل رساندند و حکومت خودشان را در آن ناحیه پدید آوردند از جوانمردان بودند.[3] چنان که بعضی ها نهضت باطنیه را هم نوعی از عیاری دانسته اند.

عیاران و شطاران گروهی فعال و مؤثر بودند و در کارهای سلطنتی و خلافت دست میداشتند درمیان سالهای ۱۱۳۵-۱۱٤٤م حکومت بغداد را عیاران اداره میکردند. و ذکری که صاحب «قابوس نامه» در باب چهل و چهارم آن کتاب از عیاران و فتیان میکنند دلیل بر آن است که امراء و پادشاهان همواره توجه به قدرت و نفوذ عیاران داشته اند.

امیر عنصر المعالی کیکاوس زیاری در کتاب خود می نویسد : «اصل جوانمردی سه چیز است یکی آنکه آنچه بگویی بکنی دوم آنکه راستی در قول و فعل نگهداری سیم آنکه شکیب را کاربندی زیرا که هر صفتی که تعلق دارد بجوانمردی در زیر این سه چیز است . . . »[4]

۱- سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ص ۱۵۲.
۲- تاریخ تمدن اسلام ، ج ۵ ، ص ٦۱.
۳- از سعدی تا جامی . . . ، ص ۸۰.
٤- قابوس نامه تصحیح دکتر عبدالمجید بدوی ، ص ۲۲۲.

در بارهٔ عیاران و شطاران کتابهای داستانی متعدد نوشته شده است و معروف تر از همه «سمک عیار» و «اسکندر نامه»[1] و «الفرج بعد الشدة»[2] و «داراب نامه» و «ماه نخشب» می باشد و ما برای رعایت اختصار نمیتوانیم که داستانهائی را از کتب مذکور در اینجا نقل کنیم «سمک عیار» تألیف فرامرز بن خدا داد بن عبدالله الارجانی است که آقای دکتر خانلری آن را در پنج قسمت (و ۳ مجلد) بچاپ رسانده اند. قهرمان این قصه «سمک» از عیاران و جوانمردان است که برای دست یافتن بر دختر فغفور چین چندین بار با فغفور جنگ کرده است.

«داراب نامه» نیز تألیف مولانا محمد بیغمی است و چاپ آن در دو مجلد بنفقهٔ بنگاه ترجمه و نشر کتاب و به تصحیح آقای دکتر صفا بعمل آمده است. و داستانی است جوانمردانه در بارهٔ فیروز شاه بن بهمن بن اسفندیار که مؤلف آن را آب و رنگ خاصی داده است.

فتیان و عیاران باختلاف مذهبی فرق توجهی نداشته اند ولی از «الرحلة» تألیف ابن جبیر اندلسی (م ۶۱۴ هـ) بر میآید که فتیان سوریه (که آن ها را احداث می گفتند) سنیان متعصب بودند و در شهر دمشق باشیعیان می جنگیدند. وی می نویسد :

سنیون یدینون بالفتوة وبامور الرجولة کلها. . . و اذا قسم احدهم بالفتوة بر قسمه و هم یقتلون هؤلاء الروافض این ما وجدوهم و شأنهم عجب الانفة و الائتلاف . . .[3]

مهمترین مراکز عیاری و شطاری در کشور های عربی، کوفه و دمشق

۱- اسکندر نامه در قرن ششم تا هشتم هجری تألیف شده و مشتمل است بر داستانهای اسکندر مقدونی یونانی (۳۵۶-۳۲۳ ق م).

۲- اصل کتاب به عربی است و تألیف قاضی ابو علی المحسن بن ابو القاسم علی التنوخی المعتزلی (م ۳۸۴هـ) و ترجمهٔ فارسی آن که در قرن هفتم بوسیلهٔ «حسین بن سعد بن حسین الدهستانی» انجام شده در سال ۱۳۴۵ ش. در تهران چاپ شده است. ر ـ ک ادب فارسی در پاکستان (اردو)، ص ۳۰۵.

۳- الرحلة، ص ۲۳۰ و مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، س چهارم، شمارهٔ ۲، ص ۸۲.

و بغداد و قاهره و در ایران خراسان و ماوراء النهر بوده است در ایران رئیس گروه فتوت و عیاری و شطاری را بلقب «رئیس» یاد میکردند و این شخصیت مورد احترام و اطاعت و پیروی گروه خود قرار می‌گرفته است.

در مورد تحولات فتوت اجتماعی و عیاری و شطاری در تاریخ اسلام، دکتر مصطفی جواد در مقدمهٔ مفصل خود بر کتاب الفتوة (تألیف ابن المعار حنبلی) مطالب سودمندی بیان کرده و آقایان دکتر خانلری و دکتر محجوب نیز در دورهٔ ۱۸ و ۱۹ مجلهٔ سخن چگونگی نهضت عیاری را روشن ساخته اند و ما در این جا فقط اشاره می کنیم که در قرن دوم هجری جوانان خوش گذران خود را «عیار جوانمرد» معرفی کردند و برای سوء استفاده نمایش به چالاکی و گربزی داده و به نیت تفریح و می گساری و آسان گیری در زندگی بتاخت و تاز می پرداختند ایشان بر سر گور شاعر خمریه ساز ابو الهندی غالب در عراق می خواری می کردند. خالد بن عبدالله قسری، حاکم عراق فعالیتهای آنان را محکوم و ممنوع ساخته بود ولی کار های ایشان ریشه کن نشد و باقیماندهٔ همانانند که در قرن سوم هجری قاضی بغداد - ابو الفاتک دیلمی - فتیان بدعتی و زشت، می نامد. در قرون دوم و سوم هجری فساد اخلاق آنان مشهور بوده است. در قرن چهارم هم دزدان و صعالیک متعدد را به صورت عیاران می بینیم. در تاریخ کامل ابن اثیر، در حوادث سال های ۳۶۱، ۳۹۳، ۴۱۵، ۴۲۴ هجری نام این گروه هم آمده است. البته دولت مقتدر سلجوقی، فعالیت های تروریستی عیاران و شطاران را تاحدی تحت کنترل آورده بود. در این اوضاع و احوال، صوفیه و افراد نیکوکار جامعه کوشش می کردند تا فتوت ادعائی را از فتوت واقعی باز شناسانند. صاحب قابوس نامه نوشته است:

«بدان که جوانمرد عیار آن بود که او را چند گونه هنر بود. یکی آنکه دلیر و مردانه و شکیبا بود به هر کاری، و صادق الوعد و پاک عورت و پاک دل بود و زیان کسی به سود خویش نخواهد و زیان خود از بهر سود دوستان روا دارد و زبون گیر نباشد و بر اسیران دست در از نکند و بی چارگان را یاری دهد و بد را از مظلومان دفع کند و همچنان که راست گوید راست

شنود و انصاف از خود بدهد و بر آن سفره که نان و نمک خورده باشد بدی نکنند و از ریانگ دارد. . .».

این گونه وصایا مبین و اکنشی است که علیه عیاران و شطاران زشت کار نشان داده می شد. ولی به طوری که قبلاً یاد آوری کردیم ، فعالیت های عیاران و شطاران همگی در خور نفرین نبوده و آنان برای آزادی وطن و احقاق حق ضعفاء و کمک به بیچارگان و ادای حقوق بندگان خدا نیز بطور کلی ، خدمات با ارزشی انجام داده اند ، و مطالب زیادی دربارهٔ آنان نوشته و چاپ شده که ما به همین قدر بسنده می کنیم.

یک یاد آوری :

در اینجا لازم است که از صوفیان شطار هم ذکری کرده باشیم. صوفیان شطار ظاهراً با شطاران (که در کنار عیاران و فتیان ، نامبرده می شوند) رابطه ای ندارند و نباید این دو نام را با یکدیگر اشتباه کرد زیرا این دسته از صوفیان را تنها بعلت سرعت پیشرفت و ارتقای روحانی به شطاری ملقب کرده اند. گروه شطاریه منسوبند به عبدالله شطار (که در قرن هشتم و نهم میزیسته) و بعضی سخنان او به گفته های حسین بن منصور حلاج و بایزید بسطامی شبیه است. طریقهٔ شطاریه الان هم در سوماترا و جاوه پیروان دارد[1] شطاریهٔ ایران باقوال بایزید بسطامی توجه داشتند ولی نسبت خود را به شهاب الدین سهروردی میرساندند و از این رو به سهروردیه نزدیک شدند. باید در نظر داشت که شطاریه (بصورت یک فرقه) در قرن هفتم و بویژه در قرن هشتم و نهم رایج گردید ولی اصطلاح شطاری در مسلک تصوف قدیمتر از این تاریخ است. مؤسس این سلسله در شبه قارهٔ پاکستان و هند همان عبدالله شطار است که این سلسله را تا جزایر اندونزی و مالزی رواج داده و در سال ۱۵۷۲م در مالوه فوت کرده است.

پدر ابو الفضل علامی ، وزیر اکبر شاه (از تیموریان شبه قارهٔ پاکستان

۱- ارزش میراث صوفیه ، ص ۱۰۲-۱۰۱.

و هند) که شیخ مبارک نام داشته نیز باین سلسله منسوب بوده و شیخ محمد غوث گوالیاری شطاری (م ۱۵۶۲ م) نیز یکی دیگر از بزرگان معروف این سلسله می باشد[1] پس گروه شطاریه (در تصوف) و شطاران (که در کنار فتیان و عیاران یاد می شوند) دو مسلک جداگانه دارند و برای تمیز این دو اصطلاح این تذکر ضروری بود.

ترویج فتوت بوسیلهٔ بعضی از خلفاء و پادشاهان اسلام

در قرن ششم فتوت بصورت یک مسلک و عامل اجتماعی جدی در آمده بود و بهمین علت پادشاهان و خلفاء متوجه آن گردیده و کم و بیش بدان گرویدند و آداب و رسوم و تشریفات آن را بطور مشخص مورد اجرا قرار دادند البته پیش از این تاریخ نیز کار های جوانمردانه ای از بعضی از حکام و فرمانروایان مسلمان مانند دیگر طبقات مردم صادر می شد، اما تا این هنگام کسی از آنان به صورت رسمی وابسته به مسلک فتوت نبود و آن چه وجود داشت فقط روح جوانمردی بود که بعضاً بر آنان حکومت می کرد و از اعمال و اقوال ایشان ظاهر می گردید مثلاً گفتار زیر از شمس المعالی قابوس که در مقام مخالفت با تسلیم فخر الدولهٔ دیلمی به سرداران اوگفته، چه قدر جوانمردانه است: «شمس المعالی جواب داد که در شریعت مروت[2] و دین حفاظ فتوت، نقض عهود و اخفار حق وفود حرام است وکدام عار از این شنیع ترکه چنین پادشاه زاده‌ای بجائی پناهند و از آنجا توقع وفا وحفاظ دارد و آنگاه جفا بینند و باوغدر کنند وبحطام دنیوی بفروشند و در حفظ جان و صیانت جاه او بجان نکوشند[3]».

همچنین اسامه ابو المظفر شامی، که از امرای برجستهٔ سوریه بود (م ۵۸۴ ه) و معاصر معروف او سلطان صلاح الدین ایوبی (۵۶۴-۵۸۹ ه) هر دو از فتیان و جوانمردان بودند. موفقیت های شایان صلاح الدین و سپس

۱- رود کوثر (اردو)، ص ۳۴-۳۳.

۲- در تعریف مروت ابن المعمار می نویسد: «هی صفة باطنة و الفتوة صفة ظاهرة من فعل الخیر و الکف عن الشر» کتاب الفتوة، ص ۱۴۹.

۳- ترجمهٔ تاریخ یمینی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۴۹.

فتوحات ملک الظاهر بیبرس (م ۶۷۶ ه) که در جنگهای صلیبی نصیب آنان گردید، بقوت ایثار جوانمردان فعال بود که در زیر لوای آنان جمع شده بودند و درمیان ایشان عدهٔ زیادی از شوالیه ها قرار داشتند[1]. در مورد جوانمردی سلطان صلاح الدین شاعر انگلیسی زبان واقعه ای را بعنوان «تحفهٔ صلاح الدین» برشتهٔ نظم کشیده و خلاصه اش این است که: اسب ریچارد پادشاه انگلیسی در جنگ کشته شد و او پیاده جنگ میکرد. وقتی نظر صلاح الدین بر این دشمن افتاد. یکی از اسب های گرانقیمت خود را به وی هدیه کرد تا سواره بجنگد و احترام او محفوظ بماند[2] شجاعت صلاح الدین ایوبی و تربیت «شوالیه گران» که به دست او انجام پذیرفته، خیلی معروف است.

قبل از این ها امیر عنصر المعالی کیکاوس زیاری هم در بارهٔ اهمیت «جوانمردی» صحبت کرده بود، که مطالبی از آن را در اوراق گذشته آوردیم، ولی شاید از میان تمام پادشاهان و امرا خلیفهٔ عجیب الذوق عباسی، ابو العباس الناصر لدین الله (۵۷۵-۶۲۲ ه) ابن المستضیئ بالله بیش از همگان به مسلک فتوت به صورت رسمی توجه نشان داده و در پی احیاء و ترویج تشریفات و آداب آن مسلک رفته باشد.

توسعهٔ نظام فتوت باساعی خلیفه الناصر لدین الله عباسی

نفوذ نهضت جوانمردان خلفای عباسی را متوجه ساخته و خلیفه المقتفی لامر الله از سال ۵۴۷ ه.ق. برای عیاران و احداث، ارفاق و امتیازی خاص قایل گردید، ولی خلیفهٔ داهی و دور اندیش عباسی، الناصر لدین الله (۵۷۵-۶۲۲ ه.ق.) را کار و کردار فتیان چندان پسند افتاد که خود هم وارد این گروه گردید. و پادشاهان و حکام اسلام را هم دعوت کرد که به گروه فتیان بپیوندند وی به کار های شگرفی همچون نشانه زدن با کمان گروهه و نیز به کار های شکار و بازی و کبوتر بازی پرداخت و بدین وسیله نظام فتوت را توسعه بخشید.

۱- سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۱۳۴.
۲- آغاز و ارتقای شیوهٔ جوانمردی (اردو)، ص ۴۲۹ و نیز: Saladin's Gift by Thomas Moore

نویسندگان متعدد عقیده دارند که این خلیفه میخواست به کمک فتوت، بر تأثیر و نفوذ خود بیفزاید و مانع سقوط خلافت عباسی گردد چرا که وی بویژه از سلطان محمد خوارزم شاه خائف بود و میگویند همو چنگیز خان را برای حمله به قلمرو آن سلطان دعوت کرد که البته عوامل دیگر هم در کنار این عامل وجود داشت و مجموع آن ها موجب گردید که چنگیز خان به ایران هجوم آورد و آن سیاهکاری ها را مرتکب شود. الناصر از کم نفوذی خلیفه ناخرسند بود و فتوت را افزار تجدید قوت ساخته و بدین نیت وارد میدان فتیان گردیده بود و البته بعضی اعمال نیکوکارانه نیز در این رابطه انجام داد چنان که ابتداء برسم اهل فتوت در بغداد مهمانخانه جهت افطار مردم ساخت و برای حجاج نیز منازلی درست نموده کمی بعد آنها را وقف کرد[۱].

همچنین اقدامات وی در مبارزه با انحرافاتی که به تشکیلات فتوت در روزگار وی راه یافته بود تا حدودی مؤثر افتاد برای اطلاع از انحرافات مزبور، کافی است که نگاهی بیاندازیم به کتاب «نقد العلم و العلماء» تألیف ابو الفرج عبدالرحمن بن الجوزی (م ۵۹۷) وی می نویسد:

«از جمله کسانی که گرفتار تلبیس ابلیس شده اند، عیاران هستند و این جماعت که فتیان خوانده میشوند، مال مردم را می گیرند و میگویند فتی کسی است که مرتکب زنا و دروغ نشود و در حفظ حرمت بکوشد و هتک ستر زنان نکند. با اینحال از تصرف اموال مردم خود داری ندارند. بریان کردن جگر مردم را بواسطهٔ این عمل بخاطر نمیآورند و با این حال طریقهٔ خود را فتوت میخوانند. بسا اتفاق می افتد که یکی از ایشان بحق فتوت قسم یاد می کند و از اکل و شرب میگذرد. لباس ایشان شلواری است که آن را بر هر کس که درین طریقه داخل شود میپوشانند چنانکه صوفیه مرید را بمرقع ملبس میکنند. غالباً دیده شده است که بعضی از فتیان از دختر یا خواهر خود سخنی نادرست و ناسزا شنیده و با آنکه اکثر اوقات آن سخن ناشی از محرکی بوده، او را بقتل آورده است، و بعقیدهٔ ایشان این عمل مطابق فتوت است.

۱- مجلهٔ شرق شمارهٔ ٦ سال ۱۳۱۰ ش، ص ۳۵۱ بنقل از تاریخ الفخری.

صبر ایشان در قبال ضربت نیز زیاد است و بآن افتخار میورزند».[1]

باری خلیفه الناصر برای اصلاح احوال فتیان کوشش کرد او خود در سال ۵۷۸ھ به دست شیخ مالک بن عبدالجبار حنبلی (م ۵۸۳) خرقهٔ فتوت پوشید و تأسیس نظام فتوت ناصری را اعلام نمود، ۵۰۰ دینار به شیخ مزبور و خلعتی به پسرش شمس الدین علی و انعامی بدامادش یوسف العقاب داد و بفرمود تا صورتهای فتوت را طبق آئین فتوت ناصری تجدید کنند و همین طور تشویق کرد که امرا و سلاطین کشور های اسلامی خرقهٔ فتوت را از خلیفه بخواهند و بپوشند. از کسانیکه خرقهٔ فتوت را پوشیدند و آداب و رسوم فتوت را به مورد اجرا نهادند، یکی سلطان عزیز الدین کیکاووس اول (۶۰۷-۶۱۶ھ) پادشاه روم است[2] این سلطان فتوت را در آن دیار به نحوی هر چه تمامتر رواج داد و این مسلک تا ۲ یا ۳ قرن بعد در آنجا بقوت خود باقی ماند چنانکه از احوال و کیفیات مولانا جلال الدین رومی (۶۰۴-۶۷۲ھ) معلوم میگردد که او هم به فتوت توجه گونه ای داشته و احمد افلاکی اقوالش را درین باره نقل کرده است.[3]

پس از آن که الناصر لباس فتوت پوشید، از سال ۵۹۹ھ به انحلال نظام های موجود فتوت و برقراری نظام «فتوت ناصری» در سراسر ممالک اسلامی پرداخت. چندی پس از این تاریخ فرستادگان وی به کشور های مسلمان رفتند و پادشاهان و حاکمان و امیران را «لباس فتوت ناصری» پوشاندند و برای شکار کردن کبوتران ویژه برای نامه رسانی و نشانه بازی باکمان گروهه، که تفصیل آن به فارسی چاپ گردیده، دستور های خلیفه را ابلاغ نمودند. اعمال خلیفه مبنی بر تشکیل یک نظام فراگیر برای فتوت در آن دورهٔ هرج و مرج، مؤثر بوده و مؤلف کتاب تجارب السلف[4] نظر به اینگونه

۱- مجلهٔ شرق (که ذکر آن رفت) و نیز وحید شمارهٔ ۷ سال ۱۳۴۷ ش، ص ۶۲۹. اصل عبارت در «تلبیس ابلیس»، ص ۴۲۱ از چاپ مصر ۱۹۲۸م.

۲- ایضاً مجلهٔ شرق و «سرچشمهٔ تصوف در ایران»، ص ۱۵۴.

۳- مناقب العارفین افلاکی، ج ۱، ص ۴۸۹، ۵۴۳ و ۵۴۴.

۴- چاپ طهوری، ص ۳۱۹.

اقدامات ، خلیفه الناصر لدین الله را «کار دان و مجرب و مقدام و شجاع و تیز خاطر و حاضر جواب و صاحب فطنت و ذکاء و فاضل و بلیغ» می شمارد. جالب است که سلطان شهاب الدین غوری (م ۶۰۲ه) و الملک العادل ایوبی و فرزندانش در دمشق و سلطان کیکاووس دوم رومی (۶۱۶-۶۳۲ه) و دیگران لباس فتوت ناصری را در برکرده بودند.

می‌گویند خلیفه به شکار و نشانه بازی سخت علاقه مند بود و ۱۴۴۵ پرنده شکار کرده بود، و به فتیان توصیه نمود که چهارده نوع پرنده (وزه ، انیسه ، سقا، تم، هویره ، لقلق، هوغ ، عقاب ، عنز ، غرنوق ، کرکی ، لغلغ ، مرزه و نسره) را شکار کنند[1] برای طیور المناسیب ورمی البندق خلیفه تشکیلاتی درست کرده بودند و خود او از میان پیشه ها بیش از همه عمر خود را به نگاهداری کبوتران قاصد (طیور المناسیب) و انداختن گلوله و مهرهٔ گلی با کمان گروهه (بندق) صرف نمود و امر داد که کسی غیر از او این قبیل پرندگان را نگاه ندارد مگر آن‌که آن ها را از خلیفه بگیرد و انداختن گلوله را با کمان گروهه نیز برای دیگران قدغن نمود ، شخصی بنام ابن السفت از اهالی بغداد که زیر این بار نرفت ، و از ترس خلیفه از آن شهر گریخته به شام پناه برد . . . گفت این فخر مرا بس که همهٔ مردم به اجازهٔ خلیفه مهره می افکنند و من تنها در این شمار نیستم»[2].

از اقدامات مهم خلیفه الناصرلدین‌الله، یکی برقراری امنیت در قلمرو خلافت و مجازات سنگین برای آن تعداد از عیاران و شطاران و دیگر خرابکارانی بود که به کارهای تروریستی اشتغال داشتند و بقتل و غارت می پرداختند شماری از آدمکشان بدار کشیده شدند و دست های دزدان بریده شد. خلیفه می گفت : خداوند برای قتل عمد ، مجازات جهنم مقرر داشته ، و شما آن را «فتوت و جوانمردی» نام می نهید ؟ خلیفه از میان جوانمردان ، جاسوسانی به نام توابون

۱- رک کتاب الفتوة تألیف ابن معمار چاپ بغداد.

۲- مجلهٔ شرق شمارهٔ ۶ سال ۱۳۱۰ ش ص ۳۴۸ و نیز مجلهٔ وحید شمارهٔ ۷ سال ۱۳۴۷ ش ، ص ۶۳۵-۶۳۶.

را برگزید تا بدعملی ها و خرابکاری هائی را که انجام می‌گیرد بوی اعلام دارند. همچنین به فتیان دستور داد تا برای تیر اندازی در جنگ ها خود را آماده نمایند. و این بود که تربیت یافتگان فتوت ناصری، وارد جنگ های صلیبی هم شدند.

تا سال ۶۲۲ هق که سال درگذشت خلیفه الناصر می باشد فتوت در سراسر کشور های اسلامی بعنوان مذهب مختار در آمده بود و دسته های مردم بخشنده و کارساز و دستگیر و فداکار، در همه جا دیده می شدند چنانکه فعالیتهای اسامه ابو المظفر امیر شامی و صلاح الدین ایوبی احتیاج به معرفی ندارد.

جانشینان خلیفه الناصر هم بتوسعهٔ نظام فتوت می پرداختند فرزند وی محمد الظاهر بالله در سالهای ۶۲۲ و ۶۲۳ ه خلافتی بس کوتاه مدت داشت و پس از او پسرش منصور ملقب به المستنصر بالله (بانی مدارس مستنصریه) بروی کارآمد و لباس های فتوت ناصری را برای سلطان جلال الدین منکوبرنی و نور الدین ارسلان شاه زنگی شهر زوری فرستاد که ایشان نیز آن را در برکرده اند. در همین اوان شیخ شهاب الدین سهروردی (م ۶۳۲ ه) دو فتوت نامه انشاء و املاء نمود که در آنها از فتوت اخلاق صحبت داشت و فتیان را از حمل اسلحه وَ غارتگری منع نمود.[1] همچنین شیخ سعدی شیرازی که در آن موقع در بغداد نزد عبدالرحمن ابن جوزی (ابن جوزی دوم م ۶۳۶ ه) درس می خوانده، در اشعار خود کراراً از فتوت یاد می کند که ذکر آن ها خواهد آمد.

در سال ۶۵۶ ه بساط خلافت عباسی بدست هلاکو خان مغول بر چیده شد و تشکیلات فتوت هم از بین رفت، ولی خلفای فاطمی مصر و بازماندگان خلفای عباسی باز به ترویج و توسعهٔ آن می پرداختند و تا قرن بعدی فعالیتهای فتیان عرب مصر، در فتوت نامه ها مذکور افتاده است و القلقشندی هم در مجلد یازدهم «الصبح الاعشی» در پیرامون تشکیلات فتیان اشاراتی دارد.

«اخیت» و رابطهٔ آن با فتوت

اخ به معنی برادر است واخی (برادر من) را به عنوان معادلی برای فتی و

۱- رسایل جوانمردان، ص ۱۵۸.

جوانمرد بکار می برده اند. چنان که فتیان با القاب اخوه واخیه و اخوان هم یاد شده‌اند. ریشه های اخیت همانا مواخات و اخوت اسلامی است که نبی اکرم(ص) درمیان مهاجرین مکه و انصار مدینه افکند و در قرآن مجید هم آمده است: «انما المؤمنون اخوة»[1] بسیاری از مشائخ عالم اسلام با لقب «اخی» یاد می شوند که نوعاً بر مسلک فتوت بوده اند. ابن بطوطه در سفرنامهٔ معروف خود بجای فتیان از «اخیه» یاد می کند. و معلوم است که تا آن قرن این گروه در کشور های اسلامی بویژه در خطهٔ روم (ترکیهٔ فعلی و نواحی مجاور آن) شیوعی داشته اند. در فتوت نامهٔ منظوم ناصری سیواسی و فتوت نامهٔ منظوم شاعری به نام عطار و رسالهٔ فتوتیهٔ میر سید علی همدانی هم از «اخیت»- بخصوصه - ذکری آمده است. رسالهٔ مزبور بطوری که در دائرة المعارف اسلامی هم می خوانیم مهم ترین مآخذ در رابطه با اخیت در قرن هشتم هجری به شمار است[2] و مؤلف آن خطاب به مریدش می فرماید:

ای عزیز بدانکه لفظ «اخی» لفظی است متداول گشته میان خلق. و این لفظ را معنی رفیع و حقیقتی وسیع است و بیشتر اهل زمانه بظاهر لفظ بیحاصل و اسم بی معنی قناعت کرده اند و از اسرار حقائق دینی محروم مانده و جمعی از ارباب نفوس شخصی را بر خود تقدیم می کنند و وی را «اخی» میخوانند و به دواعی مرادات نفسانی چند روزه صحبتی بانفاق میدارند و آخر بوحشت و عداوت می انجامد. بدین سبب کلمه ای چند بر مقتضای این معنی - آنچه زبان وقت املا کند- در قلم خواهد آمد و ایمائی کرده خواهد شد تا تنبیهی بود طالبان این معنی را، انشاء الله تعالی.

ای عزیز بدانکه ارباب طریقت اطلاق این اسم به سه معنی اعتبار کرده اند و سه مرتبه نهاده اند: اول عام دوم خاص سوم اخص. اول لغوی اسمی دوم نصی حقیقی سوم اصطلاحی معنوی.

اما اول بدانکه اسم اخی در لغت «برادر من» است و عامهٔ مردم برادر

۱- قرآن مجید الحجرات آیهٔ ۱۰.
۲- بنگرید به همان مرجع در ذیل اصطلاح «اخی».

کسی را دانند که از یک پدر یا از یک مادر باشد و اگر کسی دیگر را برادر خوانند از سر رسم یا تکلف بود اما در واقع او را برادر اعتبار نکنند.

مرتبهٔ دوم خواص مؤمنان اند و علمای دین که بقوت علم و نور ایمان از مرتبهٔ تقلید و رسوم ترقی کنند و بقدر حوصلهٔ هرکس احوال و اسرار و حقائق دین از شواهد اختیار و از آثار کتاب و سنت استدلال کنند. پس بحکم «انما المومنون اخوة» همهٔ مؤمنان را برادر دانند.

مرتبهٔ سوم اصطلاحی و آن میان ارباب قلوب و اهل تحقیق است که این طائفه این اسم را اطلاق می کنند بر اهل مقامی از مقامات سلوک که عبارت از آن مقام فتوت است.[1]

اگرچه میر سید علی کلمهٔ «اخی» را عربی دانسته و ظاهراً نیز چنین است و به معنی «برادر من» می باشد ولی محققان متعدد فکر می کنندکه اصل این کلمه اقی و مأخوذ از ریشهٔ ترکی (لهجهٔ اویغوری) است و معنی آن «فیاض» و «سخی» و «جوانمرد» است که بعدها کم کم تلفظ آن «اخی» شده و سپس به جای اقی ، بیشتر «اخی» بکار رفته است ولی کارهای «اخی» همان کارهای «اقی» بوده است. اصطلاح «اخی» (= جوانمرد و فتی و مظهر فتوت) قبل از قرن هفتم هجری بندرت دیده می شود و شاید شیوعی نداشته است ولی نام چند تن از «اخی ها» در دست است و از آن جمله یکی اخی فرج زنجانی (م ٤٥٧ هـ) که در گزارش های زیادی به عنوان مرشد و پیر نظامی گنجوی از او یاد شده است. ولی بظاهر نظامی مرید او نبوده و فقط به شخص و تعلیمات وی علاقهٔ فراوان داشته است. و این که مرید او تلقی شده از اشتباهات دولتشاه سمرقندی است و نظامی در حدود سال ۵۳۰ هـ ولادت یافته است و اخی فرج مدتها پیش از آن فوت کرده بود. معذلک از این گزارش ها بر می آیدکه اخی فرج درشمال ایران آن روزی (و در احوالی اناتولی) زندگانی میکرده واخیت را در آن سرزمین رواج داده است. از قرائن معلوم میگردد که اخیت در قسمت شمالی ایران شیوع و رواج داشته ولی در نتیجهٔ حملهٔ خانمانسوز مغول ، که در اوائل سدهٔ هفتم هجری

۱- بنگرید به متن فتوتیه که بعدا خواهد آمد.

آغاز شده ، تشکیلات و نیز مدارک مربوط به اخیان ایران از بین رفته و آنها باناتولی مهاجرت کرده اند.

اخیت در اناتولی پیشرفت شایانی کرده و در سراسر این ناحیه تشکیلات جوانمردی اخیان گسترش یافته که در این باره از سفر نامهٔ ابن بطوطه و فتوت نامهٔ منظوم ناصری مطالبی را آوردیم. در اوایل ، «اخی» رئیس گروه اصناف مختلفهٔ مردم بود و منزل او بصورت مرکز و جای اجتماع اخیان بود. بعد از تأسیس زوایا و خانقاه ها ، رسوم و آداب فتوت در این مراکز بر گذار می گردید .

مجامع فتیان (لنگرها و زوایا)

فتیان در زوایا و لنگرها جمع میشدند و تربیت میگرفتند و این زوایا برای آنان بمنزلهٔ خانقاه ها بود و در آنجا مانند سالکان تصوف جمع میشدند. سیاح معروف مراکشی ، ابن بطوطهٔ طنجه ای ، آنطور که اشارت شد ، در سفر نامهٔ خود به توضیح پیرامون مراکز و تشکیلات فتیان (مخصوصاً در اناتولی) چنان که مشاهده کرده بود پرداخته و دربارهٔ کارهای خوب و جوانمردانهٔ آنان سخن می گوید. به نوشتهٔ او «اخیة الفتیان» نه فقط در انطالیه (= اناتولی) بلکه در سراسر بلاد روم بفراوانی موجود اند و «این گروه در غریب نوازی و اطعام و بر آوردن حوائج مردم و دستگیری از مظلومان درتمام دنیا بی‌نظیرند«اخی»در اصطلاح آن نواحی کسی را گویند که از طرف همکاران خود و سایر جوانان مجرد بعنوان رئیس و پیش کسوت انتخاب میشود... پیش کسوت هر یک از گروهها خانقاهی دارد مجهز بفرش و چراغ و سایر لوازم. اعضای وابسته بهر کدام از گروهها آنچه را از کار و کاسبی خود بدست میآورند ، هنگام عصر تحویل پیش کسوت خود میدهند و این وجوه صرف خرید میوه ها و خوراک میشود که در خانقاه بمصرف میرسد.

ابن بطوطه می نویسد : «من در تمام دنیا مردمی نیکوکار تر از آنان ندیده ام اگرچه اهالی شیراز و اصفهان هم بروش جوانمردان تشبه میجویند لیکن اینان درغریب نوازی و مهمان نوازی بیشتر و پیشترند».

-از مطالعهٔ سفر نامهٔ ابن بطوطه معلوم میشود که فتوت اصنافی هم در قرن هشتم هجری بطور عموم موجود بوده است. چنانچه او از جوانمردی یاد می کند که خراز بوده است و «در حدود دویست تن از پیشه وران تحت او یند و خانقاهی دارند و هر چه روز بدست میآورند شبانه در آنجا خرج می کنند.» ابن بطوطه اجتماعها و فعالیتهای رفاهی فتیان را بخوبی مشاهده کرده و در شهر سیواس فتیان آن شهر را دیده و از ضیافت آنان بهره مند شده است. او در کتاب خود زیاد تر از ده جابرخوردهایش با فتیان و پذیرائی گرم آن گروه و تشکیلات رفاهی آنان را ذکر میکند. ظاهراً بیشتر فتیان دراویش که در اناتولی جمع شده بودند اصلاً از ایران بودند و در دورهٔ هرج و مرج تهاجمات سفاکانهٔ مغول به آنجا رفته اند لنگرها و زوایای فتیان که در سفر نامهٔ ابن بطوطه مذکور است ، در غالب نقاط ممالک اسلامی دوشادوش خانقاه ها تأسیس میشده و تا آنزمان که تشکیلات و رواج مسلک فتوت باقی بوده ، زوایا هم باقی بوده است.

متصل به زوایای فتیان نیز زورخانه ها وجود داشته و در این رابطه باید دانست که فتیان در تشکیل ورزشگاهها هم نقشی مهم ایفا کرده وگروه عیاران و شطاران ایران نسبت به این کار علاقهٔ فراوان نشان میدادند. «ایشان خود را باورزش نیرومند میساختند تا بتوانند در برابر دشمنان کشور خود با قدرت بیشتری عقاید شان را ترویج کنند»[1] اصطلاحات متعدد زور خانه (مرشد و پیر و کسوت و ازار وغیره) نفوذ فتوت و اخیت را به خوبی نشان می دهد.

حقیقت و اهمیت فتوت و اخیت

بهترین توضیحات درحقیقت و اهمیت فتوت و اخیت از میر سید علی همدانی است که عبادات بی روح را وزنی نمی نهد و افراد ثروتمند را به رعایت حقوق بندگان خدا و کمک به ابناء نوع دعوت می نماید و خطاب به مریدش شیخ اخی علی طوطی عایشاه ختلانی که رسالهٔ فتوتیه را برای راهنمائی وی نوشته است می فرماید :

«ای عزیز ، چون معلوم کردی که حقیقت این نوع طاعات ، که دأب

۱- نقش پهلوانی تالیف کاظم کاظمینی ، ص ۱۲۲.

اتقیاء و اصفیاء و پیرایهٔ احباء و اولیاء است، از عامهٔ مردم متصور نمیشود، قسم دوم را غنیمت دان که به فضل خود اسباب حصول آن سعادت ترا مهیا کرده اند و آن احسان است باتن و مال به بندگان او که گنج عالم باقی و تخم سعادت ابدی است. ازین تخم چنانکه میتوانی بنه که در روز درماندگی بکار آید.

و اگر مرکب همت در میدان سابقان که مبارزان صفوف ولایت اند نمیتوانی تاخت باری سعی کن تا از صف اصحاب یمین که اهل فتوت و اهل احسانند باز نمانی. و از نسیم یمن عنایت که از وادی کرم بر جان متوسطان بساط نجات میوزد، محروم نمانی و در حضیض درکات نیران با اهل شقاوت و خسران گرفتار نگردی.

مثنوی

بشتاب که راحت از جهان رفت — آهسته مران که کاروان رفت
این صورت اژدهای خونخوار — درگرد تو حلقه ایست چون مار
گرد رنگری بفرق و پایت — در حلقهٔ اژدهاست جایت
بگذر ز جهان که اژدها خوست — آن پیر زن است و اژدها اوست
با خاک ترک مهر جویی — گویی که بگویم و نگویی
در حبس گه جهانی آخر — ره جوی که راه دانی آخر
بالای فلک ولایت تست — هستی همه در حمایت تست
بر پایهٔ قدر خویش، نه پای — تا بر سر آسمان کنی جای
این ره به وفا بسر توان کرد — جان زو بصفا بدر توان کرد
از سیل چو کوه سر مگردان — سیلی خور وروی بر مگردان
خاک تو شده جهان هستی — چون خاک مکن جهان پرستی
دایم بتو بر جهان نماند — چیزی مپرست کان نماند

ی عزیز، بدان که دنیا رباطی است بر سربادیهٔ قیامت نهاده و منزلی است درمیان بیابان ازل و ابد گسترده، تا مسافران حضرت صمدیت که از بیابان عالم ارواح به قرارگاه صحرای قیامت سفر کنند، در این منزل فرود آیند

و ازین جا زاد سفر آخرت بردارند و به تدبیر سفر بی نهایت مشغول شوند ولی احوال این مسافران بمقتضای حکمت الهی متنوع افتاده است: بعضی را بصورت قوی آفریده اند و بمعنی ضعیف و بعضی را بمعنی قوی آفریده اند و به صورت ضعیف و بعضی را بصورت و معنی هر دو قوی آفریده اند و بعضی را بصورت و معنی ضعیف. ذلک تقدیر العزیز العلیم.

و حکمت فاطر حکیم و حقایق اسرار این درجات را نهایت نیست. اما از ظاهر حکمت این تفاوت ار ا ... که تا جمله مسافران بقدر قوت و ذات هر کس در این سفر ممد و معاون یکدیگر ...نند چنانکه در اخبار نبوی آمده است که: «المؤمنون کالبنیان یشد بعضها بعضاً» رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مؤمنان همچون یک دیوار عمارتند که هر خشتی از آن خشتی دیگر را استوار میدارد همچنین آنانکه از ایمان بهره یی دارند باید که در دین و دنیا معاون یکدیگر باشند و همه یکدیگر را در کشیدن بار تکالیف و زحمتهای این سفر بحکم «انما المومنون اخوة» مساوی دانند: شعر

ای چو الف عاشق بالای خویش الف تو با وحشت و سودای خویش
فارغ ازین مرکز خورشید گرد غافل ازین دائرهٔ لاجورد
بر سرکار آی، چرا خفته ای کار چنان کن که پذیرفته‌ای
مست چه خسپی که کمین کرده اند کار شناسان نه چنین کرده اند
بار عنا کش بشب قیر گون هر چه عنابیش، عنایت فزون
ز اهل نظر هر که بجائی رسید بیشتر از راه عنایی رسید
نزل عنا عافیت انبیاست و آنکه ترا عافیت آید، بلاست
از پی صاحب خبرانست کار بی خبران را چه غم از روزگار؟
صحبت نیکان ز جهان دور شد خوان عسل خانهٔ زنبور شد
معرفت از آدمیان برده اند آدمیان را ز میان برده اند
سایهٔ کس فرهائی نداد صحبت کس بوی وفائی نداد
صحبت گیتی که تمنا کند؟ با که وفا کرد که با ما کند؟
ز آمدن مرگ شماری بکن میرسدت دست حصاری بکن

ای عزیز پس آن طایفه که به صورت قوی بوده اند و ایزد تعالی نعمتی فانی عاریت بدیشان داده بود تا آن را تخم سعادت ابدی سازند و بدان نعیم باقی کسب کنند ، آن مغروران غافل در تصرف آن نعمت فانی، بتلذذ جسمانی مشغول شدند و بعیش مکدر چند روزه مغرور گشتند و عمر قصیر را در تدبیر و حیلهٔ محافظت مردار دنیا در باختند و از تدبیر زاد سفر بی نهایت غافل ماندند و حقوق برادران دینی و همراهان سفراخروی را فراموش کردند و عهدهٔ عهد الهی را ضایع کردند تا کلام ربانی از حال ایشان خبر دادو فرمود که «و یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن‌الاخرة هم‌غافلون»[1] و«نسوا الله فنسیهم»[2] یعنی چنانکه در تنگنای منزل مبغض دنیا درمیان لذات فانی جهال حضرت ما را فراموش کردند ، فردادر وسعت فضای عالم بقاء آن مدبران مردود را در قعر درکات نیران و عذاب جاودان از رحمت خویش فراموش کنیم.

فتوت در مغرب زمین (اسپانیا و سیسیل)

نشانه ها و علائم واضح جوانمردی را در اروپا در قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) میتوان مشاهده کرد و قبائل مختلف آلمانی این مسلک را طبق تمایلات خود قبول کرده بودند ولی آنطور که پروفسور نیکلسون هم در در تاریخ ادبیات عرب (ص ٨٤) جدا اعتراف کرده است بنیانگذاران اولیهٔ این گونه جوانمردی مسلمین (شوالیه ها) میباشند و تاقرن مذکور، شیوهٔ جوانمردی در کشورهای اسلامی پیشرفت شایانی کرده بود واروپائیها از این ممالک پیروی کرده اند.

فتوت از راه ایران و دیگر کشورهای دیگر اسلامی (همچون بخشی ازروم که در تصرف مسلمین بود) وارد اسپانیا وسیسیل شده و این دو کشور بصورت مراکز جوانان و جوانمردان در آمده بود و از همین دو منطقه بود که این شیوه درسراسر اروپا شهرت و سپس شیوع و رواج یافت و یکی از ابعادمهم تهذیب و تمدن اسلامی که وارد دین و تمدن مسیحی شد ، همین جوانمردی

۱- روم آیهٔ ۷.
۲- توبه آیهٔ ٦٧.

است دران اوان تمام شهرهای مهم اسپانیا از قبیل قرطبه واشبیله و غرناطه به عنوان مراکز فتیان شهرت داشته و سران مسیحی مذهب هم پسران خود را برای یاد گرفتن آداب و رسوم جوانمردی بآن شهرها میفرستاده اند و به این طریق شوالیه گری را یاد گرفته اند.[1]

جوانمردی که در اسپانیایا سیسیل رواج پیدا کرده بود رابطهٔ واضحی با آداب تصوف نداشته بلکه متضمن نوعی فعالیت های اجتماعی ورزشی بوده است مثلاً اسب دوانی ویا مهارت تامه در سواری و نیزه و شمشیر بازی و شجاعت و سخاوت و عشق باعفت (و جنبهٔ اخیر از اشعار عربی اسپانیولی هم ظاهر میگردد) مهمترین دورهٔ پیشرفت جوانمردی در آن دیار عهد عبدالرحمن سوم (الناصرالدین الله ۳۰۰-۳۵۰ه) و حکم دوم (المستنصر بالله ۳۵۰-۳۶۶ه) و دورهٔ وزارت عظمای حاجب المنصور (م۳۹۲ه) وزیر هشام دوم المویدبالله(۳۹۹-۳۶۶ه) است. مهمترین جنبهٔ فتوت اسلامی در آن سرزمین ، نشان دادن شجاعت فوق العاده و چابکدستی در اسب سواری (همان شهسواری) بوده و کسانی که داوطلب پیوستن به شهسواران (= الفارسیون) بودند بایستی صفات ده گانهٔ زیر را داشته باشند : تقوی ، شجاعت، حسن اخلاق، ممارست در نیزه بازی ، تمرین تیر اندازی ، عفت ، حیا ، ازین لحاظ «شهسوار» اسپانیولی دارای همان خصوصیات ادبی و هنری و مذهبی بوده که شیخ سهروردی هم برای فتی لازم می شمارد[2] و شاعری و فصاحت و بلاغت نیز از جملهٔ آن خصایص بوده است. درمیان شهسواران اسپانیولی بذکر موسی بن ابی الغفران می پردازیم. این مرد شجاع و جوانمرد در دورهٔ ضعف حکومت مسلمین در اسپانیا چندین ماموریت شگفت انگیز انجام داده و در شهر معروف غرناطه چندین بار در برابر و علیه سپاه فردی‌ناند پنجم حسابی داد شجاعت داده است (و نیز یوسف بن تاشفین م

۱- آغاز و ارتقای شیوهٔ جوانمردی (اردو) سالنامهٔ نقوش ۱۹۵۸م لاهور که آقای دکتر محمد صدیق خان به بنده معرفی کرده اند.

۲- رسایل جوانمردان ، ص ۱۵۸.

۵۰۰ هـ ق[1])

این آداب و رسوم جوانمردی که در اسپانیا و از آنجا بسایر نقاط اروپا راه یافته ، بظاهر اصل آن از ممالک اسلامی منجمله سوریه و مصر بوده زیرا چنانکه ذکر گردید ، فعالیتهای فتیان مسلمان در جنگهای صلیبی موجب شگفتی و حیرت مخالفان مسیحی قرار گرفته و تحسین ایشان را بر انگیخته بود به همین دلیل فن شهسواری و شوالیه گری را از آنان یاد گرفته و راه و روش آنان را تعقیب می کرده اند.[2]

این نوع جوانمردی در قرون وسطی در سراسر قارهٔ اروپا رواج زیاد داشته است و باوجود پیشرفتهای مادی و صنعتی سرسام آور غرب هنوزهم «جوانمرد» یک صفت خوب و عالی است که مردم آن سامان در زبانهای خود بکار میبرند و این مطالب را بامراجعه به فرهنگهای اروپائی می توان دریافت.

مسلمانان از اواخر سدهٔ اول هجری حکومت اسپانیا را بدست آوردند. اغالبه نیز در سال ۲۰۳ هـ/(۸۱۷ میلادی) در ناحیهٔ سیسیل حکومتی برپا کردند و چندی بعد ، بطوری که از المسالک و الممالک ابن حوقل هم بر می آید ، تصوف و فتوت اسلامی بدان نواحی راه یافته بود. توجه اروپائیان به فتوت اسلامی بیشتر دراوان جنگهای صلیبی بوده ولی رگه های آن را الان هم در افراد نیکوکار آن سرزمین می توان دید. اقبال لاهوری ، شاعر و متفکر اسلامی ، در سال ۱۹۳۲ م از نقاط تاریخی اسپانیا دیدن کرده و در کتاب بال جبریل (ص ۱۳۰) می نویسد : دریغا از انحلال فرهنگ جوانمردان عرب در این سرزمین ، همانان که وقتی نظر شان راهنمای شرق و غرب بوده است. و در قرون تاریک اروپا ، هوش و خردشان راهبر دیگران بوده. تأثیر آنان است که مردم اسپانیا هنوز هم‌صمیمی و دوست نمای و دلیر و نیکوکار بنظر می آیند محیط اسپانیا در این عصر هم‌گویا حامل نفحات شمیم یمن است و در موسیقی اسپانیایی نفوذ

۱- نویسندهٔ بزرگ اردو ، آقای نسیم حجازی نوولی دلاویز را بعنوان «یوسف بن تاشفین» نگاشته اند که چندین بار بچاپ رسیده است.

۲- لمحات حیرت انگیز تاریخ اسلام (اردو) که اصل عربی آن از عبدالحنان مصری است و آقای دکتر عفان سلجوق به من معرفی نمودند.

آهنگ حجاز بگوش می خورد (ترجمه از اردو).

اصطلاحات مخصوص فتیان

بیست و پنج اصطلاح مخصوص جوانمردان در کتاب الفتوة ابن المعمار با تفصیل و در نفائس الفنون فی عرائس العیون بالاختصار آمده است که شمه ای از آن بدین قرار می باشد:

۱- بیت، گروه مخصوص فتیان که از دیگر گروه ها ممتاز باشند مانند بیت الوهاس.

۲- حزب، گروه مخصوص فتیان منسوب بیک شخص، و جزوی از بیت.

۳- نسبت، رساندن نسبت نهایی خود است باجد یا کبیر خویش.

٤- کبیر، مانند پدر فتیان است که شرب در محضر اویا باجازهٔ او انجام می شده است.

۵- زعیم: ناصح فتیان و کسی که ایشان را پند و اندرز میدهد.

٦- جد: بزرگ فتیان و جوانمردان که بمنزلهٔ مرشد برای صوفیان است.

۷- رفیق دمساز و دوست فتوت. هر جوانمرد دیگری را رفیق خطاب میکرد.

۸- مسابل: طالبان متعدد که تحت رهبری مطلوب واحد باشند.

۹- دکش: تارک فتوت (نوعی کلمهٔ نفرین است برای آنانکه مسلک فتوت را ترک کنند).

۱۰- بکر: کسی که تازه عازم ورود به‌گروه جوانمردان و فتیان می باشد.

۱۱- ثقیل: کسی را گویند که از «کبیر» یا «حزب فتوت» جدا شود.

۱۲- وکیل: شخصی که قائم مقام و کفیل فرائض کبیر باشد.

۱۳- نقیب: ترجمان و ناصح و واسطهٔ مصالح فتیان.

۱٤- شدّ: میان بستن (با آداب و رسومی که ذکرش رفت).

۱۵- تکمیل: قبل یا بعد از شرط بستن شرایط دیگر فتوت را تمام کردن

مثلاً لباس الفتوة را پوشیدن.

۱۶- شرب : نوشیدن از کاس الفتوة.

۱۷- محاضره : اجتماع فتیان در مجلس یا اجتماع «شرب».

۱۸- نقله : انتقال است از یک کبیر یا بیت به کبیر یا بیت دیگر (البته با اجازه).

۱۹- تعبیر: عبورکردن و پیشرفت از مقام «کبیر» به «جد» (نوعی ترقی درجه است) .

۲۰- اخذ : بازستاندن «لباس الفتوة» که به داو طلب داده اند. این عمل را «کبیر» یا «مقدم» بعلت خاصی (بعنوان مجازات وپادافراه) انجام میداد و برای این کار مجاز بود.

۲۱- رمی : نوعی محاکمه است که بدان وسیله برای «طالب» یا طالبان ممکنست که فتوت «کبیر» را فسخ کنند.

۲۲- عیب : ارتکاب منهیات و کبائری که مبطل فتوت است «عیوب» مزبور را قبل از این ذکر کردیم ، و این جا اضافه می کنیم که جمهور فتیان بر آنند که صغایر و گناهان کوچک فتوت را باطل نمیکند و فقط آن را تضعیف می نماید اما کبائر مبطل است.

۲۳- محاکمه : داوری بردن و تداعی پیش زعیم یاداور دیگری که مورد قبول فریقین باشد. بدین وسیله «فتیان» میتوانستند علیه یکی از بزرگان خود با ارائهٔ دلائل و شواهد موجود اقامهٔ شکایت کنند و داد خود بگیرند.

۲٤- وقف: ممنوع شدن متهم است از «محاضره» خواه برای مدت معین باشد یا تا ثبوت برائت او. برای این کار ارکان جوانمردی باهم مشورت میکردند.

۲۵- هبه : بخشیدن «کبیر» است «رفیق» را به «کبیر» دیگر و این کار به شرطی که کبیر دیگرهم قبول کند ، مجاز بوده است. البته بعضی این عمل تحویل رفیق به گروه دیگر را مخالف آزادی و حریت میدانسته و عقیده به ناروا بودن آن داشته اند.

این بود بعضی از اصطلاحات فتیان که آشنائی با آن ها برای مطالعه

در کتاب های فارسی و عربی مربوط به مسلک فتوت ، ضروری است.

فتوت و مفاهیم آن در ابیات فارسی

مسلک فتوت و جوانمردی و مفاهیم مربوط به آن ، رنگ و بوی خاصی به ادبیات فارسی بخشیده و صوفیان و دیگر نویسندگان و شاعران صاحبدل ، هم در سروده ها و هم در آثار نثری خود ، کرارا به ترویج مسلک و مفاهیم مزبور پرداخته اند. به طوری که پس از تصوف ، نشانه ها و رگه های هیچ مسلکی را به اندازهٔ فتوت در ادبیات فارسی نمی یابیم بعضی از اشعاری را که نمایندهٔ گرایش به فتوت و ابعاد آن است ، قبلا آوردیم (مثلاً آن چه را درستایش امام علی به عنوان سرور فتیان و جوانمردان سروده شده) و اینک نیز اشعار دیگری را در همان رابطه ملاحظه می نمائید :

جوانمردی از کار ها بهتر است جوانمردی از خوی پیغمبر است
دوگیتی شود بر جوانمرد راست جوانمرد باش و دو گیتی تراست[1]
همی کنند به نیکی ترا دعا امت همی برند بشادی ز تو قبا فتیان[2]
نشسته بــر سرخوان فــتــوت بهر دو کون در داده صلایی
جوانمردی و لطف است آدمیت همین نقش هیولایی مپندار[4]

فردوسی :

جوانمردی وراستی پیشه کن همه نیکویی اندر اندیشه کـن

سعدی :

بدی را بدی سهل باشد جزا اگــر مردی احسن الی من اســا

شیخ نجم الدین زرکوب :

فــتــوت پیشهٔ هر بی ادب نیست فــتــوت پیشهٔ پــیــغــمبران است
کسی کش چشم معنی باز باشد فتوت در همه اشیا روان است

۱- منسوب به عنصری بلخی : سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ص ۱۳۵.
۲- عنصری : دیوان عنصری به اهتمام دکتر دبیر سیاقی ، ص ۳۱۸.
۳- عراقی : کلیات ، چاپ چهارم ، ص ۲۵۰.
٤- سعدی : گلستان (کلیات ، ص ۱۸۹).

فتوت بوستان و شرع چون تخم طریقت چون درخت بوستان است
حقیقت میوه های نغز و شیرین که در باغ فتوت جاودان است
فتوت دار را در هر دو عالم ازار عزت و خدمت میان است
فتوت دار آنکو عیب پوش است فتوت دار در جوش عنان است
فتوت دار آنکو دل نواز است فتوت دار آنکو دلستانست
اگر خود نیم نانی ملک دارد فتوت دار دایم میزبان است
جهان را خلق همچون گله ای دان فتوت دار مانند شبان است

از آغاز و انجام فتوت نامه شاعری به نام عطار

الا ای هوشمند خوب کردار بگویم با تو رمزی چند از اسرار
چو دانش داری و هستی خرد مند بیاموز از فتوت نکته ای چند
که تا در راه مردان ره دهندت کلاه سروری بر سر نهندت
اگر خواهی شنیدن گوش کن باز زمانی باش باما محرم راز
چنین گفتند پیران مقدم که از مردی زدندی درمیان دم
که هفتاد و دو شد شرط فتوت یکی زان شرطها باشد مروت
بگویم با تو یک یک جملهٔ راز که تا چشمت بدین معنی شود باز

* * *

مکن ز نهار ازین معنی فراموش همی کن پند من چون حلقه درگوش
گر این معنی بجای آری ترا به به شرط این راه بسپاری ترا به
اگر خواهی که این معنی بدانی فتوت نامهٔ عطار خوانی
خدا یار تو باشد در دو عالم چو مردانه درین ره می زنی دم

بعضی از اشعار بسیار معروف اوحدی مراغه ای و ناصر سیواسی و نیز سروده های دیگری از عطار نامبرده را نیز بعداخواهیم آورد.

فتوت در شبه قارهٔ پاکستان و هند

سعید نفیسی در ضمن بحث دربارهٔ اصل فتوت نوشته است : «با آن همه رواجی که تصوف ایرانی در هند داشته ، جوانمردی و فتوت که مخصوص ایرانی وزادهٔ فکر ایرانیان ساکن ایران بوده، به هند نرفته است.[1]»

۱- سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ص ۵۶.

ولی این سخن چندان درست نیست زیرانه جوانمردی مخصوص ایرانی و زادهٔ فکر ایرانیان بوده و نه می توان گفت که فتوت مانند تصوف به شبه قاره راه پیدا نکرده است خصوصاً با توجه به اینکه اسامی چند تن از اخی ها و فتیان را می بینیم که بعضی از آنها از ایران به آن سامان مهاجرت نموده و در آنجا مریدانی تربیت نموده اند. مثلاً شیخ سراج الدین عثمان اخی (م ۷۵۸ه در بنگال و از مریدان شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی م ۷۲۵ه) که از لفظ اخی پیداست از اهل فتوت بوده است. وی اصلاً از لکهنو بوده و بیشتر در دهلی می گذرانده و از سال ۷۲۸ه در بنگاله به ارشاد و وعظ می پرداخته است.[۱]

همینطور شیخ سید اشرف جهانگیر سمنانی که بعضی از سفر ها در معیت میر سید علی همدانی بوده و آخر الامر در بنگاله توطن گزیده و در سال ۸۰۸ه در همانجا وفات یافته از اهل فتوت بوده است.[۲]

از پادشاهان شبه قاره نیز سلطان شهاب الدین محمد غوری (۵۸۵-۶۰۲ه) به تشکیلات فتوت ناصری وابسته بوده است.[۳]

باز جالب است که چند تن از شعرای شبه قارهٔ هند و پاکستان کلمهٔ فتوت را بعنوان تخلص برگزیده اند و مختصری از احوال آنان که تاکنون بدست ما رسیده ، نشان میدهد که همهٔ آنان از فتیان و جوانمردان بوده اند. مثلاً :

۱- حبیب الله فتوت کشمیری که مردی با همت و فتوت بود و مدتها در رفاقت نواب غازی الدین خان فیروز جنگ پسر آصف جاه به سر می برد.[۴]

۲- فتوت حسین خان «فتوت کشمیری» که در قرن دوازدهم هجری در عهد محمد شاه (یکی از پادشاهان تیموری شبه قارهٔ هند و پاکستان) زندگانی می کرده و از جوانمردان بوده است.

۳- میرزا ابو تراب «فتوت لاهوری» که جدش از خواف (هرات) به

۱- و ۲- تذکرهٔ صوفیای بنگال (اردو) ص ۲۱۶ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰.
۳- کتاب الفتوة ابن المعمار ، ص ۶۸-۶۹.
۴- تذکرهٔ شعرای کشمیر ، ج ۳ تکمله ، ص ۱۰۸۲.

هند آمده و خود از ملازمان محمد دارا شاه قادری پسر شاه جهان بوده است. او سپاهی پیشه و شجاع و خیلی با شخصیت بود و در هنگامهٔ حملهٔ احمد شاه ابدالی به لاهور، شهید شد.[1]

گذشته از این ها:

ـ میر سید علی همدانی (۷۱٤-۷۸۶ه) که رسالهٔ فتوتیهٔ وی چندین بار مورد استشهاد قرار گرفته، در حدود ده سال در شبه قاره به سر برده و احتمالا بتشکیل مراکز فتوت در این منطقه مبادرت نموده و علاوه بر رسالهٔ فتوتیه، مکتوب وی بنام سلطان محمد بهرام شاه بن سلطان خان، حاکم بلخ و بدخشان هم حاکی از وابستگی وی به مسلک فتوت می باشد.

ـ میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی (م ۱۷۲۰م) از شعراو نویسندگان بزرگ، در کتب منثور خود دربارهٔ فتوت مطالب مبسوطی آورده که البته می تواند شاهد وجود فتوت در شبه قارهٔ هند و پاکستان باشد.

ـ سید علی هجویری لاهوری (م اواخر قرن ۵ه) درکشف المحجوب خود مطالبی دربارهٔ جوانمردی از نظر تصوف و اخلاق گنجانده است.

ـ گزارش های مربوط به عملکردهای عیارانه و شطارانهٔ مردم شبه قاره را درداستان ترکتازان هند (۳ جلد) و نوای معارک (که تاریخ ناحیهٔ سند است) و در مآخذ دیگر می توان مشاهده کرد.

ـ فرقهٔ روشنیه منسوب به میان بایزید انصاری جالندری (م‌در ناحیهٔ بنون در ۹۸۰ه) هم در ضمن ضدیت با حکومت ها، در حکم عیاران بوده اند و فعالیتهای‌حزب روشنیه را درمنتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی می‌توان دید.

ـ خاور شناس شهیر، لوئی ماسینون فرانسوی هم‌از مردم عیار نمای‌لاهور در لاهور یادی کرده است.

۱ـ تذکرهٔ شعرای پنجاب، ص ۲۷۱. نیز برای اطلاع ازکار های جوانمردانهٔ صوفیه در بنگال ر ـ ک مجلهٔ «المعارف» به زبان اردو، صفحهٔ ۲۶-۲۳ (فوریه ۱۹۶۹م).

ـ در فتوت نامهٔ چیت سازان (رسایل جوانمردان ص ۲۳۸) استاد عادوی لاهوری بعنوان استاد شیله رنگ کن و میر محمد هندوستانی به عنوان استاد چیت سازان یاد شده اند (ایضاً ، ص ۲۲۶) که ما فعلاً هیچ یک از آن دو را نمی شناسیم.

ـ بطوری که قبلاً ذکر شد ، درمیان مناطقی که خلفای حضرت علی(ع) در فتوت ، مسئولیت تربیت و راهنمائی مردم آن جا را داشته اند یکی را هم شبه قارهٔ هند شمرده اند.

باهمهٔ این قرائن و شواهد ، و با این که از فعالیت های افراد نیکوکار و انسان دوست در شبه قاره نمونه های زیادی می توان ارائه کرد، باز هم باید اعتراف نمود که از تشکیلات ویژهٔ فتوت (به آن صورت رسمی) در این منطقه هنوز آثاری در دست نداریم.

فتوت و اصناف مختلف مردم (لوطی ها و داش مشدی ها)

ظاهراً از قرن هفتم هجری اعضای اصناف و پیشه های زیادی بالعموم وارد تشکیلات فتوت شدند و هر کدام خود را حامل جوانمردی و پیشهٔ خود را برتر از پیشه های دیگر شمردند. علتش آن بود که در اوائل تأسیس نظامات فتوت ، وابستگان بعضی از اصناف (مثلاً کارگزار دولتی ، قصاب ، جولاه ، دلال ، دلاک ، جراح وغیره) را از عضویت در گروه فتیان محروم میکرده اند و وقتی که اصناف و پیشه وران اجازهٔ ورود به تشکیلات فتوت را دریافتند ، هر یک از آنان برای نشان دادن مقام و شأن خود ، برای پیشهٔ خویش مرتبتی فراتر و والاتر از دیگری قائل شدند و در این رابطه ، هر یک از اصناف اسنادی هم برای خود درست کرده بودند ، مثلاً سلمانیها گفتند که ما بر روش فتوت سلمان فارسی هستیم که او باصلاح موهای مبارک حضرت رسول(ص) و حضرت علی(ع) می پرداخته است ، قصاب ها پای شخصیتی موهوم و افسانه ای را به نام «جوانمرد قصاب» به میان آوردند ـ که بزعم ایشان در عهد خلافت حضرت علی(ع) می زیسته ، و به توصیهٔ شاه مردان

بسلک جوانمردان در آمده و ماجرای او در تعزیه خوانی ها و قصه خوانی های مذهبی عموماً نقل می شود.

سرگذشت این قصاب در نزهة القلوب حمد الله مستوفی هم مذکور است، و جالب است که در قرن نهم هجری گوری منسوب به وی در حدود سرخس وجود داشته و اکنون نیز قبری درمیان راه تهران وری به نام او معروف است.

عباس اقبال نوشته است : رسم فتوت درمیان جمیع طبقات پیشه وران و صنعتگران و اهل حرف پیروداشته و برای آنکه در هر یک از پیشه ها و صنایع موافق اخلاق و آداب فتوت عمل شود، صاحبان حرف و صنایع مراقب اجرای یک رشته مراسم و قواعد بوده اند تا عزت و آبروی شغل خود را نبرند و از طریق فتوت و مروت پا فراتر نگذارند حتی سلاطین نیز سعی داشتند که حرفه ای بیاموزند و در هنر و پیشه ای ماهر شوند چنانکه علاء الدین کیقباد سلجوق (۶۱۶-۶۳۴ هجری) جانشین عز الدین کیکاوس «در عمارت و صناعت و سکاکی و نحاتی و نجاری و رسامی و سراجی مهارت و حذاقت بی نهایت یافته بود و قیمت جواهر نیکوکردی . . .».[۱]

باید در نظر بگیریم که عقاید در مورد وابستگی اصناف به تشکیلات فتوت، در همه جا یکسان نبود چنانکه در فتوت نامهٔ منظوم ناصری وابستگی آنان را غیر ممکن می شمارد[۲] ولی در فتوت ناصری که الناصرلدین الله پایه گذاری کرد پیشه وران نیز می توانستند وارد شوند. با این همه جای شکی نیست که زمانی نسبت به «اصناف» ابراز نفرت می شده است.[۳]

جوانمردان اصنافی بعضی از آداب و رسوم فتوت را پذیرفته بودند و در نظامات سلطنتی ایران و ترکیه تعداد ایشان خیلی زیاد بود ولی ظاهراست که این

۱- مجلهٔ شرق (قبلاً مشخصات آن یاد شد)، ص ۳۴۸.

۲- فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰ سال ۱۳۴۱ ش و نیز سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۱۳۹.

۳- کتاب الفتوة، ص ۸۷، ۹۷، ۱۷۲، ۱۷۳.

گروه نه حامل جنبهٔ صوفیانهٔ فتوت بودند و نه حامل جنبهٔ عیارانهٔ آن. بلکه در وسط قرار گرفته بودند و این مطلب را در فتوت نامهٔ قصاب و کفش دوز[1] و آشپز (به زبان ترکی) و رساله ای در مورد فتوت طباخان[2] و فتوت نامه ای به ترکی[3] و نیز در فتوت نامهٔ سلطانی که آمیزهٔ آداب فتوت و تصوف و تشکیلات اصناف است مشاهده می نمایيم.

فتیان اصنافی در کار های سیاسی هم دخالت میکردند مثلاً قبل از غلبهٔ سلطان مراد اول عثمانی ، این فتیان شهر انقره را تحت کنترل خود گرفته بودند. اخی اخیجق ایرانی نیز از سال ۷۵۸ تا ۷۶۰ هـ شهر های آذربایجان (تبریز وغیره) را در اختیار خود داشت و بعد از آن سلطان جلایری (شیخ اویس) آن نواحی را با اعمال قدرت تمام به تصرف خود در آورد.[4]

شاه اسماعیل صفوی متخلص به خطائی ، مؤسس سلسلهٔ مقتدر صفویه ، در اشعار خود که به زبان ترکی آذربایجانی می سرود ، اخیان را به عنوان مؤمنان و غازیان و ابدالان ذکر می کند و ظاهر است که در تشکیلات قشونی او فتیان اصنافی زیاد بوده اند و این فتیان پیشه ور درجنگهای شاه اسماعیل با عثمانی ها داد شجاعت و ایثار واقعی می دادند و به همین علت شاه اسماعیل صفوی برای رسیدن به پیروزی به این گروه علاقهٔ مفرطی نشان داده است. با این که پدرش سلطان حیدر (متوفی ۸۹۸ هـ) با ایشان مخالف بود. همینطور شاه عباس اول صفوی در برابر این گروه سختی و تشدد زیادی نشان داد که علت آن نیز نفوذ فوق العادهٔ دراویش «حیدری» بود که پادشاه را به این تشدد ها وادارمی کردند و این درویشهای حیدری از گروه فتیان اصنافی (موسوم به «قزلباش») خائف بودند و برای ریشه کن کردن ایشان شاه عباس را به آن تشدد ها واداشتند. بعضی از قزلباشها هم که از فتیان نبودند با فتیان مخالفت

۱- نسخهٔ شمارهٔ ۹۱۳۳ از مخطوطات مجلس.
۲- ایضاً شمارهٔ ۲۳۵۲.
۳- ایضاً ۲۸۸۳.
٤- مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران شمارهٔ ۲ سال ٤ ، ص ۹۳.

می کردند.[1]

معایب و آلودگی هائی که فتوت بدان دچار شد

مسلک جوانمردی با تشریفات خاصی که بعضی از آنها مذکور گردید دو شادوش تصوف و عرفان بوجود آمد و پیشرفت کرد و آغاز این مسلک به این صورت تقریباً مقارن بوده است با آغاز تصوف. ولی پیشرفت واقعی آن را در بین قرون پنجم تا نهم هجری می توان مشاهده کرد. دورهٔ انحطاط آن هم مقارن است با دورهٔ انحطاط تصوف. والان هم ، چنانکه خواهیم دید ، اگر تصوف به صورت زوال پذیرفته ای باقی است، آن مقدار فتوت و جوانمردی هم از بین نرفته است و در ایران تشریفات مربوط به فتوت شاید از تصوف پایدارتر بوده و تااواخر قرن گذشته باهمان نحو آداب ورسوم کم و بیش باقی بوده است.

علل انحطاط و زوال فتوت همان است که در مورد انحطاط تصوف می دانیم. مهم ترین علل اولیه همانا بی عملی و تظاهرات ریائی صاحبان این مسلک می‌باشد. بد عملی‌ها و ضعفهای نفسانی نخست در چندگروه از متصوفه و فتیان آشکار گردید. وکم کم بدیگران و خصوصاً نوواردان سرایت کرد تا بصورت کار های ننگ آوری نمودار گشته و موجب بدنامی و رسوایی همگنان گردید.

ظاهرا بدعملی ها و بد رفتاری فتیان حتی پیش از قرن هشتم هجری نیز وجود داشت ابن المعمار در قرن هفتم هجری اینگونه اعمال بد را «بدعات فتیان» می نامد. میر سید علی همدانی هم در رسالهٔ فتوتیهٔ خود باین مطلب اشاره میفرماید : «جمعی از ارباب نفوس شخصی را بر خود تقدیم می کنند و وی را اخی میخوانند و بدواعی مرادات نفسانی چند روز صحبتی باتفاق میدارند و آخر بوحشت و عداوت می انجامد» و چنانکه ذکر کردیم عیاران و شطاران کشور های عربی، در قرون دوم و سوم هجری هم از بد عملی‌ها منزه نبوده اند. از سرایندگان معروف قرن هشتم شیخ رکن الدین اوحدی مراغه ای در مثنوی خود بنام جام جم تحت عنوان «در فتوت داران بدروغ» این طبقه را سخت مورد انتقاد قرار میدهد. و درین انتقاد ها آن تعداد از عیوب فتیان را که بعد ها

۱- سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ص ۱۳۲.

موجب زوال نهایی آنان گردید ، یک یک ذکر میکند و از اشعار او پیداست که در بعضی از لنگرها و مرکزهای فتیان فساد و تباهی رخنه کرده بود و فتیان بعدی نتوانستند این معایب را بر طرف کنند. این عیوب فتیان عبارت است از بی کسب و کار بودن و مفت خوردن و اغوای پسران بلطایف الحیل و گمراه ساختن آنها. باین ترتیب فتیان با مرد پرستی و عمل قوم لوط رسوا شدند، و شاید بهمین مناسبت «لوطی» نام گرفتند.

پیش از این مرد می چنین بوده است　　رسم اهل فتوت این بوده است
وین دم از هر دو شان نشانی نیست　　نامشان بر سر زبانی نیست
هر کجا خانئی است بند انداز　　بند مکری بگستریده باز
برنشیند که صاحبم بر صدر　　امردی چند گرد وی چون بدر
از دورو راست کرده سبلت وریش　　وز پس جرعه دان و حشیش
کند از شهر چند سفله به کف　　بنشاند برابر اندر صف . . .
هر یکی بار کرده در بوق　　سال و مه در خیال معشوق
روز در کار سخت بی خور و خفت　　در عزبخانه برده شب زر مفت
سفره پرنان و دیگ پر خوردی　　قالب و قلب خالی از مردی
هر یک آوازه در فکنده به شهر　　جسته از کودکان زیبا بهر

او حدی در اینمورد حکایت ننگ آوری از اخیان روم نقل می کند و اعمال زشت این گروه را (مخصوصاً در مورد اغوای پسران) شرح میدهد. شاعر بپدران و مادران توصیه می کند که از نیرنگ و حقه بازی این فتیان بر حذر باشند و از اولاد خود هر چه تمامتر مواظبت نمایند. بیت اول حکایت مذکور این است.

بود در روم پیش ازین سروکار　　صاحبی نان ده و فتوت بار

زوال نهائی فتوت

بامر شاه عباس صفوی لنگرهای فتیان در سراسر ایران بسته شد و کیفیت پراکندگی فتیان از منقولات ذیل ظاهر است : «اهل فتوت . . . بسبب ظهور طبقات لوطی و مشدی که درحقیقت ثمره و میوهٔ لنگرهای خود شان بود ، رفته

رفته نزد صوفیه منفور و سپس منسوخ شدند . . . به سبب کثرت تردد و اقامت پسران جوان و بی بند و باری رایج در بین «اخی ها» ظاهرا بهمین جهات لوطی خوانده شده اند ، لنگرها مرکز فساد شد و با ظهور صفویه و مزید قدرت قزلباش و صوفیه ، تشکیلات جوانمردی از بین رفت و تاحدی فرقهٔ لوطی و مشدی جانشین آنها شدند»[1] پس از بسته شدن زوایا و لنگرهای فتیان «پیروان فتوت و جوانمردی در گوشه و کنار ایران پراکنده باقی ماندند و چون مردان شان امردان و جوانان نابالغ را زیر دست خود می پروردند و ایشان را بآئین خود خو میدادند کلمهٔ لوطی و الواط را دربارهٔ ایشان بکاربردند و چون اکثریتشان در شهر مشهد بوده اند بنام مشهدی و مشدی نیز معروف شدند و کلمهٔ اخ و اخوی و برادر را که سابقا جوانمردان دربارهٔ یکدیگر بکار میبردند به کلمهٔ داداش و داش تبدیل کردند»[2] اینست چگونگی پیدایش لوطی ها و داش مشدی ها. این داشها هم خود را جزء فتیان میدانستند و بکار های بعقیدهٔ ایشان پست نمی پرداختند (مثلاً به حلاجی و دلاکی و کناسی و حالی وغیره) و ازین رو خود را برتر از «فتیان اصنافی» می دانستند. فتیان آذربایجان هم همین عقاید را داشته اند این فتیان را در آن ناحیه قوچی می نامیدند[3].

در شبه قارهٔ هند و پاکستان نیز کلمهٔ «دادا» بعنوان معادل داداش یاداش باقی مانده است.

از این شواهد پیداست که فتی و جوانمرد و عیار و شطار وداش مشدی و لوطی همگی انواع جوانمردان می باشند اما: ببین تفاوت ره از کجاست تابکجا.

بعقیدهٔ پرفسور فرانتزتیشنر آلمانی[4] زوال نهایی فتوت اصنافی بعلت توسعهٔ اقتصاد مغرب زمین و ورود اجناس و مصنوعات اروپائی به ممالک اسلامی است که در قرن گذشته (قرن سیزدهم هجری - قرن نوزدهم میلادی) صورت پذیرفته

۱- ارزش میراث صوفیه ، ص۰ ۲۱-۲۱۲ .
۲- سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ص ۱۳۳ .
۳- ایضاً، ص ۲۵۵ و لغت نامهٔ دهخدا شماره ۷۹ ، ص ٦۱ .
٤- مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات شمارهٔ ۲ سال ٤ ، ص ۹٤ .

است همچنین دیگر تشکیلات دولتی از اهمیت این گروه کاسته است (مثلاً تشکیلات قشون و ژاندارمری و نظارت دقیق دولت ها بر افعال گروه های مختلف وغیره بکمک پلیس) شکی نیست که عوامل مذکور در تضعیف بنیهٔ اخلاق مسلمانان و بعضی از تشکیلات آنان تاثیر داشته و فتوت هم از این عوامل صدمه خورده است. ولی این امر را تنها معلول تحولات اقتصادی و اجتماعی نمی توان دانست و عوامل متعدد دیگر نیز در این مورد دخالت داشته است که به بعضی از آن ها قبلا اشارت کردیم.

فتیان تهرانی در قرن نوزدهم میلادی

مدرکی که در مورد نزدیک ترین تشکیلات فتوت به روزگار ما (یا باصطلاح جدید تر «داش مشدی ها») به تفصیل گفتگو کرده کتابی از عبدالله مستوفی است به نام شرح زندگانی من. این کتاب در حدود سی چهل سال پیش نگارش یافته است و از مندرجات آن معلوم میگردد که فعالیت های نیکو کارانهٔ این داشها یاداش مشدی ها در ایران تا اوائل قرن کنونی بصورت مرتبی ادامه داشته و اخلاق و روش ایشان نیز قابل ستایش بوده است. مستوفی که خود در سال ۱۲۵۵ ش متولد شده است دربارهٔ موقعیت این گروه در دورهٔ ناصر الدین شاه قاجار بر طبق مشاهدات خود مینویسد که این افراد بفضائل فتوت متصف بودند کسب حلال میکردند. و خرج مجالس تعزیهٔ شهیدان کربلا را تحمل مینمودند و برای برپا داشتن مجالس دینی سعی بسیار بخرج میدادند و همهٔ این فعالیت ها به داش مشدی های تهران مربوط است. اینک مطالبی از این کتاب را نقل می کنیم « . . . انصاف را اگر سعی و همت و فداکاری بی ریای طبقهٔ داش مشدی های تهران با آن (مجالس تعزیه‌داری) توأم نمیشد هیچوقت منظرهٔ خارجی و عمومی این عزاداری باین طول و تفصیل و شکوه نمیرسید تزئین طاقنما های تکیه های محلات تماما بسعی و همت این مردمان ساده و با ایمان صورت می گرفت و بعضی از آنها که کسب و کار و توانائی داشتند مصارف طاقنماهای تکیه را هم از کیسهٔ فتوت خود می پرداختند. . . نان خوردن از دسترنج خود ، احترام نسبت به بزرگتر ، محبت و مهربانی با کوچکتر ، دستگیری

از ضعیف ، کمک به مردمان درمانده و عفیف و پاکدامن ، تعصب کشی از افراد جمعیت و اهل کوچه و محله و بالاخره شهر و ولایت و کشور، فداکاری ورکی و بی پروایی ، حق‌گویی و حمایت از حق، بی اعتنایی به جاه، عدم تحمل تعدی و بیحیایی ، اخلاق خاصه‌ی داشی بود.» مستوفی تشکیلات و آداب و رسوم مخصوص داش مشدی ها و مراسم آنها را در برگزاری ایام سوگواری و ایام دینی دیگر شرح میدهد. بعضی از این مراسم و تشکیلات (مثلا شکار و بازی‌ها و کبوتر پروری وغیره) یاد آور رسومی است که خلیفه الناصر لدین الله بآنها علاقه داشته و در «فتوت ناصری» ، گنجانیده بود : «در هر کوچه و گذر این جمعیت عده ای داشت که روزها کسب و کار و شب در قهوه خانه . . . دو ساعت می نشستند و از حال همدیگر با خبر میشدند و بعد متفرق شده بمنزل خود میرفتند یکی از لوازم داشی ، چاله حوض بازی بود که هر داشی باید شناوری بداند. ورزشکار خوب بودن ، در زورخانه مهره کردن یکی از آرزوهای هر چغاله مشهدی بود . . . کرک بازی ، بلبل بازی ، سهره بازی ، کفتر بازی، و در این اواخر قناری بازی از تفریحات این طبقه ، و تربیت قوچ و خروس جنگی و جنگ انداختن آنها در سر چهار راهها و میدان عمومی نیز منحصر بآنها بود... گذشته ازین قاب بازی و لیس بازی هم از قمار های مخصوص داشها بود» نویسنده اضافه میکند که : این طبقه لهجهٔ خاصی هم برای خود داشت و افراد این جمعیت اگر می خواستند کسی از غریبه ها حرف آن ها را نفهمد به آن لهجه حرف می زدند و هر کس به آن لهجه تکلم می کرد معلوم می شد که یکی از افراد این جمعیت است.[1]

خلاصهٔ گفتار در بررسی نهضت فتوت

فتوت ، شکلی بوده است از خدمتگزاری به جامعه و افراد انسانی با مراسم و آداب مخصوص. اهداف اصلی آن از قدیم و درمیان جوامع مختلف مورد توجه و احترام بوده و اعراب دورهٔ جاهلیت نیز آن را عبارت می دانستند از شجاعت و سخاوت و ایثار و حمایت از ناتوانان. در آغاز اسلام فتوت چیزی جز همان مکارم

۱- شرح زندگانی من جلد اول ، ص ۴۰۸-۴۱۸.

اخلاقی که اسلام بدان دعوت می کرد نبود و فتی کسی را می گفتند که تمام اوصاف حمیدهٔ اخلاق را داشت. بعدها فتوت با آمیخته شدن به تصوف و عرفان رنگ و بوی خاص گرفت و تشکیلات و آداب و رسومی مخصوص پیدا کرد و همانند صوفیان که خانقاه ها را مراکز اجتماع خویش گردانیدند فتیان نیز «لنگرها وزوایا» را به عنوان پایگاه هائی برای خود قرار دادند.

فتوت دوشادوش تصوف مورد استقبال و توجه بوده و عامهٔ مردم، و اصناف، و پیشه وران مختلف، و علما و دانشمندان، و شاعران و نویسندگان، و صوفیان، و حکام و فرمانروایان، و حتی یاغیان (مانند راهزنان) و دیگر طبقات و قشرهائی که در ممالک اسلامی بودند، به این مسلک گرویدند و هر کدام آن را به صورتی و یژه فهمیدند و جلوه دادند که در بعضی موارد زیبائی و ملاحت آن از تمام شیوه‌ها و نظامات دیگر بیشتر است. فتیان نیز مانند صوفیان برای خود سلسله ای درست کرده و آن را به شاه جوانمردان حضرت علی(ع) و از او به حضرت رسول(ص) منتهی کردند و آیات و روایاتی را که حکایت از انجام اعمال جوانمردانه به وسیلهٔ این دو بزرگوار و دیگر انبیا و پیشوایان دینی داشت منبع الهام و مستند خود قرار دادند.

برخی از افراد به صورت های گوناگون از نام و تشکیلات فتوت سوء استفاده کرده، حق را با باطل آمیختند. خلیفه الناصر لدین الله عباسی در قرن ششم و هفتم هجری به تطهیر و تمرکز نظام فتوت پرداخت و این نهضت به وسیلهٔ او در سراسر عالم اسلام نشر یافت.

علیرغم فعالیت های تروریستی و خرابکارانهٔ بعضی از عیاران و شطاران، این دو دسته از فتیان در مبارزه با حکومت های ستمکار و ثروت اندوزان یغماگر نقش قابل توجهی داشته اند. چنان که سهم جوانمردان در دستگیری از مردم ضعیف و بینوا و در جنگ علیه اشغالگران صلیبی را نیز نمی توان منکر شد.

فتوت اسلامی به سر زمین اروپا نیز راه یافت و نه تنها مسلمانان آن دیار را در قرون وسطی به سوی خود جذب کرد، بلکه تمدن و فرهنگ نامسلمانان آن سامان را نیز تحت تأثیر شدید قرارداد.

مراکز معروف نهضت فتوت در جهان اسلام ، خراسان و ماوراء النهر و آناتولی (در ترکیهٔ فعلی) و دمشق و قاهره و بغداد بوده است.

نهضت فتوت کم‌کم از حمایت دول اسلامی محروم شد و بعلت ورود حساب نشدهٔ همهٔ گروه ها و افراد در تشکیلات فتیان و رواج پاره‌ای مفاسد اخلاق (همجنس بازی و . . .) دچار بدنامی گردید و جاذبهٔ سابق خود را از دست دادو مردم کمتر بدان اقبال نمودند.

کسانی که در این اواخر خود را به فتیان منسوب می کنند بیش از آن چه حقیقتی درکار شان باشد ، مدعی هستند و تظاهر می کنند و از اخلاق فتیان محروم می باشند و بعضا کار راهزنی و تبهکاری وغیره را جوانمردی نام نهاده اند.

باوجود از میان رفتن تشکیلات فتوت، تأثیر آن بر اخلاق وفرهنگ بسیاری از مردم جهان و به ویژه مسلمانان هنوز هم باقی است و تحت تأثیر مفاهیم و اهداف آن است که بسیاری از اعمال خیر ـ به وسیلهٔ افراد یاگروه‌ها یاسازمان‌های مختلف اجتماعی ـ انجام می گیرد.

فتوت در آثار ادبی و صوفیانه ای که به زبان های فارسی و عربی و ترکی ـ به نظم یا نثر ـ به وجود آمده تأثیر زیادی گذاشته و فهم بسیاری از بخش ها و مطالب این آثار جز با شناخت نهضت فتوت و آشنائی با مصطلحات و مقاصد فتیان ممکن نیست.

کتاب های معروف عربی و فارسی دربارهٔ مسلک فتوت

در این جاذکری از کتب و آثار معروف عربی و فارسی در توضیح مسلک فتوت و مفاهیم مربوط به آن شاید بی مورد نباشد مقصود این است که باین طریق اهمیت و ارزش «ادبیات جوانمردی» یکجا ارائه و عرضه شود. غالب کتب را اینجانب مطالعه کرده و مورد بررسی قرار داده ام ولی از بعضی از آنها هم بالواسطه استفاده کرده ام و چگونگی بعضی از کتب مزبور نیز آنطور که لازم بنظر آمد ـ و البته به اختصار ـ در پاورقی ها آورده شده است.

نخست بحث مختصری در پیرامون «فتوت نامهٔ منظوم»

فتوت نامهٔ منظوم از عطار است یا هاتفی؟

پروفسور فرانتز تیشنر (م ۱۹۶۷م) در مقاله ای بزبان آلمانی[۱] و اخیرا نیز در یک سخنرانی که متن آن در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات بچاپ رسیده[۲] فتوت نامهٔ منظوم را اثر طبع هاتفی خرجردی میدانسته است در سخنرانی خود میگوید: «اشعاری هم دربارهٔ فتوت سروده شده و من باب مثال «فتوت نامهٔ» شاعر ایرانی هاتفی که در سال ۹۲۷ ه مطابق با ۱۵۲۱م وفات یافته قابل ذکر است»[۳] اما سعید نفیسی در صحت این قول ابراز تردید نموده و نوشته است: ... من این نکته را درست نمیدانم زیرا که در هیچ جا چنین چیزی به هاتفی نسبت نداده اند و بگمانم نامهٔ منظومهٔ «فتوحات شاهی» هاتفی را که در مورد جهانگشایی های شاه اسمعیل سروده است[۴] وی «فتوت نامه» خوانده باشد[۵]. آقای احمدگلچین معانی هم در این مورد می نویسد: «در این سخنرانی فتوت نامهٔ منظوم و مستقلی به عبدالله هاتفی نسبت داده شده است که ما از وجود آن بی خبریم»[۶] اینجانب که خود این بحث جالب را با دقت تمام تعقیب می کرده و در حل آن سعی داشته، سر انجام عکسی از فتوت نامهٔ منظوم هاتفی را که در کتابخانهٔ سلطنتی آلمان فدرال نگهداری می شود بمساعدت اولیای آن کتابخانه بدست آورده ام.[۷]

فتوت نامهٔ مزبور ـ که منظوم نیز هست ـ همان است که سعید نفیسی در چاپ سوم دیوان عطار نیشابوری بنام آن شاعر منتشر ساخته[۸] بنا بر این هم پروفسور تیشنر و هم نفیسی این فتوت نامه را در دست داشته اند ولی یکی به نسخه ای از

۱- فتوت نامهٔ فارسی هاتفی ۱۹۳۲م. Festschrift G. Jacob pp. 304-316.

۲- دی ماه ۱۳۳۵ ش.

۳- ص ۸۰ مجلهٔ مذکور.

۴- یعنی شاهنامهٔ حضرت شاه اسمعیل.

۵- سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۶- فرهنگ ایران زمین جلد ۱۱ سال ۱۳۴۲ ش، ص ۹۴.

۷- شمارهٔ Y 2.

۸- دیوان چاپ ۱۳۳۹ ش، ص ۹۲-۹۵.

آن که منسوب به هاتفی بوده دسترسی داشته و دیگری آن را منسوب به عطار نیشابوری یافته است[1] با توجه به اینکه شیخ فرید الدین عطار اساسا صوفی ای پاکدل بوده و در آثار منثور[2] و منظوم خود[3] در پیرامون «فتوت و جوانمردی» مطالب زیادی آورده که علاقهٔ وافر او را نسبت بآن مسلک می توان دریافت، و در مقابل، در زمان عبدالله هاتفی مذکور مسلک فتوت رواج کمتری داشته و او نه از صوفیان یا فتیان بوده و نه چیزی در آثار خود در پیرامون این مسلک نوشته است.[4]

علیهذا، انتساب این فتوت نامه به عطار قرین صواب است.

اما سبک شعر این «فتوت نامه» با سبک عطار نیشابوری مغایرت داردو زبان آن جدید تر به نظر می آید و بنا بر این گمان میرود همانطور که آقای دکتر مینوچهر به بنده راهنمایی فرموده اند این «فتوت نامهٔ منظوم» از سروده های عطار دیگری باشد که دربارهٔ او نفیسی می نویسد: «. . . او هم بزبان فارسی شعر می‌گفته و شاید نیشابوری بوده باشد و در هرحال دویست سال درست پس از

۱- نفیسی ظاهراً آن را از نسخهٔ خطی کتابخانهٔ حالت افندی استانبول نقل کرده است - دیوان، چاپ سوم، ص ۵ مقدمه.

۲- مثلاً مطالب متعدد در تذکرة الاولیاء.

۳- ر - ک منطق الطیر تصحیح دکتر گوهرین، ص ۱۸، ۱۴۸. دیوان چاپ سوم، ص ۱۲۱، ۳۰۰، ۳۳۴، ۴۳۸، ۵۰۰ و جالب است که در فتوت نامهٔ سلطانی اشعار زیر به عطار نیشابوری منسوب شده این اشعار دارای وزن همان فتوت نامهٔ منظوم است ولی در دیوان یا مثنوی های چاپی عطار موجود نیست:

هر که از علم فتوت بهره یافت   رو سوی دین کرد و از دنیا بتافت
دیدهٔ دل از فتوت روشن است   روضهٔ جان از فتوت گلشن است
گر بود علـم فتـوت در سرت   هر زمان بخشد صفای دیگرت

۴- آثار او عبارتست از خمسه (لیلی و مجنون، شیرین و خسرو، هفت منظر، تیمور نامه و شاهنامهٔ حضرت شاه اسماعیل) و غزلیات او که نسخهٔ عکسی ۳۲ برگی آنها در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

فرید الدین عطار میزیسته است . . . در نظر من چون آفتاب روشن است که مردی در قرن نهم بوده است از مردم تون. . . در شهر مشهد میزیسته است و نسبت او با بوذر غفاری میرسیده است»[۱]

موضوع فتوت نامهٔ منظوم ذکر و بیان هفتاد و دو شرط فتوت است که در سائر کتب فتوت مذکور[۲] و قبل از این بیان گردیده است فتوت نامه جمعا ۸٤ بیت دارد و اینجانب پس از مقابلهٔ دو نسخهٔ عکسی و چاپی (که دومی خیلی مغلوط است) وبا افزودن مقدمه ای آن را برای چاپ جداگانه آماده کرده ام ، اینک دو بیت از آغاز و دو دیگری از انجام این منظومه را نقل می کنیم :

الا ای هوشمند خوب کردار بگویم با تو رمزی چند ز اسرار

* * *

چو دانش داری و هستی خرد مند بیاموز از فتوت نکته ای چند

اگر خواهی که این معنی بدانی فتوت نامهٔ عطار خوانی[۳]

خدا یار تو باشد در دو عالم چو مردانه درین ره می زنی دم

۲- کتاب الفتوة تالیف ابو عبدالرحمن السلمی نیشابوری م-۴۱۲ ه[٤]

۳- رسالة فی الفتوة تالیف علی بن عبدالرسولی (تألیف در نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری)[۵]

٤- تحفة الاخوان تالیف خواجه عبدالله انصاری هروی م-٤٨١ ه.

۱- جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشابوری ، ص عب ، ۱٤۷ و ۱٤۹.

۲- مثلاً در منتخب کتاب الفتوة سلمی نیشابوری نسخهٔ خطی شمارهٔ ۹۰ د موجود در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و نیز در مجموعهٔ عکسی شمارهٔ ۱۱۷۱ کتابخانهٔ مرکزی ، و همچنین در رسالة الفتوة از شیخ مقداد السیوری شمارهٔ ٤۹۷۶ کتابخانهٔ مجلس.

۳- نسخهٔ عکسی ، این دو شعر را فاقد است و الا نفیسی در انتساب این فتوت نامه بعطار و نفی آن از هاتفی مورد استفاد قرار می داد.

٤- ر - ک پاورقی شمارهٔ ۲.

۵- پروفسور تیشنر دربارهٔ این کتاب مقاله ای نوشته است : 1953 و Studia orientalia pp. 340-351

۵- کتاب الفتوة تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی م-۶۳۲ه[1]

۶- کتاب الفتوة محمد بن المعمار الحنبلی م ۶۴۲ه[2]

۷- و ۸- تحفة الاخوان فی خصائل الفتیان (عربی) و ترجمهٔ فارسی آن بنام قواعد الفتوة هر دو تألیف کمال الدین عبدالرزاق کاشانی م-۷۳۵ یا ۷۳۶ه[3]

۹- تحفة الوصایا تألیف احمد بن الیاس نقاش خرتبرتی (م ۶۱۲ه) بتوسط ابو الحسن علی (فرزند خلیفه الناصر لدین الله عباسی)[4] مطالبی از این کتاب در مقدمهٔ «کتاب الفتوة» ابن المعمار (ص ۵۵-۵۴) نقل شده است.

۱۰- عمدة الوسیلة ایضا تألیف او.

۱۱- مرآة المروات تألیف علی ابن حسن بن جعدویه.[5]

۱۲- کتاب الفتوة تألیف اخی احمد المحب بن شیخ محمد بن میکائیل الاردبیلی.

۱- نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۲ در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات (مجموعهٔ اهدایی استاد حکمت) و معرفی آن در مقالهٔ پرفسور تیشنر Oriens christianus 1962 pp. 277-280

۲- چاپ با مقدمهٔ استاد مصطفی جواد و همکاران بغداد ۱۹۵۸م.

۳- مرحوم استاد بهار این کتاب را به شخصی به نام بهاءالدین منسوب داشته است و آقایان احمد ناجی القیسی عراق و احمد گلچین معانی نیز به قول او استناد کرده اند (کتاب الفتوة ابن المعمار. ص ۳۱ و ف.ا.ز جلد ۱ سال ۱۳۴۲ ش، ص ۹۴) ولی نفیسی با دلائل و براهین و شواهد متعددی ثابت کرده که کتاب مذکور و ترجمهٔ فارسی آن هر دو از کاشانی مذکور است وبا در نظر گرفتن فتوت‌نامهٔ سلطانی ، قول وی درست تر می نماید. ر ـ ک سبک شناسی ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ سرچشمهٔ تصوف ، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۴- بعربی است و همراه با سه فتوت نامهٔ دیگری که در ذیل شماره های ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ بیاید ، همگی به تصحیح آقای عبدالباقی گولپینارلی در مجلهٔ اقتصاد دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه استانبول چاپ شده است (شماره های ۱ تا ۴-و نه ۱۴- از دورهٔ یازدهم ص۶تا ۳۶ منتشره به سال ۱۹۴۹-۱۹۵۰م) که متأسفانه باتمام کوششی که برای دست یافتن به شماره های یاد شده از مجلهٔ مزبور به خرج دادم توفیقی در این راه نیافتم. (رک فرهنگ ایران زمین شمارهٔ ۱ ، سال ۱۳۴۱ش ، ص ۲۲۹) ، تاریخ سلاجقه به زبان ترکی تألیف پرفسور دکتر عثمان توران ، ص ۹).

۵- نیز به عربی و چاپ شده (برگردید به پاورقی قبل).

۱۳- کتاب الفتوة تألیف ابو حامد احمد بن محمد عبدالملک اشعری.

۱۴- فتوت نامه تألیف نجم الدین زر کوب تبریزی م ۷۱۲ه.[1]

۱۵- رسالهٔ فتوتیه تألیف امیر سید علی همدانی م ۷۸۶ه (که متنش خواهد آمد).

۱۶- رسالة فی الفتوة تألیف شیخ علاءالدوله بیابانکی السمنانی م ۷۳۶ه.[2]

۱۷- فتوت نامهٔ منظوم از ناصری سیواسی که آن را در سال ۶۸۹ه سروده است.

این ناصری یا ناصر یک مثنوی هم دارد بنام «کتاب الاشراق» که آن را در سال ۶۹۹ه باتمام رسانده است[3] فتوت نامهٔ منظوم ناصری را پرفسور تیشنر در سال ۱۹۴۴م و سعید نفیسی در سال ۱۳۴۱ ش مجددا بچاپ رسانده است.[4] آقای احمد گلچین معانی متن هر دو چاپ رامقایسه و تصحیح کرده[5] وسپس نفیسی اشعار دیگری را یافته و به منظومهٔ مزبور اضافه کرده است.[6] این فتوت نامه جمعا در حدود ۸۰۰ بیت دارد.

۱۸- فتوت نامهٔ سلطانی تألیف ملا حسین واعظ‌کاشفی هروی م۹۱۰ه.[7]

۱- ایضا چاپ شده (برگردید به ص قبل پاورق شمارهٔ ۴ و نیز رـک روضات الجنان...ص۳۹۲، ۴۱۹ در ذیل کرامات شیخ محمد بن رمضان تبریزی م ۵۹۲ه).

۲- آقای سید مظفر صدر سمنانی در «احوال و آثار علاءالدولهٔ سمنانی» (چاپ تهران ۱۳۳۴ ش) می نویسد (و این مطلب را آقای دکتر سید حسن سادات ناصری هم در آتشکدهٔ آذر بخش نخست ص ۴۱۳ نقل کرده است) که این رساله مفقود الاثر و در جایی پیدا نیست. ولی این رساله نیز چاپ شده است (برگردید به ص قبل پاورق شمارهٔ ۴).

۳- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی ، ج ۲ ، ص ۳.

۴- ف - ا - ز جلد ۱۰ سال ۱۳۴۱ شمسی ، ص ۲۲۸-۲۸۱.

۵- فرهنگ ایران زمین جلد ۱۱ سال ۱۳۴۲ ش ، ص ۹۴ به بعد.

۶- سرچشمهٔ تصوف در ایران ، ۲۱۸-۲۲۰.

۷- نسخهٔ خطی شمارهٔ ۷۴۷۶ در کتابخانهٔ مجلس-منتخب آن:نسخهٔ خطی شماره۹۷۹۳در کتابخانهٔ ملی ملک و نسخهٔ دیگری در موزهٔ بریتانیا. این فتوت نامهٔ مفصل را آقای دکتر محجوب تصحیح و تحشیه کرده اند.

۱۹- فتوت نامهٔ کبیر یا مفتاح الدقایق تألیف سید محمود بن سید علاءالدین م ۹۳۱ ه[۱]

۲۰- نساب الانساب وادب الاکتساب تالیف ابراهیم منیری بن اسکندر بلغرادی.[۲]

۲۱- ارباب الطریق تألیف حاجی ابراهیم زنده در قرن دهم هجری.[۳]

۲۲- رسالة الفتوة شیخ مقداد بن عبدالله السیوری.[٤]

۲۳- رسالة الفتوة در اسرار التنزیل تألیف امام فخر الدین رازی م ۶۰۶ ه[۵]

۲٤- فتوت نامهٔ قصاب (فارسی) مؤلف نامعلوم (مورخ ۱۰۹۵ ه).[۶]

۲۵- رسالهٔ هفده سلسله یا عیاری نامه.[۷]

۲۶- ذیل علی فصل «الاخیة الفتیان الترکیة فی کتاب الرحلة لابن بطوطة» تألیف م - جودت چاپ استانبول ۱۳۵۱ هق.

۲۷- الفتوة عندالعرب اوالاحادیث الفروسیة و المثل العلیا از عمرالدسوقی چاپ مصر بدون تاریخ چاپ.

کتب و مقالات اهم دیگر نیز در حواشی و متن گزارش، نامبرده شده است.

۱- کتابی است که فتوت را بر اساس مذهب تشیع تفسیر کرده است.

۲- کتابی است که فتوت را بر اساس مذهب تسنن تفسیر کرده است (و گویا برای معارضه با اثری که در پاورقی قبل ذکر شد) ر - ک دایرة المعارف اسلامی (انگلیسی) ج ۱، ص ۹۶۸.

۳- نسخهٔ خطی شماره ۱۰۵۵ ط کتابخانهٔ مجلس که موضوع آن خرقه پوشی و عیاری و جوانمردی و قلندری است.

٤- و ۵- مجموعهٔ خطی شمارهٔ ٤۹۷۶ موجود در کتابخانهٔ مجلس.

۶- ایضا در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰٤۶ در همان جا.

۷- بنده این مجموعه را ندیده ام اما آقای احمدگلچین معانی آن را چنین معرفی کرده است: از کتب عهد صفوی است و مؤلف آن معلوم نیست این رساله که نسخه یی از آن به تاریخ تقریبی اوائل قرن دوازهم در کتابخانهٔ آقای عبدالحسین بیات موجود است، از اسباب ولوازم عیاری بحث می کند از قبیل: سینه پوش، قنطوره، مرمس، الف نمد، زنگ، خنجر عیاری، تاج و کلاه، تبله، فلاخن، گرد تاج، اتاقه و یکه پر (که برسر زنند) باز مهره (که برپای بندند) نیمچه تنبان، لنگ، پنجه، پیچ، پاپوش، انبانچه، معجره، سنگ فلاخن، چرمس دان، بخق رسته بلند، چوب تبلغور، موم روغن و مانند اینها» ف - ا - ز جلد ۱۱ سال ٤۲، ص ۹٤ نک: داراب نامه مولانا بیغمی یادداشتها و ملاحظات دکتر صفا، ج ۲، ص ۷۷۷ و ترجمهٔ تاریخ تمدن اسلام، ج ۵، ص ۵۹-۶۰.

فصل دوم

سخنی دربارهٔ رسالهٔ «فتوتیه» میر سید علی همدانی

این رساله به راستی «بقامت کهتر است و بقیمت مهتر» زیرا در عین رعایت اختصار مشتمل بر زبده و برگزیدهٔ مطالبی است که در غالب کتاب های مربوط به مسلک فتوت توان یافت. مؤلف در آغاز رساله میفرماید: «کلمه ای چند بر مقتضای این معنی آنچه زبان وقت املا کند، بر قلم خواهد آمد تا تنبیهی بود طالبان این معنی را انشاء الله العزیز» که درین عبارت به روش نگارش رساله هم اشاره ای رفته است.

مؤلف نخست اصطلاح «اخی» را توضیح می دهد و سپس معنی و مقصود و منفعت اخلاقی و اجتماعی مسلک فتوت را بیان میکند و آن گاه آداب و رسوم مهم این آئین و اهمیت سلسلهٔ خرقهٔ فتوت را یاد آوری می نماید و به نقل ده قول از بزرگان فتوت و تصوف و قولی جامع از شاه مردان حضرت علی دربارهٔ حقیقت و اصل فتوت می پردازد.

علی همدانی اقوال مختلف را شرح داده و دربارهٔ گروه های مختلف مردم و روح عبادات اسلامی مطالبی می نویسد، و در ضمن آن با ایجاز و اعجاز بیان اوصاف فتیان را بصورتی بسیار زیبا و مؤثر ارائه می نماید. در یک جا می گوید: «ای عزیز «اخی» باید که به مکارم اخلاق موصوف بود، بخصائل پسندیده آراسته باشد، با پیران بحرمت باشد، با جوانان به نصیحت، با طفلان به شفقت، با ضعیفان به رحمت، با درویشان ببذل و سخاوت، با علماء به توقیر

و حشمت ، با ظالمان به عداوت . . . بفضل و عنایت دیان امید وار . . .»[۱]
اگر این عبارات بدقت مورد مطالعه قرار گیرد میتوان مشاهده کرد که علی همدانی غالب اوصاف صاحبان فتوت و بویژه فتوت اجتماعی را در چند جملهٔ کوتاه جمع کرده و داد فصاحت و بلاغت نیز داده است.

در آخر رساله مؤلف سلسلهٔ خرقهٔ فتوت خود را به صورتی ذکر میکند که بر اساس مندرجات کتب معتبر تصوف و فتوت درست و صحیح می نماید و اسامی مشایخ کبار در آن به گونه ای آمده است که در سلسلهٔ کبرویه و کمیلیه دیده می شود. سبک نگارش رساله ساده و در بعضی موارد دارای سجع می باشد و به قول مؤلف ، آن طور نوشته شده که زبان وقت املا میکرده یعنی مانند منشیان و نویسندگان قرن هشتم هجری.

سید برای تزئین نگارش و نیز تأیید مطالب خود ، آیات قرآن مجید و احادیث رسول و اقوال بزرگان و صوفیه و اشعار دیگران را نیز نقل کرده است و آنچه دربارهٔ سبک نگارش او بطور کلی در مقدمهٔ باب دوم گذشت در مورد این رساله هم صادق میباشد.

در اهمیت این رساله باید دانست که «فتوتیه» تنها اثری است که موجودیت و چگونگی مسلک فتوت و اخیت را در قرن هشتم هجری (و چهاردهم میلادی) در ایران به طور کامل واضح می سازد. نسخ خطی متعدد آن هم دلیلی است برین که مورد توجه و مطالعهٔ علاقمندان بسیار بوده است.

در دائرة المعارف اسلامی انگلیسی آمده است که : گواه دیگر و قوی تر بر موجودیت نهضت ایرانی اخیت ، اثر شیخ و صوفی بزرگ ایرانی، امیر سید علی بن شهاب الدین همدانی ملقب به علی ثانی (۷۱۴-۷۸۶ه ، ۱۳۱۳-۱۳۸۴م) میباشد که رسالهٔ فتوتیه نام دارد. در این رساله او تصوف و فتوت را معادل دانسته و صاحب فتوت یا مدعی فتوت را «اخی» نامیده و این امر دلیل بارزی است بر موجودیت این مسلک[۲] (ترجمه از انگلیسی).

۱- در نقش پهلوانی و نهضت عیاری . . . (ص ۹۶-۹۷) عین این عبارت آمده است بدون آن که نامی از مأخذ و گویندهٔ آن برده شود.
۲- دائرة المعارف اسلامی (انگلیسی) ج ۲ ، ص ۹۶۷.

همینطور پرفسور تیشنر آلمانی در اهمیت این رساله نوشته است : در قرن چهاردهم میلادی (: قرن هشتم هجری) در همان ایامی که اخیت در اناتولی طبق مدارک و اسناد موجود رواج داشت در ایران هم اخیت رونق و نضج گرفت شاهد ما درین مورد رسالهٔ فتوتیه اثر شیخ بزرگ صوفیان امیر سید علی بن شهاب الدین همدانی معروف بعلی دوم (۷۱٤-۷۸٦ه‍/۱۳۱٤-۱۳۸٤ میلادی) است که درین اثر نه تنها فتوت را با تصوف برابر دانسته و فتوت دار را «اخی» نامیده بلکه بطور واضح به تشکیلات منظم فتوت هم اشاره نموده است. علی همدانی شخصی را بنام اخی طوطی علیشاهی الختلانی پیر خود در فتوت میداند. این شخص اهل ختلان یعنی از روستایی واقع در قسمت علیای آموی دریا در شمال شرق ترین نقطهٔ سر زمینی است که بزبان ایرانی تکلم میکنند علی همدانی درین محل اقامت گزید و همانجا رخت از جهان بر بست و در همان نقطه هم بخاک سپرده شد.[1]

در عبارات بالا که از پرفسور تیشنر نقل کردیم دو تسامح دیده می شود که اشاره به آن لازم است : یکی اینکه اخی طوطی علیشاهی الختلانی مرید و شاگرد میر سید علی همدانی است نه پیر او[2] دوم اینکه جای وفات سید در نزدیکی کونار و «پاخلی» بوده است نه در ختلان و درین مورد در باب اول این رساله بر رسی های لازم بعمل آورده ایم.[3]

نسخ رسالهٔ فتوتیه (: فتوت نامه) و ترتیب تصحیح و علائم اختصاری نسخ

متن این رساله با مقایسهٔ هفت نسخهٔ خطی و عکسی و نیز از روی نسخهٔ

۱- مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دیماه ۵ ۱۳۳ ش ، ص ۹۳.
۲- عبارت رسالهٔ فتوتیه چنین است : و ذلک مما وصیت به الاخ فی الله المحسن الموفق السعید اخی شیخ حاجی بن المرحوم طوطی علیشاهی ختلانی اصلح الله شانه فی الدارین و البسته لباس الفتوة التی . . . کما لبسته من ید شیخی . . . ابو المیاسن محمد بن محمد الاذکانی.
۳- ر ـ ک فصل هفتم از باب اول.

چاپ شدهٔ آن تصحیح گردیده است. درمیان نسخهٔ های مزبور چهار خطی و سه عکسی است. قدیم ترین نسخ از رسالهٔ فتوتیه ظاهراً متعلق است به کتابخانهٔ ایا صوفیه (سلیمانیه) در استانبول که در قرن نهم هجری نوشته شده و بوسیلهٔ مجتبی مینوی عکسبرداری گردیده است و عکس مزبور در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود. (عکس شمارهٔ ۶۷۲/۱۸ از فیلم شمارهٔ ۲۸۷۳) نسخهٔ معتبر دیگر (اگرچه قسمت آخر آن افتاده است) در سال ۹۰۷ ه.ق. نوشته شده و در کتابخانهٔ ملی ملک تهران موجود است (شمارهٔ ۴۲۵۰/۱۹). نسخ دیگر نسبتاً جدید و دو نسخه از آن ها - بطوریکه در پا - ورقی اشارت خواهد شد - قسمتی از متن رساله را فاقد میباشد.

اما در مورد نسخهٔ چاپی، سعید نفیسی در مجلهٔ «فرهنگ ایران زمین» (جلد دهم سال ۱۳٤۱ ش، ص ۲۲۸) می نویسد: «آقای عبدالباقی گل پینارلی از ادبای نامی ترکیه، شمارهٔ ۱-٤ مجلهٔ دانشکدهٔ علوم اقتصادی استانبول . . . را وقف چند فتوت نامهٔ پارسی و تازی کرده» این مطلب را نفیسی شفاها نیز به بنده اظهار داشت و آقای دکتر شاه حسینی هم در این مورد اطلاعی به اینجانب داد. و چنانکه قبلاً مذکور افتاد، برای بدست آوردن مجلهٔ مزبور اینجانب سعی هائی بخرج داد ولی در پیدا کردن آن توفیقی حاصل ننمود. و تنها توانست نسخهٔ چاپی دیگری از آن را که نیز در ترکیه انتشار یافته به دست آورد.[1]

اینجانب آن موقع رسالهٔ فتوتیه را تصحیح و تحشیه کرده بودم ولی بعد از رسیدن نسخهٔ چاپی مذکور در آن تجدید نظر کردم این نسخهٔ چاپی بطوری که از پاورقی های متن در فصل آینده نیز میتوان دریافت، بسیاری اغلاط

۱- نشانی های این چاپ:
Sorkiyat Mecmuasi, Edebiyat Fakaltesi Basimexi: Istanbul, 1961 (Kubrawiyat II. pp. 33-72).

و اشتباهات فاحش دارد ولی چون در چاپ آن از دو نسخهٔ قدیمترا استفاده شده است (یکی مؤرخ سال ۸۶۳ ه و دیگری مؤرخ سال ۸۹۹ ه) ازین رو استناد بدان برای تصحیح و مقابلهٔ متن مفید است.

در متن چاپی پیرامون اقوال و اشعار و مطالب متعدد توضیحاتی داده نشده ولی مقدمهٔ مختصری دارد مشتمل بر بحث دربارهٔ خرقهٔ تبرک و اصل علی همدانی و نیز دربارهٔ مذهب او و ذکر این نکته که علی همدانی بر مذهب شافعی بوده ولی بمسلک تشیع هم علاقه‌گونه ای داشته است.

اینک علائم اختصاری نسخه ها را که در حواشی «فتوتیه» خواهیم آورد ملاحظه می نمائید:

خصوصیات نسخه

شماره		علامت اختصاری
۱-	نسخهٔ عکسی شماره ۱۸ / ۶۷۲ موجود در کتابخانهٔ مرکزی مورخ قرن نهم ه	ایا
۲-	نسخهٔ خطی شماره ۱۹/۴۲۵۰ موجود در کتابخانهٔ ملی ملک مورخ ۹۰۷ ه	مق

۱- نسخهٔ اول همان نسخهٔ خطی شماره ۱۶۴۲ کتابخانهٔ ملی فرانسه میباشد که در آخر آن آمده است: تمت فی ثانی عشر شهر ذی قعدة سنة ۸۶۳ هجریة و نسخهٔ دوم در مجموعهٔ خطی شماره ۲۷۹۴ از کتابخانهٔ شهید علی پاشا، استانبول که در آخر مجموعه کاتب مینویسد: تمام شد بعضی مصنفات و اشعار جناب سید العارفین، سند المحققین علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سره السبحانی بجوار روضهٔ منور و مشهد معطر حضرت سلطان الاولیاء ابو الحسن امام علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائهم التحیة و الثناء بخط العبد الحقیر خادم الفقراء عبداللطیف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری بتاریخ خامس جمادی الثانی سنة تسع و تسعین و ثمانمایة ...» رسالهٔ فتوتیه در ضمن مجموعه ای بوسیلهٔ مسوله مارین، دانشمند فقید فرانسوی به چاپ رسیده و مقدمهٔ مختصر آن را نیز مرحوم احمد آتش به زبان ترکی بر گردانده است. این مجموعه به کبرویات شماره ۲ موسوم شده، چنانکه ده قاعدهٔ میر سید علی همدانی نیز به عنوان کبرویات شمارهٔ (۱) در تهران به چاپ رسیده است.

۳- نسخهٔ خطی شماره ۴۳۷۴/۲۱ موجود درکتابخانهٔ ملک تهران
مورخ ۱۰۲۰ﻫ مم

۴- نسخهٔ خطی شماره ۳۸۷۱ موجود در کتابخانهٔ مجلس شورایملی سابق
تهران مورخ ۱۰۷۸ﻫ مج

۵- نسخهٔ خطی شماره ۳۲۵۸/۲ موجود در کتابخانهٔ مرکزی
دانشگاه تهران مورخ ۱۲۷۱ﻫ دخ

۶- نسخهٔ عکسی شماره ۱۶۶۶/۱۸ موجود در کتابخانهٔ مرکزی
(اصل نسخه در پاریس مجموعهٔ شماره ۳۹) پا

۷- نسخهٔ عکسی شماره ۵۲۵۰ از فیلم شماره ۲۰۳۰ (هر دو در
کتابخانهٔ مرکزی) اصل نسخه در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی
در مشهد مورخ ۱۳۰۴ﻫ بخط نستعلیق قدس

۸- نسخهٔ چاپی در شرقیات مجموعهٔ چهار، چاپ استانبول ۱۹۶۱م چ یا چاپی

۱- در آغاز این رساله کاتب اشتباهی کرده و مؤلف رسالهٔ فتوتیه را میر سید محمد همدانی که فرزند میر سید علی است پنداشته ولی بعد به خطای خود پی برده و می نویسد: «رسالهٔ فتوتیه از مصنفات حضرت سیادت مابی قطب الاقطاب و امام الموحدین سلطان الواصلین مجمع الاسماء و الصفات الجامع جمیع تجلیات، علی الثانی امیر سید علی همدانی سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین».

فصل دوم
متن رسالهٔ فتوتیه

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس آن[1] صانعی را که حدائق ریاض موجودات را از بیدای ظلمت آباد عدم بصحرای وجود آورد و تخم ارادت را در مزرعهٔ[2] بوستان غیب تربیت فرمود تا ازان تخم شجرهٔ انسانی سر بر آورد و مشاطهٔ کرم را بفرمود تا جمال کمال انسانی را بزینت[3] حسن ایمان و زیور کمال عرفان بیاراست و خلعت مطرز[4] مروت و طلعت انوار خورشید فتوت را خال جمال او ساخت و آب حیات فتوت را که کیمیای خزانهٔ قدم[5] و نتیجهٔ جود ذات اکرم و رشحهٔ ندای بحر اعظم بود، بیواسطه بعنایت «و نفخت فیه من روحی» (الف) در شجرهٔ وجود آدم دمیدو شکوفهٔ آن را از غصن خلت[6] خلیل: «فتی یذکرهم یقال له ابراهیم» (ب) بشکفانید و لطائف ثمرهٔ آن شکوفه را در حدیقهٔ بوستان سید انبیاء[8] - بکمال رسانید و حقائق شراب طهور آن ثمره را در دارو خانهٔ صدر خاتم رسل[3] - با آتش اسرار «فاوحی الی عبده ما اوحی» (ج) تصفیه داد و جرعه ای از آن شراب بواسطهٔ مشرب[7]

(الف) الحجر آیهٔ ۲۹ و ص آیهٔ ۷۲.

(ب) الانبیاء آیهٔ ۶۰. ۸- بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شمارهٔ یک. (ج) النجم آیهٔ ۱۰

۱- ج ندارد. ۲- مم ترعه ؟

۳- آن چه در متن آمد مطابق نسخ مم و ایاودخ است در نسخ دیگر «ترتیب» ضبط شده.

۴- مم ؛ بطراز دخ مطر. ۵- ایا : کرم.

۶- مم خلعت. ۷- مم : مشروب ؟ ایا ؛ ولایت ندارد.

ولایت ساقی کوثر بکام جانهای مستسقیان امت محمدی[1] رسانید.

و درود بسیار و صلوات بیشار[2] برسید کائنات و خلاصهٔ موجودات، ماه آسمان مروت، آفتاب فلک فتوت، سلطان مسند رسالت، خورشید[3] برج سیادت، امام انبیاء، قافله سالار اصفیاء، محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و بر اهل بیت عظام او که سفینهٔ نجات غرق شدگان دریای طبیعت اند و بر صحابهٔ[4] کرام او که خزینهٔ اسرار علوم شریعت اند.

اما بعد، ای[5] عزیز بدانکه لفظ «اخی» لفظی است متداول گشته میان خلق و این لفظ را معنی رفیع[6] و حقیقتی وسیع[7] است و بیشتر اهل زمانه بظاهر لفظ بیحاصل و اسم[8] بی معنی قناعت کرده‌اند و از اسرار حقائق دینی محروم مانده[9] و جمعی از ارباب نفوس، شخصی را بر خود تقدیم میکنند و وی را «اخی» میخوانند و به دواعی مرادات نفسانی چند روزه صحبتی بانفاق[10] میدارند و آخر بوحشت و عداوت می انجامد. بدین سبب کلمه ای چند بر مقتضای[11] این معنی آنچه زبان وقت املا کند در قلم خواهد آمد و ایمائی کرده خواهد[12] شد تا تنبیهی بود طالبان این معنی را، انشاء الله تعالی.

ای عزیز بدانکه ارباب طریقت اطلاق این اسم به سه معنی اعتبار کرده اند و سه مرتبه نهاده اند: اول عام دوم خاص سوم اخص. اول لغوی اسمی دوم نصی[13] حقیقی سوم اصطلاحی معنوی.

(الف) الحجرات آیهٔ ۱۰.

۱- پاوچ احمدی.

۲- دخ: بسیار.

۳- مج: خرشید.

٤- مم: افضل الانام (اضافه بعد از صحابهٔ کرام) در متن کلمهٔ «بستان» بود که «بوستان» نوشته ام.

۵- در ایا (اضافهٔ کاتب): یقول الشیخ الکامل المکمل المحقق الصمدانی العارف المعروف بسید علی همدانی قدس الله سره و اظهر لنابره.

٦- مم: رفیعی.

۷- ایضا وسیعی.

۸- چ: رسم.

۹- دخ ماند.

۱۰- یا وچ باتفاق.

۱۱- ایا مقتضی.

۱۲- چ این جمله را ندارد.

۱۳- پا نقلی.

اما[1] اول بدانکه اسم «اخی» در لغت[2] «برادر» است و عامهٔ مردم برادر کسی را دانند[3] که از یک پدر یا از یک مادر باشد[4] و اگر کسی دیگر را برادر خوانند از سر رسم یا تکلف بود اما در واقع او را برادر اعتبار نکنند.

مرتبهٔ دوم خواص مؤمنان اند و علمای دین که بقوت علم و نور ایمان[5] از مرتبهٔ تقلید و رسوم ترقی کنند و بقدر حوصلهٔ هر کس احوال و اسرار و حقائق دین از شواهد اختیار و آثار «کتاب و سنت» استدلال کنند. پس بحکم «انما المؤمنون اخوة» (الف) همه[6] مؤمنان را برادر دانند. مرتبهٔ سوم اصطلاحی و آن میان ارباب قلوب و اهل تحقیق است که این طائفه این اسم را اطلاق میکنند بر اهل مقامی از مقامات سلوک که عبارت[7] ازآن مقام «فتوت» است و فتوت مقامی[8] است از مقامات سالکان و جزوی است از فقر و قسمی است از ولایت.

و ازین جهت است که مشائخ[9] طریقت کثر الله سوادهم چون یکی را[10] از اصحاب خود که استعداد وی در دقائق مناهج طریقت نوعی از کمالات را[11] یافته باشد و انوار اسرار حقائق[12] فقر بر جان او تافته، خواهند که خلیفهٔ خود سازند وی را خلعتی[13] تمام پوشانند که عبارت ازان خرقه است.

و چون ارباب فتوت یکی را از اصحاب خود، که[14] متصف بود بکرم و سخاوت[15] و عفت و امانت و شفقت و حلم و تواضع و تقوی، او را «اخی» نام نهند و در مقام فتوت، به تربیت[16] و تعلیم او را[17]، بر آستانهٔ خدمت نصب کنند

۱- پا وچ فقط دارد.

۲- ایا : بمعنی

۳- ایا : گویند و قدس : را ندارد.

۴- در بیشتر نسخ باشند.

۵- مم : علم و عمل و ایمان.

۶- چ : همه ندارد.

۷- مم : که فتوت است ندارد.

۸- چ : مقام.

۹- قدس : طریقت ندارد.

۱۰- را : اضافهٔ مصحح.

۱۱- ایا : اسرار حقائق ندارد.

۱۲- بیشتر نسخ : خلعت.

۱۳- ایا : که استعدادوی متصف.

۱۴- مم : سخا.

۱۵- چ : ورا فاقد است.

۱۶- چ : وی را.

و جزوی از خلعت فقر بدو دهند (یعنی) کلاه[1] و سراویل و این دو خلعت اگرچه جزو خرقه است اما اصل آنست.

اما کلاه بدان جهت است[2] که تاج کرامت است و اما سراویل ازان جهت که مقصود از خرقه ستر عورت[3] است و اصل ستر در عبادات[4] از ناف است تا به زانو و ساتر این محل سراویل است و ازین جهت بود که خلیل را صلوات الله علیه که مظهر این معنی بود وحی آمد که «و استر عورتک من الارض» یعنی بپوشان عورت خود را از زمین. بعد ازین وحی ابراهیم را علیه السلام پیوسته دو سراویل بودی چون یکی را به شستن حاجت آمدی دیگری را بپوشیدی.

و همچنان که[5] سراویل و کلاه جزو خرقه است و اما اصل آنست[6] همچنین فتوت اگرچه مقامی است از مقامات فقر، اما اصل جمیع مقامات است و همهٔ مقامات مبنی بروی است بلکه قواعد و اساس جمیع کمالات انسانی بدو[7] منوط است و این معنی جمیع درجات مکارم اخلاق را شامل است.

و چنانکه در عالم ظاهر اگرچه[8] شخصی را فطنت و استعداد بحدی رسد که هزار[9] کتاب را بی استاد بخواند و فهم کند، اصلا سخن او مسموع نباشد[10] و فتوی وی را اعتبار نباشد تا نزد استادی[11] بخواند که نسبت علم وی نقل به نقل به صحابه و رسول صلی الله علیه وسلم درست شده باشد، همچنین در طریقت فقر و فتوت[12] اگر کسی صد سال مجاهده کشد و بسعی تمام بذل مجهود کند آن را

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شمارهٔ دو.

۱- ایا وچ : اما کلاه و اما سراویل.

۲- چ : است ندارد.

۳- عورت : درمق و چاپی.

٤- عبادت.

۵- چ : ندارد که.

٦- ایضا درمیان آنست و هم : که.

۷- ایا ومق : برو.

۸- چه در چ.

۹- مم مراز؟

۱۰- چ:ندارد و قبل از فتوی هم ندارد.

۱۱- قدس : بخواند و ختم کند چ بخواند.

۱۲- مم : و فتوت ندارد.

هیچ اعتباری[۱] نبود تا آنکه خدمت مردی کند که در طریقت و فتوت منتسب[۲] بود به رسول صلی الله علیه وسلم و آن خلعت طریقت و فتوت که رسول صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی را کرم الله[۳] وجهه بدان مخصوص گردانید و ازان حضرت نقل و به نقل بدان کس رسیده بود ، بوی رساند و سلسلهٔ نسبت فتوت و طریقت را با حضرت رسالت(ص) درست کند.

چون این مقدمات معلوم کردی بدانکه بزرگان امت و مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم در حقیقت فتوت سخن بسیار گفته اند. بعضی ازان یاد کرده میشود تا تمسکی بود اهل این معنی را : (الف)

۱- قال حسن البصری[٤] قدس الله سره : «الفتوة ان تکون خصما لربک[۵] علی نفسک» شیخ حسن بصری رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که دشمنی کنی با نفس خود از جهت حق جل و علا.[٦]

۲- و قال حارث[۷] المحاسبی رحمة الله علیه[۸]: الفتوة ان تنصف ولا تستنصف شیخ[۹] حارث محاسبی رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که انصاف بهمه خلق برخود واجب دانی و انصاف خود ازکس[۱۰] نستانی.

۳- و قال فضیل[۱۱] العیاض قدس الله روحه : «الفتوة ان لا تمیز من یأکل عندک مؤمن او کافر او صدیق او عدو» شیخ فضیل عیاض رحمة الله علیه فرمود

(الف)بنگرید به تعلیقات در آخرا ین رساله شمارهٔ دو

۱- چ : اعتبار.

۲- بجز در چ و پا : برسد به . . . و در پا رسول علیه السلام.

۳- مج علیه السلام قدس صلوات الله علیه. ٤- قدس و قال شیخ چ وقال الحسن.

۵- مق لربک ندارد.

٦- مم : ندارد. ۷- حارث فقط در : مج و مم چ شیخ ندارد.

۸- چ کس.

۹- چ قال الفضیل قدس الله روحه : مم و دخ و قدس ندارد. در ترجمهٔ فارسی پا و مج رحمة الله علیه ندارد.

۱۰- پا : قدس الله سره ندارد.

۱۱- در مق: و احسان سازی و در مقابله بدان شطریخ بدی نبازی (بقیهٔ عبارت را فاقد است).

که فتوت آن است که فرق نکنی که نعمت تو که میخورد ؟ یعنی در مقام خدمت و ایثار نعمت حق به بندگان او میان مؤمن و کافر تمیز نکنی و میان دوست و دشمن تفاوت ننهی.

۴- و قال الجنید قدس الله سره : «الفتوة بذل الندی و کف الاذی» شیخ ابو القاسم جنید بغدادی قدس الله سره[۱] فرمود که فتوت دادن عطا و باز داشتن بدی است یعنی حقیقت فتوت آنست که چندان که طاقت داری وجود خود را سبب خیر و احسان[۲] و واسطهٔ راحت بندگان حق سازی و بر بساط احسان در مقابلهٔ بدان شطرنج بدی نبازی.

۵- و قال سهل[۳] قدس الله روحه : «الفتوة اتباع السنة» شیخ[۴] سهل بن عبدالله تستری[۵] رحمة الله[۶] علیه فرمود که فتوت متابعت سنت است. یعنی «اخی» باید که هیچ سنتی از سنتهای رسول صلی الله علیه وسلم فرونگذارد و بزرگترین سنتی از سنتها حقارت دنیا است. پس[۷] هر اخی که[۸] دنیا را یا اهل دنیا را بزرگ دارد ، مقام فتوت از وی درست نیاید. (الف)

۶- و قال ابو یزید قدس الله سره : «الفتوة استصغار ما منک و استعظام ما الیک» سلطان با یزید بسطامی قدس الله روحه[۹] فرمود که فتوت آنست که آنچه از تو بدیگران رسد از احسان اگرچه بسیار بود آن را اندک شماری[۱۰] و هرچه از دیگران بتو رسد اگرچه اندک بود آن را بسیار دانی.

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شمارهٔ سه.

۱- قدس : سهیل وچ رحمة الله علیه ندارد. ۲- مم ندارد.

۳- چ فاقد است. ۴- پا و قدس ندارد.

۵- این عبارت پس هر اخی . . . نباید در چ و ابا و قدس و مج فقط آمده است.

۶- قدس : که ندارد.

۷- در ابا و قدس و مج فقط آمده. ۸- قدس : که ندارد.

۹- چ سره. ۱۰- ایضا شمری.

۷- و قال یحیی بن معاذ رحمة الله علیه[1] : الفتوة ثلاثة اقسام : حسن الوجه مع الصیانة و حسن القول مع الامانة و حسن الاخاء مع الوفا شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس الله سره فرمود که فتوت سه قسم است : خوب روئی با پارسائی و خوب سخنی[2] با امانت و خوب برادری[3] کردن با وفاداری. یعنی[4] نعمتهائی که حق تعالی بندگان خود را بدان مکرم گردانیده است سه[5] است : یکی نعمت جمال[6] است که[7] نتیجهٔ غلبات روحانیت است و عکس و علامت[8] انوار جمال ازلی است ، شعر :

و کل جمیل حسنه من جمالها   معارله بل حسن کل ملیحة[9]

و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که : «ان الله جمیل یحب الجمال» اشارت بدین معنی است.

نعمت دوم فصاحت و بلاغت[10] است که کمال معجزهٔ رسول صلی الله علیه وسلم بدان بود که انا افصح العرب و العجم و این از نعمت های بینهایت است.

سوم مال است که آن سبب فراغت دل است از بیم[11] معاش تا بدان به زاد معاد مشغول شود و اسباب طاعت مهیا دارد پس «اخی» باید که این هر سه نعمت را مطیهٔ[12] سعادت ابدی و سرمایهٔ نجات و نعیم سرمدی سازد. در جمال پارسا

۱- مم با قدس و چ ندارد.
۲- ایا و مق خوبی سخن.
۳- مم : خوب برادری با خود وفا داری.
٤- دخ ندارد.
۵- با سط ؟
٦- مم جلال ؟
۷- چ و.
۸- چ و علامت ندارد.
۹- این شعر در رسالهٔ مشارب الاذواق هم آمده و در سائر نسخ مغلوط نقل شده است.
۱۰- مم تلا ملت ؟
۱۱- چ : هم.
۱۲- پاسطبه دخ: رابطه.

و پاکدامن بود ، در فصاحت حق گوی و ناصح و در برادری با بذل و با وفا.[1]

۸- و قال ابو حفص قدس[2] الله سره: الفتوة ما اختار الله[3] فی کتابه لنبیه صلی الله علیه وسلم و قال الله تعالی : «خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجهلین» (الف) ابو حفص حداد رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که ایزد تعالی اختیار کرده است در قرآن مجید[4] از برای پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و فرمود که یا محمد بگیر یعنی نگاهدار صفت حلم و در گذار از برادران خود گناه ایشان را و امر معروف کن و از جاهلان روبرو گردان[5] یعنی جهل ایشان را بجهل مقابله نکن.[6]

۹- و قال الدقاق رحمة علیه الله[7]: «الفتوة ان تکون من الناس قریبا و فیما بینهم غریبا» استاد[8] ابو علی دقاق رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که بمردم نزدیک باشی و درمیان ایشان غریب یعنی «اخی» را[9] باید که ظاهرا آمیزگار باشد بخلق و با همه بندگان حق به شفقت و نصیحت و[9] مودت و احسان زندگانی کند و به باطن از همه بریده بود و درسر پیوسته به حق مشغول باشد.

۱۰- و قال النوری قدس الله روحه[10]«الفتوة احتمال المکروه بحسن المداراة» شیخ[11] ابو الحسن نوری قدس الله سره فرمود که فتوت آنست که تحمل کنی بخوشدلی آنچه ترا دشوار آید. (الف)

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره چهار.

۱- پا بابذل و وفا.

۲- سم و پا و قدس و چ ندارد.

۳- فقط در قدس و سم و چ طبق ترجمهٔ فارسی درست آمده است.

۴- چه در قرآن در سم از روی نقص ازین عبارت در قرآن مجید تا منازل شریفه . موجود نمیباشد.

۵- دخ پا روی بر گردانی از جاهلان.

۶- مق و مکافات کن به نیکی و امر معروف کن و از جاهلان دور باش.

۷- دخ و پا ندارد.

۸-و ۹- چ ندارد.

۱۰- دخ و پا ندارد.

۱۱- قدس ندارد.

و اینکه ذکر کرده[1] شد و امثال این بسیار است که اکابر طریقت گفته اند در حقیقت و ماهیت فتوت و اگر بذکر همه مشغول شویم بتطویل می انجامد و همه حق است و هر[2] بزرگی را نظر بر صفتی افتاده است از صفات فتوت.

و فتوت را صفات بسیار است و لیکن مدار جمیع صفات به چهار رکن باز میگردد که[3] آن اساس کار فتوت است و آن اینست که امام اولیاء[4] و سید اتقیاء منبع عین فتوت و[5] معدن جود و مروت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه[6] فرمود در حقیقت این معنی و قال[7] : «ارکان الفتوة اربعة: العفو مع القدرة و الحلم فی حال الغضب و النصیحة مع العداوة و الایثار مع الحاجة» فرمود که ارکان فتوت چهار چیز است : عفو کردن با توانائی و بردباری در وقت خشم و نیک اندیشی با دشمنی و ایثار کردن باوجود احتیاج بمؤثر به[8]

پس ازین معنی معلوم شد که مجموع مراتب و اوصاف فتوت بحقوق عباد راجع میشود و آنکه رسول صلی الله[9] علیه وسلم فرمود : «لا یزال الله تعالی فی حاجة العبد مادام العبد فی حاجة اخیه المسلم» اشارت بدین معنی است و هم در صحاح آمده است که «الخلق کلهم عیال الله و احبهم الی الله انفعهم لعیاله» رسول صلی الله علیه[10] وسلم فرمود که خلق همه عیالان خدایند و دوست ترین همه نزد حق تعالی آن کسی است که منفعت به عیالان او بیشتر رساند.

ای عزیز بدان که قافلهٔ نفوس انسانی درین منزل که توآن را دنیا میخوانی، بدو فریق گشته اند : مقبولان حضرت صمدیت و مردودان بارگاه کبریا و

۱- بجز چ و این و . . .

۲- چ همه؟

۳- در سایر نسخ و بجز قدس و چ.

٤- مج و قدس و پا سید اولیاء و امام الاتقیاء.

۵- قدس علیه السلام.

٦- در قدس که (بجای و قال).

۷- قدس و ایا ندارد.

۸- قدس علیه السلام.

۱۰- چ علیه السلام.

۱۱- قدس علیه السلام.

مردودان هم بر دو قسمند : اهل شقاوت و اهل خسارت[1].

اما اهل شقاوت آن قوم اند که نقاشان تقدیر ازلی رقم حرمان «أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون»(الف) بر ناصیهٔ ایشان کشیدند و دلهای منکس[2] ایشان را بزنگار «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»(ب) از ملاحظهٔ عکس آفتاب توحید محروم‌گردانیدند و دیدهٔ عقول ایشان را بعمای شرک «فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب»(ج) از مطالعهٔ انوار یقین محجوب‌گردانیدند. آن طائفه از اکتساب اسباب نجات نومیدند و از رجوع به مرجع لطف و جمال که عبارت از آن جوار[3] جواد رحمن است آیس. اموات[4] قبور حقیقی هم‌که هرگز زندگانی[5] از آن قوم صورت نبندد. چنانکه کلام ربانی از حال ایشان خبر داد که «اموات غیر احیاء»(د).

قسم[6] دوم اهل خسارت اند که نفوس ایشان را در ظلمات صفات بهیمی و سبعی محبوس کردند و دلهای مدنس ایشان را در تیه مهالک اودیهٔ هموم بقید بندگی «ارأیت من اتخذ الهه هویه»(ه) مبتلا گردانیدند و از دولت فیضان انوار مکاشفات ملکوتی و حصول جواهر واردات حقائق جبروتی[7] و اسرار جناب سرادقات کبریای لاهوتی، بخست تقلید : «انا وجدنا آباءنا علی امة» (و) خورسند گشتند «ذلک مبلغهم من العلم»(ز).

(الف) البقرة آیهٔ ٦. (ب) المطففین آیهٔ ١٤. (ج) الحج آیهٔ ٤٦.
(د) النحل آیهٔ ٢١.
(ه) الفرقان آیهٔ ٤٦. در جاثیه آیهٔ ٢٣ افرأیت . . .).
(و) زخرف آیات ٢٢-٢٣. (ز) النجم آیهٔ ٣٠.

١- خسارات.
٢- ایضاً منکسر.
٣- مج جوادب در بعضی نسخ جوار فاقد است.
٤- قدس انوار ؟
٥- ع زندگی.
٦- مق و ایا ندارد.
٧- ایا و مق و دخ حسب.

قسم دوم مقبولان اند و این قوم هم بر دو قسم اند : قسم اول ابرار قسم دوم مقربان و این طائفه عیاران کوی طریقت و جانبازان میدان حقیقت اند که روح مقدس را از مرکب حدوث پیاده کرده اند و بساط سیر زمان و مکان در نوشته و عیون وهم و خیال را میل نا[1] یافته در کشیده و عقل مختصر را به مقراض تنزیه زبان فضول بریده و نفس رعنا را برسر کوی غیرت بر مراد بر داشته و لشگر هوا را به صولت و بزور آتش عشق[2] شکسته و خاشاک اخلاق بشری را از خانهٔ[3] طبیعت بجاروب نفی[4] روفته و به معول نیستی سر ثعبان شهوت کوفته و بر بساط قربت لوث نعلین دنیا و عقبی را طرح کرده و از ازدحام خلقیت[5] خود را بلجهٔ دریای نابود[6] انداخته و از شعور وجود موهوم فانی گشته و بی اثقال حدوث قدم در قدم زده[7] و از بحر بقای احدیت سر بر آورده و بی زحمت وجود ، حق را بحق دیده و از مضیق عالم عبودیت بجناح ربوبیت در عالم هویت طیران کرده و خورشید معرفت صفات از مطلع ذات بجان ایشان غروب کرده و انوار صبح سعادت ابدی از مشرق روح مقدس ایشان طلوع کرده و گاه بربوی نسیم «یحبهم»(الف) مرکب شوق در میدان محبت تاخته و گاه از پرتو انوار آفتاب احدیت در میدان شهود گداخته این طائفه زیور حسن صورت وجود و سر طلسم گنج موجود اند که مدار وجود موجودات بر[8] وجود ایشان است و افاضهٔ نور وجود از خزانهٔ جود بر ذرات کائنات بواسطهٔ[9] وجود

(الف) قطعه ای از آیهٔ ٥٤ سورة المائدة (درنسخهٔ چا این لفظ را به جهنم تحریف کرده که اشتباه فاحش است).

۱- در بیشتر نسخ نایافت.
۲- قدس بصولت بروت آتش عشق ؟ دخ بصورلت بزور آتش . . .
۳- دخ خاتمه ؟
٤- چ نفیسی ؟
٥- چ حلقیت ؟
٦- ایا وحدت.
۷- دخ ناقص است و ازین «قدم در قدم زده» تا «بلجهٔ دریای وحدت اندازد» را فاقد است.
۸- چاپی به.
۹- ایا و مق بوجود وجود.

ایشان است عکس انوار[1] اسرار ایشان شمع مجلس روحانیان است وحدائق و[2] ریاض شهود معارف ایشان نظاره گاه کروبیان است شعر :

هـر سحـر کاتش دردم ره بـالا گیرد ساق عرش [3] و فلک و گنبد خضرا گیرد
سوز او مجلس و تسبیح ملک گرم کند نـور او مملکت عـالم بـالا[4] گیرد
گرچه ازعالم‌علوی همه والاست ملک[5] همت عـاشق بالا تـر بـالا گیرد
چه خبردارد ازین سوز تو هر[6] بی بصری صدق موسی نه عصابـل یدبیضا گیرد
ای ملامت گرمـا بـادمپیمای از آنک ریب و نیرنگ تو هیهات که در ما گیرد
آه و دردم چو ازین طارم مینا گذرد قوت[7] و قوت همه از نـور تجلی گیرد
نه بسمع طمعی[8] نـزهت کوثـر شنود نـه بدست طلبی[9] طـرهٔ طـوبی گیرد
خود رواکی[10] بود آخر که بهنگام ظفر دست مجنون بجز از دامن لیلی گیرد (الف)

و ابرارهم به دو قسمند : قسمی را برای[11] بندگان حضرت بخلق باز گذاشتند و قسمی را بخود مشغول گردانیدند و آن قوم[12] هم بر دو قسمند:

بعضی آنها هستند که اوعیهٔ[13] باطن ایشان را از اقداح شراب الفت مملو گردانیدند و عین عقول ایشان را بمطالعهٔ اسرار اخبار[14] ملکوتی مشغول کردند و سفینهٔ افهام ایشان را در دریای وحدت به تلاطم امواج واردات غیبی غرق کردند. پس اعضاء و جوارح این قوم از قیام به حقوق عبادات ظاهر معزول گشت : این گروه و الهان طریقت اند. «لا یقتدی بهم ولا ینکر علیهم».

(الف) این اشعار بظاهر از کافی ظفر همدانی شاعر قرن ششم هجری است که معاصر معین الدین ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۴۷-۵۴۸ه) بوده است برای احوالش رک : تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا (ج ۲ ، ص ۵۹۸-۵۹۹ه) بزرگان وسخن سرایان همدان (ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۶) مجمع‌الفصحا (ج ۳، ص۱۱۳۹-۱۱۳۱).

۱- قدس و مج سهود و معارض ایشان ؟
۲- ایا حدائق شهود . . .
۳- چ و دارد.
٤- قدس عالم مینا.
۵- چ فلک ؟
٦- چ مر.
۷- چاپی ندارد.
۸- پا بسمع قدس : بسعی.
۹- مج بتسمع طلبی . . . ؟
۱۰- چ کن.
۱۱- مج : دوباره آمده.
۱۲- مم و ایا قوم ندارد.
۱۳- چ ادعیه ؟
۱٤- ایا : لفظ ملکوتی را فاقد است.

طائفهٔ دوم کسانی اند که بصفای[۱] عقل، خساست و حقارت دنیا را[۲] معلوم کردند و انواع مکر و اصناف غوایل او را دریافتند و بنور یقین بدیدند که هر نعمتی از وی بهزار محنت آمیخته است و برسر هر دولتی هزارباران حرمان و حسرت ریخته و[۳] در هر سروری صد ویل و ثبور آویخته‌و هرانسی بصد غربال فرقت و وحشت بیخته[٤]. از زخارف آن اعراض کردند و ایام عمر قصیر را[۵] در اسباب حصول نعیم ابدی و سعادت سرمدی، غنیمت شمردند و هر ساعتی[٦] را از ساعات عمر در نوعی از طاعات صرف کردند. این طائفه زاهدانند که بصورت ضعیف و بمعنی ملوک ملک ملکوت اند[۷]. شعر:

آنها که پای در ره مولی[۸] نهاده اند — گام نخست برسر دنیا نهاده اند
آورده اند پشت برین آشیان دیو — پس چون فرشته روی بعقبی نهاده اند
آن طوطیان ره چو قدم بر گرفته اند — طوبی لهم(الف) که برسر[۹] طوبی نهاده اند
زاده ره و ذخیرهٔ این وادی مهیب — درطشت سر بریده چویحیی نهاده اند (ب)
اول بزیرپای سگان خوار[۱۰] گشته‌اند — آخر چو باد سرسوی مولی نهاده اند(ج)

ای عزیز ذکر آن[۱۱] قوم بود که ایشان را ناظر و ندیم حضرت خود کرده‌اند.

اما قسم دوم که ایشان را بخلق مشغول گردانیده اند و دلهای ایشان را مهبط رحمت و رأفت کردند و وجود ایشان را سبب راحت[۱۲] و آسایش بندگان

(الف) سورة الرعد آیهٔ ۲۹.
(ب) در مورد این تلمیح رک: تعلیقات در آخر این رساله شمارهٔ پنج.
(ج) اشعار از عطار ... رک: دیوان، ص ۲۵۰. (دٌ) النجم: آیهٔ ۳۹.

۱- چ بصفات. ۲- چ ندارد.
۳- ایضاً. ٤- مق و ایا و قدس: پخته.
۵- چ ندارد. ٦- چ ساعتی؟
۷- قدس و چ جهان یا معادات مج جنان. ۸- قدس: مولا.
۹- چ برسر؟ ۱۰- ایضاً خاک.
۱۱- ایا ندارد. ۱۲- مم و ایا و مق سبب آسائش و راحت.

خود ساختند این طائفهٔ ارباب فتوت[1] اند و آنکس که بدین کمالات منتسب بود، و بدین صفات مخصوص و موصوف یا طالب این معانی بود، آنکس را «اخی» گویند.

ای عزیز جمیع مراتب و منازل شریفه و جملهٔ درجات عالیه و همگی سعادات اخروی نتیجهٔ طاعات و ثمرهٔ اشجار عبادات بنده است که[2] : «وان لیس للانسان الا ما سعی» و اقسام و انواع طاعات اگرچه بسیار است اما همگی آن به سه نوع بازگردد : قلبی و بدنی و مالی.

طاعات قلبی چون توحید و توکل و صبر و شکر و تسلیم و تفویض و صدق و اخلاص و رضا و یقین و محبت و معرفت وغیره که مفاتیح ابواب مکاشفات و مصابیح مجلس مشاهداتست چنانکه ذکر کرده شد.

اما طاعات[3] بدنی هم دو نوع است : نوع[4] اول بحق تعلق دارد چون نماز و روزه[4] و نوع دوم به خلق تعلق دارد[5] و آن احسان است با[6] تن و مال وقیام بادای حقوق.

نوع اول که آن نماز و روزه است جز ارباب قلوب[7] را نتواند بود و اهل غفلت را این معانی میسر نشود و اگر این قوم طاعتی کنند از سر رسم و عادت یا از سر شرم بود و همچون جسدی بی روح باشد و از آن هیچ بر و سود بر نیاید و فائدهٔ آن بیش از آن نبود که خون و مال وی بدان سبب رسوم بظاهر شرع معصوم[8] ماند و در آخرت چنین عبادت دستگیر نباشد و ازین جهت بود که بشر بن الحارث الحافی(الف) قدس الله سره فرمود که : «طاعة الاغنیاء

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شمارهٔ شش.
۱- بجز در چ قلوب. ۲- فقط در مم.
۳- در پا و چ طاعت در بقیه طاعات. ٤- چ ندارد.
۵- مم ندارد (تعلق). ٦- در سایر نسخ : به
۷- قدس . . . نتوانند بدان قیام نمود.
۸- مم خوف مال در ایا و مق معصوم ماند بظاهر شرع.

کشجرة خضراء علی مزبلة» فرمود که عبادت توانگران چنانست که درختی سبز برسر سرگین دانی که از دور خوش نماید اما چون نزدیک شوی نه دروی میوه یابی و نه در سایهٔ وی جای آسایش بود بلکه از دیدن گندگیهای آن موضع وحشت افزاید و ازین جهت بود که وحی کردند به داود علیه السلام که: «یاداودقل للعاصین ان لا یذکرونی غافلا لانی وجبت علی نفسی انه من ذکرنی ذکرته و انا اذ ذکرت العاصین ذکرتهم باللعنة»[1]. میفرماید که یاداودبگو عاصیان را تا از سر غفلت ما را[2] یاد نکنند که ما که خداوندیم برخود واجب گردانیده ایم که هر که ما را یاد کند، ما او را[3] یاد کنیم و ما چون عاصیان را یاد کنیم که به غفلت ما را[4] یاد کرده باشند، به لعنت یاد میکنیم.

ای عزیز تا گمان نبری که نماز کاری آسان است(الف) قیامی و رکوعی و سجودی از سر رسم و عادت. این جمله صورت و صفت نماز بود. این صفت را موصوفی و این صورت را معنی و حقیقتی باید و این از کسانی درست آید[5] که چون قصد عبادت کنند از جمیع مرادات و حظوظ خروج کنند و بآب ترک ماسوی الله، دستها بشویند و بشراب طهور ذکر، مضمضه کنند و به نسیم روایح اسرار الهی استنشاق کنند و در استتار اوصاف ذمیمه چون کبر و عجب و حرص و بخل و همگی اخلاق بهیمی و سبعی را طرح کنند و روی بآب حیات معرفت بشویند ومرفقین را بزلال توکل غسل سازند و بکرامت خضوع[6] و افتقار، مسح[7] سرکشند و باصغای کلام الهی مسح گوش کنند و به ملازمت اثبات اقدام صدق بر بساط عبودیت، پایها بشویند و به قصد قیام از سرکونین

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شمارهٔ هفت.

۱- در متن عبارت عربی ندارد. ۲- پا ندارد.

۳- چاپی وی را.

٤- سم که هر که ما را یاد کرده باشد بلعنت یاد کنیم؟ بقیهٔ عبارت ترجمه در فارسی را فاقد است.

۵- پابو د.

٦- چ ندارد. ۷- سم سر ندارد.

بر خیزند و در وقت توجه صورت به کعبه، روی دل به کعبهٔ حقیقی کنند و در استقبال، قبلهٔ حقیقت[۱] انی ذاهب الی ربی سیهدین (الف) بیابند و در «الله اکبر» وجود ذرات کائنات را در اشعهٔ آفتاب کبریا محو بینند و در «سبحنک اللهم» پاکی و تقدیس و تنزیه خاطر کائنات را مشاهده کنند و در «لا اله غیرک» خاشاک[۲] عوارض و حوادث را بآتش غیرت بسوزند و در بسم الله بدایت[۳] دولت صبح عاشقان ظهور کند و در الحمد لله سریان افضال و انعام ذات نامتناهی در ذرات وجود مکشوف گردد. کارگران کارگاه تقدیر را بینند که در زیر پردهٔ رب العالمین چگونه به تربیت جهانیان مشغولند. پس بر ساحل دریای رحمانیت[۴] شراب طهور رحمت از دست ساقی الرحمن الرحیم نوش کنند. پس موج ارادت مخموران آن شراب را در رباید[۵] و به لجهٔ دریای وحدت اندازد[۶] و چون وجود موهوم ایشان از میان بر خیزد و بحر ازل با بحر ابد آمیزد، حقیقت ملک یوم الدین مشاهده گردد. پس سباحان حکمت، گریبان وجود ایشان را بگیرند و بساحل صحو اندازند. چون هشیار گردند: کمر بندگی «ایاک نعبد» بر میان جان[۷] بندند. پس بطلب امداد توفیق و عنایت بلبل زبان و ایاک نستعین سرائیدن گیرد. پس معراج ترقی از حضیض[۸] بشری بسرادقات جبروت مکشوف گردد و جاذبهٔ طبع[۹] فضل، جان ایشان را در رباید «اهدنا الصراط المستقیم» بگویند.

پس از رفیقانی که در مجلس عالم ارواح باهم شراب خطاب[۱۰] میخورند[۱۱]، یاد آرند «صراط الذین انعمت علیهم» گفته آید[۱۲] پس[۱۳] محرومان مهجور و مردودان

(الف) سورهٔ الصفت آیهٔ ۹۹.

۱- مم الی ربک ؟ قدس و یافاقد «سیهدین»
۲- مم خاشاک عوادث ؟
۳- مق ندارد (دولت).
۴- چ روحانیت.
۵ در سایر نسخ ربایند بجز چ.
۶- ایضاً اندازند.
۷- مم کروبیان ؟
۸- ایا و مق و د خ : صحرا.
۹- چ فقط جان.
۱۰- ایا ندارد.
۱۱- چ طمع ؟
۱۲- مم : شراب خطا ؟
۱۳- مق و ایا میخوردند.
۱۴- ایضاً گفته اند.
۱۵- مم پس مهجور و مردودان مخذول بینند.

مخذول را بینند در ظلمت شرک و شک مانده و به سلاسل و اغلال صفات قهر، گرفتار[1] گشته «غیر المغضوب علیهم و لاالضالین»[2] ناطق وقت[3] شود. پس عنایت ازلی حامی حال ایشان شود[4] و دلهای ایشان را به صفت متکلم قائم گرداند و قلم زبان مستنطق دل گردد که «ان الله ینطق علی لسان عبده» پس گوش افهام ایشان حقیقت کلام[5] الهی را از ترجمان زبان استماع میکند[6] و از سحاب حروف، باران اسرار بر صحرای صدور ایشان میبارد و از تأثیر هر قطره هزار نوع ازهار[7] عرفان و ریاحین ایقان در بوستان دل هر یکی شکفته میشود که اگر رشحه ای از آن معانی بردل[8] اهل جهان ظاهرگشتی، همهٔ جهانیان عارف و محقق شدندی و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که: «رکعتان من فقیر صابر فی فقره احب الی الله تعالی من عبادة الاغنیاء الی آخر الدهر» اشارات بدین معانی است.

مثنوی

پاک بازانی که درویش آمدند	هر نفس در محو خود پیش آمدند(الف)
هر که در سر محبت بنده شد	تا ابد هم محرم و هم زنده شد
عالمی زیر و زبر گردد تمام	تا یکی اسرار دین گردد تمام
هر که مست عالم عرفان بود	بر همه خلق جهان سلطان بود
ملک این را دان و دولت این شمار[9]	ذره ای از عالم دین، این شمار[10]

(الف) اشعار از منطق الطیر عطار نیشابوری است. رک: منطق الطیر به تصحیح دکتر مشکور، ص ۲۵۲-۲۵۳.

۱- ایا ندارد.
۲- در سم ولا الضالین ندارد.
۳- پا منطق دل گردد.
٤- ایا این جمله را فاقد است.
۵- چ کلام.
٦- مق و سم و ایا میکنند.
۷- سم آثار ؟
۸- دخ و چ فقط دارد.
۹- در ایا ردیف شمر بود.
۱۰- در ایا و مق ذره ای زین عالمی از دین شمر.

گرشوی قانع به ملک این جهان تا ابد ضایع بمانی جاودان
گر بیابندی[1] ملوک روزگار ذوق یک شربت ز بحر بی کنار
جمله در ماتم نشستندی و درد[2] روی یکدیگر نه بینندی ز درد[2]

ای عزیز، چون معلوم کردی که حقیقت این نوع طاعات، که داب[3] اتقیاء و اصفیاء و پیرایهٔ احباء و اولیاء است، از عامهٔ مردم متصور نمیشود، قسم دوم را غنیمت دان[4] که به فضل خود اسباب حصول آن سعادت ترا مهیا کرده اند و آن احسان است با تن و مال به بندگان او که گنج عالم باقی و تخم تخم سعادت ابدی است. ازین تخم چنانکه میتوانی بنه که در روز درماندگی بکار آید.

واگر مرکب همت در میدان سابقان که مبارزان صفوف ولایت اند نمیتوانی تاخت باری سعی کن تا از صف اصحاب یمین(الف) که اهل فتوت و اهل احسانند باز نمانی. و از نسیم یمن[5] عنایت که از[6] وادی کرم برجان متوسطان بساط نجات میوزد، محروم نمانی و در حضیض درکات نیران با اهل شقاوت و خسران[7] گرفتار نگردی.

مثنوی

بشتاب که راحت از جهان رفت آهسته مران که کاروان رفت(ب)

(الف) اشارت به آیات ۹-۳-۷ سورهٔ المدثر. (ب) سرایندهٔ اشعار معلوم نشد.

۱- بجز در مق: بدانندی ولی مطابق لسخهٔ چاپی منطق الطیر: بیابندی.

۲- ایا و مق و چ ردیف شعر نفور و زدور است (و نه درد).

۳- مم آداب. ٤- قدس: دار.

۵- چ ایمن؟ ٦- ایضاً بوادی.

۷- ایضاً خسرات.

این صورت اژدهای خونخوار[1] … در گرد تو حلقه ایست چون مار
گردن‌نگری بفرق و پایت … در حلقهٔ اژدهاست جایت
بگذر ز جهان که اژدها خوست … آن پیرزن[2] است و اژدها اوست
با خاک به ترک مهر جویی … گویی که بگویم و نگویی[3]
در حبس که جهانی آخر … ره جوی که راه دانی آخر[4]
بالای فلک ولایت تست … هستی همه در حمایت تست
بر پایهٔ قدر خویش، نه پای … تا برسر آسمان کنی جای
این ره به وفا[5] بسر توان کرد … جان زو بصفا بدر توان کرد
از سیل چو کوه سر مگردان … سیلی خور و روی[6] بر مگردان
خاک تو شده جهان هستی … چون خاک مکن جهان پرستی
دایم بتو بر جهان نماند … چیزی مپرست کان نماند

ای عزیز، بدان که دنیا رباطی است(الف) برسر بادیهٔ قیامت نهاده[7] و منزلی است درمیان بیابان ازل و ابد گسترده، تا مسافران حضرت صمدیت که از بیابان عالم ارواح به قرار گاه صحرای قیامت سفر کنند، در این منزل فرود آیند و ازین جا زاد سفر آخرت بردارند و به تدبیر سفر بی نهایت مشغول شوند ولی[8] احوال این مسافران بمقتضای حکمت الهی متنوع افتاده است:

بعضی را بصورت قوی آفریده اند و بمعنی ضعیف و بعضی را بمعنی قوی آفریده اند و به صورت ضعیف و بعضی را بصورت و معنی هردو[9] قوی آفریده اند و بعضی را بصورت و معنی ضعیف «وذلک تقدیر العزیز العلیم»(ب) و حکمت

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شمارهٔ هشت.
(ب) آیهٔ ۳۸ سورهٔ یس، آیهٔ ۹۶ سورهٔ الانعام، آیهٔ ۱۲ حم السجدة.
۱- قدس: خونخار؟
۲- دخ پیره زن.
۳- ایا: این شعر را ندارد.
۴- مم ایضاً.
۵- چ بوغا؟
۶- مم زوی.
۷- ایا: کشیر.
۸- چ و
: چ ندارد.

فاطر حکیم[۱] و حقائق اسرار این درجات را نهایت نیست. اما از[۲] ظاهر، حکمت این تفاوت از[۲] آنست که[۲] تا جمله مسافران بقدر قوت و ذات هر کس درین سفر ممد[۳] و معاون یکدیگر باشند چنانکه در اخبار نبوی آمده است که: «المؤمنون کالبنیان یشد[۴] بعضها بعضاً» رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مؤمنان همچون[۵] یک دیوار عمارتند که هر خشتی از آن خشتی دیگر را استوار میدارد. همچنین آنانکه[۶] از ایمان بهره یی دارند باید که در دین و دنیا معاون یکدیگر باشند و همه یکدیگر[۷] را در کشیدن بار تکالیف[۸] و زحمتهای این سفر بحکم «انما المؤمنون اخوة»(الف) مساوی دانند.

شعر

ای چون الف عاشق بالای خویش[۹] الف[۱۰] تو با وحشت و سودای خویش
فارغ ازین مرکز خورشید گرد غافل ازین دائرهٔ لاجورد
برسر کار آی، چرا خفته ای کار چنان کن که پذیرفته ای
مست چه خسبی که کمین کرده اند کار شناسان نه چنین کرده اند
بار[۱۱] عنا کش بشب قیرگون هر چه عنابیش، عنایت فزون
ز اهل نظر هر که بجائی رسید بیشتر از راه عنایی رسید
نزل[۱۱] عنا عافیت[۱۲] انبیاست و آنکه ترا عافیت آید[۱۳]، بلاست
از پی[۱۴] صاحب خبرانست کار بی خبران را چه غم از روزگار؟
صحبت نیکان ز جهان دور شد خوان[۱۵]، عسل خانهٔ ز نبور شد

(الف) آیهٔ ۱۰ الحجرات.

۱- در سایر نسخ: و حکمة الفاطر الحکیم.
۲- چ ندارد.
۳- دخ مهر و معاون؟
۴- مم ان یشد.
۵- چ همه چون.
۶- دخ و چ هر که.
۷- چ همدیگر.
۸- دخ بار تکلیف و زحمات این سفر.
۹- مم چون از عاشقی بالای خویش.
۱۰- مم انس تو . . .
۱۱- مم: عنان؟
۱۲- چ عاقبت.
۱۳- ایضاً، آمد.
۱۴- ایضاً ازین.
۱۵- ایضاً خان.

معـرفت از آدمیان بـرده انـد آدمیان را ز میان[۱] برده اند(الف)
سایـهٔ کـس فـرهمائی نـداد صحبت کـس بـوی و فایی نـداد
صحبـت گیتی کـه تمنا کنـد ؟ با که وفا کـرد که با ما کند ؟
ز آمدن مرگ شماری بکن میر سـدت[۲] دست[۳] حصاری بکن[٤]

ای عزیز[٥] پس آن طایفه که بصورت قوی بودند و ایزد تعالی نعمتی فانی عاریت بدیشان داده بود تاآن را تخم سعادت ابدی سازند و بدان نعیم باقی کسب کنند ، آن مغروران غافل در تصرف آن نعمت فانی ، بتلذذ[٦] جسمانی مشغول شدند و بعیش منکدر چند روزه مغرور گشتند و عمر قصیر[۷] را در تدبیر و حیلهٔ محافظت مردار دنیا در باختند و از تدبیر زاد سفر بی نهایت غافل ماندند و حقوق برادران دینی[۸] و همراهان سفر اخروی را فراموش کردند و عهدهٔ عهد الهی را ضایع کردند تا کلام ربانی از حال ایشان خبرداد و فرمود که : «و یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون»(ب) و «نسو الله فنسیهم(ج) یعنی چنانکه در تنگنای منزل مبغض[۹] دنیا ، درمیان لذات فانی جهان حضرت ما را فراموش کردند ، فردا در وسعت[۱۰] فضای عالم بقاء آن مدبران مردود را در قعر درکات نیران و عذاب جاودان از رحمت خویش فراموش کنیم.

ای عزیز ازین قوم که ذکر کرده شد جمعی را بکمند عنایت از خباثت[۱۱] شواغل دنیوی خطف کردند و دیدهٔ دل ایشان را باکحل هدایت روشن گردانیدند و[۱۲] نقوش بعضی حقائق را در آئینهٔ دل ایشان منعکس گردانیدند تا

(الف) اشعار از مخزن الاسرار نظامی گنجوی.
(ب) الروم آیهٔ ۷.
(ج) التوبة آیهٔ ٦۷.
۱- مم از جهان.
۲- چ میدهت.
۳- مم خیر.
٤- چ مکن.
٥- مم و قدس ندارد.
٦- چ ندارد.
۷- بجز در مم و چ عمر حقیر.
۸- چ دنیوی.
۹- ایضاً متعض ؟
۱۰- ایضاً سعت.
۱۱- چ جنایت.
۱۲- من این جمله را فاقد است.

بعضی از خاصیت و حقیقت آفرینش دنیا را از اشارات «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة»(الف) فهم کردند پس نفس و مال را در ادای حقوق عبودیت صرف کردند و بر جمیع بندگان این حضرت، رحیم و مهربان گشتند و اهتمام بادای حقوق همراهان سفر حقیقی را برخود واجب شمردند و کمر خدمت و شفقت برادران دینی را برمیان جان بستند و وجود خود را رهگذر انواع مبرات[1] احسان ساختند و حقیقت اسرار «انما المؤمنون اخوة»(ب) که درمیان اهل غفلت مرده بود، احیاء کردند ارباب قلوب و اهل بصیرت این طائفه را اهل فتوت خوانند و آن شخص را که بدین عنایت مخصوص گشت، «اخی» گویند. و از شرایطی که اخی را در مقام فتوت است، یکی آنست که سلسلهٔ نسبت فتوت درست کند و خود را بر فتراک آن حضرت بندد که هر که را درین معنی به آن حضرت درست نشده باشد. چون تنی بی سر باشد.

شعر

زین خرابی گر تو میخواهی در آبادی شوی
جهد کن تا بندهٔ فرمان آزادی شوی

در دل[2] پرنور مردی جای گیر و غم مخور
کز دل شادان او ناگاه دل شادی شوی

حرف استادان عشق است اینکه در بازار عشق
چونکه شاگردی کنی ناگاه استادی شوی

سینه از اسرار استادان عشق آباد کن
تا جهان عشق را ناگاه بنیادی شوی

گرچه هستی در همه عالم کهن زادهٔ[3] جهان
دردبیرستان او باید که نوزادی شوی

بر[4] بساط عاشقان چون کوه ثابت کن قدم
ورنه اندر راهشان چون کاه بربادی شوی(ج)

(الف) التوبة آیهٔ ۱۱۱. (ب) الحجرات آیهٔ ۱۰.

(ج) اشعار محتملا از مؤلف است.

۱- چ خیرات. ۲- مم فاقد این شعر.

۳- چ کهن زادی. ٤- ایا و مق: در وفای کاملان چون . . .

ای عزیز اخی باید که بمکارم اخلاق موصوف بود و بخصائل پسندیده آراسته باشد: با پیران[1] بحرمت باشد با جوانان بنصیحت، با طفلان به شفقت، با ضعیفان برحمت، با درویشان به بذل و سخاوت، با علماء بتوقیر وحشمت، با ظالمان بعداوت، با فاجران باهانت، با خلق باحسان و مروت، با حق بتضرع و استکانت، بانفس بجنگ، با خلق[2] بصلح، با هوی بمخالفت، با شیطان بمحاربت، بر جفای خلق متحمل، در[3] مقابل اعداء حلیم، در وقت مصائب صابر، در حالت رجا شاکر، بعیوب نفس خود عارف، از ذکر عیوب خلق ساکت، اندوه و مصیبت خلق راکاره، بتقدیرات قضای ازلی راضی، از بدعت و هوا دور، قدم در شریعت[4] راسخ، نفس در طریقت ثابت، از مواضع تهمت محترز، بر علم نجات حریص، از اهل غفلت متنفر، در[5] سفر مصاحبان[6] را بطاعت معاون، بر جماعت مواظب، زیردستان را ناصح، باندک دنیا قانع، در احوال و اهوال آخرت متفکر، از افعال و اقوال خود خائف، از فضیحت[7] و رسوائی قیامت ترسان و بفضل و عنایت دیان امیدوار.

مثنوی

مرد باید تشنه و بیخورد و خواب   تشنه ای کوتا ابد نرسد بآب
هر که زین شیوه سخن بوئی نیافت[8]   از طریق عاشقان موئی[9] نیافت
بنده را گر نیست زاد راه هیچ   می نباید[10] به زاشک و آه هیچ
هر که در دریای اشکش حاصل است   گو بیا گو، درخور این منزل است
یا رب اشک و آه بسیاریم هست[11]   گر ندارم هیچ کس، یاریم هست[12]

۱- ایا و مم با پیران بهر ساخت باشد؟
۲- در مم و چاپی خلق و در بقیه خلایق.
۳- چ - مقابله.
۴- مم شعربعت؟
۵- چ مم فقط دارد.
۶- مم بمصاحبان.
۷- چ قطعیات.
۸ و ۹- در سایر نسخ بوی و موی.
۱۰- قدس می نیاساید.
۱۱- در سایر نسخ ردیف بجای هست ده.
۱۲- ایضا.

ای همه تو ناگزیر من تو باش اوفتادم دستگیر من تو باش (الف)
مانده ام در حبس و زندان پای بست در چنین حبسم[۱] که گیرد جز تو دست
گر چه بس آلوده در راه آمدم عفو کن کز حبس وز چاه آمدم
باد در کف، خاک درگاه تو ام بنده و زندانی چاه[۲] توام
روی آن دارم که نفروشی مرا خلعتی از فضل در پوشی مرا
زین همه آلودگی پاکم کنی[۳] در مسلمانی فراخاکم کنی[۳]
یارب آن دم یاریم ده یک نفس کان دمم جز تو نباشد[۴] هیچکس
در دم آخر خریداریم کن یار[۵] بی یاران توئی یاریم کن
چون بخاک آرم، من سرگشته روی هیچ با رویم میار از هیچ سوی[۶]

این است بعضی از خصال[۷] اخی که ذکر کرده شد چنانکه از مشائخ طریقت و ارباب فتوت مشاهده افتاده است و وجوب[۸] این جمله در طریقت فتوت بدلائل آیات و اخبار ثابت شده است و ذکر آن جمله اطنابی دارد و بدین قدر اختصار کرده شده است. الحمد لله وحده «و السلام علی من اتبع الهدی». (ب)

و ذالک مما وصیت به الاخ فی الله المحسن الموفق السعید[۹] «اخی» شیخ علی حاجی ابن المرحوم طوطی العلیشاهی الختلانی(ج) اصلح الله شأنه فی الدارین و البسته لباس الفتوة التی هی جزء الخرقة المبارکة، کما لبسته من یدشیخی و امامی و قدوتی و عمادی و من علیه فی طریقه[۱۰] الفتوة اعتمادی، امام المحدثین، قدوة العارفین، سلطان المحققین، سر الله فی الارضین، نجم الحق و الملة و الدین، ابو المیامن محمد بن محمد الاذکانی، متع الله المسلمین ببرکات انفاسه الشریفة و هو

(الف) اشعار از منطق الطیر. (ب) سورهٔ طه آیه ٤٧.
(ج) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شمارهٔ نه.
۱- چ چاهم. ۲- ایضا بنده ی . . . راه توام.
۳- در منطق الطیر چاپی ردیف «بری». ٤- م ط چاپی نخواهد بود کس.
۵- ایضا یاری یاران توئی . . .
٦- ایضا سوی درست ولی در سایر نسخ بجز در چ روی.
۷- مم حال ؟ ۸- چ چون.
۹- ایضا السید. ۱۰- ایضا طریقی.

صحب الشیخ العارف شمس الحق والدین محمد بن جمال و هو صحب السالک نور الدین سالار و هو صحب الشیخ علی بن لا لا غزنوی و هو صحب شیخ الاسلام ، قائـد مشائخ الکرام ، مهبط انوار الغیبیة ، مورد اسرار القدسیـة ، حجة العارفین ، نجم الحق والدین المعروف با «لکبری» قدست اسراره و هو صحب اسمعیل القصری[۱] و هو صحب محمد المالکیل[۲] و هو صحب داود[۳] بن محمد المعروف بخادم الفقراء و هو صحب ابو العباس ابن ادریس و هو صحب ابا القاسم ابن رمضان و هو صحب ابو یعقوب الطبری و هو صحب ابو عبدالله عمر بن عثمان و هو صحب ابا یعقوب النهر جوری و هو صحب ابا یعقوب السوسی و هو صحب عبدالواحد بن زید[٤] و هو صحب کمیل بن زیاد(الف) و هو صحب سلطان الاولیاء و امام الاتقیاء ، منبع الفتوة و معدن المروة ، اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و هو صحب[۵] سید المرسلین و امام المتقین و خاتم المرسلین و رسول رب العالمین محمد المصطفی علیه افضل الصلواة و اکمل التحیاة صلی الله علیه و آله وسلم.

مثنوی

خواجـهٔ دنیـا و دین گنج وفا   صدر و بدر هر دو عالم مصطفی(ب)
آفتـاب شـرع و دریـای یقین   نور عـالم رحمة للعالمین(ج)
جان پاکان خاک جان پاک او   جان رها کن آفرین بر خاک او
خواجهٔ کونین و سلطان همه   آفتـاب جان و ایمـان همـه

(الف) در مورد سلسلهٔ فتوت میر سید علی و مشایخ این سلسله بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شمارهٔ ده.
(ب) اشعار از منطق الطیر.   (ج) اشاره به آیهٔ ۱۰۷ سورة الانبیاء.
۱- در سایر نسخ اسماعیل القصیری.
۲- ایضا و در چ محمد المالکیل یا محمد المنکیل.
۳- ایضا داود بن محمد ر ـ ک تعلیقات.
٤- دخ ندارد و در نسخ دیگر عبدالواحد بن زیاد.
۵- در مم و دخ بعد از صحب بجمیع خلفاء الراشدین و این دستکاری کتاب است.

هر دو عالم بستهٔ فتراک اوست[1] — عرش و کرسی قبله کرده خاک اوست
پیشوای این جهان و آن جهان — مقتدای آشکارا و نهان
مهترین و بهترین انبیاء — رهنمای اصفیاء و اولیاء
سیدی[2] از هر چه گویم بیش بود — در همه چیز از همه در پیش بود
همچو شبنم آمدند از بحر جود — هر[3] دو عالم از طفیلش در وجود
هر دو عالم از وجودش نام یافت — عرش نیز از نام او آرام یافت
ای زمین و آسمان خاک درت — عرش و کرسی خوشه چین خرمنت
در زبانم جز ثنای تو مباد — نقد جانم جز وفای تو مباد
زامت خویشم شمر، کین یک سخن[4] — می نمایم هر چه میخواهی بکن
تا که جان داریم ما، تا زنده ایم — بندگانت را بصد جان بنده ایم
بر در تو کم بضاعت آمدیم — بر امید یک شفاعت آمدیم
هست دریای شفاعت پیش تو — آمدیم[5] با قحط طاعت پیش تو
تا ز دریای شفاعت یکدمی — بر لب خشکم چکانی شبنمی(الف)

صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و آله الطیبین[6] الطاهرین و صحبه المکرمین[7] و الحمد لله رب العالمین. ان ربی قریب مجیب(ب) و السلام علی من اتبع الهدی . . .

(الف) اشعار از منطق الطیر ر . ک ، ص ۱۵-۱۷ به تصحیح دکتر گوهرین.
(ب) آیه ٦۵ سوره هود.
۱- درچ و نسخ چاپی م ط ردیف «او»است نه «اوست» و شاید به تقلید از شعر نظامی باشد: احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بستهٔ فتراک اوست (مخزن الاسرار ص ۱۲).
۲- م ط چ خواجه کز.
۳- ایضا خلق عالم.
٤- چ این.
۵- ایضا آمدم.
٦ و ۷- فقط در قدس و با و چ.

فصل سوم
تعلیقات مختصر بر رسالهٔ «فتوتیه»

یک (مربوط به ص ۳٤)

این آیه اشارت است به واقعهٔ بت شکنی حضرت ابراهیم و واقعهٔ مزبور به ین گونه در قرآن مجید نقل شده است که حضرت ابراهیم در ترویج آئین توحید با موانع شدیدی از ناحیهٔ اهالی مرز و بوم خود (بابل و نواحی آن) مواجه بود زیرا آنان بت پرست بودند و با اعلای کلمة الله مخالفت میکردند یک روز که این مشرکان برای برپا داشتن یکی از اعیاد خود به بیرون شهر رفته بودند حضرت ابراهیم بعذر کسالت مزاج با ایشان نرفت و در شهر ماند تا خدایان دروغین وبت هائی را که مردم می پرستیدند بشکنند او مدت ها قبل تهدید کرده بود که به خدا اگر شما بت پرستی را ترک نکنید، من برای نابود کردن بت های شما کیدی خواهم اندیشید. پس آن روز که شهر را خلوت دیدتبری برداشت و به استثنای بت بزرگ تمام بت ها را در هم شکست و تنها بت بزرگ را بر جای گذاشت. چون بت پرستان به شهر باز گشتند و این منظره را دیدند سخت خشمگین شدند و با خود گفتند این کار که کرده است؟ بعضی گفتند «جوانمردی بنام ابراهیم را شنیده ایم که سخن از اینها می گفت» پس ابراهیم جوانمرد را در برابر مردم آوردند و درمورد این ماجرا بپرسیدند. حضرت فرمود: اگر آن بت بزرگ که سالم مانده میتواند صحبت کند ماجرا را از او سئوال کنید (این سخن نوعی دعوت بود به تعقل و فهم که اگر این بت بزرگ نمیتواند صحبت کند یا

آن بقیه نتوانستند از خود دفاع کنند، پس برای چه باید معبودان شما ها باشند؟)
خلاصه حضرت ابراهیم را بعنوان کیفر در آتش انداختند ولی به قدرت خداوندی آتش مبدل به گلستان گردید و بحضرت خلیل الرحمن آسیبی نرساند.
این مطالب و دیگر گزارش های مربوط به حضرت ابراهیم در ١٤ سورهٔ قرآن مجید آمده و از آن جمله در آیات ٥٧ تا٦٣ سورهٔ انبیاء و آیات ٨٩تا١٠٨ سورهٔ و الصافات.

اما اهل تصوف و فتوت این داستان را بر طبق اصول خود تأویل کرده و اساس بر نامهٔ تزکیه و تصفیهٔ نفس قرار داده اند: آنان میگویند بنا به آیهٔ ٧٨ از سورهٔ الحج ابراهیم پدر امت اسلام است و چون او بت شکنی کرده ما نیز باید بروش وی گام برداریم و بت بشکنیم چنان که اقبال لاهوری می گوید (بنگرید به کلیات وی، ص ٦٣):

ما مسلمانیم و اولاد خلیل از «ابیکم» گیر اگر خواهی دلیل

اکنون بزرگترین بت، نفس و هواهای نفسانی است که بایستی در هم شکسته شود باری صوفیان و فتیان ازین بت شکنی فرمان «نفس شکنی» گرفته اند.
موضوع دیگری که از سرگذشت حضرت ابراهیم مورد توجه قرارگرفته، دلیری و بی باکی ای است که آن بزرگ مرد نشان داده است.

دو (مربوط به ص ٣٤٥)

اقوال ده گانهٔ بزرگان که میر سید علی در اینجا نقل کرده و به شرح آن پرداخته، ظاهر است که از کتب و رسائل بزرگان سلف گرفته یا از زبان بزرگان عصر خود شنیده است بعضی از این اقوال به همان صورت یا با کمی اختلاف در کتب معروف فتوت و تصوف موجود است مثلاً:

١- قول اول که علی همدانی به شیخ حسن بصری نسبت داده در رسالهٔ قشیریه (ص ١٠٣) هم موجود است ـ ولی منسوب به محمد بن علی الترمذی ـ و همین طور در کتاب الفتوة ابن المعمار یک بار این سخن به ترمذی منسوب گردیده (ص ١٢) و یک بار هم به سید حسن (ص ١٥٣) و این گونه اختلافات در نقل مطالب در کتب فتوت و عرفان خیلی زیاد است.

۲- قول دوم به همان صورت و با انتساب به همان بزرگ (حارث محاسبی) در رسالهٔ قشیریه (ص ۱۰۳) موجود است. ناصری سیواسی نیز آن را به نظم در آورده و میفرماید :

و آن یکی صاحب فتوت حارث است　آنکه برجود و سخاوت باعث است
گفت میدانی فتوت را که چیست ؟　و آنکه او صاحب فتوت گشت کیست؟
آنکه در خدمت میان را بست چست　داد انصاف از خود و از کس نجست

(بنگرید به فرهنگ ایران زمین شمارهٔ ۱۰ سال ۱۳٤۱ ش).

ولی در طبقات الصوفیهٔ سلمی (ص ۱۱۸) شبیه قول مزبور به شیخ ابو حفص حداد منسوب گردیده و با این عبارت : «الفتوة عندی اداء الانصاف و ترک مطالبة الانصاف».

۳- قول سوم که سید علی آن را به شیخ فضیل بن عیاض نسبت داده ، در کتاب الفتوة ابن المعمار (ص ۱۵۸) بنام امام احمد بن حنبل ثبت شده و در رسالهٔ قشیریه (ص ۱۰۳) نیز با این شکل که «بعضی ها گفته اند» نقل گردیده است.

٤- قول چهارم همانطور که در رسالهٔ فتوتیه به جنید بغدادی منسوب گردیده ، در رسالهٔ قشیریه (ص ۱۰٤) و کتاب الفتوة ابن المعمار (ص ۱۲ ، ۱۵۳) نیز باکمی اختلاف موجود است و با این عبارت : «الفتوة کف الاذی و بذل الندی و ترک الشکوی».

۵- قول پنجم به همان صورت و منسوب به سهل تستری در رسالهٔ قشیریه (ص ۱۰٤) هم آمده است و شیخ فرید الدین عطار نیشابوری نیز در تذکرة الاولیاء (ج ۱ ، ص ۲۳۸) در سرگذشت سهل تستری ترجمهٔ فارسی قول مزبور را بهمان عبارت که علی همدانی آورده نقل کرده و شاید هم مأخذ علی همدانی کتاب عطار باشد. در کتاب اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید(ص۵۷) نیز آمده است که جوانمردی پیروی و متابعت سنت رسول است.

عین یا مشابه اقوال بعدی را که مشتمل برهمان الفاظ و معانی باشد در

کتب فتوت و عرفان ندیده ام اما قول حضرت علی به صورتی که در این رساله آمده، با کمی اختلاف و تقدیم و تأخیر کلمات و مفاهیم، در نفایس الفنون فی عرایس العیون (ج ۲، ص ۱۱۵) هم ذکر شده و آقای کاظم کاظمینی نیز در نقش پهلوانی و نهضت عیاری (ص ۹۵) آن را به ظاهر از رسالهٔ فتوتیه نقل کرده است.

سه (مربوط به ص ۳۴۶)

صاحب رسالهٔ فتوتیه اگرچه از آن بزرگان تصوف و فتوت است که در بیشتر موارد دنیا را مذمت نموده و اقوالی نیز در این باب نقل کرده، ولی از محتویات همین رساله نیز می توان دانست که مقصود وی از دنیای مذموم، نافرمانی خدا و فراموش کردن او است نه مال و ثروت که از نعمت های الهی است. بعلاوه مذموم بودن دنیا در نظر وی هرگز به معنی ندیده گرفتن وظایف خود نسبت به دیگران نبوده و گواه این دعوی توصیه های فراوان و مؤکد او است در باب احسان و کمک به مردم و نیز خدمات اجتماعی و فرهنگی خود او که در فصول و ابواب گذشته به آن اشاره شد.

خلاصه آن که علی همدانی عبادات و ریاضات را نه جانشین خدمت به خلق بلکه آن را امری ضروری درکنار این یکی تلقی می کند و نکوهش دنیا را نیز به جای آن که موجبی برای کناره گیری از مردم بداند عاملی می شمارد برای فدا کاری و ایثار در تأمین رفاه آنان.

چهار (مربوط به ص ۳۴۸)

آشنائی مختصری با بزرگانی که اقوال آنان دربارهٔ حقیقت فتوت بیان گردیده :

۱- حسن بصری وی از تابعین (شاگردان یاران پیامبر) و مردی واعظ و فقیه و مفسر و محدث بوده و در سال ۱۱۰ ه ق درگذشته است (بنگرید به مجمل فصیحی، ص ۱۸۹).

۲- حارث بن اسد محاسبی م ۲۴۴ ه ق. از آثار بر جستهٔ او کتاب الرعایة لحقوق الله و کتاب الوصایا است. (ارزش میراث صوفیه، ص ۷۲).

۳- فضیل عیاض م ۱۸۳ ه (بنگرید به نفحات الانس، ص ۲۷) کنیهٔ او ابو علی و از اهالی مرو بوده و قبل از ورود در وادی سلوک و جوانمردی از عیاران و راهزنان و صعلوکان معروف بوده سال وفات او را ۱۸۷ ه هم نوشته اند (کشف المحجوب، ص ۱۲۰، ارزش میراث صوفیه، ص ۸۰).

٤- جنید بغدادی (سید الطائفه) از پیروان حارث محاسبی. اصل او از نهاوند بوده ولی بیشتر زندگی را در بغداد گذرانده است وفات او در ۲۹۷ یا ۲۹۸ روی داده است (نفحات الانس، ص ۸۰).

۵- سهل بن عبدالله تستری (ابو محمد) از شاگردان ذوالنون مصری (م ۲٤۵ ه) بوده و از جملهٔ بزرگان فتیان و ملامتیان محسوب میشود و وفاتش را در ۲۸۳ ه نوشته اند.

٦- ابویزید بسطامی (طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان). از بزرگان مشایخ و سخنان او دراصل «فنا» بسیار معروف است و نیز شطحیات او از قبیل سبحانی ما اعظم شأنی شهرت فراوان دارد وفات او بین سال های ۲۳٤ الی ۲٦۱ ه روی داده و شاید تاریخ اخیر درست تر باشد. ر ـ ک نفحات الأنس، ص ٥٦ - سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۱۸٤-۱۹٤ و ارزش میراث صوفیه، ص ۷۳-۷٤.

۷- یحیی بن معاذ رازی (ابو زکریا واعظ) از بزرگان تصوف م ۲۵۸ ه (نفحات، ص ٥٦).

۸- ابو حفص حداد (عمرو بن سلمه) نیشابوری م ۲۷٤ یا ۲۷۷ ه (نفحات الانس، ص ۵۸) از بزرگان مشایخ ملامتی است. نیز ر ـ ک سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۱۹۶.

۹- ابوعلی دقاق نیشابوری (حسن بن محمد) پدر زن امام قشیری م ٤٦۵ ه و از مشایخ فرقهٔ ملامتی است. دربارهٔ مزار او سعید نفیسی مینویسد: مزار او اکنون در یک کیلومتری مغرب شهرنسای جدید در جمهوری ترکمنستان معروف و از زیارتگاههای آن سرزمین است «سرچشمهٔ تصوف در ایران»، ص ۲۲۵.

۱۰- شیخ ابو الحسن (یا ابو الحسین) احمد نوری م ۲۸۵ ه سخنان او دربارهٔ محبت و عشق الهی در صوفیهٔ بعدی تأثیری به سزا گذشته است. (ارزش میراث صوفیه، ص ۷۵ و نیز بنگرید به مصباح الهدایة و کشف المحجوب و جلد اول طرایق الحقایق).

پنج (مربوط به ص ۳۵۳)

چنانکه ملاحظه میگردد، بیشتر اشعاری که درین رساله آمده از نظامی و عطار وظفر کافی است اما مصرع ثانی این شعر عطار:

زادره و ذخیرهٔ این وادی مهیب در طشت سربریده چو یحیی نهاده اند

اشاره ایست به قصهٔ حضرت یحیی علیه السلام که در منطق الطیر عطار (ص ۳ به تصحیح دکتر گوهرین) نیز به آن اشارت رفته:

بـا ز یحیی را نگـر در پیش جمع زار سربریده در طشتی چو شمع

این قصه از روایات اسرائیلی گرفته شده و در حیات القلوب تألیف علامه مجلسی (چاپ تهران کتابفروشی اسلامیه ۱۳۷۸ ه ق ج ۱، ص ۳۷۶) آمده و خلاصهٔ آن بدین قرار است: پادشاهی که معاصر با حضرت یحیی بود زندگانی پرازفسق و فجور و گناه داشت و علنا بازنی روابط نا مشروع برقرار کرده بود. حضرت یحیی نیز همواره در مخالفت با اینگونه اعمال زشت او به سخن می پرداخت و آن زن و پادشاه ازین امر بی اندازه ناراضی و عصبانی بوده برای آزار حضرت یحیی حیله ای می جستند ولی به خاطر حمایت مردم از حضرت یحیی نمی توانستند بهدف خود برسند مدتی گذشت تا این زنک بدمنش عجوزه گردید و دختر جوان و خوشگل خود را برای تسکین هوس پادشاه بزه کار، آماده ساخت وقتی حضرت یحیی از این ماجرا خبر شد، آتش مخالفت او در مجامع مردم زبانه میکشید و آن گروه مخالف هم در صدد انتقام از حضرت برآمدند فی الجمله طبق خواهش آن زن جوان و دسیسه کاریهای مادر فرتوت او پادشاه دستور به کشتن حضرت یحیی داد و طشتی از طلا طلبید و یحیی را حاضر کرد وسر مبارکش را درمیان طشت برید و سپس سربریده را برای آن دو زن فرستاد تا خوشحال گردند.

ولی در قرآن مجید اشاره ای به کشته شدن حضرت یحیی نشده و حضرت یحیی فقط به عنوان یک پیامبر و مبشر ظهور حضرت عیسی معرفی گردیده است (بنگرید به آیات ۳۸ تا ٤۱ سورهٔ آل عمران و آیات ۲ و ۱۵ سورهٔ مریم و آیات ۸۹ و ۹۰ از سورهٔ انبیاء).

داستان مزبور درکتاب معتبر ابو اسحق ابراهیم نیشابوری که در قرن پنجم هجری تألیف شده نیز مذکور نیست (بنگرید به ص ۳۱۳ تا ۳۲۱ کتاب به تصحیح آقای حبیب یغمائی چاپ ۱۳٤۰ ش - ذکر حضرت یحیی -).

شش (مربوط به ص ۳۵٤)

بشر حافی بن حارث بن عبدالرحمن مروزی.

زندگانی عجیبی داشت. وقتی که از گناهان گذشتهٔ خود توبه کرد و وارد وادی سلوک و عرفان گردید میگفت که از علم ظاهری هم توبه کرده ام دربارهٔ علت ملقب شدنش به حافی میگویند که بعد از توبه همه عمر پا برهنه راه میرفته و هیچ کفش نپوشیده است. وفاتش را در سال ۲۲۷ ه‍ نوشته اند (نفحات، ص ٤۸ و ارزش میراث صوفیه، ص ٦۷-٦۸).

هفت (مربوط به ص ۳۵۵)

ادای نماز با توجه و حضور قلب کامل کاری بس دشوار است و درین مورد در قرآن مجید (سورهٔ بقره آیهٔ ٤۵) آمده است: «و انها لکبیرة الا علی الخشعین» و بحث علی همدانی در پیرامون همین مشکلات است.

هشت (مربوط ص ۳۵۹)

این مطلب در کتب صوفیه و بزرگان عرفان زیاد به چشم می خورد از جمله در کیمیای سعادت امام غزالی. ظهیر فاریابی نیز گوید:

جهان رباط خراب است بر گذرگه سیل گمان مبر که به یک مشت گل شود معمور

خواجوی کرمانی هم میگوید:

خیمهٔ انس مزن بر در این کهنه رباط که اساسش همه بی منشأ و بی بنیاد است

نه (مربوط به ص ۳٦٤)

از زندگانی این اخی و نیز از زندگی و نام پدر بزرگوار او طوطی علیشاهی الختلانی اطلاعات زیادی در دست نیست اینقدر می دانیم که طوطی علیشاهی الختلانی از دوستان صمیمی علی همدانی بوده و بعد از فوت او شیخ علی حاجی در جزء مریدان و گوئی فرزندان علی همدانی در آمده است درین مورد درگذشته ضمن گفتگو از اقامت سید در ختلان صحبت کرده ایم. علاقهٔ مخصوص علی همدانی به خطهٔ ختلان بنابر دوستی و رابطهٔ وی با این بزرگان بوده است اخی شیخ علی حاجی چنانکه از رسالهٔ فتوتیه پیداست، از فتیان بوده است.

(ده (مربوط به ص ۳٦٥)

در مورد سلسلهٔ فتوت میر سید علی و مشایخ این سلسله باید دانست که:

*در غالب نسخ خطی و عکسی رسالهٔ فتوتیه که مورد مراجعه قرارگرفته، سلسلهٔ فتوت میر سید علی همدانی در نتیجهٔ عدم دقت و دستبرد ها و حدس بازی نساخان دچار اضافات و اسقاط ها و تحریف ها و تصحیف ها گردیده و نام های مندرج در آن را بصورت غلط نقل کرده و یا پس و پیش برده اند. مثلاً ابو القاسم بن رمضان را اول و ابو العباس بن ادریس را بعد از او ذکر کرده اند. و ما با استفاده از سلسله نامه های مختلف صوفیان و فتیان کوشیده ایم که سلسلهٔ مذکور در نسخه های فتوت نامه را تصحیح نمائیم.

*چنانکه در باب اول نوشتیم علی همدانی بااجازهٔ اخی علی دوستی م۷۳۳ یا ۷۳٤ه و محمد بن محمد الاذکانی م ۷۷۸ یا ۷۷۹ه خرقهٔ تصوف و فتوت در بر کرده و این هر دو نیز از مریدان شیخ علاء الدولهٔ سمنانی م۷۳٦ه بوده اند با این همه جای بسی تعجب است که درمیان مشایخ فتوت علی همدانی نامی از علاء الدوله نیامده در حالی که شیخ مد بن جبال که به عنوان شیخ و مرشد محمد بن محمد الاذکانی ذکر گردیده، و نیز شیخ او بنام نور الدین سالار، هیچیک معروف نیستند و از زندگانی ایشان اطلاعی بدست نیست. در مورد شیخ نور الدین سالار فقط این قدر می دانیم که از مریدان شیخ علی لالا غزنوی

(م ۶۴۲ ه) بوده و محمد بن جمال نیز ظاهرا از مریدان شیخ سالار می باشد.

*سلسلهٔ فتوت سید از نجم الدین کبری به بعد به صورتی که در رسالهٔ او آمده با سایر کتب معتبر تصوف و فتوت مغایرت و اختلافی ندارد چنانکه جامی در ذکر شیخ اسمعیل قصری مینویسد (نفحات، ص ۴۱۸-۴۱۹) شیخ نجم الدین کبری به صحبت وی رسیده است و خرقهٔ اصل از دست وی پوشیده است. و وی از محمد بن مالکیل و وی از محمد بن داود المعروف به خادم الفقراء و وی از ابوالعباس بن داود ادریس و وی از ابوالقاسم بن رمضان و وی از ابو یعقوب طبری و وی از ابو عبدالله بن عثمان و وی از ابو یعقوب نهرجوری و وی از ابو یعقوب سوسی و وی از عبدالواحد بن زید و وی از کمیل بن زیاد قدس الله ارواحهم و وی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه . . . کذا ذکره الشیخ رکن الدین علاء الدولة السمنانی قدس الله تعالی سره فی بعض مصنفاته.

در روضات الجنان وجنات الجنان هم در سه مورد این سلسله نامه بهمین صورت نقل شده است (بنگرید به نسخهٔ خطی آن - برگ ۴۶۵ و ۵۹۳ و ۶۳۸ و ۶۳۹) که در یک مورد (برگ ۵۹۳) ماخذش همین رسالهٔ فتوتیه است همچنین نگاه کنید به «طرائق الحقایق» به تصحیح دکتر محجوب ج ۳، ص ۸۳ و «الصلة بین التشیع و التصوف» الجزء الثانی، ص ۱۳۲ وغیره.

*چنانکه قبلا اشارت رفت برطبق فتوت نامهٔ سلطانی، خرقهٔ فتوت علی همدانی بایستی به سلمان فارسی (یکی از خلفای چهارگانهٔ حضرت علی در فتوت) برسد ولی به صورتی که در رسالهٔ فتوتیه می بینیم، سلسلهٔ فتوت علی همدانی از راه کمیل بن زیاد بحضرت علی می پیوندد. این نسبت بنابر مندرجات کتاب الفتوة ابن المعمار و نیز کتاب «الصلة بین التشیع و التصوف» درست است زیرا در مأخذ اول کمیل بن زیاد بعنوان خلیفهٔ نهم حضرت علی در فتوت مذکور است (ر.ک مقدمهٔ فاضلانهٔ دکترمصطفی جواد بر کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۸۸-۹۲ که نویسنده در این مورد ۱۷ خلیفهٔ فتوت حضرت علی را ذکر کرده و تنقیحات لازم را بعمل آورده است) و در مأخذ ثانی هم کمیل یکی ازچهار خلیفهٔ شاه مردان

که خرقهٔ او به ایشان رسیده معرفی شده است (این چهار خلیفه عبارتند از: کمیل بن زیاد، امام علی زین العابدین، امام جعفر صادق و امام علی موسی الرضا ر ـ ک الصلة بین التشیع و التصوف الجزء الثانی ، ص ۱۳۳).

*توضیحات مختصری دربارهٔ مشایخ سلسلهٔ فتوت علی همدانی:

ـ ذکر شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی و شیخ او نجم الدین ابو الجناب (یا ابو الخباب) احمد بن عمر خیوقی خوارزمی ملقب به الطامة الکبری در باب اول فصل اول گذشت. شیخ اسمعیل قصری دزفولی نیز یکی از مشایخ شیخ کبری و از مریدان محمد بن مالکیل است ولی اطلاعات دقیقی دربارهٔ آنها دردست نیست.

ـ اسم داود بن محمد (یعنی داود خادم یا خادم الفقراء) را بعضی داود بن محمد ضبط کرده اند (رک طرائق ج ۲ ، ص ۱۰۷ ، ۳۰۵ ، ۳۳۰) برخی هم نام او را محمد بن داود نوشته اند (نفحات، ص ۴۱۸ و طرائق ج ۲، ص ۸۳،۳۳۵) و علت این تسامح بظاهر تشابه نام این مرد است با محمد بن داود دینوری مکنی به ابو بکر و متوفی در حدود سال ۳۵۹. این صوفی دوم نیز از اهل فتوت است وحکایات متعدد دربارهٔ ایثار و بذل و سخای اونقل شده است چنان که در روضات الجنان ـ ج ۱ حواشی ص ۵۵۹ ـ می بینیم غلامی را با ایثار خود آزاد می نماید.

ـ از زندگانی محمد بن داود خادم الفقراء و مشایخ سه گانهٔ بعدی (یعنی شیخ ابو العباس بن ادریس و شیخ ابو القاسم بن رمضان و شیخ ابو یعقوب طبری) نیز اطلاعاتی در دست نیست. ولی اقوال آنان و اینکه ابو العباس از ابو القاسم و او از ابو یعقوب خرقهٔ فتوت دریافت داشته، در سایر مآخذ معتبر مذکور است.

ـ ابو عبدالله بن عثمان: این مرد همان عمرو بن عثمان مکی مکنی به ابوعبدالله است که در سال ۲۹۶ ه درگذشته. وی از بزرگان فتوت و تصوف بوده و یکی از مریدان او شیخ طبری می باشد و میگویند از استادان حسین بن منصور حلاج بیضاوی نیز هست و مدتها در جوار خانهٔ کعبه اقامت داشته است (بنگرید به نفحات الانس ، ص ۴۱۸ و طرائق الحقایق ج ۳ ، ص ۱۰۱).

ـ ابو یعقوب نهرجوری (اسحق بن محمد) نیز در سال ۳۳۰ هـ درگذشته و یکی از مریدان او عمرو بن عثمان مکی است که البته قبل از استاد خود فوت کرده است (نفحات الانس، ص ۱۳۰).

ـ ابو یعقوب سوسی (بصری): اسم او یوسف بن حمدان و استاد و شیخ ابو یعقوب نهرجوری است. سال وفات او معلوم نیست بیشتر زندگانی خود را در شهر کوچک ابله (در چهار فرسنگی بصره) بسر برده و در همان جا درگذشته است. (طرائق الحقایق ج ۲، ص ۹۹، لغت نامهٔ دهخدا ـ از ابو سعد تا اثبات ـ چاپ تهران ۱۳۲۰ ش).

ـ عبدالواحد بن زید م ۱۷۷ هـ: نیز منصب ارشاد و تعلیم داشته و بعضی او را نخستین صوفی دانسته اند وی از شاگردان حسن بصری بود و بعد از کسب اجازه از استاد بخدمت کمیل بن زیاد رسیده است و کمیل پس از ملاحظهٔ ریاضات و استعداد وی درکار و جوانمردی و امتحان هائی که از او به عمل آورد وی را خرقهٔ فتوت پوشاند (الصلة . . . الجزء الثانی، ص ۱۳۳).

ـ کمیل بن زیاد بن نهیک نخعی تابعی، مردی شریف و ثقه و مورد اعتماد و اطاعت قبیلهٔ خویش بوده است. او از یاران حضرت علی بوده و در جنگ صفین بحمایت علی شرکت جسته و داد شجاعت داده است. در دوران خلافت حضرت علی به کوفه آمد. وی درس حدیث رسول میداده و در سال ۸۲ هـ (: ۷۰۱ م) حجاج بن یوسف ثقفی سفاک او را کشته است.

ولادت کمیل در سال ۱۲ هـ اتفاق افتاده است. مدفن او در کوفه می باشد (الاعلام زرکلی ج ۶، ص ۹۳ ـ با ذکر مآخذ متعددی که بدان مراجعه کرده است).

«پایان تعلیقات»

مشارب الاذواق

به قلم

میر سید علی همدانی

تصحیح و مقابله با اهتمام

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مقدمه

اشعار عرفانی ابن فارض به ویژه قصیدهٔ میمیهٔ وی از دیر باز مورد توجه متصوفه بوده و شروح متعددی به فارسی و تازی و زبان های دیگر بر آن نوشته اند. میر سید علی نیز رسالهٔ حاضر - مشارب الاذواق - را در شرح سی و دو بیت از قصیدهٔ مزبور نوشته و نه بیت دیگر را ندیده گرفته است (شاید هم نسخه ای از قصیده که در دسترس او بوده بقیهٔ ابیات را نداشته) سبک این رساله نسبت به بسیاری از کتب فارسی قرن هشتم هجری ساده و محکم می باشد و ما ضمن این که ارزیابی دقیق محتویات آن را به عهدهٔ خوانندگان می گذاریم فقط متذکر می شویم که به نظر ما شارح موفق شده است مطالب و مفاهیم قصیده را به طوری که خود درک کرده برای دیگران توضیح دهد. گاهی به اختصار و گاهی به تفصیل - و در این مورد خصوصا تعبیرات وی از اصطلاحات متصوفه و بیانی که در باب محبت عرفانی دارد خواندنی است.

مشارب الاذواق تاکنون دو بار چاپ شده است یک بار (ظاهرا در اوائل قرن حاضر) اعضای انجمن خدام الصوفیه در لاهور آن را لیتوگراف نموده، و بدین گونه نسخی چند از آن فراهم آورده درمیان اعقاب سید همدانی که در بخش قصور (جزئی از فرمانداری لاهور) می زیستند توزیع نمودند که اینک کمیاب و بلکه نایاب است و اینجانب تنها یک نسخه از آن را به توسط دکتر سید عبدالرحمن همدانی (پزشک پاکستانی مأمور خدمت در پایگاه شاهرخی همدان) دیدم. از مقدمهٔ مختصر این چاپ بر می آید که از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ سرینگر کشمیر استنساخ گردیده و به سرمایهٔ حافظ سید جماعت علی شاه نقشبندی لیتوگراف شده است تاریخ انتشار آن در دست نیست ولی یک نسخه از آن که اینجانب دیدم (چنان که در خود آن قید شده) در تاریخ بیستم محرم ۱۳۳۷

قمری به وسیلهٔ سید محمد زمان شاه همدانی خریداری شده و با آن که متأسفانه اغلاط و اشتباهات فراوانی دارد اما در حواشی آن معانی بعضی از الفاظ مشارب الاذواق به دقت درج گردیده است.

برای دومین بار نیز مشارب الاذواق با اهتمام و تصحیح اینجانب در نشریهٔ فرهنگ ایران زمین به چاپ رسیده در این چاپ ، نسخهٔ خطی کتابت شده در سال ۹۷۵ هجری به عنوان نسخهٔ اصل انتخاب شده ، نسخهٔ مزبور متعلق به دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران است. دیگر نسخه های خطی مشارب الاذواق که نیز در آن چاپ مورد استفاده قرار گرفت و اختلافات آن با نسخهٔ اصل در پاورق یادداشت گردیده بدین قرار است :

۱- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (با علامت اختصاری ب).

۲- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملک تهران - جزو یک مجموعه به شماره ۴۲۵۰ (با علامت اختصاری م ۱).

۳- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملک تهران - جزو یک مجموعه به شمارهٔ ۴۲۷۴ (با علامت اختصاری م ۲).

۴- نسخهٔ عکسی[1] کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران - چهارمین رساله از مجموعهٔ شمارهٔ ۶۷۴۱ (با علامت اختصاری ع ۱).

۵- نسخهٔ عکسی[2] کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران - جزو یک مجموعه (با علامت اختصاری ع ۲).

نسخهٔ (ب) در سدهٔ ۱۲ و نسخهٔ (م ۲) در سدهٔ ۱۱ کتابت شده و بقیهٔ نسخه ها نیز فاقد تاریخ کتابت می باشد ولی چنان بر می آید که همگی بعد از نسخهٔ متعلق به دانشکدهٔ حقوق نوشته شده. و دارای اغلاط و نقایص متعدد نیز هست.

۱- اصل نسخه در کتابخانهٔ ایا صوفیا در استانبول ، ترکیه.

۲- اصل نسخه در کتابخانهٔ ملی پاریس، فرانسه.

در چاپ فعلی مشارب الاذواق ، یک نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ گنج بخش به عنوان نسخهٔ اصل انتخاب گردیده که از آن با علامت اختصاری «ج» یاد می کنیم این نسخه در صفحات ۴۶۸ تا ۵۱۰ از مجموعهٔ رسائل همدانی (به شمارهٔ ۴۴۰۹) قرار گرفته و در سال ۵۸۱ هجری کتابت شده و کهن ترین نسخه ی است که تاکنون شناخته ایم نسخهٔ دیگری هم در کتابخانه گنج بخش هست که در سدهٔ ۱۲ هجری کتابت شده و در صفحات ۲۲۸ تا ۲۸۲ از مجموعهٔ رسائل همدانی (به شمارهٔ ۵۴۱۷) قرار گرفته ، و اختلافات آن با نسخهٔ متن در پاورقی یادداشت گردیده است و از آن با علامت اختصاری «د» یاد می کنیم.

اطلاعات دیگری هم قبلا (برگردید به صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۱) دربارهٔ سایر شروح قصیدهٔ ابن فارض و بقیهٔ نسخه های مشارب الاذواق آوردیم که تکرار آن ها بی مورد است.

چند یاد آوری دربارهٔ چگونگی تصحیح مشارب الاذواق

☆ هر جا عددی را به تنهائی درمیان دو کمانک نهاده ایم - مثلا (۲) - آنچه را در پاورقی مربوط به آن عدد آمده در نسخهٔ «ج» (نسخه ای که متن قرار داده ایم) نیست و در نسخهٔ «د» (نسخهٔ دیگر) هست.

☆ هر جا عددی را همراه با کلمه یا کلماتی میان دو کمانک نهاده ایم - مثلا: (و به نستعین ۳) - اگر در پاورقی مربوط به آن عدد، آمده است که: «ندارد» آنچه را میان دو کمانک نهاده ایم در نسخهٔ «ج» هست و در نسخهٔ «د» نیست. و اگر کلمه یا کلمات دیگری ذکر شود، نشانهٔ آن است که در نسخهٔ «د» کلمه یا کلمات مزبور به جای آنچه در متن درمیان دو کمانک نهاده شده آمده است.

☆ در نسخهٔ «ج» دو واژهٔ «آنکه» و «بدانکه» غالبا «آنک» و «بدانک» ضبط شده و ما بعضا (نه در همه جا) بدون این که بگوئیم، هر دوواژه را به صورت امروزی در آورده ایم.

☆ ما تعهد داشتیم که تمام نسخه بدل ها را - تا جائی که ممکن باشد - ذکر نمائیم و غالب کلمات را نیز به همان صورت که در دو نسخهٔ مورد مراجعه آمده یادداشت کنیم (و لو بعضا نادرست باشد) تا کم و کیف دو نسخهٔ مزبور به خوبی شناخته گردد. اگر این امر برای خوانندگان ملال انگیز باشد پوزش می طلبیم.

☆ در دو نسخهٔ مورد مراجعه ما، حروف چ، پ، گ غالباً به صورت ج، ب، ک ضبط شده و ما املای امروز را معمول داشتیم.

بسم الله الرحمن الرحیم (و به نستعین[1])

حمد اعم و ثنای اتم حضرت (ودودی[2]) را که صفای مودت و وفای محبت را تاج و طوق جانهای شیفتگان عکس جمال و مفتاح ذوق سوختگان . . . ت([3]) جلال ساخت رؤفی که (مخموران[4]) دُردِ دَرد فراق و (مغموران[5]) سوز اشتیاق را باقداح افراح شراب افضال بنواخت لطیفی که لطایف([6]) جودش ناقصان ظلمت خاک را بتوالی رشاش کرم (دروهٔ[7]) کمال بخشید جمیلی که از ساقی (عکوس[8]) انوار جمالش مهجوران بادیهٔ هیمان و رنجوران زاویهٔ احزان را (شربت[9]) وصال (رسید[10]) باظهار آثار نفس رحمانی سایران عرصهٔ وجود را بار عام داد([11]) بامطار اسرار حقایق عرفانی و الهام خطهٔ شهود را آرام داد و صلوات زاکیات و درود نامیات بر صاحب (لواء[12]) کوثر و (مقتدای[13]) اهل محشر بحر عالم توحید بدر فلک تحقیق سید انبیا محمد مصطفی و بر اهل بیت او که (کاشفان[14]) اسرار عرفان و واصفان انوار وجدان اند.

اما بعد (یقول[15]) العبد (الفقیر[16]) علی بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه([17]).

---

۱ ـ ندارد.
۲ـ پروردگاری.
۳ـ سبحات (در نسخهٔ اصل ، بیشتر این کلمه محو شده).
٤ـ مخمورات.
٥ـ مغمورات.
٦ـ کمال.
٧ـ ذروهٔ (و صحیح همین است).
٨ـ کؤوس.
٩ـ شراب.
١٠ـ رسیده .
١١ـ و .
١٢ـ لوای.
١٣ـ مقتداء .
١٤ـ مکاشفان .
١٥ـ فیقول.
١٦ـ الفقر الجانی.
١٧ـ که .

چون طایفه ای ازاعیان اولیا و(وراث[۱]) انبیا علیهم السلام(۲) والهان عرصهٔ هیمان و شاربان (مدام[۳]) عرفان اند قومی که (ارواح[٤]) طاهره و اسرار باهرهٔ ایشان در حظایر سرمدی اسرار قدم دیده و ذوق لذت انس از جام ملاطفات (کرم[۵]) چشیده بر ارایک شهود در سایهٔ سرادقات جمال پرورده ، اقداح شراب محبت از دست ساقی (قربت خوددە[٦]) چون آنجا (بتعاقب[۷]) تجلیات اسرار جمال مست وحدت گشتند اینجا از (بقاء[۸]) خمار آن مستی در میخانهٔ عشق حدیث محبت در پیوستند و حقایق اسرار احوال این قوم را در لباس می و میخانه و زلف و خال به مسامع ارباب کمال عرضه دادند و گروهی از ظاهر بینان محجوب که حوصلهٔ درک (آن[۹]) معانی (نداشتند اشارت[۱۰]) این قوم را طامات بی حاصل پنداشتند و از سر جهل و عناد ، طعن و انکار بر احوال . . .(۱۱) اهل (حق[۱۲]) روا داشتند و چون قصیدهٔ (میمهٔ[۱۳]) شیخ عارف(۱٤) کامل ابو حفص عمر (بن فارض مصری[۱۵]) قدست اسراره از آن . . .(۱٦) بود که ابواب (ابیات[۱۷]) آن مشحون لطایف (و[۱۸]) حقایق و اصداف الفاظ آن مملو جواهر دقایق است (مبنی[۱۹]) بر استعارات از ذکر مدام و میخانه و کاس (و[۲۰]) ساقی ، موسس بر اشارات بنتایج آثار تجلیات جمال وجه

۱- وارثان.
۲- که .
۳- جامه (جام).
٤- اوراح.
۵- ذکر .
٦- قرب خورده .
۷- بتعادف (به تعارف ؟).
۸- بقای .
۹- این .
۱۰- داشتند اشارات.
۱۱- و اقوال (این کلمه در نسخهٔ «ج» محو شده).
۱۲- ندارد.
۱۳- میمیهٔ.
۱٤- محقق (این کلمه در نسخهٔ «ج» محو شده).
۱۵- ابن الفارض المصری.
۱٦- جمله (این کلمه در نسخهٔ اصل به درستی خوانده نمی شود).
۱۷- انعاب.
۱۸- ندارد.
۱۹- ندارد .
۲۰- ندارد.

باقی ، بجهت رد انکار محجوبان جامد وردع اصرار طاعنان جاحد بر اثر هر بیت کلمه ای چند بر سبیل اختصار تحریر (افتاد و بحایق[۱]) اشارات و دقایق مرموزات ناظم و لطایف استعارات و غرایب (نکت و اشاراتی که میان این[۲]) طایفه متداول است (ایمامی[۳]) کرده شد و بمقتضای آنک مبانی اشارات و معانی عبارات این (با کورهٔ[۴]) غیبی مبین تفاوت اذواق سالکان (و[۵]) معین تنوع حالات عارفان خواهد بود این رساله را «مشارب الاذواق» نام کرده شد (چه[۶]) هر سالکی را از حقایق مشرب عرفانی ذوقی و هر ذایقی را شربی و هر شاربی را سکری خاص بود که آن اختصاص و امتیاز حماء عزّ او گردد در حدی از حدود وجود و درجه ای از درجات شهود و «لکل درجات مما عملوا»* و چون فهم معانی الفاظ این قوم (موقوف[۷]) است بمعرفت اصطلاحاتی که مخصوص است باحوال این فریق و منسوب بعبارات اقوال اهل این‌طریق، پیش از شروع در شرح(۸) ابیات احتیاج افتاد بتمهید(۹) مقدمه در بیان (حقیقت[۱۰]) محبت و (ذوق[۱۱]) وریّ وسکر و اسامی و مراتب و لوازم و عوارض و اقسام و حقایق آن فاقول و بالله التوفیق :

المقدمه ای عزیز بدانک نزد این طایفه حقیقت محبت عبارت است از میل جمیل حقیقی بجمال مطلق جمعاً و تفصیلا زیرا (چه[۱۲]) انجذاب هرفصلی (باصل[۱۳]) خود(۱۴) وانس هر (انسی[۱۵]) باجنس (خود[۱۶]) تواند بود و در اخبار نبوی (وارد

۱- افتاده بحقایق.
۲- نکات و اشارتی که جان.
۳- ایمایی .
٤- پالودهٔ .
۵- ندارد .
٦- ندارد .
* الاحقاف/٦.
۷- موقف .
۸- این .
۹- قاعدهٔ .
۱۰- ندارد .
۱۱- زوق .
۱۲- که .
۱۳- باهل .
۱٤- بود .
۱۵- انسیی .
۱٦- خویش .

است[۱]) که ان الله جمیل یحب الجمال (و چون جمال[۲]) صفت ازلی جمیل مطلق است و اسم جمیل (مطلقا جز[۳]) حضرت جلیل را عز شانه سزاوار نیست پس جمیل([۴]) بحقیقت یکی بیش نبود وحده لا شریک له و هر حسن و (جمال[۵]) که بر صفحات وجود افراد و اشخاص مراتب اکوان و (مجالی[۶]) امکان ظهور می کند همه (عکوس[۷]) انوار جمال آن حضرت است که در مظاهر و مجالی (استعدادات[۸]) ظاهر می شود و در مرایای قابلیات (و خصوصیات[۹]) قوابل منعکس می گردد([۱۰]).

و کل جمیل حسنه من جمالها　　　معارله بل حسن کل ملیحة([۱۱])

(و[۱۲]) این میل یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذات است در مرآت ذات یا از جمع بتفصیل (و این معنی[۱۳]) یا در مرتبهٔ اقرب (بود[۱۴]) وآن شهود جمال است در مرایاء صفات یا در مرتبهٔ (اوسط[۱۵]) و آن شهود جمال است در (مرایاء[۱۶]) آثار و این غایت ظهورات الهی و نهایت (بروزات حضرت[۱۷]) نا متناهیست و درین عالم امر منعکس گردد و طغرای ''یحبهم''* اقتضای ''یحبونه''* کند و اگرچه اکثر افراد ممکنات و اعیان کاینات عکس این حقیقت را در (مرایاء[۱۸]) تفاصیل آثاری مشاهده کنند و جمال مقید (زایل[۱۹]) را مقصود

۱- آمده است.　۲- ندارد.
۳- مطلق به جز.　۴- مطلق.
۵- جمالی.　۶- محالی.
۷- عکوص.　۸- استعدادت.
۹- مخصوصیات.　۱۰- نظم:
۱۱- حسن و ملاحتی که در افراد عالم است　　میدان یقین که عاریتی از جمال اوست
۱۲- ندارد.　۱۳- این معانی.
۱۴- ندارد.　۱۵- اوسطه بود.
۱۶- مرایای افعال یا در مرتبهٔ اقصی بود و آن شهود جمال است در مرایای.
۱۷- بدوزات.　* المائدة/۵۴.
۱۸- مرایای.　۱۹- زاید.

کلی دانند و بلذت وصال (خود رسند[1]) و بدرد (هجر[2]) و فراق بند گردند (لکن[3]) شهود بعضی از خواص در مرآت افعال بود و (قصود[4]) اخص مطالع صفات و فناء وجود(۵) خلاصهٔ اخص سبحات انوار ذات. و چون حقیقت محبت امری روحانیست حصول آن ذوقی (و[6]) وجدانی باشد و ذایق حقیقت آن هر چند اکمل و (اصف[7]) بود اسرار این صفت او را اتم و اعلا بود. پس حقیقت این ـ باصالت ـ ذات واجب را بود ـ عزشانه ـ و به تبعیت ممکن را الامثل (فالامثل چه[8]) حقیقت محبت اخص احکام سلطنت مرید است (و[9]) ارادت (صفتی[10]) بذات قدیم قایم، و وجود آن بدوام ذات دایم، و خواست همه ازین اصل خاست، و عنایت "یحبهم"* مفتاح در دولت خانهٔ "یحبونه"* آمد و حدیث قدسی (که[11]) الاطال شوق الابرار الی لقائی و انی الیهم لاشد شوقا تنبیه است بر محبت ذاتی واجب مظاهر ممکنات را؛ اما محبت خلق حضرت صمدیت را اگرچه جمعی از قصور نظر انکار آن روا داشته اند اما نزد اهل کشف و تحقیق (تحقق[12]) مقام محبت اشرف صفات و اتم کمالات بنده است وچون اطلاق این اسم در نص کلام وارد(۱۳) و بدلیل عقلی و کشفی ثابت است که محبت ثمرهٔ معرفت است و هر که را معرفت به ذات معروف بیشتر محبت او کامل تر. و اسباب محبت پنج است اول محبت نفس و بقا و کمال (آن دوم[14]) محبت محسن سیم محبت صاحب کمال چهارم محبت جمیل پنجم محبت (حاصله از[15]) تعارف روحانی.

۱- خرسند.
۲- هجران.
۳- و لیکن.
۴- مقصود.
۵- و.
۶- ندارد.
۷- اصفی.
۸- فا الا مثل وجه.
۹- ندارد.
۱۰- حقیقی (حقیقتی).
* المائدة/۵٤.
۱۱- ندارد.
۱۲- بحقیقت.
۱۳- است.
۱٤- دویم.
۱۵- صاصله.

اول محبت نفس و این بضرورت معلوم است که جمیع افراد و اشخاص بشری طالب (لقاء خود اند[۱]) و اهتمام همه در جذب منافع و دفع مضار بجهت ابقاء وجود است. پس چون محبت وجود جبلّی انسانست محبت موجد وجود که اصل وجود است و (مظهر[۲]) آن، بطریق اولی (دوم[۳]) محبت محسن است چون تامل (کند[٤]) که احسان محسن بواسطهٔ تقلب احوال است که بتقلب شؤن الهی و تصاریف تسخیرات اسباب ربانی باعثه علمیَ قطعی بر لوح سر محسن ثبت می فرماید که سعادت او در (ایصال[۵]) نتایج احسانست بمحسن الیه و محسن را در (ایصال احسان چنان مضطر[٦]) می گرداند که نتواند که نرساند پس جناب آن حضرت بمحبت اولی سیم محبت صاحب کمال است چون شخصی که بصفتی از اوصاف کمالیه موصوف است از علم و (سخا[۷]) و تقوی وغیره آن صفت کمال موجب محبت می گردد. حضرتی که منبع جمیع کمالات است، و مجموع مکارم اخلاق (و محامد اوصاف[۸]) رشحه ای از فیض کمال آن ذات است بمحبت اولی. چهارم محبت جمیل است چون جمال عاریتی ـ که در حقیقت جز (عکسی[۹]) و خیالی([۱۰]) نیست که از (پس[۱۱]) پردهٔ قاذورات و حاجز نجاسات می تابد و مع ذلک در هر آنی و زمانی بحدوث اندک عارضه ای (تغیر[۱۲]) می پذیرد ـ فی ذاته محبوب است پس ذات جمیلی که جمال (جمیع[۱۳]) ممکنات عکسی از عکوس انوار جمال اوست بمحبت اولی پنجم محبت ناشیه از نتایج تعارف روحانی چون این (معنی[١٤]) موجب محبت می گردد

۱- بقای وجودند.
۲- مضر.
۳- دویم.
٤- کنند.
۵- اتصال.
٦- اتصال احسان چنا مظطر.
۷- سخاوت.
۸- ندارد.
۹- عکس.
۱۰- بیش.
۱۱- ندارد.
۱۲- تغییر.
۱۳- ندارد.
١٤- معانی.

مقدری که در ازل (تقدیرا) ارتباط این اسباب فرمود بی علتی و استحقاق هر آینه بمحبت اولی.

ای عزیز چون ازین مقدمات ثبوت رابطهٔ محبت میان بنده و حق به دلایل (نقلی و عقلی[۲]) مبرهن گشت و معلوم شد که حقیقت محبت عبارت است از میل (نفس[۳]) بملایم بدانکه محبت ذات متعالیه (عزشانه[٤]) بنده را ازین روی محالست و این نوع اعتقاد سیرت جهال([٥]) بلکه محبت (حضرت صمدیت[٦]) بنده را عبارت است از تجلی نفحات الطاف ربانی که از مهب بوادی عنایت بواسطهٔ تلاطم امواج دریای ارادت که برزخ غیب و شهادت و از اصول ایجاد اکوان و مفاتیح غیب اعیانست منبعث می گردد و با مظاهر (طاهره[۷]) و مجالی زاکیه که قوابل آثار قدسی و حوامل (اسرار[۸]) غیبی اند تعلق (می گیرد[۹]) و مرایای بواطن مستعدان قبول فیض (جالی[۱۰]) را از (کدورت[۱۱]) آثار (محال[۱۲]) جسمانی و ظلمات غبار شهوات نفسانی پاک می گرداند و بواسطهٔ رفع حجاب علایق و عوایق و دفع عذاب قواطع و موانع به بساط قرب میرساند و جانهای متعطشان زلال وصال را در مقام شهود، لذت روح و انس می چشاند و محبت بنده حضرت صمدیت را([۱۳]) عبارت است از انجذاب سر سالک مشتاق بتحصیل این معانی که منشاء سعادات طالبان و منبع کمالات راغبان است و میل باطن طالب بدرک نتایج این حقایق که جمال حال او از (زیوان[۱٤]) عاری وبسبب فقد این دولت بستهٔ بند مذلت وخواری

۱- ترتیب .
۲- عقلی و نقلی
۳- ندارد .
٤- ندارد .
۵- است .
٦- حق .
۷- ندارد .
۸- آثار .
۹- می گردد .
۱۰- رحمانی .
۱۱- کدورات .
۱۲- مخالفات .
۱۳- عز شأنه .
۱٤- زیور آن .

است و این میل (و[1]) انجذاب که آن را محبت خوانند بر چهار برج جمال می نماید و در چهار مرتبه بظهور می آید([2]) خاص وعام (و اخص[3]) و اعم. اخص آنست که طلوع آن نتیجهٔ مطالعهٔ روح قدسی بود تجلیات جمال ذاتی را در عالم جبروت و این مقام صدیقانست. و خاص آنکه بروز آن بواسطهٔ مکاشفهٔ قلبی بود حقایق جمال صفاتی را در عالم ملکوت و این مقام مقربان است. و عام آنکه ظهور آن بسبب ملاحظهٔ نفس بود خصایص جمال افعال را در عالم غیب و مثال و این مقام سالکان است. و اعم آنکه صدور آن از راه (مشاهد[4]) حسی بود در عالم شهادت و این بدایت مقام طالبان است. و محبت ذاتی قابل (تغیر و تبدل[5]) نیست (چه[6]) آنجا کشتی وجود محب در بحر احدیت (غرقه[7]) گشته است و هستی صفات موهوم او بدریای فنا پیوسته و در هاویهٔ بود و نابود بر بسته و از دام (نام وکام[8]) رسته (واسماء وصفات متقابله درین حضرت رنگ وحدت گرفته[9])([10]).

تا تو باشی نیک و بد آنجا بود
چون تو گم (گشتی[11]) همه (سودا[12]) بود
هر که او در آفتاب خود رسید
تو یقین میدان که نیک و بد ندید

و محب جمال صفاتی از (قیدی[13]) خالی نبود زیرا که شهود نتایج متباینه (اقتضاء[14])

۱- ندارد
۲- اخص و .
۳- ندارد .
٤- مشاهدهٔ .
۵- تغییر و تبدیل .
٦- ندارد .
۷- غرق .
۸- کام و نام .
۹- ندارد .
۱۰- مثنوی .
۱۱- گردی .
۱۲- زیبا .
۱۳- قید .
١٤- اقتضای .

تمایز کند وطیران همت صاحب این مقام بمجرد صفات (لطفی دون احتظاظ[۱]) بوصول آثار آن (مایل[۲]) بود وجمال افعال بمعرض زوال([۳]) نزدیکتر از جمال صفات (و محب[٤]) جمال افعال بقید اهتمام وصول آثار فیض احسان در بند (و[۵]) باستکمال نتایج تصاریف (و[٦]) شؤن فضل و امتنان (خرسند است[۷]) و محبت این دو فریق بحسب حصول مطلوبات و وصول مهروبات از شائبهٔ (تحول و تغیر[۸]) ایمن نبود و اشارت تنزیل ربانی که و من الناس من یعبد الله علی حرف فان (اصابه[۹]) خیر اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه* شاهد این معنیست اما جمال (آثار[۱۰]) که آن عکسی از اشعهٔ انوار آفتاب جمال (احدیه[۱۱]) است که از پس چندین هزار (حجب[۱۲]) اسمائی و صفاتی و افعالی و آثاری بواسطهٔ تجلی حسن صور روحانی در (مرآت[۱۳]) قالب (تناسب[۱٤]) ظهور کرده است و محاسن زلف و خال و (مجامل[۱۵]) غنج و (ادلال محبوبات[۱٦]) صوری گشته (شرک[۱۷]) دام طالبان کمال جمال (و[۱۸]) خواطف همم مستسقیان زلال وصال است تا ساکنان ظلمت طبیعت و طاغنان بوادی غفلت (تهییج[۱۹]) نایرهٔ عشق مجازی را قنطرهٔ محبت حقیقی سازند و به یمن ظلال این همای همایون و فر اقبال این رفرف میمون مرکب همت از ظلمت آباد ناسوتی در روح آباد فضای لاهوتی رانند و بدام و دانهٔ حسن و ملاحت

۱- لطیفی بود و آن انحظاظه.
۲- قابل.
۳- اهتمام.
٤- بود و محبت.
۵- ندارد.
٦- ندارد.
۷- خرسندیست.
۸- تحویل و تغییر.
۹- اصابته.
* الحج/۱۱.
۱۰- آثاری.
۱۱- ذات احدیت.
۱۲- حجاب.
۱۳- مراتب.
۱٤- متناسب.
۱۵- محامد.
۱٦- دلال محبوبان.
۱۷- شراک.
۱۸- ندارد.
۱۹- تهتیج.

حسی و فریب و بهانهٔ جمال و صباحت صوری که از پس پردهٔ نجاست و وعای خباثت جلوه گری (می کند[1]) از طلب (کمال جمال حقیقی باز نمانند[2]).

در عشق روی او تو حدوث (و[3]) قدم مبین
گر (سالک[4]) رهی تو وجود (و[5]) عدم مبین
مردانه بگذر از ازل و از ابد تمام
سر ازل بخوان (و[6]) تو لوح و قلم مبین
از (پرتو[7]) جمال حقیقی بسوز پاک
گم گرد در فنا و دگر بیش و کم مبین*
هر حسن یک رقم ز کتاب جمال او است
در دفتر جمال تو گم شو رقم مبین

ای عزیز (بدانک جمعی[8]) از روندگان راه بواسطهٔ سبق کشوف ایشان بر اجتهاد در مرتبهٔ محبوبان باشند و طایفهٔ طالبان بسبب سبق اجتهاد (در[9]) درجهٔ محبان و نسبت (محبی[10]) و محبوبی از لوازم و عوارض ذات محبت است و حقیقت محبت در عین ذات خود از تقید و تنزه مبرا و منزه (و[11]) سریان فیض او بهمهٔ محبوبان واصل و آثار فیض او همهٔ محبانرا شامل. اگر آفتاب محبت از فلک عنایت بر صحرای وجود نتاقی (هیچ محب در بادیهٔ ذل طلب عز سایهٔ های وصل نیاقتی[12]) و اگر سریان آثار محبت (مرایاء[13]) قوابل محبی و محبوبی را شامل

۱- می کرد.
۲- جمال کمال حقیقی باز مانند. شعر:
۳- ندارد.
٤- سالکی.
۵- ندارد.
٦- ندارد.
۷- پرتوی.
* در نسخهٔ دوم این بیت پس از بیت اول قرارگرفته.
۸- بدانکه بعضی.
۹- بر کشوف.
۱۰- محبتی.
۱۱- از.
۱۲- ندارد.
۱۳- مرایای.

نبودی اشعۀ شموس جمال حقیقی از اوج عز محبوبی در حضیض (ذل[۱]) محبی ک رخ نمودی چون بدلایل عقلی معلوم است که عز و افتخار شعار محبوبست و ذل و انتقار دثار محب و این دو صفت (متضادان اند[۲]) و اجتماع ضدین محال مگر در حقیقتی که جامع اضداد بود و آن محبت است چه اگر سطوت خواطف بروق محبت کسوت مستعار از سر محبی و محبوبی بر نکشیدی هیچ محب در بزم اتصال شربت وصال نچشیدی و ازینجا ست که اهل کشف در (محب[۳]) بوئی از محبوبی (شنوند و در محبوب[٤]) رنگی از حقیقت محبی بینند و نسبت محبی و محبوبی امری (متهم[۵]) دانند زیرا چه هیچ محب قدم نیاز در بادیۀ محبت نتواند نهاد الا بواسطۀ(٦) جذب محبوب ـ صورة او معنا. وهیچ محبوب علم ناز در میدان عز بر (نداشت[۷]) الا بواسطۀ تعلق محبت محب علما و عینا. پس بحقیقت هر محبوبی محب بود و هر محبی محبوب باشد و این (معانی[۸]) از غرایب اسرار محبت است. باز چون آفتاب محبت (از برج[۹]) وحدت بتابد ظلال (نسب[۱۰]) واضافات (سوی[۱۱]) عدم شتابد عارف محب و (محبوب[۱۲]) و محبت را جز یک حقیقت (نیابد[۱۳]).

تو مرا (مونس[۱٤]) روان بودی لیک از چشم (سر[۱۵]) نهان بودی
از تو می یافتم خبر (یکبان[۱٦]) چون شدم (بی خبر[۱۷]) عیان بودی
من خود اندر حجاب خود بودم ورنه با من تو درمیان بودی
جانم اندر (جهان تو را[۱۸]) می جست تو خود اندر میان جان بودی

۱- ذات.
۲- متضادند.
۳- محبی.
٤- شمند و در محبوبی.
۵- بینهم.
٦- تعلق.
۷- نتواند افراشت.
۸- معنی.
۹- بروج.
۱۰- نسبت.
۱۱- به سوی.
۱۲- محبوای.
۱۳- نبیند. : مثنوی
۱٤- مونسی.
۱۵- من.
۱٦- پنهان.
۱۷- باخبر.
۱۸- تراهمی.

ای عزیز بدانک بعضی از اهل عرفان اصول و مراتب و صفات محبت را (باعتبارات[۱]) ذکر کنند چون صبابه و شوق و رمقه و ومقه و ود و خلت (و حب و توقان[۲]) و عشق و هوی وغیره اول آن لحظه و رمقه است و آن مادهٔ محبت و اصل مودت است و بعضی آنرا از مراتب محبت شمرند و نچنانست زیرا که لحظه و رمقه محبت را (بمثابت[۳]) نطفه است آدمی را (چنانک[۴]) نطفه را آدمی نخوانند همچنان (رمقه و لحظه[۵]) را محبت نگویند مرتبهٔ (دوم[۶]) ومقه است و آن میل نفس است بجهت تتبع کیفیت آنچه قوة مدرکه را از راه (حس[۷]) حاصل گشت(۸) سیم هوی است و آن اول سقوط مودت و بدایة ظهور محبت است و این صفت از مراتب عین محبت است مرتبهٔ چهارم ود است و آن اثبات آن سریست که از سقوط هوی در باطن محب (حاصل شد[۹]) پنجم خلت است و آن (اشتباک[۱۰]) مودت وتخلل محبت است در (خلا[۱۱]) قوای روحانی محب(۱۲) ششم حب است و آن تخلص سر (محب[۱۳]) است از تعلق (بغیر[۱۴]) محبوب و تصفیهٔ آئینهٔ دل از عکس نقش ما سوی المطلوب(۱۵) هفتم عشق است وآن افراط محبت است وازین جهت لفظ عشق را برحضرت صمدیت اطلاق نکنند چه درآن حضرت افراط وتفریط را مجال نیست و اشتقاق عشق از عشقه است. و (آن[۱۶]) گیاهیست که بر درخت پیچد و درخت را (بی بروزرد[۱۷]) و خشک گرداند(۱۸) همچنین عشق درخت وجود

۱- باعتبار.
۲- و توقان و حب.
۳- بمشابه.
۴- و چنانچه.
۵- لحظه و رمقه.
۶- دویم.
۷- قوای جسمی.
۸- مرتبهٔ.
۹- ظاهر شود مرتبهٔ.
۱۰- استباک.
۱۱- خلال.
۱۲- مرتبه.
۱۳- محبت.
۱۴- غیر.
۱۵- مرتبهٔ.
۱۶- عشقه.
۱۷- بی برد.
۱۸- وزرد میگرداند.

عاشق را در تجلی جمال معشوق محو گرداند تا چون ذلت (عاشقی[۱]) برخیزد(۲) همه معشوق ماند و عاشق مسکین را از آستانهٔ(۳) نیاز در مسند ناز نشاند و این نهایت مراتب محبت است و شوق و صبابه و توقان و (جوی[٤]) و اشجان وغیره همه از عوارض و لوازم محبت اند نه نفس محبت (و چون برق[٥]) و وجد (و ذوق[٦]) و شرب وری و سکر از مقامات و عوارض و لوازم محبت اند بحقیقت هر یک اشارتی کرده شود و بجهت (تعریف[٧]) و تفهیم ایمائی کرده آید.

ای عزیز بدانکه برق نوباوهٔ حدایق عالم غیب است که از بوادی کرم بواسطهٔ سابقهٔ عنایت بجانهای مستعدان کمالات روحانی میرسد و در حقایق ناسوتی معقب وجد می‌گردد و وجد عبارت است از واردی غیبی که بواطن طالبانرا بامید حصول آثار بروق عنایت و خوف فوت آن (بلذت[۸]) سرور (یا[۹]) نکبت (حزن[۱۰]) متاثر می گرداند و ذوق عبارت است از(۱۱) مبادی تجلیات افعالی و شرب نتایج آثار اواسط تجلیات صفاتی. وری نهایت آنکه سجایای عقول سالکان و مرایاء قلوب عارفان از کؤوس اسرار تجلیات (افعالی و عکوس انوار تجلیات[۱۲]) صفاتی (استفاضه[۱۳]) تواند کرد و سکر عبارت است از ورود واردی مدهش که بصولت استیلا مانع حس گردد از ادراک محسوس و (ذاهل نفس او[۱٤]) تمیزمیان مطلوب و (مرهوب[۱٥]) و موجب فرق میان سکر صوری و معنوی تمایز (سبب تبعید[۱٦]) شعاع انوار عقل است از عالم نفس و حس. چه استتار نور عقلی بواسطهٔ غشیان ظلمت و تغیر

۱- عاشق.
۲- و.
۳- عبودیت و.
٤- هوی.
٥- چون بروق.
٦- ندارد.
۷- تفریق (تفریق؟).
۸- ندارد.
۹- و مایهٔ.
۱۰- خون.
۱۱- میل.
۱۲- ندارد.
۱۳ استقامت.
۱٤- زواهل نفس شود از.
۱٥- مهروب.
۱٦- لسبت تبعیهٔ.

مزاج سبب سکر صوریست و انقهار آن به سبب سطوت غلبات نور شهود موجب سکر (معنو[۱]) زیرا چه حقیقت نور (چنانک[۲]) بورود ظلمت (ساتر[۳]) مستتر می گردد (بطلوع[٤]) نور قاهر هم متواری می شود و محل سلطنت این وارد در مبادی شهود بود اما چون حال (مشاهد[۵]) از شائبه (تحول[٦]) ایمن گردد و بطریق (تکرارو[۷]) استقرار مقام سالک شود و حقیقت مشهود باستمرار (شهود[۸]) انیس شاهد گردد([۹]) هر جزوی از (اجزاء[۱۰]) وجود واجد بسبب حصول انس بوصول جنس باصل خود باز گردد و مجال جولان تصرفات حسی و (نفسی[۱۱]) بشعاع نور عقل منور شود و باز تمیز میان متفرقات (محسوسات[۱۲]) پیدا آید و این حال را صحو ثانی و جمع الجمع خوانند.

چون این مقدمات محقق گشت بعد ازین در شرح ابیات شروع کرده (اند[۱۳]) بعون الله و حسن توفیقه.

قال (رحمه[۱٤]) الله :

شربنا علی ذکر الحبیب مدامة سکرنابها([۱۵]) ان یخلق (الکرم[۱٦])

بدان ای عزیز اوردنا الله و ایاک (مصانع[۱۷]) زلال العرفان و جعلنا و ایاک من اهل الایقان که چون([۱۸]) حق جل و علا بمقتضای جود افراد و اشخاص مراتب امکان را از ظلمت آباد نابود بصحرای وجود آورد و بعموم تجلیات

۱- معنویست.
۲- چنان.
۳- سایر.
٤- و به ظهور.
۵- مشاهده.
٦- و تحوال.
۷- ندارد.
۸- ندارد.
۹- و.
۱۰- اجزای.
۱۱- نفس.
۱۲- و محسوسان.
۱۳- آید.
۱٤- رحمة.
۱۵- من قبل.
۱٦- الکریم.
۱۷- ینابع (ینابیع ؟).
۱۸- حضرت.

رحمانی هر (کس[۱]) را لایق استعداد (او[۲]) امتیازی بخشید و هر ذایقی از (ینبوع[۳]) آن اختصاص ذوق (امتیازی[٤]) چشید و بخصوص تجلی (رحیم - رحیمی؟ -[۵]) جمعی را از نوع انسان بخلعت هدایت ایمان و کرامت عنایت عرفان مشرف گردانید و از حضیض منازل درکات وهمی و علمی و (عقدی[٦]) بذروهٔ مراتب درجات ذوق (و عینی[۷]) و شهودی رسانید و چون حصول این کمال جز بفناء صفات اضافی (و تعین[۸]) ذاتی میسر نمیشود و انخلاع از لباس ادبار هستی و (تشبثات[۹]) صفات نفسی ممکن نیست الا به سطوت (شکر[۱۰]) شرابی که از نتایج فیض آثار ذکر محبوب حقیقی در صباح و رواح بمذاق (جان[۱۱]) والهان صحرای محبت و تایهان بیداء مودت میرسد و کمال حکمت فاطر حکیم آن اقتضاء کرد که ذوق شاربان مشارب عرفان در قدم اول از عین سلسبیلی و امتزاج زنجبیلی بود تا حرارت طرب و نار شدت طلب محرق صفات (سالک[۱۲]) گردد (پس غلبهٔ[۱۳]) تعطش آن مستسقیان بادهٔ طلب را به شراب کافوری تسکین دهند تا بواسطهٔ حصول برد الیقین فناء من لم یکن (و[۱٤]) بقای من لم یزل مشاهده افتد پس (بافاضهٔ[۱۵]) رحیق (ممسک[۱٦]) واردات غیبی و مسامرات سری مشام جان شاهدان (مشاهد[۱۷]) جمال و قاصدان ،قاصد آمال را معطر گردانند و

۱- کسی.
۲- ندارد.
۳- تنوع.
٤- امتیاز.
۵- رحمانی.
٦- عقلی.
۷- غیبی.
۸- یقین.
۹- تسبیبات.
۱۰- سکر.
۱۱- جانهای.
۱۲- طالب.
۱۳- سپس غلبهٔ.
۱٤- ندارد.
۱۵- باضافهٔ.
۱٦- مسک.
۱۷- مشاهدهٔ.

السنۀ نطق و بیان اهل جذبات را که عرایس ابکار و (مخدرات[1]) پردۀ اسرارند (به مهر[2]) من عرف الله کل لسانه ختم کنند و این سه مرتبه مقرون بودند (که[3]) محبوب که آن (مهیج[4]) نایرۀ شوق عاشقان (و مکمل[5]) وجد واجدان و (مورث[6]) دهشت (هایمانست[7]) و مراد ازین ذکر ثمرۀ مکاشفات سالکان و نتیجۀ مشاهدات عارفانست نه آنچه میان عامۀ خلق متعارفست پس در مرتبۀ چهارم اشجار وجود کاملان مکمل که مقربان بارگاه عنایت و مشرفان عرصۀ ولایتند بتلقیح هبوب نسیم نسمات روح اسرار قربت و تحقیق نفوذ (سریان[8]) انوار وحدت مثمر تکمیل ناقصان امراض طبیعی و سبب تهذیب مدنسان ادناس بهیمی گردد و درین مرتبه وجود رسمی نماند چه تصحیح این مقام بعد فناء هستی موهوم بود (به تحقق[9]) ظهور وجود حقیقی و اندراج وجود ذاکر در حقیقت مذکور. ازین جمله مفهوم گردد که ذوق شراب زنجبیلی تحفۀ (ذاکران[10]) لسانی شد وکاسات شراب کافوری نصیب ارباب قلوب آمد و تجرع اقداح رحیق مختوم نزل روحانیان گشت.

ای عزیز مراد این طایفه از (شراب[11]) قبول افراد و اعیان مراتب وجود است دوام (فیض[12]) تجلیات ذاتی و صفاتی و افعالی را در منازل عالم افعال و مدارج موصفات (و[13]) معارج علو ذات بقدر استعدادات و قابلیات. تا این معانی سبب ظهور و اظهار کمالات اسرار ملکوتی و انوار جبروتی گردد در مظاهر عنصری و مناظر بشری. و عیاران کوی طریقت و مبارزان میدان حقیقت این

۱- مخدورات.
۲- بهر.
۳- به ذکر.
٤- بهیج.
۵- بود و مکمل و مکمل.
٦- مورث.
۷- وهیمانست.
۸- و شریان.
۹- به حقیقت.
۱۰- ذکر آن.
۱۱- شراب.
۱۲- ندارد.
۱۳- ندارد.

شراب در مجلس الست از دست ساقی مشیت نوشیدند و آثار (نشوت[1]) آن شراب در (نشأت[2]) دنیوی ظاهر گشت و نشانندهٔ خمار این سکر در موطن (اخروی[3]) جز شربت وصال موعود نیست([4]).

ای ساقی از ان می که دل و دین منست
بی خویشم کن که مستی آیین منست
نفرین تو (خوشترز[5]) دعای غیری
زیراکه دعای غیر نفرین منست

(قوله[6]) :

لها البدر کأس وهی شمس (یدیرها[7])
هلال و کم (یبدوبها[8]) اذا مزجت نجم

ضمیر لها عاید به مدامة است (مبتدا[9]) است و خبروی کاس و واو([10]) هی حال راست و ضمیر در یدیر (ها[11]) عاید([12]) به شمس. و هلال و (نجم[13]) فاعل یدیر و یبدو و تقدیر کلام این بود که "البدر کأس للمدامة و الحال انها شمس یدیرها الهلال و کم من نجم یبدوا اذا مزجت المدامة بالماء» شبه الساقی بالهلال (لادارته الکاس[14]) علی اهل المجلس.

شاید که مراد ناظم از این معانی اعیان خارجی بود و شاید که بدین عبارت حقایق نفسی‌خواهد. بتقدیر اول مراد از بدر روح([15]) محمدی بود که مظهر آفتاب احدیت و وعای حقیقت محبت است و مراد از هلال علی باشد که (ساقی[16])

۱- تشویق.
۲- نشاء.
۳- ندارد.
۴- رباعی:
۵- بهترکه.
۶- قال رحمة الله علیه.
۷- بدیرها.
۸- یبدوا.
۹- و بدر مبتدی.
۱۰- و.
۱۱- ندارد.
۱۲- است.
۱۳- النجم.
۱۴- لادرارته الکاسی.
۱۵- پاک.
۱۶- ندارد.

کوؤس شراب محبت ذوالجلال و موصل متعطشان فیافی آمال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینة العلم و علی بابها* و چنانک هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی (ازوست[1]) و سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم است که (خلقت[2]) انا و علی ن نور واحدة علی منی و انا منه** و از امتزاج احکام شرایع مصطفوی و اعلام حقایق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیاء علیهم السلام*** ظاهر شد و آنک سید(۳) در حق مهتر اصفیا فرمود که انا و انت ابوی هذه الامة اشارت بدین معنیست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول (کمال[4]) درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بود و هست و خواهد بود که انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون****(چون[5]) این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طوالع انوار حقایق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایة علی است و باوجود امام هادی متابعت غیری از احولیست و به تقدیر (دوم[6]) مراد از بدر روح قدسی بود که در مرتبهٔ اضافت مستمد حقایق اسرار جبروتی و ملکوتی می گردد از منبع لاهوتی و در مقام

---

* یکی از خوانندگان نسخهٔ دوم ما (نسخهٔ «د») از سر ضدیت با شیعه و بلکه با علی (ع) کوشیده است خبر«علی بابها» را در این حدیث محو کند و دیگری نیز آنچه را او در متن محو کرده در حاشیه آورده است.

۱- وی است. ۲- ندارد.

** از دو خواننده ای که ذکر خیر شان گذشت ، یکی کوشیده است تمام این حدیث «انا و . . . منه» را سیاه و محو کند و دیگری نیز آنچه را او در متن سیاه کرده در حاشیه آورده است !

*** کلمهٔ «علیهم السلام» در هر دو نسخهٔ «ج» و «د» به وسیلهٔ خوانندگانی که سلام فرستادن بر اولیا را حرام می دانند سیاه شده و به زحمت خوانده می شود.

۳- انبیا . ۴- کمالات .

**** خواننده ای که نمی خواسته خلفای سه گنه از علی(ع) عقب بمانند چون نسخه ای را که ما متن قرار داده ایم مطالعه کرده در حاشیهٔ این حدیث با خط بدی نوشته : بغیر انبیا و شیخین و عثمان.

۵- آثار. ۶- دویم.

خلافت نتایج و اثار آن فیض به ساکنان عالم شهادت و سایران راه سعادت می رساند و ورود آن فیوض سبب ظهور کمالات حقایق ناسوتی و بروز حالات رغبوتی می‌گردد. و از (اهل[1]) قلب مراد بود که سر لطیفهٔ روح انسانی([2]) ومربی قوای نفسانیست و (مدبر اقداح شراب[3]) اسرار قدسی (در مجلس حقایق قوای انسی او است و چون آثار اخبار مشاهد قدسی[4]) و روایح کاسات شراب موائد انسی بواسطهٔ تصرفات روحی و خصوصیات قلبی امتزاج یابد از آن جمله دقایق ضروب اعمال و حقایق نجوم احوال بظهور پیوندد.

تجلی جمالش را مظاهر در وجود (آرد[5])

ولی چون پرده بگشاید عدم برمظهر اندازد

قال (رحمه الله[6]) :

فلو لا شذاهـا (ما اهتدینا[7]) لحانها

و لولا سناها مـا تصور ها الوهم

(شذا[8]) رایحهٔ طیبه است و (حان دکان[9]) می فروش را گویند و ضمیر مونث در چهار کلمهٔ بیت عاید است بمدامة (و[10]) الوهم فاعل تصور بود و تقدیر کلام این باشد که : «ولولا رایحة تلک المدامة ما اهتدیت الی (حانها[11]) ولولا ضیا ؤ ها([12]) ما قدر الوهم ان یتصورها من غایة لطافتها».

ای عزیز بدانک مراد از (حان[13]) مقام محبت است و از رایحهٔ طیبه آثار انوار جمال مطلق می خواهد که عکوس تجلیات آن جمال بر (مرایاء ذرات[14]) وجود می تابد و هر فردی از افراد عالم امکان از آثار عکوس آن جمال (کمالی[15])

۱- هلال. ۲- است. ۳- مدیر شراب اقداح.
٤- ندارد. ٥- آورد.
٦- رحمة الله علیه. ٧- ما اهتدیت.
٨- شذاها. ٩- حان (و صحیح همین است) دوکان.
١٠- ندارد. ١١- هانها.
١٢- و. ١٣- حان.
١٤- مرایای ذوات. ١٥- کمال.

می یابد پس اگر سطوت تاثیرات آن جمال بر آینهٔ نفسی و قلبی و سری ظهور کند (حقیقی[۱]) که حاصل این (معانی[۲]) بود (حس[۳]) سیرت خوانند و اگر بر ظواهر صفحات لطایف جسانی و قوالب (جثمانی[٤]) مبین گردد حسن صورت نامند چه بطون این تجلی منتج فصاحت و ظهور آن مثمر صباحت است و لطافت حسن و جمال و ملاحت (خد[٥]) و خال و چشم دل فریب و ابروی هلال مثال در صور معاشیق (بر ادلال[٦]) از آثار عکوس آن جمالست چنانک (ناظم می گوید[۷]) :

و ما ذاک الا ان بدت بمظاهـر فظنوا سواها و هی فیها تجلت

پس مراد از (جان[۸]) که منبع (روایح[۹]) طیبه است جمال مطلق بود و (شدا[۱۰]) اشارت (بجمال[۱۱]) مقید و المجاز قنطرة الحقیقة می دان و اسرار تجلیات جمالی بر (مجالی[۱۲]) الواح وجود می خوان و در سیر (منازل[۱۳]) حقیقت باقدام سعی می کوش و طلعت جمال مخدرات غیبی از دیدهٔ وهم هر نا اهل می پوش.

این سرنه زهر سری توان یافت تا نور یقین (کـرا[۱٤]) نهادنـد
هر کس که بصورت آدمی شد خاصیت آدمش (ندانـنـد[۱٥])

قال رحمة الله([۱٦]) :

و ان ذکرت فی الحی اصبح اهله نشـاوی و لاعـار علیهم و لا اثم

ضمیر مونث (در ذکرت[۱۷]) عاید است بمدامه و ضمیر اهله عاید بحی و نشوة

۱- حقیقتی.
۲- معنی.
۳- حسن.
٤- انسانی.
٥- خط.
٦- پر از دلال.
۷- نوید. بیت :
۸- حان.
۹- روایحهٔ.
۱۰- شذاها مراد.
۱۱- بجمال.
۱۲- محالی ارواح.
۱۳- منازل.
۱٤- کجا.
۱٥- ندادند .
۱٦- علیه.
۱۷- هادر ذکر .

اول درجۀ سکر است یعنی «لو ذکرت المدامة فی حی لاصبح اهل ذلک الحی سکاری من لذة سماعها ولا یلحقهم (بذلک[۱]) السکر عار و لا اثم» مراد از حی مجموعۀ انسانیست که بحیوة معارف ذات و صفات الهیت موصوف است و بادراک (حقوق[۲]) شئون و تصرفات ذات نامتناهی معروف. و اهل حی قوای جسانی و روحانی باشد و ذکر یا جهری بود یا قلبی یا سری یا روحی. ذکر جهری مرتع قوای حسی بود بواسطۀ قوت سامعه وذکر قلبی منبع (صفاء[۳]) قوای نفسی(٤) بوسیلت (احضار[۵]) حافظه(٦). ذکر سری مورد قوای روحانی بمورد زلال عرفانی بسبب مسامرات مفکره(۷) ذکر روحی مطلع (لمعان[۸]) حیوة (علمی و سریان[۹]) آن بحسب (مناغات[۱۰]) غیبی که(آن[۱۱]) لسان(طلب[۱۲]) قابلیات است پس ذوق ذکر صوری نزل منهاج طالبان آمد و نشوت ذکر قلبی نور مصباح سالکان. وری ذکر سری براق معراج عاشقان و سکر ذکر روحی (فتوح[۱۳]) مفتاح عارفان. فی الجمله چنانکه هر یک از حواس ظاهره(را[۱٤]) مشرب سکر ولذت (از[۱۵]) قسمی از اقسام عالم (شهادی است[۱٦]) چون لذت قوۀ باصره از ادراک الوان واشکال و لذت(۱۷) سامعه از ادراک (نعمات[۱۸]) اصوات ولذت قوت ذایقه از ادراک طعوم. همچنین منبع حصول لذت و سکر هرقوتی از قوای باطنه (حقیقی[۱۹]) از حقایق غیبی و ورود سری از اسرار ملکوتی

۱- بذاک.
۲- حقایق.
۳- صفات.
٤- بود .
۵- اختصار.
٦- و .
۷- و .
۸- لمعات.
۹- عملی و سرایان.
۱۰- مناعات.
۱۱- ندارد.
۱۲- قلب.
۱۳- مفتوح.
۱٤- ندارد.
۱۵- ندارد.
۱٦- شهادت.
۱۷- قوت.
۱۸- نغمات.
۱۹- باید باشد : حقیقتی.

بود که ظهور آن ماحیٔ اثم و (عار[1]) شاربان شراب عرفانی و (مثبت[2]) عزوافتخار شاهدان مشاهد (احسانیست[3]).

قال (رحمه الله[4]) :

ومن بین احشاء الـدنان (تصدعدت[5])
ولم یبق منها فی الحقیقـة الا (سـم[6])

تصاعدت بمعنی ظهرت بود بطریق مجاز (ضمیر آن راجع[7]) بمدامه وضمیر منها عاید بحقایق (ظاهره از زبان[8]) تقدیر کلام این بود که و الحال ان تلک المدامة من بین احشاء الدنان ظهرت ثم اختفت بمذاق اذواق الشاربین بحیث لم یبق منها فی‌الحقیقة الا اسمها یعنی حقیقت آن شراب از دنان بواطن (شاربان[9]) کمل جوش بر آورد و حقایق آثار آن بر صفحات وجوه اولیا و (فلتات[10]) السنهٔ اصفیا بجهت تربیت طالبان و تنبیه (غافلان[11]) ظاهر گشت و از غایت لطافت چنان در مسامات (استعدادت[12]) قوابل‌نفوذ کرد و در خصوصیات اشخاص مختفی(شد[13]) که از کیفیت آن تصرفات جز اسمی باقی نماند و جمعی که این بیت را بر نفی ولایت حمل کردند آن از (قصور[14]) نظرایشان بود زیرا که بدلیل کشفی ونقلی ثابت است که در هر عصر و زمان جاعتی از مخصوصان عنایت الهی([15]) بر کشیدگان الطاف نامتناهی باشند از اقطاب و افراد و اوتاد و ابدال و غیرهم که ابدان زاکیهٔ

۱- وعاء.
۲- مشیت.
۳- احسان نیست.
٤- رحمة الله علیه.
۵- تصاعدت.
٦- اسم.
۷- و فاعل آن را جمع.
۸- ظاهر از دنان و.
۹- ندارد.
۱۰- قابلیات.
۱۱- نغلان.
۱۲- استعدادات آن.
۱۳- گشت.
۱٤- تصور
۱۵- و.

ایشان سبب نظام جهان فانی و انفاس طیبهٔ ایشان مردّ بلیات آسمانی بود و حدیث نبوی شاهد این معنیست که «لایزال طایفة من امتی علی‌الحق ظاهرین لا یضرهم من خالفهم حتی یأتی امر الله» ودلیل بر ضعف تصور این قوم آنک در عصر ناظم چندین کس از مشاهیر کمل موجود و معروف بودند چون شیخ سعد الدین حموی(۱) وشیخ سیف‌الدین باخرزی وشیخ شهاب‌الدین سهروردی(۲) و(شیخ نجم الدین رازی المعروف بدایه و۳) نقلاست که ناظم علیه الرحمة مدت شش ماه در محروسهٔ مصر در جامع (ازهر۴) معتکف بود و شیخ محی‌الدین (ابن عربی۵) درطبقهٔ علیا هم در آن ایام معتکف بود و میان ایشان ملاقات اتفاق نیفتاد و مدعای ناف آنست که (گوئیم آن زمان زمان ظهور ولایت۶) بود پس (ناظم۷) در زمان ظهور نفی ظهور کرده باشد و این محالست.(۸)

ترا گردیدهٔ احول نبودی — حدیث آخر و اول نبودی

ترا از صحبت تو کار خامست — وگرنه (باطن وظاهر۹) کدامست

قال رحمة الله(۱۰) :

و ان خطرت یوما علی خاطر امری

اقامت به الافراح و (ارتحل الهم۱۱)

از خاطر قلب مراد است (واین۱۲) تسمیهٔ محل بود باسم حال وفاعل (آن۱۳) مدامة وبا در ضمیر «به» سببیت راست ومراد از روز نزد (ارباب۱۴) کشف وشهود

۱- و شیخ نجم الدین رازی.
۲- مسهره وردی.
۳- قدس الله اسرارهم.
۴- اظهر.
۵- عربی قدس سره .
۶- آن زمان ظهور.
۷- هم.
۸- مثنوی.
۹- ظاهر و باطن.
۱۰- علیه.
۱۱- و ارتحلالهم.
۱۲- و آن.
۱۳- خطرت.
۱۴- اهل.

(وقتست[۱]) که آنرا آن خوانند یعنی اگر آنی از اوان تهیهٔ قلب تعرض هبوب نفحات را، (نسیمی[۲]) از نسمات فضاء حظایر قدسی و روحی از روایح لطایف مشاهد انسی بر ریاض قلوب مخموران شراب (حالات[۳]) روحانی و مهجوران اوطان جوار قرب رحمانی (کدر[۴]) سازد خمار احزان و محنت هجران به راحت افراح اقداح زلال وصال مبدل گردد چنانکه ناظم گوید[۵].

نهاری اصیل (کله ان تنسمت[۶]) اوایله منهـا بـرد تحیتی
و ان (رضیت[۷]) عنی فعمری کله (اوان الصبی طیبا و عصر الشبیبة[۸])

قال (رحمه الله[۹]) :

و لو نظر الندمان ختم انائها لاسکرهم من دونها ذلک الختم

ندمان رفیقان مجلس شرب را گویند و آن جمع ندیم است و دون درین محل بمعنی (جز است[۱۰]) و ضمیر آن راجع بمدامه. یعنی اگر ارباب قلوب و اصحاب مکاشفات غیوب که شاربان زلال کمال و شاهدان مجلس وصال اند نظر استبصار بر طلسم گنج مخفی اندازند که مهر (انار[۱۱]) آن شرابست ظهور لمعه ای از (لوامع[۱۲]) تجلیات جمالی رسوم طیران، همم همه را دربحر حیرت([۱۳]) جمال (حقیقی است با آنک در ترددات [۱۴]) هبوطی بر چندین هزار مراتب روحانی و منازل جسمانی گذر کرده([۱۵]) و از هر یک غباری از آثار بعد و کدورتی از محن فراق با او همراه گشته

۱- وقتیست.
۲- نسمی.
۳- جامات.
۴- کذر.
۵- نظم:
۶- ان کله تنسحت.
۷- رصیة.
۸- و ان الصبا طیبا و عصر الشبیبتی.
۹- رحمة الله علیه.
۱۰- خبر است.
۱۱- اناء.
۱۲- لمعات.
۱۳- و هیمان گرداند ای عزیز این جمال صوری که عکسی از اشعهٔ انوار.
۱۴- حقیقت با آنکه در بروزات.
۱۵- است.

وبا مظاهر مظلمهٔ کثیفه امتزاج یافته چون حقیقت خودرا (بر[1]) نظر ارباب (عقول[2]) جلوه می دهد عقول و نفوس جمله را مخطوف و مجذوب و مجنون می سازد و جانها را در بوتهٔ محن (محبت[3]) می گدازد اینجا بدانی که شرح اذواق شاهدان حقایق جمال مطلق و واصلان ذروهٔ (کمال[4]) محقق در حیز بیان زبان نگنجد و لسان میزان هیچ عقل آنرا (بر نسنجد حرف[5]).

حرف عشق از سر زبان دورست شرح این آیت از بیان دور ست
هر خسی کی رسد به معنی عشق طالب (کام[6]) زین نشان دور است

قال (رحمه الله[7]) :

ولو (نضحوا[8]) منها ثری قبر میت لعادت الیه الروح و انتعش الجسم

(نضح[9]) پاشیدن آبست وثری خاک نمناک، وانتعاش برخاستن وضمیر اول (به مداومه[10]) وثانی بمیت. (وروح وجسم[11]) فاعل عادت وانتعش یعنی اگر (آن شاربان[12]) زلال (عرفان[13]) که ندمای مجلس شهود اند (تعبیه[14]) ازاقداح عنایت (ونفثه[15]) ازمصباح هدایت که محیی قلوب و ارواح و منور نفوس و اشباح است (بر حال[16]) غافلی از مردگان مقبرهٔ غفلت و جهالت گمارند بحیوهٔ معنوی زنده گردد و بمدد روح روح عرفانی از قبر جهالت و حرمان بر انگیخته شود و آتش تاسف فوت مطلوب

۱- بہ.
۲- قلوب.
۳- محنت.
۴- بکمال
۵- نسنجد ، شعر.
۶- نام.
۷- رحمة الله علیه.
۸- نضبحوا.
۹- نضبح.
۱۰- عاید به مدامة.
۱۱- و الروح و الجسم.
۱۲- از مشاربان.
۱۳- عرفانی.
۱۴- بقیهٔ.
۱۵- نعشه ای.
۱۶- خاک.

مقوی(۱) طلب او گردد.(۲)

تو آن انفاس رحمانی که جانها از دمت یابند
تو آن دریای غفرانی (کزو شویند زلتها۳)

قال رحمة الله(٤) :

ولو طرحوا فی حایط کرمها
علیلا و قد (اشفی۵) لفارقه (و۶) السقم

اشفی ای قرب من الهلاک. علیلا مفعول طرحوا(۷) و ضمیر (اشفی۸) عاید به علیل.

ای عزیز بدانک حقیقت «فی» سایهٔ های کامل مکمل است و «حایط» بدن مجعول مرشد که وعاء حقایق و اسرار و اناء معارف و انوار است و کرم دل صاحب کشف بود که مورد خطاب حکمت و منبع شراب محبت است و مراد از علیل محجوب غافل (و۹) محروم عاطل است یعنی اگر مریضی بسبب غفلت و حرمان و سقیمی بواسطهٔ (شفای۱۰) جهل و خسران در ظلمت تیه بعد وجهالت بهلاک ابدی نزدیک شده باشد چون در سایهٔ همای کاملی از مشرفان ولایة وطن سازد بعون ضیاء انفاس آن صاحب دولت از ظلمت امراض شکوک وجهالات به فسحت(فضاء۱۱) انوار یقین و مطالعهٔ کمالات اسرار دین مصحح و مزین گردد.(۱۲)

جانا زمی عشق یکی قطره بدل ده
تا در دو جهان یک دل بیمار نماند

۱- و مهیج.
۲- بیت.
۳- که می شوید خجالتها.
٤- علیه.
۵- اشقی.
۶- ندارد.
۷- بود.
۸- اشقی.
۹- ندارد.
۱۰- سقم و.
۱۱- فزای.
۱۲- بیت.

قال رحمه الله(١)

ولو قربوا من حانها مقعدا مشی
و ینطق من ذکری مذاقتها البکم

فاعل مشی ضمیریست راجع بمقعد وفاعل ینطق(٢) است وضمیر حان ومذاق عاید(٣) بمدامه یعنی اگر محجوبی عاجز که برودت هوای نفسانی اقدام همت او را از سیر الی الله معطل کرده باشد یا ناقصی که از (قلة٤) استعداد فطری لسان مقال او از ابراز دقایق معانی و(٥) اخراج حقایق عرفانی از مدارج خزاین روحانی قاصر بود اگر بجوار قرب (حانوت٦) ولایت مشرف گردد(٧) آثار تریاق صفای محبت مزیل امراض و افلاج او گردد و باعثهٔ ادای حقوق مودت محرک سیر او شود و کنوز جواهر معارف و ینابیع اسرار حکمت که در زمین (استعداد او٨) مدفون و مستور (بود بتحقق٩) اخلاص در مجاری نطق او بظهور پیوندد(١٠).

ز من ای دوست این یک پند بپذیر
بـرو فتراک صاحب دولتی گیر
که قطـره تا صدف را در نیـابد
نگردد گوهـر و روشن نتـابد
اسـاس کار وقتی محکم افتـاد
که موسی را خضر میگردد استـاد

قال (رحمه الله١١) :

١- علیه .
٢- بکم .
٣- است .
٤- قلت .
٥- از .
٦- جالوب .
٧- و .
٨- استعدادات .
٩- است به تحقیق .
١٠- مثنوی .
١١- رحمة الله علیه .

ولو عقبت* فی الشرق انفاس طیبها
و فی الغـرب (مزکوم لعـادله[1]) الشم

فاعل (عبقت[2]) انفاس است والشم فاعل (عاد[3]) وضمیر اول عاید بمدامه و ثانی راجع (بمزکوم[4]) واز شم، (قوهٔ شامه[5]) مراد است وتعبیق بوییدن باشد واینجا (عبقت[6]) بمعنی هبّت است یعنی اگر نسیمی از نفحات ربانی و(نفحه ای[7]) از تجلیات رحانی از مشرق غیب لاهوتی طلوع کند و در مغرب جثهٔ ناسوتی مفلسی فاسد استعداد بحکم اتفاق (عادی[8]) آن نسیم غروب کند بتاثیر نفوذ سریان طیب آن نسیم قوای (مدرکهٔ[9]) او حیوة ابدی یابد و شهود بروق تجلی جالی مشعل نیران شوق آن بیچاره شود و در انزعاج طلب و ابتهاج طرب قابل واردات غیبی و حامل اسرار تجلیات ربانی گردد([10]).

اگر آن شه نظر یک دم (بکار[11]) من در اندازد
هزاران طایر قدسی به پیش من (بر[12]) اندازد
گر آن خورشید بنماید جمال از مطلع وحدت
شب تاریک هستی را چو سایه در سر اندازد

قال رحمة الله([13]) :

ولوخضبت من کاسها کف(لامس[14]) لما ضل فی لیل و فی یده النجم

([15]) خضبت کف است وفاعل (ضل[16]) ضمیری عاید بلامس. مراد از کف قلب است

---

* عبقت باید باشد.
۱- مرکوم لعاذله.
۲- عقبت.
۳- عاذ.
۴- بترکوم.
۵- قوت شامیه.
۶- عقبت.
۷- تحفه ای.
۸- مجاری.
۹- مدرک.
۱۰- لظم:
۱۱- به حال.
۱۲- پر.
۱۳- علیه.
۱۴- الامس.
۱۵- مفعول ما لم یسم فاعله.
۱۶- ندارد.

و از نجم کاس و (مراد از کاس[۱]) فهم (است که[۲]) سمع قلب است. یعنی اگر جام شراب محبت ازلی که حقیقت آن نجمی از نجوم تجلیات (لطفی[۳]) است ملاقی دل (طالبی[٤]) گردد از غایت تأثیر لطافت آن جام آینهٔ دل طالب مصفا و نورانی گردد و از امراض اخلاق بشری وادناس صفات بهیمی خلاص یابد و (استصحاب[۵]) آثار آن تجلی هادی منهج طریق سالک گردد که(٦) بالنجم هم یهتدون*.

بنور عشق توان در طریق جان رفتن
بپای عقل درین راه کی توان رفتن
جنان جان نتوان یافتن بوهم (و[۷]) خیال
(ببوی[۸]) دوست توان اندر ان جنان رفتن

قال رحمة الله(۹) :

ولو (جلبت[۱۰]) سرا علی اکمه غدا بصیرا و من راووقها یسمع الصم

جلیت صیغهٔ مبنی للمفعول است و (اکمه[۱۱]) کور مادر زاد را گویند وراووق آنک شراب (۱۲) بدان صاف کنند و ضمیر راووق و فعل ما لم یسم فاعله راجع بمدامه است یعنی اگر حقیقتی از حقایق آن تجلی استعداد (بخش[۱۳]) که فیض اقدس عبارت از آن است بربی بصیرتی از (اجلاف[۱٤]) بادیهٔ غفلت ظاهر کرده شود بتأیید

۱- ندارد .
۲- که آن .
۳- لطیف .
٤- طالب .
۵- استخضاب .
٦- و .
* النحل / ۱٦ .
۷- ندارد .
۸- بنور .
۹- علیه .
۱۰- جلیت .
۱۱- آنکه .
۱۲- را .
۱۳- بخشی .
۱٤- اجلان .

آن حقیقت دیدهٔ دل(۱) بنور الله اسرار بین گردد و بوسیلت راووق مجاهدات طالب (صباخ(۲)) فهم‌طالب که سمع لطیفهٔ (قلبی(۳)) است(۴) واعی اخبار ربانی ومدرک اسرار روحانی شود که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت له سمعا و بصرا الحدیث(۵) :

ای ذره ای (تو(۶)) از نور تو بر عرش اعظم تافته
از عرش اعظم در گذر بر هر دو عالم تافته
آن ذره (دریت شده(۷)) خوۋرشید خاصیت شده
سر تا قدم زینت شده بر هر دو عالم تافته
بر عاشقان روی تو بر ساکنان کوی تو
از پرتو یک موی تو کار معظم یافته

قال (رحمه الله(۸)) :

ولو ان (رکبا یمموا(۹)) ترب ارضها و فی الرکب ملسوع لما ضره السم

(یمموا(۱۰)) ای قصدواو سم بفتح و ضم زهر است و لما جواب لو است و سم فاعل ضره وضمیر ارض عاید بمدامه یعنی چون جمعی از طالبان (عتبهٔ(۱۱)) جلال و فریقی از (قاصدان مقاصد(۱۲)) آمال در سیر منازل‌عالم علوی قصد جوارحضرت مولی کنند و در میان ایشان (رمنی(۱۳)) ملسوع بودکه نیش افعی هوی چشیده و الم هر محبت دنیا بباطن او رسیده وباسباب هلاک وخسران(ابدی(۱۴)) آرمیده(۱۵) بالتیام

۱- او.
۲- صحاح.
۳- قلب.
۴- و.
۵- شعر:
۶- ندارد.
۷- ذریت شد.
۸- رحمة الله علیه.
۹- راکباتمموا.
۱۰- تمموا.
۱۱- عقبهٔ.
۱۲- قاصد.
۱۳- زمین.
۱۴- ندارد.
۱۵- و.

آثار(تریاق[1]) محبت ویمن اجتماع همم همایون‌آن عیسی‌نفسان(حضر صفت، و حشت[2]) شقا و الم بعد آن رنجور(۳)مهجور بانس و لذت (و٤) سعادت قربت مبدل گردد (که[5]) هم قوم لا یشقی بهم جلیسهم(٦).

(از[7])آدم‌آن(دمت[8])گر گشت‌حاصل برین دریا روی همچون حواصل
از ان کار تو آمد پیچ بر پیچ که‌زان مرغان قفص دیدی دگر هیچ

قال (رحمه الله[9]) :

ولو رسم الراق حروف اسمها علی (جبین[10]) مصاب جن ابراه الرسم

فاعل رسم (راق[11]) وفاعل ابراه (بود[12]) وجن فعل ما لم یسم فاعله و ضمیر مضمر در وی. و ضمیر ابراه راجع بمصاب ورسم نقش است و مصاب دیوزده و از (جبین[13]) قوۀ حافظه مراد بود که حقایق اسرار ملکوتی وجبروتی برلوح او مرتسم می شود. و اوست که مدرک و ضابط معانی معقولات است یعنی اگر مرشد کامل اسرار تفاصیل اسما و صفات محبت را از خواص (و[14]) حقایق مراتب علویات و سفلیات و شرایط وآداب سیر سالک در منازل روحانیات و جسمانیات و (کیفیت[15]) ترقی ووصول بمقام‌قرب بدست‌کاری (تربیت[16]) ونصیحت وقلم ارشاد بر (صحیفۀ[17]) باطن مصروع حرص و ریا و مجنون سکر شهوت و هوا و مصاب مصایب هموم (دنیا[18]) رقم فرماید از علت تصورات وهمی و تخیلات نفسی خلاص یابد.

۱- تریام .
۲- خضر صفتان ، خست و .
۳- و .
٤- ندارد .
۵- و .
٦- مثنوی .
۷- ز .
۸- داست .
۹- رحمة الله علیه .
۱۰- جنین .
۱۱- الراق .
۱۲- الرسم .
۱۳- جنین .
۱٤- ندارد .
۱۵- و کیفیات .
۱٦- ترتیب .
۱۷- صفحۀ .
۱۸- ردلیا .

دوش مرا گفت یار چونی ازین روزگار
چون بود آنکس که یافت دولت خندان خویش
باد سعادت رسید دامن ما را کشید
بر سرگردون زدیم خیمه (و[۱]) ایوان خویش

قال (رحمه الله[۲]) :

و فوق لواء الجیش لو رقم اسمها لا سکر من تحت اللوا ذلک الرقم

لاسکر جواب لو بود والرقم فاعل او ومن تحت اللوا مفعول (او[۳]). ازلواء ظل وجود مراد است که المتحابون فی ظلی و از جیش ارواح (متعینه[٤]) واشباح متشخصه و از رقم کیفیت سر تعلق قدرت بمقدورات یعنی اگر حقیقت آن شراب (مغرق[٥]) مدهش که سر قدر عبارت ازآنست بر سطح لوای وجود مرتسم شود و عرایس ابکار اسرار ازلی برارایک ازمنه و امکنه که مواد ظل وجود و مظاهر لوای جود اند جمال طلعت خود بر بصایر (لشکر[٦]) مقربان و صدیقان که والهان سبحات جمال و تایهان بیدای جلال اند جلوه (دهند[۷]) همه مست (اسرار عنایت[۸]) ازلی و پای بست آثار کفایت ابدی گردند.

ای هر دو کون روشن از آفتاب رویت
(وی[۹]) نه سپهرچون مرغ دردام زلف (و[۱۰])خالت
برباد داده دل را آوازهٔ فراقت
در خواب کرده جانرا افسانهٔ جمالت

۱- ندارد .
۲- رحمة الله علیه .
۳- اسکر بود .
٤- منبثه .
٥- معرف .
٦- شکر .
۷- دهد .
۸- عنایت اسرار .
۹- وبن .
۱۰- ندارد .

عقلی که در حقیقت بیدار مطلق آمد
تا حشر مست (خفته در خلوت[۱]) خیالت

قال رحمه الله[۲] :

تهذب اخلاق (الندامی[۳])فیهتدی   بها لطریق العزم من لاله (العزم[٤])

فاعل تهذب ضمیریست راجع بمدامه و اخلاق مفعول[۵] و فاعل یهتدی من و ضمیر بها عاید باخلاق و باسببیت راست و لام (طریق[٦]) بمعنی الی (است[۷]) و لاله بمعنی (لیس. یعنی[۸]) چنانچه شرب شراب (صوری[۹]) مزیل مواد متعفنه و فضلات فاسده است از بواطن (معلولان امراض[۱۰]) جسمانی همچنین این[۱۱] شراب معنوی بواطن مستعدان کمالات حقیقی را از امراض اوصاف مهلکه و اخلاق مبعده از حرص و حسد و بخل و ریا و کبر و عجب که از لوازم قوای بهیمی وسبعی و مواد (امراض[۱۲]) قلبی و روحی است[۱۳] مصفا می‌گرداند و (بطالان[۱٤]) حضیض کسالت را از مضیق فترت بفضای (سیر و از فضای سیر بذروهٔ اعلا[۱۵]) طیر می رساند[۱٦] :

ای بند تو غمگسار عاشق   وی بند تو گوشوار عاشق
ای گنج دوای رأفت تو   از بهر تن نزار عاشق
از جذب (و[۱۷]) کشیدن غم تو   (هر[۱۸]) زیب و نظام کار عاشق

۱- و خفته در جلوهٔ .
۲- علیه .
۳- الندایی .
٤- عزم .
۵- او .
٦- لطریق .
۷ و ۸ و ۹- ندارد .
۱۰- معلولات مرض .
۱۱- شرب .
۱۲- ندارد.
۱۳- مهذب و.
۱٤- باطلان.
۱۵- سکیر به ذروهٔ اعلای.
۱٦- شعر.
۱۷- هم.
۱۸- مر.

قال (رحمة الله[1]) :

ویکرم من لایعرف (الجود[2]) کفه　　و یحلم عندالغیظ من لاله الحلم

فاعل یکرم من است در من (لایعرف[3]) و فاعل یحلم من است در من (لا الحلیم[4]) و(کف[5]) فاعل (یعرف[6]) چون تأثیرات خواص شراب معنوی مواقع تصرفات سری و قلبی را از ظلمات اخلاق حرص و بخل وادناس اوصاف کبر و عجب که از لوازم صفات بهیمی و سبعی اند در مقام (تخلیه و تزکیه[7]) مزکی و و مصفامی گرداند. باز در مقام (تحلیه[8]) سروجود سالک را بحلل جود و سخا و زیور حلم وحیا (محلی ومزین[9]) میگرداند وخلیفهٔ روح را در(بارگاه[10]) قلب برسریر روح و صفا می نشاند.

بیا کین عاشقی از سر (گرفتیم[11])　　جهان خاک رادر (زر[12]) گرفتیم
زمین(و[13]) کوهودشت(و[14])باغ جانرا　　همه در حلهٔ اخضر گرفتیم
زمین را از (مها را برگ و بر[15]) شد　　ز سرّ خویش برگ و بر گرفتیم

قال رحمة الله[16] :

ولو نال فدم القوم لثم فدامها　　(لاکسبه[17]) معنی شمایلها اللثم

(فدم بلید[18]) کند فهم را گویند و فدام دهان بند خم و (لثام دهان[19]) بند

۱- رحمه الله علیه.
۲- الوجود.
۳- لا لعرف.
٤- لاله الحلم.
۵- کفه.
٦- من لایعرف. یعنی
۷- تزکیه و تجلیه.
۸- تجلیه.
۹- مزین و محلی.
۱۰- بار.
۱۱- گرفتم (در مصرع بعدی و در آخرابیات دوم و سوم نیز به جای گرفتیم، گرفتم آمده).
۱۲- بر.
۱۳- ندارد.
۱٤- ندارد.
۱۵- بهاران برگ بر.
۱٦- علیه.
۱۷- لاکشبه.
۱۸- قدم پدید.
۱۹- اشام وهان.

آدمی و شمایل اخلاق (حمیده[1]) فاعل نال لثم است و قدم مفعول وی ولثم (دوم فاعل اکسبه[2]) و ضمیر مفعول متصل بوی و معنی شمایلها مفعول دوم وی. از قدام تقوی و شرع مراد است که حاجز و مانع (دعا[3]) وجود مرید صادق می گردد از تقرب شبهات و مراد از لثام ارشاد شیخ عارف است که دهان نفس امارهٔ طالب را بنصیحت و ارشاد از (اعتراف[4]) شهوات نفسانی و لذات جسمانی (می بندد[5]) حاصل کلام آنست که اگر غافلی بلید که بر اعلام و (اخطار[6]) منازل سیر سایران([7]) جادهٔ کمال اطلاع (نیافته[8]) باشد و اسرار حقایق عرفانی که در جبلت واستعداد او(مرکوز[9]) است بظهور (نه پیوسته[10]) وتصرفات بصیرت او از قوة بفعل نیامد چون بمفتاح عزایم تقوی و شرع (و مصباح نیاز[11]) و درد ، مهر موانع ازدهان (سر کامل مرشد[12]) بردارد فیض اسرار ولایت مرشد مبب اکتساب کمال او گردد :

گر سر سودای او داری سری — هر زمان بر آستان می بایدت
ور (سر[13]) بازار او داری دلی — فارغ‌ازسود (و[14]) زیان‌می‌بایدت
تا زمانی رو بدرمانی رسی — هر زمان دردی نهان می بایدت

قال (رحمة الله[15]) :

یقولون لی صفها وانت (بوصفها[16]) — خبیر(اجل[17]) عندی باوصانها العلم

۱- جمیده را.
۲- دویم فاعل کشبه.
۳- وعای.
٤- غتوان (باید اغتراف باشد ؟).
۵- می بند.
٦- احضار.
۷- لکا.
۸- یافته.
۹- مذکور.
۱۰- بیواست.
۱۱- مصباح سازد.
۱۲- سر او مرشد کامل.
۱۳- سری.
۱٤- ندارد.
۱۵- رحمة علیه.
۱٦- بحالها.
۱۷- جل.

صفاء ولا ماء و لطف ولا هوی و نور ولا نار و روح ولا جسم

فاعل یقولون مبتدیان طلب کمال اند و صفا خبر مبتداء محذوف است ای : هی صفاء لا کصفاء الماء بل هی اصفی منها بمراتب غیر محصورة و لطف لا کلطف الهوابل هی الطف منها (بدرجات غیر[۱]) متناهیة و نور لیس نوریته کنوریة النار انها (تستلزم[۲]) الاحراق والافناء بل من شان نوره افاضة الوجود والکمال والحیوة والعلم والمعرفة علی الابدان والقلوب وقوله (اجل[۳]) عندی باوصافها العلم (اشارت[۴]) است (بدان[۵]) که مرشد کامل نتواند که آنچه لایق حوصلهٔ طالب صادق باشد بدو نرساند چه این معنی ظلم بود.

قال (رحمه الله[۶]) :

محاسن (تهدی[۷]) الواصفین لوصفها فیحسن فیها منهم النثر و النظم

و یطرب من لم یدرها عند ذکرها کمشتاق (نعم کلما[۸]) ذکرت نعم

محاسن خبر مبتداء محذوف است ای : لها محاسن. و فاعل (تهدی[۹]) ضمیری است عاید به محاسن([۱۰]) وهمچنین ضمیر لوصفها وفیها وضمیر منهم راجع بواصفین و (نثر[۱۱]) فاعل یحسن* و لام در لوصفها بمعنی الی است ومن فاعل یطرب و نعم بفتح النون و سکون العین اسم یکی از معاشیق است یعنی این شراب را خواص حمیده بسیار ست (و[۱۲]) از جمله خواص آن یکی آنست که واصفانرا بوصف و ثناء خود دلالت کند تا بلبل زبان مشتاقان حضرت صمدیت در (ریاض[۱۳]) اسرار بذکر

۱- بمراتب. ۲- یستلزم. ۳- اهل.
۴- اشارات. ۵- ندان.
۶- رحمة الله علیه. ۷- یهدی.
۸- بغم کلها. ۹- یهدی.
۱۰- معشوقه. ۱۱- و النشر.
* یحسن باید باشد.
۱۲- ندارد. ۱۳- ریاضت.

محامد لا احصی ثناء علیک سرائیدن (گیرد[۱]) و بلذت استماع و ذوق آن اسرار شجرهٔ وجود سامع در اهتزاز آید اگرچه ذوق حقیقت آن نچشیده بود و جمال طلعت آن ندیده چنانک عاشق مشتاق باستماع ذکر معشوق در طرب می آید و او را از آن طرب آتش (محبت[۲]) می افزاید :

چو یاد او شود مونس ز جان اندوه بستاند
چواندوهش (شود غم خور[۳]) ز دل تیار برخیزد
نوای مطرب عشقش اگر در گوش جان افتد
ز کونین (دست بفشاند[۴]) قلندر وار برخیزد
صبا گر از سر زلفش بگورستان برد بوئی
ز هر گوری دو صد بیدل ببوی یار بر خیزد

و قال رحمة الله([۵]) :

و قالوا شربت الاثم کلا وانما شربت الذی فی ترکها عندی الاثم

چون بعضی از حکماء عرب خمر صوری را اثم می نامند* بموجب تنزیل ربانی که «واثمهما اکبر من نفعهما**» (یا خود بمقتضای آنک[۶]) سکری که حاصل آنست([۷]) مزیل شرف عقل نظری و فاضح اوصاف بشری است بجهت رد تهمت([۸]) محجوبان میگوید که مستی صاف (نوشان[۹]) صفهٔ صفا نه از شراب خمر انگوری و

۱- گیرند ۲- ندارد. ۳- شادی.
۴- داست افشاند. ۵- علیه.
* این جا در حاشیهٔ نسخه ای که متن قرار داده ایم آمده است :
شربت الاثم حتی ضل عقلی کذاک الاثم یذهب العقول (که بالعقول باید باشد)
** البقرة : ۲۱۹
۶- یا خود آنکه به مقتضای. ۷- که.
۸- آن. ۹- نوشان.

آشامیدن می(سوریست[١]) چه رغبت آن خمر (از کوری[٢]) و شارب آن از (اصل[٣]) سعادت و منبع کمال در غایت دوریست و شرب آن شراب نتیجهٔ ضلال و معقب عذاب ونکال است وشرب شراب محبت مورث وصال و(منتج[٤]) کمال است آن موجب هوان وخسار واین مظهر عز وافتخار. شرب آن شراب (سیرت[٥] جهال و(اشرار[٦]) تحصیل ذوق این شراب شیوهٔ ارباب قلوب و اخیار([٧]) :

پیش از آن کاندر جهان باغ (و[٨]) می وانگور بود
از شراب (عشق جانان[٩]) جان ما مخمور بود

قال رحمة الله([١٠]) :

هنیئا لاهل الدیر (کم[١١]) سکروابها و ما شربوا (منها ولکنهم هموا[١٢])
و عندی منها (نشوة[١٣]) قبل نشأتی معی ابدا تبقی و ان (بلی[١٤]) العظم

(نشوة[١٥]) مبتدا است وعندی خبر وی فاعل تبقی ضمیریست عاید([١٦]) ومراد از اهل دیرملازمان آستانهٔ (جلال[١٧]) ومجاوران بارگاه جمال اند که بسبب(بقایاء[١٨]) وجود رسمی از پس پرده های افعالی و صفاتی نغمات لطایف معارف می سرایند و بتعبیق روایح نفحات اسرار ذاتی ، مستی (می افزایند و از حقیقت شرب اسرار تجلیات[١٩]) ذاتی که محرق دیرو (مفنی[٢٠]) غیرست هنوز خبر نیافته اند چه اگر

١- صوریست. ٢- الکوری.
٣- اهل. ٤- منبع.
٥- سیر. ٦- اشراب.
٧- بیت. ٨- ندارد.
٩- لایزالی. ١٠- علیه.
١١- قد. ١٢- فیها ولکنهم هم.
١٣- نسوة. ١٤- بلی.
١٥- نسوة. ١٦- به نسوة.
١٧- اجلال. ١٨- بقاء.
١٩- می افزاید و از صر شراب اسرار. ٢٠- مغنی.

پروانهٔ همم این فریق مرکب شوق بر عین شمع سبحات جلال ذاتی راند از حقیقت اسم و رسم(١) دیر و دیار آثار نماند و در بیت دوم از مشرب خود خبر میدهد که آثار آن مستی که روح قدسی در مجلس وصال شراب محبت (می نوشد[٢]) و کمال جمال احوال از نظر اغیار (می پوشید[٣]) و لذت ذوق آن جام که در بزم احدیت از دست ساقی عنایت بکام جان اومیرسد تا (ابد[٤]) انقطاع پذیر (نیست[٥]):

ولیست حدیث العهد شوقا ولوعة　　حدیث هواکم فی(حسای[٦]) قدیم
و مادمت حیالست انسی و دادکم　　و لو کنت میتا و العظام رمیم

قال رحمه الله(٧) :

علیک بها صرفا وان شئت(مزجها[٨])　　فعدلک عن ظلم الحبیب هو الظلم

ضمیر اول و ثانی عاید بمدامه است و ظلم بفتح ظا و سکون لام بیاض دندان است و مراد از صرف محبت ذاتی و از ممزوج محبت صفاتی و از بیاض دندان ظهور نفحات ربانی. (و[٩]) وصیت میکند سالک را بتحصیل ذروهٔ کمال و توجه بکعبهٔ آمال که آن محبت ذاتیست وسبحات تجلی (آن عالم مغنی‌انیت[١٠]) ومحرق پردهٔ ادبار غیریت است واگر بسبب قصور عزم وضعف استعداد آن سعادت میسر نشود باری تعرض نفحات صفاتی که آن هم از وجهی عین ذاتست غنیمت(دارد[١١]) چه دون‌این مقام ، عالم کثرت افعال و احتجاب تلبیسات اهل (ضلال است[١٢]) :

و انی لآتی ارضکم کل لیلة　　لعلی اراکم اواری من براکم

١- و.　　٢- می نوشند.
٣- می پوشند.　　٤- ابدان.
٥- نظم:　　٦- حشای.
٧- علیه.　　٨- مرحبا.　　٩- ندارد.
١٠- از عالم ذات معنی انیت (ظاهرا به جای مغنی و معنی، مفنی باید باشد).
١١- ندارد.　　١٢- ضلالت. نظم :

قال (رحمة الله[1]) :

ودونکها فی (الحان استجلها[2]) به علی نغم الالحان فهی بهـا غنم

دونکها ای خذها و ضمیر آن عاید است بمدامه و نغم جمع نغمه است و «با» در «به» بمعنی فی است وضمیر (او[3]) عاید بحان و با در بها بمعنی مع و ضمیر او عاید به الحان وهی عاید بمدامة واز (جان[4]) مقام محبت وشوق میخواهد یعنی ملازم مقام محبت می باش و رشاش حیوة علمی بر اموات قبور جهالت می پاش زیراکه ملازمت این مقام (باسماع[5]) نغمات (واردات[6]) غیبی ومخاطبات سری وقلبی غنیمت عارفان و سبب ظهور کمالات سالکان است چنانک ناظم گفت(۷) :

فاعجب من سکری بغیر مدامة و اطرب فی سری و منی (طربیتی[8])

قال (رحمه[9]) الله :

فمـا سکنت و الهم یوما بمـوضع کذلک لم یسکن مع (النغم[10]) الغم

فاعل سکنت مدامه است و (واو والهم بمعنی مع[11]) و فاعل لم یسکن الغم و از یوم وقت مرادست و از غم حجاب. یعنی (ساربان[12]) مشارب عرفانی را در حالت ملاحظهٔ لطایف (که[13]) مخاطبات ربانی و مسامرات روحانی ، هموم واحزان که از (نتایج[14]) تعلقات جسانی و(تشبثات[15]) نفسانیست مزاحم نگردد وذوق شهود اسرار ریاض قدسی و(حجب[16]) غموم عوارض حسی دریک حال جمع نشود(۱۷):

۱- رحمه الله علیه.
۲- الجان و استحلها.
۳- آن.
۴- حان.
۵- به استماع.
۶- وارادات.
۷- بیت:
۸- طربیة.
۹- رحمة.
۱۰- النعم.
۱۱- الهم عطف بروی.
۱۲- شاربان.
۱۳- ندارد.
۱۴- نیاع.
۱۵- تسبیات.
۱۶- حجت.
۱۷- شعر:

در بارگاه دردت درمان چه (بار[1]) دارد
با جلوه گاه وصلت هجران چکار دارد
با روح وصلت ای جان غم کیست تانهد پای
با کفر بت پرستان ایمان چکار دارد

قال (رحمه الله[2]) :

و فی سکرة منها ولو عدر ساعة   تری الدهرعبداطایعاولک الحکم

یعنی اگر ساعتی در مدت سلوک بواسطهٔ سکر شراب محبت در فنا فی الله از ادبار هستی موهوم خلاص یابی(۳) بشرف خلعت بقاء حقیقی باق گردی که «من قتلته محبتی فانا دیته»* پس بحکم «و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی»** در آن (حال[4]) هر تصرفی که از تو (ظاهر[5]) شود آن ظهور تصرفات و شؤون حق بود (درمظاهر ناسوتی تو[6]) وچون روزگار مطیع احکام تصرفات حقانی است بوسیلت مقام خلافت محکوم احکام تو گردد.(۷)

درین دریا فکن خود را مگر درّی بدست آری
کزین دریای بی پایان گهر بسیار بر خیزد

وگر موجیت برباید چه دولت مر توزازان به؟
که عالم پیش قدر تو چو خدمتکار بر خیزد

۱- کار.
۲- رحمه الله علیه.
۳- و.
* مضمون این عبارت نزدیک است به حدیث قدسی معروف : . . . و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فانا دیته.
** الانفال/۱۷ .
۴- حالت.
۵- صادر.
۶- از مظهر ناسوتی.
۷- شعر:

قال رحمه الله(۱) :

(فلا[۲]) عیش فی الدنیا لمن کان (صاحبا[۳])

و من لم یمت سکرا بها فاتــه الحــزم

صاحیا وسکرا هر دو (منصوب[٤]) بحال است و ضمیر متصل بفات مفعول وی است و عاید بمن و الحزم فاعل وی. یعنی چون شرف مقام محبت (بمثاتیست[٥]) که به سبب حصول واردی از واردات اسرار آن مقام که عبارت از ان سکر است طالب را از درکهٔ ذلّ زوال و فنا باعلا درجات کمال و بقا میرساند پس هر که بقصور خودی عاریست ازین شهود، عدم (آنکس به[٦]) از وجود. و هر که در فنا فی الله در (استبدال[۷]) ذلت فنای عبدانی بعزت بقاء حقانی(نکوشد[۸]) آنکس‌را حازم و عاقل نگویند :(۹)

تا جان دارم بوُم بگفت (و[۱۰]) گویت (وین[۱۱]) عمربسر برم به جست‌وجویت

با باد صبا دست به پیمان آرم تـا از پی من بخـاکم آرد بویت

قال (رحمة الله[۱۲]) :

علی نفسه فلیبک من ضاع عمره ولیس له منها(نصیب[۱۳]) ولاسهم

چون اعظم آلات اکتساب کمال و اکرم حالات نیل فضل و نوال اوان گنج حیوة و زمان جواهر انفاس و ساعات است که (طالب لبیب[١٤]) بوسیلت آن اکتساب (سعادات ابدی و اصطیاد[١٥]) کمالات سرمدی می تواندکرد و نفس عزیز

۱- علیه. ۲- ولا.
۳- صاحیا. ٤- مطلوب.
۵- به مثابه ای است. ٦- آنکسب.
۷- استدالال. ۸- نکوشید.
۹- رباعی. ۱۰- ندارد.
۱۱- وی.
۱۲- رحمه الله علیه. ۱۳- یصیب.
١٤- سالک بسبب یافتن و رسیدن. ۱۵- سعادت ابد و اصطباد.

خود را از گرفتاری تیه خسران و ظلمت (وحشت[1]) حرمان بنعیم ریاض حقایق عرفان و لذت حصول انوار مدارج ایقان می تواند رسانید پس هر که باوجود استعداد و فرصت طلب مراد، از تحصیل این سعادت بازماند و زمام اهتمام بدست تصاریف امور فانی مکدر(منغص[2]) دنیوی داد بحقیقت ازمردودان منکوس ومخذولان منحوس است که مهروب را مطلوب داشته و مطلوب را مهروب انگاشته است «اولئک الذین خسروا انفسهم و ضل عنهم ماکانوا یفترون لا جرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون*» و کدام غبن و حسرت عظیم تر از آنک احمقی باوجود استعداد تحصیل(سیادت[3]) پادشاهی‌وفرصت اکتساب ذوق (سعادت نامتناهی[4]) محنت خارکشی و مذلت کناسی اختیار کند و مدبری که (حیران عبش[5]) ضلال و لهفان عطش زلال (از مفاوز[6]) بیداء عدم بسواحل دریای کرم وارد گردد (و[7]) اوقات فرصت غنیمت ندارد و ساعات مهلت بلهو([8]) غفلت ولعب([9]) شهوت گذارد و بآخر جال تجلیات نفحات ربانی نادیده وذوق شراب محبت از اقداح اسرارعرفانی(ناچشیده تا[10]) نفیر حسرت([11]) حرمان وزفیر داغ(خسران[12]) با لب خشک و دیدهٔ‌گریان بظلمت خانهٔ عدم باز گردد جای آنست که زمینیان از حال او عبرت([13]) گیرند و آسمانیان از نکال او نوحه در گیرند.

جعلنا الله ممن سعد بطاعته وفاز بمحبته ولا (یوقعه[14]) الهوی فی‌خسران الفوت ولا یحل به حسرة بعدالموت انه الواهب المنان ذوالفضل(و[15]) الاحسان والجود و الامتنان و الحمد لله وحده و السلام علی من اتبع الهدی.

۱- خست و.
۲- منقص.
* هود /۲۱ و ۲۲.
۳- سعادت.
۴- نامتنا.
۵- باخسران.
۶- مغاور.
۷- ندارد.
۸- و.
۹- و.
۱۰- تا کشیده با.
۱۱- و.
۱۲- هجران.
۱۳- او عبرت (تکرار).
۱۴- ولو یوقفه.
۱۵- ندارد.

باب پنجم

مرادات دیوان حافظ*

میر سید علی همدانی

عکس نسخهٔ خطی موجود در موزهٔ بریتانیا

---

* دربارهٔ این رساله در صفحات ۱۷۶ تا ۱۷۹ توضیحاتی داده شد ، به همان جا برگردید و بعضی تسامحاتی را هم که در هنگام نقل از این رساله در آنجا روی داده پس از مقابلهٔ با خود رساله اصلاح فرمائید.



بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه مرادات دیوان حضرت خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمة نقل است
از حضرت امیر کبیر امیر سید علی همدانی قدس سره السامی مدام که
میخانه و بتکده و شرابخانه باطن عارف را گویند که از حقایق و
شوق الهی با خبر باشند ترسا مرد روحانی را که صفت ذمیمه
نفس اماره تبدیل یافته باشد [illegible] نفس لوامه که متصف بصفات
حمیده باشد ترسابچه الهام غیبی را گویند که از عالم غیب بر دل
سالک فرود آمده است و شاهد تجلی معنوی را گویند که در صفت
ماورای صفت سالک ظاهر شود و دیر و خرابات عالم معنی عارف را

گویند گبر و کافر کسی را گویند که موحد و یکرنگ باشد که روی او از
ماسوی الله تافته باشد می و ذوق و شوق را گویند که از او مستانه بود انوار
غیبی ادراک معنی کنند زنار علامت یکرنگی و یکجهتی در دین متابعت
راه دین باشد کلیسه و کلیسا و کنشت عالم شهود را گویند یار و محبوب
و دوست حقیقت روح را گویند غمزه و بوسه فیض وجد
باطنی را گویند که نسبت بر سالک واقع شود و هر جا که لب و دهان
گویند صفت حیات باشد قلاش و قلندر اهل ترک را گویند چشم و ابرو
صفت جمال و کمال الهام غیبی را گویند مست و شهید اهل جذبه را
گویند خمار و بار و فروش پیر و مرشد کامل را گویند والله اعلم بالصواب
ایضا شرح ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود شرح این بیت تعلق
بقصه دارد که روزی پادشاه گونگاله برای تفرج سوار شده بود
و در خانه وزیر سه دختر بودند نام یکی سرو و نام دوم لاله و نام سیم

گل بود ایشان هر سه نو اسرن عجبه دیدن بر بام رفته بودند و
پادشاه را دیدند و نظر پادشاه هم افتاد و ندا باز پادشاه در باغ
آمد و مجلس ساخت وزیر را ساقی کرد و فرمود ساقی حدیث سرو
گل و لاله میرود بعد از آن فرمود که مصراع این که گوید هیچکس گفتن
نتوانست بعضی گفتند که شاعری در شیراز است اگر کسی پیش
او برود مصراع دوم بگوید پادشاه وزیر را تعین کرد و بسیار تحفه
بحضرت حافظ فرستاد بعد از مدتی وزیر پیش خواجه رسید و تحفه
پیش وی نهاد حضرت خواجه حافظ تحف را بفقرا داد و فرمود
که برای چکار آمده وزیر مذکور تمام کیفیت عرض کرد که یک مصراع
پادشاه انشا فرمود و دوم مصراع گفتن کسی نمیتواند حضرت خواجه
حافظ همان روز این غزل انشا فرمودند مقصود بیت سرو که بود سه
حیض دیده بود پادشاه فرمود که وزیر ساقی حدیث سرو گل و لاله میرود

و چون هر سه سیمین بدن دوست بنابر آن حضرت خواجه فرموده‌اند
این بحث با ثلاثه غساله میرود ایضا یک غساله بود که سه دختر
داشت نام یکی سرو و نام دویم گل و نام سیوم لاله ثلاثه غساله باعتبار
آنکه می سه ساله را ثلاثه غساله میگویند چنانچه خواجه حافظ در جای
دیگر گفته اند می سه ساله و محبوب چارده ساله همین بس است
مرا صحبت صغیر و کبیر باعتبار آنکه سه پیاله میخورند و پیش ازین
آب انگور است که چون اول پیاله بخورد همچو سرو روان گردد
و در پیاله دویم همچو گل بشکفد و در پیاله سیوم همچو لاله بگردد و
مراد ثلاثه غساله سه کرت بمجلوج پاک کردن که غسالان مرده را
می شویند از لوث و کلمه شهادت میگویند آنچنان سه ساله اسعد
که رب و حیات و هستی را می شویند و مراد سه حال بکلی وجوانی
و پیری است ایضا ساقی مراد مرشد که ذات جمال لایزالی باشد

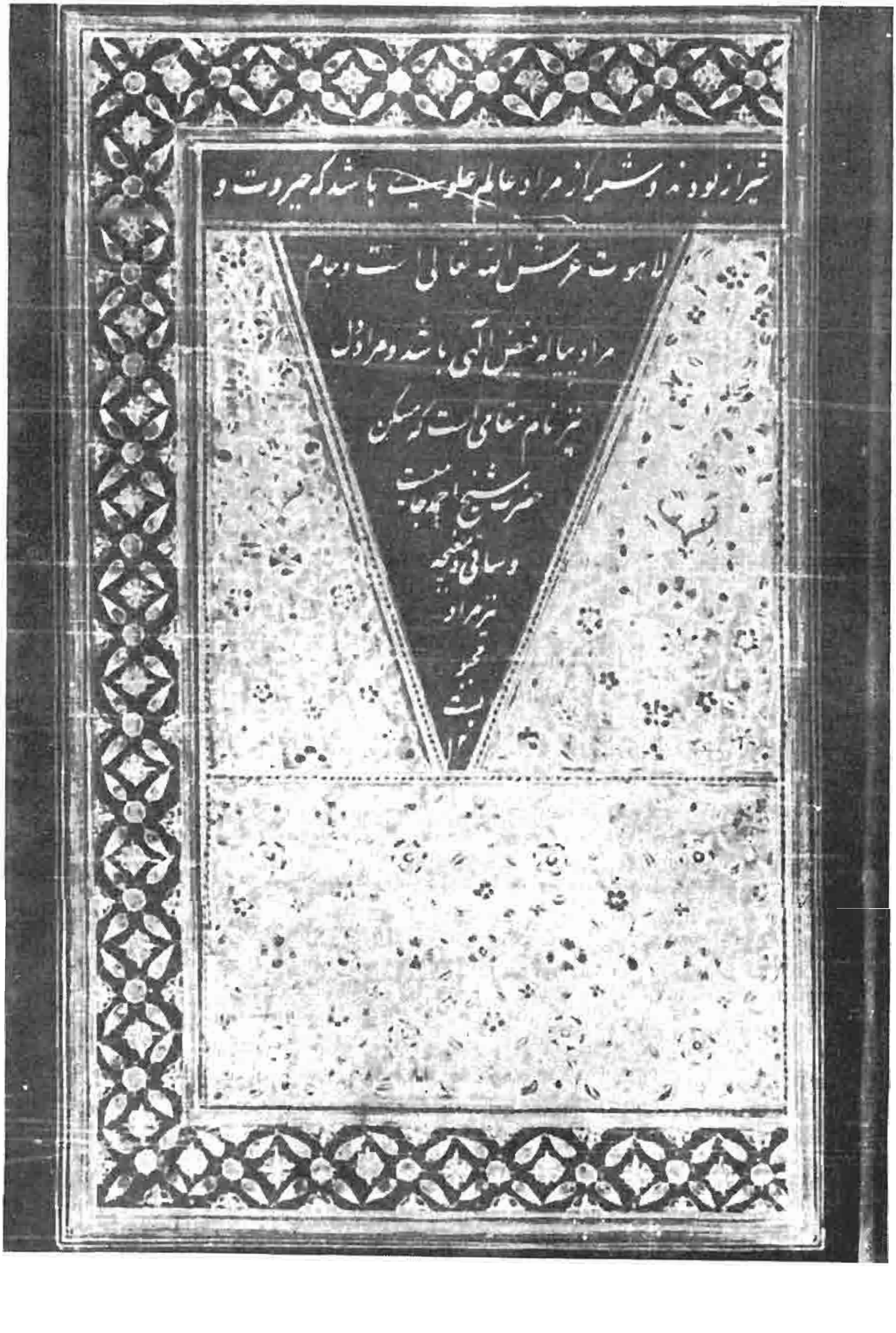
که پرورنده درون عارفانست و محبوب مراد جای دوستی عزت
که حق سبحانه و تعالی باشد که دوستی و سالکانرا بنظر خود کشنده و
جاذب است مطلوب مراد جای طلب است که چیزی که ز ذات
ذو الجلال باشد که خواهش کننده است مر طالب السوی خویش
مقصود و مراد جای مقصد تجلیات حقیقی لم یزل باشد که خدای تعالی
تبارکست و همه از وست ماه صیام مراد غفلت که باطنی باشد
ما واست که معرفت عالم الغیب وی نموده باشد ماه صیامرا
عید مراد اتصال محبوب حقیقی باشد که آن وقت مقصود کلیات
با فرحت است مر عارفانرا بهار مراد شوق و ذوق سالکان
باشد که ایشانرا فرحت ماسوی الله غیری نیست که آن ساعت بهار
عاشقان حقیقی است در ولایت بوقت بهار مردمان جمع شده در
باغ می نشینند و غزل میگویند و آن وقت خوشی و خرمی است

دو شراب [illegible] کتاب [illegible] مراد جای شراب چکانیدن
آن شراب تجلیات الهی باشد که [illegible] بقطر عارفان
حقیقت می نماید و ایشان همت [illegible] خاطر و حاضر اند و ایشان
مرتبه اولیا و انبیاست شراب مراد معرفت حق سبحانه
و تعالی که وقت دل عارفان و سالکان فایض حقیقت است
و رازم مراد محبت حق جل و علا باشد که در دل ایشان مختفی است
و علی الله و الهم [illegible] و کم [illegible] مدح مراد فیض محبت حق
تعالی و آن حقیقی است نه مجازی که هیچگاهی متبدل و متغیر نمی شود
و مجموعه است و وصال مراد روح صفت شده و مقامی باشد
که میان او و میان خدا تعالی هیچ حجابی نمانده باشد
فراق مراد محبت محبوب حقیقی بغایت کشنده باشد که او مراد
رسیده و تجلیات الهی بوی روی نموده است و جمعیت بخاطر ش

رسیده باشد آن فراق است از معشوق مراد ذات حق سبحانه
و تعالی است که عاشقان صادق را بجو و کشانست عاشق مراد آنکه
بعشق معشوق حقیقی مستغرق شده مدام با و منتظر و نگران باشد
و بجور و بجفای او صابر و متحمل بار گران و رنج و راحت او راضی
باشد گل مراد آنکه خوشبوی و خوشخوی باشد آن حق تعالی است
که همه عطریات را باد صبا که یکی از حلقه بگوشان است گل بیزی
میکند بلبل مراد عارف فانی است که مدام بذکر حق و در فکر
اوست و از نفس اماره فارغ البال گشته بیاد حق تعالی مشغول
است و ایشانرا سحرخیز و سحرخوان نیز خوانند و طالب مراد
مطلوب آمده و دوش مراد عمر گذشته را نامند و وقت ماضی را
نیز گویند و آب مراد تجلیات است که عارفان و سالکان شب و روز
بآن لحظه و لمحه طالب اند و صبا مراد آنکه میان عاشق و معشوق میانجی

وخبری بیا و بعضی مهتر جبرئیل علیه السلام را نامند و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم را فرود آید و نیز بو سیتی حضرت حق
سبحانه و تعالی و جناب حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم عاشق
و معشوق گویند بدین سبب صبا را به پیک منسوب و قرار داد
و بوی معشوق بعاشق رساند چنانچه بوی پیراهن مهتر یوسف علیه
السلام بحضرت یعقوب علیه السلام رسیدی و رقیب مراد
نفس اماره باشد تا که نفس اماره را نجو د نیرد از روی محبت
معشوق برسند و نیز رقیب محافظ محبوب است پیر مغان و مغبچه
مراد مرشد حقیقی باشد که رهنمای راهی است و سعی او
تا بحدیست که باقصی الغایت رسانیده و حواس خمسه را از و
دو رساخته تا بکمال مراد رساند تا هدایت ملم ریلی
با و محفوظ کرده و خط و خال و زلف و ابروی و مژگان و ذنخ

وغنج و ناز و کرشمه غمزه ازینها مراد زیبائی است و تجلیات
و انوار ذات حق تعالی است مطرب مراد عارف سالک
باشد که ایشان ترنم و غلغله ذکر و توحید می سرایند عشق مراد
فانی شدن در محبت حق تعالی است و تمیز گشتن از هستی خود
و عشق کامل آنگه شود که دو سه چیز نماند اول عقل دوم شرم
سوم قرار و حافظ تخلص است و شمس مراد حافظ فتح اسمه
و شمع جهان شد که امی بود و کلامش لسان الغیب است
او مست ساقی قلم نیل بود و محتسب مراد زاهدان و صوفیان
که مانع خرابات بودند و مرشد خواجه سه کس اند حضرت شیخ
الاسلام شیخ محمد جام دوم حاجی قوام الدین و سیوم
شیخ شهاب الدین و محبوب مجازی او نیز سه کس بودند سلمی
و خواجه عبد الصمد و آصف است و پدر بزرگوار خواجه مفتی معتبر



شیراز بوده و شیراز مراد عالم علویست باشد که جبروت و
لاهوت عرش الله تعالی است و جام
مراد پیاله فیض آلهی باشد و مراد دل
نیز نام مقامی است که مسکن
حضرت شیخ احمد جامیست
و ساقی و مغبچه
نیز مراد
مجذوب
است

باب ششم

مجموعهٔ اشعار میر سید علی همدانی

مقدمه

در پیرامون شعر گوئی سید همدانی و آثار شعری او قبلاً توضیحات کافی داده شد (برگردید به ص ۲۱۳ تا ۲۲۵) در این جا متن چهل و یک غزل او را که مجموعاً «چهل اسرار» نام دارد می آوریم و به دنبال آن نیز نه رباعی و یک فرد را که به وی منسوب گردیده است ذکر می کنیم.

اشعاری که در این باب آمده یک بار در سال ۱۳٤۷ ه. ش. به صورت مجموعه ای با تصحیح خانم دکتر سیده اشرف ظفر و دکتر محمد ریاض خان به وسیلهٔ انتشارات وحید چاپ و انتشار یافت. در پا نویس صفحات مجموعهٔ مزبور، اختلافات نسخه هائی که شعر ها از آن برگرفته شده ذکر گردیده که در این چاپ از تمام آن ها صرفنظر کردیم و به جای ذکر نسخه بدل های متعدد در پاورق، کوشش شد که صحیح ترین و بهترین شکل هر شعری انتخاب و در متن گنجانده شود و هیچ یک از اشعاری هم که در نسخه های مأخذ هست از قلم نیفتد. در این جا توضیحاتی پیرامون نشانه های اختصاری مربوط به مأخذ می دهیم:

ن : چهل اسرار طبع امرتسر ۱۳۳۳ ه. ق. تدوین کننده نیاز علی خان دارای ٤۱ غزل.

ب : نسخهٔ خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا (شمارهٔ Add. ۱٦۸٤۰) دارای ۳۹ غزل.

ت : تذکرهٔ علائی تألیف خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

م : نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی ملک - تهران (شمارهٔ ٤۲۵۰) نوشتهٔ ۹۰۷ ه. ق. دارای ده غزل از علی همدانی.

س : نسخهٔ خطی متعلق به آقای میرزا جعفر سلطان القرائی تبریزی که در ۸٦٦ ه. ق. کتابت شده است.

: مجموعهٔ آتشکدهٔ وحدت یا دیوان مستان شاه کابلی (ق ۱۳) چاپ جمون در سال ۱۳۱۵ ه. ق. که در آن تمام ٤۱ غزل شاه همدان در ضمن مخمس هائی تضمین گردیده است.

غزلیات میر سید علی همدانی موسوم به
چهل اسرار

۱*

ز عکس روی تو یابند مقبولان هدایتها
ز خاک کوی تو یابند مسعودان سعادتها
تو آن انفاس رحمانی که جانها ازدمت یابند
تو آن دریای غفرانی که میشوید خجالتها
قباحتهای فعل ما که سگ زان عار میدارد
بغیر از پردهٔ عفوت که پوشد این قباحتها
عنایت های بی علت که باهر مفلسی داری
تسلی میدهد دل را امید آن عنایتها
حمایت‌های فضل آورد جان را از عدم بیرون
دگر ره چشم میدارم ز فضلت آن حمایتها
همای لطف اگر یکدم نظر بر حالم اندازد
سرهرموی من یابد از آن دولت کرامتها
ز حسنت هرکسی‌هردم حدیثی دیگر آغازد
رخت گر جلوه ای سازد نماند آن حکایتها
عقول قدسیان گم گشته اندر یک خم زلفش
زمشتی خاکیان آنجا چه سنجد این مقالتها
علایی دامن همت اگر از خود بیفشانی
رسی در عالمی کانجا نباشد این ملالتها

---

*آ : ص ٤٣٥ مخمس سی و سوم ، ب : برگ ۱۹۷ الف غزل ٣٤ ، م : برگ ٤٢٧ الف غزل ٥ ، ن ص ۲۱ غزل ٣٥ ، س : شماره ۱۰.

*۲

گر بر اندازد زمانی از جمال خود نقاب
از خجالت در کسوف آرد رخ خود آفتاب
ور نسیمی از ره لطفش بدوزخ بگذرد
بندیان حبس آتش ذوق یابند از عذاب
ور بهشت از جلوهٔ حسنش شود خالی دمی
سلسبیل و سایهٔ طوبی شود اندر حجاب
باصفای لذت دردش نعیم خلد هیچ
باخیال دولت وصلش همه عالم سراب
قطره ای از جام وصلش گر بکام جان رسد
تاقیامت مست افتد برندارد سر ز خواب
بی خمار ارمستئی خواهی زهستی گوشه گیر
ور حیات جاودان خواهی طلب کن زان شراب
بادهٔ غم نوش اگر خواهی رهایی زین خمار
راه رندان گیر اگر جویی تو قرب آنجناب
روز بازاری که رندان راست هردم در غمش
زاهد اندر عمرها هرگز نه بیند آن بخواب
مُهرمهر او بس است ای دل دم ازوصلش مزن
سایه را خورشید جستن کی بود رای صواب
در پی عنقا چه پویی آخر ای مور ضعیف
مجلس جانان چه جویی آخر ای خانه خراب
گر جهانی چون علایی هر دم آنجا شد فنا
قطره در دریا فتاد و باز شد آبی بآب

*آ: ص ۴۲۳ ،مخمس بیست و ششم. ب: برگ ۱۹۵ الف غزل ۲۹ ، ت: برگ ۴۴۶ ب ۴۴۷ الف غزل ۲۰ ، ن: ص ۱۶ غزل ۲۹.

*٣

درد عشقت که دوای دل شوریدهٔ ماست
یکسر موی از آن هر دو جهان نیم بهاست
از صفای غم تو بی بصران را چه خبر
قدر این تحفه کسی داند کز اهل صفاست
مرده است آنکه نمرده است زدردت روزی
کشتهٔ تیغ بلاهای ترا ملک بقاست
گر همه خلق جهان از سر زر بر خیزند
دولت وصل توآن یافت که از سر برخاست
لذت عمر دل از ضرب بلاهای تودید
ز آنکه از دوست جفا خلعت ارباب وفاست
جمله جانها سپر تیر غمت ساخته ایم
تا کرا میرسد این دولت و این بخت کراست
هر کسی از در لطف تو مرادی طلبد
نامرادی چو مراد تو بود مطلب ماست
جز غمت نیست مرا در دو جهان هیچ مراد
زانکه زین غم دل مجروح مرا مرهمهاست
هر کس اندر طلب سود برد سودایی
حاصل سود علایی ز خیالت سوداست

**٤

قبلهٔ دل آفتاب روی اوست
کعبهٔ جان خاک راه کوی اوست

---

*آ: ص ٤٧٩ مخمس سی و ششم، ب: برگ ٩٨ الف غزل ٣٧، ت: برگ ٤٤٧ ب غزل ٢٤، م: برگ ٤٢٤ غزل ٨، ن: ص ٢٣ غزل ٢٨، س: شماره ١٤.
**آ: ص ٣٨٣ مخمس سوم، ت: برگ ١٨٩ ب غزل ٢، ت: برگ ٤٤٢ ب غزل ٢، ن: ص ٤ غزل ٧.

چون ز زلفش گشته عالم مشکبوی
دوستی این و آن بر بوی اوست
کفر و دین و نور و ظلمت در جهان
از رخ ماه و شب گیسوی اوست
تیر باران بلا بر هر که هست
از کمان پر خم ابروی اوست
هر گرفتاری که اندر عالم است
از کمند زلف عنبر بوی اوست
هر گلی کو رست در باغ وجود
آب حیوان همه از جوی اوست
ناله های بیدلانش هر سحر
از دریغ درد و فقد روی اوست
آتشی کاندر میان جان ماست
از فروغ نرگس جادوی اوست
جز غمش درمان نه بینم در جهان
کین کمال لطف در بازوی اوست
هر دو عالم گر شود زیر و زبر
میل رنجوران هجرش سوی اوست
چند گردی گرد هر در ای علی
مرهم این ریش از داروی اوست

۵*

درین ره هر که او ثابت قدم نیست
ره جانش باسرار قدم نیست

* آ: ص ۴۴۲، مخمس سی و نهم، ب: برگ ۹۸ب ۱ غزل ۲۸، ت: برگ ۴۴۸ الف غزل ۲۵، ن: ص ۲۳، غزل ۳۹.

دلی کز ملک معنی با خبر شد
درو اندیشهٔ شادی و غم نیست
بیا در عشق محرم باش زیرا
ره نا محرمان اندر حرم نیست
تو همچون قطره از دریا جدایی
ازانت درّ عرفان در شکم نیست
نمی یاری ببحر انداحت خود را
ترا دریای گوهر لاجرم نیست
به دریای فنا انداز خود را
که آنجا صورت لاونعم نیست
ولی نابود تو شرط است اینجا
که هرگز آفتاب و شب بهم نیست
چو قطره غرق دریا شد بکلی
همه دریاست آنجا کیف و کم نیست
علی همنام را بنگر که جز او
به الله و محمد رهبرم نیست

*۶

هر آن دل کز غمش بر وی رقم نیست
ندیمش در دو عالم جز الم نیست
دلی کز درد او درمان نسازد
وجود او بمعنی جز عدم نیست

---

* آ: ص ۳۸۱ مخمس دوم، ب: برگ ۱۸۹ ب غزل ۴، ت: برگ ۴۴۲ غزل ۳، م: برگ ۴۲۳ ب (فقط چهار شعر نخستین را دارد) ن: ص ۴ غزل ۲، خلاصة المناقب برگ ۴ الف، من: شماره ۲.

سری کز سرّ معنی با خبر شد
درو گنجایش شادی و غم نیست
تو محرم نیستی محروم ازانی
ره نامحرمان اندر حرم نیست
جهان از عکس رویش گشته روشن
اگر اکمه نبیند هیچ غم نیست
حجاب تست این هستی موهوم
که هرگز نور با ظلمت بهم نیست
تو در دریای وحدت گم نگشتی
ازانت درّ عرفان در شکم نیست
چو باز ار چشم همت بستی از کل
مقر عز تو جز دست جم نیست
اگر فانی شوی در بحر توحید
عیان بینی که آنجا کیف و کم نیست
بجز همت نیابی راه مقصود
همای همت آنجا متهم نیست
علی چون همت عالی نداری
ترا کامی به کویش لاجرم نیست

*۷

آنکه از سایهٔ لطف تو نشانی یابد
هر که بیند رخ او تازه روانی یابد
وانکه برخاک سرکوی تو منزل سازد
عیش صد ساله در این راه زمانی یابد

* آ: ص ۴۳۲، مخمس سی و یکم، ب: برگ ۱۹۷ ب غزل ۳۱، ت: ندارد، ن: ص ۲۰ غزل ۳۲.

تشنهٔ وصل تو چون راه خیالت سپرد
نزل ره هر نفسی ملک جهانی یابد
لذت درد تو هر مرده دلی کی یابد
دولت آن یافت که از درد تو جانی یابد
دل گمان برد که ذوق ز غمت یافته است
این نه گنجی است که هر کس بگمانی یابد
وصف سوز غم هجر تو کسی را شاید
که بهر موی از این شیوه زبانی یابد
هر که در ملک غمت نیست ندارد عیشی
ای خوش آن دل که درین کوی مکانی یابد
گر کنی بر دل پر درد علایی نظری
از جفا های فلک یک ره امانی یابد

*۸

دلی را کز غم عشقش سر موئی خبر باشد
ز تشریف بلای دوست بروی صد اثر باشد
کسی کز غمزهٔ مستش چو زلف او پریشان شد
ز نام و ننگ کفر و دین بکلی بی خبر باشد
بتی کز نازکی طبعش ملولست از گل سوری
میان آتش جانم مدامش چون مقر باشد
تو در گلخن طمع داری که شاهت همنشین گردد
کجا آن فر سلطان را درین گلخن گذر باشد
گدایی را که با سلطان بی همتا بود سودا
دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و دیده تر باشد

* آ: ص ۳۹۷ مخمس یازدهم، ت: برگ ٤٤٦ غزل ۹، ن: ص ۹ غزل ۱۰.

سلامت جوی محرومی ز ذوق منصب شاهی
سریر ملک آن یابد که عزمش پر خطر باشد
کی از پیمودن آفاق این دولت شود حاصل
کسی را زیبد این معنی کش اندر خود سفر باشد
کسی از سیر این معنی بگفت و گو نشد آگه
که از پیمودن دریا تحیر بیشتر باشد
علی گوهر کسی یابد که او از سر قدم سازد
کی افتد گوهر معنی ترا گر قدر سر باشد

*۹

هر سحرگه بوی زلفش دل ببالا میکشد
صورت موهوم را خط در من و ما میکشد
سایه در خورشید گم میگردد و سیمرغ عقل
زال زار افتاده را از تیه سودا میکشد
جان خرامان میشود در هودج غیب یقین
هاتف همت دل از چاه تمنا میکشد
دست غیرت گلخن از غولان نفسی کرده پاک
رخت دل بر گلشن این سقف خضرا میکشد
چون حجاب ماسوی از دیدهٔ دل دور شد
شبنم از صحرای کثرت سوی دریا میکشد
جزو کل جویان خاک کوی آن عالی مقام
هر که یابد نکهتی عزمش باقصا میکشد
هر که او در کوی وحدت جان خود را ساخت ذوق
رایت عز و شرف را تا ثریا میکشد

---

* آ: ص ۴۱۷ مخمس بیست و دوم، ب: برگ ۱۹۴ ب غزل ۳۳، ت: برگ ۴۴۶ غزل ۱۷، ن: ص ۱۵ غزل ۲۳.

در خم زلفش چو پنهان گشته هر پیدا که هست
نور رویش آن نهان در خویش پیدا میکشد
ابـر جودش کونثار فیض رحمت میکند
خاکیان خستـه را در صفّ اعلا میکشد
زبـدهٔ اسـرار کون و نـقد معیار وجود
در نهـاد پیکـر خاکی از آنجـا میکشد
چون علایی صید عنقای جلالش گشت از آن
بـر ضمیرش داغ اشکال معمـا میکشد

*۱۰

ارباب ذوق در غم تو آرمیده اند
از شادی و نعیم دو عالم رهیده اند
حوران خلد را به پشیزی نمی خرند
تا از صفای حسن تو رمزی شنیده اند
پالودهٔ شکنجهٔ عشق اند زان سبب
ز آلودگان جیفـهٔ دنیـا بـریده اند
از ضیق خانقـاه صور خرقـهٔ وجود
بـر طارم حظایر قدسی کشیده اند
از ناز یار و محنت اغیار فارغند
چون در سرادقات جلالش رسیده اند
در مجلس شهود نشستـه ملوک وار
ذوق ز جام انس بصد جان خریده اند
جان را بباد داده و دل پایمال عشق
جلباب نام و پردهٔ دعوا دریده اند
بر بوی مهر تست علایی رهین غم
کین دولت از ازل بگلش در دمیده اند

*آ : ص ۳۸۵ مخمس چهارم ، ب : برگ ۱۸۸ ب غزل ۳ ، ت : برگ ۴۴۲ غزل ۲ ، ن : ص ۵، غزل ۴.

*۱۱

بر جان مستمندان داغی ز غم نهادند
کز سوز او دو عالم در حیرت اوفتادند
چون بر در جلالش عالم جوی نیرزد
بر هرگدای مفلس این در چرا گشادند؟
بوئی ززلف آن مه بگذشت بر دو عالم
ذرات کون از آن بو مستِ می وادادند
چندین هزار بیدل بر بوی آن سعادت
دلها نثار کردند جانها بباد دادند
مستان حضرتش را آرامگه بلا شد
با صد هزار محنت بر یاد دوست شادند
قومی که پی نبردند بویی ز خاک آن در
در راه کشف و تحقیق آنها کم از جمادند
چون دیدِ آن ندارند تا روی دوست بینند
از مادر طبیعت گویی مگر نزادند
سرگشتگان راهش بر نفس اگر سوارند
هرگز عنان همت در دست او ندادند
شوریدگان عشقش بر چار سوی غیرت
پیوسته چون علایی با خویش در جهادند

**۱۲

ای خوش آن دم کین دل از غوغا قدم بیرون زند
در فضای لامکان جان خیمه بر گردون زند

---

*آ : ص ۴۲۵ مخمس بیست و هفتم ، ب : برگ ۱۹۵ ب غزل ۱۰۷ ، ت : ندارد ، ن : ص ۱۷ غزل ۲۷.

**آ : ص ۴۱۵ مخمس بیست و یکم ، ب : برگ ۱۹۴ الف غزل ۲۱ ، ت : برگ ۴۴۵ غزل ۱۵ ، ن : ص ۱۴ غزل ۲۲.

چار طاق جسم با این ششدر و پنج آشیان
جمله بر هم سوزد و دل چتر برهامون زند
بارگاه انس در صحرای عزت بر کشد
میخش اسرار وطنابش ذوق و علم استون زند
عقل کلی دامن همت بر افشاند ز خاک
مهر اقبال ابد بر هیئات مکنون زند
چشم هامان امل گر برکند دست یقین
روح روحانی قدم در قدس با هارون زند
از هوای نفس گر یکدم خلاصی باشدش
در هوای لامکان لاف از ملک افزون زند
عقل با چون و چرا در وحشت آباد بدن
مانده و برطارم علوی دم بیچون زند
تا از این ظلمت سرای تیه حرمان نگذرد
دست همت در جناب کبریایی چون زند
چون نسیم روح و ریحان ریاض انس دید
پای رفعت بر سر این صورت مکنون زند
ارغنون عشق چون با نغمهٔ توحید ساخت
مطرب شوق جالش ناله ها موزون زند
گر رهد روزی علایی از کشاکشهای نفس
زین کشاکش گام جان بر نقد افلاطون زند

*۱۳

رندان جان فشان چو قدم بر فنا زنند
بر خوان درد هجر صلای عنا زنند

---

*آ: ص ۲۹٤ مخمس نهم، ب: برگ ۱۹۰ ب غزل ۹، ت: برگ ٤٤۳ غزل ٥، ن: ص ۸ غزل ۹، س: شماره ۳.

از آب دیده غسل کنند و به طور دل
از سرّ عشق نالهٔ «فاغفرلنا» زنند
از شر دیو طبع کنند التجا بدوست
تیر نیاز بر هدف «عافنا» زند
چون شسته اند لوح دل از ظلمت حدوث
در درس غیب نعرهٔ «فاکتب لنا» زنند
مستان جام شوق که در مجلس شهود
در استزاد آن دم «اتمم لنا» زنند
از مدین وفا چو بقدس صفا رسند
بر صخرهٔ قبول کرم «ربنا» زنند
در سیر سر عالم بی منتهای عشق
گام نخست بر سر این تنگنا زنند
چون در ریاض انس شراب بقا چشند
خوش تیغ ترک بر رخ دارالفنا زنند
با داغ مفلسی چو علایی خیام عز
بر سدرهٔ قناعت و اوج غنا زنند

*١٤

چون جمالش جلوه بر خورشید تابان میکند
آفتاب از رشک حسنش روی پنهان میکند
تا پریشان گشت زلفش بر رخ چون آفتاب
باد شوقش ابر جانم را پریشان میکند
تیر عشقش کز کمان ابروان گردد رها
عقل را میدوزد و قصد دل و جان میکند

---

*آ: ص ٤٠٦ مخمس شانزدهم، ب: برگ ١٩٢ الف ١٩٢ ب غزل ١٥٠، ت: برگ ٤٤٤ غزل ١٠١، ن: ص ١١ غزل ١٩.

سرو آزادی کند از سرو قدش در چمن
چون هوای باغ آن سرو خرامان میکند
نالهای آتشینم در فراقش هر سحر
قصد احراق حجب بالای کیوان میکند
چرخ چون‌تاب‌غمش ناورد زینرو هر زمان
جان ما افسوس بر گردون گردان میکند
گردمی وصلش بصد جانت میسر میشود
روگران جانی مکن چون دوست ارزان میکند
جان که‌شیب‌خاک دامنگیر او شد جان نبرد
کو بجرأت قصد خلوت گاه سلطان میکند
گر بدین جان محقر از علایی قانعند
خوش برافشان‌گر چو لطفش‌کار آسان‌میکند

۱۵*

عارفان سرّ خطاب از کهُ و صحرا شنوند
رمز پرشور و شتاب از کف‌دریاشنوند
شمهٔ سوز غمش در دل آتش بینند
بوی لطفش ز دم ارنب و بکنا شنوند
هر سحر آه جهان سوز بر آرند ز جان
ربّ سلم همه از گنبد خضرا شنوند
حرف خذلان قضا از رخ یاسین خوانند
راز اسرار ازل از دل طه شنوند
مصر دل را چو ز فرعون هوا پاک کنند
صدق موسای هدی از ید بیضا شنوند

*آ: ص ۹۰ ، ۳۹ مخمس هفتم ، ب: برگ ۱۹۰ الف غزل ۷ ، ن: ص ۷ غزل ۷.

قدسیان کوس «اطیعو الله» بر جان کوبند
از دل و نفس «سمعنا و اطعنا» شنوند
بر ندای کرمش کرده روانها مسرور
چون ز آثار وفا شکر موفا شنوند
در ملامت گه عشاق که دیوان قضاست
پاکی یوسف جان را ز زلیخا شنوند
سدّ این راه علائی است اگر برخیزد
صوت تسبیح وی از صخرهٔ صمّا شنوند

*۱۶

عاشقان عکس رخت در همه اشیا بینند
سرّ سودای تو در سینه هویدا بینند
هر کرا یک نفسی با تو مهیا گردد
دو جهان پیش درش عیش مهنا بینند
خاک راهی که سگ کوی تو برروی گذرد
توتیای رمد دیدهٔ بینا بینند
درد عشقت که حمایت گر هر درمانست
خوش تر از مائدهٔ جنت مأوا بینند
آتشی کز غم تو رخت دل و جان سوزد
از فروغ قبسش نور تجلی بینند
از وجوه سنریهم خط اسما خوانند
پس بتحقیق همه عین مسمی بینند
هر چه هست آن همه آئینهٔ ذاتت دانند
روی مقصود در آن آینه پیدا بینند

*آ: ص ۴۱۳ مخمس بیستم ، ب: برگ ۱۹۲ ب غزل ۱۹ ، ت: برگ ۴۴۵ غزل ۱۴ ، ن: ص ۱۴ غزل ۲۱.

عود جان را همه‌شب سوخته در مجمر شوق
دم خوشبوی صبا در دل ازینجا بینند
دست همت به بد و نیک جهان نالایند
چون‌دل از هرچه دورنگی ست مبرا بینند
سالکان توشهٔ این ره ز فنا ساخته اند
دولت آخرت از محنت دنیا بینند
در لباس تعب و فقر بدو می نازند
کز پلاس غم او روح مسیحا بینند
حفّت الجنه چو کرده است علایی تحقیق
کز پی رنج و تعب گنج مکافا بینند

۱۷*

هر سری کز سرّ عشقش واله و شیدا شود
از بد و نیک وجود خویش بی پروا شود
بر سویدای دل هر کس که این سودانشست
عاقبت جان و دلش روزی درین سودا شود
نیکنامی بایدت پیرامن این در مگرد
هر که روی مه بگل پوشد سبک رسوا شود
آب حیوان بایدت در ظلمت نابود شو
کانکه چشم از خود ببندد چون خضر بینا شود
حل نگردد هرگز این مشکل ترا تا با خودی
چون ز خود فانی شوی این مشکلت جلوا شود
آب چون از ابر افتد قطره خوانندش همه
چون ببحر انداخت خود را نام او دریا شود
ور صدف او را بلطف خویش گیرد در کنار
بیگمان از یمن ذاتش درّ بی همتا شود

---

*آ : ص ۳۹۹ مخمس دوازدهم ، ب : برگ ۱۹۱ الف غزل ۱۱ ، ت : برگ ۴۴۲ غزل ۷ ، ن : غزل ۱۲.

گشته از غوغای عشقش عالمی پرشور و شر
هر کجازد خیمه این دولت یقین غوغا شود
تاکی این آتش بخس پوشی علایی از نظر
کاخر از خس پوش فکرت این شرر پیدا شود

*۱۸

از نفحات قدم حضرت اسما گشود
و ز نسمات کرم صورت اشیا نمود
مهر محبت نهاد بر دل اهل وفا
داغ ارادت کشید بر رخ گبر و جهود
خاک سر کوی او شاه و گدا و امیر
آینهٔ روی او کون و مکان و وجود
سابقهٔ فضل او مظهر نوح و خلیل
صاعقهٔ قهر او مهلک عاد و ثمود
مور و مگس سیرها دیده درین دیرها
مرغ و وحوش و طیور جمله صفوف وجنود
کاتب حکمت کشید خط حروف حدوث
شحنهٔ غیرت بشست صورت بود و نبود
قطره بدریا شده مطلق بیجا شده
بحر محیط قدم قید شده در حدود
مشرع ادبار ما پردهٔ پندار ماست
هر که از این بند رست گوی سعادت ربود
دید علایی عیان بر ورق کائنات
جملهٔ ذرات کون پیش رخش در سجود

---

* آ : ص ۲۹۳ مخمس هشتم، ب : برگ ۹۰ ب غزل ۸، ن : غزل ۷۰

١٩*

نقاب کبریا روزی اگر از روی بگشاید
هزاران بیدل شیدا زهر سوئی بر قص آید
اگر از عکس رخسارش شعاعی بر زمین افتد
بسا انوار روحانی ز خاک تیره بنماید
نسیم زلفش ار بر کوی مشتاقان گذر سازد
حریق نار هجران را ز آتش راحت افزاید
به اندوهش بود شادی ، زیادش از غم آزادی
که اندوهش روان بخشد ، بیادش روح آساید
بسان ذره در رقصند دلها از غم رویش
ولی آن شه کجا هرگز درین ظلمت سرا آید
غبار دل نمی زیبد که بر روی غمش باشد
مقام جان هر عاشق جنابش را نمی شاید
هزاران سر درین سودا که بوئی از درش یابند
ولی این گنج را هر مفلسی در خور نمی آید
ز مُهرِ مِهرِ روی او هر آنکو دولتی یابد
ببوی لطف او آید هر آن بیدل که پیش آید
علی چون درخور یادش نئی رونوحه کن برخود
کسی را شاید این کو دل بغیر او نیالاید

٢٠**

ای شده نور خدا از مه روی تو پدید
خرم آنکس که درین عید مه روی تو دید

* آ : ص ٤٠٤ مخمس پانزدهم ، ب : برگ ١٩٢ الف غزل ١٤، ت : برگ ٤٤٤ غزل ٩ ، ن : ص ١١ غزل ١٥.
** آ : ص ٤٤٤ مخمس چهل و یکم ، ب و ت ندارد ، ن : ص ٢٣ و ٢٤ غزل ٤٠.

بخرابات فنا محو شود در لمعات
از می عشق تو یکجرعه هرآنکس که چشید
توتیا خاک شود در نظر همت او
آنکه در دیده ز خاک در تو سرمه کشید
چون مه نو شود انگشت نما در همه جا
پشت هر کس که ببوسیدن پای تو خمید
شده از طالع فرخنده سر افراز جهان
آنکه از صدق و ارادت برکاب تو دوید
به علی یک نظر لطف کن از راه کرم
که بجائی نرسد بی نظر پیر، مرید

٢١*

آنکه بر هر ورق عکس جمال تو بدید
غرق آبی ست که یک قطره بلذت نچشید
در زکام غم عشق تو فرو رفت بخاک
آنکه از طرهٔ مشکین تو بوئی نشنید
هر که بیرون ز خود اندر طلبت سعی نکرد
از پی آب چو ماهی بهمه عمر طپید
آنکه با عقل طلب کرد همه عمر نیافت
و آنکه بی خویش درآمد بیکی لحظه رسید
خواب جهل از حرم قرب مرا دور فکند
ورنه نزدیک تر از دوست کسی هیچ ندید
از تجلی جمالش همه ذرات وجود
مست عشقند بیادی که از آن کوی وزید

** آ : ص ٤٢٠ مخمس بیست و چهارم ، ب : برگ ١٩٦ الف ، ت برگ ٤١٧ غزل ٢١ ، م برگ ٤٢٣ غزل ٣ ، ن : ص ٢١ غزل ٢٣ ، س : شماره ٩ -

همه پروردهٔ لطفند چه هشیار و چه مست
همه در عین وصالند چه پیر و چه مرید

چون تو او را همه بینی همه دانی بیقین
یافتی گنج حقیقت که بران نیست مزید

پرتوعکس رخت چون ز پس پرده بتافت
شبنم جان علایی سوی خورشید کشید

*۲۲

«از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار
زان همی گیرم بهردم خویشتن را در کنار[1]

چون کنارم[2] را میانی نیست پیدا هر زمان
درمیان خون دل جانم غمش گیرد کنار

چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم
کان چنان نازک میانی هست دایم در کنار

نی میانش را کناری نی کنارم را میان
در میان آتش عشقش نمی یابم کنار

بر کنار است آنکه سودای میانش در سر است
از میان آن برخورد کز خود شود او بر کنار

---

* آ: ص ٤٤٠ مخمس سی و هفتم، ب: برگ ۱۹۳ الف غزل ۲۰، خلاصة المناقب برگ ۹۷ الف.

۱- مطلع از غزل مولوی (کلیات شمس ج ۲ چاپ استاد فروزانفر، ص ۲۹۲).

۲- کنار: دریافت اسرار و دوام مراقبت را گویند (اصطلاحات عراقی) - در خلاصة المناقب چنین آمده: «مراد از کنار اول دل باشد و از کنار دوم مراقبه و مراد از میان اول وجود مطلق بود و ازمیان دوم تجرد صفات و ثبات بر مراقبه و مراد از بوی نفحات ربانیه باشد».

شرح این غزل در خلاصة المناقب و نیز در «کاشف الاسرار» از آذری اسفراینی» (م ۸۶٦ھ) آمده است.

نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون
از میان اینچنین دولت کسی جوید کنار
از کناری گر علی بوی میانش یافتی
در خیال آن میان از خویش گشتی با کنار

*۲۳

گر نسیم وادی اسرار خواهی تن گداز
ور تجلی جمال یار خواهی جان بباز
تن چو زندان است و جانت بند راه جان جان
جان جان گر بایدت بابند و بازندان نساز
هر چه غیر اوست دشمن دان تو اندر راه دوست
در حضور دشمنان با دوست نتوان گفت راز
شیوهٔ رندان این درگاه جانبازی بود
چون تو این بازی نداری در ره او کج مباز
طاعت و زهد ریایی را برین در قدر نیست
تحفه ئی آنجا نیارد کس بجز سوز و گداز
پیش باران بلای دوست هر کو سر نهاد
بر فراز طارم علوی کنندش سرفراز
با غم عشقش تو از لذات جسمانی مگو
باوجود روضهٔ رضوان تو از گلخن مناز
فیض روح القدس اگر خواهی تو اندر سیر جان
مرکب حرص و هوا را در پی غولان متاز
چتر رفعت برسر کیوان علایی میزنی
چشم همت گر ازین دونان به بندی همچو باز

---

* آ: ص ٤٤١ مخمس سی و هشتم، ب: برگ ۱۹۷ ب غزل ۳۸، ت: برگ ٤٤۷ غزل ۲۳، م: برگ ٤۲۳ غزل ٦، ن: ص ۱۹ غزل ۳۱، س: شماره ۱۱.

٢٤*

در محیطی فکنده ام زورق
که دو عالم دروست مستغرق
نه ز زورق توان شناخت محیط
نی محیط از وجود آن زورق
آب شد زورق و ز سیل آسود
اینت معنی مشکل و مغلق
بتفاوت مبین که اصل وجود
نشود مختلف بهیچ نسق
کفر و اسلام و بدعت و سنت
اختلافی ست در میان فرق
خود پرستی و ما و من گفتی
راه گم کرده ای زهی احمق
ای علی لفظ ما و من حمق است
چون ز ما بگذری چه ماند حق

٢٥**

ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال
والهان حضرتت را از خود و جنت ملال
مفلسان کوی شوقت را غلامی کرده چرخ
سالکان راه وصلت را دو عالم پایمال

---

* آ : ص ٤٣٦ مخمس سی و چهارم ، ب : برگ ١٩٦ الف غزل ٢١ ، ت : برگ ٤٤٧ غزل ٢٢ ، ن : ص ٢٣ غزل ٣٩.

** آ : ص ٣٧٨ مخمس اول ، ب : برگ ١٨٨ ب غزل ١ ، ت : ندارد ، خلاصة المناقب برگ ٢٤ ب ، م : برگ ٤٢٣ غزل ١ ، ن : ص ٣ غزل ١ ، س : شماره ١.

عارفان وصف تو مغبوط اشـراف ملک
مدبران درگهت سر گشتهٔ تیـه ضلال
شمه ای از فیض لطفت بوی برده نه فلک
گشته سر گردان بگرد آستانت مـاه و سال
آتش از لطفت گلستان گشته در پیش خلیل
خورده نمرودی بقهر از نیم پیشه گوشمال
بلبلانِ نغمـهٔ تسبیـح در بستـان غیب
وحـده گویان بـزیـر گلبن بـاغ وصـال
طوطیان طارم علوی بـر آورده ز جـان
نعره هـای مـا عرفناک ای قدیم ذوالجلال
پرتوی‌از عکس رویت تافته بر آب و خاک
خاک ازان پوشیده چندین خلعت حسن و جمال
خامهٔ صنعت چو بست این نقش تمثال وجود
مهر شد بر تختهٔ غیب این مثال از بی مثال
عاشقان درگهت از مفخر خاصان شدند
گمرهان آستانت گشته در دوزخ نهـال
واصلان بزم تو شاهـان هر دو عالمند
راندگان کوی تو مهجور از کوی وصال
هر که بر خاک درت ره یافت عزت یافت او
کز بیان وصف او فرسوده شد پرِّ مقال
پیش مجروحان هجرت نیش نوشی پـر شفـا
تشنگان وصل را هر آتشی چون صد زلال
کشتگان تیـغ عشقت زنـدگان جاودان
صید شاهین غمت شاهان ملک بی زوال
باده نوشان غمت داود و معروف و جنیـد
جانفـروشان رهت عمار و سلمان و بلال

ذره ای درد تو داروی دل هر با خبر
زیور ذکر تو زیب جان هر صاحب‌کمال
در تمنای وصالت شد علایی جان فشان
تا چه خواهد برد آخر زین تمنای محال

*۲۶

ای راح روح پرور وای ریح روح نام
بوی حیات از نفست می‌وزد مدام
هر صبحدم ز مجلس روحانیان قدس
مستسقیان عشق تو را شربت و مدام
بر خاک کوی دوست گذشتی مگر سحر
کز لطف جان فزای همه راحتی و کام
گر در سرادقات جلالش رسی دمی
زین جان مستمند رسانی یکی پیام
کین مفلس شکستهٔ مهجور آن جناب
بر خاک راه حیرت و میگویدت سلام
عمریست تا ز سدرهٔ قربت فتاده است
ب دیو نفس در قفس طبع و بند کام
نی پای سیر و نه ره مقصود، نی قرار
نی صبر و نی امید مگر رأفت کرام
درگاه جود را چه زیان کرده میشود
کار دو کون اگر کنی از یک نظر تمام
دریای فضل موج کرم می زند هر آن
مرکب علاییا ! مگر آنجا کنی لگام

---

* آ : ص ٤٠٧ مخمس هفدهم ، ت : برگ ٤٤٤ غزل ١١، ن : ص ١٢ غزل ١٧.

*۲۷

گشته تا محو تجلای جمالش جانم
دیده ام حسن و جمالی که درو حیرانم
تا شد از صفحهٔ دل محو نقوش کونین
خط رخسار تو هر لحظه درو می خوانم
روزگاریست که هم طالب و هم مطلوبم
طرفه حالیست که هم دردم و هم درمانم
کافر عشق، منِ بیدل و دین تا گشتم
فارغ از شک و یقین بی خبر از ایمانم
تا شدم همچو علی پادشه ملک فنا
اسب همت بسوی ملک بقا میرانم

**۲۸

تا نیفشانی درین ره دامن از جان و جهان
در جهان و جان نیابی فیض اندر سِرّ جان
گر زنی بر سدّ یأجوج هوا یکدم قدم
از نسیم صبح اسرار قِدم یابی نشان
چند بر فوت منال عاریت نالی ز دهر
تاکی از بهر مراد تن بغم داری رَوان
خاکدان دیو با غولان نفسانی گذار
عیش با روحانیان کن برپر از هفت آسمان
روح انوار صفا از بی صفایان تو مجوی
یمن آثار هما از منظر بومان مدان

* آ: ص ٤٤٣ مخمس چهلم، ب وت: ندارد، ن: ص ٢٤ غزل ٣١.
** آ: ص ٤٢٩ مخمس بیست ونهم، ب: برگ ١٩٥ الف غزل ٢٤، ت: برگ ٤٤٦ غزل ١٨، ن: ص ٩ غزل ٣٠.

ناله را همدم گزین و سایه را همسایه گیر
جام غم برروی ایشان نوش کن در هر زمان
بیدلان را ساقی از اشکست و مطرب آه دل
عاشقان را لذت از درد است و راحت سوز جان
عشق سلطانست چون مهمانت باشد نزل او
دیده و دل ساز و جان شکرانه آر اندر میان
عشق جانان آتش و جان علایی خس بود
خس چو در آتش فنا شد دیگر او را خس مخوان

*۲۹

نقـد حیات خواهی جان کن فدای جانان
کاین است در ره عشق آئین مهربانان
مستان جام شوقش بر بوی لطف هر شام
بـر درگـه جلالش آینـد جان فشانان
آنانکه زنگ هستی از لوح زدودند
از جان نفور دارند دل در هوای جانان
مرغان سدره هر شب حیران بیدلانش
چون در خروش آیند افسون عشق خوانان
از چشم بد نهانند وز خویشتن نهان تر
عالم شده سمن بو از خوی آن نهانان
چون تیره روزگاری زان ره نشان چه پرسی ؟
گر ره روی نشان جو از راه بی‌نشانان
گر کام خواهی از دوست ناکامی ست کامت
کز گلشن و صالش دورنـد کامرانان

* آ: ص ٤٠٩ غزل هجدهم، ب: برگ ۱۹۳ الف غزل ۱۷، ت: برگ ٤٤٤ و ٤٤٥ غزل ۱۲.

عقل و دل اندرین ره جان را عقیله آمد
کاین کار باژگونه ناید ز کاردانان
در وصف سرّ حسنش گر لال شد علایی
خوش باش کاوست آگه از حال بی زبانان

*۳۰

تا چند داغ عشقش دارم نهفته در جان
پنهان چه دارم آتش چون دودنیست پنهان
چون نیست درد عشقش دارو پذیر پس من
بیهوده چند پویم در آرزوی درمان
داروی درد این ریش از هر طبیب مندیش
کین را دوا نیابی جز درد و داغ جانان
ادبار هستی ما شد پردهٔ جمالش
ورنه ز راه تحقیق خورشید نیست پنهان
از من مجوی راهی چون رام نیست بختم
کی راه داند آنکو کز خویش گشته حیران
دور حیات هستی آخر شود و لیکن
نبود بقای جان را هرگز فنای دوران
هر دم که بی غم او از سر دل بسر آید
آندم ز راه غیرت بر جان ماست تاوان
بی امتثال امرش چشم امید مگشای
مرد آن بود که دارد بر دیده مهر فرمان
پایان راه مردان فقد خود است ور نه
هرگز کس ای علایی ره را ندیده پایان

* آ: ص ۴۱۱ مخمس نوزدهم، ب: برگ ۱۹۳ الف غزل ۱۸، ت: برگ ۴۴۵ غزل ۱۲، ن: ص ۱۳ غزل ۱۹.

۳۱*

راحت ار خواهی بیا با درد او همراز شو
دولت ارجویی برو در عشق او جانباز شو
ساز راه عشق سربازی و بدنامی بود
گر سر این راه داری در پی این ساز شو
برتن و جان چند نازی چون نیرزی ارزنی
صعوه با ارزن گذار و بر درش شهباز شو
تا بکی همچون زنان این راه ورسم رنگ و بوی
راه مردان گیر و باصاحب دلان دمساز شو
چون زغن تاچند باشی بستهٔ مردار تن
در هوای سیرجان یک لحظه در پرواز شو
جان و تن بندست و کفرودین حجاب اندر رهش
جمله را برهم زن و باعشق هم آواز شو
باز اوج کبریایی مانده اندر دام کام
دام و دانه بردر و خرم بحضرت باز شو
گرهای قاف قربی بال همت برگشای
در فضای لامکان با قدسیان انباز شو
قفل این در شد علایی و کلید آن نیاز
گر نیازی داری اینجا بر سریر ناز شو

۳۲**

خوشا سری که بود ذوق سیرها دیده
بچشم دل رخ اسرار آن سرا دیده

*آ: ص ۳۸۷ مخمس پنجم، ب: برگ ۱۸۹ ب غزل ۵، ت: ندارد، خلاصة المناقب برگ ۱۱ الف، س: شماره ٤.

**آ: ص ٤۰۲ مخمس چهاردهم، ب: برگ ۱۹۱ ب غزل ۱۲، ت: ندارد، خلاصة‌المناقب برگ ۹۱ ب، ن: ص ۱۰ غزل ۱٤.

ز روزن دل خود گوش کرده راز ازل
وزان دریچه یقین سرّ ماجرا دیده
بر آستان وفا هردمی ز دشمن و دوست
هزار محنت و ناکامی و جفا دیده
زهر جفا که کشیده بروزگار دراز
برای دوست دران شیوهٔ وفا دیده
بهر وفا که نموده بزیر تیغ جفا
ز روی دوست دو صد خلعت صفا دیده
میان آتش شبهای هجر تادم صبح
هزار روح صفا از دم صبا دیده
میان ظلمت امکان و آتش دوری
نسیم صبح وصال از ره فنا دیده
چو از رسوم مجازی فنا شده کلی
درون زهر فنا شربت بقا دیده
ز جام شوق شده مست و شیشه بشکسته
میان عربده محبوب خوش لقا دیده
ز ننگ خود شده یکسوی در حریم شهود
جمال آن مه بی چون و بی چرا دیده
علایی از چه شدی مست چون نخوردی می؟
ز دیده مست شود هر کسی تو نادیده

۳۳*

سیر های عشقش والا بود همیشه
ظل جلال حکمش برپا بود همیشه

---

*آ: ص ۴۳۰ مخمس سی‌ام، ت: برگ ۲۹۲ الف، ن: ص ۱۸ غزل ۲۹.

چون مسند جلالش دلهای بیدلانست
پس شاهباز حسنش اینجا بود همیشه
بوئی ز خاک کویش بر جان هر که آمد
انفاس مشکبارش بویا بود همیشه
و آن کو عمای غفلت پوشیده چشم سرّش
حظّ وی از مسمی اسما بود همیشه
زیب جمال معنی چون نور معرفت شد
سیر صفای عارف زیبا بود همیشه
هر کو ندید رویش کور دو عالم آمد
و آنرا که دیده وا شد بینا بود همیشه
جائی که سوز عشقش منزل کند زمانی
لذات جاودانی آنجا بود همیشه
سودائی وصالش شیدای انجمن شد
بر آفتاب ذره شیدا بود همیشه
بر درگهش علایی از ما و من گذر کن
زیرا که بزم عشقش بی ما بود همیشه

٣٤

اگر تو بر سر کویش دمی گذریابی
کنوز غیب دو عالم بیک نظر یابی
کلید عقدهٔ ابواب بارگاه جلال
توبی اگر سرموئی ز خود خبر یابی
چراغ مجلس روحانیان عالم قدس
ز سوز تست گر از شمع جان اثر یابی

---

*آ : ص ٤١٩ مخمس بیست و سوم، ب : برگ ١٩٤ الف غزل ٢٢، ت: برگ ٤٤٥ و ٤٤٦ غزل ١٦ ، ن : ص ١٥ غزل ٢٤.

ندای هاتف غیبی ز لامکان هر دم
بگوش جان شنوی گر ز خود خبر یابی
تو روضهٔ دل اگر ز آب علم تازه کنی
بعاقبت ز ریاض وصال بریابی
سریر سدهٔ ایوان هر کمال تراست
بر آستان جلالش رهی اگر یابی
حجاب نقش تن از ماه روح بر خیزد
اگر ز آتش عشقش یکی شرر یابی
ریاض عالم جان مشکبوی گردانی
نسیمی از سر زلفش چو در سحر یابی
اساس خود چو بدانی تکبری بگذار
ز کارخانهٔ عزت یقین ثمر یابی
اگر تو عالم وحدت یقین کنی از دل
رواق منظر جبروت را تو فر یابی
علایی از در امید رخ متاب دمی
ز فیض رحمت عامش مگر اثر یابی

۳۵*

گر آتش فراقش باصبر یار بودی
اندوه اشتیاقش در دیده خوار بودی
ور لحظه ای میانش غائب شدی ز دیده
جان جامه چاک کردی دل بیقرار بودی
ور از شعاع حسنش عکسی ظهور کردی
از هر طرف هزاران جانش نثار بودی

---

*آ: ص ۳۸۹ مخمس ششم، ب: برگ ۱۹۰ غزل ۶، ت: برگ ۴۴۳ غزل ۴، ن: ص ۶ غزل ۶، س: شماره ۵.

چون حلقه بر درش دل باطرب عیش کردی
گر از درش بیادی امیدوار بودی

از روضهٔ وصالش بوئی بجان رسیدی
دریای شوق او را گر خود کنار بودی

گبر هزار ساله گر بوی او شمیدی
در جمع سالکان نیز او مرد کار بودی

روی زمین به پهلو گردیدمی ز شادی
گر در جناب قربش امّید بار بودی

طغرای عز عاشق از چرخ در گذشتی
در خیل کشتگانش گر در شمار بودی

صد جان علی بهر دم کردی نثار راهش
گر نه جلالتش را زین تحفه عار بودی

۳۶*

نقاب عز اگر یکدم زروی خود براندازی
هزاران بیدل از هر سو در آید در سر اندازی

زیک پیچ سر زلفت دو عالم گشته عنبر بوی
اگر آن پیچ بگشایی سمن بر عنبر اندازی

ز شور جلوهٔ حسنت غبار غیر شد ظاهر
گر از غیرت کنی غمزی غبار از ره بر اندازی

غبار غیر و کفر و دین طلسم گنج معنی شد
طلسم گنج کی ماند چو زلف از رخ بر اندازی

صدای موکب عزّم نگنجد در همه عالم
گرم یک ره بدشنامی عنایت بر سر اندازی

---

*آ : ص ۳۹۲ مخمس دهم ، ب : برگ ۱۹۱ ب غزل ۱۰ ، ت : برگ ۴۴۳ غزل ۶۰ ن : ص ۸ غزل ۰ ؛ س : شماره ۱.

زذلّ ظلمت صورت شوم در مسند معنی
گر از راه کرم یکدم خورم در خاور اندازی
جهان زندان من گرددگرت یکدم نه بیند دل
نعیم جان شود دوزخ‌گرش غم در بر اندازی
کرام عالم علوی لوای رفعتم گیرند
اگر یک نقطه از نامم رقم بر دفتر اندازی
علی بادرد دل عمری مقیم خاک این در شد
مگر از داروی لطفت دوایی در خور اندازی

*۳۷

صبح وصلم دمد از مشرق رویت روزی
شب هجرم شود اندر سر مویت روزی
نور خورشید امیدم که فرو شد زغمت
هم بر آید زره مطلع کویت روزی
دل که خو کردهٔ لطف است بخوان میگردد
تاکه بوئی رسدش از گل رویت روزی
چتر اقبال بر افلاک رساند بختم
گر بیابد اثر میل ز سویت روزی
تشنگان طلب بادیهٔ هجران را
شربت وصل رسد بر لب جویت روزی
هر که سر گشتهٔ چوگان غمت گشت چو گوی
سر چو چوگان نهد اندر سر کویت روزی
سوخت بر در گه تو جان علایی عمری
بامیدی که شود زنده ببویت روزی

---

*آ : ص ۴۳۳ مخمس سی و دوم ، ب برگ ۱۹۶ غزل ۳۲ ، م : برگ ۴۲۳ ب غزل ۳ ، ن : ص ۲۰، غزل ۳۳ ، س : شماره ۸.

*۳۸

آن دل که یافت یک دم از کوی تو نشانی
گردد نثار راهش در هر نفس جهانی
روحانیان علوی در رشک و حسرت افتند
چون بیدلی نشیند با یاد تو زمانی
با لذت خیالت خلد برین سرابی
با نام تو دو عالم نان ریزه ای ز خوانی
برق شعاع حسنت هر دیده بر نتابد
وصف غمت نگردد مقدور هر زبانی
بوئی ز خاک کویت مطلوب هر ضمیری
عکسی ز نور رویت محبوب هر روانی
سودای بی دلان را سودی ز وصل فرما
چون نیست حضرتت را از سود ما زیانی
از سوز داغ هجران در حضرتت چگویم
چون در حریم علمت پیداست هر نهانی
مه در نقاب غیرت پنهان و خلق عالم
هر کس ز سرّ حسنت در پردهٔ گمانی
سری که صد هزاران سر در غمش فروشد
کی گردد ای علایی حاصل ز نیم جانی

**۳۹

تو کان گوهر کافی و کان گوهر نونی
چه کاف و نون که هم از کاف و نون توافزونی

---

*آ: ص ۴۳۷ مخمس سی و پنجم، ب: برگ ۱۹۷ ب غزل ۳۶، م: برگ ۳۲۴ ب غزل ۷، ن: ص ۲۲ غزل ۳۷، س: شماره ۱۲.

**آ: ص ۴۲۲ مخمس بیست و پنجم، ب: برگ ۱۹۸ ب غزل ۳۹، ت: ندارد، م: برگ ۴۲۵ غزل ۹، خلاصة المناقب برگ ۲۴ ب، ن: ص ۱۶ غزل ۲۵.

محیط گنبد دوار را توئی مرکز
صفای صفه ی اسرار را تو استونی
ز دور دایره گر سوی مرکز آیی باز
یقین بود که ز هر وصف و وهم بیرونی
سپهر مطلع انوار آفتاب جلال
بگرد نقطهٔ ذات تو کرده گردونی
ظهور سرّ کمالات سرمدی از تست
اگرچه خازن اسرار را تو مخزونی
قباب عزّت اگر پردهٔ جمال تو شد
توئی که در صدف علم درّ مکنونی
لوای عزّ تو بر سدرهٔ قدم زده اند
عزیز سدره اهل صفا نه اکنونی
دفین مخزن لاهوت را که کون و مکان
نداشت طاقت دیدار آن تو مدفونی
علائیا گر از این حال حیرتست ترا
امید قطع مکن چون بوقت مرهونی

*٤٠

دوش دل در غم او میزد با جان رایی
که ترا در پی این سود نشد سودایی
گفتمش ملک سلیمان بگدایی نرسد
تاج رفعت نکشد جز سر روشن رایی
دولت جم که سلاطین جهان پی نبرند
کی جنابش رسد آخر چو من شیدایی

*آ: ص ٤٠١ مخمس سیزدهم، ب: برگ ١٩١ ب غزل ١٢، ت: برگ ٤٤٣ غزل ٨،
ن: ص ٩ غزل ١٣.

سیر عنقای جمالش که نگنجد در کون
طمع جلوهٔ او بین تو ز هر بی جایی
قطرهٔ بی سر و پا را زکجا آن مقدار
که درون دل خود جای دهد دریایی
سخن دوست درین پرده کسی را زیبد
که به غیر از غم یارش نبود پروایی
شرح درد دل خود کردمی ار یافتمی
در همه عمر دمی روی جهان آرایی
از خط و خال تو هر بیخبری را چه خبر
به سها ره نبرد دیدهٔ نابینایی
لاف عشقش مزن امروز علایی بزبان
چون یقین از پس امروز بود فردایی

۴۱*

میان آب حیاتی و آب می جویی
فراز گنجی و از فاقه در تک و پویی
تو کوی دوست همی جویی و نمی دانی
که گر نظر بحقیقت کنی تو آن کویی
رخی که آینه بنموده است نیز از تست
چو نیک در نگری اصل و فرع آن رویی
ز بوی زلفش از آن غافلی که مزکومی
وگرنه از خم زلفش تو خود یکی مویی
سرادق جبروتی معطر از دم تست
تو مشک طیبی و از جهل جیفه می بویی

---

* آ : ص ۴۲۷ مخمس بیست و هشتم ، ب برگ ۹۹ الف غزل ۴۰ ، ت : برگ ۴۴۸ غزل ۲۶ ، ن : ص ۱۷ غزل ۲۸.

حظایر ملکوت از تو زیب می یابد
تو در مزابل طبع و هوا چه می جویی
گلی ز گلشن وصلی فتاده اندر خاک
میان گلخن حرص و حسد چه می بویی

بزم مجلس خاصش علائیا نفسی
رهت دهند اگر دست دل ز خود شویی

رباعیات

۱- عیب است بلند بر کشیدن خود را
و ز جملهٔ خلق برگزیدن خود را
از مردمک دیده بباید آموخت
دیدن همه کس را و ندیدن خود را

☆ ☆ ☆

۲- نه دیده بود که جستجویش نکند
نه کام و زبان که گفتگویش نکند
هر دل که در و مهر الهی نبود
گر پیش سگ افکنند بویش نکند

☆ ☆ ☆

۳- گر مهر علی و آل بتولت نبود
امید شفاعت ز رسولت نبود
گر طاعت حق جمله بر آوردی تو
بی مهر علی هیچ قبولت نبود

☆ ☆ ☆

۴- پرسید عزیزی که علی اهل کجائی
گفتم بولایت علی، کز همدانم
نی زان همدانم که ندانند علی را
من زان همدانم که علی را همه دانم

☆ ☆ ☆

۵- غمناکم و از در تو باغم نروم
جز شاد و امیدوار و خرم نروم
از درگه همچو تو کریمی هرگز
نومید کسی نرفت من هم نروم

☆ ☆ ☆

۶- حاشا که ز زخم تیغ و خنجر ترسیم
وز بستن پای و رفتن سر ترسیم
ما گرم روان دوزخ آشامانیم
از گفت و شنید خلق کمتر ترسیم

☆ ☆ ☆

۷- گر بدر منیری و سما منزل تو
و ز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
گر مهر علی نباشد اندر دل تو
مسکین تو و سعیهای بیحاصل تو

☆ ☆ ☆

۸- شاها ز کرم بر من درویش نگر
بر جان من خستهٔ دلریش نگر[1]
هر چند نیم لایق بخشایش تو
برمن منگر بر کرم خویش نگر[2]

☆ ☆ ☆

۹- دل تنگم و دیدار تو درمان منست
بی رنگ رخت زمانه زندان منست[3]
بر هیچ دلی مباد و بر هیچ تنی
آنچه از غم هجران تو بر جان منست[4]

☆ ☆ ☆

بیت

داروی درد جانان سوز و گداز و زاری است
منشور ملک عشقش اندوه و ذلّ وخواری‌است[5]

۱- هفت رباعی اول در تذکره ها موجوداست.
۲- این رباعی در بالای منبر «مسجد شاه همدان» در کشمیر منقوش و منسوب به علی همدانی است. ر ـ ک : نقش پارسی بر احجار هند (علی اصغر حکمت) ص ٦٦.
۳- منقول در «مجالس العشاق» ص ٦١ ولی باسبک علی همدانی چندان مطابقت ندارد.
٤- رباعی زیر را هم بعضی به علی همدانی منسوب کرده اند ولی مسلماً از سروده های خواجوی کرمانی است :
هر کس (کو) بره علی عمرانی شد چون خضر بسر چشمهٔ حیوانی شد
از وسوسه و غارت شیطان وارست مانند علادولهٔ سمنانی شد
ر ـ ک شرح احوال و آثار و افکار علاءالدولهٔ سمنانی تألیف سید مظفر صدر سمنانی تهران ۱۳۳٤ ش ص ٦٦.
۵- ص.

باب هفتم

رسالهٔ درویشیه

به قلم

میر سید علی همدانی

تصحیح از

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مقدمه

در پیرامون شعر گوئی سید همدانی و آثار شعری او قبلاً توضیحات کافی داده شد (برگردید به ص ۲۱۳ تا ۲۲۵) در این جا متن چهل و یک غزل او را که مجموعاً «چهل اسرار» نام دارد می آوریم و به دنبال آن نیز نه رباعی و یک فرد را که به وی منسوب گردیده است ذکر می کنیم.

اشعاری که در این باب آمده یک بار در سال ۱۳۴۷ ه. ش. به صورت مجموعه ای با تصحیح خانم دکتر سیده اشرف ظفر و دکتر محمد ریاض خان به وسیلهٔ انتشارات وحید چاپ و انتشار یافت. در پا نویس صفحات مجموعهٔ مزبور، اختلافات نسخه هائی که شعر ها از آن برگرفته شده ذکر گردیده که در این چاپ از تمام آن ها صرفنظر کردیم و به جای ذکر نسخه بدل های متعدد در پاورق، کوشش شد که صحیح ترین و بهترین شکل هر شعری انتخاب و در متن گنجانده شود و هیچ یک از اشعاری هم که در نسخه های مأخذ هست از قلم نیفتد. در این جا توضیحاتی پیرامون نشانه های اختصاری مربوط به مآخذ می دهیم :

ن : چهل اسرار طبع امرتسر ۱۳۳۳ ه. ق. تدوین کننده نیاز علی خان دارای ۴۱ غزل.

ب : نسخهٔ خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا (شمارهٔ Add. ۱۶۸۴۰) دارای ۳۹ غزل.

ت : تذکرهٔ علائی تألیف خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

م : نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی ملک - تهران (شمارهٔ ۴۲۵۰) نوشتهٔ ۹۰۷ ه. ق. دارای ده غزل از علی همدانی.

ــ یکی بودن سبک نگارش آن با آثار فارسی سید و شباهت زیاد با آن ها از لحاظ اختصار و لحن خطابی و واعظانه. که با اندک مقایسه ای این مدعا روشن می گردد.

ــ بسیاری از اشعار که در این رساله آمده در دیگر آثار سید دیده می شود. مثلاً پاره ای از اشعاری را که در صفحات ۱۰۷ و ۱۱۳ و ۱۱۵ و ۱۲۹ به نقل از دیگر آثار سید آوردیم در این رساله می توانید بیابید.

ــ خطاب «ای عزیز» که در آغاز بسیاری از مطالب این رساله آمده در پاره ای دیگر از رسائل سید فراوان است ـ از جمله در فتوت نامه و مشارب الاذواق ـ و عبارت «الحمد لله حق حمده والصلاة علی خیر خلقه» را که این رساله با آن آغاز می شود در آغاز رسالهٔ سیر و سلوک سید می توان دید (برگردید به ص ۱۵۱) همچنین پاره ای از آیات و روایاتی که در این رساله بدان ها استشهاد شده، در رسایل دیگر سید مورد استناد قرار گرفته (مثلاً روایت «حفت الجنة بالمکاره» که در ص ۶ آمده در یکی از اشعار سید بدان اشارت رفته است. برگردید به ص ۴۵۹).

ــ بی پروائی در انتقاد از حکام و سلاطین و علمای ظاهر که در بسیاری از آثار سید و برخوردهای او مشهود است (برگردید به صفحات ۳۶و۳۷ و ۵۲ و ۵۳ و ۶۵ و ۶۶ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۸۹) در این رساله هم به چشم می خورد.

برخی نیز با یافتن نسخه ای از این رساله که گویا در حدود قرن سیزدهم کتابت شده و به سید محمد نور بخش منسوب گردیده، آن را نسخهٔ منحصر به فرد اثری از نور بخش پنداشته اند و بدون توجه به قرائنی که انتساب آن را به سید همدانی ثابت می نماید دوبار (و شاید هم بیشتر) آن را به صورتی پر غلط به نام نور بخش منتشر کرده اند (با عنوان نفس شناسی).

ب ـ متن درویشیه را که در این جا به چاپ می رسانیم از صفحهٔ ۳۲۹ تا ۳۴۶ یک مجموعهٔ قلمی رسائل سید علی همدانی متعلق به کتابخانهٔ گنج بخش ـ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (به شمارهٔ ۴۴۰۹) برگرفته ایم ، و تغییر و تبدیلی در آن روا نداشتیم مگر :

ـ در مواردی که به غلط بودن کلمه یا کلماتی از نسخهٔ مزبور یقین داشتیم.

ـ درجاهائی که ضبط یک نسخهٔ دیگر (نیز متعلق به کتابخانهٔ گنج بخش ـ شمارهٔ ۵۴۱۷) را مرجح یافتیم یااضافاتی در آن بود که مناسب دیدیم بیاوریم . و این گونه اضافات و تغییرات را نیز با دو کمانک (   ) مشخص کرده ایم.

در مقدمه ای هم که برای مشارب الاذواق نگاشتیم هر دو نسخه را معرفی کردیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین

الحمد لله حق حمده و الصلوة علی خیر خلقه.

اما بعد قال الله تعالی یا ایها الناس قد جاء تکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور وقال جلت عظمته و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین.

حضرت صمدیت عز شانه میفرماید که ما که خداوندیم احکام آیات کلام مجید را بجهت شفاء علتهاء مومنان فرستادیم تا هر آیتی از آیات کلام ربانی و هر حدیثی از لطایف اخبار نبوی مشفی مرضی از امراض معنوی و مزیل سقمی از اسقام قلبی و سری و روحی گردد و چون مواد امراض باطنی مختلف بود نتایج آثار آیات و اخبار هم مختلف آمد تا آنچه قومی را سبب سعادت گشت قومی دیگر را هم آن معانی سبب شقاوت آمد و ازین جهت بود که صحبت رسول علیه افضل الصلوات که وجود مبارک او رحمت جهان و جهانیان بود بعضی خلق را از صحابهٔ کرام سبب سعادت (ابدی) گشت و قومی را از مخذولان مردود چون ابوجهل و ابولهب و عبدالله ابی هم آن صحبت مبارک سبب شقاوت سرمدی شد و آنک رسول علیه السلام فرمود که رب حسنة یعملها الرجل لا تکون له سیئة اضر علیه منها و رب سیئة یعملها الرجل لا تکون له حسنة انفع له منها اشارت بدین معنیست یعنی بسا طاعت که مضرت آن در حق

بنده بیشتر از مضرت معصیت بود و بسا معصیت که فایدهٔ آن در حق رونده بیشتر از فایدهٔ طاعت بود و این معنی نزد ارباب قلوب مقرر است که هر طاعت که آن سبب عجب و غرور بنده گردد عین معصیت است و هر معصیت که آن طالب را در مقام اعتراف واستکانت و عذر کشد آن در حقیقت طاعتی مفید است.

ای عزیز بدانک حق جل و علا آدمی را از دو جوهر مختلف آفریده است جوهری لطیف نورانی که آنرا روح خوانند و جوهری کثیف ظلمانی که آنرا جسم گویند و هر جوهری را ازین دو جوهر غذایی و صحتی ومرضی است وهر مرضی را دوایی خاص است چنانک غذای بدن ناز و آب است غذای دل و روح ذکرومحبت و معرفت حق است و علامت مرض هر جوهری ازین جواهر روحانی و جسمانی آنست که غذای معتاد منافی طبع او گردد.

نشان بیماری تن آنست که بسبب مواد فاسده از غذا متنفر شود و رغبت طعام در وی نماند همچنین نشان بیماری دل آنست که بواسطهٔ شواغل دنیوی و لذات نفسانی و مألوفات جسمانی از لذت حلاوت ذکر و ذوق اسرار معرفت و محبت حق محروم ماند و با ذکر حق انس نگیرد و اگر طاعتی کند با نام حق بر زبان راند از سر رسم و عادت باشد و از انوار روح و صفاء مناجات حضرت صمدیت که از بوادی کرم بجانهاء مخصوصان عنایت ازلی که مقربان و صدیقان اند میرسد هیچ بهره نیابد و چنانک بیماری تن را اسبابیست و دفع هر سببی را از آن اسباب دوایی خاص است که آثار طبایع و خواص آنرا جز طبیبان حاذق ندانند همچنین بیماریهای دل و روح را اسبابیست و دفع هر سببی را از آن اسباب دوایی است روحانی از انواع طاعات و اصناف اذکار و عبادات که حقیقت آن جز حکماء دین که انبیا و اولیا و مشایخ طریقت و علماء دین اند

کس نداند و چنانک داروها اگرچه همه داروست مطلقا اما هر بیماری را داروئی خاص مفید بود و داروی دیگر او را زبان دارد همچنین انواع طاعات و عبادات اگرچه از روی طاعت همه حق است اما هر شخصی را در دفع بیماری دل بطاعتی خاص احتیاج بود و از انواع طاعاتی که منافی حال او بود فایده نیابد بلکه زبان آن بیشتر از فایده بود و اسرار این دقایق جز حکماء دین از انبیا و اولیا کس نداند نه بینی که اگر شخصی را صفرا غالب شود و او خواهد که بداروهائی که محرق بلغم است معالجهٔ مرض صفرائی کند هرگز شفا نیابد بلکه آن داروها سبب زیادتی مادهٔ صفرا شود و بهلاک انجامد و ازینجا بود که حضرت رسالت علیه افضل الصلوات باوجود جلالت ثواب قرائت قرآن فرمود که ای بسا خوانندهٔ قرآن را که از خواندن قرآن جز بعد و حرمان و لعنت و خسران حاصلی نبود که :

رب تال للقرآن و القرآن یلعنه.

و از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایتست که رسول علیه السلام فرمود کم من صایم یکون صومه وبالا علیه یوم القیامة و کم من غاز یکون غزوته سلاسلا یوم القیامة و کم من متصدق یکون صدقاته و زکواته زوالالاعماله یوم القیامة قیل یا رسول الله مافسد اعمالهم قال اکل الحرام و رؤیة المخلوقین فرمود که بسا روزه دار که روزهٔ او بروبال گردد روز قیامت و ای بسا غازی که غزای بند و زنجیر وی گردد روز قیامت وی بسا صدقه دهنده که صدقه و زکوة وی زوال عملهای وی گردد گفتند رسول الله چه چیز عملهای ایشانرا تباه کرد فرمود که حرام خوردن وریا یعنی نیک نامی جستن و از خلق چشم ستایش داشتن.

ای عزیز چون در آثار و اخباری که در افساد اعمال واردست بسبب رذایل اخلاق بشری و غوایل اوصاف بهیمی و سبعی و شیطانی نیک تامل

کنی ترا معلوم شود که بیشتر عباداتی که عامهٔ خلق از سر رسم و عادات پیش گرفته اند اگر آن جمله را در میزان عدل نهند آن همه سبب گرفتاری ایشان خواهد بود الا ماشاء الله. و بجهت تحقیق این معنی بود که چون این آیت نزول کرد و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحسبون یعنی ظاهر گشت ایشانرا از حضرت جباری در مجمع فضای محشر آنچه در گمان ایشان نبود از حضرت رسالت علیه افضل الصلوات سؤال کردند از تفسیر این آیه فرمود که هی اعمال حسبوها حسنات فوجدوها فی کفة السیئات یعنی عملهایی بود که ایشان تصور می کردند که آن طاعت است چون روز قیامت نظر کنند آنچه ایشان طاعت می پنداشتند در کفهٔ معصیت بینند.

اینجا بدانی که طالب حق را از صحبت پیری راه دیده و منازل شریعت و طریقت بریده و ذوق اسرار حقیقت چشیده ناگزیرست زیرا که آداب خدمت پادشاهان جز مقربان پادشاه ندانند و بر دقایق اسرار راه قرب حضرت صمدیت جز روندگان راه اطلاع نیابند و هر که طلب قرب سلاطین کند تا در حمایت یکی از مقربان پادشاه نرود بمراد نرسد همچنین هر که طلب رضا و محبت حضرت صمدیت کند تا دست نیاز در دامن دولت راه بری از روندگان عالم وحدت نزند مقصود نیابد و ازینجهت سید انبیا علیه افضل الصلوات میفرمود که «اتخذوا الایادی عندالفقراء فان لهم دولة» یعنی دست همت طالب در دامن دولت درویشان زنید که بدرستی که ایشانرا دولتی است. و لفظ ان بجهت مبالغه است یعنی دولتی و چه دولتی دولتی که آنرا نهایت نیست و سلطنتی که کوکبهٔ آن غایت پذیر نیست و چون عنایت ازلی یار مقبولی گردد از طالبان راه سعادت آن فرخنده بختیار را بصحبت پیری رساند که ظاهر او بآداب علوم شریعت آراسته بود و نفس بلجام ورع و تقوی پیراسته دیدهٔ عجب و ریا بر کنده و سنگ قناعت در دهان حرص افکنده ظاهر او بر جادهٔ شریعت تادیب یافته و باطن او در بوتهٔ طریقت صفاء تهذیب کسب کرده و سر او در عالم حقیقت

بنسمات اسرار توحید مروح گشته تا هر لحظه تخم لطایف نصایح در مزرعهٔ دل طالب می اندازد و هر روز آن تخم را بآب دقایق آداب تسقیه میدهد تا بواسطهٔ حسن رعایت و قبول نصیحت و تأیید عنایت حضرت صمدیت اعمال صالحه و افعال مرضیهٔ طالب، مثمر احوال شریفه و منتج مقامات سنیه‌گردد و ریاحین و ازهار واردات غیبی در بستان دل مرید دمیدن گیرد و باطن طالب صادق بانوار روح و صفا و اسرار محبت و وفا منور و مصفا گردد و نشان بی دولتی و ادبار مرید آنست که سایق خذلان حضرت ایزدی ویرا بمدبری از راهزنان راه دین بند گرداند تا هر روز بتقلیدات رسمی بند بر بند او می افزاید و بتسویلات باطله و مزخرفات فاسده راه حق بروسدود گرداند و خار بدعت و ضلالت در راه او نهد و تخم دناءت همت و خساست نکدی در دل او می اندازدو باطن او را بنجاست حرص و حسد ملوث می گرداند و لیس الخبر کالمعاینة.

نظر در حال پیران و مریدان روزگار کن تابینی که چگونه شیاطین دکان تلبیس و مکر نام سلاطین فقر برخود بسته اند و اشقیا جامهٔ اولیا پوشیده و مردودان برنگ مقبولان بر آمده و غولان راه دین خود را بصورت ارباب یقین ظاهر کرده شعار ایشان زندقه و الحاد دثار ایشان خدیعه و فساد وجد و حالت ایشان رقص و بازی آداب صحبت ایشان بدعت و بی نمازی زینت مجلس ایشان مناقشه و جنگ . اسرار خلوت ایشان خباثت و بنگ مفاخرت ایشان بتحصیل حرام و گدایی مباهات ایشان بوقاحت و بی حیایی و جمعی از جهال عام کالانعام بعشوه و تلبیسات این قوم ضال مضل فریفته شدند و ترهات مزوران مخذولان را معاون دواعی نفس و هوی ساختند و اباحت وکفر را طریقت فقر نام کردند و از حقایق احکام دین و اسلام بیگانه شدند و بر پی این گمراهان درتیه ضلالت گمراه گشتند و حضرت صمدیت جل و علا در مجمع قیامت حکام و قضاة و ائمهٔ اسلام را از تقصیر و تساهل دفع این فساد خواهد پرسید زیراکه

استحکام قواعد اسلام و ایمان و اقماع و اقلاع بدع و ضلال اهل زیغ و عدوان بر ذمت سلاطین و حکام ثابت است و رعایت حماء حدود شرع بر ایشان واجب اما چون درین روزگار زمام امور مملکت و سلطنت کسانی را مسلم گشته است که از اسرار علوم دین هیچ بهره ندارند و همگی همت ایشان بلهو و طرب مصروف شده و فسق و فجور مذهب خود ساخته و ظلم و شرور آیین خود گردانیده و با صحبت فاسقان و فاجران انس گرفته و دنیای مکدر مردار فانی را بهشت خود کرده و بندهٔ نفس و اسیر هوا گشته و کمر شاگردی شیطان بر میان جان بسته و فرمان خدا و رسول را پس پشت انداخته و ارباب مناصب قضا و تدریس و فتوی مناقشات خلاف و مجادلات کلامی را علم نام کرده و مزخرفات منطقی و هذیانات فلسفی را وسیلت شهرت و جاه ساخته و از حقایق علوم دین که آن معرفت دقایق اسرار کتاب و سنت است اعراض کرده لاجرم اغوای گمراهان مبتدعه در جهان منتشر شد و اغراء بی دینان زنادقه در عالم قوت گرفت و انوار احکام و حدود اسلام منطفی شد و میامن مناهج شریعت محمدی روی در اندراس نهاد و اهل الله و ارباب قلوب از ننگ این تردامنان مسلمان نام و وحشت این درویش صورتان کافر کام از نظر خلق متواری گشتند و روی غیرت در دیوار عزلت آوردند و روزگار در ماتم این مصیبت بسر بردند. والله المستعان.

آن دم که ازو نور صفا زاید کو　　　وآنکس که ازو رای جفا ناید کو
اسلام شده فسوس این مشتی دیو　　　مردی که از و بوی وفا آید کو

ای عزیز صفای احوال مسلمانی از خبایث اوصاف انسانی دور است و دعوی اسلام با افعال کریهه و اخلاق ردیه غرور است تا آینهٔ دل از ادناس اوصاف بشری پاک نگردد انوار ایمان و اسلام با دل الفت نگیرد و هر که افعال و اعمال او مقرون باخلاص نیست او را از امراض رذایل نفسانی خلاص نبود و

هر که مطیع فرمان نفس دشمن باشد هرگز روی نجات و فلاح نه بیند زیرا که نجات ثمرهٔ ایمان و فلاح نتیجهٔ اسلام است و حقیقت اسلام امتثال فرمان (حق) بود و مخالفت نفس از جملهٔ فرمان.

در خبر ست که اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام یا موسی ان اردت رضایی فخالف نفسک انی لم اخلق خلقا ینازعنی غیرها یعنی حق جل و علا وحی فرمود بموسی علیه السلام که ای موسی اگر رضاء ما می خواهی مخالفت نفس کن بدرستی که ما در مخلوقات هیچ چیز نیافریدیم که آن منازع حضرت خداوندی ما باشد غیر او پس فرمان داشتن نفس سر همه کفرها بود و موافقت او بزرگترین معصیتها و مخالفت او اصل همه طاعتها و در اخبار صحیحه آمده است از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که لمارجعنا عن غزوة الخیبر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مرحبا بقوم قد قضوا الجهاد الاصغر و بقی (علیهم) الجهادالاکبر قیل یا رسول الله و ما الجهادالاکبر قال جهاد النفس* فرمود که از غزاء خیبر بازگشتیم رسول علیه افضل الصلوة فرمود خوش آمدند قومی که غزاء خرد کرده‌اند و غزاء بزرگ مانده است گفتند ای رسول خدای کدامست غزاء بزرگ فرمود که غزاء نفس آن دشمنی که میان دو پهلوی تست و هر لحظه با کمند شهوت و تیغ غضب حمله بر حصار دین تو می آرد و اساس اسلام ترا زیر و زبر می گرداند و حصن نجات ترا ویران می کند و راه آفات و هلاک ابدی بر تو می گشاید اگر دفع سطوت این دشمن غدار می توانی کرد و سر مراد این افعی ایمان خوار کوفته می توانی داشت گوی سعادت بردی و در صف سابقان میدان دین راه یافتی و هر که از دولت این جهاد محروم ماند گو ماتم دین خود بدار و دعوی مسلمانی بگذار و خباثت شرک را ایمان مخوان و تلبیسات نفس و

---

* این حدیث در هیچ یک از دو نسخه ای که مورد مراجعهٔ ما بود به شکل صحیحی نقل نشده و ما آن را مطابق روایت مستدرک ضبط کردیم.

هوا را اسلام مدان و نام پاک حق بر زبان پلید مران که ناقد بصیر است و حاکم خبیر و الله یعلم المفسد من المصلح.

مرد می باید تمام این راه را — جان نشانی باید این درگاه را
کار آسان نیست با درگاه او — خاک می باید شدن در راه او
سالها (بردند) مردان انتظار — تا یکی را بار (شد) از صد هزار

ای عزیز دنیا بازار تجارت طالبان حق است و سرمایهٔ این تجارت عمر است پس قدر منزل دنیا مخلصان دانند و قیمت جوهر عمر عارفان شناسند که بنور یقین دانسته اند که هر که اینجا کسب سعادت نکرد آنجا محروم است و هر طالب که اینجا خلعت کمال نپوشید آنجا معدومست و هر که اینجا دیدهٔ دل بکحل عرفان روشن نکرد آنجا کورست من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا خلق گمان برده اند که سر دو راه در قیامت خواهد بود و این غلطیست که از قصور نظر افتاده است بلکه مسافران عالم ابد چون از عرصهٔ مملکت ازل قدم در منزل دنیا نهند حاجبان قضا و قدر تا بحد بلوغ آن واردانرا بحکم عنایت معاف دارند و بوقت صبح بلوغ بسر دو راه رسند و در حالت ورود اجل بمنزل نزول کنند و در مجمع قیامت سر بضاعت اعمال بگشایند ولی چون راه سعادت مشکل تر است و عقبات محن و سختیهاء آن راه بیشتر که حفت الجنة بالمکاره ازین جهت راغبان این درگاه نادر اند و سالکان این راه کمتر و چون نزهت راه شقاوت نماینده تر است و غوایل شهوات آن فریبنده تر که حفت النار بالشهوات اکثر خلق راه شقاوت پیش گرفته اند و خبر ندارند تا چون بوعده گاه قیامت رسند و قبایح اعمال و فضایح احوال خود مشاهده کنند و بهلاک خویش متیقن گردند خونابهٔ حسرت از دیده ها باریدن گیرند و فریاد بی فایده بر آرند که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا (انا موقنون) خداوندا دیدیم و یقین کردیم که چه می باید کرد اکنون ما را بدنیا باز گردان تا بعد ازین

عمل صالح کنیم خطاب جباری از حضرت قهاری در رسد که اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر فذوقوا فما للظالمین من نصیر شما را در بازار دنیا سرمایهٔ عمر عزیز (ندادیم) و انبیا و اولیا را بشما (نه فرستادیم) تا راه سعادت ابدی را بشما نمایند و از گرفتاری عذاب سرمدی شما را بترسانند آن همه شنیدید و فراموش کردید و خدمت نفس و هوا را کمر بستید و مألوفات نفسانی و مزخرفات دنیاء فانی را قبلهٔ دل ساختید و فرمان حضرت خداوندی ما را و نصیحت انبیا پس پشت انداختید و در مزرعهٔ دنیا همه تخم شقاوت ابدی کاشتید اکنون آنچه کاشتید بدروید و ثمرهٔ آن عملهای خبیث که می کردید الوان عذاب ابدی بچشید و هیچ فریاد رسی و شفیعی امید مدارید که ذهب محل الاعمال و بقی اثقال الانکال و طاب الحال بعد الزوال محال:

ای بدنیا بی سر و پا آمده باد در کف خاک پیما آمده
گر همه عالم شوندت زیر دست می نخواهی (برد جز بادی) بدست
نامرادی و مراد این جهان تا بجنبی بگذرد در یک زمان
چون جهان می بگذرد بگذر تو نیز ترک او گیر و بد و منکر تو نیز
زانکه هر چیزی که او پاینده نیست هر که دل بندد درو دل زنده نیست

ای عزیز هر چیزی را علامتی است و علامت صدق طلب، تفقد معرفت قیمت خود است و قیمت هر کس بقدر همت اوست و خلق درین معنی متفاوت اند همت زنان برنگ و بوی بود و همت کودکان خورد و خوی و همت اهل دنیا گفت و گوی و همت راغبان آخرت جست و جوی و همت طالبان راه رفت و روی و همت سالکان شست و شوی. راغب آنست که آخرت بترک دنیا جوید و طالب آنک هر دو را طلاق گوید و سالک آن که در راه قرب از رویهٔ مألوفات بقدم اعراض پوید و عارف آنک نقش هستی اغیار از لوح وجود شوید بدایت همت طالب آنست که بهر چه در قید ذل کن بود التفات ننماید و

نقاب غیرت از طلعت شهود جز در مقابل جمال محبوب نگشاید و فتوح این دولت وقتی دست دهد که طالب خط تبرا بحروف مرادات در کشد :

تا بادیهٔ درد بپایان نسپری   از هیچ طرف راه بدرمان نبری
تا بر سر نام و کام گامی نزنی   بوئی ز نسیم وصل جانان نبری

هر کرا این سعادت روی نمود ابواب مواهب غیبی بروی گشود و از بیم و امید اقبال و ادبار دنیا و آخرت آسود و اگر کسی را این سعادت دست ندهد باری از برکات ایمان بحقیقت این معنی باید که خود را محروم نگرداند و محقق داند که حضرت صمدیت را عز شانه در روی زمین بندگان اند که قواعد خطهٔ دین باقدام صدق ایشان معمور و سر آدم و آدمیت بجمال احوال ایشان مسرور است. سلاطین عرصهٔ ولایت و اساطین بارگاه عنایت اند که همای همت ایشان جز بر قلهٔ قاف قرب ننشیند و عنقاء دولت ایشان جز بر سدهٔ کبریا قرار نگیرد شاهبازان عالم وحدت اند که اکسیر همت ایشان مس بیگانگی مردودان بادیهٔ جهالت را ارزیر صفوت سازد پاک بازان جناب حضرت اند که انفاس همایون ایشان مخذولان تیه ضلالت و جفا را ببساط قبول و وفا آرد شوامخ جبال ، طاقت بار همت این رجال ندارد بلکه سطوت ید همت مردان دین تحت عرش را در اهتراز آرد چنانک حضرت رسالت علیه افضل الصلوة فرمود که اهتز العرش بموت سعد بن معاذ :

جان فروشان بارگاه عدم   خرقه پوشان خانقاه قدم
ما عبدناک اجتهاد همه   ما عرفناک اعتقاد همه
چنگ در حضرت خدای زده   هر چه جز اوست پشت پای زده

ای عزیز خواص نوع انسان دو طایفه اند طالبان کمال عقبی و عاشقان جمال مولی دست قوت طالبان جنان تیغ قهر بر سر کفار زند و ید همت عاشقان جناب رحمن زخم بر فرق نفس مکار اگر آن کفار قصد جان کنند این مکار قصد

ایمان کند مقتول کفار سعید شهادت است و مخذول این مکار طریدتیه شقاوت دشمنی است که همه زخم بر رفیق راند کفری که همه مرکب بر شقیق دواند هر که در دوستی او بیشتر کوشید زهر هلاک او بیشتر چشید هر که بعشوهٔ او بفریفت آب روی دین او بریخت پس شرط راه طالب صادق آنست که فریب نفس غدار (نخورد) و به تلبیس ابلیس مغرور نشود چراغ بصیرت بدست عزیمت گیرد و در خانهٔ وجود خود گذر کند و از سر انصاف در حال خود نیک تامل کند اگر طاعت حق رفیق خود گردانیده است و ذوق لذت مناجات در اوقات طاعات بکام جان رسانیده و از حظوظ نفسانی تبرا کرده و جوارح و اعضا را از ناشایست و نا بایست باز داشته و از مهالک امراض کبر و عجب و بخل و حرص و حسد خلاص یافته و جان خود هدف آفات و سپر مصیبات ساخته و از مخالطهٔ اهل زمانه نفرت گرفته و ذکر دوست را مونس خود کرده این دولت را غنیمت دارد و بشکر این نعمت قیام نماید و در از دیاد این سعادت کوشد و اگر نعوذ بالله فرمان نفس اماره را کمربسته است و غول هوا را معبود خود ساخته و شاگرد عشوهٔ شیطان گشته و بالذات جسمانی و شهوات نفسانی انس گرفته و زخارف دنیا مألوف خود گردانیده و بزندگانی فانی مغرور گشته ماتم این مصیبت بدارد و پنبهٔ غفلت از گوش هوش بردارد و بمعالجهٔ این مرض هایل مشغول شود و با این همه بسبب کثرت اصرار از درگاه کرم نومید نشود که دست عنایت بی علت ، آلایش بسیار آلوده روزگار را بدریای عفو شسته است و بدرقهٔ کرم بسی مشرفان دریای هلاک را از غرقاب معاصی رهانیده پس طالب نجات باید که بهرحال که باشد جانی می کند و در تیره روزگاری میان دریای بیم و امید دست و پایی (می زند) لعل الله یحدث بعد ذلک امرا.

ایزد تعالی فضاء صدور طالبان مطالب جناب حضرت (صمدیت) را بانوار روح و صفا منور دارد و ریاض قلوب سالکان مسالک بارگاه احدیت را بازهار

اسرار تجلیات الطاف ربانی مزین گرداناد بمنه و کرمه انه قریب مجیب و الحمدلله وحده وحده و السلام علی من اتبع الهدی هو الهادی. تم.

باب هشتم

السبعین فی فضایل امیر المؤمنین*

تالیف

میر سید علی همدانی

تصحیح از

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

---

*دربارهٔ این اثر توضیحاتی در ص ۲۰۵ گذشت. متن آن را که در صفحات آینده ملاحظه می کنید عیناً از ص ۱۹۱ تا ۲۱۳ یک مجموعهٔ قلمی رسائل میر سید علی همدانی متعلق به کتابخانهٔ گنج بخش - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (به شمارهٔ ۴۴۰۹) برگرفته ایم و پس از مقابلهٔ دقیق آن با نسخهٔ چاپ شدهٔ السبعین (در ضمن ینابیع المودة شیخ سلیمان قندوزی حنفی نقشبندی) هر جا تا درستی کلمه ای که در نسخهٔ خطی ضبط شده مسلم بود، ضبط نسخهٔ چاپی را برگزیدیم و در مواردی که نسخهٔ چاپی، کلمه یا کلماتی اضافه داشت یا ضبط آن متفاوت بود، آنچه را در نسخهٔ چاپی آمده درون دو قلاب گذاشتیم تا مشخص باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى جعل ميامن آثار السيادة الى سماء السعادة أعلى وسيلة و رفع لواء الشرف فى جناب عز من اصطفاه بنسب المصطفى فضيلة و صعد [اصعد] بمن سعد [صعد] به الى مصعد الطهارة العظمى و خصه من فيوض عيون الكرامة بالمشرب الاصفى والكأس الاوفى شرف يقصر [شرفاً يقتصر] عن ادراک جناب عزه سعى الطالب الا طالبياً و يعجر [يعجز] عن اقتفاء اثره [اقتناء اسره] العاقب[1] الا عاقبياً ولا يسمو الى علو منصبه الا من رفعه [رفعته] العناية الازلية فى ذلک الاقبال مكاناً علياً فما ظنک بأصل رفع يد فرعه على باب بيت الشرف من العز علماً واجرى على صفحات اوراق فضله فى دفاتر المفاخر قلماً وهو الامام الباصر [الباهر] والبحر الزاخر والسيف الباتر والبدر الزاهر قائد البررة وقاتل الفجرة [الكفرة] قسيم النار [والجنة] ، وامام [اما] الاخيار صاحب المناقب [المناصب] والمناصب [والمناقب] المرتضى على بن أبى طالب «كرم الله وجهه» ولما ورد [روى] عن رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] انه قال : ذكر على عبادة

[١- العاقب من اسماء رسول الله].

سر سری [مرت (سری)] ببشارته [بشارته] وحملتنی اشارته علی ان جمعت سبعین حدیثاً مما ورد فی فضائله ومناقبه وفضائل أهل البیت ترغیباً لمحبیه وترغیماً لمبغضیه وأردفت کل حدیث بلطیفة من لطائف درر کلامه وجواهر ألفاظه التی اخرجها الغواصون من قعر بحر علمه ولوامع أنوار حکمه [حکمة] التی اقتبسها المحققون من مشکاة [الانوار] ولایته وسمیته کتاب السبعین فی فضایل امیرالمؤمنین مستوفقا [مستوثقاً] من الله ومستعیناً به انه خیر موفق ومعین.

(الحدیث الاول) عن انس بن مالک «رضی الله عنه» قال قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم: عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن أبی طالب، اورده صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» الطریق مسدود[ة] علی الخلق بخمسة خصال: القناعة بالجهل والحرص علی الدنیا والشح بالفضل والریاء بالعمل [فی العمل] والاعجاب بالرأی.

(الحدیث الثانی) عن جابر بن عبدالله الانصاری «رضی الله عنه» قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [(ص)]: ان الله عزوجل یباهی بعلی بن أبی طالب کل یوم علی الملائکة المقربین حتی یقول: بخ بخ هنیئاً لک یا علی، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه»: أصعب الاعمال أربعة: العفو عندالغضب، والجود من الیسیر [العسر]، والعفة فی الخلوة، وقول الحق عند من تخافه أو ترجوه.

(الحدیث الثالث) عن انس بن مالک «رضی الله عنه» قال: قلنا لسلمان سل النبی علیه السلام [(ص)] من وصیه؟ فسأله فقال: یا سلمان وصیی ووارثی ومقضی دینی ومنجز وعدی علی بن أبی طالب [«کرم الله وجهه»]، رواه الامام احمد بن حنبل فی مسنده.

قال «كرم الله وجهه» : قارن أهل الخير تكن منهم ، وباين أهل الشر تبن عنهم.

(الحديث الرابع) عن سهل بن سعد «رضى الله عنه» [عن أبيه] قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] يوم خيبر لاعطين الراية غداً رجلا يحب الله ورسوله [ويحبه الله ورسوله] لا يرجع حتى يفتح عليه اورده [رواه] الامام [احمد] فى مسنده.

قال «كرم الله وجهه» : مالك من دنياك الا ما أصلحت به مثواك.

(الحديث الخامس) عن عباس بن عبدالمطلب «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى عليه [وآله] وسلم : ما بال أقوام يتحدثون بينهم فاذا رأوا الرجل من أهل بيتى قطعوا حديثهم والله لا يدخل قلب الرجل الايمان حتى يحبهم لله ولقرابتهم منى رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» لا يكونن أخوك على الاساءة أقوى منك على الاحسان فانه يسعى فى مضرته ونفعك وليس جزاء من سرك أن تسؤه.

(الحديث السادس) عن عمار بن ياسر «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] لعلى : يا على ان الله تعالى زينك بزينة لم يزين الخلايق بزينة هى أحب اليه منها الزهد فى الدنيا [وجعلك لا تنال من الدنيا ولا تنال الدنيا منك شيئاً ووهب لك حب المساكين فرضوا بك اماماً ورضيت بهم أتباعاً ،] رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : من آمن الزمان خانه ، ومن اعظمه أهانه.

(الحديث السابع) عن عبدالله بن عامر [«رضى الله عنه»] قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لفاطمة يا فاطمة أما ترضين ان الله عزوجل اطلع على أهل الارض فاختار أباك وزوجك ، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : وضعت الكرامة فى التقوى والرفعة فى التواضع والمروءة فى الصدق والنصر فى الصبر والغنى فى القناعة والراحة فى الزهد والعافية فى الصمت.

(الحديث الثامن) عن بريدة «رضى الله عنه» قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] لكل نبى وصى ووارث وان علياً وصيى ووارثى ، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : صدر العاقل صندوق سره ، والبشاشة حبالة المودة والاحتمال قبر العيوب.

(الحديث التاسع) عن سعد بن ابى وقاص ««رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من آذى علياً فقد آذانى قالها ثلاثاً ، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : من رضى عن نفسه كثر الساخط عليه.

(الحديث العاشر) عن عامر بن سعد بن ابى وقاص «رضى الله عنهما» قال : لما نزلت آية المباهلة دعا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم علياً وفاطمة وحسنا وحسيناً فقال : اللهم هؤلاء اهل بيتى [اهلى] رواه مسلم.

قال «کرم الله وجهه» : اذا أقبلت الدنيا على أحد اعارته محاسن غيره ، واذا ادبرت أسلبته محاسن نفسه.

(الحديث الحادى عشر) عن زيد بن ارقم «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوماً سدوا هذه الابواب [كلها] الاباب على فتكلم [اناس] فى ذلك فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : أما بعد فانى امرت بسد هذه الابواب غير باب على فقال فيه قائلكم فوالله ما سددت شيئاً ولا فتحته ولكنى آمرت بشىء. رواه الامام [احمد] فى مسنده ، وفى رواية ابن عباس ولكن الله سد ابوابكم.

قال «كرم الله وجهه» : خالطوا الناس مخالطة ان متم بكوا عليكم وان غبتم حنوا [جنفوا[۱]] اليكم [عليكم]

(الحديث الثانی عشر) عن ابی ليلی [أبی ذر] الغفاری «رضی الله عنه» قال قال رسول الله صلی الله عليه [وآله] وسلم : سيكون [ستكون] من بعدی فتنة فاذا [فان] كان ذلک فالزموا علی بن أبی طالب فانه الفاروق بين الحق والباطل ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان ، واعجز منه من ضيع من ظفر به منهم.

(الحديث الثالث عشر) عن ابی بريدة [أبی هريرة] «رضی الله عنه» قال بعث [كان] رسول الله صلی الله عليه وسلم بعث بعثين [بعثتين ، وبعث] علی أحدهما علی [علياً] وعلی الآخر خالد بن الوليد وقال : اذا لقيتم [التقيتم] فعلی علی الناس [امام] واذا افترقتم فكل علی جنده ، فلقينا بنی زبير [بنی زبيدة] فاقتتلنا وظهرنا [ظفرنا] عليهم وسبيناهم فاصطفی علی من السبی واحداً لنفسه فبعثنی خالد الی النبی صلی الله عليه [وآله] وسلم حتی يخبره بذلک [اخبره ذلک] فلما أتيت واخبرته فقلت : يا رسول الله بلغت ما ارسلت به؟ فقال : لاتقع [لا تقعوا] فی علی فانه منی وأنا منه وهو ولبی و [او] وصيی من بعدی ، رواه الامام [احمد] فی مسنده.

قال «كرم الله وجهه» : قرنت الهيبة بالخيبة ، والحياء بالحرمان ، والفرصة تمرس السحاب فانتهزوا فرص الخير.

(الحديث الرابع عشر) عن داود بن بلال «رضی الله عنه» قال قال رسول الله صلی الله عليه [وآله] وسلم الصديقون ثلاث [ثلاثة] : حبيب البحار [النجار] مؤمن [وهو من] آل ياسين ، و حزبيل [حزقيل] مؤمن [وهو من] آل فرعون ، وعلی بن أبی طالب وهو أفضلهم ، رواه صاحب الفردوس.

[۱- جنف عليه: مال عليه فی الحكم والخصومة والقول وغيرها ، وهو شبيه بالحيف.]

قال «کرم الله وجهه» : من کفارات الذنوب العظام اغاثة الملهوف والتنفس [التنفيس] عن المكروب.

(الحديث الخامس عشر) عن وهب بن صفی [صیفی البصری] رضی الله عنه قال : قال رسول الله صلی الله علیه وسلم أنا اقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل علی تأویل القرآن ، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : اذا رأیت ربک سبحانه یتتابع [یتابع] علیک نعمه فاحذره.

(الحديث السادس عشر) عن أبی سعید الخدری «رضی الله عنه» قال قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : اعطیت فی علی خمسة [خمس] خصال هی أحب الی من الدنیا وما فیها [أما] الواحد [الواحدة] کتاب فکأنی بین یدی الله عزوجل حتی تفرغ [یفرغ] الحساب ، وأما الثانیة فلواء [لواء] الحمد بیده ، وأما الثالثة فواقف علی حوضی یسقی من عرف [عرفه] من امتی ، وأما الرابعة فساتر عورتی ومسلمی الی الله عزوجل ، وأما الخامسة فلست أخشی علیه أن یرجع زانیاً بعد احصان ولا کافراً بعد ایمان ، رواه الامام [أحمد] فی مسنده.

قال «کرم الله وجهه» ما أضمر أحد شیئاً الا ظهر فی [من] فلتات لسانه وصفحات [صفحة] وجهه.

(الحديث السابع عشر) عن ابی بکر الصدیق «رضی الله عنه» قال قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یا ابابکر کفی وکف علی فی العدل سواء رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : من حلم عاش فی الناس حمیداً ومن کثر نزاعه بالجهل دام عماه [عمی] عن الحق.

(الحديث الثامن عشر) عن عمران بن الحصین [«رضی الله عنه»] قال قال

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : على منى وأنا منه وهو ولى كل مؤمن [ومؤمنة] بعدى ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : من زاغ ساءت عنده [عنه] الحسنة وحسنت عنده السيئة وسكر سكر الضلالة.

(الحديث التاسع عشر) عن جابر بن عبدالله الانصارى «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] : مكتوب على باب الجنة قبل أن يخلق [الله] السماوات والارض بألفى عام محمد رسول الله [و] على أخوه ، رواه ابن المغازلى.

[قال «كرم الله وجهه» : فاعل الخير خير منه ، وفاعل الشر شر منه.]

(الحديث العشرون) عن جابر «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : ان الله عزوجل جعل ذرية كل نبى فى صلبه وجعل ذريتى فى صلب على بن أبى طالب ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : اياك ومصاحبة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك ، و اياك و مصاحبة الكذاب فانه كسراب يقرب اليك البعيد ويبعد عنك القريب.

(الحديث الحادى والعشرون) عن ابن عباس «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لعلى لما خرج عليه السلام الى غزوة تبوك وخرج الناس معه دون على فبكى [فقال له] أما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لانبى من بعدى انه لا ينبغى ان اذهب الا وأنت خليفتى ، رواه ابن المغازلى.

قال «كرم الله وجهه» : قلب الاحمق فى فيه ، ولسان العاقل [فى] وراء قلبه.

(الحديث الثانى والعشرون) عن [قال] جابر رضى الله عنه : أخذ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بعضد [عضد] على وقال : هذا امام البررة وقاتل الفجرة مخذول من خذله منصور من نصره ، ثم مد صوته وقال : «أنا مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليأت الباب» ، رواه ابن المغازلى.

قال «كرم الله وجهه» : سيئة تسؤك خير عندالله من حسنة تعجبک.

(الحديث الثالث والعشرون) عن جابر [بن عبدالله] ، «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : حق على بن ابى طالب على هذه الامة كحق الوالد على ولده ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : الشفيع جناح الطالب والمال مادة الشهوات.

(الحديث الرابع والعشرون) عن جابر «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فى قوله تعالى : «فاما نذهبن بک فاذا منهم منتقمون» نزلت فى على بن أبى طالب انه ينتقم من الناكثين [والمارقين] والقاسطين بعدى ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : فوت الحاجة أهون من طلبها من غير اهلها.

(الحديث الخامس والعشرون) عن سلمان الفارسى «رضى الله عنه» ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لكل نبى صاحب سر وصاحب سرى على بن أبى طالب رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : لا تستحى من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه [اذا تم العقل نقص الكلام]

(الحديث السادس والعشرون) عن سلمان «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : أعلم امتى من بعدى على بن أبى طالب. رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : فقد الاحبة غربة

(الحديث السابع والعشرون) عن سلمان «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : أولكم وروداً على الحوض أولكم اسلاماً [هو] على بن أبى طالب رواه صاحب الفرودس.

قال «كرم الله وجهه» : اذاتم العقل نقص الكلام [لا تستح من عطاء القليل فان الحرمان أقل منه.]

(الحديث الثامن والعشرون) عن حذيفة «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : مثل على بن أبى طالب فى الناس مثل قل هو الله أحد فى القرآن رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : نفس المرء خطاوه [خطاه] الى أجله.

(الحديث التاسع والعشرون) عن أبى درداء [أبى الدرداء] «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : على باب علمى ومبين لامتى ما أرسلت به من بعدى ، حبه ايمان وبغضه نفاق والنظر اليه رأفة ومودته عبادة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» أوضع العلم ماوقف على اللسان ، وأرفعه ما ظهر على الجوارح والاركان.

(الحديث الثلاثون) عن معاذ بن جبل «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر الى وجه على عبادة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : نوم على يقين خير من صلاة فى شك.

(الحديث الحادى والثلاثون) عن أنس من مالك «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : ما من نبى الا وله نظير فى امته [من امتى] ، ابوبكر نظير ابراهيم ، وعمر نظير موسى ، وعثمان نظير هارون ، وعلى بن أبى طالب نظيرى ، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : لا یترک المرء شیئاً من دینه لاستصلاح [لاصلاح] دنیاه الا فتح الله علیه ما هو أضر منه.

(الحدیث الثانی والثلاثون) عن أنس [بن مالک] «رضی الله عنه» قال قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : علی بن أبی طالب یزهر فی الجنة ککوکب الصبح لاهل الدنیا ، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : رب عالم قد قتله جهله وعلمه لاینفعه معه [معه لا ینفعه].

(الحدیث الثالث والثلاثون) عن [ابن] عباس «رضی الله عنه» قال قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم: حب علی بن أبی طالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب ، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : کیف یکون حال من یفنی ببقائه ویسقم لصحته [بصحته] ویؤتی مما منه [بما منعه].

(الحدیث الرابع والثلاثون) عن ابن عباس [عبدالله بن مسعود] «رضی الله عنه» قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [(ص)] لعلی: یاعلی ان الله عزوجل زوجک فاطمة وجعل صداقها الارض فمن مشی علیها مبغضاً لک مشی حراماً ، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : شتان مابین عملین عمل یذهب [تذهب] لذته ویبقی [تبقی] تبعته وعمل تذهب مؤونته ویبقی أجره.

(الحدیث الخامس والثلاثون) عن ابن عباس [عبدالله] رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [(ص)] أول من یکسی یوم القیامة ابراهیم لخلته ثم أنا لصفوتی ثم علی بن أبی طالب یزف بینی وبین ابراهیم زفا الی الجنة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذى منه هرب ويفوته [يفوت] الغناء الذى اياه طلب فيعيش فى الدنيا عيش الفقراء ويحاسب فى الاخرة حساب الاغنيا.

(الحديث السادس والثلاثون) عن ابن عباس [عنه] «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : أنا ميزان العلم وعلى كفتاه والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : عظم الخالق عندك يضعف المخلوق فى عينك.

(الحديث السابع والثلاثون) عن ابن عباس [عنه] «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا وعلى من شجرة واحدة والناس من أشجار شتى ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : ما كسبت فوق قوتك فأنت فيه خازن لغيرك.

(الحديث الثامن والثلاثون)عنه «رضى الله عنه» قال قال رسول الله [صلى الله عليه وسلم] انما دفع [رفع] الله [الطهر عن بنى اسرائيل بسوء رأيهم على أنبيائهم وان الله عزوجل منع الطهر] القطر عن هذه الامة ببغضهم على بن أبى طالب ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : الجود حارس الاعراض ، والحلم ملام السفيه ، والعفاف زينة الفقر.

(الحديث التاسع والثلاثون) عنه «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : على منى مثل رأسى من بدنى ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : أربعة قليلها كثير الفقر والوجع والعداوة والنار.

(الحديث الاربعون) عنه «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : على بن أبى طالب باب [الدين] من دخل منه [فيه] كان مؤمناً ،

ومن خرج منه كان كافراً ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : فی تقلب الاحوال يعرف جواهر الرجال.

(الحديث الحادى والاربعون) عنه «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : لو [اذا] اجتمع الناس على حب على بن أبي طالب ما خلق الله النار رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه): اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع.

(الحديث الثانى والاربعون) عنه «رضى الله عنه» : قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : قل لمن أحب عليا فليتهيأ لدخول الجنة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : من أشرف أعمال الكريم غفلته عما يعلم.

(الحديث الثالث والاربعون) عن ام سلمة «رضى الله عنها» قالت : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : لو لم يخلق الله علياً ما كان لفاطمة كفؤ ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : بكثرة الصمت يكون [تكون] الهيبة وبالنصفة يكثر الواصلون وبالافضال يعظم [تعظم] الاقدار وبالتواضع تتم النعمة.

(الحديث الرابع والاربعون) عنها «رضى الله عنها» قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم[(ص)]القرآن مع على وعلى مع القرآن، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: خيارخصال النساء الزهو والجبن والبخل وهى شرار خصال الرجال [الخصال للرجال].

(الحديث الخامس والاربعون) عنها «رضى الله عنها» قالت قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (على وشيعته هم الفائزون يوم القيامة) ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : من أطاع الواشي ضيع الصديق.

(الحديث السادس والاربعون) عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : ذكر علي عبادة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : اتق الله بعض التقى وان قل ، واجعل بينك وبينه ستراً وان رق.

(الحديث السابع والاربعون) عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قسمت الحكمة عشرة أجزاء فأعطي عليا تسعة والناس جزءاً واحداً ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه اذا ازدحم الجواب خفي الصواب.

(الحديث الثامن والاربعون) عن عمار بن ياسر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أوصي من آمن بي وصدقني بولاية علي بن أبي طالب فمن تولاه فقد تولاني ومن تولاني فقد تولى الله ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : اذا كثر [كثرت] من المقدرة قلت الشهوة.

(الحديث التاسع والاربعون) عن ابي هريرة «رضي الله عنه» قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : لما اسرى [بي] في ليلة المعراج فاجتمع عليّ الانبياء في السماء فأوحى الله تعالى اليّ سلهم يا محمد بماذا بعثتم؟ فقالوا : بعثنا على شهادة أن لااله الا الله [وحده] وعلى الاقرار بنبوتك والولاية لعلي بن أبي طالب ، رواه الحافظ أبو نعيم.

قال كرم الله وجهه : اذا أملقتم فتاجروا الله بالصدقة.

(الحديث الخمسون) عن ابن عباس رضي الله عنه قال : لما انزلت [نزل] قوله تعالى : (انما أنت منذر ولكل قوم هاد) قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] : أنا المنذر وعلي الهادي وبك يا علي يهتدي المهتدون ، رواه صاحب الفردوس.

قال کرم الله وجهه : صاحب السلطان کراکب الاسد.

(الحدیث الحادی والخمسون) عن أبی سعید وابن عباس رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [(ص)] فی قوله تعالی : وقفوهم انهم مسؤلون یسألون عن الاقرار بولایة علی رواه صاحب الفردوس.

قال علی کرم الله وجهه : لا تحمل هم یومک التی [الذی] لم یأتک علی یومک التی [الذی] قد اتاک فانه ان یک من عمرک یأتی [یأت] الله فیه برزقک.

(الحدیث الثانی والخمسون) عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [(ص)] مکتوب علی ساق العرش : لا اله الا الله وحده لا شریک له و محمد عبدی ورسولی أیدته بعلی بن أبی طالب ، رواه الحافظ أبو نعیم.

قال کرم الله وجهه : أصدقاؤک ثلاثة : صدیقک وصدیق صدیقک وعدو عدوک وأعداؤک ثلاثة : عدوک وعدو صدیقک وصدیق عدوک.

(الحدیث الثالث والخمسون) عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [(ص)] لو یعلم الناس متی سمی علی أمیر المومنین ما [لما] أنکروا فضله [فضائله] سمی بذلک وآدم بین الروح والجسد [و] حین قال : ألست بربکم قالوا بلی فقال الله تعالی : أنا ربکم ومحمد نبیکم وعلی أمیرکم. رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : ان المسکین رسول الله فمن منعه فقد منع الله.[1]

(الحدیث الرابع والخمسون) عن جابر بن عبدالله «رضی الله عنه» قال قال

۱ـ معنی سخن علی (ع) این است : «تهیدست را خدا (به سوی شما) فرستاده پس . . . » در یکی از چاپ های این رساله، مصحح، رسول رالهبه معنی لغوی بلکه به معنی اصطلاحی آن گرفته و در کنار آن ، عبارت «صلی الله علیه وسلم» گذاشته و چون معنی در نظرش زشت آمده ، کلمهٔ مسکین را حذف کرده.

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : جاءنى جبرائيل بورقة خضراء من عندالله عزوجل مكتوب فيها ببياض: انى افترضت محبة [حب]على بن أبى طالب على خلقى فبلغهم ذلك ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : الناس أبناء الدنيا ولا يلام الرجل على حب امه.

(الحديث الخامس والخمسون) عن ابن عباس رضى الله عنه قال سئل [قال] رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] عن كلمات [الكلمات] التى تلقى آدم من ربه فتاب عليه قال : سأله بحق محمد وعلى وفاطمة وحسن وحسين ، رواه على ابن المغازلى.

قال «كرم الله وجهه» : ان للقلوب اقبالا وادباراً فاذا أقبلت فاحملوها على النوافل واذا أدبرت فاقتصروا [فاقتصروا] بها على الفرائض.

(الحديث السادس والخمسون) عن براء [البراء] بن العازب [عازب] «رضى الله عنه» فى قوله تعالى : (يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليک من ربک) أى بلغ من فضائل على نزلت فى غدير خم فخطب رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] قال : من كنت مولاه فهذا على مولاه فقال عمر [رضى الله عنه] بخ بخ [لک] يا على أصبحت مولاى ومولى كل مؤمن ومؤمنة رواه أبو نعيم وذكره ايضاً الثعلبى فى كتابه.

قال «كرم الله وجهه» : ان الله تعالى فرض فى [من] أموال الاغنياء أقوات الفقراء فما جاع فقير الا بما منع غنى والله تعالى سائلهم عن ذلک.

(الحديث السابع والخمسون) عن أنس [بن مالک] رضى الله عنه قال : رأيت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جالساً مع على فقال : أنا وهذا حجة الله على خلقه رواه صاحب الفردوس والامام أحمد.

قال «كرم الله وجهه» : ماء وجهک جامد يقطره السؤال [فانظر عند من تقطره]

(الحدیث الثامن والخمسون) عن ابن عباس رضی الله عنه قال : کنا جلوساً بمکة مع طائفة من شبان قریش وفینا رسول الله صلی الله علیه وسلم [(ص)] اذا أنقض نجم فقال علیه السلام من أنقض هذا النجم فی منزله فهو وصیی من بعدی فقاموا ونظروا وقد أنقض فی منزل علی فقالوا : قد ضللت بعلی فنزلت : (والنجم اذا هوی ماضل صاحبکم وماغوی) رواه ابن المغازلی.

قال کرم الله وجهه : قوام الدین أربعة عالم مستعمل لعلمه وجاهل لا یستنکف أن یتعلم ، وجواد لا یمن بمعروفه ، وفقیر لا یبیع آخرته بدنیاه.

(الحدیث التاسع والخمسون) عن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : حب علی بن أبی طالب حسنة لا تضر معها سیئة ، وبغضه سیئة لا تنفع معها حسنة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «کرم الله وجهه» : البخل زمام یقادبه علی کل سوء.

(الحدیث الستون) عن عبدالله بن سلام رضی الله عنه فی قوله تعالی : (ومن عنده علم [ام] الکتاب) قال : سألت رسول الله صلی الله علیه [وآله وسلم] قال : انما ذلک علی بن أبی طالب ، أورده الثعلبی.

قال کرم الله وجهه : الکلام فی وثاقک ما لم تتکلم به فاذا تکلمت به صرت فی وثاقه فاخزن لسانک کما تخزن ذهبک.

(الحدیث الحادی والستون) عن حذیفة رضی الله عنه قال قالوا یا رسول الله الا تستخلف علینا؟ فقال علیه السلام [(ص)] : ان استخلفت [استخلف] علیکم خلیفة من بعدی ثم عصیتم خلیفتی نزل العذاب علیکم ، ثم قال : ان تولوا هذا الامر ابابکر تجدوه قویاً فی دین الله ضعیفاً فی بدنه ، وان تولوها عمر تجدوه قویاً فی دین الله قویاً فی بدنه ، وان تولوها علیاً ولن تفعلوا تجدوه هادیاً مهدیاً یسلک بکم الطریق المستقیم ، أورده أبو اسحاق فی کتابه.

قال كرم الله وجهه : من هوان الدنيا على [عند] الله عزوجل انه لايعصى الا فيها ولا ينال ما عنده الا بتركها.

(الحديث الثانى والستون) عن سلمان رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : انما سميت ابنتى فاطمة لان الله عزوجل فطمها وفطم محبيها من النار ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : مقاربة [مقارنة] الناس فى اخلاقهم امن من غوائلهم.

(الحديث الثالث والستون) عن عبدالله بن الزبير رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : مثلى ومثل أهل بيتى كمثل نخلة نبتت [تنبت] فى مزبلة رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : من عظم صغاير [صغار] المصائب ابتلاه الله بكبارها [بكبائرها].

(الحديث الرابع والستون) عن ابن مسعود رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : حب آل محمد يوماً خير من عبادة سنة ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : زهدک فى راغب فيک نقصان حظک ، ورغبتک فيمن زهد فيک ذل نفسک.

(الحديث الخامس والستون) عنه «رضى الله عنه» قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (انا أهل البيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا) ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : ان الذى فى يديک من الدنيا قد كان له أهل قبلک وهو صائر الى أهل بعدک وانما أنت جامع لاحد الرجلين [رجلين] رجل عمل فيما جمعته بطاعة الله فيسعد فيما شقيت به ، أو رجل عمل بمعصية الله فشقى [فيشقى]

بما جمعت له ولیس أحد هذین أهلا ان تؤثره علی نفسک ، ولا أن تحمل له علی ظهرک فارح - فارج؟ - [فارجع] لمن مضی رحمة الله ولمن بقی رزق الله.

(الحدیث السادس والستون) عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : مثل أهل بیتی فیکم کمثل [مثل] باب حطة من دخله غفر له رواه صاحب الفردوس.

قال کرم الله وجهه : الدهر یومان یوم لک ویوم علیک فما کان منها لک أتاک علی ضعفک وما کان منها علیک لن تدفعه لقوتک [بقوتک].

الحدیث السابع والستون عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : سألت ربی عزوجل أن لا یدخل احداً من أهل بیتی النار فأعطانیها ، رواه صاحب الفردوس.

قال کرم الله وجهه : لاتکن عبد غیرک وقد [فقد] جعلک الله حراً ، وما خیر یوجد الا بشر ولا یسر ینال الا بعسر.

الحدیث الثامن والستون عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه قال : خطب رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم فقال : [یا] أیها الناس انی ترکت فیکم الثقلین خلیفتین [خلیفتی] ان أخذتم بهما لن تضلوا بعدی أحدهما أکبر من الاخر : کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض ، وعترتی وهم أهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ، أورده الثعلبی وذکره الامام احمد بن حنبل فی مسنده بمعناه.

قال کرم الله وجهه : تلافیک [تلاقیک] مافرط [فرطة] من صمتک ایسر من ادراکک ما فات من منطقک، واعلم ان الیسیر من الله تعالی عزوجل اکرم وأعظم من الکثیر من خلقه.

الحدیث التاسع والستون عن المقداد بن الاسود رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز على الصراط والولاية لآل محمد أمان من العذاب ، أورده أبو اسحاق في كتابه.

قال كرم الله وجهه : ان كنت جازعا على ما نقلت [أتلفته] من يديك فاجزع على كل ما لم يصل اليك واستدل على ما لم يكن بما قد كان وان [فان] الامور أشباه.

الحديث الموفى للسبعين عن ابن عباس رضى الله عنه [قال] قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : لو أن الرياض أقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا فضائل على بن أبي طالب ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه: لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل ويطمع فى التوبة بطول الامل يقول فى الدنيا قول الزاهدين ويعمل فيها عمل الراغبين ان اعطى منها لم يشبع ، وان منع منها لم يضع [يقنع] يعجز عن شكر ما اوتى ويبتغى الزياده فيما [مما] بقى [بغى] ينهى ولا ينتهى ويأمر بما لا يأتى يحب الصالحين ولا يعمل عملهم ويبغض المذنبين وهو أحدهم [يكره الموت] ان سقم ظل نادماً وان صح أمن لاهياً ، يعجب بنفسه اذا عوفى ويقنط اذا ابتلى [تغلبه نفسه على ما يظن ، ولا يغلبها على ما يستقر ، يخاف على غيره بأدنى من ذنبه ، يرجو لنفسه بأكثر من عمله] ان أصابه بلاء دعى مضطراً وان ناله رخاء أعرض مغتراً ان استغنى بطر وفتن ، و ان افتقر قنط ووهن ، يقصر اذا عمل و يبالغ اذا سأل ، يصف العبرة ولا يعتبر ، ويبالغ فى الموعظة ولا يتعظ ، فهو بالقول مدل ، وبالعمل مقل ، ينافس [يناقش] فيما يفنى ، ويسامح فيما يبقى، [يرى الغنم مغرماً، والغرم مغنماً ،] يخشى الموت ولا يبادر الفوت ، يستعظم من معصية غيره ما يستقل أكثر منه من نفسه [ويستكثر من طاعته ما يحقره من غيره] على الناس طاعن ولنفسه مداهن ،

اللغو مع الاغنياء أحب اليه من الذكر مع الفقراء يرشد غيره ويغوى نفسه ، يحكم على غيره لنفسه ، ولا يحكم عليها لغيره ، [يستوف ولا يوفى] ، يخشى الخلق فى ربه ، ولا يخشى ربه فى أذى خلقه.

ومن كتابه لشريح القاضى لما ابتاع داره بكوفة هذا ما اشترى عبد ذليل من ميت قدادعج للرحيل دارا من الغرور من جانب الفانين وخطه الهالكين ويجمع هذا الدار حدودا اربعة حد الاول ينهى (ينتهى؟) الى دواعى الآفات والثانى الى دواهى المصيبات والثالث الى الهوى المردى والرابع الى الشيطان مغوى يشرع بابه الى كواذب الآمال اشترى المغرور من المزعج بالخروج من عز القناعة والدخول فى ذل الطلب شهد بذلك العلم والعقل اذا خرج من اسر الهوى وسلم من علايق الدنيا.

تمت الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه والسلام على من اتبع الهدى.

باب نهم

رسالهٔ ذکریه

به قلم

میر سید علی همدانی

تصحیح از

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مقدمه

در این بخش ، یکی دیگر از آثار سید همدانی یعنی رسالهٔ ذکریه را که در صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۰ معرفی شد بتمامه می آوریم ، چنانکه پیشتر گفته آمد ، این رساله قبلاً دوبار به چاپ رسیده که متأسفانه هر دو چاپ پر از غلط ها وتحریف وتصحیف های فاحش است. چاپ حاضر از روی قدیمی ترین نسخهٔ خطی شناخته شدهٔ «ذکریه» در پاکستان انجام گرفته که هم خوش خط است وهم کم غلط. و در صفحات ۶۲ تا ۸۴ یک مجموعهٔ خطی (موجود در کتابخانهٔ گنج بخش - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به شمارهٔ ۷۳۵) در قرن دهم هجری قمری کتابت شده. با این همه ، در مواردی (و البته نه خیلی زیاد) که احتمال قوی می رفت نسخهٔ مزبور نیز دستخوش تصرف و غلط کاری کاتب شده باشد ضبط یکی از دو نسخهٔ چاپی (چاپ تاشکند در حاشیهٔ فصل الخطاب) را برگزیدیم و هرچه را هم از آنجا گرفته بودیم درمیان دو قلاب [ ] نهادیم تا مشخص باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس پروردگاریرا که حقایق اثمار ارواح قدسی را در حدایق اشجار اشباح انسی بکمال رسانید و بمقتضای جود لمکوفهٔ وجود انسانی را از شجرهٔ موجودات بشکفانید و ازهار [ریاض] قلوب مخلصان را از عواصف ریاح **ان یشاء یذهبکم** در حصار کرم عصمت بحسن رعایت **وهو معکم** ایمن گردانید وصلوات بسیار و درود بیشمار بر روح مقدس و کالبد مطهر سید کاینات و سرور موجودات سید انبیا و سلطان اصفیا محمد مصطفی که ثمرهٔ شجرهٔ وجود و دریای کرم وجود است و بر اهل [بیت] او که شموس حقیقت اند و صحابهٔ کرام او که نجوم طریقت اند.

اما بعد بدان ایعزیز که ایزد تعالی چون خواست که اظهار قدرت بیغایت و احضار حکمت بی نهایت کند بمقتضای جود نفس وجود انسانیرا از ظلمت آباد نابود **لم یکن شیئاً مذکوراً** بصحرای وجود آورد و برگذرگاه عالم ارواح که برزخ وجود و عدم است دهقان **الست** از خزانهٔ رحمت تخم محبت و بذر معرفت در مزارع دلهای مشتاقان پاشید و منشی مشیت رقم حرمان **قال اخسؤا فیها** قبل

ظهور الاجسام و اکتساب [الآثام] برناصیهٔ مردودان کشید و حجّاب قضا و قدر بحکم ارادهٔ ازلی جماعتی را بشرف خلعت یحبهم و یحبونه بیاراستند و در بارگاه عنایت فی مقعد صدق بلطایف [قرب] بنواختند وگروهی را به آتش رد بعدا بعدا بگداختند و در ظلمات هاویهٔ طبیعت **اولئک ینادون من مکان بعید** انداختند وحجت عهدهٔ عهد قالوا بلی بر ذمت سعدا و اشقیا ثابت کردند پس همه را خلعت وجود پوشیدند و افسر عقل بر سر نهادند و کمر فهم در میان بستند و بر براق نفس سوار کردند و فوج فوج وگروه گروه قرنا بعد قرن به بازار دنیا فرستادند تا نقود عهود همه را بر محک **ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین** زنند و بسرمایهٔ حیات و ایمان تجارت اعمال زاکیه کنند و با ربح محبت و معرفت که اصل سعادت نعیم باقیات صالحاتست روی بوطن حقیقی نهند و قصد قرارگاه اصلی کنند پس قوافل نفوس باقتضای کنتم **ازواجاً ثلثة** بسه فریق گشتند **فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله.**

گروه اول ظالمان سرگشتهٔ مثبور و غافلان بیچارهٔ مغرور بودند که دربازار فنا بافسوس تخیلات **انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة** فریفته شدند ونفوس خبیثهٔ **ان النفس لا مارة بالسوء** در حضیض ظلمت بهیمی محبوس کردند و جناح طایر روح قدسیرا بحبال مالوفات **زین للناس حب الشهوات** بند کردند و بدواعی غوایل لذات **اذهبتم طیباتکم** در اودیهٔ هموم **یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا** گم گشتند و قرارگاه و وطن اصلی و مقصد حقیقی فراموش کردند **نسوا الله فنسیهم** سفر این قوم نامبارک افتاده و تجارت شوم **فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین اولئک الذین خسروا انفسهم وضل عنهم ما کانوا یفترون لا جرم فی الاخرة هم الاخسرون.**

طایفهٔ دوم مقتصدان و اصحاب یمین بودند که قدم همت از مراتع بهیمی فراتر نهادند و در طلب حیات طیبه و صفای نعیم **ما تشتهی الانفس وتلذالاعین**

ترک لذات مکدرهٔ فانی کردند و روزی چند برشدايد و محن **يا دنيا مری علی اوليائی فلا تحلی لهم** صبر کردند و اقدام سعی بر بساط **و جاهدوا فی الله حق جهاده** ثابت داشتند تا بسعادت بشارت **تتنزل عليهم الملائکة الاتخافوا ولا تحزنوا** مسرور گشتند.

طايفهٔ سوم سابقان صفوف ولايت و مقربان بارگاه عنايت بودند که کحل **ما زاغ البصر وما طغی** در چشم جان کشيدند و بر بساط قربت مولی لوث حدوث دنيا و عقبی را باشارت **فاخلع نعليک** از پای همت بينداختند و بقوت جواذب عنايت و خواطف هدايت از سرحد محسوس و معقول در گذشتند و از مضيق ظلمات عالم ناسوت خيمهٔ انس در فضای ساحات لاهوت زدند و پروانهٔ هستی موهوم خود زا بر سبحات شمع جلال احديت بسوختند و از ننگ وجود فانی برستند و بحقيقت باقی پيوستند **ذالک فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم.**

ای عزيز بدانکه ايزد تعالی نوع انسانرا سعادتی وعده کرده است که آنرا لقاء الله خوانند و جانهای جميع طالبان صادق و کاملان محقق از پی اين سعادت پايمال حيرت و هيبت گشته و خلق از اين سعادت جز نامی ندانند چون نابينای مادر زاد که بزبان ذکر الوان و اشکال گويد و بگوش صفت حسن و جمال شنود و از حقيقت لذت آن محروم بود و تا هوای فضای ساحت صدر که ميدان جولان سلطان قلب و محل تدبير اوست از تراکم ظلمات غبار تخيلات باطله و افکار فاسده و تصورات مظلمه پاک نشود و عين بصيرت که ناظر امور اخبار و مطالع رقوم اسرار آن عالم است از علت عمای غفلت که بواسطهٔ لذات و شهوات جسمانی و مالوفات و مشتهيات نفسانی معلول گشته خلاص نيابد از آثار حقايق اين سعادت بوئی بمشام جان سالک نرسد و اين امراض مهلکه و اوجاع مفلجه مندفع نشود الا به ترياق[محبت که از داروخانهٔ حضرت صمديت ظاهر شود و] محبت حقيقی که

از معرفت کامل تولد کند و ابواب ریاض کمال معرفت نگشاید مگر بفکر صافی و صفای فکر نیاید مگر از دل پاک از شواغل دنیاوی چنانکه در حدیث ربانی آمده است :

لوصلی العبد صلوة اهل السماء والارض وصام صیام اهل السماء والارض وطوی الطعام مثل الملائکة حتی لا یا کل شیئا ولبس لباس [العاری] ثم اری فی قلبه ذرة من محبة الدنیا او سمعتها او محمدتها او ریاستها لا یسکن فی جواری ولاظلمن قلبه حتی ینسای ولا اذیقه حلاوة مناجاتی فرمود که اگر بنده چندان نماز گذارد که اهل آسمان و زمین و چندان روزه دارد که اهل آسمان و زمین و بساط مشتهیات و ماکولات درنوردد و هیچ نخورد چون فرشتگان و برهنگی را لباس خود سازد ما که خداوندیم نظر بر باطن او گماریم اگر در دل وی مقدار یکذره محبت دنیا یا آوازهٔ دنیا یا ستایش یا بزرگی جستن [در آن] بیابیم نام وی از جریدهٔ آشنایان محو گردانیم و رقم حرمان و خسران بر ناصیهٔ روزگار وی بکشیم و آینهٔ دل ویرا بغبار غفلت و شقاوت تاریک گردانیم تا جمال حضرت ما را که غایت سعادات و نهایت کمالاتست فراموش کند و کام جان وی را از لذت قطرات شراب الفت که از سحاب کرم [بر بوادی صدور] مشتاقان در وقت راز و نیاز می باریم محروم گردانیم.

ای عزیز نقاشان قضا و قدر که مهندسان اشکال وجودند هیچ رقم بر دفتر موجودات نکشیدند حقیرتر و خوارتر از دنیا و هیچ نقش بر الواح کاینات ننوشتند خبیث تر و مردار تر [از آن].

پس هر طالب مطلوب اعلا و مضطرب اضطراب تعطش بزلال جمال مولا که دامن همت خود را بدان نیالاید شایستهٔ بساط قربت جناب حضرت کبریا شاید.

شعر

دو گیتی را نجوید هر که مرداست یکیرا ...ید اوکاین هر دو کرده است

تو تا آویزشی داری به موئی | نیابی بوی او از هیچ سوئی
مگـر پالوده گـردی روزگاری | که تـا بـوئی بیـابی از کنـاری
تـو تـا یکبـارگی جـان در نبـازی | جنب دان خویش را و نـا نمـازی
یقین میدان که هرچ آسایش است آن | همـه جـان تـرا آلایش است آن

روایتست که روزی رسول علیه السلام یکی از صحابه را گفت میخواهی که دنیا و اهل دنیا را بتوبنمایم گفت بلی یا رسول الله رسول علیه السلام دست او بگرفت و بطرفی بیرون شد تا مقامی که کله های آدمی افتاده بود و کرباس پاره های دریدهٔ نجس واستخوانهای پوسیدهٔ حیوانات و نجاستهای آدمی. فرمود که این کله های اهل دنیاست که حرص و حسد و کبر را در و جای داده بودند و این کرباس پاره های نجس آلوده جامه های ایشان است که می پوشیدند و بدان مباهات میکردند و این استخوا های مرکبان ایشانست که سوار می شدند و بر دیگران مفاخرت میکردند و این نجاستها نعمتهای ایشانست که عمر عزیز در حصول آن بباد میدادند هرکه خواهد که بر اهل دنیا و دنیا بگرید گو بگری که جای آنست.

عـارفی روزی بـراهی میگـذشت | [واله و مدهوش چون غمخوارگان
دید گورستان وسرگین دان به هم] | بانگ بـر زد گفت کی نظـاره گان
نعمت دنیـا و نعمت خـواره بین | اینش نعمت آنش نعمت خـوارگان

ایعزیز دنیا با آن همه نعمت رنگ و بوئی بیش نیست و برنگ و بوی فریفته شدن خاصیت زنانست پس هر که را اینخاصیت غالب است بحقیقت زن است اگرچه بصورت مرد است و سرمایهٔ مردی همت است بلکه قواعد و ارکان بساط طریقت و مدارج اوطان سدهٔ حقیقت مبنی برعلو همت است مرد باید که عالی همت بود و بنور یقین نظر کند که نوع انسان بکدام خاصیت مستوجب مسجودی

ملائکه شد و چه سر است که در وی تعبیه است که وی از همه موجودات شریف تر آمد و مستحق مشاهدهٔ جمال حضرت صمدیت گشت اگر آن بسبب خوردن یا شهوت یا غضب بود بظاهر باری می بینیم که هیچ نوع نیست از حیوان و سباع که بنوعی از این خاصیتها مخصوص نیست اگر اینخاصیت انسانرا باآن نسبت دهند بس حقیر نماید پس آن خاصیت که انسان بدان ممتاز شد از دیگر حیوانات جوهر محبت حق و نایرهٔ آتش عشق است که هیچ نوع از موجودات جز وی مستعد قبول فیض این سعادت نبود که **انا عرضنا الامانة علی السموات والارض.**

سکان حظایر قدس از پرتو تجلی آتش عشق بگریختند و قطان اوطان آسمان و زمین از مهابت صدمت عشق درهم ریختند و از حمل عشق حملهٔ عرش متوقف شدند که **فابین ان یحملنها واشفقن منها** بارگیر هودج سلطان جلالت عشق جز نفس اقدس انسان نبود که **و حملها الانسان.**

نقل است از شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه که در وقت هاجره قصد طواف عرش کردم جمعی طایفانرا دیدم که بسکونتی هرچه تمامتر بطواف مشغول بودند تا ایشان یکبار طواف میکردند من هزار بار طواف میکردم مرا از افسردگی ایشان و ایشانرا از گرمی من عجب آمد پرسیدم که شما کیستید و این سکونت شما از چیست گفتند ما فرشتگانیم و طبع ما چنین است از من پرسیدند که تو کیستی و این گرمی تو از چیست گفتم من از فرزندان آدمم و این گرمی آتش عشق است.

ای عزیز حقیقت آتش عشق جز در باطن طاهر ظاهر نشود و تا محبت غیر حق از درون بیرون نشود سلطان عشق سراپردهٔ جلالت در ساحت دل نزند و در اخبار آمده است که **اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام یا داود تزعم انک**

تحبنی فان کنت صادقاً اخرج محبة الدنیا من قلبک فان حبی وحبها لا یجتمعان فی قلب واحد حقتعالی وحی کرد بداود که ای داود دعوی و گمان تو آنست که نام تو در جریدهٔ دوستان است در این معنی وقتی صادق باشی که در راه دوستی [ما] بر عدوت دنیا [ثابت قدم] باشی که جناح همت بوم صفتان ویرانهٔ دنیا اثر سایهٔ همای محبت در نیابد و مرکب ضعیف [ایشان] بار هم دنیا و محبت خلاق جهان بر نتابد.

عشق از فرط محبت خیزد و مبدء محبت ارادت است و ارادت ثمرهٔ معرفت و مفتاح ولایت سالکانست ظهور صبح سعادت طالبانست سابقهٔ بواعث رحمت و جاذبهٔ خواطف غیرتست که جانهای مستعدان قبول فیض ربانی را بحکم اذا اراد الله بعبد خیرا استعمله از ظلمات تیه غفلت سوی مراقی بساط [قربت] میکشد.

ابو بکر واسطی فرمود اول مقام المرید ظهورارادة الحق [فیه] باسقاط ارادته اول قدم ارادت آن است که آفتاب ارادت ازلی بر صحرای وجود مرید تابد و ظلمت ارادت فاسده وخیالات باطلهٔ مرید رخت بربندد و وعاء وجود مرید از ارادت قدیم چنان پر شود که غیر را در وی گنجائی نماند آنگاه [معلم] ارادت ازلی طفل مرید را در مکتب وعلم [آدم] الاسماء نشاند و از لوح وجود اخبار اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم بروی میخواند تا مفتی استفت قلبک وان افتوک درکارآید و هر چه دیگران را بسعی و ممارست ظاهر معلوم شود ویرا بحکم ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً از محادثهٔ باطن معلوم و مفهوم میشود. و از اینجا بود که جنید قدس الله سره فرمود که المرید الصادق غنی عن [علم] العلماء ولی نه هر مهوسی‌را اینمعنی حاصل شود. بلکه عمری شجرهٔ ارادات را در بستان دل به آب ریاضت و اخلاص تربیت باید کرد تا مثمر این سعادت گردد. ابوبکر کتانی رحمة الله علیه

فرمود **علامة المرید ان یکون فیه ثلاثة اشیاء نومه غابة واکله فاقة وکلامه ضرورة** گفت مرید صادق را سه نشان بود اول خواب وی مثل خواب غرقه شدگان بود و خوردن وی چون خوردن بیماران بود و سخن وی چون سخن مصیبت زدگان بود. ابو علی رودباری قدس سره فرمود که **لا یکون المرید مریداً حتی لا یکتب علیه صاحب الشمال عشرین سنة** گفت مرید را وقتی مرید خوانند که ملایکهٔ کرام بیست سال در صحیفهٔ بدی وی قلم نرانند.

در اینره هر که او ثابت قدم نیست ره جانش باسرار قدم نیست
دلی کز ملک معنی با خبر شد در او اندیشهٔ شادی و غم نیست
بیا در عشق محرم باش زیرا ره نا محرمان اندر حرم نیست
تو همچون قطره از دریا جدائی از آنت [دُرّ معنی] در شکم نیست
نمی [یاری] به بحر انداخت خود را ترا دریای گوهر لا جرم نیست
بدریای فنا انداز خود را که آنجا صورت لا و نعم نیست
چو قطره غرق دریا شد بکلی همه دریاست آنجا کیف و کم نیست
ولی نابود تو شرط است آنجا که هرگز آفتاب و شب بهم نیست

حقیقت ارادت آنست که ارادت تو در ارادت او گم شود تا یکذره از ارادت تو باقی بود خود پرست باشی تا از خود پرستی فارغ نشوی خدا پرست نتوانی بود و تا بنده نشوی آزادنگردی تا پشت به هر دو عالم نکنی به آدم و آدمیت نرسی و تا از خود نگریزی بخدا نرسی و تا خود را فدا نکنی مقبول آنحضرت نگردی و تا همه در نبازی همه نگردی و اینمعنی جز بتجرید ظاهر و تفرید باطن که از جمیع شواغل اعراض است دست ندهد و تا تجرید و تفرید صفت سالک نگردد ثمرهٔ توحید از شجرهٔ ارادت پدید نیاید و تا غیر را در باطن جای بود سرّ توحید برلوح دل نقش نپذیرد.

ترا تا جان بود جانان نباشد — که با جانان حدیث جان نباشد
گرت یکذره مهر آید پدیدار — مه رویش ز تو پنهان نباشد
اگر درمانت باید درد را باش — چو بیدردی ترا درمان نباشد
بدشواری توانی یافت بوئی — که سلطانی چنین آسان باشد
بسر میرو چو پرگار اندرینراه — که راه دوست را پایان نباشد

ارادت بدو مقام سالکانست و مقصود از قطع عقبات مقامات ورود دریای زلال توحید است که اقصی آمال طالبانست.

توحید عنقای قلهٔ قاف ذروهٔ وثقی است ، توحید آفتاب عالم بقاست ، توحید شکوفهٔ بستان تقوی است ، توحید قطب دایرهٔ کون و مکانست ، توحید مدار زمین و آسمان است ، توحید [امان] جهان و جهانیان است ، توحید شهباز هوای فضای لا مکانست ، توحید مشعل نیران اشواق طالبانست ، توحید آرام دل محبان است ، توحید [مونس] جان مشتاقان است توحید مرهم ریش عاشقانست ، توحید محک نقد صادقانست ، توحید مهدی راه سالکانست ، توحید نور جبین عارفان است **قال ابوالقاسم الجنید التوحید هو افراد القدم عن الحدوث والخروج عن الاوطان وقطع اللحقات [الحجاب] وترک ماعلم وجهل وان یکون الحق مکان الجمیع** جنید قدس سره فرمود که توحید آن بود که وادی مقدس قدم را از لوث خاشاک حدوث پاک داری و از منزل وحشتگاه حظوظ رخت الفت برداری و هر چه دیدی و دانستی نادیده و نادانسته انگاری و در کل حقیقی چنان گم شوی که جزویات یاد نیاری **وقال الرویم التوحید محوآثار البشریة وتجرد الالهیة** ابومحمد رویم فرمود که توحید آن بود که نور آفتاب ذات بر صحرای هویت تابد و قطرهٔ باران حدوث در بحر وحدت چنان گم شود که خود را باز نیابد.

تو در او گم شو که توحید این بود — گم شدن گم کن که تفرید این بود

گر تو خواهی تا بدین منزل رسی — تا که موئی مانده ای مشکل رسی
هر که در دریای وحدت گم نشد — گر همه آدم بود مردم نشد
تا نگردی بیخبر از جسم و جان — کی خبر یابی ز جانان یکزمان
گر جهانی راه هر دم بسپری — گام اول باشدت چون بنگری
هیچ سالک راه را پایان ندید — هیچکس ایندرد را درمان ندید
جملهٔ مردان نهان اینجا شدند — از دو عالم بی نشان اینجا شدند
عاشقان دانند در میدان درد — تا فنای عشق با ایشان چه کرد

بدانکه توحید را ظاهریست و باطنی و صورتی و معنیی دل انسان محل معنی باطن، وزبان ترجمان صورت ظاهر، و باطن آن معرفت و ظاهر آن ذکر لا اله الا الله و اشارت تنزیل ربانی و عبارات لطیفه و برکشیدهٔ حضرت سبحانی در شرح فضائل این معنی بیش از آنست که در چنین عجالة شرح آن توان داد بلکه نزول جمیع کتب برقلوب [کمل] که انبیا و رسل اند برای تحلیل عقاید مشکلات و تشریح لطایف مجملات اینمعنی است والسنهٔ جمیع مخلوقات از ملایکه و اولیا و رسل و جن و وحوش و طیور از بدایت فطرت تا نهایت خلقت بذکر شرح عجایب این معنی ناطق است که **وان من شیی الا یسبح بحمده** و زبان وصف همه از عبارت کنه حقیقت آن قاصر که **ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله.**

قطره ای از بحر اعظم چه نشان تواندداد خود هر که از آن حضرت عبارتی گوید یا اشارتی کند یا حقیقتی داند یا علامتی بیند هر چه گوید و شنود و داند و بیند همه لایق حوصلهٔ آنکس بود و حضرت عزت از آنهمه مقدس و منزه و **لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر ولا یحیطون به علما** و لیکن بحار رحمت حضرت ربوبیت و نسیم نفحات لطایف جناب صمدیت آن

اقتضا کرد که هر ذره را از ذرات وجود نوری بخشد و آن نور است که سبب ظهور وجود او بود از کتم عدم تا بدان نور مشاهدهٔ جمال آنحضرت تواند کرد بقدر قوت آن نور از آنجمال خبری تواند داد و عبارتی تواند کرد چه او را جز باو نتوان دید **لا یحمل عطایاهم الا مطایاهم.**

پس فاطر کاینات هر یکیرا بحسب استعداد خود عطائی فرمود و هر شخصی را موافق حال او درمطالع‌معارف و حقایق اسرار ذات و صفات- الوهیت مرتبه‌ای تعیین کردند که **وما منا الا له مقام معلوم** لاجرم هر عارفی از آنحضرت عبارتی دیگر گوید و هر عاشقی نشان [دیگر] دهد و هر سالکی راه دیگر پوید و هر محققی اشارت دیگر ادا کند و هر محبی ذوق دیگر یابد.

ای تـرا در هـر دلی کار دگـر	در پس هـر پـرده بـازار دگـر
هـر دمی هـر ذره را بنمـوده بـاز	از جمـال خـویش رخسار دگـر
چون جمالت صد هزاران رویداشت	بـود در هـر ذره دیـدار دگـر
دام حسنت دایمـا گسترده ای	تا بـود هـر دم گرفتـار دگـر

بدان که سالکان طریقت بر اقسام اند و هر قسمیرا در مطالعهٔ انوار توحید مقامی و اهل هر مقام را مشربی از اشارات ربانی و حظ هر مقامی از [آن آیتی از] آیات مجید. چون صبح سعادت عاشقان از مشرق عنایت طلوع کند [اشارت] **الهکم اله واحد** برای تعلیم توحید اطفال طریقت جلوه کند و چون شجرهٔ طیبه در زمین بستان دل ثابت شود و اصل قاعدهٔ توحید در صحرای عقول راسخ گردد تسقیهٔ شجرهٔ ایمان از میاه ینبوع **شهد الله انه لا اله الا هو** بود و چون تسقیه بکمال رسید شجرهٔ توحید مثمر انواع طاعات و عبادات‌گردد که **تسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل** و سر **ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات** مشاهده افتد و عبادات ظاهر از

اعمال باطن ممیز گردد و امتیاز میان ایمان و اسلام حاصل شود و از اینجا اختلاف میان علماء ظاهر پدید آید تا جمعی ایمانرا عین اسلام دانند و قومی غیر گویند و گروهی ایمان را بر اسلام تفضیل نهند و جماعتی اسلام را بر ایمان و ارباب بصیرت به امثال این عبارات مختلفه التفات ننمایند زیرا که بنور یقین مشاهده کرده اند و دانسته که چون حاجبان مشیت لمعهٔ نور نار مبارکهٔ توحید از قداحهٔ هدایت در مجمر دل مخصوصان عنایت ازلی زنند عبیر امانت **انا عرضنا الامانة** که از اسرار خطاب **الست بربکم** در سویدای مجمر دل مودع است بظهور تلهب نار توحید فرا سوختن آید و نسیم روایح آن عبیر از راهگذر حواس باطن بمشام سر جوارح و اعضا رسد و جمیع شهر بدن [بتعبیق] عطر اسرار و معارف معطر شوند و جمله رعایای ظاهر و باطن شهر وجود متاثر گردند و ازتیه بعد و وادی غفلت روی به بساط قرب و طاعت آرند نام این طاعت که بر وعاء جوارح روان شد اسلام آمد و حقیقت آن نار مبارکه که در مجمر دل افروخته گشت ایمان و مطالع طلعت جمال آن نور نار عنایت و متاثر گشتن [به] بوی عبیر امانت احسان و تحقیق سر حکمت ظهور نور توحید و رایحهٔ عبیر امانت ایقان.

پس از اینجا معلوم شد که نور اسلام آثاری آمد و نور ایمان افعالی و نور احسان صفاتی و نور ایقان [ذاتی] یعنی بوادی نسیم عنایت آثاری مفصح نور اسلام شد و لوایح سناء تجلی افعالی مظهر نور ایمان و لوامع ضیاء تجلی صفاتی مثمر شجرهٔ احسان وطوالع انوار خورشید ذاتی مسبب قواعد سریر [ایقان] **عرفه من[هو] اهله.**

هست این سر هر زمان پوشیده تر — خونِ جانها زین سبب جوشیده تر
نیست کس را از حقیقت آگهی — جملـه می میرنـد بـا دست تهی
هـر کـه درعـادت رود از روزگار — نیست او را با حقیقت هیچ کار
در حقیقت رو ز عـادت دور بـاش — نی ز [ابلیسی] بخود مغـرور بـاش

چون نمیانی [به سیر] از خویش تو | کی تـوانی شد خـدا انـدیش تـو
چنـد خواهی بودنی پختـه نه خـام | نی بدونی نیک نه خاص و نه عام
تشنـه از دریـا جـدائی میکنی | بـر سر گنــج و گــدائی میکنی
کار بایــد کـرد و مرد کار نیست | ورنه تا آب از تو ره بسیار نیست
ور چنین می بگذرد عمریکه هست | نیست جز باد از چنین عمری بدست

چون معلوم کردی که ذکر ظاهر توحید است و معرفت باطن و حقیقت آن بدانکه ذکر مختار نزدیک ارباب بصیرت لا اله الا الله است زیرا که قطع منازل اینراه بخطوات نفی و اثبات میسر میشود که پیوسته بمنجل نفی قطع عوایق اشجار غیریت میکنند از بستان دل و بقوت اثبات، نهال توحید ثابت میکنند و اینمعانی جز در حقیقت لا آله الا الله یافت نمیشود و هیچ نوع از عبادات و اذکار در ترقی درجات منازل و مقامات اثر سرعت این کلمه نداشت و از اینجهت بود که رسول علیه السلام فرمود که **کل حسنة [یعملها] الرجل یوزن یوم القیامة الاشهادة ان لا اله الا الله فانها [لا توضع] فی المیزان فانها لو وضعت فی المیزان و وضعت السموات السبع [والارضون السبع] وما فیهن کان لا اله الا الله ارجح من ذلک** میفرماید که در محشر عظیم که قیامت است جمیع اذکار و اعمال بنده را در دیوان حساب و میزان آرند مگر لا اله الا الله که از محسوبات و موزونات نشمارند زیرا که عرش و فرش و آسمان و زمین طاقت مقابلهٔ انوار توحید ندارند.

چون بعضی از فضائل ذکر دانستی بدانکه ذکر جهر [منهی] است از وجوه بسیار بعضی از کتاب و بعضی از سنت و بعضی بقیاس عقلی.

وجه اول حقتعالی میفرماید واذکر ربک [فی نفسک] تضرعا وخیفة ودون الجهر دوم فرمود درآیت دیگر ولاتجهر بصلوتک ولاتخافت بهاسیم فرموداد عوا ربکم تضرعا [وخفیة] چهارم از برای ادب صحابه فرمود یاایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم

فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر **بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون** میفرماید که وقت مخاطبه با رسول آواز بلند مکنید که در خدمت وی سخن بلند گوئید چنانکه با یکدیگر میگوئید اعمال شما حبطه شود و شما را از آن خبر نباشد چون با رسول حق سخن بلند گفتن موجب تحبیط اعمال است با حضرت حق سبحانه و تعالی اولی تر ادب نگاهداشتن و از راه تضرع و مسکنت و خشوع و خضوع ذکر حقتعالی گفتن.

اما وجه سنت، رسول علیه السلام فرمود که **خیر الذکر الخفی وخیر الرزق ما یکفی** چون می بینیم که رزق فوق الکفایه شر و بطر ثمره میدهد از اینجا معلوم میشود که ذکر نیز چون جهر شود عجب و ریا ذخیره کند. دیگر نقل صحیح است که چون صحابه از غزای خیبر بازگشتند ذکر بلند میگفتند چون رسول علیه السلام بشنید رخسار مبارکش سرخ شد از غضب و غیرت که بر وی مستولی شد. فرمود که **ارتعوا بانفسکم فانکم لا تدعون [اصما] ولا غایبا الکم تدعون قریبا سمیعا وهو معکم** میفرماید که چون بی ادبان غافل ذکر جناب کبریا بآواز بلند مخوانید و عظمت ذات قدیم را از هیچ ذره از ذرات کاینات غایب مدانید تا از سعادت درجات اهل حضور محروم نمانید و امثال اینحدیث در فضیلت ذکر خفی بسیار است.

اما دلیل [عقلی] آنکه چون فایدهٔ خلوت بزرگان طریقت در حبس حواس ظاهر دیده اند و از این سبب اهل خلوت را درجای تاریک و تنگ می نشانده اند و از مشغله دور فرموده تا چون حواس ظاهر بسته شود حواس باطن بگشاید و چون آواز بلند پیوسته حاسهٔ سمع را مشغول میدارد آنفایده که مطلوب است کی حاصل آید. دیگر آنکه هر طاعت که به اخلاص نزدیکتر امید قبول بیشتر و هر چه از نظر خلق دور تر باخلاص نزدیکتر. در خانه نشستن و شهر و محله

از آواز خود پرکردن که ما ذکر میگوئیم از اخلاص دور تر و بریا نزدیکتر بود. دیگر آنکه ذکر بلند بیشتر آن بود که مزاجی که ضعیف بود چون برجهر مداومت کند دماغ مخبط شود و از فایدهٔ ترقی محروم ماند زیرا که بنای دین عقل است. و در خبر است که روزی در خدمت رسول علیه السلام یکی را صفت میکردند که طاعت بسیار دارد رسول علیه السلام پرسید که عقلش چونست که اصل همه طاعات آنست. دیگر آنکه در ظاهر می بینیم که کسی که در خدمت پادشاه سخن بلندتر از قاعدهٔ ادب میگوید بزخواست [می یابد] زیرا که اینمعنی از ادب ظاهر دور است والظاهر عنوان الباطن مقرر.[۱]

پس باید که نام حق جز بتواضع و خضوع نبرد و اشارت انا جلیس من ذکرنی نصب عین سازد و در حضرت عزت رعایت ادب کردن و بهمگی خود بذکر عظمتش مشغول بودن و جهد نمودن تاجز حق در وقت ذکر زبان بر خاطر نگذرد رسم مقبولان حضرت است و اگر اینمعنی دست ندهد آنچه در خاطر آیدبجهد تمام وجد بلیغ نفی آن کند تا از جمله [پیشین] بود که مجاهدانند و از برکت والذین جاهدوافینا لنهدینهم سبلنا محرم نماند.

دیگو زبانرا از دروغ و غیبت نگاه دارد تا لایق آن شود که مجرای ذکر

۱- مطالبی که در این رساله و در معرفی نامهٔ آن (برگردید به صفحات ۱۱۸ تا ۱۲۰) در فضیلت ذکر خفی آمده ، ضرورت ذکر جلی را در موارد خاص خود نفی لمی کند زیرا از نظر دینی بلا شک اذان گفتن ، قرائت حمد و سوره در بسیاری از نماز ها ، تلاوت قرآن کریم و . . . همگی از انواع ذکر است و این اذکار نیز به صورت جلی مطلوب و حتی مأمور به می باشد و به لحاظ فواید نیز اثرات مثبتی که ذکر جلی به صورت های مختلف (بر روی ذاکر و بر روی دیگران که می شنوند ـ اعم از موافق و مخالف ـ) دارد قابل انکار نیست و در حاشیهٔ صفحهٔ ۱۳۵ نیز گذشت که در طریقهٔ کبرویه (طریقهٔ متبوع سید همدانی) مرید مبتدی فقط بر ذکر لا اله الا الله به صورت جلی وجهر مواظبت می کنند تا قلبش بیدار به ذکر می گردد آن موقع به ذکر خفی یا سرّی می پردازد.

حق گردد که هر زبان که بجنایت کذب و غیبت ملوث شد هرگز حقیقت ذکر به آن زبان جاری نشود الاذکر حروف علی الغفلة.

دیگر حواس چشم و گوش را مراعات کند از دیدن و شنیدن ملاهی و مناهی و شاغلترین چیزی دل را دریچهٔ گوش است زیراکه چشم را اگر برهم نهی نه بینی و اگر لب به بندی توانی که نگوئی اما گوش دریچه ایست گشاده تا از میان خلق بیرون نشوی نتوانی که نشنوی و این طریقهٔ عزلت است که مشایخ اختیار کرده اند چندانکه تواند رعایت کند که اساس و قاعدهٔ سلوک مبنی بر اینمعنی است و چون عزلت و خلوت اختیار خواهد کرد آداب و ارکان و شرایط معلوم باید کرد و در این نسخه برای تنبیه طالبان در شرایط و آداب خلوت ایمائی کرده شود انشاء الله تعالی.

بدانکه نزدیک ارباب طریقت ارکان سلوک چهار چیز است که جمیع امور سلوک مبنی بر این ارکان است و هر رکن را از این ارکان اربعه بابی است.

باب اول : طهارتست لقوله تعالی ان الله یحب المتطهرین.

باب دویم : توبه است لقوله تعالی ان الله یحب التوابین.

باب سیم : توکل است [لقوله تعالی ان الله یحب المتوکلین.

باب چهارم : عدل است] لقوله تعالی ان الله یحب المقسطین.

و هر بابی را از این ابواب دو طبقه است طبقهٔ ظاهر و طبقهٔ باطن و آن هشت شرط که استاد اهل طریقت جنید قدس سره تعیین کرده است طبقات این ابواب است.

اول باب طهارت است و طبقات آن دوام وضو و دوام ذکر. وضو طبقهٔ ظاهر است که مطهر جوارح است از خبایث و او ساخ و ذکر طبقهٔ باطن است

که مطهر آیینهٔ دل است از کدورات رین و رنگ اغیار.

باب دویم : توبه است و طبقات آن دوام صمت است و دوام نفی خواطر. صمت طبقهٔ ظاهرٔ است که زبان را از ذکر غیر دوست در بند میکنند و نفی خواطر طبقهٔ باطن که نفس را از خواطر غیر دوست منع میکنند.

باب سیوم : توکل است و طبقات آن دوام خلوتست و دوام صوم. خلوت طبقهٔ ظاهر است که حبس حواس ظاهر میکنند از تردد و صوم طبقهٔ باطن که حبس دواعی میکنند از [طلب] غذا.

باب چهارم : قسط است و طبقات آن دوام ربط دل است با روحانیت شیخ و دوام ترک اعتراض بر مقادیر حق جل و علا و ربط دل با شیخ طبقهٔ ظاهر است تا در وقت توجه با روحانیت شیخ فایدهٔ ارشاد تواندگرفت و ترک اعتراض بر حق تعالی طبقهٔ باطن تا دل سالک در مقام رضا باحق تواند دم زد و بیقین بداند که هر چه حکیم مطلق کند عین مصلحت آن در آن بود.

دیگر طالب باید که از صحبت توانگران غافل و مرده دلان جاهل بحکم **فاعرض عن من تولی عن ذکرنا** احتراز کند و صحبت اهل صلاح و ارباب قلوب بر متابعت **واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه** غنیمت دارد و در هیچ شکسته بچشم حقارت ننگرد و اشارت **اولیائی تحت قبابی** نصب عین سازد و یقین داند که این قباب صفات بشریت است لا غیر پس شرط ارادت آنست که در اولیای حق بنور حق نگرد نه بنور عقل و حس تا از ولایت اینقوم برخوردار شود چه نفس دایما از راه حس درهیات بشری می نگرد و شیطان عقل خام ویرا در اعتراض می اندازد و از این جهة بود که جماعتی که رقم حرمان و داغ خسران بردیدهٔ دل ایشان کشیده بودند از راه حس، صورت بشری

انبیاء علیهم السلام میدیدند و از مشاهدهٔ وجود معنوی محروم بودند **ماهذا الابشر مثلکم یاکل [و یتمتع] مما تاکلون منه ویشرب مما تشربون** و در حق کافران مکه فرمود که **وتریهم ینظرون الیک وهم لایبصرون.**

شیخ عبدالله انصاری میگوید مریدان پیران را در حال حیات شناسند تا بر خورند و منکران بعد از وفات دانند تا حسرت برند بایزید را در حال حیات او هژده کس بیش نشناختند چنانکه از او بر خوردند دیگران در ایذاء او یدبیضا نمودند و چون نقل کرد همه مرید گور او شدند بیفایده از آنکه از راه حس جز صورت بشری وی نمی بینند و بگوش کلمات وی می شنوند پس باید که هیچکس را بنظر حقارت نه بیند و در باطن یکنفس از مراقبه خالی نباشد و یقین داند که هر نفسی را بروی حقی است و او را از هر نفسی حظی. حظ او از نفس حیوة است و حق نفس بر او حضور باحق اگر حظ خود بستاند و حق او بگذارد (یعنی رها کند) ظلم کرده باشد و مستحق عقوبت بود و از اینجاست که سید الطایفه جنید بغدادی قدس سره العزیز فرمود که هر چه از تو گذشت قضاء آن ممکن نیست از آنکه حالی نفس خود را اگر به قضاء مافات صرف کنی حق این نفس ضایع کرده باشی و **الفقیر ابن الوقت** اشارت بدین معنی است.

و باید که از هر هفته صوم پنجشنبه با دو شنبه و ازهر ماهی ایام بیض و شب جمعه صلوة تسبیح در وقت خفتن و هر روز سبعی از قرآن بر خواند و وقت طلوع و غروب آفتاب در خانهٔ خلوت روی بقبله ذکر خفی قوی فرو نگذارد و در حال صوم تعجیل فطر کند بآب و میان مغرب و عشا بذکر احیا کند که مشایخ بر آنند که زود افطار کردن [و اینساعت احیا کردن] فاضل تر از روزه داشتن و اینوقت بخوردن مشغول شدن. و اگر در روز صوم عزیزی التماس افطار کند منع نکند که ثواب آن بسیار است مگر نیت [نذر] کرده

باشد یا قضاء.

و در صبح و شام دعائی که مرویست از حضرت رسالت علیه السلام میخواند اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک بانک انت الله الذی لا اله الا انت الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر و ان محمدا عبدک و رسولک اللهم ان احییتنی فیهذا الیوم ـ و در شام فی هذا اللیل گوید ـ فاحینی فی صحة و عزة و عافیة من کل بلیة صوریة و معنویة وان توفیتنی فتوفنی الیک مسلما غیر مغبون و الحقنی بالصالحین رب اغفرو ارحم و انت خیر الراحمین آمین برحمتک یا ارحم الراحمین.

والحمد لله وحده والسلام من اتبع الهدی

فهرست اعلام و مآخذ
و
اصطلاحات

اشخاص

ب

ت

ج

ح

ن

و

ه

ی

کتب و مجلات

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ز

س

ش

اماکن و بلاد

ر، ز

س

ش

ع

ف

ق

ک

ل

م

ن

ه

ی

اصطلاحات تصوف و فتوت

ب/پ

ت/ث

ج، چ، ح، خ

د، ذ، ر، ز

س-ش

ص، ض، ط، ظ

ع - غ

ف، ق، ک، گ

ل تای

پیش از مطالعه تصحیح کنید

ص ٥٤	س ١٢	براندازد	براند از
٥٧	١٩	میر سید	می رسید
٩٩		شمارهٔ (٣) در پاورقی افتاده	
١٤٩	سطر آخر متن	چون	چو
١٥٨	١٩	با	یا
١٥٨	٦	٣٢	٢٧
١٧٧	آخر		نسخهٔ
١٨٢	١٤	انها در	انهار
١٩٣	٤	و به	به و
	٩	السالین	السالکین
١٩٦	١٤	١٢	١٣
١٩٧	١٦	٤١	١٤
٢٢١	١٣	حق است	حمق است
٢٢٢	١٥	به انضمام	مشتمل بر
٢٢٩	یک سطربه‌آخر ق		ه. ش.
٣٤١	عنوان	دوم	سوم
٣٦٠	١٠	چون	چو

Ahwal-va-Athar-va-Ash' ar
(Life and works)

Mir Sayyid Ali Hamadani

(Including Six Risalahs)

by

Dr. Mohammad Riaz

2nd Edition

Iran-Pakistan Institute of Persian Studies,
Islamabad-Pakistan
1991 A . D .

Ahwal-va-Athar-va-Ash' ar
(Life and works)

Mir Sayyid Ali Hamadani

(Including Six Risalahs)

by

Dr. Mohammad Riaz

2nd Edition

Iran-Pakistan Institute of Persian Studies,
Islamabad-Pakistan
1991 A . D .